

از سری انتشارات آذربایجان شناسی

(۱)

سخنوران آذربایجان

از قهرمان ماسهریار،

جلد اول

تألیف: عزیز دولت آبادی



انتشارات ستوده

شابک : ۹۶۴-۹۱۰۱۹-۲-۶

ISBN: 964-91019-2-6

قیمت دوره دو جلدی : ۵۰۰۰۰ تومان

مختصر ان ادر پانچان

جلد اول

تأليف: میرزا محمد علی



کتابخانه ملی و اسناد ایران

۸	۵۰
۱	۱۴

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسکن شد

از سری اشارات آذربایجان‌شناسی

(۱)

سخنوران آذربایجان

از قطران ماسهریار،

جلد اول،

تألیف: غزیر دولت‌آباد



اشارات ستوده

۵۲۴۵۰

سخنوران آذربایجان

(جلد اول)

تألیف ، عزیز دولت آبادی

چاپ اول ۱۳۷۷ - ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی : نعمتی / لیتوگرافی : تصویر / چاپ : گلشن / صحافی : ایرانمهر

شابک : ۶-۲-۹۱۰۱۹-۹۶۴

ISBN 964 - 91019 - 2 - 6



انتشارات ستوده ، تبریز میدان شهرداری - تلفن ۵۸۹۴۵

این اثر با همکاری اداره کل امور اجتماعی استانداری منتشر گردیده است.

بسمه تعالی

به پیشگاه مقام معظم رهبری که عنایتشان به قاطبه شعرا و فضلا،
و احیای نام و آثار مفاخر کشورمان مسلم است تقدیم می شود.

دیباچه ناشر بر چاپ اول

تدوین مجموعه کاملی شامل تمام جهات و جوانب فرهنگ و معارف ایرانی و کیفیت ظهور و تکامل تمدن و نشیب و فراز حیات قومی در میهن باستانی ما و روشن ساختن زوایای تاریخ این سرزمین کهنسال آرزوی هر ایرانی و آرمان دوستداران ایران به شمار می‌رود.

تأمین این منظور و نیل بدین هدف جز با فراهم آوردن موادی که تحقق این نیت را بایسته است امکان پذیر نمی‌نماید و هر گونه کوششی که در این زمینه براساس استفاده از مدارک مجمل و مبهم و مواد ناقص به عمل بیاید رسا و وافی به مقصود نخواهد بود.

برای تدوین تاریخ کامل ایران به معنی وسیع آن - اعم از تاریخ سیاسی و اجتماعی و تاریخ تمدن و ادیان و مذاهب و علوم و فنون و اقتصاد و جغرافیای تاریخی و همچنین تاریخ عمومی و تاریخ منطقه‌ای و محلی - مسلماً نمی‌توان به مدارک و اسناد و منابع تاریخی محض، به فرض دسترسی به همه آنها، اکتفا کرد بلکه پرارزش‌ترین و قابل اعتمادترین و موثق‌ترین مواد و مطالب و مدارک را در این باره از خلال دواوین شعرا و آثار ادبی و منابع و کتب صوفیه و تذکره‌ها و افسانه‌ها و قصص و تمثیلات و داستانها و منظومه‌های عامیانه باید به دست آورد و آنگاه از پرتو تطبیق حاصل این استقراء با مواد موجود در کتابهای تاریخ و نتایج و قراین ناشی از کاوشهای باستان شناسی طرح تاریخ کامل ایران را تهیه و تنظیم کرد.

در زمینه فرهنگ ایران نیز - که بطور کلی شامل زبان و ادبیات و لغت و فقه‌اللغه و زبان شناسی و لهجه شناسی و آثار و ادبیات عامیانه ایرانی و فلسفه و عرفان و دیگر مظاهر و تجلیات ذوق و اندیشه ایرانی در ادوار باستان و میانه و جدید است - بیشتر و بیشتر از هر کار گرد آوردن و طبع و نشر انتقادی مواد و مدارک ضرورت دارد. و پس از این مرحله است که پژوهندگان و محققان خواهند توانست بی دغدغه خاطر و با کمال اطمینان در طریق جمع و تدوین فرهنگ ایران و تحقیق و تتبع درباره آن گامهای استوار بردارند.

موسسه تاریخ و فرهنگ ایران وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز به اقتضای این ضرورت به وجود آمده و می‌کوشد تا بخشی از این آرمان و جزئی از این نیت را از قوه به

فعل بیاورد و در حدود امکانات ناچیز خود وظیفه‌ای را که بر عهده دارد انجام بدهد. نشریات مؤسسه که تجلی کوشش همکاران ما به شمار می‌رود در زمینه تاریخ و زبان و ادبیات و دیگر مظاهر فرهنگ و معارف ایرانی اعم از تألیف و تحقیق و تصحیح انتقادی متون نظم و نثر و ترجمه آثار و تألیفات مفید دیگران در سلسله‌های مخصوص انتشار می‌یابد.

شعر فارسی یکی از مظاهر بسیار مهم ادبیات و فرهنگ و ذوق و هنر ایرانی و دارای مختصات و مزایای منحصر به فرد است. خوگری طبیعت ایرانی با شعر فارسی تا جایی است که شناخت صفات شعر فارسی را برای ما ایرانیان دشوار می‌سازد و همچنانکه انسان از شناخت ژرف جسم و جان خوشتن محروم است یک ایرانی نیز در عین حال بهره‌مندی فطری و التذاذ کلی از شعر فارسی قادر به احساس ویژگیهای آن نیست.

شعر فارسی مجموعه و ترکیبی شگفت‌انگیز از هماهنگیهای وزنی و آهنگی و تناسبهای باریک معنوی و لفظی است و قالبی سحر آمیز برای انواع مسائل و موضوعها و مضامین و تخیلات و تجلیات گوناگون ذوق و اندیشه به شمار می‌رود. و با سنتهای خود در جنب زبان گفتار و نثر زبانی دیگر با نیرو و بلاغتی بیشتر و محدودیتی کمتر به وجود آورده است. روی هم رفته می‌توان این عقیده فلسفی را اظهار داشت که اگر زبان گفتار و نثر وسیله بیان مفاهیم و معانی سطحی و ظاهری و محافظه کارانه باشد زبان شعر وسیله یا بهانه صراحت و طغیان روحی و جلوه گاه «وجدان نا خود آگاه فردی و اجتماعی» و احساسات بی پیرایه و تلقی خالصانه نسبت به مسائل محسوب می‌شود.

تأثیر شعر فارسی در زبان فارسی دارای جنبه‌ها و کیفیتهای مثبت و منفی است، یعنی از یک سوی امتزاج خارق‌العاده زبان گفتار و نثر با عناصر شعری بر ظرفیت و رسایی زبان افزوده و از سوی دیگر همین نفوذ و تأثیر و ایجاد چارچوبه مشخص و شیوه ممتاز برای طرز تعبیر و بیان از تحول طبیعی زبان فارسی تا حدی جلوگیری کرده است.

بررسی عمیق کلیه دیوانهای سخنوران ایران در حکم بررسی کلیه آثار و مواد ادبی و فلسفی و علمی و دینی و مذهبی و روایات و افسانه‌ها و نوادر و قایع تاریخ ایران و اسلام است و مسلماً جزئیات مسائل اجتماعی و وقایع تاریخی و رسوم و آداب و سنن مردم ایران آنچنانکه در دیوانهای شعر و همچنین آثار ادبی و عرفانی منعکس است در کتابهای مدون و

مستقل تاریخی انعکاس ندارد.

سرنوشت شعر فارسی مفصل است و این کتاب زرین از لحاظ سبک و انواع و مضامین و لفظ و معنی ابواب و فصول متنوع و متعدد دارد، ولی در هر حال هرگز و در هیچ زمانی از بین نرفته و همیشه در ردیف مسائل و عوامل فعال در زندگی مردم ایران قرار داشته است چنانکه هم امروز نیز از عناصر ارزنده اجتماعی و فرهنگی میهن ما محسوب است.

تذکره نویسی یکی از شعب مهم ادبیات فارسی است و تحقیق در این باره و طبع و نشر تذکره ها گام مهمی در راه ارائه و معرفی مظاهر ذوق و طبع لطیف ایرانی و بلاغت ادبی و استعداد لفظی و معنوی زبان شیرین فارسی برای بیان شیواترین و شیرین ترین و باریکترین افکار و عواطف و مضامین با آراسته ترین الفاظ و اصوات بشمار می رود. تذکره های فارسی کلاً و اجمالاً بر دو قسم است: تذکره های عمومی و تذکره های خاص. تذکره های خاص نیز اقسامی دارد که مهمترین آنها عبارتست از تذکره های محلی یا مخصوص شعرای یک منطقه و ولایت و تذکره هایی که اختصاص به نوع معینی از اشعار مثلاً مثنوی یا قصیده یا اشعار و منظومه های عرفانی و مذهبی و حماسی و غیره دارد. و بالاخره تذکره هایی که مختص به طبقه معینی از شعرا مثلاً عرفا و علما و وزرا و سلاطین شاعر است.

در این طبقه بندی تفاوت میان تذکره های قدیم و تذکره های جدید نیز باید مورد توجه باشد.

کتاب حاضر یعنی سخنوران آذربایجان، از نوع تذکره های خاص و محلی و از تذکره های جدید، بیست و سومین شماره از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران و دهمین شماره از سلسله تذکره ها محسوب می شود.

آقای عزیز دولت آبادی که در تحقیقات ادبی و شناخت احوال و آثار شاعران ایران بصیرت و اهتمامی دیرین دارند با تألیف این تذکره گامی بزرگ در طریق تدوین تاریخ شعرای ایران و آذربایجان برداشته و با همت و کوششی سزاوار تحسین سهم این سرزمین بزرگ ایرانی را در تاریخ شعرا و شعر فارسی نشان داده اند.

مؤلف محترم در تألیف سخنوران آذربایجان تا جایی که مقدور بوده از منابع دست اول و معتبر استفاده و تراجم سخنوران آذربایجان را به ترتیب شهرستانها و مرتب به ترتیب الفبایی ذکر کرده و گذشته از فحص و استقصا و سعی و کوشش برای پیدا کردن شاعران گمنام و

تذکر پاره‌ای اشتباهات و نقایص منابع و مآخذ دیگر، با ترتیب فهرستهای سودمند در پایان که استفاه از مواد و مطالب را برای خوانندگان آسان می‌سازد و نگارش مقدمه‌ای ممتنع متضمن معرفی شیوه تحقیق و تألیف و مشخصات تذکره بر فواید کتاب افزوده‌اند.

سخنوران آذربایجان در دو جلد منتشر خواهد شد. جلد اول کتاب که اکنون منتشر می‌شود شامل ترجمه ۳۵۲ نفر از سخنوران اردبیل و ارسباران و ارونق و انزاب و بخشی از گویندگان تبریز با تعلیقات مربوط است^۱ و امید می‌رود آقای عزیز دولت آبادی، پس از نشر مقالاتی درباره سخنوران خلخال و مراغه و ارونق و انزاب و میانه و ارسباران و اردبیل، با توفیق در انتشار جلد دوم این کتاب تذکره کاملی از شعرای آذربایجان در دسترس پژوهندگان و طالبان شعر و ادب ایران قرار دهند.

شرط انصاف نخواهد بود اگر پایان این مقال از تألیف کم نظیر استاد عبدالرسول خیامپور، یعنی فرهنگ سخنوران، که در تألیف و تدوین این قبیل تذکره‌ها و گردآوری مطالب مربوط به شاعران ایران دلیل راه پژوهندگان و مؤلفان به شمار می‌آید، ذکری به میان نیاوریم و توفیق استاد را در طبع و نشر صورت مکمل این اثر بزرگ که حاوی تصحیحات و نام شعرا و منابع جدید و هم اکنون آماده چاپ می‌باشد آرزو نکنیم.

تبریز - پانزدهم فروردین ماه ۱۳۵۵ هجری شمسی

منوچهر مرتضوی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲	ثانی صفوی	۵	دییاجه
۱۳	جاهی صفوی	۶	فهرست مطالب
۱۵	جنونی اردبیلی	۷	پیشگفتار
۱۵	جنید اردبیلی	۸	تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان
۱۶	حاجی اردبیلی	۹	سی و هشت
۱۶	حالی اردبیلی	۱۰	زبان باستان مردم آذربایجان پنجاه و چهار
۲۰	حجایی اردبیلی	۱۱	تذکر و تشکر
۲۰	حسن صفوی		
۲۰	حقیقی صفوی		
۲۱	حلمی اردبیلی		
۲۲	حمدالله اردبیلی		
۲۲	خان میرزای صفوی		
۲۲	خطایی صفوی		
۲۹	رابط اردبیلی		
۲۹	راغب اردبیلی		
۲۹	سالم اردبیلی		
۳۰	سامی صفوی		
۳۴	سعدالدین وراونی		
۳۶	سلامی اردبیلی		
۳۷	شیخی اردبیلی		
۳۷	صدر اردبیلی		
۳۸	صفی الدین اردبیلی		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
صفی صفوی	۵۰	محمی اردبیلی	۷۸
طاهر اردبیلی	۵۰	مستوفی اردبیلی	۸۱
طاير اردبیلی	۵۱	مصطفی صفوی	۸۱
عادل صفوی	۵۴	نزاری اردبیلی	۸۲
عادلی صفوی	۵۵	نصرت اردبیلی (نصرالله)	۸۲
عارف اردبیلی	۵۶	نصرت اردبیلی (هادی)	۸۶
عامل‌الدین اردبیلی	۵۸	نظام اردبیلی	۸۷
عباس صفوی	۵۸	نکھت اردبیلی	۸۸
علی صفوی	۵۹	نوری اردبیلی	۸۸
عیشی اردبیلی	۶۲	واری اردبیلی	۸۸
فایض اردبیلی	۶۳	والهی اردبیلی	۸۹
فتوحی اردبیلی	۶۴	وفایی اردبیلی	۸۹
فردی اردبیلی	۶۴	همت اردبیلی	۸۹
فهمی صفوی	۶۵	یعقوب اردبیلی	۹۱
کشفی نمینی	۶۶	از شاعران معاصر اردبیل	۹۲
کوثری اردبیلی	۷۳	از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی	
لطیفی اردبیلی (ظهیرالدین)	۷۳	شعر گفته‌اند	۹۳
لطیفی اردبیلی (شمس‌الدین)	۷۴	***	
ماهر	۷۵	ارسباران	۹۶
مایلی اردبیلی	۷۶	سخنوران ارسباران:	
مجرمی اردبیلی	۷۶	ادیب اهری	۹۶
محبی اردبیلی	۷۶	اسماعیل بیگ قراجہ‌داغی	۹۷
محشر اردبیلی	۷۷	تنهایی ارسباری	۹۷
محمد اردبیلی	۷۷ (سدهٔ ۷)	جانی قراجہ‌داغی	۹۸
محمد اردبیلی	۷۷ (سدهٔ ۱۱)	خاور کردشتی	۹۹
محتی اردبیلی	۷۸	خرم کردشتی	۹۹

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۳	رشید افشار.....	۱۰۲	دیوانه قراجه‌داغی.....
۱۲۴	رهی جهانگیری.....	۱۰۳	سرشار قراجه‌داغی.....
۱۲۴	سالک ارموی.....	۱۰۶	شمس اهری.....
۱۲۵	سراج‌الدین ارموی.....	۱۰۷	طوطی اهری.....
۱۲۶	سهیل ارموی.....	۱۰۷	عبدالغنی قراجه‌داغی.....
۱۲۶	شایق ارموی.....	۱۰۸	علیاری.....
۱۲۷	طالب افشار.....	۱۱۰	فانی اهری.....
۱۲۷	طرزی افشار.....	۱۱۰	قطب اهری.....
۱۲۸	عاجز افشار.....	۱۱۱	نباتی قراجه‌داغی.....
۱۲۹	عاصی ارموی.....	۱۱۶	از شاعران معاصر ارسباران.....
۱۳۰	عندلیب افشار.....		از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی
۱۳۱	فتحی افشار.....	۱۱۶	شعر گفته‌اند.....
۱۳۱	فروردین ارموی.....	***	
۱۳۲	مایل افشار (میرزا حسن).....	۱۱۸	ارومیه.....
۱۳۳	مایل افشار (اسماعیل).....		سخنوران ارومیه:
۱۳۳	مجدالسلطنه افشار.....	۱۱۹	ابراهیم ارموی.....
۱۳۳	محزون ارموی.....	۱۱۹	اسماعیل افشار.....
۱۳۴	محیط (میرزا علی اصغر).....	۱۱۹	پرغم ارموی.....
۱۳۴	محبی‌الدین ارموی.....	۱۲۰	پربشان ارموی.....
۱۳۵	مخفی افشار.....	۱۲۰	پیرقلی افشار.....
۱۳۵	مسکین افشار.....	۱۲۱	جنانی افشار.....
۱۳۵	مسیح افشار.....	۱۲۱	حسرت ارموی.....
۱۳۶	مشرقی تکلو.....	۱۲۲	حسین ارموی.....
۱۳۶	معزالایاله.....	۱۲۲	خطیبی ارموی.....
۱۳۷	مفتی.....	۱۲۳	خوش طبع‌بالی.....
۱۳۷	مفلنس.....	۱۲۳	دردی افشار.....

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
منت افشار.....	۱۳۷	گلشنی شبستری.....	۱۶۲
مینای افشار.....	۱۳۸	محمد طسوجی.....	۱۶۳
نشاطی افشار.....	۱۳۸	محمود شبستری (شیخ).....	۱۶۳
نظام افشار.....	۱۳۹	مخلص بنیسی.....	۱۷۹
نظام الشریعة ارموی.....	۱۴۰	مراد طسوجی.....	۱۸۰
واله ارموی.....	۱۴۰	معجز شبستری.....	۱۸۱
والی افشار.....	۱۴۱	نیازی شبستری.....	۱۸۲
وقار.....	۱۴۱	از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی	
هشیار افشار.....	۱۴۲	شعر گفته‌اند.....	۱۸۵
از سخنوران معاصر ارومیه.....	۱۴۳	***	
از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی		تبریز.....	۱۸۸
شعر گفته‌اند.....	۱۴۴	مقبرة الشعرا.....	۱۹۰
***		سخنوران تبریز:	
ارونق و انزاب.....	۱۴۶	آذر تبریزی.....	۱۹۲
سخنوران ارونق و انزاب:		آذر منیر تبریزی.....	۱۹۳
ابراهیم بنیسی.....	۱۴۶	آزم تبریزی.....	۱۹۳
احمد طسوجی.....	۱۴۸	آغای تبریزی.....	۱۹۴
احمد کوزه‌کنانی.....	۱۴۹	آگهی تبریزی.....	۱۹۴
اشرف طسوجی.....	۱۴۹	ابراهیم تبریزی.....	۱۹۵
باله حسن بنیسی.....	۱۵۳	ابوالفضل تبریزی.....	۱۹۶
خاوری کوزه‌کنانی.....	۱۵۵	ابوالمحارم اسکویی.....	۱۹۷
رحمت کوزه‌کنانی.....	۱۵۸	ابوالوفای تبریزی.....	۱۹۷
ساجدی شبستری.....	۱۶۰	ابوالهادی تبریزی.....	۱۹۸
طرزی شبستری.....	۱۶۱	اثر تبریزی.....	۱۹۸
عبدالصمد خامنه‌یی.....	۱۶۱	احسن تبریزی.....	۱۹۸
فضلی شبستری.....	۱۶۲	احمد تبریزی (عمدةالدین).....	۱۹۹

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
احمد تبریزی (مورخ)	۱۹۹	بختی تبریزی	۲۳۶
احمد تبریزی	۲۰۰	بدر تبریزی	۲۳۶
احمد مجتهد (میرزا)	۲۰۲	بدیعای تبریزی	۲۳۷
ارفع تبریزی	۲۰۳	بدیع تبریزی	۲۳۹
اسد تبریزی	۲۰۴	بدیعی تبریزی	۲۴۰
اسرار تبریزی	۲۰۵	برگی تبریزی	۲۴۱
اسعد تبریزی	۲۰۹	برهان تبریزی	۲۴۱
اسماعیل تبریزی	۲۱۰	بقایای تبریزی	۲۴۳
اسیر تبریزی (محمد حسین)	۲۱۱	بنده تبریزی	۲۴۴
اسیر تبریزی (ابراهیم)	۲۱۱	بوالحسن تبریزی	۲۴۹
اشعری تبریزی	۲۱۲	بهشتی تبریزی	۲۵۱
اشفاق تبریزی	۲۱۵	بیانی تبریزی (سده ۹)	۲۵۱
اصولی تبریزی	۲۱۶	بیانی تبریزی (سده ۱۱)	۲۵۲
افلاکی تبریزی	۲۱۶	بیانی تبریزی	۲۵۳
الهی تبریزی	۲۱۷	بینش تبریزی	۲۵۳
امنی تبریزی	۲۱۸	پرغم تبریزی	۲۵۴
امید تبریزی	۲۱۹	پروین اعتصامی	۲۵۴
امیر تبریزی	۲۲۲	پسیان تبریزی	۲۶۲
امین تبریزی (حاجی دده)	۲۲۴	پهلوان تبریزی	۲۶۳
امین تبریزی	۲۲۵	تأثیر تبریزی	۲۶۴
انیس تبریزی	۲۲۶	تایب تبریزی	۲۷۰
ایرج تبریزی	۲۲۶	تسکین تبریزی	۲۷۲
ایرج میرزا	۲۲۷	توپچی هریسی	۲۷۲
باقر تبریزی (ایک)	۲۳۱	توسنی تبریزی	۲۷۳
باقر تبریزی	۲۳۲	ثابت تبریزی (سده ۱۱)	۲۷۴
باقی تبریزی	۲۳۳	ثابت تبریزی (سده ۱۴)	۲۷۴

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۰۵	حریری تبریزی	۲۷۵	ثقة الاسلام تبریزی
۳۰۹	حشری تبریزی	۲۸۰	جانبی تبریزی
۳۱۱	حفظی تبریزی	۲۸۱	جاوید دهخوارقانی
۳۱۱	حقیری تبریزی (درویش علی)	۲۸۱	جرعه تبریزی
۳۱۲	حقیری تبریزی	۲۸۲	جرمی تبریزی
۳۱۴	حقیقی ترکمان	۲۸۲	جزمی تبریزی
۳۱۶	حمید تبریزی	۲۸۳	جعفر خطاط تبریزی
۳۱۷	حیدری تبریزی	۲۸۷	جعفر تبریزی
۳۱۹	حیرت تبریزی	۲۸۷	جعفری تبریزی (محمد)
۳۲۰	حیرت قاجار	۲۸۹	جعفری تبریزی
۳۲۶	خاتمی تبریزی (سده ۹)	۲۸۹	جلال تبریزی
۳۲۶	خاتمی تبریزی (سده ۱۰)	۲۸۹	جمالی تبریزی (شیخ محمد)
۳۲۷	خادم تبریزی	۲۹۰	جمالی تبریزی (خانزاده خانم)
۳۲۹	خازن تبریزی (محمد امین)	۲۹۱	جوهر تبریزی
۳۳۰	خازن تبریزی (میرزا شریف)	۲۹۳	جوهری تبریزی (میرزا مقیم)
۳۳۰	خالصی تبریزی	۲۹۵	جوهری تبریزی (عبدالله)
۳۳۱	خامنه‌یی تبریزی (جعفر)	۲۹۶	جویای تبریزی
۳۳۳	خامه‌یار تبریزی	۳۰۰	چلبی تبریزی (محمد حسین)
۳۳۵	خاوری تبریزی	۳۰۱	چلبی تبریزی (محمد قاسم)
۳۳۵	خرامی تبریزی	۳۰۱	حاجی تبریزی
۳۳۵	خرمی تبریزی	۳۰۲	حاذق طبیب تبریزی
۳۳۶	خروشی تبریزی	۳۰۳	حاصلی تبریزی
۳۳۷	خلف تبریزی	۳۰۴	حافظ مجلسی
۳۳۸	خلوتی تبریزی	۳۰۴	حافظ تبریزی
۳۳۹	خلیل تبریزی	۳۰۵	حالی آذربایجانی
۳۴۰	خواری تبریزی	۳۰۵	حجاب تبریزی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
خیامپور تبریزی	۳۴۴	روحانی تبریزی	۳۸۲
خیری تبریزی	۳۴۷	روحی انارجانی	۳۸۲
دانش تبریزی (نجفعلی)	۳۴۸	زاهد تبریزی	۳۸۵
دانش تبریزی (لطفعلی)	۳۴۹	زجاجی تبریزی	۳۸۷
دانش تبریزی (ارفع الدوله)	۳۵۶	زرکوب تبریزی	۳۹۰
درونی تبریزی	۳۶۰	زلالی تبریزی	۳۹۲
درویش کاهن تبریزی	۳۶۰	ساغر تبریزی	۳۹۲
دلسوز تبریزی	۳۶۱	ساکت تبریزی (امین)	۳۹۴
دیده تبریزی	۳۶۲	سالک تبریزی	۳۹۵
دیوانه تبریزی	۳۶۲	سالم تبریزی	۳۹۶
ذوقی تبریزی	۳۶۳	سامری تبریزی	۴۰۰
ذهنی تبریزی	۳۶۳	سایر تبریزی	۴۰۲
راجی تبریزی	۳۶۴	ستار تبریزی	۴۰۲
راستی تبریزی	۳۶۶	سرهنگ تبریزی	۴۰۳
راضی تبریزی	۳۶۶	سعید آذربایجانی	۴۰۴
راغب تبریزی	۳۶۷	سعید تبریزی	۴۰۵
رحمتی تبریزی	۳۶۷	سعیدی تبریزی	۴۰۵
رحمی تبریزی	۳۶۸	سهای تبریزی	۴۰۶
رحیم تبریزی	۳۶۸	سهوی تبریزی	۴۰۶
رشید تبریزی	۳۶۸	سهیلی تبریزی	۴۰۸
رضای تبریزی	۳۷۶	سید تبریزی	۴۰۹
رضائی تبریزی	۳۷۸	سیف تبریزی	۴۰۹
رفعت تبریزی	۳۷۹	شاکر تبریزی	۴۱۰
رفعتی تبریزی	۳۷۹	شاه حسین ولی	۴۱۱
رفیقی تبریزی	۳۸۰	شرف الدین تبریزی	۴۱۲
رمزی تبریزی (علی اکبر)	۳۸۰	شرف رامی تبریزی	۴۱۲
رمزی تبریزی (بابا)	۳۸۱	شرف زرد تبریزی	۴۲۰

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹۵	صفای تبریزی	۴۲۲	شریف تبریزی
۴۹۸	صفایی تبریزی	۴۲۸	شریفی تبریزی
۴۹۹	صفوت تبریزی	۴۲۸	شعوری تبریزی
۵۰۲	صوفی تبریزی (محمد صالح)	۴۲۹	شفای تبریزی
۵۰۲	صوفی تبریزی (محمد علی)	۴۳۰	شفق تبریزی
۵۰۲	صهبای تبریزی	۴۳۳	شفیع تبریزی
۵۰۳	صیرفی تبریزی	۴۳۴	شکبئی تبریزی
۵۰۴	ضیای تبریزی	۴۳۶	شمس الدین تبریزی (سده ۷)
۵۰۴	ضیاء الدین تبریزی	۴۳۶	شمس تبریزی (سده ۸)
۵۰۵	طالب تبریزی (فرزند خان کمال)	۴۳۷	شوری بخشایشی
۵۰۸	طالب تبریزی (حکیم ابوطالب)	۴۴۳	شوقی تبریزی
۵۱۰	طالب تبریزی (فرزند بیگ خان)	۴۴۴	شهریار (استاد سید محمد حسین)
۵۱۵	طالبوف تبریزی	۴۶۲	صادقی افشار
۵۱۶	طباطبایی تبریزی (علّامه)	۴۶۸	صافی تبریزی
۵۲۴	طفیلی تبریزی	۴۶۹	صالح تبریزی (فرزند استاد غضنفر)
۵۲۴	طوطی تبریزی	۴۷۰	صالح تبریزی (شیخ الاسلام)
۵۲۷	طوفی تبریزی	۴۷۱	صالح تبریزی (فرزند میرزا مومن)
۵۳۰	ظریفی تبریزی	۴۷۲	صالح تبریزی (شیخ)
۵۳۱	ظهوری تبریزی	۴۷۲	صایب تبریزی
۵۳۲	عارف تبریزی (مصاحب صایب)	۴۸۴	صاین الدین تبریزی
۵۳۲	عارف تبریزی (میرزا ابراهیم)	۴۸۵	صبور تبریزی
۵۳۳	عارف تبریزی (حاجی عبدالله)	۴۸۶	صبوری تبریزی (سده ۱۰)
۵۳۴	عالم تبریزی	۴۹۰	صبوری تبریزی (سده ۱۳)
۵۳۴	عبدالله تبریزی	۴۹۰	صحاف تبریزی
۵۳۵	عبدی تبریزی	۴۹۲	صدر اسکویی
۵۳۵	عتیقی تبریزی	۴۹۲	صدر تبریزی
		۴۹۳	صراف تبریزی

آغاز جلد دوم

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۶۶	عندلیب تبریزی	۵۳۹	عثمان تبریزی
۵۶۷	عنوان تبریزی	۵۳۹	عجزی تبریزی
۵۷۱	عیسی تبریزی	۵۴۲	عدل شام غازانی
۵۷۱	عیسی تبریزی	۵۴۳	عدل تبریزی
۵۷۲	غزالی تبریزی	۵۴۳	عرفان تبریزی
۵۷۳	غنی تبریزی	۵۴۴	عرفی تبریزی
۵۷۴	غنی تبریزی	۵۴۵	عزمی تبریزی
۵۷۴	غیاث تبریزی	۵۴۵	عزیز تبریزی
۵۷۵	فارغ تبریزی (چلبی بیگ)	۵۴۶	عزیزی تبریزی
۵۷۸	فارغی تبریزی	۵۴۶	عسس تبریزی
۵۷۸	فارغی تبریزی	۵۴۶	عشقی تبریزی
۵۷۸	فانی تبریزی (سده ۱۰)	۵۴۷	عصار تبریزی
۵۷۹	فانی تبریزی (سده ۱۳)	۵۵۴	عصری تبریزی
۵۷۹	فانی تبریزی	۵۵۴	عصمت اسپستی
۵۸۰	فتحی تبریزی	۵۵۵	عطایی تبریزی
۵۸۰	فخرالدین محمد تبریزی	۵۵۶	علای تبریزی
۵۸۰	فدایی تبریزی	۵۵۶	علایگ تبریزی
۵۸۱	فراقی تبریزی	۵۵۸	علی تبریزی (واضع)
۵۸۱	فرج تبریزی	۵۶۰	علی تبریزی (جواهر رقم)
۵۸۲	فرخ تبریزی	۵۶۱	علی رضای عباسی تبریزی
۵۸۲	فردی تبریزی	۵۶۴	علی مجتهد تبریزی
۵۸۳	فروغ تبریزی	۵۶۵	عمده تبریزی
۵۸۳	فسنونی تبریزی	۵۶۶	عنایت تبریزی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
فصیح تبریزی.....	۵۸۹	ماهی خانم تبریزی.....	۶۱۷
فصیحی تبریزی.....	۵۸۹	مبدع تبریزی.....	۶۱۷
فقیه زاهد تبریزی.....	۵۹۰	متینی تبریزی.....	۶۱۸
قاسم تبریزی.....	۵۹۱	مثال تبریزی.....	۶۱۸
قایمی تبریزی.....	۵۹۳	مثلی تبریزی.....	۶۱۸
قرداش تبریزی.....	۵۹۳	مجنوب تبریزی.....	۶۱۹
قریشی خانم تبریزی.....	۵۹۳	محجوب تبریزی.....	۶۲۸
قطب تبریزی.....	۵۹۴	محزون تبریزی.....	۶۲۸
قطران تبریزی.....	۵۹۶	محمد تبریزی.....	۶۳۱
قمرالدین اسکویی.....	۶۰۰	محمد حجة الاسلام تبریزی.....	۶۳۱
قواس تبریزی.....	۶۰۱	محمدتقی دهخوارقانی.....	۶۳۲
قوسی تبریزی (سده ۱۰).....	۶۰۱	محمدعلی تبریزی (برادر محزون).....	۶۳۲
قوسی تبریزی (سده ۱۱).....	۶۰۲	محمود تبریزی (سده ۱۰).....	۶۳۳
کاتبی تبریزی.....	۶۰۴	محمود تبریزی (ملک ...).....	۶۳۳
کاظم تبریزی.....	۶۰۴	محمود تبریزی (فرزند عبدالاحد).....	۶۳۴
کجج تبریزی.....	۶۰۵	محمود شیخ الاسلام تبریزی.....	۶۳۵
کحلی تبریزی.....	۶۰۶	مخلص تبریزی.....	۶۳۷
کلبعلی تبریزی.....	۶۰۷	مخمور تبریزی.....	۶۳۸
کلیمی تبریزی.....	۶۰۷	مذنب تبریزی.....	۶۳۹
گرامی تبریزی.....	۶۰۸	مرتضوی (دکتر جمشید).....	۶۳۹
گنجوی تبریزی.....	۶۰۸	مرتضی تبریزی.....	۶۴۴
گوهر تبریزی.....	۶۰۹	مست تبریزی.....	۶۴۵
گویای تبریزی.....	۶۱۰	مسیح تبریزی.....	۶۴۵
لطفی تبریزی.....	۶۱۰	مسیحی تبریزی.....	۶۴۷
لعلی ایروانی تبریزی.....	۶۱۳	مشعوف تبریزی.....	۶۴۷
مانی تبریزی.....	۶۱۶	مشکات تبریزی.....	۶۴۸

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۷۶	نادر تبریزی	۶۴۸	مشکی تبریزی (علاء بیگ)
۶۷۷	نازکی تبریزی	۶۴۹	مشکی تبریزی (میر محمود)
۶۷۷	ناصر تبریزی	۶۴۹	مشهور تبریزی
۶۷۹	ناظم تبریزی (محمد صادق)	۶۵۰	مصاحب تبریزی
۶۸۲	ناظم تبریزی (محمد حسین)	۶۵۱	مصطفی مجتهد تبریزی
۶۸۲	ناقص تبریزی	۶۵۲	مطیع تبریزی
۶۸۳	نامی تبریزی	۶۵۳	مطلع هریسی
۶۸۳	نباتی تبریزی	۶۵۴	مظفر تبریزی (سده ۷)
۶۸۳	نثاری تبریزی	۶۵۴	مظفر تبریزی (سده ۱۱)
۶۸۵	نجات تبریزی	۶۵۵	معاذی تبریزی
۶۸۶	نجاتی تبریزی	۶۵۸	معجزی تبریزی
۶۸۷	نجیب تبریزی	۶۵۸	معروف تبریزی
۶۸۹	نسودی تبریزی	۶۵۸	معز تبریزی
۶۹۰	نشئه تبریزی	۶۵۹	معصوم تبریزی
۶۹۳	نصیر تبریزی	۶۶۰	معلوم تبریزی
۶۹۳	نطقی تبریزی	۶۶۷	مفتی تبریزی
۶۹۴	نظام الدین شامی	۶۶۸	مفرد تبریزی
۶۹۷	نظام اسکویی	۶۶۹	مقصود تبریزی
۶۹۷	نظام تبریزی (محمد رفیع)	۶۶۹	مقیم تبریزی
۷۰۱	نظامی تبریزی	۶۷۰	مقیم ترکمان
۷۰۱	نظمی تبریزی	۶۷۲	ملهمی تبریزی
۷۰۲	نعمت تبریزی	۶۷۴	منجم باشی تبریزی
۷۰۳	نعیمی تبریزی	۶۷۴	منشی تبریزی
۷۰۵	نوری تبریزی	۶۷۵	منعم تبریزی
۷۰۶	نیاز تبریزی (میرزا اسماعیل)	۶۷۵	میلی تبریزی
۷۰۷	نیر تبریزی (حجة الاسلام)	۶۷۵	ناجی تبریزی

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
واثق تبریزی	۷۱۷	خلخال	۷۶۶
واحد تبریزی	۷۱۸	سخنوران خلخال:	
واصلی تبریزی	۷۲۲	امامی خلخال	۷۶۶
وافی تبریزی	۷۲۲	ثابت خلخال	۷۶۶
والای تبریزی	۷۲۳	جنید خلخال	۷۶۷
واله ایروانچی	۷۲۴	خاقانی خلخال	۷۶۷
وجدان تبریزی	۷۲۴	خلیل خلخال	۷۶۸
وحشی تبریزی	۷۲۵	سالک خلخال	۷۶۸
وحید تبریزی	۷۲۵	سطوت کاغذ کنانی	۷۶۸
وصالی تبریزی	۷۲۸	شاهقلی خلخال	۷۶۹
وفایی تبریزی	۷۲۸	شمس خلخال	۷۶۹
وقوعی تبریزی	۷۲۹	صافی خلخال	۷۷۰
ولی تبریزی	۷۳۸	صیاد خلخال	۷۷۰
هادی تبریزی	۷۳۹	ظہیر خونجی	۷۷۰
هشترودی تبریزی	۷۳۹	عبدالعلی خلخال	۷۷۱
همام تبریزی	۷۴۴	عزلی خلخال (ملا ادهم)	۷۷۱
همایی آذربایجانی	۷۴۹	عشقی خلخال	۷۷۵
هنر تبریزی	۷۵۰	علوی خلخال	۷۷۵
یار احمد تبریزی	۷۵۶	فخر خلخال	۷۷۶
یاری تبریزی	۷۵۷	فضل خلخال	۷۷۶
یوسف مجتهد تبریزی	۷۵۷	فناپی خلخال	۷۷۷
یوسف تبریزی	۷۵۷	قدسی خلخال	۷۷۸
از سخنوران معاصر تبریز	۷۵۸	کافی خلخال	۷۷۹
از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر		کامل خلخال	۷۸۰
گفته‌اند	۷۶۳	کریم‌الدین خلخال	۷۸۱
		محمد خلخال	۷۸۲

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
لسان زاده خویی	۸۲۷	سلماس	۸۵۸
محمود خویی	۸۲۷	سخنوران سلماس:	
محو خویی	۸۳۰	آشوب دیلمقانی	۸۵۸
مظهر خویی	۸۳۱	احمد سلماسی	۸۵۹
مفتون دنبلی	۸۳۲	شاکر سلماسی	۸۵۹
مهجور خویی	۸۳۶	شریف الدین سلماسی	۸۵۹
مهدی خویی	۸۳۸	صابر دیلمقانی	۸۶۰
ناصر خویی	۸۴۲	صدیق سلماسی	۸۶۰
وامق خویی	۸۴۲	طالب سلماسی	۸۶۰
یا هوی خویی	۸۴۳	غافل سلماسی (پروین)	۸۶۱
از سخنوران معاصر خوی	۸۴۴	غنی زاده سلماسی	۸۶۳
از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر		کاتب سلماسی	۸۶۸
گفته‌اند	۸۴۴	کشوری دیلمقانی	۸۶۸
		مداح دیلمقانی	۸۶۹
		مصری سلماسی	۸۶۹
سراب	۸۴۶	مفخر سلماسی	۸۶۹
سخنوران سراب:		منشی سلماسی	۸۶۹
ابراهیم سرابی	۸۴۷	نیمتاج سلماسی	۸۷۰
امینی سرابی	۸۴۷	واصف سلماسی	۸۷۱
حسن سرابی	۸۵۰	از سخنوران معاصر سلماس	۸۷۲
سالار سرابی	۸۵۰	از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر	
قاسم انوار (شاه...)	۸۵۱	گفته‌اند	۸۷۲
مشفق سرابی	۸۵۴		
مهدی بیگ شقاقی	۸۵۴	ماکو	۸۷۴
از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر		از سخنوران ماکو:	
گفته‌اند	۸۵۶	یلدای ماکویی	۸۷۴

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند	۹۵۹	محمد حسین گرم‌رودی	۹۸۴
مهاباد	۹۶۲	نثار گرم‌رودی	۹۸۵
از سخنوران مهاباد:		از شاعرانیکه به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند	۹۸۹
ترجانی زاده، احمد	۹۶۲		
سعید مهابادی	۹۷۰		
قاضی فتاح مهابادی	۹۷۰		
وفایی مهابادی	۹۷۱		
از سخنوران معاصر مهاباد	۹۷۲		
میان‌دوآب	۹۷۴		
از سخنوران میان‌دوآب:			
رومی میان‌دوآبی	۹۷۴		
زاهد صابین قلعه‌یی	۹۷۴		
از شاعران معاصر میان‌دوآب	۹۷۴		
میانه و گرم‌رود	۹۷۶		
سخنوران میانه و گرم‌رود:			
احقر میانجی	۹۷۶		
اشرف گرم‌رودی	۹۷۷		
افغان گرم‌رودی	۹۷۸		
بحری میانجی	۹۷۹		
سامی میانجی	۹۸۰		
عین‌القضاء میانجی	۹۸۱		

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

تاریخ غرورانگیز میهن عزیز ما روشنگر این حقیقت است که خطه آذربایجان نه تنها زادگاه پاسداران و مرزبانان دلاور ایران زمین، بلکه مولد حکم گزاران ملک معرفت و عرفان و دانش و فضل و شعر و ادب نیز بوده و هست. عارفان وارسته‌یی که در کوی گجیل، و دانشمندان بزرگی که در چرنداب، و سخنوران آزاده‌یی که در مقبرة الشعرای سرخاب روی در نقاب خاک کشیده‌اند؛ و مشاهیر شعرا و معارف عرفا و فضایی که در نقاط دیگر آسوده‌اند؛ و سخنوران معاصری مانند «شهریار و حریری و رعدی» و نظایر شان همه مصداق و گواه این مدعایند.

ما به تاریخ افتخار آمیز و به مفاخر ملی خود مباهات می‌کنیم و به ادبیات غنی میهن عزیزمان عشق می‌ورزیم و به مآثر قومی و مظاهر ذوق و اندیشه آنان به دیده احترام می‌نگریم. در اثر همین علاقه بود که شادروان «محمدعلی تربیت» به منظور احیای نام دانشمندان و سخنوران، بیش از نیم قرن قبل با وجود بدی وضع ارتباط و خطی و ناخوانا بودن اکثر مآخذ، کتاب «دانشمندان آذربایجان» را تألیف نمود.

در این مدت نسبتاً طولانی، از طرفی سخنورانی نخواست به عرصه ادب گام نهادند و از طرف دیگر کتابهای مفیدی مانند «فرهنگ سخنوران» و «تاریخ تذکرة‌های فارسی» انتشار یافت و بسیاری از منابع معرفی و شناخته شد و مشکل مراجعه به مراجع مربوط آسان و مقدمات تصحیح اشتباهات منابع موجود و تکمیل مطالب و مباحث آنها و تألیف کتابی در زمینه تراجم انتقادی «سخنوران آذربایجان» (اعم از شرقی و غربی و اردبیل) فراهم گشت. از سال ۱۳۴۵ شمسی به ترتیب مقالاتی زیر عناوین: «سخنوران خلخال»، «سخنوران مراغه»، «سخنوران ارواق و انزاب»، «سخنوران میانه»، «سخنوران ارسباران»، «سخنوران اردبیل» در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سالهای ۱۸، ۱۹، ۲۰) انتشار دادند و در اثر تشویق و ترغیب دانشمندان مخصوصاً استاد منوچهر مرتضوی قریب ده سال در تکمیل این تذکره کوشیدم و علاوه بر مآخذ لازم و مربوطی که در فرهنگ سخنوران و تاریخ تذکرة‌ها معرفی

شده است و به آنها دسترسی پیدا کردم، از نزّه المجالس و از فهرستهای کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، سپهسالار (سابق)، مجلس، مرکزی دانشگاه تهران، ملی تهران، ملی تبریز و ... «نسخه‌های خطی» و فهرست نسخه‌های خطی» و منابع خصوصی و محلی دیگری از قبیل: نسخه‌های خطی دواوین شعرا و جنگها و «تاریخ ارسباران»، «تاریخ خوی» تألیف مهدی آقاسی، «تاریخ خوی» تألیف دکتر ریاحی، «مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال»، * «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی»، * «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت»، «جلالیه»، «علمای معاصرین» و ... استفاده کردم و به وجود سخنورانی پی بردم که در «فرهنگ سخنوران» قید نشده‌اند از آن جمله هستند:

از اردبیل:

بانو باغبان اردبیلی - جنید اردبیلی - سعدالدین وراوینی - طایراردبیلی - عامل الدین اردبیلی - کشفی نمینی - محمد اردبیلی.

از ارسباران:

شمس اهری - قطب اهری.

از اروئق و انزاب:

ساجدی شبستری - * عبدالصمد خامنه‌یی - معجز شبستری.

از تبریز:

* آذر تبریزی - آغای تبریزی - ابوالفضل تبریزی - * اسیر تبریزی - بهشتی تبریزی - پسیان تبریزی (محمد تقی) - جوهری تبریزی (عبدالله) - حاذق طیب تبریزی - حمید تبریزی - * خادم تبریزی (مؤلف روضات الجنان) - زجاجی تبریزی - سعیدی تبریزی - شمس‌الدین تبریزی (مؤلف مرغوب القلوب) * شمس الدین تبریزی (مؤلف فراید السلوک) * شوری بخشایشی - شوقی تبریزی (عبدالحسین) - صالح تبریزی (معاصر صاحب تذکره میخانه) - طوطی تبریزی (عبدالحمید) - عرفان تبریزی (محمدباقر) - عصمت اسپستی - علای تبریزی

(پدر همام) - * علی مجتهدی تبریزی - فخرالدین محمد تبریزی - گنجوی تبریزی (حاج محمد حسن) - محمد حجة الاسلام - میرزا محمود تبریزی فرزند عبدالاحد - محمود شیخ الاسلام تبریزی - * مخلص تبریزی (میرزا یوسف) * مشکات تبریزی - مصطفی مجتهد تبریزی - مظفر تبریزی - ناظم تبریزی (ملا محمد حسین) * ناقص تبریزی - * نسودی تبریزی - * نیاز تبریزی - * والای تبریزی - * واله تبریزی ایروانچی - * وحشی تبریزی - هادی تبریزی - یوسف مجتهد تبریزی - و...

از خلخال:

سطوت خلخالی - صیاد خلخالی - ظهیر خونجی - علوی خلخالی - قدسی خلخالی - کریم الدین خلخالی - مهجور خلخالی - ناصری خلخالی - ندیم خلخالی - و ...

از خوی:

اصولی خویی (میرزا محمود) - پرویزی خویی (عبدالحسین) - جمال خویی - * حقیر خویی - دیوانه خویی - رازی خویی - رباطی خویی - رکن خویی - ریاحی خویی - (کلبعلی خان) - شوریده خویی - شهاب خویی - * صادق خویی - * علی خویی (شیخ) - فانی خویی (امین الشرع) - محوی خویی - یاهوی خویی - و...

از ارومیه:

پریشان - رهی جهانگیری - * سروش افشار - شایق ارموی - * عاجز افشار - * عندلیب - فروردین - مایل (ملا اسماعیل) - * محیط ارموی - محیی الدین - مسکین افشار - مسیح ارموی - * واله و چند تن دیگر.

از سلماس (شاهپور سابق):

شاکر سلماسی - طالب سلماسی - غافل سلماسی - کاتب سلماسی - مفخر سلماسی - مصری کهنه شهری - واصف سلماسی - و...

از مراغه:

شرف مراغه‌یی - ظهیرالدین مراغه‌یی - عثمان مراغه‌یی - عماد مراغه‌یی - غفورای
مراغه‌یی - فتوحای مراغه‌یی - فخرمراغه‌یی - نصیرای مراغه‌یی و ...

از مرنند:

محمد هاشم طسوجی مرنندی.^۱

علاوه بر شاعران مذکور که در فرهنگ سخنوران نیامده، مرحوم تربیت از گویندگان ذیل
هم یاد نکرده است:

بهرامی اردبیلی، جنونی اردبیلی، لطیفی اردبیلی (شمس‌الدین)، نزاری اردبیلی، همت
اردبیلی، چند تن از امرا و شاهزادگان صفوی، تنهایی ارسباری، اصولی تبریزی، میرزا امین
فرزند نوری بیگ، جزمی تبریزی، جمالی تبریزی (شیخ محمد)، خاتمی تبریزی (سده ۹)،
خرمی تبریزی، شفیعی تبریزی، صهبای تبریزی، عبدالله تبریزی - عزیز تبریزی، عس
تبریزی، فتحی تبریزی، مثال تبریزی، مثلی تبریزی حلبی، محمدعلی تبریزی، مشعوف
تبریزی، مفتی تبریزی، ولی تبریزی، واقف خلخالی (میرزا ابوطالب)، حبیب دنبلی، ادیب
مراغه‌یی، امینی مراغه‌یی، حامد مراغه‌یی.

و اگر سخنوران معاصر: (بخش دوم) را به جمع مذکور بیفزاییم تعداد آنها به چند صد شاعر
بالغ خواهد شد.

پاره‌یی از اشتباهات تذکره نویسان:

اشتباهات منابع موجود که معلول عدم فحص و استقصاء، و اتکاء به مراجع معدود و بدی
وضع ارتباط بوده است در مطاوی این کتاب تا حدود امکان اصلاح شده است و ذیلاً به
پاره‌یی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - طاهر اردبیلی در دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۸ «ظاهر» قید و این بیت ظهوری ترشیزی
به او نسبت داده شده است:

۱. از منابع و سخنورانیکه به علامت (*) مشخص شده‌اند، در چاپ دوم فرهنگ سخنوران یاد شده است.

می‌کنم لاغری خویش به صد پرده نهان تا نمایان نکنم فربهی مجنون را

بیشتر اشعار هم به غلط ثبت شده است. برای نمونه به ذکر دو مورد ذیل اکتفا می‌شود:

۲- بیت بدیعای تبریزی که گوید:

یکی چون بهشت عدن، یکی چون هوا لطیف

یکی چون گلاب تلخ، یکی چون بت بهار

در دانشمندان آذربایجان؛ ص ۶۶ چنین آمده است:

یکی بهشت عدن یکی هوای لطیف یکی چون گل گلاب، یکی چون شب بهار

۳- مصراع «ابوالوفا» هم به خطا چنین ضبط شده است:

گویی این جا باده هست جان به لب (ص ۲۹).

که صورت صحیح آن چنین است:

گویی این جا باده هست و جام نیست.

۴- ماده تاریخ فوت سام میرزا به شکل محرف (دولت طهماسب شد باقی = ۹۷۴) قید شده

(ص ۱۷۷). صورت درست آن چنین است: (دولت طهماسب شه باقی = ۹۷۵).

۵- در ترجمه نصرت اردبیلی که از شاعران متصرف سده ۱۳ هجری قمری است، مرحوم

تربیت ماخذ خود را تذکره نصرآبادی (مؤلفه ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) معرفی کرده است! (ص ۳۷۶).

۶- نام تذکره بهجة الشعرا تألیف اسرار علی شاه را لهجة الشعرا نوشته (ص ۴۰) و این اشتباه

در ریحانة الادب نیز راه یافته است (ج ۱، ص ۶۸).

۷- در تاریخ ادبیات هرمان اته (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) نام محوی اردبیلی به خطا عبدالواسع قید

شده و شرح حالش با ترجمه میر مغیث‌الدین محوی همدانی بهم در آمیخته است.

۸- احمد طسوجی سال ۱۲۵۸ فوت کرده است در اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۱۴۳) آمده است

که وی به استادش شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ مرثیه گفت. و این دلالت بر بقای بعد از موت

احمد می‌کند!

۹- مؤلف تذکره لطایف الخیال که محمدبن محمد شیرازی متخلص به عارف می‌باشد. در

صفحات ۱۶۶، ۱۹۲، ۲۱۷ دانشمندان آذربایجان به خطا بقایی معرفی شده است.

۱۰- در ریحانة الادب (ج ۱، ص ۲۸۷) شرح حال میرزا مقیم جوهری تبریزی که از شاعران

سده ۱۱ هجری قمری است با ترجمه جوهری زرگر بخارایی شاعر سده ۶ بهم در آمیخته است. ۱۱- در دانشمندان آذربایجان (ص ۱۸۳) از شاعری متخلص به «سموی» یاد و دویستی که در صحف ابراهیم به نام مولانا سهوی است به نام او ثبت شده است. هم چنین یکی از ابیات مولانا سهوی در روز روشن ص ۱۳۶ به نام «تهور» آمده، محتمل است که «سموی» و «تهور» تحریفی از «سهوی» باشند.

۱۲- مرحوم تربیت از «خیری تبریزی» دو شاعر ساخته و در ص ۱۲۸ زیر عنوان حیرتی هم از او یاد و مرجع خود را تحفه سامی قلمداد کرده است، در حالی که در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ از او ذکری نرفته است.

۱۳- از محمدرضا پاشای تبریزی متخلص به «رضا» نیز دو جا نام برده در ص ۱۰۷ تحت عنوان چلبی محمد رضا و در ص ۳۳۱ به نام محمدرضا.

۱۴- هم چنین از صدر تبریزی در ص ۲۲۸ به نام صدرالدین محمد و در ص ۳۷۰ به عنوان نایب الصدر نام برده است.

۱۵- از مولانا صدرنجاتی هم دو جا نام برده و در ص ۲۲۹ ظاهراً ترجمه حافظ مجلسی را به نام او نوشته و در ص ۳۷۲ نامش را به خطا حیدر ضبط کرده است.

۱۶- از میرزا لطف الله نیز در ص ۳۳۴ به عنوان «محمود» و در ص ۳۳۹ به تخلص «مخمور» یاد کرده است.

۱۷- در پاره موارد هم ترجمه دو شاعر هم تخلص را به هم در آمیخته و به عنوان شخص واحدی معرفی کرده است از آن جمله است: قوسی شاعر سده ۱۰ و معاصر سام میرزا و قوسی سخنور سده ۱۱ و معاصر نصر آبادی که شرح حالشان به هم آمیخته است (ص ۳۱۰).

۱۸- «گویا» برادر جویای تبریزی و فرزند سامری است ولی در دانشمندان آذربایجان شاگرد سامری معرفی شده است (ص ۳۲۰).

۱۹- «مولانا زکی» مراغی در منتخب التواریخ (ص ۵۴) به صورت مولانا «نازکی» مراغی و پیرو آن در دانشمندان آذربایجان (ص ۳۶۸) هم به شکل «نازکی» مراغی در آمده است. و در تذکره نگارستان سخن (ص ۱۲۰) از او به صورت غلط «نرگسی» مراغی یاد شده است.

۲۰- «اوحدی مراغه‌یی» در چند رباعی کلمه «صافی» را که مراد رودخانه صافی، یا صوفی چای مراغه است آورده و تربیت به نقل از صفح ابراهیم پنداشته است که اوحدی ابتدا «صافی» تخلص می‌کرده (ص ۵۵).

دراثر همین کم تتبعی درباره مولد و منشاء پاره‌یی از سخنوران هم اشتباهاتی روی داده و معدودی از شاعران مناطق دیگر جزو سخنوران آذربایجان معرفی شده‌اند از جمله:

۲۱- «میرسیدعلی جدایی ترمذی» نقاش معروف روزگار شاه طهماسب را تربیت در صفح ابراهیم جدایی تبریزی خوانده و در عداد سخنوران تبریز آورده است. (ص ۹۳).

۲۲- «قاسم بیگ حالتی» ولادتش در ری اتفاق افتاده و همان جاسکنی داشته ولی مرحوم تربیت او را در ردیف سخنوران آذربایجان آورده است (ص ۱۱۱).

۲۳- «بیرام بیگ» متخلص به «سامعا» اهل همدان است ولی در کتاب دانشمندان آذربایجان تبریزی قیده شده است (ص ۱۷۶).

۲۴- «مولانا جلال الدین» متخلص به «سعد» اهل بخارا است. صاحب روز روشن و پیرو آن مرحوم تربیت او را اهل تبریز قید کرده است (ص ۱۸۱).

۲۵- «شوقی یزدی» از اولاد خواجه رشیدالدین وزیر را آذر بیگدلی و پیرو آن مرحوم تربیت تبریزی دانسته است (ص ۲۰۸) ولی بنا به نوشته معاصرش سام میرزا و همچنین امین احمدرازی او اهل یزد است نه تبریز.

۲۶- «صافی کازرونی شیرازی» مذکور در تذکره نصر آبادی (ص ۳۸۷) را تربیت بدون ذکر ماخذ جزو شاعران تبریز نوشته است (ص ۲۱۴).

۲۷- «صفیرقمی» را مرحوم تربیت و آقا بزرگ اهل تبریز دانسته‌اند (ص ۲۰۱).

۲۸- «ملولی اصفهانی» را به اعتبار شعریکه صایب از او در بیاض خود آورده، مرحوم تربیت جزو شاعران تبریز شمرده است (ص ۳۶۰).^۱

۲۹- «ملاطغرای مشهدی» را بیشتر محققان از جمله مرحوم دهخدا تبریزی معرفی کرده‌اند (رک: مجله هنر و مردم شماره اردیبهشت ۱۳۵۴).

درباره تاریخ در گذشت و مدفن شاعران هم در تذکرها اشتباهات تاریخی و اختلافاتی هست که برای نمونه به نقل یکی از اینگونه موارد اکتفا می‌شود:

۱- برای اطلاع از سایر اشتباهات مؤلف «دانشمندان آذربایجان» رجوع شود به «تاریخ تذکرها فی فارسی» ج ۱، ص ۶۱۷-۶۲۳.

۳۰- «اوحدی مراغه‌یی» به سال ۷۳۸ ه‍.ق در مراغه فوت کرده و همان جا مدفون است و خود بنده در فروردین ماه ۱۳۴۵ مزار او را زیارت کردم. سنگ قبرش سالم و دست نخورده و تاریخ ۷۳۸ در آن منقور بود. دولتشاه سمرقندی و آذریبگدلی و هدایت و مؤلفان مجالس العشاق و مجالس المؤمنین نوشته‌اند که در اصفهان وفات یافته و همان جا دفن شده است. در آتشکدهٔ آذر و مجمع الفصحا و ریاض العارفین تاریخ فوتش به خطا ۵۵۴ و در هفت اقلیم (ج ۲، ص ۳۸۸) سال ۶۰۷ و در تذکرة الشعراء دولتشاه سال ۶۹۷ و در دانشمندان آذربایجان سال ۷۳۷ نوشته شده است.

۳۱- پرتوی را مولفان جواهر العجایب؛ دانشمندان آذربایجان ص ۷۵؛ زنان سخنور ج ۱ ص ۷۴؛ پرده نشینان سخنگوی، شاعرهٔ تبریزی قلمداد کرده و مطلع ذیل را به وی نسبت داده‌اند:

جامه گلگونی در آمد مست در کاشانه‌ام خیزای همدم که افتاد آتشی در خانه‌ام
در صورتیکه طبق استدراک آقای گلچین معانی (تاریخ تذکرة‌ها، ج ۲، ص ۸۳۰) وی همان حکیم پرتوی شیرازی (زنده بسال ۹۲۸) است که ترجمهٔ حالش در تذکرة میخانه آمده و در اثر بی وقوفی در شمار زنان سخنور قلمداد شده است.

مرحوم دکتر خیامپور هم به تبع از مآخذ از او دو جا یاد کرده است.

الف: پرتوی تبریزی. ب: پرتوی شیرازی.

۳۲- انیسی، عبدالرحیم که در چاپ اول «سخنوران آذربایجان»، ص ۲۲۱ جزو سخنوران تبریز ضبط شده، اهل خوارزم است.

دربارهٔ فرهنگ سخنوران:

این اثر نفیس که دلیل راه محققان است در آبان ماه ۱۳۴۰ با استفاده از یکصد و پنجاه و نه مرجع انتشار یافت.

بعد آقای گلچین معانی در تاریخ تذکرة‌های فارسی (مؤلفه ۱۳۴۸ - ۱۳۵۰) پانصد و بیست و نه مآخذ را معرفی کردند.

در چاپ دوم فرهنگ سخنوران (۱۳۶۸-۱۳۷۲) تعداد منابع به ۲۴۵ افزایش یافته در نتیجه به تعداد سخنوران نیز افزوده شده است که در چاپ حاضر مورد استفاده نگارنده قرار

گرفته‌اند.

ناگفته نماند که برخی از نادرستیها، و لغزشهای محرران و اشتباهات تذکره نویسان کم تتبع ناگزیر در این اثر بی نظیر و نفیس راه جسته است. هر چند که نسبت و مقدار آنها در برابر فرهنگ سخنوران، همانند قطره و دریا، و ذره و مهر و کاه و کوهست، با وجود این به پاره‌یی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

- ۱- زکی مراغه‌یی به شکل نرگسی مراغه‌یی، نازکی مراغه‌یی هم ضبط شده است.
- ۲- از «سهوی تبریزی» تحت عنوان جداگانه بصورت «سموی تبریزی» هم یاد شده است.
- ۳- ظاهر اردبیلی (محمد کاظم زرگر) بصورت «ظاهر اردبیلی» هم آمده است.
- ۴- از الهی اردبیلی (کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین) تحت عنوان حسین اردبیلی هم یاد شده است. در الهی وفاتش ۹۳۷ و در حسین ۹۵۰ قید شده است.
- ۵- محمود تبریزی تحت عنوان مخمور هم آمده است.
- ۶- شوقی یزدی (از احفاد خواجه رشید) را تحت عنوان شوقی تبریزی هم قید کرده در یزدی تاریخ در گذشت را ۹۶۳ و در تبریزی ۹۵۴ آورده است.
- ۷- اشرف مراغه‌یی (درویش اشرف فرزند ابوعلی ...) را که به سال ۸۶۴ در گذشته است ذیل عنوان «اشرف تبریزی» هم آورده و افزوده است که به قول بعضی از اردبیل است و تاریخ در گذشتش را هم به غلط ۸۵۴ آورده است. «دول اسلامیه» را هم جزو مآخذ نقل کرده ولی مشخصات آن در مقدمه فرهنگ سخنوران ذکر نشده است.
- ۸- از امامی خلخالی شاعر دیگری هم به نام امامی اردبیلی آورده و بیت خلخالی را به او هم نسبت داده است.
- ۹- بدیعی تبریزی که محرر صحف ابراهیم به غلط بدیع تبریزی قید کرده در دو جا بدیعی، بدیع ضبط شده است.
- ۱۰- از بدیعی صفوی پسر بهرام میرزا هم دو شاعر ساخته است الف - بدیع، ب - بدیعی.
- ۱۱- از شرف الدین حسن بن محمد مشهور به «رامی» و متخلص به «شرف» بنا به ضبط صحف ابراهیم تحت عنوان «رومی تبریزی» یاد کرده است.
- ۱۲- از صادقی خوبی تحت عنوان صادقیه خوبی هم ذکر کرده است.
- ۱۳- تاثیر تبریزی هم دو جا ذکر شده به تخلص و به نام: «محسن تبریزی».

- ۱۴- ناصح تبریزی هم دو جا قید شده الف - به تخلص، ب - بنام «عرب».
 - ۱۵- «ملهمی تبریزی» به خطا تحت عنوان مهمی تبریزی هم آمده است.
 - ۱۶- از «ذهنی تبریزی» پسر سیراب پز تحت عنوان «پناهی تبریزی» هم یاد شده است.
 - ۱۷- تسکین تبریزی (میرزا فتحعلی برادر جویا) زیر عنوان تحسین هم نقل شده است.
 - ۱۸- از کامل خلخالی (مولانا سعید) تحت عنوان کام خلخالی یاد کرده و نسخه خطی صحف ابراهیم را مرجع نوشته است. خطای محرر «صحف» در بند ۷ (اشرف مراغه‌یی) و در بند ۹ (بدیعی تبریزی) و بند ۱۱ (شرف الدین حسن) نیز تکرار شده و به مغلوط بودن نسخه دلالت می‌کند.
 - ۱۹- از «غیاث تبریزی» تحت عنوان غیاث نیشابوری یاد و مأخذش را با منابع غیاث الدین محمد نیشابوری متخلص به «سامی» بهم در آمیخته است و ...
 - ۲۰- اما مورد دیگری که در این تألیف نفیس بچشم می‌خورد، عدم رعایت ترتیب الفبایی پاره‌یی از عناوین و اسامی است و در اغلب موارد در حرف دوم «ها» مقدم بر «واو» ترتیب یافته بطوریکه «اهلی» قبل از «اوجی»؛ «بهار» قبل از «بوداق»؛ «پهلوان» قبل از «پوریا»؛ «سها» قبل از «سوادی»؛ «مهابت» قبل از «موافق» آمده است و ...
- اینک نکاتی چند دربارهٔ این تذکره و روشی که در تألیف آن به کار رفته است به عرض خوانندگان محترم می‌رسانم:
- ۱- این تذکره محلی و شامل سخنوران آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل است و در آن هم شهرستانها و هم سخنوران به ترتیب الفبایی تنظیم یافته‌اند.
 - ۲- معرفی سخنوران به تخلص و نسبت آنها صورت گرفته و شاعری که تخلص نداشت به لقب یا نام معرفی شده است.
 - ۳- تراجم سخنوران را تا حدودی که مقدور بود از مأخذ دست اول و صحیح و مبستند گرفتم و در ذیل هر ترجمه همه مراجع مورد استفاده را با ذکر صفحه و به ترتیب تقدّم تاریخی نقل و از آوردن منابعی که از آنها به واسطه سود جسته بودم خودداری کردم.
 - در پارهٔ موارد «فرهنگ سخنوران» را هم جزو مأخذ آوردم و این بیشتر برای تتمیم منابع و یا احتراز از ذکر مراجع متاخر که مطالب آنها تکرار مکررات بود صورت گرفت.

- ۴- به طوری که قبلاً نیز متذکر شدیم سعی شده است اشتباهات منابع موجود که معلول کم تبعی بوده تا حدود امکان اصلاح و نواقص آنها رفع شود.
- ۵- این کتاب به دو قسمت بخش شده است: بخش نخست در دو جلد حاوی تراجم شاعرانی است که از روزگاران گذشته تا عصر حاضر شمع حیاتشان خاموش گشته است.^۱ بخش دوم، شامل تراجم سخنوران معاصر و مکمل بخش نخست خواهد بود. با وجود این در پایان هر شهرستان برای تتمیم، فهرستی از شاعران معاصر و آنهایی که به زبان کنونی آذربایجان شعر گفته‌اند^۲ نیز با ذکر منابع به اختصار نقل شده است.
- ۶- تذکرة‌های محلی با همه امتیازات دارای یک عیب مهم است و آن این که اگر مراجعه کننده نداند شاعر اهل کدام شهرستان است در پیدا کردن آن دچار اشکال می‌شود و تازه سخنورانی هم هستند که منشاء و مولدشان مورد تردید و محل اختلاف است. این نقص با افزودن فهرستهای لازم و کافی در پایان رفع شده است.
- ۷- در تذکرة‌ها و دواوین معدودی از سخنوران نمونه‌هایی از زبان پهلوی آذری: زبان باستان آذربایجان به یادگار مانده است که کلاً ضبط و فهرست گویندگان آنها نیز ضمن فهرس ذکر شده است.
- ۸- قبل از نقل تراجم سخنوران هر محل، به تاریخ و جغرافیای تاریخی و آثار تاریخی استان و شهرستان مربوط اشاره شده است.

۱- بدیهی است که اگر در مواردی سخنوری از مرز بخش اول به بخش دوم و یا برعکس نقل شده باشد، نکته سنجان آن را جزو تسامحات قابل گذشت منظور خواهند نمود.

۲- آقای یحیی شیدا با تالیف تذکرة «ادبیات اوجاخی» تراجم احوال و اشعار شاعران معاصر را که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند. به اجمال و تفصیل نقل و طالبان این رشته را از تفحص بی‌نیاز کرده‌اند.

۹- در «سخنوران آذربایجان» جمعاً از ۹۴۴ شاعر به شرح زیر یاد شده است:

نام شهرستان	گذشتگان	از معاصران	از ترکی سرایان
اردبیل	۷۲	۸	۲۰
ارسباران	۱۵	۵	۲
ارومیه	۴۶	۱۴	۶
ارونق و انزاب	۱۸	—	۴
تبریز	۳۹۴	۹۲	۲۷
خلخال	۳۵	۹	۲
خوی	۴۴	۱۳	۲
سراب	۷	—	۱
سلماس	۱۷	۳	۲
ماکو	۱	—	—
مراغه	۲۹	۲	۷
مرند	۱۱	۷	۴
مهاباد	۴	۵	—
میاندوآب	۲	۱	—
میانه و گرمرود	۸	—	۳
نقده	۲	—	—
جمع	۷۰۵	۱۵۹	۸۰

تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان

آذربایجان از نام «آتروپات» (در یونانی: Atropates) مشتق است. آتروپات نام سرداری ایرانی بود که در جنگ میان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و اسکندر مقدونی در «گاواگامیلا» (گوگامیل) در سپاه ایران فرمانده مدها بوده است. آتروپات پس از شکست ایران به اسکندر پیوست و در زمستان ۳۲۸ - ۳۲۷ ق.م از سوی اسکندر به جای «اکسیدات» به حکومت ماد منصوب گردید. آتروپات در ۳۲۴ ق.م دختر خود را به «پردیکاس» سردار اسکندر داد. پس از مرگ اسکندر و تقسیم ممالک و متصرفات او میان سردارانش، قسمت شمال غربی ماد به او واگذار گردید و او در آنجا به استقلال به حکومت پرداخت. این ناحیه که پس از مرگ اسکندر به «ماد کوچک» (در برابر «ماد بزرگ») معروف شده بود پس از ص استقلال و استقرار آتروپات در آنجا به نام او نامیده شد که در خط پهلوی «آتورپاتکان» ضبط شده است. در قرن ۳ هجری قمری ۹ میلادی هنوز به پیروی از اواخر ساسانیان «آذربادگان» گفته می‌شد، فردوسی در شاهنامه به جهت رعایت وزن شعر «آذربادگان» گفته است که بیانگر تلفظ واقعی مردم نبوده است «آذربایگان» که تلفظ مردم آن عصر بوده، در زبان عربی به آذریبجان و آذریبجان بدل شده که در فارسی امروزی «آذربایجان» شده است.

آذربایجان پیش از اسلام: به گفته جغرافی نویسان یونانی «آتروپاتنه» از شمال به سرزمین خزرها محدود می‌شد و از مغرب (در حقیقت شمال غرب) رود ارس حد فاصل میان آن و ارمنستان بود و از جنوب غربی تا دریاچه مانتیانی یعنی دریاچه ارومیه گسترده بود. مهم‌ترین قسمت آتروپاتنه همین حوزه دریاچه ارومیه بود. اخلاف «آتروپات» در زمان سلوکیان و اشکانیان در این ناحیه که از این پس به نام او معروف گردید حکومت می‌کردند. در زمان سلوکیان که زمان رواج فرهنگ یونانی در ایران بود «آتروپاتنه» تحت حکومت روحانی هواخواهان کیش مغان بود و در آنجا مغان و معابد دینی املاک وسیعی داشتند و از این رو آتروپاتنه در برابر فرهنگ یونان مقاومت می‌کرد. از این روست که در روایات زردشتی و در دوره اسلامی آذربایجان را مهد زردشت و دین زردشتی گفته‌اند و ارومیه را زادگاه زردشت خوانده‌اند اما بررسیهای زبانشناسی در اوستا، این معنی را تایید نمی‌کند.

خاندان آتروپات تا آغاز قرن اول میلادی در آذربایجان حکومت کردند احتمال می‌دهند که اردوان دوم (یاسوم) اشکانی که در ۱۰ م به سلطنت رسید و پیش از آن پادشاه آتروپاتنه بود از نسل و خاندان شاهی آتروپات بوده است. به هر حال از آن پس تا قدرت یافتن ساسانیان آتروپاتنه شاهانی داشته است که تابع دولت اشکانی بوده‌اند.

پس از روی کار آمدن اردشیر اول ساسانی ارمنستان مدتی در برابر او مقاومت کرد و به همین جهت احتمال می‌دهند که شاید آذربایجان نیز کاملاً مطیع اردشیر نبوده است. در ده «خان تختی» در ۳۰ کیلومتری جنوب سلماس، کمی دورتر از جاده سلماس - ارومیه نقشی بر کوه است که به عقیده متخصصان متعلق به زمان ساسانیان یا اردشیر اول است. این نقش دو سوار شاهانه را با دو پیاده نشان می‌دهد که محتملاً یکی از سواران اردشیر اول و دیگری شاپور اول است و بعضی هم احتمال می‌دهند که یکی شاپور اول و دیگری ولیعهد او باشد ظاهراً آن دو مرد پیاده شاهان ارمنستانند که حلقه حکومت ارمنستان یا آذربایجان را به شاهنشاه ساسانی تقدیم می‌کنند، اما این استنباط بیش‌تر مبتنی بر حدس دانشمندان است، زیرا کتیبه‌ای همراه این نقش نیست، گرچه لباسها و آرایشها نشان دهنده شاهنشاهان ساسانی است. اگر حدس بعضی از دانشمندان درست باشد باید گفت که اردشیر کاملاً بر ارمنستان مسلط نبوده است. زیرا اگر چنین بود بایست این نقش به جای آنکه در مرزهای ارمنستان ایران و آذربایجان کنده شود در عمق خاک ارمنستان کنده شده باشد و از سوی دیگر نشانه آن است که آذربایجان با قسمتهای غربی آن و غرب و شمال دریاچه ارومیه به دست اردشیر اول و به هر تقدیر به دست شاپور اول افتاده بوده است. شاپور اول ساسانی در ۲۵۲ م ارمنستان را فتح کرد. با فتح این سرزمین آذربایجان نیز طبعاً به طور کامل تابع دولت ساسانی گردید.

در زمان ساسانیان ارمنستان میان ایران و روم تقسیم گردید و ارمنستان ایران که در مغرب دریاچه ارومیه از شمال به جنوب شرق کشیده می‌شد. به آذربایجان پیوست از ۹ بخش که برای ارمنستان ایران ذکر کرده‌اند. ۲ ناحیه هیر و زراوند (به احتمال خوی و سلماس) مسلماً جزو آذربایجان بود. به نوشته ابودلف زراوند نام چشمه آب گرم و معدنی معروفی در کنار دریاچه ارومیه نزدیک سلماس بود.

در زمان ساسانیان ایران ۴ (پادوسپان) داشت که هر کدام بر یکی از جهات چهارگانه

مملکت حکومت می کردند جهت شمالی شامل آذربایجان و ارمنستان و دماوند و طبرستان (با «حیز» آن، یعنی ظاهراً گیلان و دیلمان) بود. هنگامی که خسرو انوشیروان بر تخت نشست فاذوسفان سمت شمالی که آذربایجان جزو آن بود «دادی» پسر نخیر جان (نخویرگان) نام داشت. انوشیروان بر هر یک از این ناحیه اصبهذی نیز تعیین کرد که فرماندهی سپاه آن ناحیه را داشت. اطلاق آذرباذگان اصبهذ بر سپهبد این ناحیه پهناور دلیل اهمیت آذربایجان آن روز بوده است به گفته آپولونیوس آذربایجان در زمان اشکانیان می توانست ۱۰/۰۰۰ سوار و ۴۰/۰۰۰ پیاده بسیج کند و سواران آذربایجان معروف بوده اند.

آذربایجان و دین اسلام: بلاذری از قول حسین بن عمرو اردبیلی، از واقد اردبیلی، از مشایخی که آنها را دیده نقل می کند که مغیره بن شعبه صحابی معروف از سوی عمر بن خطاب والی کوفه شد و با او نامه ای برای حذیفه بن الیمان صحابی دیگر بود که او را مامور آذربایجان یعنی فتح آن می کرد حذیفه در نهاوند یا نزدیکی آن بود که این نامه به او رسید پس به راه افتاد تا به اردبیل که شهر اصلی و مهم آذربایجان بود و مرزبانش در آنجا می نشست و گرفتن مالیات آذربایجان هم بر عهده او بود رسید (ص ۳۳۳) این مرزبان غیر از فاذوسفان و اصبهذی است که ذکرش گذشت، زیرا چنانکه گفته شد آن دو بر ناحیه ای بسیار پهناورتر حکومت داشتند و این مرزبان بایستی حاکم خاص آذربایجان باشد.

نام ۲ سردار ایرانی که در فتح آذربایجان با مسلمانان جنگیدند، ذکر شده است، یکی اسفندیاذ پسر فرخ زاد و دیگری بهرام پسر فرخ زاد که این دو برادران رستم فرخ زاد، سردار معروف جنگ قادسیه بوده اند. به گفته طبری بکیر بن عبدالله با اسفندیاذ جنگید و او را اسیر کرد و بهرام بن فرخ زاد با عتبه بن فرقد جنگید و مغلوب او شد. بلاذری در روایت خود از مشایخ اردبیل نام سردار ایرانی را ذکر نمی کند و می گوید «مرزبان جنگجویانی از مردم باجروان و میمذ و نریز و سراه (سراب) و شیز و میانج و جاهای دیگر گرد آورد و چند روز با مسلمانان جنگ سختی کرد. پس از آن مرزبان از سوی همه مردم آذربایجان با حذیفه صلح کرد که ۸۰۰/۰۰۰ درهم بپردازد (به وزن ۸ یعنی ظاهراً ۸ درهم مساوی یک دینار) و در برابر آن مسلمانان کسی از مردم آذربایجان را نکشند و اسیر نکنند و آتشکده ای را ویران نسازند و به اکراد بلاسجان (بلاشگان) و سبلان و میان رودان تعرض نکنند و مخصوصاً مردم شیز را

از رقص و انجام آیینهایشان در جشنها باز ندارند. پس از آن حذیفه با موقان و جیلان جنگید و ایشان را شکست داد و با ایشان به شرط پرداخت خراج صلح کرد.

مشایخ مذکور «گفتند که عمر پس از آن حذیفه را از (آذربایجان) عزل کرد. و عتبه بن فرقد سلمی را بر آذربایجان گماشت. او از راه موصل. و گفته می شود از شهرزور، به آذربایجان آمد و چون به اردبیل رفت دید که مردم آن بر صلح مذکور باقی هستند، اما نواحی دیگری آن صلح را شکسته اند پس با آنها جنگید و پیروز شد و غنیمت گرفت.»

روایت دیگری که بلاذری از واقعی نقل کرده، آن است که مغیره بن شعبه در ۲۲ ق / ۶۴۳ م آذربایجان را به زور فتح کرده است. به نظر چنان می آید که مردم آذربایجان که سردارانشان برادران رستم فرخ زاد بوده اند پس از جنگهای قادیسیه و جولاء صلاح را در جنگ ندانسته و با آمدن سپاه اسلام به صلح راضی شده اند، اما چون مفاد این صلح خزانه فاتحان و مخارج سپاهیان ایشان را کفایت نمی کرده است به بهانه هایی برایشان تاخته و این سرزمین را «مفتوحة عنوة» عنوان کرده اند تا علاوه بر خراج، جزیه هم از ایشان بستانند.

پس از چندی اسکان عربها در آذربایجان، ترویج اسلام در این منطقه شروع شد. چنانکه پیش از این گفته شد عهدنامه ها و امان نامه ها با دین مردم کاری نداشت، حتی مردم شیز در رقص و آیینهای دینی در اعیاد و تشریفات مربوط به آنها آزاد بودند، اما اشعث بن قیس کندی که والی آذربایجان شد، جمعی از اعراب را که از «اهل عطاء و دیوان» بودند در آذربایجان ساکن ساخت این «اهل عطاء و دیوان» از اشراف و سرداران عرب بودند که از دیوان، عطاء و مستمری می گرفتند و اسکان آنها به معنی اسکان قبایل و طوایف تابع آنها بود این اشخاص مامور بودند که مردم را به اسلام دعوت کنند. اشعث بن قیس در زمان خلافت عثمان و علی (ع) والی آذربایجان بود و احتمال قوی می رود که دعوت مردم به اسلام به امر و اشاره علی (ع) باشد، زیرا چنانکه از سیره آن حضرت بر می آید. وی سخت طرفدار ملل مغلوب بود و می خواست با دعوت مردم به اسلام از فشار مالیات سرانه و تحصیلات دیگر بر اقوام زیر دست بکاهد. روایت دیگری در بلاذری می گوید: علی (ع) اشعث را به آذربایجان فرستاد و چون اشعث به آذربایجان رفت دید که مردم آن مسلمان شده اند و قرآن می خوانند (ص ۳۳۷)؛ اما روایت طبری (در ۳۶ ق / ۶۵۶ م) صریحاً می گوید که اشعث از جانب عثمان والی آذربایجان بود و چون علی (ع) به کوفه آمد به اشعث نوشت که پس از

گرفتن بیعت از مردم برای او به کوفه باز گردد و طبیعی است که بیعت برای خلافت از مردم مسلمان می‌گرفتند. بلاذری می‌گوید: چون عربها در آذربایجان فرود آمدند عشایر آنان از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند و هر طایفه‌ای در حد توانایی خود بر اراضی این سرزمین مسلط شدند و بعضی از آنان از ایرانیان زمین خریدند مردم قریه‌ها و دیهها برای حفظ خود به ایشان پناه بردند و به عنوان برزگر به خدمت آنها در آمدند. از این گفته بلاذری بر می‌آید که سیاست دوران اموی تبدیل مردم نواحی مفتوحه به برزگران و کارگران برای قوم فاتح بوده است، یعنی سیاستی بر خلاف سیاست دوران خلفای راشدین و مخصوصاً علی (ع) نواحی مهم آذربایجان را بنی‌امیه یا عاملان آنها تصاحب کردند و این تصاحب بر پایه این سیاست بود که نخست دهات و قراء را ناامن سازند تا مردم ناچار به «الجا» آن اراضی به اشراف عرب شوند و خود کارگران و کشاورزان آنها گردند.

شهرهای آذربایجان تا عصر سلجوقیان: ابن خرد اذبه در قرن ۳ ق ۹/م از شهرها و رستاقهای آذربایجان نام برده است (ص ۱۱۹) مقصود از «رستاق» به قول یاقوت هر موضعی است که در آن مزرعه‌ها و قریه‌ها باشد و به شهرهایی مانند بصره و بغداد گفته نمی‌شود و اخص از «کوره» و «استان» است به احتمال قوی تقسیمات ولایات ایران در زمان ابن خرداذبه با تفاوت‌های جزئی عین تقسیمات زمان ساسانیان بوده است زیرا ما دلیلی نداریم که دستگاه اداری عباسی، تقسیمات زمان ساسانیان را بر هم زده باشد ابن خرداذبه نام کسانی که اردشیر اول ساسانی آنها را شاه نامیده ذکر کرده است. در میان آنها نام آذرباذگان شاه دیده می‌شود و این به آن معنی است که در آخر حکومت اشکانی آذربایجان برای خود پادشاهی داشته است، اما آنچه در این قسمت برای ما اهمیت دارد. این است که «لان» (ارّان) و «موقان» و «براشکان» و «شروان» (همسایگان شمالی آذربایجان) نیز هر کدام شاهی مستقل داشته است. شاپور اول نیز در کتیبه کعبه زردشت از ممالک آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و ماخِلونی و البانی و بلاسگان نام برده است. پس آذربایجان در زمان ساسانیان و در قرون نخستین اسلام به منطقه‌ای تقریباً در جنوب ارس (حدوداً مرز شمالی فعلی آن) اطلاق می‌شده است این معنی از فهرست «شهرها و رستاق‌های آذربایجان که ابن خرداذبه به دست داده است بهتر معلوم می‌شود: «مراغه، میانج، اردبیل، ورثان، سِیسِر،

برزه، سابرخاست، تبریز، مرند، خوی، کولسره، موقان، برزند، جنزه، شهر پرویز، جابروان، نریز، ارومیه، سلماس، شیز، باجروان؛ رستاقها: سَلَق، سِنْدَبایا، بَدَّ، اَرَم، بلوانکرج، سِراة(سراب)، دسکیاور، ماینهرج».

در میان شهرهای مذکور تنها مراغه نام عربی دارد(سَلَق گرچه عربی است، به معنی گردنه است و ظاهراً نام خاصی نیست) و از نام عربی آن شاید چنین استنباط شود که این شهر در زمان اسلام بنا شده است، اما بلاذری تصریح می‌کند که مراغه «افراز روذ» یا «افراه روذ» نامیده می‌شود در آنجا سرگین زیاد بود و اسبان مروان بن محمد اموی حاکم ارمنستان و آذربایجان به هنگام بازگشت از جنگ «موقان» و «گیلان» در آنجا خوابیدند و غلتیدند و از این رو قریه مذکور «قریه المِراغة» یعنی قریه‌ای که محل غلتیدن اسبان است نامیده شد و بعد مردم کلمه «قریه» را انداختند و گفتند «مراغه». مردم آنجا آن محل را به مروان «الجباء» کردند (یعنی برای آنکه از دست دزدان و راهزنان و متعديان در امان باشند آنجا را در پناه او قرار دادند).

یاقوت در وجه تسمیه «میانج» می‌گوید: «برای آنکه در میان راه اردبیل به مراغه بوده است» (۷۰۸/۴). اصطخری نیز می‌گوید که از اردبیل تا مراغه ۴۰ فرسخ است و از اردبیل تا میانه ۲۰ فرسخ (ص ۱۹۴). پس میانه در وسط راه و میان اردبیل و مراغه بوده است و از این رو به آن «میانج» گفته‌اند. میانه شهری قدیمی بوده است و اگر مراغه شهری جدید الاحداث بوده است نمی‌توان گفت که شهری را به جهت واقع بودن میان یک محل معتبر (اردبیل) و یک محل ناشناخته (مراغه) «میانه» خوانده‌اند. پس مراغه همان فراتر یا فراده اسپه یکی از دو پایتخت قدیمی آذربایجان بوده است و میانه را به واقع شدن در میان این دو شهر به این نام خوانده‌اند موقعیت مراغه ایجاب کرد که در زمان هارون نیز لشکرگاه شود و در قیام بابک خرم دین از مواضع مهم نظامی برای مدد رساندن به افشین گردد. در نزدیکی میانه شهر «خونج» قرار داشت که به گفته مسکویه «اول حد آذربایجان از ناحیه ری بوده است» در خونج پاسگاهی (مرصد) بود برای گرفتن گمرگ از صادرات آذربایجان به ری. مقطعه یا «کترات» این پاسگاه گمرگ در سال به ۱۰۰/۰۰۰ در هم تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ در هم می‌رسید به گفته ابن حوقل نظیر چنین پاسگاه گمرگی و اموالی که از آن می‌گذشت در دنیا مانند نداشت. به گفته بلاذری اردبیل به هنگام فتوح اسلامی «مدینه» یعنی شهر بزرگ و مرکز

آذربایجان بوده است و «مرزبان» آذربایجان در آنجا می‌نشست و گرفتن مالیات آذربایجان بر عهده او بوده (ص ۳۳۳). اردبیل در نوشته‌های نویسندگان ارمنی «ارتاویت» است. در قرنهای ۴ و ۵ قمری / ۱۰ و ۱۱ میلادی تا زمان یاقوت بر اثر تسلط مسلمانان بر سراسر آذربایجان و آران و اسلام آوردن اهالی جغرافی نویسان حدود آران و آذربایجان را گم کردند و از این رو گاهی حد آذربایجان را تا قسمتهای خیلی شمالی تر رود ارس بالا برده‌اند.

سیسر که در جنوب غربی آذربایجان بوده است با سینه (سنندج) واقع در کردستان امروز تطبیق می‌شود. و آن را «سیسر صد خانی» (صد خانیک) می‌گفتند یعنی دارای ۳۰ سر و ۱۰۰ چشمه، شاید این «صد چشمه» با کوههای «چهل چشمه» کردستان امروز یکی باشد که بعضی از شعب رود قزل اوزن در آن جریان دارد. به گفته بلاذری سیسر چراگاه چارپایان کردان و دیگران بود.

برزه بر سر راه مراغه به سیسر بوده است و فاصله میان آن و مراغه را ۱۵ فرسخ نوشته‌اند (ابن خردادبه، ۱۲۱). پس باید همچنانکه مینورسکی حدس زده است، محل برزه را در سقز کنونی جستجو کرد. به گفته جغرافی نویسان قرن ۴ ق / ۱۰ م در میان مراغه و برزه شهر سائبرخاست قرار داشت محل آن را می‌توان با میاندوآب کنونی تطبیق کرد.

تبریز به هنگام حمله مسلمانان به آذربایجان دارای آن اهمیت که در زمانهای بعد پیدا کرد نبود. بلاذری می‌گوید رواد ازدی در آن فرود آمد و پس از او پسرش و جناء در آن ساکن شد و او با برادرانش در آن بناها ساختند. او بارویی به دور شهر کشید و مردم در آن سکونت گزیدند. یعقوبی می‌گوید: ابوجعفر منصور خلیفه عباسی یزید بن حاتم مهلبی را والی آذربایجان کرد، یزید یمنیها را از بصره به آنجا منتقل ساخت و نخستین کس بود که آنان را منتقل کرد و کسی را که منتقل ساخت رواد بن مثنی ازدی را در تبریز تا «بذ» فرود آورد.

در زمان ابن خردادبه تبریز از آن محمد بن رواد ازدی بود، در آغاز قرن ۳ ق / ۹ م که بابک در آذربایجان شرقی قیام کرد، تبریز هنوز به اهمیت اردبیل و مراغه نبود و در این قیام نقش مهمی نداشت. آنچه در طبری (سوم / ۱۱۷۳) آمده است که «ابن البعیت» ۹ حصن دیگری به نام تبریز داشت و حصن شاهی (در دریاچه ارومیه یا کرانه آن) از آن استوارتر بود درست نیست و «تبریز» باید مصحّف «نریز» باشد. در زمان ابن حوقل شهر تبریز هنوز شهر کوچکی بود در ردیف شهرهای میانه و «خونج» و خوی و سلماس (ص ۳۳۶) در زمان او بزرگ‌ترین

شهر آذربایجان نخست اردبیل و پس از آن مراغه و پس از آن ارومیه بود اینکه ابن حوقل تبریز را آبادترین شهر آذربایجان دانسته است به شهادت مصحح در پاورقی، الحاقی و از اضافات نسخ دیگر است. اصطخری هم تبریز را در ردیف شهرهای کوچک مانند سلماس و ورثان و برزند ذکر کرده است (ص ۱۸۲)؛ اما شهر تبریز به زودی رونق یافت چنانکه مسکویه از ثروت مردم تبریز سخن می‌گوید تا آنجا که علی بن جعفر وزیر، طمع مرزبان را به آن برانگیخت، مسکویه به همین مناسبت درباره شهر تبریز می‌گوید. «این تبریز شهر بزرگی است و بارویی استوار دارد. پیرامون آن بیشه‌ها و درختان میوه‌دار است و مردم آن دلیر و بزرگ همت و توانگرند...» (۳۳/۶. وقایع سال ۳۳۰ ق).

مردن شهر ی بسیار قدیمی است و گویا موروندا^۱ که در بطلمیوس آمده همین مردن کنونی باشد به گفته بلاذری این شهر در فتوحات اسلامی «قریه‌ای کوچک» بوده و ابوالبعیث حلبس در آن فرود آمد و پس از او بعیث آن را استوار ساخت پس از او محمد بن البعث به جایش نشست و در آن قصوری ساخت و در زمان خلافت متوکل سر به مخالفت برداشت و گرفتار شد امرای عرب که از بصره به آذربایجان منتقل شدند و در آنجا برای خود حکومت‌های خود مختار و شبه فئودال به وجود آوردند. همه از قبایل عربستان جنوبی بودند. کولسره یا کورسره میان مراغه و سراب بوده است از مراغه تا کولسره ۱۰ فرسخ و از آنجا تا سراه (سراب) ۱۰ فرسخ و از آنجا تا «نیر» ۵ فرسخ و از آنجا تا اردبیل ۵ فرسخ بوده است به گفته ابن حوقل کولسره قصری با بارویی بزرگ بوده و ساحت و رستاقی پهناور داشته است (صص ۳۵۱، ۳۵۲) و در آنجا در سر هر ماه قمری بازاری تشکیل می‌شد که انواع کالاهای و امتعه بازرگانی در آن عرضه می‌گردید و در آن از ۱۰۰/۰۰۰ تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ گوسفند فروخته می‌شد. موضع کولسره اکنون شناخته نیست و شاید با هشتروند کنونی یا موضعی نزدیک به آن منطبق شود استنباط می‌شود که کولسره در زمان یاقوت (قرن ۷ ق / ۱۳ م) در دشت موقان شهری نبوده و آن ولایتی بوده است که قریه‌ها و چراگاه‌های زیادی داشت و ترکمانان برای چرای گوسفندان‌شان در آن می‌نشستند. این ولایت جزء آذربایجان محسوب می‌شد (۶۸۶/۴). مقدسی می‌گوید موغان شهری است که دو نهر گُر و ارس آن را احاطه کرده است.

بلاذری می‌گوید «برزند» قریه‌ای بوده است و افشین به هنگام جنگ با بابک خرم‌دین آنجا را «معسکر» یا لشکرگاه خود ساخت و مستحکم کرد و مبدأ حملات خود به بابک و قلعه او (بَدَ) کرد. ابن خردادبه می‌گوید از اردبیل تا برزند ۱۴ فرسخ و از آنجا تا بَدَ شهر «بابک» ۷ فرسخ بوده است. همو می‌افزاید که برزند خراب بود. افشین آن را شهر ساخت و در آن فرود آمد (ص ۱۲۱). شهر برزند در قرن ۴ ق / ۱۰ م از شهرهای کوچک آذربایجان بوده است (ابن حوقل ۳۳۶) و مؤلف حدود العالم آن را شهری خرم و آبادان با «آب و کشت بسیار» توصیف کرده است (ص ۱۵۹) مقدسی برزند را «بازار ارمن» نامیده است (ص ۳۷۸)

ابن خردادبه «چتره» را «مدینه آبرویز» (شهر پرویز) نامیده و فاصله آن را تا مراغه ۶ فرسخ نوشته است.

حدود العالم جابروان را به صورت «جابروقان» و در ردیف شهرکهای خرد آورده است (ص ۱۵۸) اصطخری گوید: جابروان و «أشنه آذریه» و تبریز و دور و بر آن معروف به رُدینی است: یعنی در تصرف رُدینی بوده است ابن حوقل نیز می‌گوید: داخرقان و تبریز تا اشنه آذریه و دور و بر آن به بنی‌ردینی شناخته می‌شود که از متصرفات و املاک ایشان بوده است و در سایه قدرت سلطان از گزند اعتراضات دور بود تا آنکه زمانه تباه گردید و سلطان هلاک شد و همسایگان تعدی کردند و به دست زورگویان افتاد. آل ردینی از عرب بودند که روزگار، ایشان را بر باد داد و آثارشان را از میان برد و از اخبار ایشان کمی بر جای گذاشت. بلاذری می‌گوید: ارومیه شهری است کهن که به پندار زردشتیان، زردشت از آنجا بوده است. نویسندگان دوره اسلامی به پیروی از روایات زردشتی ارومیه را زادگاه زردشت دانسته‌اند، اما عقیده ایرانشناسان و زیانشناسان این ادعا را تایید نمی‌کند، زیرا زبان اوستا که کتاب دینی زردشت است زبان مردم مشرق و یا شمال شرق (خوارزم به معنی وسیع‌تر) ایران است، در حالی که از زبان قدیم آذربایجان قبل از اسلام که زبان «ماد»ها است اثری جز چند کلمه بر جای نمانده است. بلاذری می‌گوید، صدقه بن علی بن صدقه بن دینار از موالی آزد با مردم ارومیه جنگید تا بدان راه یافت و آن را بگرفت و خود و برادرانش در آن کاخهایی ساختند. صدقه به گفته طبری (حوادث سال ۲۰۹ ق / ۸۲۴ م) به «زریق» معروف بوده است و از این رو بعضی او را زریق بن علی یا زریق بن صدقه نوشته‌اند. مامون او را در ۲۰۹ ق والی

ارمنستان و آذربایجان کرد و مامور جنگ با بابک ساخت. پس تصرف شهر ارومیه به دست او باید پس از این سال بوده باشد. ابن حوقل می‌گوید: ارومیه از مراغه کوچکتر است و شهری است با صفا، دارای تاکستانهای بسیار و آبهای روان در درون شهر و دیهها و رستاقهاست و تجارت آن زیاد و غلات در آن فراوان است (۳۳۶) یاقوت در ۶۱۷ ق / ۱۲۲۰ م این شهر را دیده است و آن را شهری خوب، آباد، پرمیوه، با باغها و آبهای فراوان و هوایی خوش توصیف کرده است و می‌گوید سلطان آن یعنی اُزبیک پسر پهلوان پسر ایلدگز است و به سبب ضعفی که دارد چندان به وضع شهر رسیدگی نمی‌شود (۲۱۹/۱).

دریاچه ارومیه را «کبودان» می‌خواندند مؤلف حدود العالم می‌گوید: «دریای کبودان» در ارومیه در ازای او ۵۰ فرسنگ است اندر پهنای ۳۰ فرسنگ. اندر میان این دریا دهی است کبودان گویند و این دریا را بدان ده باز خوانند (ص ۱۴). ابن حوقل نیز این دریاچه را کبودان می‌خواند (۳۳۶). به گفته یاقوت میان ارومیه و دریاچه ۲ فرسخ راه است و آن دریاچه‌ای است تلخ و بدبو که در آن ماهی و جانوری زندگی نمی‌کند و در میان آن کوهی است که آن را کبودان خوانند و جزیره‌ای دارد که در آن ۴ دیه است و در کوه آن قلعه استوار مشهوری است که مردم آن بر والیان آذربایجان عاصی هستند و چه بسا که با کشتیها می‌آیند و راهزنی می‌کنند و به قلعه خود باز می‌گردند. (۵۱۳/۱). شاید به همین جهت است که اصطخری آن را «بحیره الشراه» (دریاچه خوارج) می‌خواند (ص ۱۸۱). یاقوت پیرامون این دریاچه را از قول مردم ۵۰ فرسخ گفته است و می‌گوید در ساحل شرقی آن آبهای معدنی است که پس از بیرون آمدن در مجاورت هوا تبدیل به سنگ می‌شود (۵۱۳/۱ - ۵۱۴). مقدسی می‌گوید که در دریاچه ارومیه کوههایی است که مسکون است و در آن پای کودکان را با زنجیرها و ریسمانها می‌بندند تا درون دریاچه نغلتند (ص ۳۸۱). نام دریاچه کبودان در کتاب استرابن «سپاوتان» آمده است و سن مارتین در کتاب «یادداشتهایی درباره ارمنستان» آن را به «کپوتان» که صورتی قدیمی از کبودان است اصلاح کرده است (مارکوارت، ۱۴۳). نام این دریاچه در کتاب بُندهش، چیچست آمده است (صص ۹۲، ۱۲۵). در داستان تاریخی بهرام چوبین فردوسی «چیچست» را در «آذربادگان» ذکر کرده است (۱۰۲/۹):

سوی راه چیچست بنهاد روی همی‌راند شادان دل و راه جوی

از گفتار فردوسی بر نمی‌آید که چیچست نام دریاچه‌ای در آذربایجان بوده است، اما

حمدالله مستوفی نام دریاچه ارومیه را چندین بار چیچست گفته است، ولی معلوم نیست که در زمان او یعنی در قرن ۸ ق / ۱۴ م این دریاچه را به نام می خوانده اند زیرا می گوید: «بحیره چیچست، به ولایت آذربایجان، آن را دریای شور گویند» و در «ذکر انهار» و شرح آبهای جغتو و سراورود و سردرود و آب سردرود، این دریاچه را دریای شور طروج (طسوج) می خواند. با در نظر گرفتن این نکته که همه جغرافی نویسان اسلامی آن را «کبودان» خوانده اند، و خود مستوفی از قول مردم ولایت آذربایجان آن را «دریای شور» یا «دریای شور طروج» می خواند به نظر می رسد که در زمان تألیف نزهة القلوب به این دریاچه چیچست نمی گفته اند بلکه مستوفی آن را از قولی قدیم تر نقل کرده است احتمال می رود که چیچست نام محلی یا ناحیه ای در کنار دریاچه بوده است و شاید هم کلمه چیچست با کلمه شبستر که نام ناحیه ای معروف در کنار این دریاچه است، بی ارتباط نباشد.

ابن خردادبه درباره شیز می گوید: آتشکده آذر جشنس (آذر گشنسب) در آنجا بوده است و این آتشکده در نزد مجوسان گران قدر بوده و هرگاه کسی از ایشان به شاهی می رسید، از مداین پیاده به زیارت آن می رفت. (صص ۱۱۹ و ۱۲۰).

آتشکده آذر گشنسب در کنار چشمه ژرف و جوشانی در کوههایی که امروز آن را تخت سلیمان می گویند قرار داشت، اما محل این آتشکده برای شهر و اقامتگاه تابستانی شاهان مناسب نیست. از این رو باید گفت که در آن حوالی شهری مناسب برای اقامتگاه تابستانی وجود داشته که نام آن شیز بوده است.

آذربایجان در اوایل قرن ۳ ق / ۹ م ناگهان مایه نگرانی و دردسر بزرگی برای خلافت بغداد گردید، تا آنجا که معتصم (خلافت: ۲۱۸ - ۲۲۷ ق / ۸۳۳ - ۸۴۲ م) بزرگ ترین و مجهزترین قوایی را که تا آن زمان خلافت عباسی بسیج کرده بود به آذربایجان گسیل داشت. این بسیج برای مقابله با بابک خرم دین بود که چندین بار سرداران نامی خلیفه را شکست داده بود. سرانجام بابک پس از جنگهای سخت بسیار شکست خورد و قلعه او که «بذ» نام داشت به دست افشین سردار خلیفه افتاد و خود او هم در ارمنستان به خیانت یکی از بطریقان یا فئودالهای ارمنستان گرفتار و به بغداد فرستاده شد و در آنجا به طرز وحشتناکی به قتل رسید.

آذربایجان به علت ضعف خلافت پس از معتصم و متوکل و مخصوصاً معتضد. در اواخر

قرن ۳ ق/م ۹ و در قرن ۴ و ۵ ق/م ۱۰ و ۱۱ م، مرکز فرمانروایان مستقل و نیمه مستقل گردید که از آن جمله ساجیان، دیسم کرد، سالاریان، کنکریان و روادیان را می‌توان نام برد.

آذربایجان از سلجوقیان به بعد: از زمان سلجوقیان تغییر بسیار مهمی در وضع آذربایجان پیش آمد: طغرل یک نخستین سلطان بزرگ سلجوقی در ۴۴۶ ق/م ۱۰۵۴ پس از فتح شرق و مرکز ایران روی به آذربایجان نهاد و به تبریز رفت. از قرن ۴ ق/م ۱۰ به بعد شهر تبریز رونق و آبادی بیش‌تری یافته بود و در قرن ۵ ق/م ۱۱ شهر بزرگی شده بود که ظاهراً ابومنصور و هسودان بن محمد روادی حاکم آذربایجان در آنجا می‌نشست. او چون در خود یارای مقابله با سلطان سلجوقی نمی‌دید. اطاعت او را گردن نهاد و خطبه به نام او خواند و مالی که «طغرل را راضی ساخت» پیشش فرستاد و پسر خود را به گروگان به او سپرد. طغرل از آنجا به گنجه رفت و صاحب آن امیرابی الاسوار نیز فرمان او را گردن نهاد و خطبه به نام او خواند طغرل پادشاهان و امرای آذربایجان و اران را در حکومت و قدرتی که داشتند باقی گذاشت و روی به ملازگرد نهاد. ملازگرد کلید فتح آناتولی و آسیای صغیر بود و سلطان سلجوقی در نظر داشت که این کلید را به دست آورد، اما موفق نشد و به سبب «هجوم زمستان» به آذربایجان بازگشت.

طغرل پس از وقایع و حوادثی که در کتب تاریخ مسطور است در ۴۵۶ ق/م ۱۰۶۴ وفات یافت و برادرزاده‌اش ارسلان به جای او نشست و نقشه‌های دراز مدت سلجوقیان را در تسلط بر گرجستان و ارمنستان و آناتولی و آسیای صغیر و جهت همت خود ساخت. او در ربیع الاول ۴۵۶/مارس ۱۰۶۴ م از ری به آذربایجان رفت و به مرند رسید و قصد او «جنگ با رومیان» بود (ابن اثیر، حوادث سال ۴۵۶ ق). در مرند یکی از امیران ترکمان به نام طغدگین (طغ تگین)، که با رومیان می‌جنگید و سپاهیان بسیار با خود داشت که با «جهاد» انس گرفته بودند و آن دیار را نیک می‌شناختند، پیش او رفت و او را به حمله به بلاد روم برانگیخت و ضامن شد که راهی مستقیم به او بنمایاند. در این سخن ابن اثیر نکاتی مهم هست که آغاز مرحله نوینی در تاریخ آن منطقه شد و تغییراتی اساسی و شگرف در «ژئوپلیتیک»، یعنی سیاست منطقه‌ای و جغرافیائی پدید آورد که بعدها منجر به تکانهایی در تاریخ سیاسی عالم گردید: چنانکه می‌دانیم ملازگرد کلید فتح آسیای صغیر و سقوط نهایی دولت بیزانس و

قسطنطنیه و تسلط دولت عثمانی بر بالکان و دریای سیاه و سواحل شرقی مدیترانه شد و اینها همه از آذربایجان شروع گردید. از گفته ابن اثیر بر می آید که پیش از آمدن سلجوقیان امیران ترکمان در آذربایجان ساکن بودند. اینان خود بایستی از سلجوقیان باشند که احتمالاً در نخستین سفر جنگی طغرل به آذربایجان به این سرزمین آمده و در آنجا سکنی گزیده بودند. انتساب این ترکمانان به غزان درست نمی نماید، زیرا اولاً به گفته ابن اثیر غزان پس از تاخت و تازها و قتل و غارتها سرانجام شکست یافته و از میدان بیرون رفته بودند، ثانیاً غزان در آن زمان هنوز اسلام نیاورده بودند. در حالی که امرای ترکمان ساکن در آذربایجان با رومیان «جهاد» می کردند. پس اینان بایستی از سلجوقیانی باشند که در نخستین حمله طغرل به آذربایجان در آنجا ساکن شده بودند و در زیر پوشش جهاد و غزا (جنگ با کفار) در طلب چراگاه و زمینهای بیش تر به «آناطولی» و ارمنستان و گرجستان حمله می کردند. عمل این امرای ترکمان جزئی از عملیات «حرکت به سوی غرب» و تصرف آسیای صغیر بود که با آمدن الب ارسلان به آذربایجان و پیوستن این امرای بدو شتابی بیش تر یافت. بنابراین کوچ و سکونت این امرای در آذربایجان، مخصوصاً در اطراف مرنده و آذربایجان غربی، که سرپل و مبدأ حمله به دولت بیزانس بود نخستین سکونت ترکمانان در آذربایجان است که سرانجام منجر به تغییر زبان قدیم محلی آذربایجان به زبان ترکی شد.

زبان کنونی مردم آذربایجان که زبان ترکی آذربایجانی است از لحاظ زبانشناسی با زبانها و لهجه های اقوام غز و ترکمانان سلجوقی قرابت دارد و تاریخ نشان نمی دهد که «اقوام غز» پیش از آن و در قرنهای پیش از قرن ۵ ق / ۱۱ م به آذربایجان حمله کرده و در آنجا سکونت کرده باشند.

الب ارسلان در سال ۴۵۶ ق / ۱۰۶۴ م از ارس گذشت و عده ای از بلاد گرجستان و ارمنستان و از جمله شهر مهم آنی را به تصرف خود در آورد و سرانجام در سال ۴۶۳ ق / ۱۰۷۱ م به تفصیلی که در کتب تاریخ مذکور است در جنگی بزرگ امپراتور بیزانس را در ملازگرد شکست داد و این شهر را فتح کرد. با تصرف قسمتهایی از ارمنستان و گرجستان تسلط سلجوقیان بر سرتاسر آذربایجان مسلم گردید و از این تاریخ به بعد آذربایجان به دست امرای ترک اداره شد تا آنکه دولت صفوی در آغاز قرن ۱۰ ق / ۱۶ م بر سرتاسر ایران و از جمله آذربایجان مسلط گردید.

در زمان ضعف سلجوقیان بزرگ، اتابک آذربایجان (از اولاد ایلدگزن) و احمدیلیان در آذربایجان حکومت می‌کردند و هر کدام برای قانونی شمردن حکومت خود از نام پادشاهان ضعیف سلجوقی بهره می‌جستند. با حمله مغول به ایران آذربایجان در فاصله‌ای که به حکومت ایلخان در آذربایجان انجامید، مخصوصاً بر اثر تاخت و تاز جلال الدین خوارزمشاه، صدمات فراوان دید که شرح آن در سیره جلال الدین منکبرتی و نفثة المصдор زیدری آمده است.

دوران حکومت ایلخانان مغول در ایران که آذربایجان را مرکز حکومت خود قرار داده بودند و شهر تبریز پایتخت امپراتوری وسیع ایشان شده بود، عصر شکوفایی و آبادی آذربایجان است و ثروت متصرفات ایلخانی همه به آذربایجان و تبریز سرازیر می‌شد و موجب ایجاد آبادیها، بناها، کاخها و مساجد می‌گردید. مخصوصاً حکومت غازان و وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی شهر تبریز را بسیار آباد و ثروتمند ساخت. اما در قرن ۸ق / ۱۴م که دوران تجزیه حکومت ایلخانان مغول است آذربایجان از دست حکام محلی چوپانی و جلایری و دیگران آسیب فراوان دید و یک بار شهر تبریز به دست توقتمش خان که خان بزرگ «اردوی زرین» بود، به کلی ویران گردید آذربایجان در هنگام اقتدار تیمور در اواخر قرن ۸ق و اوایل قرن ۹ق / ۱۴ و ۱۵م به دست این فرمانروای مقتدر افتاد و پس از مرگ او باز صحنه تاخت و تاز گردید، تا آنکه ابتداء امرای قراقویونلو و پس از ایشان امرای آق قویونلو در آذربایجان روی کار آمدند. در زمان این دو خاندان ترکمان و مخصوصاً آق قویونلوها (اوزون حسن، سلطان خلیل و سلطان یعقوب) آذربایجان از آسایش و رفاه نسبی بهره‌مند بود تا آنکه در اوایل قرن ۱۰ق / ۱۶م شاه اسماعیل صفوی با کمک قبایل ترکمان که در آناتولی و آذربایجان سکونت داشتند و با جاذبه رهبری معنوی خویش ابتدا بر آذربایجان و بعد بر سرتاسر ایران مسلط گردید. و دولتی با بنیاد های فرهنگی ایرانی خاص در درون فرهنگ اسلامی بنا نهاد.

آذربایجان در قرن ۱۰ق / ۱۶، عرصه جنگها میان دولتهای صفویه و عثمانی بود. علی‌رغم لشکرکشیهای پی در پی سلاطین عثمانی و اقامت ممتد آنها در تبریز، در اواخر قرن ۱۰ق و اوایل قرن ۱۱ق / ۱۶، ۱۷م نتوانستند بر آذربایجان مسلط شوند حسن سیاست شاه طهماسب و شاه عباس اول و مهم‌تر از آن رسوخ مذهب تشیع در آذربایجان سبب شد

که مردم آذربایجان اطاعت عثمانیان را گردن نهند. اما در زمان صفویه مسأله ترکی شدن زبان مردم آذربایجان عملی تر و محقق تر گردید. از زمان سلجوقیان که ترکمانان در آذربایجان سکنی گزیدند به حکم چادرنشینی و گله‌داری ابتدا در مراتع و چراگاههای مجاور دهها به زندگی پرداختند. از این رو مسأله «ترکی شدن» زبان مردم آذربایجان از دهات و قصبات شروع شد. شهرها که مراکز فرهنگی بود در برابر واقعه «ترکی شدن زبان» بیش‌تر مقاومت کردند. البته این تغییر زبان از گوشه‌های قدیم ایرانی به ترکی آذربایجانی تغییری آرام بود و مردم بر اثر تماس مکرر با قوم غالب ترک که خصوصیات نژادی و قومی قوی‌تری داشتند به تدریج بر اثر اجبار اقتصادی و اجتماعی، نه اجبار سیاسی عمدی یا تحکم و فشار، زبان قوم غالب را آموختند و با ایشان درهم آمیختند. نظیر این حادثه در آناتولی و آسیای صغیر نیز روی داد. زیرا زبان مردم آنجا پیش از حمله ترکان زبان یونانی بود. البته در آسیای صغیر شواهدی تاریخی در دست است که بعضی از امرای ترک مردم را از تکلم بغیر زبان ترکی منع کرده‌اند، اما چنین شواهدی در آذربایجان در دست نیست.

ابتدا نامهای دهات و مزارع و حتی بسیاری از کوهها و رودخانه‌ها به ترکی بدل شد، مثلاً در اسناد قدیم نام رودخانه قزل اوزن سپید رود یا سفید رود است، اما پس از آمدن ترکان نام آن در آذربایجان به «قزل اوزن» (رودخانه سرخ) تغییر یافت. در دوران تسلط مغول بعضی از نامها مخصوصاً نام رودخانه و آبها و ییلاقها به مغولی بدل شد، مثلاً سپید رود مدتی به نام هولان موران، که ترجمه مغولی قزل اوزن است. خوانده می‌شد و نام تپه‌های تخت سلیمان به «سغورلق» تبدیل شد که ظاهراً این کلمه ترکی می‌نماید، ولی استعمال آن از دوره مغول است. همچنین جَختو که نام مغولی زرینه رود شد و رود تاتائو که امروز به آن سیمینه رود می‌گویند و نام آن پیش از مغول معلوم نیست و «چغان موران» (سفید رود، غیر از سفید رود معروف) و «چغان ناوور» (دریاچه سفید) و جز آن.

امروز شهرهای بزرگ آذربایجان نامهای قدیم و اصیل ایرانی خود را حفظ کرده است و حتی آن امر در اران و بلاد شمال ارس نیز مشهود است، اما نامهای دهات و آبادیها تغییرات کلی یافته و بیش‌تر به ترکی و به ندرت به مغولی تبدیل شده است.

در قرن ۱۱ ق / ۱۷م یعنی از زمانی که شاه عباس بزرگ توانست سپاهیان عثمانی را از

آذربایجان بیرون کند تا سقوط صفویه آذربایجان از آرامش برخوردار بود، به ویژه اینکه دولت عثمانی روی به ضعف نهاده بود و دیگر خطری برای آن ولایت محسوب نمی شد، اما با سقوط صفویه و تسلط افغانان بر شرق و مرکز ایران (۱۱۲۵ ق / ۱۷۱۳ م) عثمانیان نیز آذربایجان را به موجب معاهده‌ای با دولت روس اشغال کردند (۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۵ م). که این اشغال تا شکست قطعی آنان از نادرشاه افشار ادامه یافت (۱۱۴۵ ق / ۱۷۳۲ م). در زمان نادرشاه نیز آذربایجان میدان جنگ بود و پس از مرگ او میدان تاخت و تاز سرداران او گردید تا آنکه در اوایل قرن ۱۳ ق / ۱۹ م با تسلط آقامحمدخان و روی کار آمدن حکومت قاجار مدتی آذربایجان آرامش یافت. با مرگ آقا محمدخان در ۱۲۱۱ ق / ۱۷۹۶ م و روی کار آمدن فتحعلی شاه (۱۲۱۲ ق / ۱۷۹۷ م)، که آغاز تعرض دولت روس تزاری به ایران است، آذربایجان وضع حساسی پیدا کرد و مرکز جمع آوری قوا و اعزام به شمال برای مقابله با سپاهیان مهاجم شد، در این زمان بود که آذربایجان از لحاظ سیاسی و نظامی مهم‌ترین ایالات ایران گردید، عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی شاه و فرمانده قوای ایران، آنجا را مقر دائمی خود در برابر قوای روس قرار داد. پس از رفتن او به خراسان و مرگ او، پسرش محمدمیرزا که ولیعهد ایران شده بود به تبریز فرستاده شد. وی پس از مرگ فتحعلی شاه در ۱۲۵۰ ق / ۱۸۴۳ م در این شهر به سلطنت نشست. ناصرالدین میرزا پسر او نیز که ولیعهد بود در آذربایجان اقامت گزید. بدین ترتیب تبریز ولیعهدنشین و دومین شهر ایران از لحاظ سیاسی گردید، در ۱۲۹۷ ق / ۱۸۸۰ م فتنه شیخ عبیدالله گُرد در قسمت کردنشین آذربایجان و غرب دریاچه ارومیه روی داد که موجب خرابی و صدمات فراوان گردید و پس از کوششهای بسیار خاموش شد.

در نهضت مشروطیت، آذربایجان پس از تهران بزرگ‌ترین کانون آزادیخواهی و جنبش ضد استبداد و خودکامگی بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال آذربایجان به وسیله ارتش شوروی عده‌ای به بهانه خود مختاری با پشتیبانی قوای اشغالی، آذربایجان را خود مختار اعلام کردند که در حقیقت به معنی تجزیه و الحاق آن به کشوری دیگر بود. ولی مردم آذربایجان با علایق مستحکم و ناگسستنی خود به تاریخ و فرهنگ ایران ره آوردی را که در خارج از مرزهای کشور برای تجزیه آن تهیه شده بود، نپذیرفتند.

زبان باستان مردم آذربایجان پهلوی بوده است.

مارکوارت خاورشناس معروف آلمانی در کتاب ایران شهر خود می نویسد: «زبان پهلوی، حقیقی زبان آذربایجانی است که زبان کتبی اشکانیان بوده است».

محمد بن اسحق الندیم در کتاب الفهرست (مؤلفه ۳۷۷ ه.ق) به هنگام بحث از زبانهای ایرانیان با تکیه به قول روز به (عبدالله بن مقفع) می نویسد: «زبان مردم آذربایجان پهلوی است» هم او می نویسد: «پهلوی منسوب به پهل است که نام پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایگان است».

زبان ترکی با مهاجرت ترکان و توسعه نفوذ آنان رفته رفته در آذربایجان رواج یافت. ولی از آثار باقی مانده پیدا است که لهجه پهلوی آذری تا روزگار شیخ صفی الدین اردبیلی در شهرهای آذربایجان متداول بود و بعد از آن هم تا اواسط دوره صفویان به نمونه هایی از آن برمی خوریم.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (مؤلفه ۷۴۰) از بلاد آذربایجان چنین نام برده است:

«تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار، ارجاق، اهر، تکلفه، خیابو، در آورد، قلعه کهران، کلیر، گیلان فضلون، مردان قم، نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو (سراب)، میانج، گرمرو، مراغه، دهخوارقان، نیلان، مرند، دزمار، زنگیان، زنوز، آزاد، ماکویه (ماکو)».

در دایرة المعارف مصاحب آمده است: «ایالت آذربایجان مشتمل بر چند ولایت بود: تبریز (در مرکز)؛ ماکو، خوی، مرند، قراجه داغ (در شمال)؛ اردبیل، خلخال، سراب، گرمرو (در شرق)؛ هشترو، صاین قلعه و افشار، ساوجبلاغ (در جنوب) و ارومیه (در غرب). بر طبق قانون تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ هجری شمسی ایالت آذربایجان منحل شد و استان سوم و استان چهارم تشکیل یافت در خرداد ماه ۱۳۲۵ این دو استان تبدیل به یک استان به نام استان آذربایجان گردید؛ در مهر ماه ۱۳۳۷ این تصمیم ملغی شد و دو استان آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی به وجود آمد».

هم اکنون آذربایجان شرقی شامل: ۱- تبریز ۲- ارسباران ۳- میانه ۴- مرند ۵- سراب

۶- مراغه ۷- هشتروند است.

و آذربایجان غربی شامل: ۱- ارومیه ۲- خوی ۳- ماکو ۴- میاندوآب ۵- سلماس (شاهپور سابق) ۶- نقده ۷- مهاباد ۸- سردشت ۹- پیرانشهر است (سال نامه آماری ۱۳۵۱ کشور).

در فروردین ۱۳۷۲ تأسیس استان جدید اردبیل به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید بر این اساس مرکز این استان شهر اردبیل انتخاب شد و شهرهای تابعه استان عبارتند از خلخال، مشکین شهر، مغان، بيله سوار و پارس آباد.

به غیر از هشتروند و مشکین شهر و سردشت و پیرانشهر که از شهرستانهای دیگری مجزا شده.^۱ از بقیه شهرستانها سخنورانی برخاسته اند که اینک احوال و آثارشان از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

۱ - هشتروند از تبریز و مشکین شهر در تیرماه ۱۳۲۷ از اردبیل و سردشت و پیرانشهر اخیراً از مهاباد مجزا شده است.

تذکر و تشکر

تذکره سخنوران آذربایجان برای نخستین بار بسال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۷ شمسی در دو جلد ۴۲+۱۱۸۸ (صفحه) توسط دانشکده ادبیات تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران در یک هزار نسخه به چاپ رسید و از این تیراژ بسیار کم، سهم بیشتری صرف مبادله پایاپای با کتابخانه‌های مراکز ادبی و دانشگاه‌های جهان شد و آنچه در داخل کشورمان به دست خوانندگان عزیز رسید بیش از چند صد دوره نبود و آنها طبعاً در کوتاه مدتی نایاب شد.

این تذکره به دلیل صحت مطالب، و دقت در بیان معانی، به مرور زمان جزو منابع و مراجع معتبر و قابل اسناد شناخته شد، بطوریکه مورد استفاده مؤلفان دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و سایر محققان و مؤلفان و طالبان این رشته قرار گرفت.

اینک که در تحت توجهات خداوند بزرگ به چاپ دوم آن اقدام می‌شود. با تجدید نظر کلی و استقصا و استقرا در مآخذ و افزودن شرح حال سخنوران باز یافته که بیشترشان از سده هفتم هجری و قبل از آن می‌باشند (از قبیل: جنید اردبیلی، محمد اردبیلی، شمس اهری، قطب اهری، ابوالفضل تبریزی، حمید تبریزی، مظفر تبریزی، ظهیر خونجی، جمال خویی، رکن خویی، شرف مراغه‌یی، ظهیرالدین مراغه‌یی، صابن‌الدین مراغه‌یی، عثمان مراغه‌یی، فخر مراغه‌یی و...) و تراجم تفصیلی اساتیدی که در چند دهه اخیر به رحمت ایزدی و اصل شده‌اند، متن نسبتاً کاملتری تقدیم ارباب فضل می‌گردد.

امید است در پیشگاه صاحب نظران و محققان مقبول افتد. و مجاهدت چندین ساله‌ام عذر خواه نقایص احتمالی آن باشد.

حسن مناسب فراهم است که به عرض خوانندگان ارجمند و ارباب فضل برسانم که: سال‌هایی که به منظور تألیف این تذکره «سخنوران آذربایجان» منابع و مآخذ مربوط را تصفح می‌کردم، توجه داشتم که در آن سوی ارس نیز شاعران جاودان و اساتید

گرانقدری همانند: خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی و سایرین بودند که سرگذشتشان در تواریخ مضبوط و دواوین و آثار چاپی و خطیشان در کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود است، و مظاهر ذوق و اندیشه‌شان جزو ذخایز معنوی و ادبی ما معدود و مقام والایشان در تاریخ ادبیات ایران بزرگ محفوظ است. بدین سبب جای تذکره‌ای مستقل در زمینه تراجم احوال و آثار «پارسی سرایان قفقاز» در ادب فارسی خالی بوده و تألیف آن ضرورت داشته است. نگارنده با بنان و بیان ناتوان، این مهم را نیز به انجام رسانید و به سال ۱۳۷۰ شمسی توفیق چاپ آن، تحت عنوان «سرایندگان شعر پارسی در قفقاز» توسط بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار نصیب شد.

(سرایندگان شعر پارسی در قفقاز در ۴۵۶ صفحه حاوی تراجم احوال ۲۲۸ شاعر است).

سپاسگزاری از کلیه اساتید و دانشمندان بزرگوار که مشوق نگارنده برای اكمال این اثر بوده‌اند و همچنین تشکر از عموم هادیان و خدمتگزاران و دست‌اندرکاران محترم و ادب دوست جمهوری اسلامی بویژه جناب آقای مهندس محمدزاده استاندار نستوه و دانشمند آذربایجان شرقی و مسئولان هنرپرور اداره کل ارشاد اسلامی استان و روسا و کارکنان با فرهنگ کتابخانه‌های ملی و تربیت و دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز که تسهیلاتی درمورد استفاده از مراجع خطی و چاپی فراهم ساختند.

و ابراز حقشناسی از آقای سعید جلالی مدیر بزرگوار انتشارات ستوده تبریز و آقای نعمتی و کلیه کارکنان مؤسسه نامبرده که حروفچینی کتاب را عهده‌دار شدند، به منزله دینی است که ادای آن ضرورت دارد.

تبریز دهم آذرماه ۱۳۷۶ هجری شمسی عزیز - دولت آبادی

سخنوران

اردبیل

اردبیل

بنا به روایت مورّخین در دامنه شرقی کوه سبلان قلعه محکمی به نام رویین دژ وجود داشته است که کیخسرو به همراهی گودرز آن را فتح کرد و در نزدیکی آن آرتاویل یعنی شهر مقدس را بنا نهاد. ولی بعض تاریخ نویسان بنای آن را به فیروز ساسانی نسبت داده‌اند. لسترنج نیز در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۱۸۱ قید کرده است که ایرانیان قدیم اردبیل را «فیروز گرد» یا «باذان فیروز» می‌نامیدند. یعنی شهری که در دوره سلطنت فیروز پادشاه ساسانی (۴۵۹ - ۴۸۴ میلادی) بنا شده است (معجم البلدان یا قوت حموی ۶۲۶ - ۵۷۵ هجری).

در داستان استیلای عرب، از اردبیل به عنوان مقر فرمانفرمای آذربادگان یاد شده است. (جغرافیای تاریخی بار تولد، ص ۲۶۹).

این شهر تاریخی تا آغاز قرن هفتم در نهایت آبادی بوده و پس از آن در اثر زمین لرزه‌های مکرر و هجوم قبایل و اقوام مختلف، مدتی از پیشرفت و ترقی باز مانده تا در سده هشتم و نهم از برکت وجود شیخ صفی‌الدین جدّ بزرگوار سلاطین صفوی دوباره به منتها درجه شهرت خود رسیده است.

شیخ صفی و اولاد او نزدیک به ۴۶۰ سال حکومت روحانی و از سال ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ در ایران سلطنت داشته‌اند. بعد از انقراض سلسله صفویه خساراتی فراوان به این شهر وارد آمده و از عظمت سابق آن کاسته شده است.

از آثار تاریخی آن: بقعه شیخ صفی‌الدین، مقبره شاه اسماعیل صفوی، قبر دختر شیخ صفی‌الدین، قبر دختر شیخ زاهد گیلانی همسر شیخ صفی، قبر سید موسی پسر سلطان

حیدر، مقبره شیخ جبرئیل پدر شیخ صفی (در دهکده کلخوران واقع در ۳ کیلومتری شمال اردبیل) قابل ذکرند.

از توابع اردبیل: اجارود، نمین، ولکیج، نیر هم قابل ذکرند.
از این شهر تاریخی سخنورانی بدین شرح برخاسته‌اند:

القاص میرزای صفوی

فرزند اسماعیل اول به سال ۹۲۲ پا به عرصه حیات نهاد. در سنه ۹۴۵ از طرف برادرش طهماسب به حکومت شروان گماشته شد ولی به سال ۹۵۳ بر علیه او قیام و خطبه و سکه به نام خود کرد. طهماسب در سنه ۹۵۴ شروان را به تصرف آورده به پسر خود اسماعیل میرزا حکومت داد. القاص میرزا نومید به استانبول شتافت و با یاری سلیمان خان عثمانی (۹۲۶ - ۹۷۶) به تبریز حمله آورد ولی طهماسب دفاع کرد و ترکان را از ایران براند.

دیگر بار سلیمان خان، القاص میرزا را به بغداد روانه کرد و این شاهزاده در سنه ۹۵۵ به همدان آمده خانه برادر خود سام میرزا را به غارت داد، طهماسب در دفع او نیز کوشید و سال ۹۵۶ برادرش بهرام میرزا او را مقید به حضور صفوی آورد. طهماسب به ظاهر از خون وی درگذشت و در قلعه الموت محبوسش ساخت. طهماسب در ذکر این واقعه خود چنین نوشته است: «بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دایم به تفکر است. او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده، به قلعه فرستادم، ایشان او را به قلعه الموت برده حبس کرده آمدند. بعد از شش روز جمعی که در قلعه او را نگاه می‌داشتند، غافل گردیده؛ دو سه نفر در آنجا بودند، که القاص پدر ایشان را کشته بود، ایشان هم به قصاص پدر خود، او را از قلعه به زیر انداختند. بعد از مردن او عالم امن شد».

(تذکره شاه طهماسب، ص ۶۲)

بنابراین، روایت مؤلفان: قاموس الاعلام، مجمع الفصحا، آشکده، نتایج الافکار، صبح گلشن که تاریخ فوت او را به سال ۹۸۴ در مشهد مقدس قید کرده‌اند، همچنین نوشته

صاحبان تاریخ عالم آرای عباسی و احسن التواریخ که زندان او را قلعه قهقهه^۱ ضبط کرده‌اند نادرست به نظر می‌رسد. القاص میرزا طبع موزونی داشته از اوست:
منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال به رزم دشمن جانم، به بزم دشمن مال

چون شیر درنده در شکاریم همه با نفس و هوای خویش یاریم همه
چون پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه^۲

(تذکره شاه طهماسب، ص ۴۲-۶۲- مجمع الخواص، ص ۲۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۵- آشکده آذر، ص ۴۳- نتایج الافکار، ص ۴۱-۴۲- مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۱۰- صبح گلشن، ص ۳۴- قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۲۴- دانشمندان آذربایجان، ص ۵۰-۵۱)

الهی اردبیلی

کمال‌الدین حسین بن خواجه شرف‌الدین عبدالحق متخلص به الهی در اوایل جوانی به حکم سلطان حیدر صفوی به شیراز و خراسان رفته نزد جلال‌الدین دوانی و امیرغیاث‌الدین شیرازی و امیر جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله به تکمیل فضایل پرداخته است. مدتی در هرات ندیم امیر علیشیر نوایی و شاهزاده غریب میرزا فرزند سلطان حسین میرزا بوده و پس از رحلت آن شاهزاده (۹۰۲) به عراق و آذربایجان برگشته و در اردبیل در حظیره مقدسه شیخ صفی به تدریس اشتغال ورزیده و به سال ۹۵۰ در حدود هشتاد سالگی در همان شهر رخ در نقاب خاک کشیده است. بنابراین وی (همچنانکه ضمن قصیده‌ی نیز تصریح کرده) به سال ۸۷۰ تولد یافته است.

(فهرست آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۱۹۳)

در تذکره روز روشن تاریخ فوت او ۹۳۷ و در ریحانة الادب ۹۴۰ یا ۹۵۰ قید شده است. بنا به نوشته تربیت، الهی در علوم عقلیه و نقلیه وحید عصر خود بوده و میل زیادی به تصوف و عرفان داشته و اشعارش به اندازه دو هزار بیت تدوین شده و بیشتر از سی جلد

۱- «قلعه قهقهه» در ناحیه بافت از اعمال قراجه‌داغ بر فراز کوهی بلند ساخته شده است. برای اطلاع بیشتر از سابقه تاریخی و وضع کنونی آن رجوع شود به «آثار باستانی آذربایجان، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۹».

۲- این رباعی با اندک اختلافی در تذکره روضة السلاطین ص ۷۱ به سام میرزا نسبت داده شده است.

کتب و رسایل و فواید و افادات و حواشی و تعلیقات به زبانهای عربی و فارسی و ترکی تألیف کرده است از آن جمله: گلشن راز شیخ محمود شبستری و رساله اثبات الواجب جدید محقق دوانی و تهذیب الاصول علامه و اشکال التأسيس سمرقندی را شرح کرده و بر هر یک از شروح هدایه و مواقف و شرح تجرید قوشچی و شروح شمسیه و مطالع و شروح تذکره و چغمینی^۱ و رساله بیست باب خواجه و تحریر اقلیدس او حواشی و تعلیقات نوشته است. و مجموعه مهج الدعوات سید بن طاوس را به پارسی ترجمه کرده و رساله‌یی هم به زبان پارسی در علم قیافه و رساله‌یی به زبان ترکی در امامت دارد. زبدة تألیفاتش عبارت از تاج المناقب فی فضائل الائمه و منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه می‌باشد که هر دو کتاب را به نام شاه اسماعیل اول نوشته است. قرآن مجید را به پارسی و عربی تفسیر کرده پارسی آن در چند مجلد به اتمام رسیده ولی عربی آن از سورة بقره تجاوز نکرده است. صاحب ریاض العلماء می‌نویسد:

«لم يخرج منه الا تفسیر الفاتحه و بعض الايات من سورة البقره قد رايت به خطه فی اردبیل و هو بقدر عشرة الاف بیت تقريباً وله ايضاً شرح گلشن راز للشبستری المشهور فی التصوف بالفارسیة قدر ايتة فی اردبیل بخطه».

علامه دوانی اجازه وی را در پشت کتاب (شواکل الحور فی شرح هیاکل النور) چنین مرقوم فرموده‌اند:

«قرء علیّ المولی السید الفاضل الزکی البارع جامع الفضائل مرضی الشمائل الساعی فی تکمیل نفسه بجد حدید و ذهن جدید و طبع سدید جلال الملة و السعادة و الفضيلة و الفطانة و الدین حسین الارdebیلی اسبغ الله تعالی فضائله و ابد بین الاقران شمائله هذا الكتاب المسمى شواکل الحور فی شرح هیاکل النور من تصانیفی قراثة دالة علی فطاته و ذکائه و متاته فاستجازنی روايته و رواية سایر ما یجوز لی رواية فاستخرت الله و اجزت له روايته من الكتب فی العلوم کل ذلك بالشرایط المعبره... و کتبه الفقیر الی اللطف الرحمانی ابو عبد الله محمد بن اسعد بن محمد المدعو بجلال الدین الدوانی فی رابع عشر اول جمادی سنه اثین و تسعین ثمانمائه ۸۹۲».

۱ - محمود چغمینی از اکابر علمای هیئت و ریاضی قرن نهم «چغمین» از قراء خوارزم است فاضل رومی به کتاب الملخص او شرحی نوشته که به شرح چغمینی معروف است.

نسخه‌یی از حاشیه شرح تجرید او بشماره ۱۷۶۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. به نوشته حاجی خلیفه، الهی نخستین کسی است که بر شرح تجرید قوشچی حاشیه نوشته خود در آغاز دیباچه این شرح گوید: «در این کتاب افکار خود و خلاصه افکار و تحقیقات متأخران بخصوص تحقیقات استاد الاقاصی و الادانی جلال دوانی را گرد آورده، و اشکالاتی که بر دوانی داشته‌ام با اشاره یاد کرده‌ام».

(فهرست مجلس، ج ۵، ص ۱۴۰ - ۱۴۲)

همچنین یک نسخه از شرح اثبات الواجب او تحت شماره ۱۸۴۰ و نسخه‌یی از منهج الفصاحه وی تحت شماره ۴۱۴۴ در کتابخانه مجلس، یک نسخه هم در کتابخانه اسعد پاشای استانبول موجود است.

و نیز نسخه‌یی از تاج المناقب او در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و در فهرست این کتابخانه معرفی شده است.

(فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۰۰۰، شماره ۲۳۹۸)

و از شرح گلشن راز او نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و چنین شروع می‌شود:

بسمله افتح علینا ابواب فضلک یا حکیم

بنام آنکه دل در گلشن راز هزاران نغمه کرد از عشق او ساز...

و چنین پایان می‌پذیرد:

شده تاریخ اتمامش چو روشن زده عقلش رقم از شرح گلشن = (۹۰۸)

(فهرست دانشگاه، ج ۱۰، شماره ۲۶۳۰)

افزون بر آثار مذکور، در کتاب «مفاخر آذربایجان» از رساله کشف الاسرار او نیز یاد و متن آن در صص ۱۱۳۰-۱۱۵۲ نقل شده است.

نمونه‌یی از طبع اوست:

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور

کنه تو ز دانش خردها مستور وجه تو ز ادراک نظرها همه دور

رفت جان من و رفتار تو از یاد نرفت شکل بالای تو از خاطر ناشاد نرفت

بعد از این جامهٔ جان چاک زخم در غم عشق سوز این سینه چو از ناله و فریاد نرفت

یافتم دل را در آن زلف از فروغ برق آه جز به آتش در شب تاریک نتوان برد راه

(تحفهٔ سامی، ص ۷۷ - روضات الجنات، ص ۱۸۵ - روز روشن ص ۶۶ - ۶۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۷ - ۴۹ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۰۱ - فهرست مجلس، ج ۵، ص ۱۴۰ و ۱۹۷ - ج ۱۱، ص ۱۴۳)

اویس اردبیلی

مرحوم تربیت به نقل از تذکرهٔ هشت بهشت می‌نویسد: شیخ اویس بن محمد پدر ظهیرالدین کبیر بوده و پنجاه سال در شهر اردبیل در مسند قضاوت نشسته و طیب حاذق آن شهر بوده و تدریس آن دیار هم به او تعلق داشته است دویست ذیل از قصیده‌یی ست که او در مدح امیری سروده است:

زهی امیر فلک رفعت و ملک اطوار زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار
اثیر رفعت و کان طینت و زلال اثر هوا لطافت و آتش نهیب و ارض و قار
این دویست در مجالس النفائس به قاضی شیخ کبیر که در زهد و تقوی قرین اویس قرنی بوده نسبت داده شده است.

(ترجمهٔ مجالس النفائس، ص ۳۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۶ - ۵۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۲)

بانو باغبان اردبیلی

این بزاز در صفوة الصفامی نویسد: «خواجه آغا گوید عورتی بود بانو طالبه کار کرده باغبانی کردی روزی آتش شوقش زیانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ صفی مرا یاد نمی‌آورد زبان بگشاد و این پهلوی انشاد کرد.^۱

دیره کین سر به سودای ته گیجی دیره کین چو خونین اسره ریجی

۱ - کسروی در رسالهٔ آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۳۹ می‌نویسد که در نسخهٔ خطی به جای انشاد کرده، انشاء کرد آمده در این صورت شعر از ساخته‌های خود بانو باغبان می‌شود.

دیره سر باستانه اچ ته دارم خود نواجی کو وریختی چو کیجی
پس از آن پسر بیامد و پاره سبزی و تره جهت حوایج زاویه بیاورد، شیخ قدس سره به او
فرمود با مادرت بگو که می خواهی که ما تو را یاد آریم تره و سبزی بی وزن می فروشی منت
چون یاد آرم».

از فرستادن سبزی و تره پیداست که این درویش بانو در شهر اردبیل یا در اطراف آن
باغبانی می کرده و این دو بیت نمونه یی ست از زبان آذری قرن هفتم و هشتم که در اردبیل
متداول بوده، معنی دو بیت چنین است:

دیرگاهی است که این سر با سودای تو گنج است
دیرگاهی است که این چشم اشک خونین می ریزد
دیرگاهی است که سر به آستانه تو دارم

خود نمی گویی که بدبخت چه کسی هستی^۱

(صفوة الصفا، ص ۲۲۰ - آذری با زبان باستان آذربایجان، ص ۴۰ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، شماره ۴)

بایندر خان صفوی

در قرن یازدهم در کمال مردی و اهلیت می زیسته و چون ربطی به سلسله صفویه داشته
به خویشاوند مشهور و همواره با شعرا و فقرا محشور بوده، از اوست:

کاش زلف تو دگر بو به صبا نفروشد تا صبا منت کونین به ما نفروشد

به رغم تو به ام بزم خوشی آن رشک مه دارد

خدا از آفت طاقت دل ما را نگه دارد

گویند داغ سوز که واسوزی از غمش

خود را تمام سوختم و وا نسوختم

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹ - روز روشن، ص ۸۹)

۱ - کسروی معنی «کیجی» را بیان نکرده است، ادیب طوسی آن را «کسی» معنی کرده به نظر نگارنده در این مورد توجه به کلمه
«کیجا» که به معنی کنیز و دختر است، شاید خالی از فایده نباشد.

بدیعی صفوی

بدیع الزمان میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل اول است. صاحب هوش و ذکاوت بود و سخا بوده و سالها حکومت سیستان را داشته و در سنه ۹۸۴ به امر شاه اسماعیل ثانی به قتل رسیده است.

بدیعی طبع ظریفی داشته ابیات ذیل را در باب رفتار خشم آلود محبوبش سروده است:

طرف کله به ناز شکستن نگه کنید	آن آهوانه دیدن و جستن نگه کنید
آن طرز تازیانه کشیدن به باد پا	وز کف عنان خلق گسستن نگه کنید
مست آمدن به رغم بدیعی به بزم غیر	بردن به تیغ دست و نشستن نگه کنید

(مجمع الخواص، ص ۲۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۲)

برهان اردبیلی

از سخنوران آذربایجان است بنوشته مرحوم تربیت دو بیت زیر در جنگ خطی مورخ ۱۱۲۵ به نام او آمده است:

به یاد روی تو آهم چو باد گلبلز است	به بوی زلف تو دود دلم سحر خیز است
پی شکست دل ماست چشم غمازت	مگر شکست دل ما شکست پرهیز است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۸)

بزمی اردبیلی

از شاعران قرن دهم هجری است به سیاحت و تجارت اوقات می گذرانیده مدتها در هند اقامت گزیده به حسن کردار و لطافت گفتار و سرعت انتقال و جودت ذهن از شعرای زمان و ظرفای دوران ممتاز بوده حکایات عجیب و روایات غریب بر لوح بیان می نگاشته است.

تقی کاشی در خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (تألیف ۹۷۵ - ۱۰۱۶) می نویسد: «در اوایل

حال به هند رفت و از آنجا به زیارت بیت الحرام خرامید و مدت سه سال در مکه معظمه ماند و از راه دریا متوجه عراق شد تا به دارالمؤمنین کاشان رسید با کمینه طریق مخالطت مرعی داشت و از اینجا به دارالارشاد اردبیل رفت بعد از اندکی اراده سفر روم کرد هنوز تهیه اسباب سفر فراهم نشده خویشان وی به طمع مال شبی بر سر وی رفته بیچاره را خفه کردند و این قضیه در شهر سنه ۹۸۷ اتفاق افتاد». از اوست:

عالم همه پوست آمد و مغزش دوست منصور چو مغز دید بگذشت زیوست
از هر چه نه اوست در گذشتن چه نکوست نامردی اگر نگذری از هر چه نه اوست

خوش آن روزی که پا بوست من بیچاره می کردم

تو دامن می کشیدی من گریبان پاره می کردم

(روز روشن، ص ۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ۶۹ - ۷۰)

بهرام میرزای صفوی

ظهیرالدین بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل اول، خوشنویس و سخنور بوده و در شعر بهرام یا بهرامی تخلص کرده است. در تاریخ ۹۳۶ والی خراسان شده و شب سه شنبه ۱۹ رمضان سال ۹۵۶ در عنفوان شباب و کامرانی در حالی که سی و سه سال داشته درگذشته است. تاریخ فوت او در پیدایش خط و خطاطان سال ۸۹۳ و در نتایج الافکار ۹۵۴ و در مجمع الفصحا ۹۵۵ و در روضة السلاطین و قاموس الاعلام ۹۵۷ و در آتشکده آذر و دانشمندان آذربایجان ۹۵۶ قید شده است.

امیر یحیی بن عبداللطیف قزوینی (متوفی ۹۶۰) کتاب لب التواریخ را به نام او تألیف نموده است. سلطان حسین میرزا، بدیع الزمان میرزا، ابراهیم میرزا متخلص به جاهی هر سه فرزندان بهرام میرزای صفوی اند. از اوست:

ساقی ز رطل عشرت پرساز جام جم را باشد زمانی از دل بیرون کنیم غم را
خاک ره تو گشتیم از شوق پای بوست آه ار دریغ داری از راه ما قدم را
بر من گذشت از حد جور تو ای ستمگر بر جور دیده خود از حد میر ستم را

دل در خم دو زلفت بی تاب تا نگردهد بر یکدیگر مده تاب آن زلف خم به خم را
بهرام چون ببردی سوی دهان او راه بهتر که پیشگیری زین پس ره عدم را

ای شاه زمین دور زمان بی تو مباد در دهر زمن نام و نشان بی تو مباد
مقصود جهان تویی جهان بی تو مباد آسایش جان ز توست جان بی تو مباد

افسوس که در خیال و خوابیم همه سرگشته راه ناصوابیم همه
در پرده ظلمت حجابیم همه از شومی نفس در عذابیم همه

بهرام در این سراجۀ پر شر و شور تا کی به حیات خویش باشی مغرور
کرده ست در این بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام به گور
مؤلف روز روشن نام او را ملاطهیرالدین قید کرده و نوشته است که از شعرای شیواییان
اردبیل بوده. و سه بیت ذیل را به نام او آورده است:

زلف تو می کند نهان آن رخ همچو روز را شام بلی نهان کند مهر جهان فروز را

نیاردگر برون از کنج لب گاهی زبانش را
سر مویی نیابد هیچ کس راه دهانش را
دهد تا راهم اندر کوی آن مه پاره «بهرامی»

شبی صد بار بوسم دست و پای پاسبانش را

(تحفه سامی، ص ۱۱-۱۲ - روضة السلاطین، ص ۷۱) مجمع الخواص، ص ۲۲ - آتشکده آذر، ص ۱۴ - نتایج الافکار، ص ۱۰۰-۱۰۱ - پیدایش خط و خطاطان، ۱۴۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۷۲ -
(۷۳) روز روشن، ص ۱۰۸)

تزیینی اردبیلی

از شعرای قرن دهم هجری ست در شماخی به دلالتی روزگار می گذرانیده و شعرهای
بی مزه می گفته. از اوست:

روم در پشته کوهی چواشتر خار می بینم

ز شادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم

تزریق صنعتی از صنایع بدیع است که در عهد صفویه رواج داشته و گویا تزریقی اردبیلی پیشوای این شیوه سبک بوده است.

طرزی افشار نسبت به طرز اشعار خود و مقلدانش گفته:

به طرز طرز طرزی، طرز طرزیدن نه تزریق است

که طرزیدن به طرز طرز طرزی محض تزریق است

(تحفه سامی، ص ۳۶۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۵ - ۸۶)

ثانی صفوی

عباس دوم فرزند صفی صفوی شب جمعه ۱۸ جمادی الاخره سنه ۱۰۴۲ در قزوین تولد یافت و در ده سالگی در کاشان جلوس کرد و به تاریخ ۲۵ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ در خسروآباد دامغان در گذشت و در قم دفن شد.

وی در اصفهان آثار و ابنیه‌یی از خود به یادگار گذاشته؛ آلاپو (۱۰۵۴) و چهل ستون (۱۰۵۷) و عمارات سعادت آباد از آنجمله است.

میرزا محسن تأثیر مثنوی گلزار سعادت را در توصیف همین سعادت آباد منظوم ساخته و ولی قلی بیگ شاملو قصص خاقانی را به سال (۱۰۷۳-۱۰۸۵ ق) به نام همین پادشاه تألیف کرده است.

به نوشته نصر آبادی دقت طبع این پادشاه در محاسبات دفتری به مرتبه‌یی بوده که در حاشیه ارقام و احکام تصرف و اعتراض می نموده که به خاطر شمس سیاق نرسد. طبعش در ایراد معانی کمال قدرت داشته و ثانی تخلص می کرده از اوست:

به یاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم

چو مژگان برگ برگش را به خون دیده ترکردم

از هجر توام دو دیده خون می گردد احوال توام بی تو زیون می گردد

ای دوست اگر تو را ببیند «ثانی» برگرد سرت بین که چون می‌گردد

(تذکره نصرآبادی، ص ۹ - ۱۰ - صبح گلشن، ص ۹۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰ - ۹۱)

جاهی صفوی

ابوالفتح ابراهیم میرزا فرزند ظهیر الدین بهرام میرزای صفوی است این شخص افکار عالی داشت و علوم و فنون معموله را پیش اساتید فن تحصیل کرده بود منجمله قرائت عشره و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسی و والد ماجد او شیخ حسنعلی گذارنیده و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و تحصیل اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی در علم سیر و نسب و تواریخ استحضار کامل به هم رسانیده بود. خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و در هنرهای متداول مانند موسیقی و خیاطی و صحافی و زرکشی و زرگری و رسامی و نقاشی و طراحی ماهر بود.

در علم عروض و قافیه نیز تبخر داشت و در شعر جاهی تخلص می‌کرد. از اوست:

در کنج هجر تاکی هر شب ز آتش دل بر یاد عارض او سوزم چو شمع محفل
دور از نهال قدش هر شب چو ناامیدان از غصه دست بر سر وز گریه پای در گل
با آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی را از دیده نقش خالش هرگز نگشت زایل
رفت آن مه مسافر محمل نشین ز پیشم دل در پیش در افغان همچون در ای محفل
حاجی رود به کعبه «جاهی» به کوی جانان هر کس کند زجایی مقصود خویش حاصل

شنیدم که چشم تو دارد گزند
همانا که افتاده بر دردمندی
چرا بسته‌ای نرگس ناتوان را
که بیمار حاجت ندارد به بندی

هرزه گردی بود مجنون، سخت جانی کوهکن

رسم و آیین محبت در جهان «جاهی» گذاشت

چون شیوه اوست قصد «جاهی» کردن هر دم ستمی به بی‌گناهی کردن

من در عجبم از این که آن سنگین دل گر جان طلبد دلاچه خواهی کردن

نپنداری که چشمش رسم عیاری نمی داند نماید آن چنان خود را که پنداری نمی داند

گر صد جفا کشم ز خط مشکبوی تو حاشا که آورم سر مویی به روی تو

آن شوخ به من دشمن جانی ست هنوز بی مهر چو روزگار فانی ست هنوز
با آن که مرا تاب تجلیش نماند با من به مقام لن ترانی ست هنوز
کتابخانه گرانهایش دارای کتب نفیس و مرقعات مرغوب بوده است. مجالس وی مجمع ادبا و فضلا بوده و هر سخنوری که به استان خراسان وارد می شده او را مدتی نزد خود معزز و محترم نگاه می داشته است. خواجه حسین ثنایی قصیده هایی در مدح او سروده و ساقی نامه خود را به نام وی موشح ساخته است علیقلی بیگ انیسی از تربیت شدگان او بوده و این تخلص را از وی گرفته است. مولانا قاسم قانونی که در علم ادوار و نواختن قانون از اساتید آن عصر محسوب می شده نیز از دوستان «جاهی» بوده است. بعد از اینکه شاه اسماعیل ثانی به تخت نشست روز شنبه پنجم ذی الحجه سال ۹۸۴ این جوان دانشمند و ۱۱ نفر از شاهزادگان را به قتل رسانید. عبدی جنابدی در تاریخ آن واقعه گفته است:

گل گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
بر فلک سود افسرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم ^۱
گفت تاریخ سال قتل مرا	بنویسد (کشته ابراهیم)

(۹۸۴)

(مجمع الخواص، ص ۲۵ - ۲۶ - آتشکده آذر، ص ۱۵ - نتایج الافکار، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ - مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۰ - روز روشن، ص ۱۵ - ۱۶ مطلع الشمس، ج ۲، ص ۴۳۲ - ۴۳۳ - خط و خطاطان تألیف حبیب، ص ۱۸۳ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۱۷ - ۱۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸ - ۲۱ - لغتنامه دهخدا «ابراهیم میرزا» ص ۲۶۷)

۱ - مرحوم تربیت، فرهنگ ابراهیمی تألیف میرزا ابراهیم فرزند میرزا شاه حسین معمار اصفهانی متخلص به ابراهیم را به اشتباه به جاهی صفوی نسبت داده است.

جنونی اردبیلی

از سخنوران اوایل سده دوازدهم هجری است وی به سال ۱۱۰۷ ق. در اردبیل می‌زیسته است. دیوان او شامل: غزل، ترجیع، قصیده و رباعی در ۳۲۵۴ بیت؛ همراه «جنگنامه» که به ترکی است در کتابخانه شادروان آقای سلطان‌القزایی موجود بوده است.

آغاز:

چو از خلوت به صحرا جلوه‌گر شدن حسن بی‌پروا
به سر هر ذره را سودای شور و عشق شد پیدا

انجام:

«جنونی» محو روی دلستان خود چه می‌داند

که مجنون است می‌آید برش یامی رود لیلی

(الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۶ - ۲۰۷)

جنید بن اسماعیل اردبیلی

فلک‌الدین ابونصر جنید بن اسماعیل بن علی بن اسماعیل اردبیلی ملقب به «الرئیس» شرح زندگی او را ابو عبدالله دبیتی چنین به قلم آورده است:
«ابونصر اردبیلی در سفر مکه به بغداد آمد و در سال ۶۰۶ باوی ملاقات نمودم، پس از برگشت از مکه معظمه ویرا فاضل و ممیز یافتم و از تاریخ تولدش سوال کردم گفت در ماه ربیع‌الآخر ۵۳۵ به دنیا آمده و در سال ۶۱۶ در اردبیل ساکن شده. دبیتی از وی اشعاری یادداشت کرده و از اشعار تمیم بن معد مصری برای او خوانده است.

(تلخیص معجم الاداب جلد ۴ قسم ۳ ص ۴۹۴- تاریخ اردبیل و دانشمندان ص ۱۷۲)

حاجی اردبیلی

شرح حالش روشن نیست مرحوم تربیت قول اوحدی بلیانی متوفی ۱۰۴۲ صاحب عرفات العاشقین^۱ را چنین نقل کرده است:

«شاعری منقح و خوش طبیعت و عالی فکرت و با متانت است. وله:

دارد آندم سرِ ما ترک پری پیکرما که ز فتراک خود آویخته باشد سرِ ما»
در هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۸ - آتشکده آذر، ص ۲۹ - روز روشن، ص ۱۳۹ تخلص وی
جامی قید شده و مصراع اول چنین آمده است:

دارد آندم سرِ ما ترک ستم پرور ما

(صبح گلشن، ص ۱۳۳ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۹۴ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۹)

حالی اردبیلی

حاج میرزا محسن فرزند ملاحسنعلی، عمادالفقرا متخلص به حالی در حدود سال ۱۲۸۵ قمری در اردبیل تولد یافته است وی از جمله شاعران خوشنویس و صوفی مشرب و از مؤلفان پرکار به شمار می‌رود. آقای منزوی در فهرست نسخه‌های خطی از تألیفات او چنین یاد کرده است:

۱ - بصایر الدرجات: به دستور میرزا احمد مویده الفقرا تبریزی نگاشته است و نسخه‌یی از آن در شیراز، خانقاه احمدیه به خط خود «حالی» که در دهم شعبان ۱۳۵۶ در اردبیل نوشته موجود است [نسخه‌ها ۵، ص ۲۱۰]

۲ - ترجمه انوار الولاية: متن این کتاب از قطب الدین محمدذهبی متوفی ۱۱۷۳ است و حاج میرزا محسن آن را به فارسی برگردانیده است. نسخه‌یی از آن در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۲۲۷/۲ موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۳]

۱ - باره‌ای از تذکره نویسان: تاریخ وفات مولف عرفات را ۱۰۳۰، ۱۰۳۶، نوشته‌اند
آقای گلچین معانی در تاریخ تذکره‌ها ج ۲، ص ۹ می‌نویسد که وی تا سال ۱۰۴۲ در حال حیات بوده و از این تاریخ به بعد شمع زندگانش خاموش گشته است.

۳- ترجمه عشقیه: متن این قصیده از قطب الدین محمدذهبی است و «حالی» آن را نیز به فارسی ترجمه کرده است و نسخه‌یی از آن در خانقاه احمدیه شیراز به خط خود حالی، مورخ ۱۳۱۵ موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۲]

۴- ترجمه فصل الخطاب: نسخه‌یی در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۲۲۲/۱ مورخ ۱۳۸۱ موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۳]

۵- تمییزالمشرب: به سال ۱۳۱۵ ساخته. مشار در فهرست ص ۴۲۷ و مؤلفین ج ۵، ص ۲۱۳ کتابی به نام «تصفیه‌المشرب» از وی یاد کرده که در تبریز چاپ شده است.

نسخه خطی تمییزالمشرب در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۲۲۶/۱ به خط خود مؤلف، همراه «ترجمه عشقیه» و «شمس‌القصاید» او موجود است. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۲۲]

۶- سخنان کوتاه حضرت علی (ع) از این کتاب نیز در خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۱۷۰ هست. [نسخه‌ها ۵، ص ۲۱۱]

۷- حاشیه بر گلشن راز: گزیده‌یی است از «مفاتیح‌الاعجاز لاهیجی» نسخه‌یی از آن به سال ۱۳۳۳ ش. به خامه و حواشی عمادالفقرا چاپ‌گراوری شده است.

(فهرست نسخه‌های خطی ج ۲، ص ۱۷۸۰)

در «مؤلفین کتب چاپی، ج ۵، ص ۲۱۴» از سایر آثارش به شرح زیر یاد شده است:

۱- آینه نابینایان، شرح کلمات عربی قصار باباطاهر (چاپ تهران ۱۳۳۷ ش).

۲- اشارات ولوی در شرح مثنوی (چاپ تهران ۱۳۵۷ ه.ق).

۳- ترجمه رساله افاضه روحیه قطب‌الدین محمد حسینی شیرازی (چاپ شیراز ۱۳۳۲ ه.ق).

۴- مثنوی تذکرة السالکین (چاپ تهران ۱۳۲۸ ش).

۵- رساله گمنام (چاپ شیراز ۱۳۵۱ ه.ق).

۶- سخنان حضرت رضا (ع) (چاپ تهران ۱۳۶۷ ه.ق).

۷- غررالحکم و درر الکلم (شعر) چاپ شیراز (۱۳۴۳ - ۱۳۴۶).

۸- قصیده عشقیه (شعر عربی).

۹- مدایح المرتضویه.

- ۱۰ - مشوق الحقیقه (چاپ تهران ۱۳۳۷ ش).
۱۱ - دیوان (شعر عربی و فارسی) ج ۱، چاپ تهران ۱۳۷۱ ق. و ج ۲ چاپ تهران ۱۳۳۱ ش.
۱۲ - منظومه فصل الخطاب (ترجمه به عربی).

سایر آثار چاپی او:

۱ - رساله‌یی در تصوف: رساله مختصری است محتوی بر احادیث و کلمات چهل نفر از علمای متقدم در مدح و تمجید طریقه صوفیه شیعه و دفع افترای برخی که سلسله ذهبیه را از طریقه امامیه بیرون دانسته‌اند. این رساله در ۲۷ محرم ۱۳۳۳ به خط نستعلیق مؤلف به چاپ رسیده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ج ۴، ص ۳۱۲)

۲ - آیات الرجعه: ترجمه و تفسیر بعض آیات می‌باشد و در شهریور ماه ۱۳۱۸ در تهران به چاپ رسیده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ج ۴، ص ۴۶۲)

۳ - شرح صیغ العقود: کتاب تعلیقی است بر باب نکاح. به سال ۱۳۳۳ در اردبیل به خط نستعلیق مؤلف چاپ سنگی شده است.

(فهرست آستان قدس رضوی ج ۵، ص ۵۸۹)

۴ - دیوان حالی اردبیلی به سال ۱۳۳۳ ش. در تهران به چاپ رسیده، نمونه‌یی از اشعار اوست:

صبح سعادت دمید عید ولایت رسید	فیض ازل یار شد نوبت دولت رسید
در خم گیسوی یار بود دلم بی قرار	بعد بسی انتظار مژده راحت رسید
درگه رحمت گشود ظلمت غم را زدود	سنبل تر و نمود لمعه طلعت رسید
شعشعه نورشه داد به عالم ضیا	آتش آذر فشرد رشحه خلّت رسید
در پس زانوی غم هین منشین با الم	کز در آن ذوالکرم صیت بشارت رسید

آمد وقت فرح دافع حزن و ترح
روی به گلزار کن پشت به اغیار کن
خیز بزن الصلا بر در هر پارسا
بهر شه ائما خواند رسول خدا
وقت رجوع نبی از سفر کعبه شد
شه ز جهاز شتر کرد بنا منبری
دست علی برگرفت برد به بالای سر
گفت ایا مردمان آمده بلّغ ز حق
من به همه مؤمنان گشته ام اولی ز حق
گشت علی ولی بر همگی پیشوا
دور علی جلوه گر بر همه جن و بشر
مژده به اهل و لاحب شه قل کفا
خاصه به آن سالکان در ره شه رهروان
هر که جمالش بدید مهر رخس راگزید
«حالی» بر سبع المثنائی تألیف شیخ نجیب الدین رضا، چاپ شیراز دیباجه منظومی نوشته
است چند بیتتی از آن ذیلاً نقل می شود:

بعد بسم الله حمد آغاز شد
آن مؤید بر فقیران خدا
اصلش از تبریز جای شه نجیب
سالکی روزی ز تبریز ارمان
محسن حالی که شد نامش عماد
چونکه نستعلیق را خوش می نوشت
پنج نسخه کرد از رویش رقم
وی به سال ۱۳۳۳ ش. در گذشته است.

درگه لطفش به ما چون باز شد
فیض بخش و نامور از اولیا
خاک شمس الحق آن دل را طیب
نسخه یی آورد از سبع المثنان
در طریق از پیرو سلطان رشاد
والدش بُد خوشنویس خوش سرشت
از برای سالکان خوش شمیم...

حجابی اردبیلی

به نوشته مؤلف عرفات العاشقین (متوفی ۱۰۴۲) حجابی از شاعران مقرر اردبیل بوده؛ از اوست:

شوم هلاک حجاب بتی که در دل عاشق خیال او نتواند که بی حجاب در آید

هم صحبت غیر ای بت خودکام نگردی ای آهوی وحشی به کسی رام نگردی
با مردم بد یار شدی نیک بیندیش کز یاری این طایفه بدنام نگردی
(روز روشن، ص ۱۶۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۲ - ۱۱۳ - لغتنامه دهخدا «حجابی اردبیلی» ص ۲۹۲)

حسن صفوی

سلطان حسن برادر بزرگتر شاه عباس اول است وقتی که شاهزادگان به غضب شاه اسماعیل دوم گرفتار و کشته شدند او نیز به قتل رسید. (۹۸۴)

این رباعی به او منسوب است:

رویت که زیاده لاله می‌روید از او وزتاب شراب ژاله می‌روید از او
دستی که پیاله‌یی زدست تو گرفت گر خاک شود پیاله می‌روید از او

(تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۲ - مجمع‌الخواص، ص ۲۶ - مجمع‌الفصحاء، ج ۱، ص ۲۲)

حقیقی صفوی

نواب‌پریخان خانم دختر شاه طهماسب شب سه‌شنبه ۲۵ جمادی‌الآخره سنه ۹۵۵ پا به عرصه هستی نهاده است از زنان عالی‌همت و دانشمند سلسله صفوی به شمار می‌رود. هنگام فوت پدرش بین درباریان تفرقه افتاد گروهی طرفدار حیدر میرزا پسر شاه

طهماسب شدند و دسته دیگر به هوا خواهی برادر وی اسماعیل میرزا که در قلعه قهقهه زندانی بود برخاستند. در بین گیرودار این خانم زمام را در دست گرفت و تا آزادی اسماعیل میرزا و رسیدن وی به قزوین (۹۸۴) حکمرانی کرد و بعد از فوت برادر در ایام فترت نیز تا ورود سلطان محمد خدا بنده (پدر شاه عباس) در اعمال دولت دخیل بوده است پس از آنکه سلطان محمد به قزوین آمد و جلوس کرد او را کشتند (۹۸۵)

(سرگذشت قهرمانیهای شاه عباس دوم را حمزه سر داد و تحت عنوان زندانی قلعه قهقهه به رشته تحریر در آورده و به سال ۱۳۴۸ به طبع رسانیده و جلد دوم این داستان را قصه پر غصه عشق پریخان خانم نهاده است).

این خانم دارای ذوق ادبی و طبع روان بوده عبدی بیگ شیرازی متخلص به نویدی (متوفی ۹۸۸ ه. ق) تاریخ تکملة الاخبار را به نام او تألیف کرده است. نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانه حاج حسین آقاملک به شماره ۳۸۹۰ موجود است. این بانوی سخنور در شعر «حقیقی» تخلص می‌کرد؛ از او است:

ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد	باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت	فکر جاوید در این کهنه سرا نتوان کرد
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود	ای پریچهره به اخلاص دعا نتوان کرد
ای «حقیقی» چو تو را عمر به پایان برسد	با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد

(خیرات حسان، ج ۱، ص ۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵ - ۷۶ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۷۰)

حلمی اردبیلی

زاد و بومش اردبیل بوده و بعد از سیر و سفر در اصفهان متوطن شده، گفتارش معقول بوده؛ از او است:

پیغمبر ما گوهر این هفت صدف	ختم همه انبیاست از روی شرف
او خاتم انبیا و باشد در کار	این خاتم را نگینی از در نجف

(آتشکده آذر، ص ۱۸۰ - صبح گلشن، ص ۱۴۲ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۳)

حمدالله اردبیلی

مولانا حمدالله و یا به نوشته شمس سامی، حمیدالله از سخنوران سده یازدهم هجری اردبیل است به غایت متبحر و فاضل بوده، اوحدی بلیانی در حدود سال ۱۰۰۰ در شیراز به صحبتش رسیده و این رباعی را در عرفات العاشقین از او نقل کرده است:

آن روز که روی دل به سویم کردی دیدار حریص وصل جویم کردی
اکنون ز دو چشم خویش می‌پالایم خونها که ز هجر در گلویم کردی

(صبح گلشن، ص ۱۴۳ - ۱۴۴ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۳)

خان میرزای صفوی

نهاد گلشن معصوم بیگ بوده که با نسبت خویشی عمرها رایت و کالت شاه طهماسب صفوی برافراشته، در اکثر علوم متداول به ویژه در فقه بهره کافی داشته است تاریخ فوت خان میرزا در تاریخ اردبیل به نقل از نسخه خطی احیاء الدائر فی القرن العاشر ۹۷۹ قید شده است. وی گاهی شعر می‌گفته؛ از اوست:

شد سینه‌ام پر خار غم شبها خیال آن پری مستانه می‌آید درون ترسم که بیدارش کند
به نوشته صادقی تحصیل هیئت و معمارا به انتها رسانیده بوده، بیت زیر را در ثبات استمرار فراق محبوب خود بسیار مناسب گفته است:

من که بیخود می‌شدم گر می‌شنیدم نام هجر آمد آن روزی که عمری بی‌تو باید زیستن
(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۷ - مجمع الخواص، ص ۶۳ - ۶۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۲)

خطایی صفوی

شاه اسماعیل اول پسر سلطان حیدر و سردودمان سلسله صفویه است وی روز ۲۵ رجب سال ۸۹۲ در اردبیل تولد یافت و دوم رمضان ۹۰۷ در تبریز به تخت سلطنت نشست و

به سال ۹۰۸ لقب شاه را برای خود انتخاب نمود و در ۱۹ رجب ۹۳۰ در سراب آذربایجان جهان را بدرود گفت و در اردبیل مدفون شد.

وی از سخنوران اوایل سده دهم به شمار می‌رود و اشعاری به پارسی و ترکی آذربایجانی سروده است. در شعر خطایی و گاهی اسماعیل تخلص می‌کند. به نوشته مرحوم تربیت «دیوان مرتب و چندین مثنوی به عناوین ده‌نامه و نصیحت‌نامه و مناقب‌الاسرار و بهجة‌الاحرار دارد».

نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه شادروان حاجی حسین نخجوانی موجود است: (نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۲)، از اوست:

دل کشته آن موی که بر روی تو افتد جان کشته آن چین که برابر وی تو افتد
بی‌خوابم از آن خواب که در چشم تو بینم بی‌تابم از آن تاب که بر موی تو افتد
در این مخمس غزل خواجه حافظ را تضمین کرده است:

تو آن گلی که خراب تو گل‌عذارانند اسیر بند کمند تو شهسوارانند
به بند دانه و دامت چو من هزارانند «غلام نرگس مست تو تاجدارانند»
«خراب باده لعل تو هوشیارانند»

تو با کرشمه و ناز و گدا به عجز و نیاز
کنون که صاحب حسنی به حسن خویش بناز
تو را رقیب و مرا شد سرشک محرم راز
«تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز»

«وگر نه عاشق و معشوق راز دارانند»

رسید موسم گل عیش و کامرانی کن گذشت عمر گرانی به من روانی کن
خلاف زاهد مکار تا توانی کن «در آبه میکده و چهره ارغوانی کن»
«مرو به صومعه کآنجا سیاه کارانند»

سپاه خال و خطت می‌کنند غارت دین نشسته ابرو و چشمت ز گوشه‌ها به کمین
کشیده صف زختا تا به روم لشکر چین «گذار کن چو صبا بر بنفشه‌زار و بین»
«که از تطاول زلفت چه سوکوارانند»

بین که مردم چشمت چو آهوی صیاد ز خال دانه و زنجیر زلف دام نهاد

زخال و دانه «خطایی» چنین به دام افتاد «خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد»
«که بستگان کمند تو رستگارانند»

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد

گچنان خوب است ماه عارض و چاه زنخدانش

که یوسف مبتلا گشته ست و اسماعیل قربانش
(اسناد و مکاتبات تاریخی او همراه با یادداشتهای تفصیلی به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی
تحت عنوان «شاه اسماعیل صفوی» در بهمن ماه ۱۳۴۷ از طرف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
به طبع رسیده است).

شاه طهماسب اول و القاص میرزا و سام میرزا و بهرام میرزا فرزندان شاه اسماعیل
صفوی و همه ادیب و صاحب ذوق بوده اند.

دیوان شاه اسماعیل به تصحیح تور خان گنجه‌ای استاد زبان و ادبیات ترکی در دانشگاه
ناپل، استاد فارسی مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه لندن بسال ۱۹۵۹ در ۵۴ + ۱۶۳ صفحه
بوسیله انتشارات مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه ناپل در رم به چاپ رسیده است.

آقای عباس زریاب در راهنمای کتاب شماره ۴ سال سوم (آبانماه ۱۳۳۹) نوشته اند:

همه می دانند که مؤسس نامدار سلطنت صفوی در ایران هم جنگجوی بی باک هم
فرماندهی دلیر و هم رهبر و مرشد مذهبی و تصوف بوده است. این جمع میان سلطنت
ظاهری و ارشاد معنوی در خاندان صفوی از دوره شیخ جنید جد شاه اسماعیل آغاز شد و
از همان زمان بقول مؤلف عالم آرای امینی سجاده تقوی را غاشیه زین و خرقة پرهیز را قبای
خونریزی و عصای زهادت را نیزه جلادت ساخته بودند.

اما شاه اسماعیل برای اجرای مقاصد خود غیر از خرقة درویشی و شمشیر خسروانی از
بیان شعری نیز استفاده می کرد، گر چه برای بیان احساسات عشقی خود غزلهای لطیف
میسرود برای تهییج و اغراء پیروان جانباز خود اشعار تعلیمی و حماسی نیز میگفت. به
سلطان سلیم شعر عربی می نوشت و بحب علی علیه السلام افتخار میکرد و میگفت:

نحن اناس قد غدا طبعنا حب علی بن ابیطالب

فلعنة الله على العائب^۱

عینا الناس علی حبه

بگفته یوسف بیگ وزیروف در کتاب «Azerbaijan edebiyatına bir nazar s. 31»

و نقل سعدالدین نزهت ارگون در مقدمه دیوان خطائی ص ۱۲ دیوان فارسی او در تبریز چاپ شده است.

اما اشعار ترکی او بدون تردید مهمترین آثار شعری اوست. زیرا باین زبان است که فدائیان و جنگجویان خود را که ترکمانان آسیای صغیر و شام و عراق بودند مخاطب میسازد، و با آنان سخن میگوید و نفوذ معنوی فوق العاده خود را در دل آنان جای گزین میسازد، چنانکه هم اکنون نیز علویان و شیعیان غالی آسیای صغیر و بکتاشیان و پیروان اهل حق او را مرشد و پیر خود میدانند و در اشعار هجائی خود تخلص خطائی را با احترام شاه اسماعیل بکار میبرند.

بحث تحقیقی درباره اشعار شاه اسماعیل را عالم ایرانشناس مشهور پر فسور مینورسکی در مجله مدرسه تحقیقات شرقی و افریقائی (BSOAS) در سال ۱۹۴۲ آغاز کرد و در آنجا درباره نسخ خطی دیوان او و وزن و لغت و مضامین شعر او به بحث پرداخت و در آخر منتخباتی با ترجمه انگلیسی آورد.

مینورسکی در این مقاله لزوم طبع انتقادی دیوان خطائی را یادآور میشود، ولی موقعی بود که دنیا در آتش جنگ میسوخت و بقول خودش جهان چون موی زنگی در هم آشفته بود و انجام این آرزو محال مینمود. بهمین جهت او بدرج مقاله تحقیقی خود اکتفا کرد و آرزو نمود که شاید مقاله او راه را برای دانشمند جوانی که در روزگار بهتری خواهد زیست تمهید کند. در سال ۱۹۴۶ کتابی بنام Hatayl Divani Sah Ismail Safavi, Ebedi Hayati ve NefesLeri (دیوان خطائی، زندگی ادبی شاه اسماعیل صفوی و اشعار هجائی او) از طرف سعدالدین نزهت ارگون در استانبول بطبع رسید ولی خود او در صفحه ۱۳ کتاب مذکور میگوید که از نسخ خطی دیوان شاه اسماعیل نتوانسته است استفاده کند، بلکه این دیوان را از مجموعه ای که در کتبخانه ملت جزو کتب علی امیری بشماره ۶۳۱ موجود است و نیز از مجموعه های متفرقه دیگر بوجود آورده است. آنچه بحقیقت متعلق بخود شاه اسماعیل است در این

۱- و سلیم در جواب نوشت:

بغض الذی لقب بالصاحب
فلعنة الله على الكاذب

ما عیبکم هذا ولکنه
و کذبکم عنه و عین بته

دیوان کم است و بقیه اشعار هجائی شایع میان بکتاشیه‌ها و علویان آناتولی است که چنانکه گفتیم تخلص خطائی را با احترام شاه اسماعیل بکار میبردند.

هیچکس برای تحقق دادن بآرزوی پرفسور مینورسکی سزاوارتر از آقای تورخان گنجه‌ای نبود که بانجام این کار کمر همت گماشت و دیوان فعلی را که بر پایه قدیم‌ترین نسخه شناخته شده یعنی نسخه پاریس مورخ سال ۹۴۸ هجری است، با مقایسه با نسخه‌های موزه بریطانی و نسخه‌ای دیگر از کتابخانه پاریس و نسخه واتیکان و نسخه خطی ملکی خود مینورسکی و با اضافه نسخه بدلها در آخر کتاب چاپ کرد و کتاب را نیز به مینورسکی اهداء کرد.

از زمان شاه طهماسب بعد دربار صفویان از نظر دینی تحت نفوذ روحانیان بزرگی مانند محقق کرکی و شیخ بهائی و مقدس اردبیلی و میرداماد و علامه مجلسی در می‌آید و آثار غلو و افراط درباره حضرت امیر و ائمه اثنا عشر و حتی خود مؤسسان سلطنت صفوی بتدریج از میان می‌رود و بهمین دلیل در نسخ متأخر دیوان شاه اسماعیل اشعار مربوط با ینگونه عقاید نیز درج نمی‌شود و فقط در نسخه پاریس یعنی نسخه اساس طبع آقای گنجه‌ای است که از ینگونه اشعار دیده می‌شود.

در این دیوان در عین آنکه اشعاری در مدح پیغمبر اسلام (ص) و فضل و برتری او بر علی (ع) و دیگر امامان دیده می‌شود به اشعاری بر می‌خوریم که در آن علی (ع) را خالق آسمان و زمین و ملایک و همدم خدا و اول و آخر و سر ولایت و پیدا آورنده ما از عدم بوجود میداند (صفحه ۱۶-۱۷) و نیز خود را سرحق و خضرزنده و عیسی مریم می‌خواند (صفحه ۱۸). از مطالعه این دیوان معلوم می‌شود که اتهامات مخالفان خاندان صفوی چندان بی اساس نبوده است. مثلاً عیدخان اوزبک در نامه خود بشاه طهماسب، صفویه را متهم می‌سازد که مردم را بسجده خود وا داشته‌اند و بهمین جهت آنان را کافر شمرده است (احسن التواریخ روملوص ۲۳۱). ادعای عیدخان تهمت محض نیست، زیرا شاه اسماعیل صریحاً بچنگجویان ترکمان دستور می‌دهد که باو سجده کنند:

اللّٰه دینک غازیلر دین شاه منم

قارشو کلونک سجده قیلونک غازیلر دین شاه منم

اسیرادن بری کلونک نوروزاید ینک شاه تیونک

هی غازیلر سجده قیلونک غازی لار دین شاه منم^۱

و نیز آنچه مؤلف عالم آرای امینی در حق شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل میگوید:^۲

«جهال روم که زمره ضلال و جنود شیاطین خیال بودند ناقوس دعوی باطل نصاری را بر بام دیر عالم زدند و چون امت غاویه ثالث ثلاثه خود را مستحق عقوبت و نکال هاویه کردند، شیخ جنید را بمجاهره اله و ولدش را ابن الله گفتند تکادالسموات تیفطرن و تنشق الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا و ماینبغی للرحمن با آنکه بچشم عیان لاشه زبونش را آغشته خاک و خون دیدند هو الحی لاله الا هو در ثنائش گزیدند...» افترا نیست زیرا خود شاه اسماعیل گوید:^۳

عین اللهم عین الله گل ایمدی حقی گورای کور گمراه
منم اول فاعل مطلق که دیرلار منم حکمده دور خورشید ایله ماه
در غزل دیگری خود را «نور خدا و ختم انبیاء و مرشد کامل و ملبس بلباس آدم و خلیل الله» می داند (صفحه ۶- ۱۵۵).

با اینهمه در اشعار دیگر خود را «بنده مسکین خدا» میخواند و خود را فقیر و گناهکار و دلش را مملو از ترس خدا میداند. اشعاری دارد که در آن خود را خادم ائمه اطهار قلمداد می کند و چند غزل در مناجات و توحید دارد.

این تضاد و تناقض هم مربوط به پستی و بلندی دوران حیات پر حادثه و ماجرا جویانه او که گاهی پادشاه شروان و علاءالدین ذوالقدر و شکیب خان از یک را شکست میدهد و گاهی از سلطان سلیم شکست میخورد و یاران جانبازش در پیش چشمش بخاک و خون میغلطند و زن محبوبش در دست دشمن اسیر می افتد و هم راجع بتحولات دائمی و باطنی روحی سرکش و پر اضطراب و غیر قانع تواند بود.

این دیوان^۴ شاید پس از صفوة الصفاى ابن البرزاق دومین سندی باشد که بسیادت صفویه در آن اشارت رفته است. تحقیق در جعلی بودن نسب نامه صفویه اولین بار از طرف احمد کسروی تبریزی در رساله «شیخ صفی و تبارش» بعمل آمد و بعد پروفیسور زکی ولیدی

۲ - نسخه فاتیح ورق ۱۳۹ A

۱ - صفحه ۲۲.

۳ - صفحه ۱۲۹

۴ - در صفحه ۱۸ باین شعر بر میخوریم:

اون ایکی اسمون من داخ بیریم

آنسام دور فاطمه آنسام علی دور

طوغان مقاله‌ای منتشر کرد.

در حالی که مستند تحقیقات کسروی نسخ متاخر کتاب صفوة الصفا بود. زکی ولیدی طوغان از دو نسخه کهنه مقدم بر سلطنت صفویه استفاده کرده است یعنی نسخه لیدن مورخ ۸۹۰ و نسخه آیاصوفیا مورخ ۸۹۶. در نسخه آیاصوفیا صریحاً جد شیخ صفی را «عواض ابن بیروز الکردی السنجانی» می‌گوید و بعد بلافاصله می‌نویسد: «چون نسبت بیروز با کرد رفت». در نسخه‌های تازه‌تر که در دست کسروی بوده است این را عوض کرده نوشته‌اند «و چون بیروز را در ذکر نسب رفت».

برای جعلی بودن نسب نامه و اضافه شدن آن در زمانهای بعد بکتاب صفوة الصفا، زکی ولیدی دلیل دیگری یافته است و آن اینکه در نسخه آیاصوفیا از داستان حج صدرالدین در زمان سلطان برقوق در سنه ۷۷۰ که منجر بگرفتن نسب نامه سیادت از فیروز یا بیروز تا امام موسی کاظم (ع) است سخنی نیست معلوم است که این داستان را بعداً افزوده‌اند زیرا اولاً تألیف صفوة الصفا در سال ۷۵۹ هجری اتفاق افتاده است. پس چگونه از حج سال ۷۷۰ در آن ذکری تواند بود و در ثانی سلطنت برقوق در مصر از ۷۸۴ هجری تا ۸۰۱ بوده است نه در ۷۷۰. گفتیم دیوان دومین سندی است که در آن سیادت صفویه اشاره شده است. مؤلف عالم آرای امینی به «حسب منیع و نسب رفیع و جمال اصیل» حیدر اشاره میکند ولی پیدا است که مقصود او انتساب او به شیخ صفی‌الدین است نه سیادت او، زیرا گوید: «غرض از این بیان آنکه شیخ حیدر هر چند به مشایخ کرام شرف انتساب تمام کرده بود چون افعال و در اوضاع وظایف اتباع نسپرده مضمون این مقال او را حسب حال آمد.

لئن غمزت بآباء مضوا سلفا لقد صدقت ولكن یئس ما ولدا»^۱

آقای گنجه‌ای که در ترکی چغتائی خصوصاً و در ادبیات ترکی عموماً از بهترین متخصصین محسوب هستند و آثار و مقالات علمی او مورد استناد ترک‌شناسان شرق و غرب است جلد دوم برای این دیوان تهیه دیده‌اند که در آن نکات زیباشناسی و ادبی و تاریخی آن را توضیح داده‌اند و ما امیدواریم که هرچه زودتر بجمال طبع آراسته شود و علاقه‌مندان را محظوظ و مستفید گرداند.

(تحفة سامی، ص ۸ - روضة السلاطین، ص ۶۷ - ۷۰ - مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۳ - صبح گلشن، ص ۱۵۲ - ۱۵۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۶ - ۱۳۷ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۹۲ - لغتنامه دهخدا «اسماعیل» ص ۲۵۵۰ - ۲۵۶۰)

رابط اردبیلی

مشهور به شاه کاظم از سخنوران سده یازدهم اردبیل بوده. طبعش خالی از لطف نیست.
از اوست:

آنم که در سرم هوس تخت و تاج نیست محتاجم و به هیچ کسم احتیاج نیست

گفتی رفتی به آستان تو که نه مستم خواندی به نرگسان تو که نه
گفتی دل و جان به جای دیگر دادی ای جان و دلم قسم به جان تو که نه
در صحف ابراهیم نوشته شده است که رابط به هند آمده درویشانه می زیست تا فوت شد.
(تذکره نصرآبادی، ص ۳۸۲ - روز روشن، ص ۲۳۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۵)

راغب اردبیلی

میر یوسف نام داشته «سیدی عاشق پیشه بود. گویند در حین وفات معشوق در بالین
یافته این شعر از مطلع خاطرش تافته، به عالم بقا شتافته است»:

ای دل قرار گیر نه وقت طپیدن است ای دیده خون مبارکه هنگام دیدن است
می در قدح کنید حریفان و گل به جیب رسم عزای ما نه گریبان دریدن است
(آتشکده آذر، ص ۲۹ - نگارستان سخن، ص ۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۷)

سالم اردبیلی

از سخنوران پیرامون سده یازدهم هجری است. مرحوم تربیت این بیت را در جُنگی مورخ
۱۱۲۵ به نام او دیده است:

آینه در کفت دل فولاد اگر نداشت پیش رخت چگونه سپر کرد سینه را
(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۳)

سامی صفوی

ابوالنصر سام میرزا دومین فرزند اسماعیل صفوی است وی با برادرش بهرام میرزا از یک مادر بودند. سام میرزا روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۹۲۳ در منزل دز آورد مراغه متولد شد و پس از نشو و نما مکرر علم عصیان و مخالفت برافراشت و سرانجام به سال ۹۶۹ مورد خشم قرار گرفت و در قلعه قهقهه زندانی شد و به تاریخ ۹۷۵ در اثر زلزله جان به جان آفرین تسلیم کرد.

عبدی بیگ شیرازی متخلص به نویدی (متوفی ۹۸۸ ه.ق) در تاریخ تکملة الاخبار ضمن وقایع سال ۹۷۵ هجری حادثه مرگ سام میرزا چنین شرح می‌دهد: «و هم در آن ایام در قلعه قهقهه در منزلی که سام میرزا و اولادش می‌بودند و به حسب اتفاق پسران القاص میرزا سلطان احمد و سلطان فرخ جمع گشته صحبتی می‌داشتند زلزله عظیمی روی نمود و آن منزل بر سر ایشان فرود آمد و مجموع هلاک شدند و این بنده این قطعه را برای ضبط تاریخ به نظم آوردم:

به تاریخ جهان زد قهقهه کبک خرامنده

که نبود دایما جام بقا اندر کف ساقی

چو گفتم چیست حال «سام» و تاریخش چه می‌گویی

بگفتا در جوابم «دولت طهماسب شه باقی»

(۹۷۵)

این ماده تاریخ در کتاب دانشمندان آذربایجان و... به شکل محرف «دولت طهماسب شد باقی» ضبط و در نتیجه تاریخ زلزله و مرگ سام میرزا ۹۷۴ قید شده است. و همچنین خطای مؤلف قاموس الاعلام که تاریخ مرگ او را ۹۳۹ نوشته در ریحانة الادب نیز راه یافته است.

سام میرزا در خدمت خواجه محمد مومن فرزند خواجه عبدالله مروارید درس خوانده است. خط تعلیق و شکسته را بسیار خوب می‌نوشته و خود شعر می‌گفته است. تحفه سامی از تألیفات اوست که در مدت ۱۱ سال (۹۵۷-۹۶۸) تألیف شده و (طبق چاپ همایونفرخ) مشتمل بر شرح حال ۷۱۳ نفر از شاعران معاصر خود اوست.

مرحوم تربیت نسخه‌یی از دیوان او را که شامل ۶ هزار بیت بوده دیده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

کند سگت ز وفا میل دوستداری ما عجب که عار نمی‌آیدش ز یاری ما

پا بوس سگ یار نگویی هوسم نیست دارم هوس اما چه کنم دسترسم نیست

به دل غمی ست مرا از سپهر کج رفتار که نیست چاره آن غیر مرگ آخر کار

حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم

رباعی:

خون در جگرم زلعل جان پر ور توست تنگی دلم ز حقه گوه‌ر توست
هر تارز کاکلت جدا فتنه‌گری ست حاصل که تمام فتنه‌ها در سر توست

هرگاه که عشوه آن دل آویز کند عاشق ز بلا چگونه پرهیز کند
باد است نصیحت کسان در گوشم اما بادی که آتشم تیز کند

غزل:

ای همجو پری از من دیوانه رمیده نی با تو سخن گفته و نی از تو شنیده
ای وای بر آن عاشق محروم که هر روز صد بار تو را دیده و گویا که ندیده
آزرده شد از چشم من امشب کف پایت دردا که کف پای تو را چشم رسیده
مرغ دل «سامی» به هوای سرکویت در دام بلا مانده و یک دانه نچیده
وی هنگام خاتمه تذکره خود قصیده‌یی در مناقب حضرت علی (ع) ساخته و ضمن آن با
ایما و اشاره از وضع خود اظهار دلتنگی کرده است.

قصیده:

خوش است گشت چمن بانگار، فصل بهار
 که گشت روی زمین چون بهشت دیگر بار
 به سوی باغ گذر کن نظر به سرو افکن
 که یاد می‌دهد از قدّ یارِ گل رخسار
 چو بلبل از برِ گل یک زمان مشو غافل
 چو سرو از طرف جوی پای باز مدار
 چرا که عمر چو باد بهار می‌گذرد
 غنیمت است دمی صحبت گل و گلزار
 سپیده دم گذری کن به سوی باغ و بین
 که روح بخش بود چون نسیم باد بهار
 گل است خسرو خوبان و بلبلش شاعر
 زهی طراوت حسن و لطافت گفتار
 به گرد عارض گل قطره قطره باران
 چو گلر خان که ببندند لؤلؤی شهوار
 دگر به باغ ز خجالت شکوفه سر نزنند
 اگر زنده مه من گل به گوشه دستار
 زیان گشاد به گل بلبل این سخن می‌گفت
 بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار
 دمید سبزه‌تر در چمن چو خطّ بتان
 به تازگی ست چمن را طراوت از رخ یار
 جهان بدین صفت اما چه سود، چون خاطر
 به مردمی نبود فارغ از غم و آزار
 دمی فراغت خاطر نبوده است مرا
 همیشه باغم و درد است خاطرِ افکار

ز حادثات جهان جمله درد و رنج کشم
 به مقتدای جهان درد خود کنم اظهار
 برم پناه به شاهی که از شرف مه و مهر
 بر آستانه قدرش ستاده لیل و نهار
 شه سریر ولایت علی ابوطالب
 که کرده‌اند سلاطین به شاهش اقرار
 خلیل خوان و مسیح‌ادم و محمد خلق
 سکندر آیت و جمشید فرّ و ماه قدر
 نشد ز بهر کس دیگر این سخن تکرار
 ز بعد احمد مرسل نبوده احبابش
 نبوده جز تو شهی در مهاجر و انصار
 محبّت تو اگر در دل همه بودی
 یقین که خالق بیچون نیافریدی نار
 تو را چو حضرت حق وصف گفت در قرآن
 کسی چگونه کند وصف آن شه ابرار
 اگر چه گشت مطوّل سخن بیا «سامی»
 ز شعر «حالی» این بیت حسب حال بیار
 «اگر چه گفتن بسیار نیک نیست ولی
 چو در ثنای تو باشد نکو بود بسیار»
 شها گناه بسی کرده‌ام در این عالم
 ولیک هست امیدم به حضرت غفار
 که روز حشر شفیع شوی ز روی کرم
 چرا که هست گناهم برون ز حد شمار
 همیشه تا به چمن گل زند سرا پرده
 مدام تا که شکوفه درم کند ایثار

محب آل علی باد سرفراز جهان

عدوی آل علی باد پست و خوار و نزار

(تحفه سامی، نصیح رکن الدین همایونفرخ، مقدمه، ص ۳۷۷ - ۳۸۰ - روضة السلاطین، ص ۷۱ - مجمع الخواص، ص ۲۴ - آتشکده آذر، ص ۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۶ - ۱۷۸ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۵۱ - فرهنگ سخنوران، ص ۲۵۸)

سعدالدین وراوینی^۱

از دانشمندان و سخنوران سده هفتم هجری و از ملازمان و نزدیکان خواجه ابوالقاسم ربیب الدین هارون فرزند علی فرزند ظفر دندان (وزیر اتابک ازبک فرزند محمد فرزند ایلدگزار اتابکان آذربایجان که از سال ۶۰۷ تا ۶۲۲ در آذربایجان واران سلطنت داشت) بوده است. مرزبان نامه را از طبری به فارسی برگردانیده و به نام خواجه ربیب الدین موشح ساخته است. و همانطوریکه علامه قزوینی در مقدمه همین کتاب اشاره نموده است: «الحق در عذوبت انشا و سلاست عبارت و روانی کلام کمتر کتابی بدان پایه می رسد».

سعدالدین مانند اکثر دبیران و دانشمندان زمان خود شاعر هم بوده و موقع تسلیم کتاب به خواجه ربیب الدین این قطعه را سروده است:

وزیر عالم عادل ربیب دولت و دین

ایسا به طوع فلک طاعت تو ورزیده

هر آنچه بسته ضمیر تو عقل نگشوده

هر آنچه دوخته رای تو چرخ ندریده

زبس که در شب شبهت فکنده پر تو صدق

چو صبح رای تو بر آفتاب خندیده

۱ - درباره «وراوی» یاقوت در معجم البلدان، ج ۸، ص ۴۳۱ می نویسد:

شهر کوچک و پر نعمت و خوش آب و هوایی است که در کوههای آذربایجان بین اردبیل و تبریز قرار دارد و آن ولایت ابن بشکین، یکی از امیران آن ناحیه است و بین وراوی و اهر یک منزل فاصله می باشد. حمدالله مستوفی، وراوی را مشکین معرفی کرده است (نزهت القلوب، ص ۹۴) و «شفی» آنجا را با «وراوین» زادگاه سعدالدین یکی دانسته است (مقدمه مرزبان نامه). امروز مشکین نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی خیاو (مشکین شهر) است. شاعران معدود این شهرستان به اعتبار سوابق تاریخی جزو سخنوران اردبیل ذکر شده اند.

میان خاک سیه زرّ سرخ آمده بار
 ز ابر رحمت تو هرکجا که باریده
 هر آرزو که بدان گشته کام جانها خوش
 کف کریم تو پیش از سؤال بخشیده
 هنر به عهد تو زان پس که دیده قحط کرم
 میان روضه ناز و نعیم غلتیده
 تویی و طبع تو کز غایت روانی او
 بر آتش حسد آب حیات جوشیده
 ز دستبوس تو تمکین ندیده منشی چرخ
 که گاه خطّ و گهی خامه تو بوسیده
 به ذوق عقل توان یافت شور بختی آن
 که او مشارع جاه تو خواست شوریده
 وفاق رای تو گر نسپرد رواست که هست
 همیشه دامن ظلمت ز نور درچیده
 بزرگوارا این بکر را که آوردم
 برون ز پرده فکرش تمام بالیده
 به زیر دامن اقبال بنده پرور تو
 به محض خون دل خویش پرورانیده
 ز بهر زیور او تا زمانه عقد کند
 به جای آب من از دیده خون چکانیده
 جهان به جای دِرم بی دریغ بر سر او
 نثار کرده کواکب سپهر بر چیده
 نگه به زلف ورخش کن که روشن است امروز
 زمانه را به سواد و بیاض او دیده
 طمع نمی‌کنم اندر گرانی کاوینش
 عروس اگر چه جمیل است و شوی نادیده

که هست جود تو پیش از نکاح او صد بار
 هزار مهر المثلش به من رسانیده
 به هیچ پوشش تشریفم این مقابل نیست
 که نیست نیک و بدش بر تو هیچ پوشیده
 که داندش چو تو زابنای دهر قیمت عدل
 که نه فروخته‌اند این متاع و نخریده
 به آستان تو پیوستنش مبارک باد
 پی حوادث از روزگار ببریده
 این مترجم و سخنور زبردست از ریب‌الدین وزیر به مناسبت تأسیس کتابخانه مسجد
 جامع تبریز نیز تجلیل نموده و در صفحه ۲۹۷ مرزبان نامه چنین نوشته است:
 «جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد تا دارالکتابی در او وضع فرمود...»
 (مرزبان نامه، تصحیح علامه قزوینی ص ۲، ۳۰۲-۳۰۳- از سعدی تا جامی، ص ۳۷۸)

سلامی اردبیلی

از شاعران سده دهم و از نزدیکان صدرالدین خان فرزند معصوم بیگ بوده است.
 صاحب مجمع‌الخواص می‌نویسد: «از قضا روزی با عده‌یی از شعرا به خصوص با مولانا
 حزینی گیلانی... صحبت شاعرانه می‌کردیم، در این اثنا مولانا سلامی داخل شد و شروع کرد
 به فتح باب کردن برای دخل شعر.

حزینی از روی تعجب پرسید: شما شاعرید؟ اسمتان چیست؟ گفت آری بیت‌های مشهور
 دارم. حزینی گفت جسارت می‌کنم پس فلاکتان‌کو؟ یاران در شگفت شدند ولی به مولانا
 مذکور فرقی نکرد و چون خجالت نمی‌کشید شروع کرد به شعر خواندن. قضا را قصیده
 بردیه‌یی گفته بود، باز مولانا حزینی گفت: شعر خنک هم می‌گویید... از اوست:

هجران بدان رسید که هر چند می‌دهم دل را به وصل مژده تسلی نمی‌شود
 رفیقی داشت که با نداشتن طبع شعر کلامی تخلص می‌کرد حریفان این بیت را درباره آن
 دو خوب گفته بودند:

سلام کلامی، کلام سلامی

دو چیزند بدتر ز تیر حرامی

(مجمع الخواص، ص ۲۷۹ - ۲۸۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۲ - ۱۸۳)

شیخی اردبیلی

تاریخ زندگیش روشن نیست. شادروان تربیت از تذکره ریاض الشعراي واله داغستانی که در تاریخ ۱۱۶۱ تألیف شده این بیت او را نقل کرده است:

«شیخی» ز نامه عمل مامپرس از آنک ما ز آب دیده نامه اعمال شسته ایم

(روز روشن، ص ۳۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۰)

صدر اردبیلی

شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی. روز عید فطر سنه ۷۰۴ ولادت یافت و پس از رحلت پدر بزرگوارش (۷۳۵) مدت ۵۹ سال به ارشاد عباد اشتغال داشت و حظیره متبرکه صفویه از آثار اوست و آن عمارت عالی را در مدت ده سال به اتمام رسانید و نظام و نسق آن روضه از حفاظ و خدام و... سایر متعلقات همه او قرار داد و طالبان، ایثار فراوان آوردند همه را در اخراجات آن بقاع خیر صرف کرد. وی به سال ۷۹۴ در حالیکه نود سال داشت رحلت نمود.

سلطان خواجه علی و شیخ شهاب الدین و شیخ جمال الدین اولاد ذکور او بودند؛ شاه قاسم انوار از جمله مریدان وی بوده و این چند بیت در سوکش سروده است:

صدر ولایت که نقد شیخ صفی داشت قرب نود سال بود رهبر این راه

جانش به وقت رحیل عطسه زدو گفت یا ملک الموت قد وصلت الی الله

سوخته شد قاسمی ز فرقت خواجه صبر کن اندر فراق صبرک لله

مؤلف حبیب السیر در کرامت و مقام او داستانهای نقل کرده و صاحب تاریخ عالم آرای

عباسی نیز مطالبی نوشته است.

شیخ طبع نظم داشته؛ از اوست:

صوفی صافی دلم ساز انا الحق می‌زند نه به تقلید و ریا الله مطلق می‌زند
 باده‌های لایزال خوردم از خم صفا هایشوی این دلم بر طاق ازرق می‌زند
 هر که او طالب بود روزی به مطلوبی رسد هر که طالب نبود او از دور ببق می‌زند
 جرعه‌ی نوشیده‌ام روزالست از دست حق تا ابد جان و دلم الله صدق می‌زند
 هر که او مرشد ندارد کی تواند راه رفت پر تیغ معرفت بر فرق احمق می‌زند
 گر تو خواهی بشنوی سر انا الحق هر زمان «صدر دین بن صفی» دایم دم از حق می‌زند

(حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۲۰-۴۲۳ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴-۱۷ - سلسله‌النسب صفویه، ص ۳۹-۴۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۸-۲۲۹)

صفی‌الدین اردبیلی

شیخ صفی‌الدین اردبیلی از مشاهیر عرفای آذربایجان بود به سال ۶۵۰ تولد یافت و پس از طی مراحل رشد به منظور دیدار مشایخ راهی شیراز شد و با ظهیرالدین فرزند و جانشین شیخ نجیب‌الدین بزغوش و رکن‌الدین بیضاوی و شیخ سعدی و سایرین ملاقات کرد و به راهنمایی آنان طالب شیخ زاهد گیلانی شد و سرانجام ارادت وی را گزید و با دختر وی بی‌بی فاطمه ازدواج کرد و به سال ۷۰۰ خلیفه و جانشین شیخ زاهد گشت و صبح دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ در ۸۵ سالگی در اردبیل وفات یافت و همانجا دفن شد. حمدالله مستوفی درباره‌ی شیخ می‌نویسد: مردی صاحب وقت بود و قبولی عظیم داشت.

ادوارد برون می‌نویسد:

«تاریخ ثابت می‌کند که شیخ صفی‌الدین عزلت‌گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته‌اند فی‌الحقیقه در زمان خود شخصی متنفذ و صاحب قدرت بوده است. وزیر بزرگ رشیدالدین فضل‌الله به ادعیه و شفاعات او توجه داشت و این معنی از مجموعه‌ی رسائل او و از دورقه‌ی که یکی به شیخ نوشته و در دیگری توصیه‌ی درباره‌ی شیخ کرده است معلوم می‌شود». درباره‌ی نسب حضرت شیخ و احوال طفولیت و مراحل طلب و کمالات و شهرت و عظمت و ملاقات او با شیخ زاهد گیلانی و کلمات و نصایح و تحقیقات و توضیحات وی بر بعضی از آیات و احادیث و سیرت و کیفیت رحلت شیخ و... ابن بزاز در

«صفوة الصفاء» و حافظ حسین کربلایی در «روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۲۲۳ - ۲۷۰» و شیخ حسین در «سلسلة النسب» و عبدالکاظم محمد اردبیلی در کتاب «صفوة الآثار فی اخبار الاخیار» که سال ۱۱۱۸ به نام شاه سلطان حسین تألیف شده (نسخه‌ها، ج ۲، ص ۸۷-۸۸) مطالب مشروحی نوشته‌اند.

درباره سیادت او عقاید مختلف است بعضی او را شافعی سنی و برخی سیدعلوی و شیعه دانسته‌اند. از جمله ابن بزاز در مقالات از شیخ صدرالدین موسی نقل می‌کند که «شیخ صفی فرمود در نسب ما سیادت هست لیکن سؤال نکردم که علوی یا شریف و مشتبه بماند» صاحب روضات الجنان در مورد سیادت شیخ چنین می‌نویسد:

«حضرت مخدومی ادام‌الله برکاته می‌فرمودند که از ثقات به ما رسیده که در زمان حضرت سلطان صفی‌الدین نسب آن عالی حضرت ظاهر و باهر بود، فاما حضرت مشارالیه در اظهار آن نمی‌کوشیدند، بعضی از احباب از ایشان سؤال کردند که شما را چرا خوش نمی‌آید از اظهار این نسب عالی؟ فرمودند از روی هضم نفس که ما به کدام عمل شایسته و بایسته خود را توانیم به این دودمان نامی گرامی نسبت داد» (ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۵) ولی بارتولد در تذکره جغرافیای تاریخی ص ۲۶۹ در این زمینه نوشته است که «از قرار معلوم شیخ صفی... شیعه نبود زیرا حمدالله مستوفی اهالی اردبیل را شافعی و مرید شیخ صفی‌الدین می‌خواند».

در این مورد بدین مختصر اکتفا می‌شود برای اطلاع بیشتر به کتاب «شیخ صفی و تبارش» نوشته کسروی و «لغتنامه دهخدا» ذیل ماده صفویه مراجعه شود. معاصران شیخ:

به نوشته هدایت «معاصران آن بزرگوار از مشایخ عظام: ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی و شیخ عبدالرزاق کاشانی و اوحدالدین مراغه‌یی و شیخ محمود شبستری و میر حسین سادات هروی. و از علمای عظام: قاضی ناصرالدین بیضاوی و جمال‌الدین حلی. و از سلاطین: سلطان غازان خان بن ارغون و سلطان محمد خداپنده. مریدان وی بیشتر از صد هزار بوده است».

تألیفات او:

در فهرست نسخه‌های خطی نگارش آقای احمد منزوی (ج ۲، ص ۱۷۹۹) کتب و

رسالاتی به شرح زیر به شیخ صفی نسبت داده شده است:

- ۱ - تحقیقات (مستفاد از الذریعه، ج ۹، ص ۶۱۴)
 - ۲ - شرح ابیاتی از مثنوی، ظاهراً از شیخ صفی الدین است چه گفتار از «صفوة الصفا» گرفته شده. گزارش ده واندی بیت است و نسخیهی از آن در کتابخانه امیرالمؤمنین نجف به شماره ۴۸۵ مورخ ۱۰۹۹ هست (یادداشت‌های سید عبدالعزیز طباطبایی)
 - ۳ - صلة الفقیه.
 - ۴ - فنا و آن چنین شروع می شود تحقیق شیخ صفی الدین بن اسحاق.
- چنانکه فرمود فنا سه قسم باشد... نسخیهی از آن در دانشگاه تهران به شماره ۴۲۰۹/۴ نستعلیق سده ۱۳ هست.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۱۸۴)

غزلیات شیخ:

این غزلیات که از نتایج ضمیر منیر اوست از کتاب سلسله النسب صفویه نقل شده است:

می نوش کن مدام که می را عدیل نیست . وز هیچ شربتی به جهانش بدیل نیست
 جلاب سلسبیل چو موقوف وعده یی ست . حالی به نقد باده کم از سلسبیل نیست
 وصف مزاج آن حق اگر زنجیل گفت . در باده سرهاست که در زنجیل نیست
 گر عاقلی به عقل حکیمانه نوش کن . ور غافل می مخور تو که آب سبیل نیست
 میخواره را به آتش اگر ترس می دهند . می دان که جز ماثبه نار خلیل نیست
 در مدح می منافع للناس آیت است . نیکو بخوان که منفعت او قلیل نیست
 میخوار گیس عیب «صفی» در جهان و بس . منت خدای را که لثیم و بخیل نیست

تا دلم نقش خیال صورت روی تو بست

همچو صورتگر به محشر در میان آتش نشست

چون سیاوش این سویدای دل سودا زده

خوشتن را زد بر آتش لیکن از آتش برست

چون خلیل الله به یاد آن لب و رخسار و خط
 در میان آتش و آب و گل و ریحان نشست
 آزر، ار عکس خلیل چهره‌ات دیدی به خواب
 همچو ابراهیم نقش روی بتها می شکست
 و ر چو رویت قبله‌یی در کعبه بودی، بی خلاف
 در زمان جاهلیت کس نبودى بت پرست
 هر که از جام لب نوشین تو یک جرعه یافت
 همچو چشمش شد مدام از باده دیدار مست
 باده صافی و لبهای تو و جان «صفی»
 نسبتی دارند جانی با هم از روزالست

صفیا صفای صوفی ز شراب صاف باشد
 نه ز زهد سرسری و سخنی گزاف باشد
 می صرف صاف وحدت مچشان مخالفان را
 که جدل کنند و دانی که جدل خلاف باشد
 تو چه لایق خدایی که ز خود برون نیایی
 نبرد اگر چه تیغ است چو در غلاف باشد
 چه شوی چو مرد حاجی به طواف کعبه راجی
 که منا و خیف غایب دم لانخاف باشد
 به صفا اگر رسیدی «صفیا» مرو به مرو
 که به گرد کعبه دل همه در طواف باشد

آن کسانی که ز صورت همه معنی خوانند	ز ابجد دفتر دنیی خط عقبی خوانند
در رخ عبد چونیکو نگرند از ره علم	از سراپای وجودش همه مولی خوانند
عکس رخساره محبوب چو پر تو فکند	لمعان رخ او نور تجلی خوانند
از کتب خانه خود خواند «صفی» سر خدا	صوفیانش همه ز آن سر کتبی خوانند

رباعیات او:

در دانشمندان آذربایجان رباعیاتی به شرح زیر به شیخ نسبت داده شده است:
 روی تو چو مصحفی ست بی سهو و غلط کش کلک قضا نوشته از مشک فقط
 چشم و دهنت آیه وقف، ابرو مد مژگان اعراب و خال و خط حرف و نقط

هرگز دل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی به دست آر صفی
 سر رشته همین است نگهدار صفی زنهار صفی هزار زنهار صفی

صاحب کرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
 هر کس که جوی مهر علی در دل اوست هر چند گنه کند خدا می بخشد
 در صورتیکه رباعی اول در «صبح گلشن، ص ۲۵۴» به صفی شیرازی و رباعی دوم که در
 «قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۶۱» به صفی رازی نسبت داده شده است از آن صفی عیشاه
 اصفهانی است و در دیوان وی (صفحه ۲۳۴) مضبوط است.

در باره رباعی سوم ادوارد برون می نویسد «هر چند این رباعی دلالت بر دوستی
 علی علیه السلام دارد لیکن معذک برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود در
 مذهب شیعه دارای عقیده راسخه بوده باشد».
 دو بیتی های شیخ:

شیخ حسین نامی از نوادگان شیخ زاهد گیلانی در کتاب «سلسله النسب صفویه» که در
 زمان شاه سلیمان صفوی نوشته چند غزل فارسی و یازده دو بیتی به نام شیخ صفی الدین
 آورده است.

بیشتر دو بیتی ها در بحر هزج محذوف است و این وزنی است که فهلویات یا شعرهای
 نیمربانی در این وزن سروده می شده. ولی در برخی از دو بیتی ها مصراع دوم یا سوم به بحر
 مشاکل محذوف برگشته است.

کسروی عقیده دارد که این دو بیتی ها به زبان آذری است و نویسنده سلسله النسب آنها را
 از کتابی یا جنگی به دست آورده است و شرحی که برای هر دو بیتی در زیر آن می نویسد نیز
 از همان کتاب یا جنگ نقل شده است بعد اضافه کرده که «ما چنین در می یابیم که آن شرحها

از خود شیخ صفی می‌باشد».

استاد زنده یاد ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سال ۷ شماره ۴) با توجه به مفاهیم دوییتی‌ها شرح‌های مربوط را تلخیص و بدین ترتیب آنها را معنی کرده است. اینک دویتیه‌ها و شرح و معنی آنها ذیلاً نقل می‌شود. در باب کسر نفس و فروتنی می‌فرماید:

صفیم صافیم گنجان نمایم به دل درده ژرم تن بی‌دوایم
کس به هستی نبرده ره به اویان از به نیستی چو یاران خاک پایم
شرح: یعنی صفیم که صاف دلم و دلیل و راه نماینده طالبانم به گنجهای اسرار حق، با وجود آن همه به دل دردمند بیچاره‌ام زیرا که هیچکس به عجب و پندار راه به عالم وحدت نبرده و من از بی‌تعینی و فروتنی خاک پای درویشانم.
معنی: صفی صافیم که گنجه‌ها «ای حقیقت» را می‌نمایانم.
به دل دردمند و به تن بی‌دوایم.
کسی از هستی: (خود بینی) ره به خدا نبرده
من از نیستی: (فروتنی) خاک پای مردانم

تسبه^۱ درده ژران از بو جینم درد رنده پاشان برم چون خاک، چون گرد
مرگ ژیریم به میان دردمندان بور^۲ ره به اویان به همراهی شرم برد
شرح: از غایت محبت و احسان در باب دلجویی دردمندان می‌فرماید:
بگذار تا درد همه دردمندان بر جان حزن من باشد و خاک پای قدمهای ایشان باشم و حیات و ممات من در میان دردمندان باشد که ایشان همراه من و رفیقان من‌اند در معرفت حقایق عالم توحید.
معنی: بگذار تا درد دردمندان را به جان خرم
و غبار پای‌شان باشم

۱- گویا «بنه» است.

۲- از وزن پیداست که این مصراع درست نیست و کلمه‌یی اضافه دارد.

مرگ و زندگیم میان دردمندان باشد

«زیرا» به همراهی ایشان راه به حق توانستم برد

در انبساط دل می فرماید:

موازش از چه اویان مانده دوریم از چو اویان خواصان پشت زوریم

دهشم^۱ دوش با عرش و به کرسی سلطان شیخ زاهد چوگان گویم^۲

شرح: یعنی مگوئید که من یک لحظه از عالم وحدت دور باشم و حال آنکه قوت و توانایی و پشت گرمی من از خاصان عالم وحدت است این که بگذاشته‌ام دوش به زیر عرش و کرسی یعنی به امداد حاملان آنها دوش داده‌ام و به آن شرف مشرف گشته‌ام از جهت آنست که گوی چوگان سلطان شیخ زاهدم یعنی دست پرور استاد کاملم و مطیع و فرمانبردار اویم.

معنی: مگوئید من از حق دور مانده‌ام

من برای خاصان حق کمک و زور و پشتم

شانه به زیر عرش و کرسی داده‌ام

«زیرا» گوی چوگان شیخ زاهدم

شاهبازیم جمله ماران بکشتیم وفا داریم بی‌وفایان بهشتیم

قدرت زنجیریم به دست استاد چخمقم آتشم دیکم نوشتیم^۳

شرح: شاهباز عالم وحدتم که همه ماران صفت ذمیمه را از وجود طالبان محو و ناچیز نمودم و وفادارم که رسم بی‌وفایان را برانداختم و حبل‌المتین قدرت الهیم که مطیع و فرمانبردار استاد کاملم که با وجود استیلای صفت جلال که تقاضای آن صفت آتش سوزانست به آب حلم و بردباری تسکین داده کسی را نیازردم.

معنی: شاهبازیم که همه ماران (صفات ذمیمه) را کشتیم

وفا داریم که بی‌وفایان را هشتیم

۲ - گویا «گویم» درست باشد.

۱ - گویا «بهشتیم» درست باشد.

۳ - وزن این دوبیتی بهم خورده است... کلمه‌های چخمقم، دیکم بی‌گمان نادرست است.

به دست استاد (پیر و مرشد) زنجیر قدرتیم
و برای آتش چخماقیم که شعله دیک (هوای نفس) را فرو نشانندیم؟

همان هوی، همان هوی، همان هوی همان کوشن، همان دشت، همان کوی^۱
آز و اجم اویان تنها چو من بسور به هر شهری شرم هی های وهی هوی
شرح: یعنی همان خدایست و همان خدای جل شانہ که یکتای بیهمتایست و منفرد در
ذات و صفات و دنیا که عبارت از عالم ناسوتست همان صحرا و همان دشت است و
خواهش دل من آن بود که محبت حق جل شانہ که محبوب حقیقی است مخصوص به من
باشد و حال آنکه در هر شهری و بلادی مملو از شورش و غوغای محبان و مشتاقان حق
است.

معنی: همان خداست...

همان کوشن و دشت و کوی

من می گویم چه می شد که حق مخصوص من بود

و «حال آنکه» به هر شهری رفتم پر از هایشوی اوست

در خطاب با شیخ زاهد قدس سره می فرماید:

بشتو^۲ بر آمریم حاجت روا بور دلم زنده به نام مصطفی بور

اهرادوار بو بور دام بو پارسر هر دو دستم به دامن مرتضی بور

شرح: یعنی چون به درگاه تو که استاد کاملی ملتجی شدم و پناه آوردم کل حاجتهای من
همه روا شد و از یمن توجه تو دلم زنده به نام حضرت مصطفی (ص) شد. فردا که روز
محشر است از من که سؤال اعمال کنند دست التجای من به دامن حضرت علی مرتضی
علیه التحیة و الثنا و آل مجتبیای او باشد.

معنی: به بر تو آمدم حاجتم روا شد

دلم به نام مصطفی زنده شد

۱ - از وزن پیدا است که در این بیت در چند جا (و) افتاده است.

۲ - گویا «بتو» درست باشد.

نوبت فردا (قیامت) چو شود و از برده‌ام (عملم) پرسد
دست التجایم به دامن مصطفی باشد

شیخه^۱ شیخی که احسانش با همی نی^۲ تنم بوری عشقم آتش کمی نی
تمام شام شیراز از نوریریم شخم سر پهلوانی از خبر نی
شرح: شیخ من الحمدلله و المنة که شیخی است مکرمت و احسان او شامل طالبانست و
وجود من مملو است از شرار محبت و شعله عشق و ارادت در او هیچ کمی نیست و تمام شام
و شیراز در ظاهر و باطن در طلب استاد کامل سیر نمودم و گرد گوشه نشینان عالم بر آمدم
شیخ من سروسردار همه مبارزان میدان جهاد بوده و مرا خبر نبوده است.

معنی: شیخ من شیخی است که احسانش شامل همه است

تنم پر «از عشق اوست» و آتش عشقم کمی ندارد

تمام شام و شیراز را نور دیدم

شیخ من سر مبارزان «میدان جهاد» است و من بی خبرم

ایضاً خطاب به استاد می‌کند:

به من جانی بده از جانور بوم به من نطقی بده تا دم آور بوم

به من گوش بده آرجش نوا بوم^۳ هر آنکه و آنکه بواز آخبر^۴ بوم

شرح: یعنی به من حیاتی بخش و دلم را به نور معرفت زنده گردان که عدم و زوال پیرامون
آن نگردد و شنوایی بخش که ندای عالم غیب از هواتف و الهامات بدان استماع نمایم و
گویایی کرامت کن تا مدام دم از محبت توانم زد تا از جمله گفتنی‌ها و شنیدنی‌ها با خبر باشم.

معنی: به من جانی بخش تا زنده «ابدی» باشم

به من نطقی بده که گویا شوم

به من گوشی بخش تا شنوا شوم

و هر جا بانگی ست از آن خبر شوم

۲ - گویا «بی» درست باشد.

۴ - گویا «با خبر» باشد.

۱ - گویا «شیخم» درست باشد.

۳ - گویا «به من گوشی بده از بشنوا بوم» درست باشد.

ایضاً در تعریف استاد خود می‌فرماید:

دلر کوهی سر او دنده^۱ نه بور
عشقر جویی که وریان بسته نه بور
حلم^۲ باغ شریعت مانده زیران
روح‌بازر^۳ به پرواز دنده^۴ نه بور
شرح: یعنی دل بلند همت تو مثل کوه بلندی است که ارتفاع آن پدیدار نیست و عشق والا
نهمت تو عین الحیات است که پیش او را نتوان بست و حلم و بردباری تو مثل باغ و بستان
شریعت است که همیشه معمور است و روح مقدس تو مثل شهبازی است که نهایت طیران
او را نتوان دید چون بال با همال گشاید عرصه کونین را به یک طرفه العین طی و سیر فرماید.
معنی: دلت کوهی بود که سر آن «از فرط بلندی» دیده نمی‌شود

عشق تو جویی بود که در بند وریان نبود
حلم تو «مانند» باغ شریعت همیشه آباد بود
و روح تو بازی که پرواز او از فرط دوری دیده نمی‌شود

سخن اهل دلان در^۵ به گوشم
دو کاتب نشسته دایم به دوشم
سوگندم هرده به دل چو مردان
به غیر از تو به جای^۶ جش نروشم
شرح: یعنی کلام اهل دلان پند و نصیحت ایشان مثل درِست در گوش من همیشه مراقب
آنم زیرا که کرام الکاتبین که نویسندگان اعمال بندگانند و همیشه حاضرند از خیر و شر آنچه
بندد به قید کتابت درمی‌آورند و سوگند خورده‌ام از ته دل که همچو مردان چشم به مادون حق
نیندازم.

معنی: سخن صاحب دلان دُرّی ست در گوشم
دو کاتب همیشه بر دوشم نشسته
به دل مانند مردان سوگند خورده‌ام
که به غیر از تو به جایی چشم نیندازم

۲ - گویا «حلم» درست باشد.

۴ - گویا «دیده» باشد.

۶ - گویا «بجای» درست باشد.

۱ - گویا «دیده» باشد.

۳ - گویا «بازی» درست باشد.

۵ - گویا «دری» باشد.

اویانی بنده ایم اویانی خوانم
 ار^۱ آن بوری به بر اویانی رانم
 اویانی عشق شوری در دل من
 اننگ زنده ام چه عشق نالم
 شرح: یعنی پرورده عالم وحدتم و دایم ورد زبان من وصف حال عالم وحدت است از
 آن جهت است که اسب همت در عالم وحدت می تازم و عشق و شور عالم وحدت مملو
 است در دل من و تا مادام که زنده ام از عشق نالانم.

معنی: بنده حقم و او را می خوانم
 از آن جهت اسب «همت» به بر او می رانم
 عشق او شوری ست در دل من
 اکنون که زنده ام از عشق می نالم^۲

از اشعار ترکی شیخ صفی
 چا غروردوم قاتی آوازيله: لیلی، لیلی
 داغ سس و ثردی جوا بیمده که: مجنون، مجنون
 بونه ویرانه کونول دور «صفی» ایوای، ایوای
 سرورلو اریدی بوباغده موزون، موزون
 ترجمه فارسی آن:

۱ - گویا «از» درست باشد.
 ۲ - به طوریکه قبلاً نیز متذکر شدیم کسروی و سایر محققان این دوبیتی ها را به زبان آذری دانسته اند ولی ادوارد برون می نویسد که
 شیخ صفی ایبانی به زبان گیلانی و فارسی دارد. (تاریخ ادبیات، ج ۴).
 آقای محمدتقی دانش پوره در معرفی کتاب صفوة الآثار فی اخبار الاخبار
 (نسخه های خطی، ج ۲، ص ۸۷) متذکر می شود که: «در مقاله دوم آن کتاب شعرهای فارسی و به زبان راجی طالشی (که پیشها در
 اردبیل روایی داشته است) از شیخ صفی آمده است».
 آقای دکتر منوچهر مرتضوی در نشریه (چهره آذربادگان در آیینۀ تاریخ ایران) ضمن مقاله محققانه بی تحت عنوان «زبان
 آذربایجان» چنین نوشته اند:
 «مردم آذربایجان در گذشته به زبانی که یکی از زبانهای ایرانی بوده سخن می گفته اند و ما این زبان را «زبان آذری» می نامیم... به
 عنوان نمونه اشعار آذری می توان از غزل همام تبریزی و یازده دوبیتی از شیخ صفی و سه دوبیتی از اطرافیان شیخ و یک غزل و سیزده
 دوبیتی از شمس الدین محمد مغربی و یک دوبیتی از ماماعصمت و یازده دوبیتی و سه غزل از کشفی و یک دوبیتی از یعقوب اردبیلی و
 یک دوبیتی از عبدالقادر مراغی یاد کرد».
 در این مقاله به منابع و مأخذ متعددی (که درباره زبان آذربایجان به بحث و تحقیق پرداخته اند) نیز اشاره شده است.

با صدای بلند فریاد می‌زد: لیلی، لیلی
کوه در پاسخم صدا زد مجنون، مجنون
ای «صفی» این چه دل دیوانه‌ایست، ایوای، ایوای

در این باغ سروهای بودند موزون، موزون

(یاد یاران، ص ۴۹)

مؤلف دانشمندان آذربایجان در پایان شرح حال شیخ بزرگوار اشاره کرده است که:
«بقایی و غریبی نیز در تذکرة‌های پارسی و ترکی خودشان شرح حال مفصلی از وی نوشته و
کتابی به عنوان «قرا مجموعه» به حضرت شیخ نسبت داده و گفته‌اند نسخه آن مجموعه جز
در خزانه کتب سلاطین صفویه در جای دیگر موجود نیست و غریبی مزبور اسطرداداً
قسمتی از محتویات آن را نیز ذکر کرده است» ص ۲۳۴.

ناگفته نماند که شادروان تربیت کلیه سرگذشتهایی را که از تذکرة لطایف‌الخیال نقل کرده
صاحب آن را به اشتباه «بقایی» معرفی نموده است به طوریکه ذیل نام زمانای حنا تراش
آورده است که «بقایی تفرشی در تذکرة موسوم به لطایف‌الخیال تألیف خود چنین
می‌نویسد» (ص ۱۶۶). در ذیل نام شرف زرد (ص ۱۹۲) و محمد صالح صوفی (ص ۲۱۷)
نیز همین عبارت را تکرار نموده است.

و این تذکرة لطایف‌الخیال که او از آن بهره برده از آن کتابخانه ملک و تألیف محمد بن
محمد شیرازی متخلص به عارف مؤلفه ۱۰۷۶ - ۱۰۷۸ هجری قمری است.

(تاریخ تذکرة‌ها، ج ۲، ص ۸۷ - ۱۰۵)

و بقایی تفرشی صاحب تذکرة ابوالبقا، تذکرة الشعرا به اسم «لطایف‌الخیال» ندارد.

(تاریخ تذکرة‌ها، ج ۱، ص ۱۶۹)

این اشتباه و تخلیط مرحوم تربیت سبب گمراهی برخی از تذکرة‌نویسان از جمله آقا
بزرگ طهرانی شده و او در «الذریعه» ج ۹، ص ۱۳۹ ذیل دیوان بقایی تفرشی نوشته است:
«للمیرابی البقاء محمد عارف التفرشی، الذی ألف تذکرة «لطایف‌الخیال» بعد (۱۰۵۰)
کما یظهر من دجا: (دانشمندان آذربایجان) ص ۱۶۶، ۱۹۲».

(صفوة الصفا - روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۲۳ - ۲۷۰ - سلسلة النسب صفویه، ص ۱ - ۳۸ -
ریاض‌العارفین، ص ۱۰۰ - ۱۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۱ - ۲۳۴ - تاریخ ادبیات ایران،
ادوارد برون، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۴ - لغتنامه دهخدا، «صفی‌الدین اردبیلی»، ص ۲۶۷ - ۲۶۸ - فرهنگ
سخنوران - آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۴۰ - ۴۷ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، ش
۴، ص ۴۶۱ - ۴۶۶ - چهره آذربایگان در آئینه تاریخ ایران، ص ۲۱۴ - ۲۳۰)

صفی صفوی

صفی صفوی فرزند عباس اول به سال ۱۰۳۸ بر تخت سلطنت نشست و در دوازدهم صفر سال ۱۰۵۲ در کاشان فوت کرد و در قم به خاک سپرده شد. طبعی موزون داشته؛ از اوست:

همی که از برم آن گیل عذار می‌گذرد	هزار موج سرشک از کنار می‌گذرد
مگو که سرمه، سیه بختیم به دیده کشد	که عالم از نظرم سرمه وار می‌گذرد
به دور چرخ نخوردیم جام سرشاری	مدار مستی ما بر خمار می‌گذرد
صبور باش «صفیا» که در طریقت عشق	به هر طریق که باشد مدار می‌گذرد

این بیت هم در روز روشن به نام او آمده است:

اگر بارم دهی در خدمت جان بر کمر بندم اگر بر خاطرت بارم، بگو تا بار بر بندم
(روز روشن، ص ۳۹۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۷ - لغتنامه دهخدا، «صفی»)

طاهر اردبیلی

محمد کاظم زرگر متخلص به طاهر، فرزند آقا میرزا صراف اردبیلی است. وی به سال ۱۰۸۵ ه. ق در اصفهان رخ در نقاب خاک کشیده است. نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه ملک به شماره ۵۴۰۳/۳۵، نستعلیق ریز جنونی اردبیلی مورخ ۱۱۰۰ دارای: مثنوی، غزل، رباعی، رویهم در حدود ۷۰۰ بیت هست و چنین شروع می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم	جدول کوثر به ریاض نعیم
------------------------	------------------------

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۱۳)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

صافی ماست درد نوشی ما	خوش قماشی است شال پوشی ما
نامه سر به مهر پادشهم	گفتگوهاست در خموشی ما

در کام و زبانم الفت الله است زین جاده مرا به شهر وحدت راه است
انگشت شهادت است هر مژگانم یسا کلمه لا اله الا الله است

صفای جوهر ذاتی زیاده ناب است لبی که نیست می آلوده لعل بی آب است

جمال دوست به دیدن نمی شود آخر گل بهشت به چیدن نمی شود آخر
نیافتم که سر رشته در کجا پیداست که آه من به کشیدن نمی شود آخر
مرحوم تربیت تخلص او را «ظاهر» نوشته و بیت زیر را که از ملا ظهوری ترشیزی است
به او نسبت داده است:

می کنم لاغری خویش به صد پرده نهان تا نمایان نکنم فربهی مجنون را
از رباعیات «ظاهر» در جنگ شماره ۲۶۲ کتابخانه ملی تهران آمده است.
اشتباهات منابع، در اثر نفیس استاد زنده یاد خیام پور رسوخ کرده و از ظاهر اردبیلی زیر
عنوان: «کاظم»؛ «ظاهر» هم یاد شده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۲۶ - ۳۲۷ - تذکره حسینی، ص ۲۵۱ - شمع انجمن، ص ۲۸۷ - دانشمندان
آذربایجان، ص ۲۴۸ - ۲۴۹ - فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۲۵۹).

طایر اردبیلی

میرزا رحیم مکتبی اردبیلی استارایی، متخلص به «طایر» بسال ۱۲۴۰ هجری قمری در
اردبیل زاده شد و بسال ۱۳۳۳ در آستارا بدرود حیات گفت. وی از مریدان جلال الدین
محمد مجدالاشراف^۱ از اقطاب سلسله ذهبیه متوفی ۱۳۳۱ ه.ق. است و در مدح او مثنوی

۱ - مجدالاشراف جلال الدین محمد بن ابوالقاسم «راز» مشهور به میرزا بابا فرزند عبدالنبی شریفی حسینی ذهبی شیرازی (۱۲۴۹ ق. - ۱۳۳۱ ق.) متولی آستانه سید میر احمد مشهور به شاه چراغ در سال ۱۲۴۹ ق. متولد شد و در کنف تربیت والدش تحصیل علم حدیث و تفسیر نمود و در خدمت علماء مشرعه علم فقه و اصول را بیاموخت و قدری لایق از مسایل علوم ریاضی را اخذ نمود. پس در طریقت سلسله ذهبیه سیر و سلوک کرد مدتی در مشهد مقدس مشغول ریاضات شرعی و تهذیب اخلاق گردید پس به لقب مجدالاشراف شادمان گشت بر حسب وصیت والدش مقتدای سلسله ذهبیه شد و بساط ارشاد را گسترده. جماعتی از سفره افادانش بهره بردند. وی همه خط را خصوصاً نستعلیق را خوب می نوشت و به سال ۱۳۳۱ ق. وفات یافت (فارسانه ناصری ج ۲، ص ۴۱ - الذریعه ج ۲، ص ۳۰۰ - ریحانة الادب ج ۳، ص ۴۵۰)

مشار در مولفین کتب چاپی ج ۵ ص ۲۷۶ از یازده تالیف او یاد کرده است.

دارد که چند بیتی از آن برای نمونه نقل می‌شود.

طایر طبعم پی‌گفتار شد	باز بخت خفته‌ام بیدار شد
جذبه‌یی اندر دل و جانم رسید	باز مکتوبی زجانانم رسید
وی جلالت فوق ادراک بشر	ای جمالت مطلع شمس و قمر
وی به غم، درماندگان را دستگیر	ای جلال‌الدین شه‌گردون سریر
ریزه خوار خوان فیضت خاص و عام	جود تو عام است و احسانت تمام
وارهان از دست نفس بدشیم	«طایر» درمانده را ای ذوالکرم

شرح حال طایر را فرزندش: شادروان احمدضیاء به منظور درج در مقدمه دیوان غزلیات وی به قلم آورده و آن در جلد اول «تذکره شعرای آذربایجان» تألیف آقای محمد دیهیم عیناً نقل شده است. قسمتی از آن بدین شرح است:

مرحوم طایر پس از تأسیس مدرسه صادقیه جهت تدریس علوم متداوله به زبان ساده و عامه فهم مبادرت به تدوین کتابی بنام مجمع‌الفنون نمود که در این کتاب مطالب درسی معمول را از زبانهای عربی و فارسی بصورت نظم به ترکی درآورده است که شامل نصاب‌الصبيان، آئین‌نامه‌نگاری و قولنامه‌نویسی و احکام دینی و حساب و مجموعه‌ای از نمونه‌های زمانهای گذشته است. تخلص او در این کتاب سالک آستارایی - الجیلانی می‌باشد!

اما مهمترین موضوعی که چهره ادبی طایر را بما می‌شناساند و او را تا حد یک شاعر عارف معرفی می‌کند غزلیات شیوایی است که از ایشان به یادگار مانده است. او وقتی به توحید با دیدی عارفانه می‌نگرد به اجسام هویت تازه‌ای می‌بخشد و تمام عناصر طبیعت را لبریز حیات می‌سازد:

شکر خداست میوه باغ بیان ما	برگ شکوفه است زبان در دهان ما
از حسرت نظاره در این باغ سوختیم	آتش نزدگلی به خس آشیان ما

رازش نهان چو بوی چمن می‌کنیم ما	در زیر لب چو غنچه سخن می‌کنیم ما
هرگاه نام لعل لب یار می‌بریم	خون در دل عقیق چمن می‌کنیم ما
انگشت خود همیشه بدن‌دان گرفته‌ایم	کی لقمه‌ای دگر بدهن می‌کنیم ما

و وقتی به متهای شور و جذبه عرفانی می‌رسد فریاد بر می‌آورد که:

روز محشر کو که امشب داد می‌خواهیم ما سینه‌ای اندازه فریاد می‌خواهیم ما
بال و پر فرسوده پرواز شده در جستجو یک نشان از خانه صیاد می‌خواهیم ما
عشق برگلهای داغ بوالهوس خندید و گفت همچو لاله داغ مادرزاد می‌خواهیم ما
از نکته‌سنجی‌های طایر می‌توان نقبی به زمانه شاعر زد:

نه گل به روی و نه نرگس به دیده می‌ماند نگار من به کدام آفریده می‌ماند
در این زمانه غزل‌های شاعران طایر! به حرفهای مکرر شنیده می‌ماند

احوال روزگار بینم چه می‌شود هستم در انتظار بینم چه می‌شود
باز آمده است بر سر دیوانگی دلم تا آخر بهار بینم چه می‌شود
چون در کنار خود نکشیدم نگار را خود را کشم کنار بینم چه می‌شود
طایر در غزل پیرو صائب تبریزی بوده و گاهگاهی نیز بسراغ غزلیات خواجه شیراز
می‌رفته است اما نمونه غزلیاتی که به وزن و قافیه صائب سروده است خود از استحکام و
شیوایی بسیاری برخوردار است به نمونه‌هایی از این نظیره‌سازها توجه می‌کنیم:

که گوید ذره خواهد یافت کام آهسته آهسته کجا هرگز نهد خورشید گام آهسته آهسته
ترا تقلید مه شایان نباشد آفتاب من! که بهر چرخ پرکرده است جام آهسته آهسته

خون می‌خورم ز دست دل داغدار خویش از برگ لاله نامه نوشتم به یار خویش
طایر بنای خانه بود یادگار خلق من بیت‌ها گذاشته‌ام یادگار خویش
نازک اندیشی و ظرافت خیال و تازگی ترکیبات و بکارگیری صنایع بدیعی در شعر طایر،
ما را بر آن میدارد که با نگرشی نوین به طایر بیندیشیم و مقامی والا برای او در نظر بگیریم.
با امید به اینکه با چاپ مجموعه غزلیات شیوای مرحوم طایر شاعر عارف و معلم مبتکر
و بنیان‌گذار فرهنگ شهرستان آستارا گامی در معرفی این چهره گمنام فرهنگ و ادب ایران
اسلامی برداشته باشیم نظر خوانندگان عزیز را به نمونه غزلیاتی از این شاعر گمنام جلب
می‌نمایم:

شسته است ابر چهره گلهای باغ را کو یک سبوی می‌که بشویم دماغ را

زنهار پاس حرمت میخانه را بدار	جاده به چشم خویش چو نرگس ایاغ را
بر محضر شهادت ماگر نظر کنی	هم خط زخم بینی و هم مهر داغ را
نیکان چو بد کنند به نیکان عجب مدار	بی شبهه می‌کشد دم عیسی چراغ را
تاگرد شمع قد تو گردد ز روی شوق	برگ شکوفه شد بر پروانه باغ را
طایر چگونه ره به سوی کوی یار برد	نگرفته گر زیوی و گل و مل سراغ را

(جلالیه، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۱۱. تذکره شعرای آذربایجان ج ۱، ص ۷۵۷ - ۷۶۲)

عادل صفوی

طهماسب اول صفوی فرزند اسماعیل اول روز ۲۶ ذیحجه سال ۹۲۰ ه. ق. تولد یافت و روز دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هنوز یازده ساله نشده بود که بر تخت سلطنت نشست و پس از ۵۳ سال و یک ماه و ۲۶ روز در شب دوشنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ در گذشت و در مشهد دفن شد.

در «سلسله‌النسب صفویه» تاریخ ولادتش به اشتباه ۹۱۵ ه. ق. و تاریخ درگذشتش ۹۸۲ ه. ق. قید شده است.

وی در اوایل جوانی خطوط ثلث و نسخ و نستعلیق را خوب می‌نوشت و به نقاشی علاقه داشت و مثل اکثر شاهان و شاهزادگان صفوی علاقه بیشتری به جمع‌آوری کتابهای نفیس داشت و در تبریز کتابخانه مهمی تأسیس کرد.

وقایع سی سال از سلطنت خود را نیز به رشته تحریر درآورد و آن ضمن «مطلع الشمس» در طهران؛ و به سال ۱۳۰۸ ه. ق. در لیبریک و سال ۱۳۴۳ ه. ق. در برلین؛ و سال ۱۸۹۰ میلادی به اهتمام «پاول هرن» در اروپا؛ و سال ۱۹۱۲ میلادی در کلکته به چاپ رسید. «آئین در قانون سلطنت» نیز از نوشته‌های اوست که سال ۱۳۰۵ ه. ق. ضمن وصایایش در بمبئی چاپ شد (مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۶۰۲).

(مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی و متن فرمانهایش به اهتمام آقای دکتر عبدالحسین نوایی تحت عنوان «شاه طهماسب صفوی» در بهار سال ۱۳۵۰ ش. به وسیله بنیاد فرهنگ ایران به زیور طبع آراسته شد).

طهماسب به شاعران و هنرمندان و دانشمندان توجه کامل داشت. استاد مظفر علی نقاش شاهی که نوه خواهر استاد بهزاد است فضل و کمال خود را بعد از استادش مرهون و مدیون تعلیمات این پادشاه می‌داند. او طبع موزونی داشت و «عادل» تخلص می‌کرد. قطعه زیر را در مدح امیر بیگ مهر بر بدیهه گفته است:

ای بلند اختر سپهر شرف وی گرامی دُرِ خجسته صدف
رانده در قلزم وزارت قُلک کارفرمای صد نظام‌الملک
نیست در زیر چرخ چون تو وزیر شرف روزگار بنده امیر

صادقی کتابدار می‌نویسد از اینگونه ابیات که بر بدیهه گفته است زیاد دارد.

فخری هروی در روضة السلاطین می‌نویسد: «با وجود همه اشغال پادشاهی گاهی خاطر انورش میل به جانب شعر می‌فرماید و نظر التفات بدین طایفه مصروف داشته عنایت می‌نماید. این مطلع آن حضرت مشهور است که فرموده‌اند:

از بهر قتل عاشق دل خسته، چشم یار تیغی کشیده از مژه همچون زبان مار
این رباعی را در خراسان جهت عبید خان در محلی که از عراق به خراسان آمده گفته است:

ما کرده توکل به خدا آمده‌ایم با دشمن دین بهر غزا آمده‌ایم
ای خصم تو هم یک قدمی پیشتر آی بنگر زکجا تا به کجا آمده‌ایم». رباعی زیر را هم در مقام توبه سروده است:

یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند به یاقوت‌تر آلوده شدیم
آلودگیی بود به هر رنگ که بود شستیم به آب توبه آسوده شدیم

(تذکره شاه طهماسب، ص ۷-۳۵. روضة السلاطین، ص ۷۰-۷۱ «ابوالمظفر». مجمع الخواص، ص ۸-۹. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳-۹۵. مجمع الفصحی، ج ۱، ص ۳۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۸)

عادلی صفوی

اسماعیل دوم فرزند طهماسب اول، روز چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الاولی سال ۹۸۴ ه. ق. پس از فوت پدر، در قزوین بر تخت سلطنت نشست و روز یکشنبه ۱۳ رمضان سال

۹۸۵ در ۴۵ سالگی در گذشت و در اردبیل به خاک سپرده شد.
وی در عنفوان جوانی به علت ارتکاب کارهای بی‌باکانه به دستور پدرش مدت ۲۱ سال
در قلعه قهقهه زندانی شد و پس از جلوس، اکثر خویشان و برادران خود را کشت. با وجود
این وی طبع روانی داشت و «عادلی» تخلص میکرد. از اوست:
شادم به خدنگ تو که ناوک فکنان را سوی هدف خویش نهانی نظری هست
چون غنچه چه دانی تو که در خلوت نازی کز بهر تو چون باد صبا در بدری هست

مهی گذشت که پیغام یار پیدا نیست نسیم وصلی از آن گل‌عذار پیدا نیست
ستاره‌یی که در این دور اعتبار به اوست به طالع من بی‌اعتبار پیدا نیست
ز دل گذشتم و دست طمع زجان شستم که مرهم دل و جان فگار پیدا نیست
این رباعی را در قلعه مناسب حال خود گفته است:

آن روز که کارت همگی قهقهه بود از رای تو راه مملکت صد مهه بود
امروز در این قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

دوران، ما راز وصل شادان نکند جز تربیت رقیب نادان نکند
هرگز نرساند دل ما را به مراد کاری به مراد نامرادان نکند
مؤلف مجمع‌الخواص این بیت را از زبان وی شنیده است:
من و عشق اگر چه باشدهمه حاصلم ز خوبان ز امید ناامیدی ز مراد نامرادی

(مجمع‌الخواص، ص ۱۱ - ۱۲ سلسله‌النسب صفویه، ص ۷۳ - آتشکده آذر، ص ۲۱ - دانشمندان
آذربایجان، ص ۲۵۰ - ۲۵۱ - فرهنگ سخنوران)

عارف اردبیلی

از سخنوران سده هشتم هجری قمری است در عهد سلطان اویس جلایر می‌زیسته و بر
حسب دعوت شروانشاه اعظم کیکاوس بن کیقباد (۷۴۵ - ۷۷۴) به منظور تعلیم فرزند وی به
شروان رفته، منظومه‌ای به عنوان فرهاد نامه به نام آن پادشاه ساخته و در تاریخ ختم آن چنین

گفته است:

زهجرت بود باعین والف، ذال

سه‌شنبه آخر صیف اول سال

(۷۷۱)

به نوشته مرحوم تربیت یگانه نسخه این منظومه در کتابخانه ایاصوفیا تحت شماره ۳۳۳۵ موجود و اشعار زیر از مقدمه آن منظومه است.

یکی دیدم ز فرزندان فرهاد	در آن موضع که دایم بود آباد
کتابی داشتی پیوسته در دست	اگر هشیار می‌گشتی وگر مست
که میلش با گلستان از چه افتاد	در او گفته حکایت‌های فرهاد
نه بر وجهی که می‌گردد نظامی	نوشته قصه شیرین تمامی
وز آن پس حال فرزندان و دوده	نموده حال فرهاد آنچه دیده
ز هر یک بازمانده یادگاری	که بوده هر یکی استاد کاری
یکی ز آنها دز شاه آخستان است	هنرهایی کز ایشان داستان است
که روین دز نماید پیش او پست	گلستان شماخی را دزی هست
به خوبی در جهان بی‌مثل ومانند	برآواز سنگ دیدم صورتی چند
بدو یکباره برده آب ارتنگ	فراز باره صورت کرده از سنگ
که هست افکار فرزندان فرهاد	شنیده یک به یک استاد از استاد
دز نو شهر کآب آنجا گرفته‌ست	به باکو هم دزی دریا گرفته‌ست
که ماند از کار ایشان یادگاری	دگر رعنا و زیبا دستکاری
زند هر کس که بیند دست بر دست	به گورستان باکو گنبدی هست
که مثلش گنبدی گردون ندیده	به صنعت گنبدی را برکشیده
که پیدا نیست کآنجا هست درزی	به هم آورده او دز را به طرزی
ز پیر کلکلی پیر خموش است	قلندر وار پیر ژنده پوش است
مرقع خرقه خوش در بر اوست	کلاه بیست ترکی بر سر اوست
هلالی چند پیدا کرده ماهی	به شکل خربزه شیرین کلاهی
ولیکن شرح آن کردم که دیدم	به هر جا کار ایشان را شنیدم
به خوبی دلپسند آمد سراسر	چو این افسانه را خواندم ز دفتر

اساس تازه بنهادم سخن را بگفتن زنده کردم کوه کن را
در این گفتن چو جاری گشت نامه نهادم نام آن فرهاد نامه

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۱ - ۲۵۲ - الذریعة، ج ۹، ص ۶۶۵ - لغتنامه دهخدا «عارف اردبیلی»)

عامل الدین اردبیلی

میرزا طاهر منشی باشی متخلص به عامل الدین از سلسله ذهیة اردبیل و از مریدان و ستایشگران جلال الدین محمد مجد الاشراف متوفی ۱۳۳۱ ه. ق. است. نمونه‌یی از اشعار او است:

تا قبله من گشته تجلای جمالت غافل نشده قلب حزینم ز خیالت
خرم تن و جانی که شب و روز غنوده در ظل سرا پرده ایوان جلالت
همسایه شد ستیم به رندان سحر خیز شاید برهانیم دل از باد بطالت
ای «عامل دین» حالتی از عشق به دست آر ورنه چه ثمر زین همه قال و مقالت

ای هویدا از جمالت گشته انوار الهی عبد در گاهت شدن خوشتر مرا از پادشاهی
خسرو مالک رقابی ذره‌ات به ز آفتابی گریه هر ویرانه تاب‌ی گردد آنجا گنج گاهی
مأمنی جز خانه عشقت همه عالم نباشد زین طریقم خوبتر نبود به عالم هیچ راهی
بی تو شهد و شیر و شکر زهر آید در مذاقم با تو بودن خوشتر است از بی تو با صد عز و جاهی
جامی از آن سلسبیل روشنت بخشا به جانم تا رهم زین عجب و نخوتها و باشم خانقاهی
(جلالیه، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۳)

عباس صفوی

عباس اول فرزند سلطان محمد خدا بنده فرزند طهماسب اول شب دوشنبه غره رمضان ۹۷۸ ه. ق. در هرات تولد یافت و به سال ۹۹۶ در عمارت چهل ستون بر تخت سلطنت نشست و سال ۱۰۰۰ ه. ق. اصفهان را پایتخت خود قرار داد و پس از ۲۴ سال سلطنت، شب پنجشنبه ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۰۳۸ ه. ق. در حدود ۶۰ سالگی در

مازندران جهان را بدرود گفت و در نجف اشرف دفن شد. اسکندر بیگ منشی «تاریخ عالم آرای عباسی» را در شرح و قایع ۴۲ سال سلطنت او نوشته است.

شاه عباس گاهی شعر می‌گفت و «عباس» تخلص می‌کرد. نمونه‌یی از اشعار اوست:

محبت آمد و زد حلقه بر دل و جانم	درش گشودم و شد تا به حشر مهمانم
نه هست هستم و نه نیستم نمی‌دانم	که من کیم چه کسی کافرم، مسلمانم؟
اگر مسخر کفرم که بست ز نارم؟	وگر متابع دینم کجاست ایمانم؟
ازین که هر دو نیم بلکه عاشقم عاشق	محبت صنمی کرده نامسلانم
اگر چه هیچم و از هیچ کمترم اما	یگانه گوهر دریای بحر امکانم
دو روز شد که دگر عاشقم به جان عاشق	به نوگلی که برد نقد دین و ایمانم
عجب که از الم عشق جان برد «عباس»	که درد بر سر درد است و نیست درمانم

صادقی افشار می‌نویسد:

«اگر چه به شعر گفتن تنزل نمی‌کند، ولی اگر وقتی اراده شعر گفتن کند چنین می‌گوید:

ز غمت چنین که خوارم زکسان کنار دارم	من و بی کسی و خواری به کسی چه کار دارم
مگذار بار دیگر به دلم ز سرگرانی	که به سینه کوه حسرت من بردبار دارم
مگشا زبان به پرسش بگذار تا بمیرم	که زجور بی حد تو گله بی‌شمار دارم»

(تذکره نصرآبادی، ص ۸-۹- آتشکده آذر، ص ۲۱-۲۲- مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۳۹- روز روشن، ص ۴۳۰-۴۳۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۳-۲۵۴- فرهنگ سخنوران)

علی صفوی

علاءالدین ابوالحسن سلطان خواجه علی فرزند صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی بعد از پدر بزرگوارش به ارشاد مریدان پرداخت و در اواخر جمادی‌الاولی سال ۸۳۲ در بیت المقدس رخ در نقاب خاک کشید و قبرش در آنجا به سید علی عجم معروف است. مؤلف روضات الجنان به نقل از «کتاب انس الجلیل فی تاریخ القدس والخلیل تألیف افضی القضاة مجیرالدین الحنبلی» درباره وی چنین نوشته است:

«الشیخ الصالح العابد، علاءالدین ابوالحسن علی بن الشیخ العابد السالک، صدرالدین

موسی بن الشیخ الكامل المکمل صفی الدین اسحق الاردبیلی المعجمی الزاهد العابد الحجة شیخ الصوفیه و ابن شیخهم، کان والده من اعیان الصالحین و السالکین ببلده، وله کرامات ظاهره و کذلک کان ولده الشیخ علی المشارالیه و حکى عنه من الکرامات و المقامات ما یطول شرحه، قدم الی دمشق فی سنة ثلاثین و ثمان مائة قاصداً للحج و معه خلق کثیر من اصحابه و اتباعه و جاور بمکه، ثم قدم الی بیت المقدس و یقال انه شریف علوی تو فی بالقدس فی اواخر جمادى الاولى سنة اثنی و ثلاثین و ثمانمائة عن نحوستین سنة و دفن بباب الرحمة ملصق سور المسجد، و کان يوماً مشهوداً لدفنه، و بنی اصحابه علی قبره قبة کبیره و هی مقصودة للزیارة، و هو شیخ الشیوخ محب الصانع المشهور بخلیفة الاردبیلی الاتی ذکره مع فقهاء الحنفیه ان شاء الله تعالی».

بنابر این نوشته مؤلفان سلسله النسب صفویه و دانشمندان آذربایجان و ریحانة الادب که تاریخ مرگ وی را روز سه شنبه ۱۸ رجب ۸۳۰ قید کرده اند نادرست به نظر می رسد. خواجه علی را سه پسر بود به نامهای شیخ جعفر که به فضل و کمال آراسته بود و شیخ عبدالرحمن و شیخ ابراهیم مشهور به شیخ شاه. و خواجه عبدالرحیم خلوتی هم از جمله مریدان وی به شمار می رفت. آثار او:

نسخه‌یی از «رساله عرفانی» وی در کتابخانه سپهسالار (سابق)، ش ۶۴۵۱ نستعلیق سده ۱۲ ه. ق. هست. و آن در پاسخ پرسشهایی است که از او کرده اند و چنین شروع می شود:
از حضرت سلطان الاولیا خواجه... که در کیش ماکفر است و همچنین تا حضرت صاحب الزمان (عج)...

(فهرست سپهسالار، ج ۵، ص ۱۷)

در سلسله النسب ۲۶ غزل و ۴ رباعی و یک قصیده از او نقل و اضافه شده است که دیوان اشعار او در میان طالبان مشهور و معروف می باشد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

آتش عشق در این خرمن نفسانی زد	تسا دلم دم زره عالم روحانی زد
پشت پا بر همه ملک سلیمانی زد	دل مجرّد شده از هر دو جهان در طلبش

که در این راه دم از عالم عرفانی زد	به یکی حبه نیرزد دوجهان، پیش کسی
شعله نور در این عالم نورانی زد	آفتاب رخ دلدار بر آمد ز دلم
آنگهی در دل ما سکه سبحانی زد	ظلمت شرک برون شد همگی نور گرفت
برتر از ملک و ملک نوبت انسانی زد	دلبر ما همگی لطف و عنایت فرمود
آنگهی حلقه بر آن درگه رحمانی زد	چون «علی» در طلبش دست زجانش افشاند

باری ز دل ضعیف بردار	گر مرد رهی دلی به دست آر
مردی نبود به ریش و دستار	مردی کرم است و لطف و طاعت
زنهار دل کسی میازار	می کوش کنون به راه طاعت
ملک دو جهان به هیچ شمار	بر درگه او گرت مجال است
باید شدنت ز غیر بی زار	با یار اگر شدی یگانه
وندر ره دین مباش بی کار	زنهار «علی» به کار میکوش

منم آن بحر با معنی که موج پرگهر دارم
 منم آن روح روحانی که از معنی خبر دارم
 نیم از عالم صورت که با صورت در آویزم
 به ملک عالم معنی مقام معتبر دارم
 در این زندان جسمانی دل و جانم فروناید
 نه آخر طالب خاکم که حرص سیم و زر دارم
 که من از عالم جانم در این پستی کجا مانم
 به بال همت معنی زئه ایوان گذر دارم
 طلسم جسم بشکستم به کوی دوست بنشستم
 تو این معنی که می بینی من از جای دگر دارم
 چنان مستغرق عشقم به غیرم نیست سودایی
 ره وحدت گزین کردم نه در سر شور و شر دارم

«علی» بردار دل از جان اگر مشتاق دلداری

زجان باید گذر کردن چو بر جانان نظر دارم

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۲۴ - سلسله‌النسب صفویه، ص ۴۵ - ۶۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۹ - ۲۸۰ - ریحانة‌الادب، ج ۲، ص ۲۴۹)

عیشی اردبیلی

در دارالارشاد اردبیل نشوونما یافته و مطالعه کتب علمی نموده و در شهر سنه ست و
عشرین و الف (۱۰۲۶ ه. ق) به هرات آمده مدت یک سال در هرات ساکن بود و از آنجا
متوجه دیار هند گردید طبع لطیف دارد و این ابیات از اوست:

ناله‌ام، در جگر سوخته مسکن دارم خس و خارم، سر آرایش گلخن دارم
گز ازین خانه به کویش نگرم، عیب مکن عندلیب قفسم، چشم به گلشن دارم

نوگلی را که به خوناب جگر پروردم این زمان دست در آغوش خسانش بینم

هر که او چون گل رخسار تو باغی دارد از تماشای گل و لاله فراغی دارد
نیست خورشید که برگرد فلک می‌گردد آسمان هم ز غم عشق تو داغی دارد

ندارد در چمن بلبل ز شوق امروز آرامی مگر باد صبا از بوی گل آورده پیغامی؟
به بستان محبت قمری از بند پروازم بود طوق گلویم یادگار حلقه دامی

روزگار آسوده گردد چون کند آزار ما شعله، بالش در حناگیرد چون سوزد خار ما
بچه ما را در آغوش خزان پروده‌اند کی گشاید باد نوروزی در گلزار ما؟

خورشید پی نور کشد دامن داغم ای چرخ برافروز چراغی به چراغم
من نغمه سرا بلبلم، اما کند آخر آواره زگلزار تو هم چشمی زاغم

مرغ آزاده اگر ذوق قفس دریابد در گلستان ارم بال فشانی نکند
مرحوم تربیت هم از جنگ خطی که تاریخ تحریر آن ۱۱۳۵ ه.ق. بوده این ابیات را از او
نقل کرده است:

نشد نخل امیدی سبز در باغ تمنایم
در این محنت سرا باطالع خود در تماشا میم
به هر نوعی که باشد می برم زین گلستان فیضی
گلی گر نبودم در دست، خاری هست در پایم
(کاروان هند، ج ۲، ص ۹۲۷-۹۲۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۳)

فایض اردبیلی

ملاحیدرعلی متخلص به فایض فرزند مسیح اردبیلی و از سخنوران و خوشنویسان سده
یازدهم ه.ق. است وی در فن تاریخ گویی و سرودن اقسام مختلف شعر از قبیل مثنوی و
رباعی و قطعه مهارت داشت فوتش به سال ۱۰۸۱ ه.ق. اتفاق افتاد و پسرش «قاسم» که طبع
شعر داشت، این ماده تاریخ را ساخت:

تاریخ وفات فایضای مرحوم کردند رقم که (شد بر حمت واصل)

۱۰۸۱

مثنوی مهر و وفا از اوست که در تاریخ ۱۰۴۳ ه.ق. سروده است و نسخه‌یی از آن به
شماره ۵۶۴ ف در کتابخانه ملی تهران هست.

در این مثنوی بعد از حمد خدا و نعت رسول اکرم سراینده وارد مطلب شده و داستان
عشقی مهر و وفا را به نظم کشیده است.

آغاز:

گشت مشرف به سپاس خدا.

شکر که دیباچه مهر و وفا

انجام:

کار دلم باد وفا والسلام

مونس من باد محبت تمام

این مثنوی از ص ۱۳۷ تا ۱۴۵ اصل مجموعه و به کتابت سده دوازدهم ه.ق. و به خط نستعلیق می باشد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

امشب به من آن ماه که از مهر قرین بود	بزم ز صفا رشک صنم خانه چین بود
گمنامیم از آفت شهرت برهانید	کاری که فلک کرد به کام دلم این بود

«فایض» سخن راست ز ما باورکن	مژگان به ندامت گناهی ترکن
پروانه شبی به خواب ما آمده گفت	شب رفته چه مرده‌ای چراغی برکن

ای آهوی خوش نگاه صحرای ختن	آرام دل حزن غم دیده من
تا بزم من از شمع جمالت افروخت	پروانه درآمد که چراغت روشن

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ - روز روشن، ص ۵۰۳ - ۵۰۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۳ - فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تهران، ج ۲، ص ۵۴)

فتوحی اردبیلی

از او در صحف ابراهیم مؤلفه ۱۲۰۵ ه.ق. یاد شده است.

(فرهنگ سخنوران)

فردی اردبیلی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است. مرحوم تربیت در حق وی قول مؤلف «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار» را چنین نقل می کند:

«مردی نیکو خصال و پسندیده افعال است و زیاده از بیست سال است که در میان شعرا و فضلا قدم نهاده می خواهد شاعر فضلا و فاضل شعرا باشد والحق از شعرش لطافت طبع مفهوم می شود و غزل او را مستعدان می پسندند و فضلا در فصاحت او را مثل «قیدی

شیرازی» می‌دانند در شهر سنه ۹۸۹ ه.ق. که به واسطه تحصیل علوم، متوجه شیراز بود به دارالمؤمنین کاشان رسید چند روزی در صحبت مستعدان این روزگار گذرانید.
از اوست:

در کوی ملامت ز پی دیداری شادم به جفای بی سبب آزاری
صد شکر که از دولت جان سختی خویش شرمنده نیم ز محنت او باری.

آماده است بهر دلم باز در غمش دردی که حیرت ابدی در کنار اوست

ترسم که بوی درد تو یابند قدسیان امشب که بی توناله‌ام از آسمان گذشت
مؤلف کتاب: «مکتب وقوع در شعر فارسی» جزو منتخبات اشعاری که به زبان وقوع^۱
سروده شده، این بیت «فردی» را نیز در ص ۶۶۶ آورده است:

قاصد به نام من غم خود گفته پیش او من شادمان که درد دلم را شنیده است
در موزه بریتانیا نسخه‌یی از دیوان «فردی» به نشانه Or ۸۱۱۱ مورخ سده ۱۳ به فارسی و
ترکی موجود است هر چند که در «فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۶۴» زادگاه شاعر
مشخص نشده ولی محتمل است که دیوان همین «فردی اردبیلی» باشد.

(هفت اقلیم، ص ۲۵۸ - روز روشن، ص ۵۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۶)

فهمی صفوی

سلطان محمد خدابنده (مدت سلطنت ۹۸۵ - ۹۹۶ ه.ق.) فرزند ارشد شاه طهماسب
اول، پادشاهی کریم‌النفس بود و با وجود ابتلا به ضعف چشم به نقاشی و شعر و موسیقی
علاقه داشت و گاهی خود شعر می‌گفت و «فهمی» تخلص می‌کرد. از اوست:

۱ - «در ربع اول قرن دهم هجری مکتب تازه‌یی در شعر فارسی به وجود آمد که غزل را از صورت خشک و بی روح قرن نهم بیرون
آورد ... این مکتب تازه را که برزخی است میان شعر دوره تیموری و سبک معروف به هندی زبان وقوع می‌گفتند. و غرض از آن بیان
کردن حالات عشق و عاشقی از روی واقع بود. و به نظم آوردن آنچه که در میان عاشق و معشوق به وقوع می‌پیوندد. یعنی شعر ساده
بی‌پیرایه و خالی از صنایع لفظی و اغراقات شاعرانه... در زبان وقوع دیگر جناس لفظی و معنوی و ارسال المثل و ردالعجز علی‌الصدر و
ابهام و مانند اینها وجود نداشت، بلکه صاف و صریح زبان حال بود و بیان واقع». (مکتب وقوع، ص ۱).

چو نقش ابروی او در شراب ناب نماید هلال عید بود کز فلک در آب نماید
فغان که نیست چنان محرمی که نامه شوقم ز روی لطف نهانی بدان جناب نماید
ز دردمندی «فهمی» به واجبی شود آگه از این غزل دو سه بیتی گر انتخاب نماید
این رباعی نیز اوست:

دلدار مرا به رغم اغیار امشب داده‌ست به بزم خویشتن بار امشب
ای صبح چراغ عیش ما را نکشی زنهار دم خویش نگه‌دار امشب
در روز روشن وفات او به سال ۱۰۰۵ ه.ق. قید شده است.

(مجمع‌الخواص، ص ۹ - ۱۰ - روز روشن، ص ۵۳۹ - ۵۴۰)

کشفی نمینی

مهان کشفی از شعرای قرن هشتم هجری قمری است. در سفینه متعلق به آقای منوچهر تفضلی که تاریخ استنساخ آن ۱۱۲۰ (ه.ق.) است چنین آمده:
«مهان کشفی از بزرگان و اعیان زادگان با تمکین نمین بود و در عشق شاهد پسری شوریده حال گشت و کارش به شیفتگی و ملال کشید عاقبت به اردبیل افتاد و بر خاکریز باروی شهر کلبه‌ای داشت شبی شیخ صدرالدین را بر او گذر افتاد و تفقدی فرمود، کشفی این دو بیت وصف حال گفت:

شوی خوش از شوان قدر دیرم^۱ که صدر عارفان در صدر دیرم
ج خور تاواج^۲ دیمش خوش دایشو از فروجان^۳ هزاران بدر دیرم
شیخ صدرالدین را حال او خوش آمد و چون صفای درونش بدید بر او رحمت آورد و مطمح نظر کیمیا اثر شیخ گردید تا از قنطره عشق مجاز به حقیقت رسید و کشفی را کشف الغطائی دست داد تا آرامش خاطر یافت و او را به زبان راژی اشعار آبدار بسیار است و این ابیات بر سبیل تیمن قلمی گردید - ليله سه شنبه پانزدهم رجب المرجب فی سنه مائه و عشرين بعد الف - .
استاد فقید ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۸ شماره ۳ اشعار کشفی

۱ - متن: ارشوان مدر دیرا.

۲ - متن: ناواج.

۳ - متن: فروجان.

را تصحیح و چنین معنی کرده است:
از شبان قدر شبی خوش دارم
که صدر عارفان را در صدر نشانده‌ام
از تابش خورشید رویش خوش در این شب
هزاران بدر فروزان دارم

ج اویمانم چو اویمان^۱ ونده ایمانِ ج اویمان یان و دیل آگنده ایمان

چو اویمانمان^۲ بسوی خویش خوانی چرا در رنج گیتی منده ایمان
معنی: از خدا هستم و برای خدا بنده‌ام
و دل و جان از خدا آگنده‌ام
چون خدا مرا به سوی خویش می‌خواند
چرا در رنج گیتی مانده‌ام؟

یرم اج مان برانی مان^۳ بایجی ورم یان رنجه دیری^۴ آن بایجی
بهر «ر»ه چون به آئین ویم ما هم کفر «و» هم ایمان بایجی
معنی: اگر مرا از خانمان براند، خانمان هیچ است
و اگر جان من رنجه دارد آن هیچ است
در هر حال چون به آئین اویم
مرا هم کفر و هم ایمان هیچ است

هنه دگوش^۵ آواج الستم هنه ج نعت احصی دیله مستم
همیدون کهنه عهدم نوی کشفی نه پنداری مگر امر وجه و ستم
معنی: هنوزم آواز الست به گوش است

۲ - متن: اوتمایان.

۴ - متن: بان.

۱ - متن: اوتان.

۳ - متن: اوتمایان.

۵ - متن: گوش.

هنوز از نعت احصی (۴) دل مستم
همچنین عهد کهنه‌ام «ای کشفی» نواست
تا نینداری که تازه بسته‌ام

به غم کامی کشانی^۱ دور جهرم
ج پیری آیرم^۲ آلاوه کم کرد
معنی: دور چرخ مرا به غم کامی می‌کشاند
که چنین آشفته می‌گرداند
از پیری آذر عشقم را اشتعال کم شد
همانا هیزم برف آلوده‌ام (سفیدی مرا به برف تشبیه کرده)

سحرگاهی که عشق آلاوه‌گیری
ج چشمان آوه ریجم تا شوآئی^۵
معنی: سحرگاهان که آتش عشقم مشتعل می‌شود
خورشید از سوز درون من تابش می‌گیرد
از چشم اشک می‌ریزم تا شب آید
شفق از اشک خونین من رنگ خون بگیرد

یراچ پیری «مهان» بی‌رنگ و بوئی
اجین نعمت ترا شکری ببایر
معنی: اگر ای مهان! از پیری بی‌رنگ و بو هستی
و از درد ناتوانی زرد رو
تو را بر این نعمت شکری واجب است
که چنین (به علت پیری) از خواهش نفس اماره دور مانده‌ای

۲ - متن: آمرم

۴ - متن: ناوه.

۱ - متن: گشائی.

۳ - متن: چور.

۵ - متن: ناوه.

یرواگیری توای روسایم اچ سر
 ورم اچ بربرانی واکیان شُم
 معنی: اگر یک روز تو سایه از سر من برگیری
 یقین می‌دانم که فریب افسار مرا خواهد گرفت
 اگر تو مرا از در برانی به که رو آورم
 میان عاشقان خاک بر سرم.

کسروی در رساله «آذری یا زبان باستان آذربایجان» هم، سه دوییتی و سه غزل به نام
 کشفی آورده است به شرح زیر:

اشته چشمان جمن دل برده‌ای ته^۲ لَو از خون دیلم خورده «ای» ته^۲
 مگر خون بوهر آن شیریه که ته خورد که بان خون خوردنر خو کرده‌ای ته^۲
 معنی: با چشمانت از من دل برده‌ای
 بالبت خون دلم خورده‌ای
 مگر هر شیریه که تو خوردی
 خون بود که به خون خوردن خو کرده‌ای؟

هلا خورمنده چه مانک و جوئی بی وفائی چه مایان کینه جوئی^۳
 من نزانست که شهرانی امن وات هر که ناکس پرست رنج روئی
 معنی: آگاه باشید خورشید به چاه و ماه به جویی مانده
 و بی وفایی از ما کینه می‌جوید
 من نمی‌دانستم که مردم شهرهایی به من گفتند
 که از ناکس پرستی رنج می‌روید

هر صباحی جه مرغان‌های و هوئی زبان به ذکر حق سبحانه گوئی

۱ - این دو بیت را با اندک تغییر آفای مجتبی مینوی (در پانزده گفتار به نقل از کتاب مرصادالعباد نجم‌الدین رازو، معروف به دایه) آورده‌اند و چون تاریخ تألیف آن کتاب در اواسط قرن هفتم است بنابراین از حیث زمان بر کشفی مقدم بوده و می‌توان تصور کرد که این دو بیت از کشفی نیست.
 ۲ - متن: ما.
 ۳ - متن: کهنه خوئی.

مبش بی یاد حق «کشفی» تو صبحان اگر چه حق پرستی آرزویی
معنی: هر صباحی مرغان را هاپهویی است
و زبانشان ذکر حق گویاست
ای کشفی! بامدادان از یاد حق غافل مباش
اگر چه حق پرستی «و توفیق برای تو» آرزویی بیش نیست.

غزلیات کشفی:

به در دریان دهم بور او سرم ما روانی مش که د^۱ پا یر مرم ما
معنی: بر سرم بود که به دردت جان دهم
روان شو تا در پایت بمیرم
چو شیر ینرلوان اندیشه دیر «م» همیشه یان شیرین پرورم ما
معنی: چون لبان شیرین تو در اندیشه من است
همیشه جان شیرین می پرورم
من غم کام کشتن آخره دیر^۲ «که» این کزپشته واروغم خورم ما
معنی: کشتن من غم کام دیر است
که چنین کج پشته بار و غم خورم
چنین^۳ کین غم جمن یان آویاج عجب زانم که جین غم یان برم ما
معنی: چنین که این غم جان مرا می گدازد
عجب دارم که از این غم جان بدر برم
چو چشمم سوبشایر «دید» دیمیر جیا دیمی «ج» دو چشم آورم ما
معنی: چون نور چشمم می تواند روی تو را به بیند
(از غیرت خواهم که) رویی جدا از دو چشم آورم
از بدیمی دیر چون او کنم چشم اجم بی چشم دیمی چون گرم ما
معنی: من با روی دگر چه گونه نگاه کنم

۲ - متن: آخر دیرو.

۱ - متن: ذ.

۳ - متن: همین.

و از این روی بی چشم چه گونه بگیریم
 اوه^۱ آیر وشا بال و پرم ما
 یر از شمعی ویر پروانه گردام
 معنی: اگر شمع و اگر پروانه شوم
 از این آتش بال و پرم خواهد سوخت
 شوان یرنرنی^۲ آوه آیرم آو
 معنی: شبها اگر اشک به آذرم آب نزنند
 سحرگه باد خاکستر مرا خواهد برد
 چرا «کشفی» جه چشمان آوه ریجی
 معنی: از آن کشفی از چشمان اشک می ریزد
 که اشکها نشان آذرمن است (چون از چوپ تر در آتش آب می چکد)

غزل دوم:

دپس^۳ مشکین غزالان وس تک و پو
 کاده مشکم گته کافور هرسو
 معنی: از پس مشکین غزالان بس تکاپو کردم.
 اطراف مشکم را کافور گرفت (یعنی موهایم سفید شد).
 ولین آلاله این با غم خزان کرد
 بشه آلاله وان رنگ «و» ولان بو
 معنی: باغ پرگل و لاله من خزان کرد
 و رنگ لالگان و بوی گلان برفت
 دلم چون و شکله یارب که وینم
 سیاوانوشه اسپي نیک و شکو
 معنی: دلم چون بشکفد یارب که می بینم
 بنفشه سیاه سفید شده و جای طراوت را خشکی گرفته است
 ره مرگ آمین را روشن آبه
 هرم تاری که اسپي کردد «اج» مو^۴
 معنی: برای راه آمدن مرگ روشنی شد
 هر تاری که از موی من سفید کرد

۱ - متن: اده.

۲ - متن: یرنرنی.

۳ - متن: دیس.

۴ - متن: کرددمو.

یره آهم بر آور «دا» عجب نی
 معنی: اگر (پیری) آهم را بر آورده عجب نیست
 زیرا هیزم برف آلوده زیاد دود می دهد
 تنم خشک آیرم تیج آبه «ام» دای
 معنی: تنم خشک و آذرم تیز شده
 چوپ خشک شده در آتش بهتر می سوزد
 دم از گرمی مزن «کشفی» دپیری
 معنی: کشفی! در پیری دم از گرمی مزن
 که آفتاب غروب را تابش نور خورشید نیست
 * * *

غزل سوم:

دلم چا یاسه وس تنگ^۲ آم دای
 معنی: دلم جای نومیدی است بسکه تنگ آمده
 شیشه صبرم بر سنگ آمده
 پریرای دمست افسون اجین دل
 معنی: پری را دمست افسون است از این دل
 که چنین دیوانه و دنگ آمده
 تراوش گونه آن ول^۳ وچه پرورد
 معنی: آن گل طراوت گونه اش را با چه پرورش داده
 که چنین سیراب و خوش رنگ آمده
 کوانین دلبر اچ شوخان و شنگان
 معنی: کدام یک از دلبران شوخ و شنگ
 به این شوخی و شنگی آمده
 از اچ نیکان^۵ نه واج نامیان نه
 عجب نی کاج منش ننگ آم دای

۲ - متن: سنگ

۴ - متن: منبراو.

۱ - متن: خورد

۳ - متن: دل.

۵ - متن: ننگان.

معنی: من از نیکان و نامداران نیستم
(بنابراین) عجب نیست که از منش ننگ آمده
د«کشفی» دل صفائی نی دریغا
معنی: در دل کشفی صفائی نیست ای دریغا
که آن آینه را زنگ گرفته

(آذری یا زبان باستان آذربایجان، ص ۵۵ - ۵۹ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۳، ص ۲۴۰ - ۲۵۷)

کوثری اردبیلی

مذهب نقطوی داشت و پیروان محمودپسیخانی او را «خلیفه» می خواندند. این بیت از اوست:
تو چنان جفا پسندی که اگر خدنگ نازت سوی دل گشاد یابد به کرشمه بازداری
اما محمود، موسس طریقه نقطویان از اهل پسیخان گیلان بود. در تاریخ ۸۰۰ ه. ق. ظهور
نمود ۱۷ جلد کتاب و هزار و یک رساله در نقطه و اعداد تألیف کرد. از پیروانش: میر تشبیهی
کاشی، فهیمی کاشی، حیاتی کاشی، میر احمد کاشی، درویش کمالی، سلیمان
طیب ساوجی، ترابی، خسرو درویش، بداق بیگ استاجلو، یوسف ملحد قابل ذکرند.

(مجمع الخواص، ص ۲۸۰ - ۲۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱۶)

لطیفی اردبیلی

ظهیرالدین کبیر فرزند اویس فرزند محمد، متخلص به لطیفی و معروف به «قاضی زاده»
از شاعران و تاریخ نویسان آذربایجان است. سلطان سلیم پس از محاربه چالدران عده‌یی از
معاریف را اسیر کرد و به استانبول برد. قاضی زاده نیز یکی از آنها بود. وی در حسن خط و
فن انشا وحید عهد خود بود وقایع سلطان سلیم اول (۹۱۸ - ۹۲۶) را به رشته تحریر کشید و
کتاب معروف وفیات الاعیان ابن خلکان را نیز به نام وی به پارسی ترجمه کرد. وقتی که این
کتاب به نصف رسید سلطان سلیم درگذشت. (۹۲۶ ه. ق.) و مجلد دوم آن را به سال ۹۲۸ در
استانبول به پایان رسانید. نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس موجود است. قاضی زاده به
سال ۹۳۰ ه. ق. در سفر مصر، در قاهره کشته شد. *

نمونه‌یی از اشعار اوست:

گرگ روبه نمای کج رفتار	آه از این دور چرخ مردم خوار
کینه جویی به زیر از رق دلق	بی‌وفایی چو روزگار به خلق
یوسفم را زمن به غصب ربود	بی‌گنه قصد جان من بنمود

(ترجمه مجالس النقایس، ص ۳۹۵ - ۳۹۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ۳۲۱)

لطیفی اردبیلی

شمس‌الدین محمد لطیفی فرزند قاضی زاده اردبیلی است؛ به سال ۹۲۸ ه. ق. ایام جوانی خود را می‌گذرانید و در حد ائت سن جامع جمیع اخلاق پسندیده و محاسن جمیل بود و بسی اشعار بی‌نظیر و اطوار دلپذیر داشت و در اول حال قصیده‌یی گفت که لفظ سایه و خیمه در هر مصراع لازم داشت این چند بیت از آن است:

سحر زخیمه برون رفت و سایه زد به چمن به سان خیمه گل سرو سایه پرور من
چو خیمه کاکل او سایه بان شده برگل ز سایه خیمه زده سنبش به روی سمن
دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن
به زیر سایه دل شو که خیمه‌یی ست ز نور سری چو سایه فرو بر به زیر خیمه تن
مجوی سایه خیمه که زیر دلق بس است برای سایه درویش خیمه پیراهن
مرو به سایه خیمه که از شکوفه باغ درخت خیمه شد و سایه کرد برگلشن
در مجالس النقایس آمده است که: به مقتضای «الموت ینفی خیارکم و یبقی شرارکم»
اجل او را از میان مردمان انتخاب کرد.

این رباعی از اوست:

سر مست زجام عافیت جم باشیم	در عالم و، بیرون ز دوعالم باشیم
فارغ زغم زندگی و محنت خلق	یک چند که زنده ایم بی غم باشیم

و در ایامی که انتقال از دارفنا به داربقا می نمود به لسان حال و قال چنین گفت:

نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس ما را به درویشی سرافرازم، این اقبال بس ما را

(ترجمه مجالس النقایس، ص ۳۹۵ - ۳۹۶)

ماهر

علی قلی خان از مردم دامغان بود و از آنجا رخت به آذربایجان کشید و در اردبیل به شغل عطاری پرداخت.

چون جویای مرشدی بود، حاجی ابراهیم، مرید استاد محمد حسین حکاک را یافت و دست ارادت بدو داد و مدتی با وی بود و بعد به تبریز آمد و در این شهر انواع هنرهای نقاشی و خطاطی و قطاعی را آموخت.

گویند با قلم مو، خط نستعلیق را چنان می نوشت که دیگران از نوشتن مانند آن با قلم نمی، عاجز بودند علی قلی خان سواد بسیار نداشت، یا به قول واله داغستانی امی بود؛ با وجود این شعر می گفت و اشعار نیکو از او سر می زد و «ماهر» تخلص می کرد.

تاریخ درگذشت او معلوم نیست؛ ظاهراً هنگام تألیف تذکره نصرآبادی (۱۰۸۳ - ۱۰۹۰ ه.ق.) در قید حیات بوده و در زمان تألیف ریاض الشعرا (۱۱۶۱) در گذشته بوده است.

شادروان تربیت به نقل از سفینه خوشگو نامش را محمد قلی قید کرده و نوشته است که «از ایل صحرای مغان است ولی در اردبیل به شغل عطاری مشغول بوده و در شعر تتبع استادان می نموده است. دیوان مختصری دارد پر از اشعار خوب»

نمونه‌یی از اشعار اوست:

چون فتیله سوخت داغ او ز سر تا پا مرا	بر گرفت از خاک ره آن آتشین سیما مرا
مرهمی بود از برای التیام زخم من	آن که مهر خامشی زد بر لب گویا مرا

در گوش و زبان و دل مردم سخن توست	در خلوت هر کس که رسی انجمن توست
از غنچه لعلش هوس بوسه نمودم	خندید چو گل گفت زیاد از دهن توست

به درد و داغ نسازد خدا مرا محتاج	به آشنا نشود هیچ آشنا محتاج
برای مطلب خود گر تو مدعی نشوی	نمی شود به دعا هیچ مدعا محتاج
زهر زه گردی اگر پاکشی به دامن صبر	به آب و دانه نگردی چو آسیا محتاج

شکسته رنگی «ماهر» ز شعر او پیداست مگر به سیلی تحسین کنند یاران سرخ

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۴۱-۱۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۳ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۲، ص ۴۷۴ - فرهنگ سخنوران)



مایلی اردبیلی

از شاعران دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ ه. ق.) بود. ذوق سرشار و طبع روانی داشت از آلات موسیقی طنبور و نی را خوب می نواخت و اشعار عاشقانه بلندی می گفت. از اوست:

بزم خالی دیدم امشب، چون صراحی پیش یار
ریختم در جام اخلاص آنچه در دل داشتم
(مجمع الخواص، ص ۲۴۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۳)

مجرمی اردبیلی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. از اوست:
ازجنون منت پذیرم ز آنکه عمری شدکه یار از نظر رفته ست و با او گرم گفتارم هنوز
(این بیت در صحف ابراهیم به محمود بیگ سالم تبریزی منسوب است)
تخلص وی در مجمع الخواص «مجرمی» ثبت شده است.
(مجمع الخواص، ص ۲۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷ - فرهنگ سخنوران)

محبّی اردبیلی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. سوداگر بوده و طبعی موافق به نظم داشته است این مصرع او در فرهنگ سخنوران از نفایس المآثر نقل شده است:
از خانه شب چو آید آن ماهپاره بیرون...
(فرهنگ سخنوران)

محشر اردبیلی

دیوانش در مجموعه‌ایست در کتابخانه فخرالدین و تاریخ کتابت آن سال ۱۲۸۵ است.
(ذریعه ۳/۹ ص ۹۷۸)

محمد اردبیلی

محمد طیب اردبیلی در سده هفتم هجری و یا قبل از آن در حال حیات بوده است از او
دو رباعی در نزهة المجالس آمده است:

گل راز رخت غنچه به صد تاب گرفت وز رنگ رخ تواش، تب و تاب گرفت
رنگ رخ سرخ او مبین، نیک نگرا! در سینه او، که جمله زرب داب گرفت!

آویخته بودی آن دل انگیزه را آن بادو هزار فتنه آمیزه را
گر بود گنهکار، خود آویخته بود سر بهر چه می‌بریدی آویخته را؟

(نزهة المجالس، ۱۹۰، ۲۷۹)

محمد اردبیلی

حکیم میرزا محمد اردبیلی از حکما و ادبای سده یازدهم هجری است. صایب در اردبیل
با او ملاقات و ۱۴ بیت از اشعار او را در بیاض خود نقل کرده است. از اوست:

هم‌زبانی کو که یک دم هم نفس باشد مرا بی‌کسی چون خویش می‌خواهم که کس باشد مرا
هرزه گرد باغ چون بلبل نیم پروانه‌ام می‌توانم کرد پروازی که بس باشد مرا

بلبل به فغان، من به خموشی، غم دل را هر کس به زبانی که توانست ادا کرد

چراغی از رخت در رهگذار زلف نه کامشب

در این ظلمت، پریشان روزگاری خانه می سازد

عارف سخن از پیر نهان نتواند و اصل صفت وصل بیان نتواند

چون قطره پیوسته به دریا گم شد گم گشته ز گم کرده نشان نتواند

در مستی و خوابم نشنود عشق فراموش آسودگی افتاده به بی‌هوشی دیگر

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۸ - ۳۲۹)

محنتی اردبیلی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. از اوست:

آه گرم از دل دمام می‌کشم آه اگر در خانه افتد آتشم

تخلص این شاعر در تحفه سامی، تصحیح همایون فرخ، ص ۲۶۶ «محسنی» و در ص ۳۸۶ به نقل از نسخه معینا و وحید «محنتی» قید شده است.

(تحفه سامی، ص ۳۸۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۴)

محوی اردبیلی

عبدالعلی محوی در اردبیل متولد شد و در شیراز نشو و نما یافت و پس از سیر و سیاحت در شیراز و اصفهان به سال ۱۰۲۰ ه.ق به هندوستان رفت و مدتی در نزد رستم میرزای صفوی حاکم تته بسر برد مؤلف تذکره میخانه می‌نویسد که «در آخر سنه اربع عشرین و الف (۱۰۲۴) همراه مخدوم خود به اجمیر آمد و با او ملاقات واقع شد جوانی بود در کمال خوش خلقی و شکفتگی و سال عمرش به بیست و هفت رسیده و این بیت را تازه گفته بود و خیلی از آن حظ داشت:

رهی در پیش دارم کا آخر عمر است انجامش به هر جا مرگم آسایش دهد منزل کنم نامش

و می‌گفت این بیت امسال مرا خواهد برد، هم در آن روزها از اجمیر به برهانپور رفت و از
از قضا بعد از اندک زمانی داعی حق را لیک اجابت گفت» مرشد بروجردی هم دم دیرینه
«محو» ضمن قطعه‌یی فوتش را چنین بیان کرده است:

برادر محوی آن دیرینه هم دم	ز پیشم رفت و چون باد صبا رفت
همین دانم که رفت از پیش چشمم	نمی‌دانم کجا رفت و چرا رفت
زمن پرسید دل تاریخ فوتش	بدو گفتم (عجب یاری زما رفت)

۱۰۲۴

هرمان آه در باب محوی دچار اشتباه عجیبی شده است. وی در تاریخ ادبیات خود در
شمار رباعی سرایان بعد از سحابی استرآبادی (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) می‌نویسد: «... دیگر
ملاعبدالواسع اردبیلی متخلص به محوی که در جوار همدان تولد یافت، و در اردبیل
تحصیلات کرد، و زمانی طولانی در هند گذرانده و در ۱۰۱۶ ه.ق. در همدان وفات یافت».
در حالی که محوی اردبیلی شاعری غزل سرا و نامش به طوری که ذکر شد عبدالعلی
است و هیچ‌گاه به همدان سفر نکرده و در برهانپور هندوستان در گذشته است. آن محوی
که رباعیاتش در عهد خود مانند سحابی استرآبادی معروف و مشهور بود: میر مغیث‌الدین
محوی همدانی است که به سال ۱۰۱۰ ق. در همدان وفات یافته است (تاریخ تذکره‌ها، ج ۲،
ص ۵۱۲-۵۱۳).

نمونه‌یی از اشعار محوی اردبیلی است:

بوی گلی نمی‌رسد آه مگر زبخت من خواب گرفت در چمن قافله نسیم را

گاهی شدم از ضعف که آسان شوم کار دانم که اجل را اثر کاهر با نیست

غمم دردل چو سودا در سر اهل جنون پیچد دلم در دیده چون خس دردل گرداب خون پیچد
جدا از موی، آن برگشته روز واژگون بختم که مکتوب مرا هر کس گشاید، واژگون پیچد

به زخمی، هم شهادت یافتم هم خون بها بردم نه تنها تیغ نازش منت خون بر سرم دارد

هرگه که صباره به حریمش ببرد سامان بهشتی ز شمیمش ببرد
از عکس رخس آینه گل برگی شد ترسم ز کنار او نسیمش ببرد

سحر ز آن پیش کز گلزار بلبل بهره برگیرد نگاهم چون نسیم از هر گلی صدره خبر گیرد

چنان حیران عکس خویشتن شد، کز فراموشی نقاب روی خود بر چهره آینه می پوشد
ز بی عشقی چنان نامحرم ارباب دل گشتم که گل از من جراحت، لاله داغ سینه می پوشد

خواهم ز بتان شعله داغی به لحد برد این خود دل من نیست که با من نگذارند
دامن طلب است آتشم، امید که احباب کارم به مدد کاری دشمن نگذارند
اگر نهی مژه برهم اجل به خواب شود چو چشم باز کنی فتنه کامیاب شود
در آتشم ز تماشای او، چه بخت است این که سیر خلد برین مایه عذاب شود
شوم فدای رخی کز نظر نهان نشود اگر سیاهی بخت منش نقاب شود
نپرسم از تو نشان دل غمین که مباد لب چو برگ گلت رنجه جواب شود
به یاد خط تو هر جا که گریه آغازم چو نافه چشم ترم پر ز مشک ناب شود

در خم زلف تو دلها به هم افتند ز رشک به میان گر شکنی یا گرهی پا ننهد

ساقی به هر آسوده دلی جام جمی بخش ما را که به صد شعله کبابیم نمی بخش
وارستگی از سلسله زلف روا نیست دل از شکنی گر بستانی به خمی بخش
گر پیر و ارباب دلی، بخلی ادب چیست هر نقش جبینی به نشان قدمی بخش

چومی رفت از پریشانی سخن در حلقه مردان ز خود گفتن خطا بود از سر زلف تو سر کردم
صفیری سر نزد در هیچ حال از من، مگر وقتی که در دام آمدم صیاد غافل را خبر کردم

(تذکره میخانه، ص ۸۶۸ - ۸۷۱ - آتشکده آذر، ص ۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۸ - ۳۳۹ -

تاریخ ادبیات فارسی اته، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ - فرهنگ سخنوران)

مستوفی اردبیلی

تاریخ زندگیش روشن نیست ظاهراً از سخنوران پیرامون سده ۱۱ ه.ق. است.
مرحوم تربیت این بیت او را از «لطایف الخیال نصرت»^۱ نقل کرده است:

به این ناز و ملاحظت گر به سیر بی ستون آیی نثار مقدمت فرهاد سازد جان شیرین را
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۲)

مصطفی صفوی

فرزند شاه طهماسب اول است. با وجود آن که چشم او کم نور و در بینایی ناتوان بود همیشه کتب فقهی را مطالعه می کرد هنگام فوت پدر بیست سال داشت و هشت ماه بعد از مرگ او روز شنبه پنجم ذیحجه سال ۹۸۴ به امر برادرش شاه اسماعیل دوم کشته شد. در مجمع الفصحا (ج ۱، ص ۳۱) او به خطا پسرزاده شاه طهماسب قید شده است. این شاهزاده طبع موزونی داشت. نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای سرو فکندی به سرش سایه، نگفتی نازک بدنی چون کشد این بارگران را

به جرم عشق توام می‌کشند و غوغایی ست تو نیز بر لب بام آ، که خوش تماشایی ست

داده‌ام جان که به دست آمده دامن غمش وقت یاری ست دلجان تو و جان غمش

هر چه بادا باد حرفی چند می‌گویم به او کار خود در عاشقی این بار یک سو می‌کنم

۱- این «لطایف الخیال نصرت» که در دانشمندان آذربایجان ذیل ترجمه عریان (ص ۲۷۳) و عیسی بیگ (ص ۲۸۲) و ملاعلی فایز (ص ۲۹۳) و محمدرضائیریزی (ص ۳۳۱) از آن نام برده شده، سفینه‌یی است از اشعار ۹۶۳ شاعر که در مجلد دهم فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۹۵۱ معرفی شده است و مؤلف آن «محمد صالح رضوی» می‌باشد و «نصرت» همان‌طوری که شادروان دکتر خیامپور نیز در فرهنگ سخنوران، ص ۶۰۴ اشاره کرده‌اند منشی مقدمه سفینه است نه مؤلف آن.

نظیر این سفینه در کتابخانه سپهسالار (سابق) به شماره ۴۹۳ و در کتابخانه مجلس دو نسخه به شماره‌های (۳۱۰۵ و ۱۱۷۰) و ملک (ش ۴۳۲۵) هم هست و در آنجا نوشته‌اند که: «اصل لطایف الخیال از شیخ مفید شاه محمد بن محمد شیرازی شاگرد شیخ بهایی است، و در ۱۰۷۶ ساخته و نزدیک ۲۶۰۰ بیت است و مؤلف، خلاصه سرگذشت شاعران را از آن برداشت» (ص ۱۸۴۶) و حال آن که این دو کتاب بنا به نوشته آقای گلچین معانی در تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۲، ص ۸۹ هیچ ارتباطی با هم ندارند، آن تذکرة است و این سفینه، آن‌جمعا ۳۵۸ شاعر شعروشعر حال آورده و این از ۹۶۳ شاعر شعر بدون ترجمه با رعایت ردیف و قافیه و به ترتیب حروف.

ای دل غم آشنای تو شد ترک او مکن هر روز با یکی نتوان آشنا شدن

(مجمع الخواص، ص ۲۷ - ۲۸ - تذکره نصرآبادی، ص ۱۰ - مجمع الفصحی، ج ۱، ص ۳۱ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۳۴۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۷ - ۳۴۸)

نزاری اردبیلی

شاعر نیکو طبیعت بود، چون همواره طبیعت بر مزاجش استیلا داشت لاجرم بدان وسیله نرد مصاحبت با هر کس می‌باخت. از اوست:

تو آن نیی که زبهر خدات دارم دوست و یا برای دل مصطفات دارم دوست
اگر چه احسنی اما حسن نیی و حسین که از برای دل مرتضات دارم دوست
بیار باده، بده بوسه، در کنارم گیر که از برای چنین کارهات دارم دوست
چو بوسه‌یی ندهی پس دگر نشایدخواست تو خودبگو ز چه رو، پس چرات دارم دوست
(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۷)

نصرت اردبیلی

میرزا نصرالله ملقب به صدرالممالک و متخلص به نصرت از شاعران متصوف سده ۱۳ ه. ق. اردبیل است.

وی در اصفهان تحصیل کمالات کرد، به عراق و فارس و کرمان و خراسان مسافرت نمود و به صحبت بسیاری از عارفان و دانشمندان رسید.

سرانجام در اصفهان به خدمت حسین علی شاه مشرف شد و از او تلقین و اوشاد یافت. نایب السلطنه عباس میرزا او را برای تعلیم فرزندش محمد میرزا به تبریز خواست و چون محمد میرزا به سلطنت رسید میرزا نصرالله را به وزارت و صدارت عظمی دعوت کرد. مصحح دیوان او می‌نویسد که: مقام عرفانی وی مانع قبول این سمت گشت و لقب صدرالممالک و تربیت علما و فقرا بر وی مقرر شد و او به اردبیل برگشت. ولی به طوری که در «نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۹۲» و دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۷ مسطور است ظاهراً وی در فاصله

صدارت حاج میرزا آقاسی و قایم مقام دو ماه از طرف مهد علیا وزیر بوده است. صدرالممالک پس از مرگ محمد شاه روانه قم و عراق شد و هنگام مراجعت به تاریخ ششم محرم سال ۱۲۷۱ ه.ق. در کرمانشاه درگذشت و در کربلا جوار مقبره حسین علی شاه به خاک سپرده شد. زین العابدین شروانی متخلص به تمکین در «بستان السیاحه» مقام معنوی وی را چنین ستوده است:

«آن بزرگوار از اکابر علمای روزگار... جامع علوم ظاهری و باطنی، حاوی فضایل صوری و معنوی، عارفی است که... با اهل آفاق چون شیر و شکر در ساخته، هم زمره ملوک را وزیر و هم اهل سلوک را دستگیر، دیدارش نور بخشای دیده امرا و فروغ افزای بصیرت فقرا، یار و از همه کنار، با همه پیوسته و از همه گسسته، محفلش دلگشا و مجلسش روح افزاست».

از جمله مریدان صدرالممالک اشخاص ذیل را می توان نام برد:

- ۱ - حاجی محمد خان عمّ امجد مجذوب علی شاه.
- ۲ - آقا محمد رحیم (متوفی به سال ۱۲۸۵ ق.) که نایب الصدر ارومیه بود.
- ۳ - آقا غلام رضا قاجار (متوفی صفر ۱۳۰۱ ق.)
- ۴ - میرزا مسلم ارومی. (در طرایق الحقایق ج ۳ ص ۱۱۹ تحت عنوان نصرت ارومی یاد شده است).

۵ - سید ابوالقاسم نباتی.

۶ - صاحب مازندرانی دبیر و منشی فتحعلی شاه.

کلیات وی شامل رساله اعتقادیه (به نشر)، غزلها، ۱۶ بند مرثی، مثنویها، رباعیها با اشعار فرزندش هادی (قدرت علی شاه) و میرزا عبدالوهاب (مصطفی علی) به تصحیح آقای دکتر جواد نور بخش در دی ماه ۱۳۵۲ شمسی در تهران به چاپ رسید. مصحح محترم در ترجمه میرزا نصرالله که از شاعران نیمه دوم سده ۱۳ هجری قمری است مأخذ خود را تذکره نصرآبادی (مؤلفه ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰ ق.) معرفی کرده و چنین نوشته است:

«صاحب تذکره نصرآبادی اشعار زیر را از جناب صدرالممالک نقل کرده که در دیوانش نیست:

کمند زلف جانان بس بلند است به هر جامی برد دل در کمند است...».

محتمل است که خطای مؤلف دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۶ در این ترجمه راه یافته و سبب این اشتباه شده باشد.

علاوه بر چهار نسخه خطی که آقای دکتر نور بخش در تصحیح دیوان به کار برده‌اند نسخه‌های دیگری از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

۱- نسخه‌ی شامل غزلیات، شانزده بند مرثی، و یک مثنوی عرفانی در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی موجود است. کاتب آن محمد علی و تاریخ تحریر ۱۳۱۳ ه.ق. قطع ۲۱×۱۴ در ۱۲۱ برگ ۱۱-۱۴ سطری. غزلیات بدین بیت شروع می‌شود:
به خاک گلشن از زلفت مگر افشاندن ای دلها که شکل دل همی روید ز گلشن غنچه از گلها
آغاز مرثی:

باز این چه آتشی ست که ما را به جان فتاد باز این چه آتشی ست که در انس و جان فتاد
آغاز مثنوی:

آن شنید سستی که شمع انجمن جان روشن روشنی جان من

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۸۲)

۲- تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۳۰۲۶: نستعلیق سده ۱۳ ق. همراه دیوان پسرش هادی «قدرت علی شاه» (فهرست دانشگاه، ج ۱۰، ص ۱۹۶۷).

۳- تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۲۸۱۹/۱: نستعلیق عبدالصمد فرزند علی اصغر تبریزی، نوشته ۱۳۱۲ ق. شامل غزل، رباعی، مثنوی، مرثیه. آغاز: مطابق نسخه نخجوانی (فهرست دانشگاه ج ۱۰، ص ۱۶۵۹).

۴- تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه شماره ۵۰۵۶/۱: نستعلیق غلامحسین عباداللهی، نوشته ۱۳۴۲ ق. کلیات اوست شامل: غزلها، واقعه خواب به وزن مثنوی، نامه منظوم، پاسخ به جغدالعرفا به وزن مثنوی، رساله اعتقادی به نثر و جز آنها (فهرست دانشگاه، ج ۱۵، ص ۴۰۹۹).

۵- مشهد، کتابخانه فرخ شماره ۱۵۴: نوشته ۱۳۱۲ ق. همراه «دیوان هادی» (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۹۲).

۶- مشهد، کتابخانه فرخ شماره ۱۵۵: تاریخ یاد نشده، همراه مثنویهای او (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۹۲).

نمونه‌ی از اشعار اوست:

ز روی معرفت هر کس بخواند دفتر ما را
 حدیث عاشقان ای جان به دفتر در نمی آید
 هزاران شرح بنویسد ز حکمت زند اوستا را
 میان ما و مجنون جنگ بود و صلح شد آخر
 که در دل آتشی دارم بسوزد لفظ و معنا را
 تمنا کرده بودم بوسه یی گیرم، دهم جانی
 که هر کس در خور آینه بیند روی لیلا را
 به جز من کاو فتادم از خدنگ چشم بیمارت
 نگاهی کرد پنهانی ببرد از من تمنا را
 ندیدم ناتوانی ناتوان سازد توانا را
 یکی دیدار جانان من خریدارم به جان «نصرت»
 نخواهم رایگان، بخشی اگر دنیا و عقبا را

ای دل زپستی در گذر یک لحظه بالایی طلب
 رو بندگی کن بندگی گر بایدت پایندگی
 یعنی ز لا بگذر دمی پیوسته آلیی طلب
 سر بر در میخانه نه با پستی و افکندگی
 در مردگی بین زندگی در بنده مولایی طلب
 بیهوده داری ای مگس بنگاه عنقایی هوس
 بر جبهه داغ بندگی از چرخ مینایی طلب
 بابا بیا یک مطلع دیگر ز بابا وام کن
 شکر خدا کن هر نفس دکان حلوایی طلب
 طرز غزل بندی تو از دیوان ملایی طلب

نگاه از نرگس مستانه کردند
 پسی هر درد درمانی نوشتند
 مرا آسوده از پیمانه کردند
 دو منزل ساختند از آب و از گل
 دوا و درد را هم خانه کردند
 تنم را مسکن جان آفریدند
 یکی مسجد یکی میخانه کردند
 دلم را منزل جانانه کردند
 به زلف نازنینان شانه کردند
 غرض ترتیب دام و دانه کردند
 به هر جا قصه «نصرت» شنیدند
 دریغا حمل بر افسانه کردند

(مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۲ - طرایق الحقایق، ج ۳، ص ۱۰۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۵ - مقدمه دیوان صدر الممالک اردبیلی، تصحیح دکتر جواد نور بخش، ص ۱-۱۴ فهرست نسخه های خطی، ج ۳، ص ۲۵۷۴ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۸۲)

نصرت اردبیلی

میرزا هادی فرزند میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی است که از طرف پدرش ملقب به «قدرت علی» گردیده بود.

هادی مرید پدرش بود و همان طوری که مولانا جلال الدین در دیوان خود به نام شمس تبریزی تخلص کرده، وی نیز در بیشتر غزلیاتش به نام و تخلص پدر مرادش «نصرت» و گاهی «قدرت» و یا «قدرت علی» تخلص کرده است.

هادی به سال ۱۳۰۶ ه. ق در قم در حالی که متجاوز از هفتاد سال داشت وفات یافت. میرزا عبدالوهاب ملقب به مصطفی علی (متوفی ۱۲۹۷ شمسی) فرزند میرزا عبدالغفار صدیق الملک از جمله مریدان او بود.

چنان که قبلاً نیز اشاره شد دیوان اشعار وی شامل غزلها و مثنویها همراه دیوان پدرش به تصحیح آقای دکتر نوربخش به چاپ رسیده است.

علاوه بر چهار نسخه‌یی که آقای دکتر نوربخش در تصحیح دیوان به کار برده‌اند نسخه‌یی از دیوان وی در کتابخانه فرخ (مشهد) و دو نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به نشانه‌های ذیل هست:

مشهد، کتابخانه فرخ شماره ۱۵۴: همراه دیوان پدرش، مؤرخ ۱۳۱۲ ق. (نسخه‌ها، ج ۳، ص ۹۲).

دانشگاه تهران، شماره ۳۰۲۶: نستعلیق سده ۱۳ ق. همراه دیوان پدرش، در نمای نسخه آمده از محمد هادی قدرت علی شاه پسر صدرالممالک ناصر (نصرت) علی شاه اردبیلی است.

دانشگاه تهران، شماره ۵۰۵۶/۲: نستعلیق غلامحسین عباداللهی، نوشته ۱۳۴۲ ق. غزلهاست به ترتیب تهجی.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۵، ص ۴۰۹۹).

نمونه‌یی از اشعار اوست:

هر بی سر و پا راه ندارد به بر ما باز است اگر چه به همه خلق در ما

هر کس به دری پای نهد از پی خدمت
مشکن دل درویش که در خرمنت ای شیخ
بر خاک در میکده افتاد سر ما
سوزد همه خشک و تر تو از شرر ما
ما باده کشانیم به میخانه شب و روز
در کوی خرابات فتاده گذر ما

از نیک نامی در گذر ای خواجه رسوایی طلب
رو از دمشدم ساز شودم در کش و همر از شو
در قید رسوایی ممان آن یار هر جایی طلب
گویای آن آواز شو یعنی چونی نایی طلب
ساقی بده رطل گران ز آن آب آتش خو به من
برخیز مطرب چنگ زن شیدا و شیدایی طلب

دل مهر باده دارد ساقی بیار جامی
هان ای ندیم و مطرب از در بکن سلامی
«قدرت» مخور دگر غم دل شاد باش و خرم
آخر تو را در عالم باشد علی امامی

هشدار که نصرت الهی	آمسد به درون دل ز راهی
آن راه چه، راه اسم اعظم	آن شاه چه، رشک مهر و ماهی
یعنی که صراط مستقیم است	منزل گه ما به فیض شاهی
اسم از خود و خویشان مسمّا	ما زنده از او چو آب و ماهی
ما آینه دار روی اویم	در خویش نظر کند بگاهی
ما غیر علی کسی نداریم	تو غرّه به لشکر و سپاهی
ای «نصرت حق» که در جهان نیست	جز حضرت تو دگر پناهی

(مقدمه دیوان صدرالممالک و میرزاهادی - یادداشت‌های متفرقه)

نظام اردبیلی

نظام الدین حسینی اردبیلی به سال ۱۲۹۳ در حال حیات بود و در مدح میرزا لطفعلی امام جمعه و... قصایدی به زبان عربی دارد که نسخه آن به شماره ۲۸۱۷/۳ در ۶۰ صفحه ۲۰ سطری در کتابخانه ملی تبریز هست و چنین شروع می شود:

یا من علم آدم الاسماء کلها و جعله طلسماً لسرایر الامکان

(فهرست خطی کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۸۹۸)

نکته اردبیلی

مؤلف دانشمندان آذربایجان این بیت او را از «بیاض صایب» نقل کرده است:
قطره آب خضر عمر ابد می‌بخشد التفات کم صاحب نظران بسیار است
بنابراین میتوان او را از شاعران پیرامون سده ۱۱ هجری قمری دانست.
(تذکره حسینی، ص ۳۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۸)

نوری اردبیلی

از شاعران دوره شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) است. از اوست:
بر دور رخت خط بود آن هاله کشیده یا دود دل ماست به خورشید رسیده؟
مؤلف «صبح گلشن» این شاعر را اهل نیشابور قید کرده است.
(صبح گلشن، ص ۵۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۹)

وارثی اردبیلی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است. به حسن سیرت و صفای قریحت موصوف و به تواضع در میان اقران معروف بود مؤلف «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار» نوشته است که سالهاست از اردبیل بیرون آمده در اطراف عراق و خراسان سائر است. الحال که سنه ۹۸۹ هجری است در دارالفتح استرآباد ساکن است اهل آنجا به وی التفات تمام دارند و مولانا همیشه اشعار بلاغت آیات بر صفحه خاطر مستعدان آن نواحی می‌نگارد.
مرحوم تربیت از «بیاض صایب» این دو بیت او را نقل کرده است:
«وارثی» را بارها گفتم که ترک عشق کن حرف من نشنید چندانی که دشمن کام شد

به زندگیم کدام آرزو برآوردی که روز باز پسین نخل ماتمم باشی
(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۸ - صبح گلشن، ص ۵۷۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۰)

والهی اردبیلی

ظاهراً از شاعران سده یازدهم هجری قمری است. صایب در بیاض خود این بیت او را نقل کرده است:

خدنگش می‌گذشت از سینه، دل بگرفت پیکانش

چو مهمانی که ناراضی رود گیرند دامانش

(این بیت در صحف ابراهیم به نام الوهی اردبیلی آمده است احتمال می‌رود که الوهی محرفی از وه الوهی باشد).

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۳)

وفایی اردبیلی

از شاعران اواسط سده دهم هجری قمری است، سام میرزا می‌نویسد:

از شعرایی است که نو پیدا شده. این مطلع از اوست:

فدای سرو قدت جان من، جوانی من مباد بی تو دمی عمر و زندگانی من

(تحفه سامی، ص ۲۷۵ - صبح گلشن، ۵۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۴)

همت اردبیلی

محمد زمان بیگ متخلص به همت از اتراک اردبیل است. مدتی در قلعه حویزه کوتوال بود. بعد ترک آن کرد و به خدمت محراب بیگ ولد گداغلی درآمد. گداغلی بیگ که حاکم دورق شد او را با خود همراه برد بعد از فوت او «همت» به اصفهان رفت و بعد از مدتی به خدمت زمان خان حاکم کوه کیلویه پیوست و در همان اوقات رخ در نقاب خاک کشید. طبعش خالی از لطف نبود از اوست:

غم دنیا نکند تنگ دل دانا را
از گران باری کشتی چه خبر دریا را

مطلب از هوش و خرد، فیض جنون یافتن است
حاصل حلقه در، ره به درون یافتن است
فیض از وجود خود دل آگاه می برد
در منزل است هر که به خود راه می برد

در سبک روحی غبارم از صبا دل می برد
سایه ابری مرا منزل به منزل می برد

غفلت سرشار روز روشنم را تار کرد
چشم پوشیدن مرا از خواب خوش بیدار کرد

رسد چون روزید، دولت به کس هم دم نخواهد شد
هما گر زخم یابد سایه اش مرهم نخواهد شد

نام خود نیک بر آرید که در گنبد چرخ
این صدایی ست که در روز جزا می ماند

کار دل در بستگی بهتر شود
آب چون گردد گره گوهر شود

بی وجود کاملی دنیا نمی گیرد قرار
می کشد نادان به زور مردم دانا نفس

گرد باد آسا در این ویرانه گردش می‌کنیم
نقش پایی هم نخواهد ماند از ما بر زمین

رباعی:

در عالم ایجاد اگر خوار توام بی قدر متاعم و به بازار توام
مخلوق توام اگر چه طاعت نکنم در کار تو نیستم ولی کار توام
هر چند که تاریخ فوت شاعر به تحقیق مشخص نیست ولی از نوشته نصرآبادی پیداست
که سالها قبل از تألیف تذکره وی (۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) در گذشته بوده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۰ - ۳۹۱)

یعقوب اردبیلی

ظاهراً از سخنوران سده دهم ه.ق. است. در هفت اقلیم (مؤلفه ۹۹۶ - ۱۰۰۲) مسطور
است که وی با فرط فضیلت آداب سپاهیگری را نیک می‌دانسته و به چند زبان شعر می‌گفته
از آن جمله است:

اشته دستت بلا گلگون کریته تو به دستان هزاران خون کریته
در آینه نظر کن تا بویی که وینم زندگانی چون کریته
معنی: دستت را ای بلا گلگون می‌کنی
تا به دستان هزاران خون کنی
در آینه نظر کن تا (خود را) ببینی
تا ببینم که چگونه زندگانی خواهی کرد
(یعنی شیفته خود می‌شوی و زندگی برایت مشکل می‌شود)

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۷ - ۲۵۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰۱ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، شماره ۴)

از شاعران متاخر و معاصر اردبیل:

حسین، سید: (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۸۳).
روایی، محمد: (متولد ۱۳۰۷ شمسی رک: تبریز و پیرامون، ص ۵۱۷).
سحر، حمیده رئیس زاده.
شمس عطار (رک: تذکرة الاولیای پرویزی، ص ۱۶-۲۰- تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۲۴۵).

صدرالعلماء، اعتماد (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۲۵۶)
علومی، میرزا ابراهیم: (فرزند حاجی جلیل متولد ۱۲۶۲ ش. رک: سالنامه دانشکده ادبیات تبریز چاپ ۱۳۳۰، ص ۵۲-۵۴- تبریز و پیرامون، ص ۳۲۹).
ناییبی، از پزشکان اردبیل است.
وحدتی، غلام: (رک: دیوان صدرالممالک اردبیلی، ص ۲۷۱).

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

انور اردبیلی، قدیر: (مراثی او به عنوان جلوۀ عاشورا در ۴ مجلد در اردبیل) به چاپ رسیده است).

ایلچی، عباسعلی یحیوی.
بقایی اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۷۰).
بیضای اردبیلی: (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۵۸).
ثابت اردبیلی: (مراثی او در ۴ مجلد به نام آمال ثابت به طبع رسیده است).
حکیم الهی: (متوفی به سال ۱۲۹۶ ه.ق. رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۴۹).
حیران اردبیلی، یوسف: (مراثی او به عنوان طلیعة عاشورا در ۳ مجلد به سال ۱۳۴۸ ش. در اردبیل به چاپ رسیده است).
ذکری اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲).
ساوالان، حسن مجید زاده.

سخنور، اسکندر نجفی سوها.

سمطوری اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۳)

شاهی، عسکر شاهی زاده

شجاع‌الدین اردبیلی: (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۲۴۱).

شوری اردبیلی، حسن (رک: تاریخ اردبیل و دانشمندان، ص ۱۸۲)

فایق اردبیلی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۳).

فکری اردبیلی، خالق: (مراثی او در مرداد ماه ۱۳۵۱ ش، در زنجان به چاپ رسیده

است).

مجروح مغانی: (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷).

مضطر اردبیلی، جبار: (دیوانش به سال ۱۳۷۰ ه.ق. چاپ شده است. رک: نظری به

تاریخ آذربایجان، ص ۲۸۷).

منعم اردبیلی: (مراثی او به نام دیوان تجلی به چاپ رسیده است).

ناصر اردبیلی: (مراثی او به عنوان شکوفه‌های غم به چاپ رسیده است).

سخنوران

ارسباران

ارسباران

ارسباران که سابقاً قراجه داغ نامیده می شد از شمال به رود ارس و از جنوب به شهرستان تبریز و از مشرق به سراب و مشکین شهر، دشت مغان و از مغرب به شهرستان مرند محدود می باشد.

بخش مرکزی آن اهر و بخشهای تابعه آن کلیبر، ورزقان، خداآفرین، هوراند، است (سالنامه آماری ۱۳۵۱).

حسین دوستی بسال ۱۳۷۳ شمسی با تألیف کتابی تحت عنوان «تاریخ و جغرافیای ارسباران» دین خود را به زادگاهش ادا کرده است.

از آثار تاریخی: بقعه شیخ شهاب الدین اهری عارف معروف قرن هفتم، مسجد جامع (که به سال ۱۰۵۲ بنا شده) و مسجد شیخ عماد و مسجد بواسحاق قابل ذکرند و سخنوران آن بدین شرح اند:

ادیب اهری

میرزا موسی فرزند حیدر به سال ۱۲۴۱ شمسی در اهر تولد یافت در اهر و تبریز به تحصیل منطق و معانی و بیان حکمت الهی پرداخت. به تهران و خراسان و همدان و اراک سفر کرد و چندی به تدریس اشتغال داشت.

وی ابتدا "مجرد و بعدگاهی راغب و بیشتر ادیب تخلص می کرد در اواخر عمر در قریه شاه آباد از قراء بلوک فراهان اراک سکنی داشت و در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی در همانجا وفات یافت.

از اوست:

از محبان مطلب جز طلب وصل حبیب
چه شود گر برسد بار وصالی به "ادیب"
خسته عشق نخواهد به جز از یار، طیب
تا کند کحل بصر خاک در جانان را
از غزلیات اوست:

کمال یافته‌ای دلربا به حسن و جمال
قد تو سرو روان است و چشم تو نرگس
لب تو غنچه خندان و طره‌ات سنبل
علی الصباح که افتد به روی تو نظرم
دل تو تا که جهان است شاد و خرم باد
مؤثر است دعایم و لیک شرط این است
جمال و حسن تو بادا مصون زعین کمال
رخ تو ماه تمام است و ابروی تو هلال
تو گلشنی و بهارت دوازده مه سال
چقدر می‌شود آنروز من همایون فال
به خاطرت نرسد هیچگونه گرد ملال
که باشد از تو "ادیب" تو راضی و خوشحال

(مجله وحید ج ۴، ص ۶۸-۶۷)

اسماعیل بیگ قراجہ داغی

به نوشته مرحوم تربیت این رباعی در جنگی به نام وی آمده است:

در ملک تجرد که دلش سلطان است بی برگی عیش و بی بری سامان است
مردان خدا به بوریا می‌خوابند این بیشه نی تکیه‌گه شیران است

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷ - ۳۸، الذریعه، ج ۹، ص ۷۳)

تنهایی ارسباری^۱

از شاعران سده دهم هجری قمری است صادقی افشار می‌نویسد:

از ارسباران است. شخصی است گرم اختلاط و مجلس آرا بی‌قید ولی با وجود گرمی و موافقی از مردم بهره‌مند نمی‌شود.
اشعار ترکی و فارسی دارد از اوست:

۱ - ارس بار نواحی اطراف رود ارس را گویند (لغتنامه دهخدا - فرهنگ معین).

به جرم عشق اگر می‌کشند عارم نیست کجا روم چه کنم غیر عشق کارم نیست
نهفته راز دلم تا به حشر خواهد ماند در این زمانه فانی چو راز دارم نیست
کشیده‌ام سر خود را به جیب تنهایی رفیق و مونس دل غیر فکر یارم نیست

(مجمع‌الخواص، ص ۱۳۰ الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۹)

جانی قراجه داغی

میرزا آقاخان از سخنوران سده ۱۳ ه.ق. از ارسباران است. بیشتر اشعار او در هزل و هجو به زبان ترکی آذربایجانی است اشعاری به پارسی نیز دارد.
در جنگ شماره ۲۶۲۴ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی قصیده‌یی از میرزا آقاخان در مدح عزیزخان سردار کل هست که ذیلاً چند بیتی نقل می‌شود:
به فضل باری، چو شهریاری شدی سواری، پی‌شکاری
من افت و خیزان دودیده گریان چو ابر نیسان به نوبهاری
رکاب اسبت به کف گرفتم به عجز و گریه همی بگفتم
به عشق طاقم به ناله جفتم چو نی بنالم ز بی‌قراری
ملک طبیعت فرشته خوبی بهشت رویی عبیر مویی
ز مهوشان جهان نکویی ولی چه سازم ستم شعاری
نموده آهم به چرخ تاثیر تو را مؤثر نشد چه تدبیر
اگر نمایم غم تو تقریر به حال زارم تو اشک باری
در مدح حاجی میرزا حسن وزیر نیز ضمن قصیده‌یی گفته:

هر چه بر قامت تو جامه معنی دوزم قد تو هست رسا جامه معنی ست قصیر
جبه‌یی وعده به من کرده‌ای آخر تاکی به درت آید و غمگین رود این "جانی" پیر

(جنگ شماره، ۲۶۲۴ کتابخانه نخجوانی - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۲، ۹۳-الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۰)

خاور کردشتی^۱

میرزا علی ملقب به (معلم کل) فرزند میرزاخرم کردشتی است. او نیز مثل پدرش طیب بود حدود نود سال عمر کرد و تا سال ۱۳۲۰ هجری قمری در قید حیات بود در لغت عرب و دانستن الفاظ دشوار مهارت کامل داشت. کتاب "درافشان" از تألیفات اوست که به تقلید از گلستان سعدی نوشته است. این ملمع را در جواب سعدی گفته:

خریت کعبه قلبی اردت بالعتبات ز سیئات چنین غافل از پی حسناتی
تو رفته بر عتباتی ز هجر کعبه رویت روان ز دجله چشم هزار شط فراتی
برون ز خاک قرا داغ رفتن تو عجب نیست لأن منبع عین الحیات فی الظلمات
و این غزل را در تتبع از غزل یغمای جندقی ساخته است:

مرا دیوانه چون کردی بیارای زلف زنجیری
به غیر از قید بر مجنون نباشد هیچ تدبیری
بگفتم ناله دلسوز من فریاد رس آید
ز ناله حاصلم چیزی نشد ای آه تأثیری
شکایتها بسی دارم به دل ای آسمان از تو
کنی تا چند با ما کج روی ای چرخ تغییری
به جنگ شعر "یغما" کس نرفته جز تو ای "خاور"

معینت باد یزدان چون فکندی پنجه با شیری

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۳-۱۳۴-الذریعه، ج ۹، ص ۲۸۷)

خرّم کردشتی

میرزا خرم کردشتی متولد ۱۱۶۶ ه.ق. از شاعران معروف ارسباران و از وابستگان کاظم خان قراجه داغی است. مردی عاشق پیشه و درویش مسلک و خوش محاوره بود، در فن

۱ - کردشت قریه‌یی است از بلوک دزمار ارسباران که در کنار رود ارس واقع شده است. از اوشنبین و سیاه رود سه فرسنگ فاصله دارد.

طبابت نیز مهارت داشت وقتی یکی از بدخواهان کاظم خان به بستر بیماری افتاد و میرزا خرم را برای معالجه دعوت کرد کاظم خان به شرط کشتن مریض، خرم را پیش وی فرستاد ولی او به حکم وظیفه مریض را معالجه کرد و پس از برگشت مورد عتاب و سرزنش مخدوم خود قرار گرفت و به اهر تبعید شد و به سال ۱۲۴۱ ه. ق. وفات یافت گویا این دوبیت را در حال تبعید گفته است:

نالَم به غربت از وطن خویشتن جدا ز آنسان که نالد از چمنش دور عندلیب
خرم "خوش آن قلندری و شاعری که بود کردی خراب خانه خود را، شدی طیب
دیوان خود را به سال ۱۲۳۶ ه. ق. در ۷۰ سالگی جمع آوری کرده و در مقدمه مختصر و
منثور دیوانش بدین نکته چنین اشاره نموده است:

«به این تاریخ که هجرت نبوی به هزار و دوست و سی و شش رسیده و مستعجل عمر
عزیز به هفتاد مرحله از مراحل زندگی دویده پاره قصاید و غزلیات و رباعیات و ...» بعد
می نویسد که در این ایام که حکومت قراجه داغ به فرمان عباس میرزا به امیرخان قاجار
محول گشته مختصر فراغتی حاصل شده و به جمع دیوان اشتغال ورزیده است.

این دیوان به سال ۱۳۰۷ هجری قمری با دیوان مظهر خوبی در یک جلد چاپ شده و
شامل ۱۶۰۰ بیت از غزلیات اوست.

نسخه خطی دیوان او در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره ۲۶۱۶ نسخ
خود شاعر، مورخ ۱۲۳۶ ق. هست.

(فهرست کتابخانه ملی تیریز ج ۲، ص ۵۶۰).

نمونه‌یی از اشعار اوست:

نازت کشم من تا چشم باز است	اما ندانم باز این چه ناز است
چون می کشم سر از پای دلبر	مسکین کبوتر در چنگ باز است
محمود با آن حشمت چه سازد	جانش چو اندر دست ایاز است
تا چند زاهد تکلیف مسجد	از طاعت من حق بی نیاز است
از عشق خوبان رو برمگردان	کانجا حقیقت اندر مجاز است
آن شب که بی تو بر روز آرم	چون روز محشر بر من دراز است
خرم رسد کی دستم بر آن ماه	من در نشییم او در فراز است

در غزلی ضمن تفاخر، به مولدش چنین اشاره می‌کند:

ای یار وفا آیین وی مونس دمسازم	بگذار که تا دستی برگردنت اندازم
من شیفته رویت امروز نگردیدم	بر طلعت تو عاشق کردند ز آغازم
خواهم که پریم روزی سوی چمن کویت	اما چه کنم گردون بسته ره پروازم
دیوان من ارخوانی روزی تو نمی‌دانی	من خرم کردشتم یا سعدی شیرازم!

یک بوسه آرزوست که گیرم ز زروی تو	اما هزار واهمه دارم ز خوی تو
روز و شبم به چشم مساوی ست در جهان	ز آنکه که دور گشته‌ام از روی و موی تو
ای آرزوی جان به کجا گشته‌ای نهان	کآسوده نیستم دمی از جستجوی تو
هر گل که می‌دمد ز گلستان روزگار	می‌بویم و نمی‌شنوم هیچ بوی تو
هر کس به سوی قبله خود سجده می‌کند	زاهد به کعبه «خرم» بی دل به کوی تو

در ریاض‌الجنة ترجیع‌بندی به نام وی هست که چند بند آن ذیلاً نقل می‌شود:

دی ز پی صحبت پیر مغان	شد به خرابات مغانم مکان
مغیبه‌یی بود در آن بزمگه	به به جمال از همه سیمین تنان
عارض و زلف و قد رعنائ او	رشک گل و سنبل و سرو روان
رقص کنان در برم آمد نشست	کای شده مهمان خراباتیان
نوش کن از دست من این جام را	تا دهمت کام دل ناتوان
گفتمش ای کرده به فرمان خویش	بنده، دو صد عاشق بی‌خانمان
جام چه آری چو نیی کام ده	کام چه بخشی چو نیی دل ستان
دوست همین یک بود ای بوالهوس	بوالهوسی شیوه هر کس مدان
گفت که بی‌چاره نداری خبر	دوست همان است لباسش دگر

زلف بر آشفته خود تاب ده	رقص کن و جام می ناب ده
نرگس خود را به فسونی درآر	چشم حریفان همه برخواب ده
رخت ز تن برکن و بربنده هم	جای در آن بستر سنجاب ده
کم نیم از ذره، ره امشب مرا	پیش خود ای مهر جهان تاب ده

تشنه لبی را ز لب آب ده	گرسنه‌یی را ز رخت سیر کن
کم توبه من غصه خوناب ده	قصره‌عین همه تبریزیان
دل به دیگر شاهد سرخاب ده	چند بگویی که منت دوست نه
لیک یکی مژده به اصحاب ده	دوست نمی‌شد دل من هم به تو
دوست همان است لباسش دگر	گفت که بی‌چاره نداری خبر

ماند، که هر چند شدم کامجو	آه که خرم به دل این آرزو
آن بت تبریزی سرخاب کو	کام من دل شده حاصل نکرد
رفت شبی همره آن ماهرو	آه که خرم همه عمر عزیز
جام به دست وی و می در سبو	روز نکردیم به یک خلوتی
این قدردم نیز نشد آبرو	آه که خرم بر آن دل ستان
کآن وطن آواره کجا رفت کو؟	کز پی مهجوریم آرد به یاد
این که سپارد دل خود بر عدو	آه که خرم نکند هیچ کس
دست من و دامن آن کس که او	دوست نباشد اگر آن دل ربا
دوست همان است لباسش دگر	گفت که بی‌چاره نداری خبر

(ریاض الجنة، روضة ۵ قسم دوم ص ۸۲۶، ۸۲۵. نگارستان دارا، ص ۱۸۹، ۱۹۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴، ۱۳۵)

دیوانه قراجه‌داغی

شیخ علی بن ابراهیم قراجه‌داغی یکی از دانشمندان قراجه داغ می‌باشد که خطیب و واعظ، و شاعری خوش کلام نیز بوده است در اشعار خود «دیوانه» تخلص می‌نموده است. بسال ۱۲۸۶ وفات یافته است.

نمونه ای از اشعار اوست:

جان بود آنچه شود صرف به راه جانان

نتوان گفت که جز دادن جان کاری هست

سرو جان گر طلبد یار شود با مقدار
ورنه بر این دو نگویند که مقداری هست
عاشق آنست که ناگفته به جانان جان داد
آن نه عشق است گرش حاجت اظهاری هست
او دیوانی دارد که بین سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۶ گردآوری نموده است.

(تراجم الرجال، ج ۱، ۳۹۸ - مفاخر آذربایجان، ج ۳، ص ۱۴۲۲)

سرشار قراجه داغی

نجفقلی سرشار برادر مصطفی قلی خان حاکم قراجه داغ و پسر کاظم خان است که از جمله اعظم امرای ایران به شمار می‌رفت^۱ صاحب نگارستان دارا نوشته است که سرشار طبعی سخی و قلبی فسیح و دستی باذل داشت و از صاحب‌دلان عاقل و امیران کامل بود و به طلاقت لسان و فصاحت بیان از همگنان ممتاز و در ثبات آشنایی و صدق و صفا در میان اقران سرافراز، مرزبانی فهیم و امیری دلیر و پایمرد و دستگیری و کارگزاری وفادار و غمگسار بود.

برادرش از رشادت او اندیشه‌مند گشت... و او را به حبس قلعه شوشه به دست ابراهیم خلیل خان افکند^۲ و او مدتی در آن قلعه زار و مستمند بود. بعد از وفات برادر و خلاصی از شور و شر به خدمت خاقان مغفور محمد شاه پیوست و آن حضرت... اراده داشت که او را امیر بار نماید بعضی از امرا چندان بدگویی و سعایت کردند که خاقان مغفور در شهر مراغه او را حبس فرمود و باعیال و اطفالش به دست احمد خان مقدم حاکم مراغه سپرد پس از روزگاری اندک چشمش را به گزlk از چشمخانه حک کردند و او در قراجه داغ از هلاک رسته نانی به خون دل می‌خورد چنان که این قطعه او از حال و کارش خبر می‌دهد:

قضا چون نقش هستی با قلم کرد	بسات گنج غم بر من رقم کرد
به جا هم که رسانید از ته چاه	به خاکم گاه چون نقش قدم کرد

۱ - رک: مجمل‌التواریخ گلستانه، ص ۱۶۰-۱۶۱. لغتنامه دهخدا

۲ - برای اطلاع بیشتر از اخبار ابراهیم خلیل خان به روضه‌الصفای ناصری ۲۹۷/۹ و لغتنامه دهخدا ۲۵۸/۱ مراجعه شود.

به زندانم گهی چون یوسف افکند به تخت ملک گاهی محترم کرد
 گهی در کنج فقرم داد منزل به صدر عزتم گه محترم کرد
 ز خاکم بعد از این آیا چه سازد که گاهی کعبه گه بیت الصنم کرد
 چو در ملک وجودم داد هستی وجودم را دگر خواهد عدم کرد

پس از فوت محمد شاه سرشار به تبریز آمد و در ظل حمایت نایب السلطنه عباس میرزا سایه نشین گردید و قریه دیزج خلیلو (واقع در محال اروتنق) از طرف ولیعهد به رسم تیول به او مرحمت شد. او نیز با شکسته بالی به شکر گزاری و ثناخوانی شاهنشاه و نایب السلطنه ایران زندگانی می کرد تا به سال هزار و دویست و سی و چهار ه. ق. رخت رحلت به جهان جاودانی کشید و در نجف اشرف آسود.

سرشار به نقاشی و خوشنویسی نیز علاقه مند بود و در حکمت الهی و طبیعی خاصه در طبابت ید بیضا می نمود و گاهگاهی به سه زبان فارسی و عربی و ترکی شعر می سرود. نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۰۵۳ هست و در فهرست آن کتابخانه (ج ۱۳، ص ۳۰۳۸) بدین شرح معرفی شده است:

- ۱- غزلیات یا خرمنامه به ترتیب حروف تهجی ص ۱-۱۷۵
- ۲- رباعیات و مفردات ص ۱۷۷-۱۹۸
- ۳- ساقی نامه ص ۱۹۹-۲۰۹
- ۴- مثنوی ندبه الاسرار ص ۲۰۹-۲۵۷
- ۵- ستایش این دیوان به نثر و چند قصیده در ستایش امامان در هاشم ص ۲۵۸-۲۶۵
- ۶- ترجیع بند در هجو و مطایبه و چند غزل به ترکی آذربایجانی ص ۲۶۷-۲۷۷
- ۷- قصیده‌هایی در توحید و منقبت و مرثیه امامان با تضمین مرثیه محترم ص ۲۷۹-۳۱۷
- ۸- ترکیب بند در مرگ مادر و ماده تاریخهای دیگر ص ۳۱۸-۳۲۹

آغاز دیوان الغزلیات فی الحروف و البحور علی الترادف و التوالی
 ای از رخ تو ذره خورشید عالم آرا

از روی مهر پرده بردار و عالم آرا
 "سرشار" می دهد جان چون حافظ از غمت هان
 "دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا"

انجام: از حسن همان وجه حَسَن گویم و گریم
 نسخه خطی دیگری به قطع ۱۳×۲۱ شامل مثنوی و ترجیعات و قصاید و غزلیات و
 رباعیات و مفردات در کتابخانه مرحوم حاجی محمد آقا نخجوانی به شماره ۲۷۸۳ هست
 که به تاریخ ۱۲۴۸ یعنی ۱۴ سال پس از فوت شاعر توسط علی بن میرزا محمد زمان خویی
 به خط نستعلیق نسبتاً خوب استنساخ شده است. (فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص
 ۵۷۵)

از اوست:

نه سروی قد دلجوی تو دارد	گلی نه روی نیکوی تو دارد
نباشد جفت ابرویت مه نو	کجا او طاق ابروی تو دارد
به گیسوی تو سنبل گر چه ماند	ولی کی تاب گیسوی تو دارد
دهانت را گرفتم غنچه گویم	کجا لعل سخنگوی تو دارد
به کویت در صفاکی کعبه گویم	صفاهای دگر کوی تو دارد
ز شهلایت کجا نرگس زند لاف	مگر او چشم جادوی تو دارد
نموده هر کسی رو سوی جایی	ولی "سرشار" رو سوی تو دارد

ساقیا فصل بهار آمد و منشین برخیز	بادۀ سال کهن بر قدح تازه، بریز
با قد نی شکری با لب شیرین سخنی	در چمن جلوه کنان باده کشان شورانگیز
تیز شد آتش دل از رخ گلنار وشی	بزن آبی زمی ناب به آن آتش تیز
دستم آویخته از گردن مینای تو باد	که من بی سر و پا را نبود دست آویز
زاهدا داده ام امسال به رهن می ناب	خرقه و جامۀ سالوس و ریا و پرهیز
جام مینا و سبوی به تو سرشار رسد	عیش خود تلخ مکن خیز به خمخانه گریز

به عارض تا که داری خط و خالی	نخواهی شد ز دام و دانه خالی
تو را یک دفعه در هر سال بینم	ندیدم ماه را کآید به سالی
سر شکم جای نعل مرکبت جست	به سایل بس بود صفّ نعالی
اگر در عاشقی من بی نظیرم	به معشوقی تو خود هم بی مثالی

ندیده جز رخ و ابرویت ای ماه
به روی آفتابی کس هلالی
نهان هر شام خورشید از چه گردد
گر از رویت ندارد انفعالی
تورا "سرشار" نیکو رام گشته
به افسون غزل، وحشی غزالی
از رباعیات اوست:

دور از تو بیفکند چو تقدیر مرا
کرد از غم هجرت ای جوان پیر مرا
قربان کمان ابروانت کردم
بنشانند قضا به خاک چون تیر مرا

خورشید ندارد رخ زیبای تو را
شمشاد ندارد قد طوبای تو را
کردم به جهان سیر ندیدم هرگز
همتای تو همتای تو همتای تو را

برخیز و قدم بنه به میخانه ما
پرکن ز شراب ناب پیمانه ما
برخوردن می بخوان به ما افسونی
ز آن پیش که خوانند بس افسانه ما
از اشعار ترکی سرشار:

گوزلرون آهو سینه صید اولدو آهو گوز لولر
طرفه جادو دور بوکیم آهونی صیاد ائيله دون
اشک دن گر خانه مردم خراب اولدی نه باک
گنج غمدن چوخ دل ویرانی آباد ائيله دون
لبلی مل، عارضی گل، زلفی سنبل، دیشی دُر
آغزی غنچه، خالی عنبر، قدی شمشاد ائيله دون
ائيله دون "سرشار" عشاقی بو دَرَدن در بدر
بسکه داد و ناله و افغان و فریاد ائيله دون

(دیوان خطی سرشار - نگارستان دارا، ص ۸۷-۸۴. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۰-۱۸۱)

شمس اهری

در سده هفتم هجری و یا قبل از آن می زیسته است از او یک رباعی در نزهة المجالس مضبوط است:

زان شهرهٔ روم، ترکتازی بینید
از بهر خدا، دوال بازی بینید!

نازیدن آن شمع طرازی بینید
بر هیچ کمر بسته به خون دل من

(نزهة المجالس، ۳۶۵)

طوطی اهری

ملا حسن ادیب فرزند بابا قصاب اهری متولد ۱۲۸۱ ه. ق. متخلص به طوطی از شاعران سدهٔ اخیر است منظومه‌ای به عنوان سبکة المعانی للمصادر و المبانی به شیوهٔ نصاب الصبیان فراهی و منظومهٔ دیگری هم در توقیعات تقویم ساخته که هر دو در تاریخ ۱۳۴۵ ه. ق. در تبریز به چاپ رسیده است.

کتاب دیگری هم به نام سه مثل حاوی امثلهٔ متداول در بین عرب و فارس و ترک با حکایات نغز تألیف نموده که تاکنون به طبع نرسیده است.

وی حدود سال ۱۳۴۳ قمری در مشکین شهر در گذشته. اولادش در اهر و مشکین شهر ساکن بودند.

ملا حسن به هر سه زبان ترکی و فارسی و عربی شعر گفته است از اوست:

خواهی به جهان گل سعادت چینی و ز فضل و هنر علم لغت بگزینی
دلخواه خودت بهره و تاریخ کتاب ز اشعار سبکة المعانی بینی

(دانشمندان آذربایجان، ۲۴۶-۲۴۷)

عبدالغنی قراجہ داغی

حاجی میرزا عبدالغنی از عالمان و دانشمندان ارسباران مقیم تبریز بود، در فقه و اصول و تفسیر و علوم عربی و ادبی مهارت کامل داشت. او برادر میرزا حاج آقا مدرس ریاضی استاد المنجمین است به نوشتهٔ صاحب المآثر و الآثار علمای عظام به او تکریم و احترام می نمودند... منظومه‌اش در فقه مطبوع افتاده علی‌المعنین وی روز ۱۶ رمضان ۱۳۱۶ هجری قمری در تبریز به رحمت ایزدی پیوسته است از تألیفات او: منظومهٔ فریده اللآلی

(شعر عربی) متمم منظومه بحر العلوم به سال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران به چاپ رسیده است.

(المآثر والآثار، ص ۱۷۶- دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۷- مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۸۹۷)

علیاری

حاجی ملا علی فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند جعفر و او فرزند محب الله و او فرزند محمد جعفر قراجه داغی علیاری است.^۱

وی صبح پنجشنبه پنجم رمضان سال ۱۲۳۶ ه. ق. در قریه سردرود متولد شد. مؤلف ریحانة الادب او را از اکابر علمای طراز اول اوایل قرن چهاردهم هجری قمری شمرده و نوشته است که وی فقیه اصولی، محدث رجالی طیب نجومی، حکیم متکلم، ادیب اربب، شاعر ماهر و بالجملة جامع معقول و منقول بود. در منظومه رجالی "منتهی الآمال" صاحب ترجمه به شرح حال اجمالی خود چنین اشاره می‌کند:

انا علی بن عبدالله فی (ولرغ) خامس شهر الله

۱۲۳۶

کان بعون ربی العزیز فی ست امیال من التبریز

میلادی فی سعد السعود^۲ و مسقطی قریه سردرود

وی دوران خردسالی خود را در علیار زادگاه نیاکانش گذرانید و بعد به تبریز آمد و خدمت جمعی از علمای اعلام منجمله میرزا احمد آقا مجتهد تبریزی و فرزندش حاجی میرزا لطفعلی آقا و میرزا محمد آقا مجتهد والد آیه الله آقا میرزا صادق آقا تحصیل نمود و به نجف اشرف رفت و در خدمت علمای معروفی مانند: شیخ مرتضی انصاری و حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و حاجی سید حسین کوه کمری و شیخ راضی و شیخ مهدی به تکمیل معلومات پرداخت و از ایشان اجازه اجتهاد و روایت گرفت و به تبریز برگشت و به تألیف و تصنیف و تدریس پرداخت.

مؤلف علمای معاصرین می‌نویسد: سال ۱۳۰۸ ه. ق. به حج بیت الله الحرام و سال

۲ - سعد السعود نام یکی از منازل ۲۸ گانه قمر است.

۱ - علیار از قراء دزمار از مضافات ارسباران است.

۱۳۱۰ هـ. ق. به زیارت علی بن موسی الرضا مشرف و در اثناء حَلّ و ارتحال قصیده‌یی بر سیل ارتجال انشا فرمود به مطلع:

نحوت نحوک یا بن المرتضی
لیعفو ربّی کُل ذنبی مامضی
مرحوم حاجی میرزا شفیع خان محاسب الملک این قصیده را با سایر قصاید وی که در مدح حضرت امیر (ع) گفته به چاپ رسانیده است.
علیاری روز پنجشنبه چهارم رجب سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در حدود ۹۱ سالگی وفات یافت.

تألیفات او:

- ۱- ایضاح الغوامض فی تقسیم الفریض (در مبحث ارث مجدول به عربی) این کتاب به سال ۱۳۱۸ هـ. ق. تألیف و در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. در تبریز چاپ شده است.
- ۲- بهجة الآمال فی شرح زیدة المقال (در ۵ مجلد) سه مجلد آن در شرح زیدة المقال منظومة رجالی سید حسین بروجردی و دو مجلد دیگر در شرح منظومة رجالی «منتهی الآمال» خودش می باشد که در تتمیم زیدة المقال مذکور نظم کرده است. آخرین جلد این کتاب در سال ۱۳۱۸ هـ. ق. به انجام رسیده است. (ناگفته نماند که کتاب زیدة المقال سال ۱۳۱۳ تحت عنوان نخبة المقال به چاپ رسیده است). مؤلف الذریعة (ج ۳، ص ۱۵۹) می نویسد: فرزند مولانا، میرزا محمد حسن علیاری این ۵ مجلد (بهجة الآمال) را در یک جلد نظیر فهرست مختصر نموده و موسوم به مختصر المقال فرموده و نسخه‌یی از آن به خط شریف خود سنه ۱۳۳۹ هـ. ق. به ما فرستادند.
- ۳- تقویم در ۳۶۶ برگ. ۴- حاشیة تشریح الافلاک. ۵- حاشیة روضة البهیة (عربی، شرح لمعة معروف) که به سال ۱۳۲۴ و ۱۳۴۰ هـ. ق. در تبریز چاپ شده است. ۶- حاشیة ریاض المسایل. ۷- حاشیة قوانین. ۸- حاشیة معالم. ۹- دلائل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام. ۱۰- ریاض المقاصد فی شرح قصیده الشیخ حسن بن راشد فی مدح صاحب الزمان ۱۱- شرح چغمینی. ۱۲- مشکوة الوصول الی علم الاصول در ۶ مجلد ۱۳- المطرزی فی شرح اقسام اللغز شرح مزجی بر معالم است در ۵ مجلد ۱۴- مناهج الاحکام فی اصول الفقه. ۱۵-

۱ - میرزا محمد حسن علیاری فرزند صاحب ترجمه، خود از علما و دانشمندان بود و به سال ۱۳۵۸ هـ. ق. وفات یافت برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار او رجوع کنید به (علمای معاصرین، ص ۱۸۰ - فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۷۴).

منتهی الآمال فی علم الرجال که منظومه‌یی ست رجالی. ۱۶- منهاج المله فی تعیین الوقت و القبله. ۱۷- الوافیه فی شرح لغز الکافیه للشیخ بهایی.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۰ - علمای معاصرین، ص ۹۶- ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۲۳)

فانی اهری

میرزا محمود از سخنوران سده سیزدهم ارسباران است در "تاریخ ارسباران" تاریخ فوت او ۱۳۰۰ ه. ق. قید شده و مرحوم تربیت می‌نویسد: به سال ۱۳۰۴ هجری در حالی که هفتاد سال داشت هنوز در قید حیات بود. اکثر اشعارش در مرثی حضرت سیدالشهدا است. این ابیات را در تعمیر مسجد شیخ عماد سروده و در سر درب آن مسجد روی سنگی حکاکی کرده‌اند.

حبذا فضل و زهی لطف خداوند جلیل که شده مشتمل حال وکیل بن وکیل
بانی بیت خدا گشت و خریداری کرد بر بهشت و نعمش با ثمن و سعی قلیل

یک هزار و دوصد و هفتاد و هفت این بنای خیر بر انجام رفت
بقعه عالی شیخ عماد در جنب این مسجد قرار دارد و زیارت گاه عموم است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۰-۲۹۱. تاریخ ارسباران، ص ۲۱۱)

قطب اهری

در سده هفتم هجری و یا قبل از آن می‌زیسته، از رباعیات اوست:
چون با همه کس فاش شد آمیختنت ای دختر رز رواست خون ریختنت
لیکن، چو کسی فرو گرفت ز درخت در شرط کرم نیست، بر آویختنت

زلف چو شب تو، آرزو می‌کندم سیمین غیب تو، آرزو می‌کندم

جانا، به همه دهن بگویم گستاخ بوسی ز لب تو آرزو می‌کنم

دلدار به عشوه خوشزبانی است که نیست
در کین منش، بسته میانی است که نیست
بادامش، اشارت ار به چشمی است که هست
آن پسته، عبارت از دهانی است که نیست
(نزهة المجالس، ۹۰ و ...)

نباتی قراجہ داغی

سید ابولقاسم متخلص به نباتی و مشهور به مجنون شاه و خان چوپانی فرزند میر یحیی (ملقب به سید محترم اوشتینی) به سال ۱۱۹۱ ه.ق. تولد یافت دوران جوانی خود را در قریه اوشتین که از قراء با صفای ارسباران است با حشم‌داری و باغبانی گذرانید، زیباییهای طبیعت او را به سرودن اشعار برانگیخت رفته رفته به عرفان گرایید و ضمن تحصیل به مطالعه آثار عمرخیام و مولوی و حافظ پرداخت بعدها به اهر رفت و در بقعه شیخ شهاب‌الدین گوشه ریاضت و عزلت‌گزید و اواخر عمر باز به زادگاهش اوشتین برگشت و به سال ۱۲۶۲ ه.ق. در همانجا وفات یافت.

نباتی مردی صوفی مشرب بوده و اشعاری به زبان ترکی آذربایجانی و فارسی می‌سروده است و همان طوری که مرحوم تربیت می‌نویسد: «متتبع اشعار خواجه حافظ شیرازی است و بیشتر به جنس تجنیس طالب بوده شعرهای ترکی مطابق نغمات کردی، کرمی، قراکهری، گرایلی بسیار گفته است».

نسخه‌هایی از دیوان نباتی به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۷۸: نستعلیق خوب اواخر سده ۱۳. دارای غزل، رباعی، مخمس، ترکیب‌بند، فارسی و ترکی، در حدود ۴۸۰۰ بیت و پیرامون هزار بیت از نسخه چاپی بیشتر دارد. ۲۱۶ گ ۱۲ س. آغاز: از گردش روزگار و دور گردون

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۵۰۰: نستعلیق سده ۱۳، دارای قصیده، غزل، قطعه، رباعی و شعرهایی به ترکی، آغاز برابر نسخه مجلس

(فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۲۴۶۸).

کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۴۳۳۵/۱: گویا به خط محمد رضا فراشبندی (ص

۱۱-۱) ترکی (فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۹۴).

کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۸۹۱: نستعلیق، ۱۴۸ گ، ۱۳-۱۴ س بدون تاریخ.
آغاز:

ایجاد بنای عالم از نام علی ست	آیین نبی ز ضرب صمصام علی ست
میخانه دهر قایم از هستی اوست	آب رخ می ز جام گلفام علی ست

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۷۷)

دیگر از آثار نباتی منظومه‌یی است به نام "عین‌العشق" که بنا به نوشته مشار به سال ۱۳۳۲ در لاهور به طبع رسیده است (مؤلفین کتب چاپی، ج ۱، ص ۲۹۲).

دیوان اشعارش به سال ۱۲۷۴ در تبریز چاپ سنگی و در دهم اردی بهشت ۱۳۴۵ به خط نستعلیق "یوسف مشکین قلم" به اهتمام مدیر کتاب فروشی ادبیه تهران در ۲۶۶ صفحه ۱۶ سطری چاپ افست شده است و شامل: بحر طویل و غزل و قصیده و مخمس و رباعی و مستزاد و ساقی نامه و اشعاری به ترکی آذربایجانی است. بحر طویل چنین شروع می‌شود: "منبع چشمه هر کلمه که جاری شود از نطق و بیان کام‌وزبان، اسم خداوند عظیم است..."
نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای گرفته از رخت خورشید عالم گیر نور

چند از خاک درت باشم من مهجور دور

گر بگویم رفت سودایت ز سر، باور مکن

روز محشر با غم عشق تو برخیزم ز گور

لن ترانی گفتن و رخساره بنمودن ز چیست

مشکلی دارم خدا را ای کلیم الله طور

من کجا و دیدن دیدار جانان از کجا

کی بیند تابش خورشید را خفاش کور

در میان عاشق و معشوق رمزی دیگر است

لب میند هم چون "نباتی" متصل گو، یا صبور

گهی در جوش و گاهی در خروشم	گهی در گفتگو، گاهی خموشم
گهی از چشم ساقی در خمارم	گهی سر مست جام می فروشم
گهی در مسجدم تسبیح در دست	گهی در دیر، گبرِ دُرد نوشم
گهی دیوانه صحرای نوردم	گهی فرزانه با عقل و هوشم
گهی در سومناتم، بت پرستم	گهی سجاده تقوی به دوشم
گهی از شر دیو نفس ترسان	گهی خوش حال گفتار سروشم
گهی اندر سکوتم چون "نباتی"	گهی چون خم می دایم بجوشم

از رباعیات او:

گیرم ز که من سراغت ای شمع چگل	ماوای تو را نه دیده دانست نه دل
زین عمر نشد مراد دل حاصل من	عمر دگر از کجا نمایم حاصل

از خانه دگر مست و ملنگ آمده‌ام	تا بر سر کوچه لنگ لنگ آمده‌ام
دیروز به دل ترک دو رنگی کردم	امروز بین که چند رنگ آمده‌ام

در درگاه خلق بندگی ما را کشت	از بهر دو نان دوندگی ما را کشت
که منت روزگار، که منت خلق	ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت!

در تضمین غزل حافظ گوید:

رند مستی به چمن سیر و تماشا می کرد	از سر شور و طرب باده به مینا می کرد
گاه مستانه به این زمزمه لب و می کرد	«سالها دل طلب جام جم از ما می کرد»

«آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد»

عمر چون همدم مرگ است چه هشتاد چه بیست

خوش دل آن کس که در این میکرده آزاد بزیست

ای "نباتی" بنگر کاین گهر از مخزن کیست

«گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست»

«گفت حافظ گله‌یی از شب یلدا می‌کرد»

در عزل یوسف خان گرجی از حکومت قراجه داغ ماده تاریخی ساخته است که در جنگ شماره ۲۶۲۴ کتابخانه مرحوم نخجوانی مسطور و چنین است:

گر چه کس گوش نگیرد به جنون	لیک گویم سخنی بهر سکون
دولت طنطنه یوسف خان	گشت چون طالع عشاق نگون
هاتفم خواند به گوش این تاریخ	(کن زیون را ز قراداغ برون) ^۱

۱۲۴۱

در صفحه ۲۴۷ دیوانش این دو بیت تاتی و ترکی آمده است:

ساقی دولانیم باشنکا بوجون سنکا قربان یک باده بوا ایم خانی سلطون سنکا قربان
 گه ترکی و گاهی عربی گه فارسی گه تاتی بوتچین آز وامون سنکا قربان
 و در مقطع قصیده‌یی (ص ۲۵۳) این بیت تاتی به چشم می‌خورد:

ذونستش چمه دوت شعر نوایی چمی چوقندا

ایزان زون ویل برو هو شما هر و یالوت وار اولمیش

در توصیف زادگاهش گوید:

صفحه عالمده بیردر نهاندیر اوشستین

وزنه گلمز، چکمک اولماز، چوخ گیراندیر اوشتین

از اشعار ترکی اوست که در مدح مولای متقیان گفته است:

منیم عالمده سلطانیم علیدیر	منیم میر جهانانیم علیدیر
دیر دایم دیلینده خان چوبانی	منیم هر درده درمانیم علیدیر

در شهریورماه سال ۱۳۷۲ کنگره بزرگداشت این شاعر به مدت سه روز در کلیبر برگزار شد و بهمین مناسبت دیوانش به طرز مطلوبی در دو جلد به اهتمام حسین محمدزاده صدیق انتشار یافت جلد اول آن اشعار فارسی و جلد دوم اشعار ترکی نباتی است.

چاپ تزینی و نفیس دیگری هم از اشعار فارسی او با تشریک مساعی جمعی از

خوشنویسان و هنرمندان، به کوشش غربی کلیر تهیه و به علاقمندان شعر نباتی اتحاف شد.

امید آنکه توجه به کلیه شعرا و فضلا و عرفای این مرزو بوم مستدام باشد انشاء الله تعالی.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۰-۳۷۱. فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۶۶. دیوان نباتی، چاپ تهران ۱۳۴۵، ۱۳۷۲)

از شاعران متأخر و معاصر:

بارز، عباس اسلامی (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۲۲).
پسیان، حسین (رک: تبریز و پیرامون، ص ۶۱۳).
خوشخبر، محمد کاظم.
وثوقی، سلیمان (رک: ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۶۴).
وزیریان، سعید.

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

ثاقب اهری (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰).
موجی اهری، شیخ‌السلام (رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۳).

سخنوران

اروميه

ارومیه

شهرستان ارومیه مرکز استان آذربایجان غربی است. از شرق به دریاچه ارومیه و از غرب به خاک ترکیه محدود است نام شهر در اوایل دوره پهلوی از ارومیه به رضاییه تبدیل شده بود.

در حفیاتی که در این ناحیه به عمل آمده آثار ازمنه باستانی کشف شده است که بعضی را دو هزار سال قبل از میلاد دانسته‌اند. در روایات متأخر زردشتی این شهر مولد زردشت معرفی شده است. جغرافیدانان سده سوم ه.ق. ارومیه را سومین شهر آذربایجان (بعد از اردبیل و مراغه) شمرده‌اند. در جنگهای طغرل بن ارسلان سلجوقی با قزل ارسلان، طغرل شهر را محاصره کرد و آنرا گرفته تاراج و ویران نمود ...

دریاچه ارومیه در جانب شرق این شهر قرار دارد. و طول آن ۱۴۰ کیلومتر و منتهای عرض آن ۴۵ کیلومتر و مساحت متوسط آن ۵۰۰۰ کیلومتر مربع است. آب آن به حدی شور است که هیچ نوع ماهی در آن زندگی نمی‌کند. مردم بسیاری برای درمان رماتیسم و بیماریهای جلدی به سواحل آن می‌روند.

بنادر مهم آن: شرفخانه، گلخانه، حیدر آباد، آق گنبد است.

استرابون این دریاچه را «زیبوتا» نامیده که بعضی آنرا کاپاوتا = «کبود»، «کپوتان» دانسته‌اند و نیز گمان برده‌اند که این دریاچه همان چیچست مذکور در اوستاست. ابن حوقل به لفظ کبودان از آن یاد کرده و اسطخری آن را بحیره الشراة (منسوب به شراة) خوانده است و به مناسبت جزیره شاهی آن را دریاچه شاهی هم نامیده‌اند.

(دایرة المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۱۵۹، ص ۱۵۸۷)

آقای علی دهقان کتابی تحت عنوان «رضاییه سرزمین زردشت» تألیف نموده و به سال

۱۳۴۸ ش. در تهران به چاپ رسانیده و در آن اوضاع جغرافیایی و اقتصادی و فرهنگی و اداری و تاریخی و اجتماعی آنجا را مورد بحث قرار داده‌اند.
سخنوران این شهرستان:

ابراهیم ارموی

ابراهیم فرزند شیخ عبدالله ارموی از مشایخ صوفیه در سده هفتم هجری قمری است. به سال ۶۱۵ ق. در جبل قاسیون تولد یافت و به سال ۶۹۲ فوت کرد. نشو و نمایش در عربستان بود و گاهی به عربی شعر می‌سرود، از اوست:

و حیاة و جهک لوبذات حشاشتی لمبشری بر ضاک کنت مقصرا
انا عبد حبک لا حول عن الهوی یوماً و ان لام العذول و اکثرا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴- لغتنامه دهخدا)

اسماعیل افشار

از شاعران ارومیه است در غرض ورزی حاکم مستبد زمان خود گوید:

در ارومیه هر که عرض کند باید اول جریمه قرض کند
چارصد چوب بر دو پایش، چون پنج وقت نماز فرض کند
زمان حیاتش مشخص نیست ولی ظاهراً در سده سیزدهم هجری قمری می‌زیسته است.
(بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۶)

پرغم

حاج محمد شریف از وعاظ ارومیه بود و گاهی شعر می‌سرود و «پرغم» تخلص می‌کرد. اشعارش اغلب در مرثیاتی اهل بیت است. «محیط» از شعرای این شهر قطعه ذیل را در تاریخ فوت او گفته است:

پیر روشن ضمیر خوش اخلاق	رائی عترت رسول اصم
حاجی ناجی آنکه بود «شریف»	نام او و تخلصش «پرغم»
چون به عزم جوار رحمت حق	بست بار رحیل از این عالم
بهر تاریخ او به گوش «محیط»	هاتفی گفت: (حیف از پرغم)
	۱۳۴۸ ق.

(موادالتواریخ، ص ۱۹۲)

پریشان

میرزا حسینعلی متخلص به «پریشان» از شعرای نیمه اول سده چهاردهم هجری قمری ارومیه است. در خدمت حبیب الله خان بیگلربیگی بوده این ماده تایخ را در تاریخ تولد شمس الدین پسر بیگلربیگی گفته است:

(دیده ال حبیب از شمس دین پر نور شد)

۱۳۱۰

گویا اجدادش به علت نامعلومی از بوشهر به ارومیه کوچ کرده اند.
از اوست:

در این بازار پر غوغای لیلی	زیان بردم بس از سودای لیلی
حکیم عقل مانند «پریشان»	شده دیوانه در صحرای لیلی
«پریشان» شعر ترکی نیز سروده است.	

(موادالتواریخ، ص ۲۲. بزرگان و سخن سراپان آذربایجان غربی، ص ۴۳-۴۹)

پیر قلی افشار

از اقوام یوسف بیگ استاجلوی افشار ارومی است در سده دهم هجری قمری می زیسته و مدتی لله سلطان حسین میرزا بوده، از اوست:

ز تاب می شده غرق غرق خونخواره‌یی دیدم

شدم حیران میان آب آتشپاره‌یی دیدم

(مجمع‌الخواص، ص ۱۲۸- لغتنامه دهخدا، ص ۶۶۷- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۴۹)

جنانی افشار

شیخ باقر افشار در اوایل سده چهاردهم هجری قمری، زمان حکومت حاج حسام‌الدوله می‌زیست. طبع لطیفی داشت از اوست:

از موکمندی ساخته چین چین به دوش انداخته

دین و دلم را باخته بر قصد ایمان آمده

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۵۶)

حسرت ارموی

از شاعران سده سیزدهم هجری قمری ارومیه است از ماده تاریخی که در مرگ میرزا ابوالحسن وکیل ساخته معلوم می‌شود که به سال ۱۲۱۷ در حال حیات بوده است.

دو نسخه از دیوان او را مؤلفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» معرفی کرده‌اند که محتوی غزل، رباعی، ساقینامه اوست. بیشتر غزلهایش در استقبال از غزلهای حافظ سروده شده، از اوست:

در خرابات مغان مست مدامم کردند خرم آن روز که این باده به جامم کردند...
در توصیف سنندج گوید:

نسیم نافه گشا آمد از دیار سنندج گشود نافه مشکین چو زلف یار سنندج
از ساقینانه اوست:

بده ساقی آن ساغر شرک سوز به وحدت چراغ دلم برفروز
از آن می که از من ستاند مرا از آن می که از من رهاند مرا

از رباعیات اوست:

عمری ست که بت پرستی آیین من است کفر سر زلف نو خطان دین من است
من گوشه چشم نو خطان را لازم هر جا صنمی ست جان شیرین من است

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۸۱-۷۲)

حسین ارموی

محمد حسین پسر علی کتاب خوان اهل ارومیه و ساکن لکهنو بوده کتابی متضمن مصائب اهل بیت مسمی به «مجالس الاخبار» تألیف نموده است. مؤلف روز روشن می نویسد: در وقت نگارش این نامه (۱۲۹۵) ملازم سرکار رئیس رامپور است و این ابیات از مجالس الاخبار اوست:

از خون سر محاسن شه چون خضاب شد آن لحظه از کسوف بدر آفتاب شد
برخاست شور ناله ز کروییان قدس از صدمه فلک به زمین اضطراب شد
در خون خود طپید تن پاره «حسین» صد چاک زیر خاک تن بوتراب شد
در ماتمش گریست جهان آنچنان کزو در چار موج اشک فلک چون حباب شد

(روز روشن، ص ۱۷۷)

خطیبی ارموی

حسین بن حسن خطیبی ارموی از خطبا و سخنوران سده پنجم هجری قمری ارومیه است به عربی شعر می سرود به سال ۴۶۲ هجری قمری قصیده مطول منسجمی به زبان عربی ساخت و به نظام الملک وزیرکه در آن موقع در اشنویه اقامت داشت فرستاد.

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۸۸)

خوش طبع بالی افشار

از شاعران سده دهم هجری قمری و از طایفه تکلوفشار ارومی است. صاحب «مجمع الخواص» او را جوانی خوش طبع و سپاهی منش و رفیقی شفیق و دست و دل باز معرفی کرده و این رباعی را به او نسبت داده است:

می آمد و چهره از عرق تر کرده چوگان به کف و اسب طرب بر کرده
و اندر خم زلفهای گرد آلودش دلهای شکسته خاک بر سر کرده

(مجمع الخواص، ص ۱۲۴، بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۰۵)

دردی افشار

از شعرای قرن دهم هجری قمری است. صادقی افشار درباره وی می نویسد: از نو خاستگان است و هنوز صفائی دارد. طبعش هم خوبست و این مطلع از اوست:

توئی و قوت یک ناله دگر «دردی» نعوذ بالله اگر در دلش اثر نکند
اسحق بیگ عذری بیگدلی برادر کهتر لطفعلی بیگ آذر (مؤلف آتشکده) در منتخبات خود علاوه بر مطلع مذکور دو بیت زیر را نیز از او نقل کرده است:

نیستم راضی که گوید غیر پیغام تورا بی ادب ترسم که آرد بر زبان نام تورا

یک قطره خون و صد غم محنت دل من است
یک دیده و هزار بلا حاصل من است

(مجمع الخواص، ص ۱۲۸. آتشکده آذر ص ۵۸. شمع انجمن، ص ۱۵۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۶)

رشید افشار

عبدالرشید فرزند میرزا محمد شفیع محمودلوی افشار در سده سیزدهم ه. ق. می زیست و گاهی به ترکی و فارسی شعر می گفت «تاریخ افشار» از تألیفات اوست که سال ۱۲۸۳ به

تألیف آن آغاز کرده و سال ۱۲۸۶ به پایان رسانیده است و نسخه خطی آن در تصرف مؤلفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» بوده است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

دلی یا دلبری یا عین دلداری نمی‌دانم ز جان وارسته‌یی یا خوشتن داری نمی‌دانم
«رشیدا» نکته وحدت ز نظمت آشکارا شد جناب مولوی یا شیخ عطاری نمی‌دانم!
میرزا محمد شفیع پدر صاحب ترجمه نیز طبع موزون داشته و به سال ۱۲۸۳ ه. ق. در گذشته است.

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۰۲- ص ۲۱۰، ص ۳۴۱)

رهی جهانگیری

حسین جهانگیری فرزند حبیب الله خان بیگلریگی به سال ۱۲۸۵ ق. در ارومیه زاده شد، در محضر میرزا محمد صادق «صاحب نسق قمی» به تکمیل معلومات پرداخت. به سال ۱۳۳۶ قمری به ریاست بلدیه ارومیه منصوب شد. طبع موزونی داشت، گاهی «پروین» و گاهی «جهانگیری» و در اواخر عمر «رهی» تخلص می‌کرد، از اوست:

کرشمه‌یی که دو چشم به گاه غمزه نمود به بیقراری دل‌های ناتوان افزود
به درد عشق مداوا به جز مدارا نیست به هر طبیب که رفتم «رهی» چنین فرمود

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۹۱-۸۸)

سالک ارموی

حاجی میرزا ابوالحسن متخلص به «سالک» در اوایل سده چهاردهم قمری در حال حیات بوده است. طبع موزون داشته، در مدح شاعر معاصر و مصاحبش عندلیب گفته است:

آفرین ای عندلیب گلشن جان آفرین آفرین ای بلبل گلزار جانان آفرین

این ماده تاریخ در فوت حجة الاسلام میرزا محمد حسین شیرازی از اوست:

یگانه گوهر بحر علوم آنکه بکرد به شرع بس خدمات عظیم و سعی بلیغ

خیال کرد به تاریخ رحلت سالش نوشت خامه «سالک» بلفظ (حیف دریغ)
۱۳۱۲

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۲۶)

سراج الدین ارموی

شیخ سراج الملة والدین ابوالثناء محمود بن ابی بکر احمد ارموی از فحول علمای عهد اباقا آن بود. به سال ۵۹۴ ه. ق. تولد یافت و به سال ۶۸۲ در گذشت. وی از شاگردان کمال الدین یوسف بود و در فلسفه و حکمت و فقه و اصول پایه بلندی داشت. از تألیفات او «مناهج» و «بیان الحق» و «مطالع الانوار» و «لطایف الحکمة» را می توان نام برد. بر مطالع الانوار شروح زیادی نوشته اند که از آن جمله شرح قطب الدین محمد رازی از علمای قرن هشتم هجری است که به نام خواجه غیاث الدین تنظیم کرده است. لطایف الحکمة را در تایخ ۶۵۵ به نام کیکاوس بن کیخسرو به زبان فاسی نوشته است و مرحوم تربیت نسخه آن را در کتابخانه آستان قدس رضوی دیده است. این کتاب بسال ۱۳۵۱ به تصحیح دکتر یوسفی به چاپ رسیده است. سراج الدین در اواخر عمرش در قونیه می زیست و آن زمانی بود که ملای روم به افاقت می پرداخت. می گویند سراج الدین در اوایل حال منکر مقام ملا بود ولی پس از چندی جزو مریدان او گشت و در تشییع جنازه مولانا جلال الدین شرکت کرد و قصیده یی که ساخته بود بر خواند. این دو بیت از آن قصیده است:

کاش آن روز که در پای تو شد خار اجل دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر
تا در این روز جهان بی تو ندیدی چشمم این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر
از جمله شاگردان سراج الدین، خواجه صفی الدین هندی را نام برده اند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۹-۱۸۰- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۲۹-۱۳۰)

سهیل ارموی

میرزا علی خان ملقب به منتظم السلطان فرزند حبیب الله خان بیگلریگی به سال ۱۲۸۲ ه. ق. در ارومیه تولد یافت و پس از تکمیل معلومات به سال ۱۳۰۰ وارد خدمت نظام شد. بعد از جنگ بین‌المللی اول (۱۳۳۵) به اختلال حواس مبتلا گشت و سال ۱۳۴۹ قمری فوت کرد. خط زیبا و طبع موزونی داشت و در شعر «سهیل» تخلص می‌کرد، از اوست:

ساقی بیا که گردش دور پیاله بس

ما را ز دور نرگس مستت حواله بس

ز آن شعله‌یی که حسن تو افروخت در چمن

فریاد مرغ و آتش گل، داغ لاله بس

ترسم به قلب نازک دلدار اثر کند

خاموش ای «سهیل» که این آه و ناله بس

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۴۷-۱۵۰)

شایق ارموی

میر علی اشرف نام داشت و از مریدان جلال‌الدین محمد مجد الاشرف (از اقطاب سلسله ذهبیه) بود در ستایش او اشعاری دارد. از اوست:

بر مورچه‌یی کند سلیمان

آیا چه شود اگر نگاهی

ظلمات کجا و مهر رخشان

«شایق» تو کجا و حب آنشه

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸)

طالب افشار

میر حسین متخلص به «طالب» از شاعران ارومیه و از مریدان و ستایشگران جلال الدین محمد مجد^۱ الاشراف بوده به اشعار حافظ نظری داشته، از اوست:

«طالب» وصال دوست طلب می‌کند ز دوست
«یارب دعای خسته دلان مستجاب کن»

(جلالیه، ج ۱، ص ۶۷-۶۲)

طرزی افشار

از شاعران عهد شاه صفی اول و شاه عباس ثانی است در اشعار خود مصاد و صیغه‌های جعلی به کار برده و شیوه تازه‌یی ابداع کرده و شهرت یافته است.

نصر آبادی او را از طرشت ری و پاره‌یی از تذکره نویسان اهل ترشیز ولی مرحوم تربیت و مؤلفان «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» اهل طرزلو از قراء اطراف ارومیه معرفی کرده‌اند.

دیوانش سال ۱۳۰۷ به کوشش «محمد تمدن» به چاپ رسیده و سال ۱۳۳۸ تجدید طبع شده است. از اشعارش استنباط می‌شود که طرزی سفردوست بوده و به تهران و قم و اصفهان و شیراز و کرمان و گنجه مسافرت کرده و به زیارت کعبه نیز نائل آمده است:

صد شکر که بر مراد فیروزیدم و از ارض غری در دل افروزیدم
در شصت و هزار در نجف در یکروز یوم المولود روز نوروزیدم

مرحوم تربیت می‌افزاید که وی روز یکشنبه ۱۷ ربیع‌الاول سنه ۱۰۶۰ که روز ولادت حضرت رسول اکرم (ص) بوده و با اول فروردین در یکروز واقع شده در نجف اشرف بوده است.

طرزی به دربار صفویه نیز راه یافته و مورد عنایت شاه عباس قرار گرفته است. مرگش را پیش از سال ۱۰۸۳ یاد کرده‌اند.

نسخه‌های دیوانش به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:
نجف: کتابخانه امیرالمؤمنین به شماره ۳۴۷ نستعلیق سده ۱۱
پاکستان: دانشگاه پنجاب به شماره ۴۵۷۳/۷۱۶۴ نستعلیق خوب محمد مسعود فرزند
ملا شیخ حبیب‌الله احمد آبادی ذی قعدة ۱۱۱۵
تهران: کتابخانه ملک به شماره ۵۸۲۷/۲ نستعلیق ۱۲۴۹
آغاز:

ابتدا بسم ربی الاعلی آنکه هستید هر دو عالم را
تهران: کتابخانه ملک به شماره ۵۱۱۴/۸ نستعلیق شکسته با تاریخ ۱۲۵۰.
تهران: کتابخانه مجلس به شماره ۲۶۸۵/۱ شکسته نستعلیق سیدابوالقاسم مورخ ۱۳۱۳
پیرامون ۵۶۰ بیت. آغاز برابر نسخه ملک.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

مبادا که از ما ملولیده باشی	حدیث حسودان قبولیده باشی
چو درس محبت نخواندی چه سود، ار	فروعیده باشی، اصولیده باشی
برو «طرزیا» زلف خوبان به چنگت	زمانی بیفتد که پولیده باشی

به اسلوب و طرز خود چنین اشاره می‌کند:

گر چه طرز نو اختراعیدم جانب نظم را مرا عیدم

تو را «طرزیا» صد هزار آفرین که طرز غریبی جدید یده ای

(تذکره نصر آبادی، ص ۴۰۹-۴۰۸. مقدمه بر دیوان طرزی افشار - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۵-۲۴۶. فهرست
نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۲۴۱۵. فرهنگ سخنوران)

عاجز افشار

غلام حسین نام دارد و از شاعران صوفی مشرب و از مریدان جلال الدین مجدالاشراف
است و اشعاری در مدح او سروده، از اوست:

دیشب به خواب دیدم آنشوخ مه لقا را
 کردم سلام بروی گفتم ایا نگارا...
 چون عکس شمس رویش شد تا بناک بر دل
 دیدم به چشم خود من والشمس والضحی را
 (جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۱)

عاصی ارموی

سید حسن مشهور به سید آقا و متخلص به عاصی فرزند آقا میرهاشم، از شاعران اوایل سده چهارم هجری قمری ارومیه است. وی به سال ۱۳۱۶ ق. رساله‌یی در بیان شرح حال خود نوشته و قسمت عمده آن در مجموعه‌یی به وسیله شمس‌الدین پرویزی بسال ۱۳۴۲ ش. چاپ شده است. عاصی می‌نویسد: «خاکپای فقرای حقه‌اثنی عشریه ذهبیه الحسن الحسینی المدعوبه آقا پس از رسیدن به سن هفت و هشت سالگی بنای تعلّم و تدرس و تقدس گذاشته ۳۵ سال حضراً و سفرأ در مساجد و مدارس به تحصیل علوم رسمیه و همیه و قیل و قال اشتغال داشته در نحو و صرف و معانی و بیان و اصول و فروع شافعیه و حنفیه و حکمت و کلام و ریاضی به سرحد کمال رسیدم»...
 عاصی طبعی موزون داشته و اشعاری به عربی و فارسی و ترکی سروده است وی به سال ۱۳۲۶ ق. در ارومیه رخ در نقاب خاک کشیده و گویا دیوانش در بلوای ۱۳۳۶ ه. ق. ارومیه به غارت رفته است.

آثار او:

۱- مثنوی ذخیره العباد: عاصی در این مثنوی مراتب عشق و سیر و سلوک را با بیانی دلپذیر به رشته نظم کشیده و گاهی برای اثبات نظرات عرفانی خود ابیاتی از مثنوی مولوی شاهد آورده است. این مثنوی در حدود ۲۵۰ بیت است و نسخه آن در مجموعه‌یی متعلق به کتابخانه استاد محقق همراه اشعار عربی وی به خط ابوالفتح افشار مورخ ۱۳۰۵ ق. هست.

و چنین شروع می شود.

عید سلطانی است ایدل شاد باش
از قیود کفر و دین آزاد باش
تا در تعریف عشق گوید:

عشق چه بود مظهر اسم و صفات
عشق چه بود گوهر دریای ذات
عشق آتش می زند پروانه را
واله و شیدا کند فرزانه را

۲- اثبات صحت تصوف: نسخه آن در کتابخانه خانقاه احمدیه شیراز به شماره ۵۶/۲

هست.

۳- تنبیهیه مهدویه شخصی: آقای منزوی در فهرست نسخه ها ج ۲، ص ۱۱۰۰ از این تألیف وی یاد کرده است.

نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۳۰۱۶ با نامیهی از جلال الدین مجدالاشراف شیرازی در ستایش از این رساله که در ذی قعدة سال ۱۳۲۰ نوشته شده هست.

در جلد دوم «جلالیه» غزلیات عرفانی و ساقینامه و اشعار عربی او چاپ شده است.
ساقینامه چنین شروع می شود:

بیا ساقیا خمر عشقم بیار
فکند عقل و دانش مرا در خمار
نمونه یی از اشعار مدحیه اوست:

بعد حمد ذات بیچون خدا
که علیست و عظیم و ذوالعطا ...
شه جلال الدین محمد قطب عصر
شیعه خاص علی المرتضا
عاصی بیچاره و در مانده را
اوست هادی و دلیل و پیشوا

(جلالیه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۶۷-۲، ص ۱۳۱. مجموعه یی متعلق به کتابخانه محقق- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی - ص ۱۳۹-۱۴۱. نسخه های فارسی، ج ۵، ص ۲۱۹)

عندلیب افشار

میرزا لطف علی فرزند میرزا محمد علی یاور متخلص به عندلیب از شاعران اوایل سده ۱۴ به سال ۱۲۷۰ ه. ق. در ارومیه زاده شد و به سال ۱۳۳۵ ق. در همانجا درگذشت مؤلفان

«بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» از دیوان خطی او که مشتمل بر غزلیات و یک مثنوی و ساقینامه و دو ترکیب‌بند می‌باشد. یاد کرده‌اند.

وی به ترکی آذربایجانی هم شعر گفته است.

این مطلع از اوست:

هر کجا چهره گلرنگ بر افروخته‌اند خرمن طاقت ما غمزدگان سوخته‌اند

ای ترک خلخ، ای بت روم، ای نگار چین ای سروکشم، ای مه فرخار نازنین

(رضائیه: سرزمین زردشت، ص ۲۳۷. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۳۵-۲۲۶)

فتحی افشار

میرزا عیسی افشار متخلص به «فتحی» از گویندگان نیمه اول سده سیزدهم ه. ق. است. نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه عبدالحسین بیات به خط خود شاعر با یادداشتی درباره سراینده مورخ ۱۲۴۲ هست این دیوان دارای ۷۵۰ بیت غزل است و چنین شروع می‌شود:

«حریمی را که ره ندهند بر هر پادشاه آنجا» ...

در کتاب «بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی» نیز از شاعری به همین تخلص یاد شده است.

از لحاظ زمان زندگی و سایر خصوصیات محتمل است که صاحب ترجمه همو باشد، از اوست: جای امن است و فرح بخش سرکوی نگار هر که ره یافت بدانجا نهد پا به کنار

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۴۶۰. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۳۷-۲۳۸)

فروردین

میرزا ابوالقاسم متخلص به فروردین از ادبای سده ۱۴ ارومیه مردی محترم بود به مطالعه دواوین شعرا رغبت کامل داشت به سال ۱۳۱۵ شمسی در زادگاهش رخ در نقاب خاک کشیده غزلی به سبک طرزی افشار ساخته است به مطلع:

سبزیده و گلیده هزاریده‌ایم ما

شکر خدا که باز بهاریده‌ایم ما

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲۷)

مایل افشار

میرزا حسن ملقب به شیخ الشعرا و متخلص به «مایل» از شعرای اواخر سده سیزدهم ه. ق. است که به روزگار ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳) در کار وزارت امور خارجه بوده و مدتی در بندرلنگه می‌زیسته و در هجا دست داشته است.

آثارش به شرح زیر است:

۱- گلزار در مراثی.

۲- لاله‌زار در مدایح ائمه اطهار.

۳- مرغزار در مدایح معاصران.

۴- شوره‌زار در هجو معاصران.

۵- دفتر امینیه در هجو امین خلوت.

۶- شیرین پلو ترجیع‌بندی است در وصف شیرین پلو.

۷- شکر پلو.

۸- قصاید و قطعات و رباعیات و مسمطات و مثنویات.

نسخه‌های آثار مذکور در کتابخانه‌های ملی تهران، مجلس، آستان قدس رضوی، کتابخانه مرکزی دانشگاه و کتابخانه ملک و اصغر مهدوی هست و برای اطلاع از مشخصات آنها به «فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۵۰۸» رجوع شود. از اوست:

ای ارومیه، مایل افشار به تو مایل بود چو یار به یار

شیخ الشعرا که مایل افشار است اسمش حسن است و دفترش گلزار است
هشتاد و سه سال بی‌صله ممدوحش شه ناصر دین غازی قاجار است

وی در سن ۸۷ سالگی در تهران بدرود حیات گفته است.

(فهرست کتابخانه ملی تهران ج ۱، ص ۳۱۹- فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ۲۵۰۸- بزرگان و سخن سرایان

آذربایجان غربی، ص ۲۵۴-۲۵۶)

مایل افشار

آخوند ملا اسماعیل ملقب به داروغه‌رانی و متخلص به مایل از شاعران اواسط سده چهاردهم هجری قمری است. مقداری از اشعار فارسی و ترکی آذربایجانی او در جلالیه آمده از اوست: خواندم گر به غلامی در خود دلدار به دو عالم ندهم بندگی آن دربار

(جلالیه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ ج ۲، ص ۳۶۹)

مجد السلطنه افشار

از نویسندگان قرن اخیر است با میرزا عبدالرحیم طالبوف مراوده داشت. از تألیفاتش: «عشق ارغوانی»، «طوق لعنت» و رمان انتقادی «ماشاءالله خانم» چاپ شده است او گاهی شعر هم می‌گفت، از اوست:

روز خوش من ز بعد مرگ بیاید ای اجل خوش تو را چگونه بیابم
مرگ کجایی که جانم عزم تو دارد گور کجایی که سوی تو بشتابم

(بزرگان و سخن سراپان آذربایجان غربی، ص ۵۵۵۴)

محزون

عباس نام داشت با پیشه بزازی امرار معاش می‌کرد و چون بیشتر اشعارش در مرثیاتی بود بدین سبب محزون تخلص می‌کرد. به سال ۱۳۱۹ ه. ق. به زیارت حج مشرف شد در جواب تبریکنامه شاعر معاصرش «مخفی» غزلی دارد که چند بیت آن چنین است:

تا خواندم آن مقاله حیرت فزای هجر

از بند بند من چونی آمد نوای هجر

یک چشمه زمزمی است اگر کوی کعبه را

صد چشمه زمزمی است روان در هوای هجر

«محزون» بگو به «مخفی» دانا که غم مخور

با دابقای تو که سرآید بقای هجر

(بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۲۵۸-۲۵۷)

محیط

حاجی میرزا علی اصغر متخلص به «محیط» فرزند حاج میرزا علی صدرالذاکرین متخلص به «واله» به سال ۱۲۵۱ ش. در ارومیه تولد یافت. بذله گو بود. در ساختن ماده تاریخ مهارت داشت، به زبان فارسی و عربی و ترکی آذربایجانی شعر می گفت به سال ۱۳۲۰ شمسی در زادگاهش روی در نقاب خاک کشید. از اوست:

لب شیرین و شورانگیز تو ای ترک ترشیزی

کند از رشک کام قند را تلخ از شکر ریزی

کلاه فقر و فرش بوريا و گوشه خلوت

به از تاج جم و تخت قباد و ملک پرویزی

«محیط» از قول پیر عقل می گوید سخن چو نان

جلال الدین رومی از زبان شمس تبریزی

در تاریخ وفات فاضل شریانی قصیده بلندی سروده است که تمام مصاریع آن ماده

تاریخ و سال ۱۳۲۲ ه. ق. را حاکی است به مطلع:

سحرگاهان بریدی با هزارانده رسید از در پر از درد و نوان و ناتوانی و پیام آور

(علمای معاصرین، ص ۸۲. مواد التواریخ، ص ۲۲، ۲۳۴، ۲۵۰ بزرگان و سخن سرايان آذربایجان غربی، ص ۲۷۹-۲۷۲)

محیی الدین

محیی الدین از مریدان مجدالاشراف بود، از اوست:

بس شاكرم که پیر و قطب زمان شدم کسب شرف نموده مهین و مهان شدم

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۸)

مخفی افشار

میرزا اسدالله فرزند محمد جعفر در تاریخ ۱۲۹۱ ق. در ارومیه متولد شد سوانح سال ۱۳۳۶ ارومیه را در کتابی به نام (فشار افشار) بنظم کشیده، از اوست:

مردگان رادم جانبخش وی احیاء بکند عیسوی یار من اعجاز مسیحا بکند.
نسخه خطی «فشار افشار» نزد پسر میرزا مخفی به نام حاجی فیروز هست. مخفی در ۱۳۲۳ ش. درگذشت

(رضاییه: سرزمین زردشت، ص ۲۳۹)

مسکین افشار

میرزا بیوک آقا رائی افشار ملقب به مسکین شاه و متخلص به مسکین از مریدان مجدالاشراف (متوفی ۱۳۳۱ ق.) بوده و در مدح او اشعاری سروده، از اوست:

ایدل غافل دمی هشیار باش از خیال این و آن بیزار باش
رو بکن «مسکین» دکان تن خراب در غم عشقش تو چون عطار باش

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۳)

مسیح افشار

آقا میرزا مسیح صدرالشریعه از علمای ارومیه و از مریدان مجدالاشراف (از اقطاب سلسله ذهبیه) بود در مدح او اشعاری دارد.

از اوست:

هلال ماه رجب چون ز رخ نقاب انداخت
غریو و ولوله در جان شیخ و شاب انداخت

«مسیح» جرعه‌یی از دست «مجدالاشرافش»

چشید، مست شد و چنگ در رباب انداخت

شاه‌ها مسیح چاکر و کمتر غلام توست در رتبه‌گر چه هست به خورشید همجوار

(جلالیه، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۶۱)

مشربی تکلو

در سده دهم ه. ق. می‌زیسته از طایفه تکلو افشار ارومی بوده و با بیگلریگی این طایفه نسبت نزدیک داشته است، از اوست:

ای فلک، ای بی‌ترحم بیکسی را تا به کی می‌گذاری ز آتش حسرت مروت را چه شد
«مشربی» گیرم که آه بی‌اثرکاری نساخت حیرتی دارم که تأثیر محبت را چه شد

(مجمع‌الخواص، ص ۱۲۵- بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۸۷. فرهنگ سخنوران)

معزالایاله

میرزا حسن معزالایاله به سال ۱۲۷۴ هجری قمری در ارومیه زاده شد و به سال ۱۳۳۷ ه. ق. در تهران رخ در نقاب خاک کشید.

طبع شعر داشت و در موسیقی هم متبحر بود. با میرزا عبدالرحیم طالبوف مکاتبه می‌نمود، سفری به روسیه کرد و مدتی در آنجا سکنی گزید. در راه این سفر غزلی ساخته و ضمن اشاره لطیف به «دلجان» چنین گفته است:

دلم از شوق رخت از دل و جان بی‌خبر است

خبرت هست که سیر «دلجان» در نظر است

راه کوی تو چو مویت همه پر پیچ و خم است

به خیال رخ و زلفت شب و روزم سفر است

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۵)

مفتی

ملا محمد رضا مفتی در سده سیزدهم ه. ق. می زیست، به شغل معلمی اشتغال داشت. مرحوم میرزا رشید ادیب الشعراء مؤلف «تاریخ افشار» از شاگردان او بود. مفتی گاهی شعر می گفت و در شرح و تفسیر اشعار مغلق بخصوص معما و لغز تبحر داشت.

در تاریخ فوت نجف قلی خان (دوم) بیگلریگی چنین گفته است:
بیگلریگی چو دوره عمرش تمام کرد عزم رحیل دوره دارالسلام کرد ...
«مفتی» به شوق نکته تاریخ رحلتش شب تا سحر به منشی کلک اتمام کرد
ناگه سرود هاتف غیم به گوش هوش «بیگلریگی به منزل جنت مقام کرد»
= ۱۲۹۶

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۰۲-۳۰۵)

مفلس

خلیل نام داشت و از مریدان جلال الدین محمد مجدالاشراف (متوفی ۱۳۳۱ ق) بود. در ستایش او گوید:

چون مریضم ز تو ای شاه دوا می خواهم به درت آمده ام از تو شفا می خواهم

(جلالیه، ج ۲، ص ۳۶۹)

منت افشار

محمد کریم خان قاسملو در سده دوازدهم می زیست و بیگلریگی افشار در عهد نادرشاه بود به آتش غضب آن پادشاه گرفتار و از حلیه بصر عاری شد. گاهی شعر می گفت، از اوست:

چنان از دود آهم بی تو ای گل تار شد گلشن که روز از تیرگی گم کرد بلبل آشیانش را
(سفینه محمود، ج ۱، ص ۳۱۷. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۶۳-۲۶۴. فرهنگ سخنوران)

مینای افشار

فریدون افشار متخلص به «مینا» از غلامزادگان فتح‌علیخان افشار ارموی بود. از طفولیت در اصفهان نزد رشید بیگ و جهانگیرخان پسران فتح‌علیخان افشار نشو و نما یافت و با ارباب کمال و موزونان آن دیار مثل درویش مجید و آذر و هاتف و صباحی و عاشق و مشتاق تربیت یافت. صاحب نگارستان دارا می‌نویسد که «شعر شناس و شعر فهم بوده و گاهگاهی مضمونهای نیکو و سخنان دلجو می‌آرد مدتی در اصفهان نزد مؤلف بود بالاخره به آذربایجان آمده به ارومیه رفت و خدمت حسین قلیخان بیگلربیگی افشار ارومیه اختیار کرد و در سنه ۱۲۳۵ در همان دیار وفات یافت»

از اوست:

دیشب همه شب ای آرزوی مینا	این بود به خویش گفتگوی مینا
کز درد گلویت ای مه مینووش	دل خون شد و ریخت از گلوی مینا

صبح شد باز و ای بر من و دل	طی نشد راز وای بر من و دل
----------------------------	---------------------------

(سفینه محمود، ج ۲، ص ۶۷۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶۷. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۶۰-۳۶۲)

نشاطی افشار

محمد حسین متخلص به «نشاطی» از طایفه افشار ارومیه مردی بذله‌گو بود و با شغل مسگری امرار معاش می‌کرد و گاهی به فارسی و ترکی آذربایجانی شعر می‌گفت. در بلوای ۱۳۳۷ هجری قمری وفات یافت، از اوست:

سحر گه چون چمن آراستی ای سر و سیمین بر

رخ زیبای خود را قبله سرو و سمن کردی

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجانی غربی، ص ۳۶۵-۳۷۰)

نظام افشار

صدرالافاضل میرزا حبیب در اواسط سده سیزدهم هجری قمری در قریه قره آغاج ارومیه متولد شد و تا اوایل سده چهاردهم در حال حیات بود. صاحب المآثر و الآثار می نویسد:

«هم شاعر است و هم منشی و هم خوش خط، قلم تحریرش امتیازی بین دارد. مقوم که مهمل تقوم است از نتایج خاطر او می باشد و در این تاریخ که سال ۱۳۰۶ ق. است و بنده نگارنده به جمع و تبییض مسودات این کتاب می پردازد در تهران است و در هجا و هزل بر اقران تقدم و فضل دارد».

کتاب مقوم مهمل تقوم به سال ۱۳۲۴ ق. در تهران به چاپ سنگی رسیده و در بمبئی نیز چاپ شده است. دیگر از آثارش «مصاب» فکاهی در نه بند با ۱۳۴ بیت است در برابر و هجو نصاب الصبیان ابونصر با تقطیع هایی به مانند همان. نسخه یی از «مصاب» در کتابخانه مجلس به شماره ۵۶۱۱/۱ شکسته اوایل سده ۱۳ هست.

نسخه یی از مسمط نظام افشار هم در (۳ برگ ۱۵ سطری) در کتابخانه ملی تهران به شماره ۳۷۲ ف. هست که در ستایش ناصرالدین شاه گفته است. نمونه یی از مسمط اوست:

خوابی که به دی بلبکان دید به تعبیر آراسته شد چهر گل از خامه تقدیر

شد قسمت بلبل هم از او ناله شبگیر برخاست دگر بار به آهنگ بم و زیر

فریاد هزار از چمن و کبک ز کهسار

ای شمع شبستان من ای غیرت بستان بیهوده مخور غصه از این بس به شبستان

اکنون که بهار آمد و شد فصل گلستان تا بشنوی از بلبل واله شده دستان

برخیز و بز خیمه اجلال به گلزار

(المآثر والاثار، ص ۲۱۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷۹. مؤلفین مشارج ۶، ص ۶۰۸. فهرست نسخه ها، ج ۴، ص

۳۲۰۴. فهرست کتابخانه ملی تهران، ج ۱، ص ۳۶۲. بزرگان و سخن سرابان آذربایجان غربی، ص ۱۷۰-۱۷۲)

نظام الشریعه

از مریدان مجدالاشراف بود. از اوست:

ای جلال‌الدین محمد ای ولی کردگار شیعه خاص علی و سایه پروردگار

(جلالیه، ج ۲، ص ۲۶۸)

واله

حاج میرزا علی مشهور به «صدرالذاکرین» و «حاجی صدر» فرزند عبدالحسین به سال ۱۲۵۱ ق. در ارومیه متولد شد. از فضلا و ادبای دوره مظفرالدین شاه بود. در نظم و نثر فارسی تسلط داشت مثنوی «توان و روان» از اوست و در آن چهل حدیث درباره علی علیه السلام را به نظم درآورده و در تاریخ اتمام آن گفته است:

ز تحریر این نسخه آمد فراغ مرا همچو شیخ از گلستان باغ
به تاریخ تألیف گفتم روان (توان و روان کرد طبعم روان)

=۱۳۲۲

این کتاب به سال ۱۳۳۵ ق. یعنی پنج سال پس از فوت او در تبریز به چاپ رسیده است. مرحوم واله به سال ۱۳۳۰ هجری قمری به مرض سکتہ در گذشته است. از غزلیات اوست:

چشم تو نموده مست ما را مستی که برد ز دست ما را
ترسم کند ای نگار بت رو سودای تو بت پرست ما را
«واله» تو غمش ز دست مگذار کاین حال نداده دست مارا

(فهرست آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۲۵۲. الذریعه ج ۴، ص ۴۷۵؛ ج ۹، ص ۱۲۵۵. بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۷۳، ۳۷۵)

والی افشار

میرزا علی خان فرزند میرزا مصطفی خان بهاءالملک بود در خط شکسته و تحریر و فن انشاء و مکاتیب، رتبه بلندی داشت به سال ۱۳۳۸ هجری قمری فوت کرد. «محیط» در ماده تاریخ فوتش گفت:

سرسر کردگان، دانشور فرزانه دوران

هنرمند یگانه صاحب سیف و قلم «والی»

ز دنیا بار رحلت بست، سوی عالم عقبی

ز کالای ادب گردید بازار جهان خالی

محیط از بهر تاریخش چنین آورده در دفتر

«کمال و حلم و دانش را ولایت ماند بی والی»

(۱۳۳۸)

مرحوم والی طبع شعر نیز داشت. در استقبال غزلی از شیخ سعدی گوید:

سبزه جنت فردوسم و این شبنم از اوست خورده‌ام آب ز جویی که گل آدم از اوست

هدهد خوشخبرم، خانه بلقیس کجاست از سلیمان خبر آوردم و این خاتم از اوست

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۷-۳۳۸)

وقار

در دوره ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق.) می‌زیست خط نیکو می‌نوشت و

طبعش از انواع شعر بیشتر به قصیده مایل بود این مطلع از اوست:

هزار شکر که ایام نو بهار آمد زمان عیش حریفان می‌گسار آمد

نگار من به رخ افکنده زلف افشان را گرفته ابر سیه آفتاب رخشان را

باز شورت هست در سر، ای نگار گل عذار ترسمت ما را ز عشق خود کنی دیوانه وار

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۷۶-۳۸۰)

هشیار افشار

میرزا کریم صنیع السلطنه فرزند میرزا مصطفی خان بهاءالملک افشار بود و هشیار
تخلص می کرد.

در ساختن ماده تاریخ و صنایع زرگری و ساعت سازی و هنر نقاشی مهارت داشت و تار
را خوب می نواخت در کتاب «بزرگان و سخن سرایان ...» مسطور است که وی در آغاز
شورش شیخ عبیدالله به سال ۱۲۹۷ ه. ق. داد دلاوری داد و امتیازات نظامی کسب نمود و
جریان این شورش را به نظم کشید ...

از اوست:

ای تار تنم ز زخمه آزرده توست چون غنچه دلم ز هجر خون کرده توست
اسرار من از پرده برون می افتد زان نغمه دلکشی که در پرده توست

(بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۵۰-۲۵۲)

از سخنوران معاصر ارومیه:

ارومچی افشار، میرزا حسن (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۴).
افسون، عبدالله صمدیان متولد ۱۳۲۵ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان
آذربایجان غربی، ص ۲۱۴).

جعفری، بیت‌الله.
جهانگیری، بانو مریم درگذشته ۱۳۳۱ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
غربی، ص ۲۸۴).

سروش افشار، خلیل (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۰۴)
سیمیار، شاهزاده حسین علی میرزا (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص
۱۵۴).

شاکر شعاعی، حسن متولد ۱۳۱۹ هجری قمری (رک: بزرگان و سخن سرایان
آذربایجان غربی، ص ۸۴).

شهر آشوب، محمود ثنایی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۲۶۷).
صابر، میرجلال (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲۲).
محزون، علی باقری متولد ۱۳۲۰ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
غربی، ص ۲۱۹).

نظمی، عبدالعلی. (فرهنگ سخنوران).
یوسف ارومی، فرزند سید محمدکه دیوانش را در سال ۱۳۰۲ خود شخصاً تدوین کرد و
نسخه آن در کتابخانه ملک هست (فرهنگ سخنوران).

هاشمی، میرجلال درگذشته ۱۳۳۰ شمسی (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان
غربی، ص ۳۲۳).

همایون، بانو اکرم (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۲).

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

دلخون (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۱۹).

سرمست، میرزا غفار لشکر نویس افشار (رک: جلالیه، ج ۲، ص ۲۶۱).

عاجز، شیخ جلیل ادیب‌العلما (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۸۱).

عاشق مصطفی در گذشته ۱۲۹۰ هجری قمری (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۱۸۶).

فرهنگی، میرزا حسن (رک: بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی، ص ۳۳۲).

گلشن، حسین آقا ارموی (رک: حدیقة الشعرای اسرار علিশاه).

سخنوران

ارونق و انزاب

ارونق و انزاب

از شمال به شهرستان مرند و از جنوب به دریاچه ارومیه و از مشرق به دهستان رود قات و از مغرب به شهرستان خوی و سلماس محدود است. حمدالله مستوفی در سده هشتم ه.ق. وفور نعمت و آبادی این بخش را ستوده است (نزهت القلوب، ص ۹۲). مرکز آن شبستر و از توابع آن: طسوج، شرفخانه، خامنه، سیس، صوفیان، بنیس، کوزه‌کنان؛ و از آثار تاریخی آن: مقبره شیخ محمود شبستری و مزار استادش بهاءالدین یعقوب، مسجد جامع شبستر، مسجد جامع طسوج و امام زاده خلیل صوفیان^۱ معروفند. این منطقه از بخشهای شهرستان تبریز می‌باشد. ولی به علت داشتن سخنوران متعدد و معروف (که شرح حالشان ذیلاً از نظر می‌گذرد) بطور جداگانه مورد بحث قرار گرفته است.

ابراهیم بنیسی

برهان‌الدین ابراهیم معروف به «سیبویه ثانی» فرزند حسن از عارفان و دانشمندان اواخر سده نهم و اوایل سده دهم هجری قمری و از جمله مشاهیر سلسله نقشبندیها بوده و به نوشته صاحب مرآت کاینات به تاریخ ۹۱۷ هجری در اثنای مسافرت به مکه معظمه با پسر خود کشته شده است. حاجی خلیفه در تقویم‌التواریخ مرگ او را سال ۹۱۹ و مؤلف شذرات الذهب سال ۹۱۵ ضبط کرده و چنین نوشته است:

«۹۱۵ و فيها توفی برهان الدین ابراهیم بن حسن الشیخ العلامة البنیسی الشبستری... کان

۱- باله خلیل از مشایخ آذربایجان در اوایل سده پنجم هجری بوده است. برای اطلاع از شرح حالش رجوع شود به روضات الجنان ۱۰۸-۱۰۷/۲

من فضلاء وله مصنفات فى الصرف وقصيده تائية فى النحو لانظير لها فى السلاسه وله تفسير من اول القرآن الى سورة يوسف و مصنفات فى التصوف و قتل فى ارزنجان قتله جماعة من الخوراج»

تالیفات او

۱- «نهاية البهجة» در غره محرم ۹۰۰ هجری قمری، کافیۀ ابن حاجب رانظم کرد و مطالبی بدان افزود و «نهاية البهجة» نامید. منظومه‌یی ست در نحو و آغاز وانجامش چنین است:

تیمنت باسم الله مبدی البریة مفیض الجدی معطی العطايا السنیة
فرغت و قد ابدی المحرم غرة لتسع مائه من هجرة نبریة

شیخ این منظومه را خود شرح نیز کرده است.

مرحوم تربیت نسخه‌یی از آن را در کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌یی از شرح آن را در کتابخانه حمیدیه استانبول دیده است

۲- «انبیا نامه» به نوشته مؤلف مرآت کاینات وی منظومه دیگری به عنوان «انبیانامه» نیز دارد. نسخه از انبیاء نامه در موزه بریتانیا به شماره ۷۸۶۱ Or و نسخه‌ای هم در بنگال است (فهرست نسخه‌ها ج ۴، ص ۲۶۵۰). و نسخه‌یی هم در فهرست کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۷۵۵ معرفی شده است (ج ۳، ص ۱۲۰۲) و در آن عیانی تخلص می کند.

آغاز

فروزنده شمع جمع سرور به بزم روایت چنین داد نور...

مرحوم حاجی حسین نخجوانی در مجله یغما سال ۶ ص ۱۵۲-۱۵۴ درباره انبیانامه مقاله‌ای منتشر نموده است

۳- «موزون المیزان» تاییه‌یی ست در نظم ایساغوجی اثیرالدین ابهری و خود شیخ بر آن هم شرحی نوشته است. حاجی خلیفه می نویسد که متن و شرح هر دو در نهایت بلاغت است.

۴- «تفسیر قرآن مجید» از اول تا سورة یوسف.

احمد طسوجی

فرزند اشرف طسوجی است. سال ۱۲۳۲ ه‍.ق. تولد یافت و سال ۱۲۵۸ ه‍.ق در حمله عثمانیها به عراق کشته شد.

یکی از معاصرانش در رثای وی گفت.

احمد آقا مظهر فضل و کمال	آن به اسرار حقیقت برده پی
در جوانی در جوار شاه دین	چون فلک طومار عمرش کرد طی
هم گلستان فضیلت شد خزان	هم بهار معرفت گردید دی
بعد از این دیگر غم از دل کی برد	یا سرود نای و یا آوای نی
گفت تاریخ وفات او خرد	(شد شهید اشقیا افسوس وی)

=۱۲۵۸

صاحب «اعیان الشیعه» دربارهٔ وی چنین می‌نویسد:

«آقا احمد بن الاقا علی اشرف بن الاقا احمد بن المولی عبدالنبی الطسوجی، ولد سنة ۱۲۳۲ و استشهد فی قضیه وقعة نجیب باشا بکربلا المشرفة. والطسوجی نسبة الى طسوج محل بأذربيجان كان عالماً فاضلاً شاعراً من اجلاء تلامذة الشيخ مرتضى الانصاری وله کشکول وحواش علی الرياض و غیرذلک ولما توفی استاذہ الانصاری رثاه بقصيدة موجودة عند اولاده»

بنابراین وی کتابی به عنوان کَشکول تألیف کرده و حواشی متفرقه بر ریاض نوشته است ولی تاریخ شهادت او با مرثیه گفتن او برای استادش شیخ انصاری که در تاریخ ۱۲۸۱ درگذشته است منافات دارد.

ابیات زیر را ضمن نامه‌یی از عتبات عالیات به پدرش فرستاده است:

ایا برید صبا ای نسیم جان پرور	ز روی لطف بکن جانب طسوج گذر
زهر گلی که ببینی زیاده رنگ و صفا	بچین و دستهٔ رنگین ببند، تازه وتر
به صد سلیقه و پاکیزگی نگاهش دار	مباد لکه به برگی فتد ز مد نظر
میان جان بگذار و روانه شو به طسوج	سراغ کن در دولت سرای بحر هنر

مهبین سلاله اشرف که اوسری نبی ست که مر جعند و معزز همی زجد و پدر
(اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۳ - ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۱ - مکارم الآثار، ج ۳، ص ۹۴۸ - پایان نامه تحصیلی آقای بیت الله جمالی)

احمد کوزه کنانی

فرزند عبدالله کوزه کنانی از علمای معروف آذربایجان و از شاگردان آقا سید حسین کوهکمری و ملامحمد ایروانی بود در پنجم ربیع الاول ۱۳۲۷ هجری قمری در کاظمین به رحمت ایزدی پیوست و در نجف مقبره آقا شیخ حسن ممقانی دفن شد. «تربیت» تاریخ فوتش را با تردید، حدود ۱۳۲۶ قید کرده است که خطاست. از جمله تألیفاتش کتاب هدایة الموحیدین فی اصول الدین (در ۳ جلد)، کتاب ایقاظ العلما و تنبیه الامراء، روضة الامثال در تبریز به چاپ رسیده و به نوشته مرحوم تربیت او اشعاری هم به زبان فارسی سروده است
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱ - مولفین مشار، ج ۱، ص ۴۴۹ - ریحانة الادب ۳/۳۹۴)

اشرف طسوجی

علی اشرف متخلص به «اشرف» فرزند احمد فرزند ملاعبدالنبی فرزند شرف الدین محمد شریف و او فرزند طاهر و او فرزند فخرالدین و او فرزند زین الدین از شاعران سده سیزدهم هجری قمری طسوج است.
در پشت جلد یکی از کتابهای خطی (متعلق به کتابخانه خصوصی آقای میرزا خلیل شیخ الاسلام که از نواده های شاعر است) تاریخ تولد وی شب عید قربان سال ۱۱۸۹ ه ق یادداشت شده است.

وی به سال ۱۲۲۲ هجری قمری شرف نساء دختر حسین قلی خان (پسر علی مرادخان خواهرزاده کریم خان زند) را در نجف به عقد نکاح در آورد و صاحب شش فرزند ذکور شد به نامهای احمد، محمد، خلیل، مرتضی، مسیح، کریم. روزگاری به خوبی و خرمی می گذرانید و با عباس میرزا نایب السلطنه ارتباط نزدیکی داشت پس از شکست وی از روسیه عرصه بر اشرف نیز تنگ و فقر و فاقه بر او چیره گشت و کتاب و دستار را در گرو نان

گذاشت چنان که گوید:

بریده بند دلم تیغ تیز فقر و عنا ریبوده دل ز کفم غصه معاش مدار
برای لقمه جو، پیش این و آن به گرو کتاب پیش یکی، پیش آن یکی دستار
ولی با وجود فقر مادی ثروت معنوی داشت چنان که گوید:

«اشرف» از تأثیر استغنائی خویش دست خالی گنجها اندوخته
وی سایه نشین عزت نفس خود بود و نیش تهی دستی را بر نوش ناشی از تذلل و
خواری نفس برتر شمرده و گفته است:

نوش را دادم گرفتم نیش را فارغ از تشویش کردم خویش را
خوب سوزاندم از این داد و ستد من دماغ نفس بدانندیش را
اشرفا گر پادشاهی بایدت بندگی کن بندگی، درویش را

صاحب نگارستان دارا مراتب فضل و بزرگواری او را چنین می ستاید:

«اشرف شرفای آذربایجان و اعلم علمای دوران و افضل فضلاى زمان، ذات خجسته اش
منبع علم و ادب و وجود پاکش لآلى شرف را صدف است، آن جناب نبیره آخوند
ملا عبدالنبی طسوجی است و خانواده ایشان بامیمت و سعادت است و این بلند جناب
در آن دودمان فردی است انتخاب و آخوند، و اولاد او در همه عصر و همه عهد در مجالس
حکام و امرای کرام با عزت و احترام بودند.

مدار این زمره از حاصل املاک خویش می گذشت. در سفره لقمه نان و نعمت الوان برای
واردین و مسافرین و شاه و درویش داشتند.

و این جناب خود از فحول علما و عمده حکما و فضلاى این ملک فرحزاست و در علم
الهی و حدیث و کلام سر آمد اهل زمان است و تحصیل علوم در اصفهان خلدبنیان و در
عتبات عالیات عرش در جات از علما و حکما و مجتهدین عصر خود نموده و به قوت ذهن
صافی و مدرک وافى قصب السبق از همگنان ربوده و گاهی که ایشان را از مطالعه و مذاکره
دماغ می سوزد. بیتی و قطعه و غزلی می گوید و وادی خیال را با اقدام لطف طبع می پوید. در
مراتب فهم یگانه روزگار است و از شوخ طبعی زیب محفل فضلاى عالی مقدار، بازار
انتعاشش از نارسایی بخت زیون کساد یافته و به علت قلت مال و کثرت عیال از آرامش و
آسایش برتافته و مضامین بعضی از اشعارش بر این معنی گواه. در مصاحبت و صداقت و

قدردانی و پاس حقوق آشنائی بی نظیر و امروز از ادبای صافی ضمیر است و سخنانش خالی از تاثیر نیست».

وفات وی بنا به تصریح مؤلف وقایع الایام و یادداشت فرزندش محمد شیخ الاسلام در پنجم رجب سال ۱۲۶۸ در طسوج اتفاق افتاد جسد وی به کربلا نقل و در همان جا دفن شد. از او دیوان اشعاری شامل غزل، قصیده، مخمس و اثر منظوم دیگری به نام «شعله» به یادگار مانده است.

دو مجموعه هم به خط خود اشرف در پیش آقای احمد اشرفی طسوجی هست، یکی مجموعه‌یی است در ۱۹۰ صفحه به قطع (۱۲×۷/۵) و دیگری در ۷۲۰ صفحه به قطع (۲۱×۱۵/۵)، ۶۵۹ صفحه اول این مجموعه برگزیده اشعار شاعران پیشین، و از صفحه ۶۶۰-۷۲۰ اشعار خود اشرف است^۱ نمونه‌یی از غزلیات اوست:

پرده از رخ بر نیفکنده‌ست جانانم هنوز ای فلک از پرده تن بر مکش جانم هنوز
در ازل تیری زشت ترک مستی خورده‌ام زخمی حسرت کش آن تیر و پیکانم هنوز
پرتو حسن ازل را مظه‌ری در کار بود ز آن سبب محو جمال ماه‌رویانم هنوز
شهره شهرم به رندی باو جود اینکه نیست هیچ کس را آگهی از راز پنهانم هنوز
گر به زعم دیگران بر هر زبانم آشنا در زبان عاشقی طفل دبستانم هنوز
با کمال معرفت در مسلک سیر و سلوک پیش ادنی سالکی در عین نقصانم هنوز
جذبۀ شوقم نگر «اشرف» که در عین وصال طالب دیدار یار و وصل جانانم هنوز

آه کز افروخته‌ام سوختم	مشعلۀ عشق برافروختم
از سبق عشق نیاموختم	جز الف قامت آن سروناز
باز به تیر تو به هم دوختم	گر جگرم تیغ دو صد پاره کرد
هر چه به یک عمر خود اندوختم	ترک من از من به یکی غمزه برد
شمع صفت ز آتش خود سوختم	از که کنم شکوه من «اشرف» که من

از رباعیات اوست:

این سنبل ترسنبل مویی بوده‌ست این صفحه گل صفحه رویی بوده‌ست

این ژاله قطره قطره در عارض گل از روی بتی چکیده خوبی بوده‌ست

ای روی تو بدر و ابروانت مه نو چشمان تو ز آهوی ختابرده گرو
با این همه سبزه خط و سنبل زلف غافل منشین ز داس هنگام درو

ای غنچه، دهان گل‌گذاری گویی ای لاله کف دست نگاری گویی
آشفته‌گی تو کرد آشفته دلم ای سنبل تازه زلف یاری گویی
اشرف رثای مشهور محتشم و چند غزل حافظ را تخمیس کرده که از هر یک برای نمونه
چند بندی نقل می‌شود:
تخمیس رثای محتشم

دردا که درد بیشتر و خرمی کم است
کانون سینه پر زشور، دیده پر نرم است
لب آشنای ناله و دل هم دم غم است
«باز این چه شورش است که در خلق عالم است»
«باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»

آمد به جوش خون شهیدان کربلا بگرفت موج موج ز عمان کربلا
شد سیل خیز دشت و بیابان کربلا «کشتی شکست خورده طوفان کربلا»
«در خاک و خون فتاده عبیدان کربلا»

چون یکه تاز دشت بلا از سمند شد بیمار کربلا پس از آن در کمند شد
زینب زنو به تازه غمی پای بند شد «آن دم فلک به آتش غیرت سپند شد»
«کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد»

چون اهل بیت را به صف محشر آورند هنگام گیرودار که این محضر آورند
پر شکوه محضری به در داور آورند «آل نبی چو دست تظلم بر آورند»
«ارکان عرش را به تزلزل در آورند»

این زیب عرش و زینت گردون حسین توس
این ناتوان و خسته و محزون حسین توس

این قامت کشیده و موزون حسین توست

«این کشته فتاده به هامون حسین توست»

«این صید دست و پا زده در خون حسین توست»

تخمیس غزل حافظ:

دل که پا بسته زلف تو پری زاد آمد با همه قید ز قید همه آزاد آمد

طاق محراب به چشم من ناشاد آمد «در نماز خم ابروی توام یاد آمد»

«حالتی رفت که محراب به فریاد آمد»

خرم آنان که نه در قید غم پندارند مایه سود و زیان را به جوی شمارند

گویا با خبر از معنی این گفتارند «زیر بارند درختان که تعلق دارند»

«ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد»

تابه کی خون جگر گردهم از دیده روان ساقیخیز و بیاور به من آن راحت جان

بهر شادی دل «اشرف» بی نام و نشان «مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان»

«تابگویم که ز عهد طربم یاد آمد»

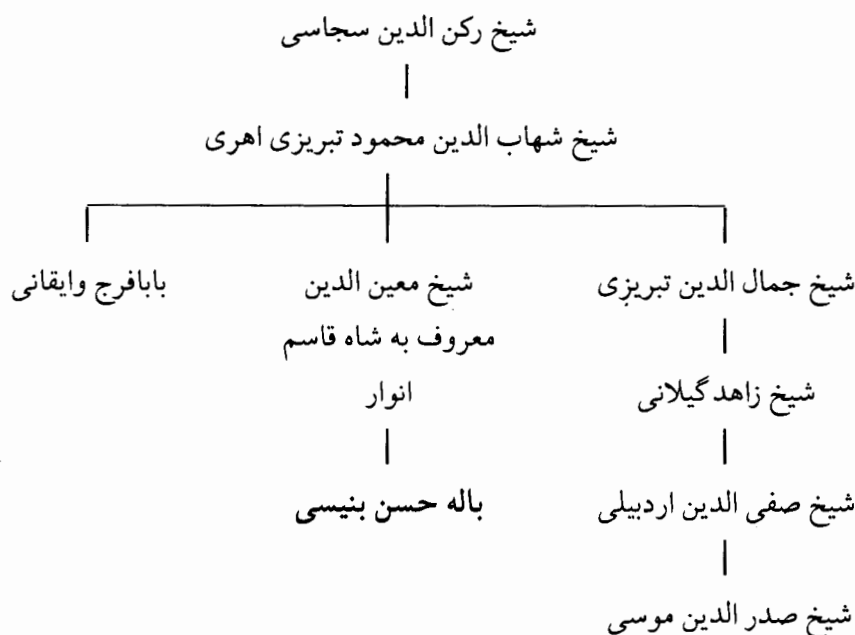
(نگارستان دارا، ص ۵۹ - ۶۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۴۲. الذریعه، ج ۹، ص ۷۷ - پایان نامه تحصیلی بیت الله جمالی)

باله حسن بنیسی

باله^۱ حسن بنیسی مرید شیخ شهاب الدین محمود (متوفی ۶۹۵ یا ۶۹۸) و به نوشته ملاحشری زبده احرار و مرجع ابرار بود، پدرش خواجه یوسف نیز اهل حال و صاحب کرامات و از معاصران خواجه محمد کججانی بوده است، قبرش در قریه بنیس است. این بیت از اوست:

چشم دلم گشادی غیر از تو کس ندیدم غیری که دیده بودم آن غیر هم تو بودی
نام وی در شجره شهابیه و حدیثه بدین شرح آمده است:

۱ - باله در لغت رازی، بزرگ و جوان مرد و صاحب ابتار را گویند.



در روضات الجنان (ج ۲: ص ۸۱) به جای شیخ جمال الدین، سید جلال الدین تبریزی ذکر شده است. همچنین نام وی جز و هفتاد تن اولیایی که به خدمت بابا حسن تردد می کرده اند قید و اضافه شده است که حضرت شیخ حسن بلغاری (متوفی دوم ربیع الاول سال ۶۹۸) فرمود:

«من بیست و هشت کس را در یافتم از واصلان محقق و عارفان مدقق که پیوسته شعاع پرتو آفتاب معرفت الهی بر گلزار سینۀ بی کینۀ ایشان تابنده بود و همواره قطرات امطار غمام فیض کلام نامتناهی بر صحرای دل ایشان بارنده... اما از جمله آن بیست و هشت کس، اول حضرت شیخ سعدالدین حموی، سید شمس الدین رازی، و بابا حسن سرخابی، و بابا مزید که از اقطاب بوده، و خواجه عبدالرحیم آذربادی، و خواجه محمد کججانی، و خواجه صائن الدین یحیی تبریزی، و خواجه شمس الدین مراغی، و باله حسن بنیسی، و بابا فرج وایقانی، و شیخ ژنده پوش، و بابا شعیب پینه دوز، و صالح بابا، و شیخ احمد، و شیخ شافعی، و شیخ فضلون، و بابا خالد، و شیخ اسحق مرزواری، و شیخ کریم الدین شبستری، و شیخ محمدگازرخسرو شاهی، و پیر سپید، و شیخ شیر باریک، و شیخ شعبان، و خواجه غریب،

و شیخ شرف شاه تبریزی قدس الله تعالی اسرار هم».

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۴۹، ۱۴۰ و ج ۲، ص ۸۲-۸۸ - فرهنگ معین ذیل «شهاب الدین اهری» - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۳)

خاوری کوزه کنانی

میرزا معصوم متخلص به خاوری از شاعران سده سیزدهم هجری قمری است نسبش به شمس تبریزی منتهی می شود چندی در کاشان متوطن گردید و نظر به سلامت حال و رتبه کمال، ملک الشعراء فتح علی خان کاشی یکی از برادرزادگان خود رابه حباله نکاح او در آورد. مفتون در نگارستان دارا می نویسد: «اوندیمی سخندان و حریفی چرب زبان و در مراتب شعر و انشا از فحول کبرا و در صفحه عراق از صنایع شعری معنی آرا بوده است».

صاحب تذکره اختر می نویسد: «خاوری الحق مردی است آرمیده، از علوم رسمی استحضاری وافی دارد و از رسوم سخنوری استبصاری کافی، در نظم و نثر قادر است و در این دو فن شریف ماهر دراری منظومه اش غیرت عقد پروین و لآلی منشوره اش رشک درثمین. خلاصه اکنون (۱۲۲۵ - ۱۲۳۳) از فحول شعری عصر محسوب است، دیوان قصاید و غزلیات او را ملاحظه و قدری از منتخباتش در این سفینه ثبت افتاد».

تالیفات او:

- ۱ - «دیوان قصاید و غزلیات» که صاحب تذکره اختر آن را ملاحظه کرده است.
- ۲ - «تحفة الحرمين» در مقابل «قران السعدین» امیر خسرو دهلوی در سفر حج منظوم و پس از برگشت تحفه بارگاه فتح علی شاه نمود و صله یافت.
- ۳ - «مهر خاوری» هزار بیت از منتخبات اشعار محمود میرزا است که میرزا معصوم خاوری جمع آوری کرده است. و شامل مقدمه‌یی ست در مآثر و آثار محمود میرزا، از این منتخبات نسخه‌یی در کتابخانه، مجلس به شماره ۳۴، جزو کتب مرحوم طباطبایی هست. (تاریخ تذکره‌ها ج ۱، ص ۷۳۴).
- و نسخه‌یی هم در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره خصوصی ۱۰۴۱ و شماره عمومی ۵۰۰۶ هست.

این منتخبات را نباید با دیوان خاوری شیرازی که آن هم به «مهر خاوری» موسوم است اشتباه کرد.^۱ خاوری قصیده‌یی در مدح فتح علی شاه سروده است که تمامی آن (۶۳ بیت) در تذکره^۲ اختر آمده و اینک قسمتی از آن برای نمونه نقل می‌شود:

گذشت فصل دی و شد ز فیض فروردین	زمین به نامیه رشک نگارخانه چین
فضای خاک تو گویی که شد بهشت نعیم	رواق تاک تو گویی که شد سپهر برین
به بوستان چو در آبی ببین به طارم تاک	یکی سپهر و فروزان دراو دو صد پروین
ز تاک دختر رز دل به جلوه می‌ببرد	چنان که در غرفات بهشت حورالعین
به صحن باغ انار کفیده در کف شاخ	همی بخندد بر درجهای درِ ثمین
چه داشت ساقی ابر بهار در صهبا	که فاش کرد به یک جرعه رازهای زمین
فشانده رشح هوا ژاله بر کلاله گل	رهانده نکبت گل دامن از کف گل چین
به سیر باغ همانا که می‌کند آهنگ	سپهر مجد و کرم آفتاب ملت و دین
سپهر خواست به میزان شکوه او سنجد	گسیخت رشته و بینی شکافتش شاهین
خمیده قامت از آن می‌رود چنین که مباد	ز فرط قطره شود عطف دامنش خونین
رعاف او بگه بامداد و وقت غروب	ببین به دامنش اندر به چشم عبرت بین
زهی حدوث تو طراح کارگاه قدم	خهی گمان تو معمار شهر بند یقین
مبارزان تو را گاه رزم و وقت نبرد	مجاهدان تو را روز جنگ و نوبت کین
به سالخوردگی اندر چه جام باده چه خون	به خردسالی اندر چه گاهواره چه زین
حقوق شکر تو بر دمه صغیر و کبیر	کنند حکم تو برگردن کهن و مهین
به جمع و خرج دو روزه ایادی کف تو	کفاف می‌نکند دفتر شهر و سنین
شبی به ساحل دریای مغربم خورشید	ز در در آمد و بنشست با دلی غمگین
بلا به گفت که آخر زمن نپرسی هیچ	که ای مربی دریا و کان چه حال است این
بگفتمش چه فتادت؟ کشید آهی گفت	کزین بتر چه که گردد توانگری مسکین
به قعر بحر و زیر زمین عفاک الله	ز دست خانه برانداز او نماند دفین
به اوبگو که بود خور به خاوری منسوب	چنان مکن که شود خانمان خراب چنین

۱. دکتر خیامپور در بر شمردن شاعرانی که حکایت یوسف و زلیخارا به نظم کشیده‌اند از شاعران منخلص به خاوری یاد کرده و ایرج افشار در نشریه دانشکده ادبیات (سال ۱۶ شماره ۲) حدس زده است. که سراینده داستان یوسف و زلیخای موسوم به «احسن القصص» خاوری شیرازی متوفی ۱۲۶۷ است نه معاصرش خاوری کوزه‌کنانی.

به هر چه عزم تو دایم خدات یار و معین
 به خاتمی که دو کونش بود به زیر نگین
 غروب او به یسار و طلوع او به یمین
 به حرص من که به جود شهنشه است رهین
 خلاف شیوه اصحاب با شدم آیین
 که صعوه را نکند طعمه همّت شاهین
 چنان بود که کسی مرده را کند تلقین
 قدر بگو که به قصدم گشاده‌دار کمین
 زبد و فطرتشان تا به روز باز پسین
 نشسته‌ام همه شب تا به روز بر بالین
 که دختران همه بکرنند و شوهران عتین
 که خود بهشت بود جلوه‌گاه حورالعین
 گهرستانم و ریزم به هر سلاله طین
 ندیده چهره مضمون غیر در تضمین
 خزان‌ه پر گهر است و خزان‌ه دار امین
 به صید بازوی خود قانعم زغث و سمین
 ز من دعاو زسگان آسمان آمین

خدایگان ملوک ای که باد تا به ابد
 به خواجه‌یی که سه طفلش بود طفیل وجود
 به آن هلال که در آسمان زین شه راست
 به یأس من ز عطا‌های خواجه‌گان لثیم
 که در ثنای بزرگان خرده بین عراق
 ز بدو حال از اینان طمع بریدستم
 چو مدح خواجه سرایند و او سکوت کند
 قضا‌بگو که به کینم کشیده‌دار کمان
 من این مخدّرگان را که یادگار منند
 کشیده‌ام همه دم تا بلوغ در آغوش
 نتیجه می ندهد ازدواجشان با غیر
 به خواجه‌گان و وشاقان شه فرستادم
 سحاب سان نه به آن فطرم که از هر بحر
 قسم به خالق شعری که شعر من هرگز
 به دزدی خزفم رغبتی نه، ز آن که مرا
 به قرص سفره خود راضیم زگندم و جو
 مزید جاه و جلال تو را گه و بیگاه

از غزلیات و اشعار اوست:

صبح است و در طرف چمن بلبل نوا خوان آمده
 بر شاخ سرو و نارون قمری در افغان آمده
 هم دل گشاگلشن شده هم مرغ دستان خوان شده
 هم شمع گل روشن شده هم غنچه خندان آمده
 افلاک چرخ، آفاق چه، دلوی دو از وی مهر و مه
 زیر و زبر بیگاه و گه این رفته و آن آمده
 ز آن دلو و چه از کهکشان رودی ست در گردون روان
 ز آن کشتزار آسمان زین گونه ریّان آمده

گردون مگر از مردمی در مدح دارا زد دمی
کز گوهر انجم همی آگنده دامان آمده

در آن خلوت که حیرت لب فرو بندد جهانی را
مجال نطق باشد خاصه چون من بی‌زبانی را

شرمنده‌ام زبس که به وصلش تمام عمر
دادم فـریب ایـن دل هـجران کشیده را

شرط عشق آمد خموشی ورنه من هم پیش یار
می‌توانم گفت حال خود زیانم لال نیست

درکوی آن ماه خرم دلی باد کز حسرت ماگاهی کند یاد

در بزم خسرو در گوش شیرین یارب که گوید حرمان فرهاد

(تذکره اختر، ص ۶۳ - ۶۹ - سفینه محمود، ص ۶۹۴ - ۶۹۸ نگارستان دارا، ص ۱۹۰ - ۱۹۱ - ریاض العارفین، ص ۴۳۵ - مجمع الفصحا، ص ۲۸۳ - ۲۸۴ - طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴)

رحمت کوزه کنانی

میرزا محمد متخلص به «رحمت» از شاعران دوره فتح علی شاه قاجار است. در «سفینه محمود» مسطور است که: اصلش از قریه کوزه کنان می‌باشد ولی سالیان دراز است که در اصفهان زندگی می‌کند. به وساطت معتمدالدوله هفت هشت سال پیش از این (پیرامون ۱۲۳۲ ه. ق) به شرف آستان بوسی شهریار جهان‌گشا مفتخر و در دفتر خانه به نشر فرامین و رقم نویسی مباهی و در کسوت بندگی سرافکنندگی دارد و در صداقت پابندگی.

از بدایت عمر تا کنون که زندگانی کهولت است با ژنده پوشان ارزنده و عارفان پابنده در

طریق مجاهدات نفس و تزکیه باطن مجاهد و مصرّ بوده هم به دعوی خود که صداقت را قرین باشد از فیوضات کاملین و همت عارفین به قدری که برخورد بیند بصیرتش حاصل. الحق آدمی است لیب و از سیاق آدمیت بانصیب. به امر فتح علی شاه کتابی محتوی برقص راستان و حکایات صحیح شامل پنجاه هزار بیت ترتیب داده مسمی به «زینت الحکایات» و بین خواص و عوام نقل و نقل هر انجمن است. از غزل و رباعی و مثنوی شعری گوید و از بی پروایها به تدوینش نکوشد.

به نوشته مرحوم دکتر بیانی یکی از مثنویهای منظوم او در کتابخانه سلطنتی (سابق) به خط خود وی هست و چنین تمام می شود:

«سالی که موکب جهانگشا به عزم تنبیه متمرّدین خوارزم و افاغنه هرات و اویماقات هزاره و تکه به سرحدات خراسان نهضت فرما و این بنده درگاه عالمیان پناه «محمد منشی کوزه کنانی» از رکاب اقدس مأمور به خدمتی در یزد و اصفهان بود؛ این مثنوی در عرض هجده روز به معرض عرض رسید و هو السلطان.. فتح علی شاه قاجار روح العالمین فدا».

وی در طریقت پیرو سلسله ذهبی بود. «رحمت» محتملاً حوالی ۱۲۵۰ هجری قمری به رحمت ایزدی واصل شده است.

نمونه‌یی از مثنوی اوست:

رحمت شاه است بیرون از حساب	قابل و ناقابل از وی کامیاب
همتش هر جا به رحمت کار کرد	هست چون من نیست را بسیار کرد
هستی مایک دو روزی بیش نیست	وقت اندک قابل تشویش نیست
شادی و اندوه عالم یک دم است	بهر یک دم این چه اندوه و غم است
بازگشت فعل مردم سوی توس	راه بازار جنان از کوی توس
هر غریبی باز جوید جای خویش	سرکند افسانه از ماوای خویش
پیش مجنون قصه لیلی خوش است	گفتگو باوامق و عذرا خوش است
هر کجا حرفی ز اندوه و غم است	داغ ماتم دیدگان را مرهم است
داستان عقل و عشق از هم جداست	هر متاعی را به بازاری بهاست
خود مگو درد طلب حیرانی است	عاشقی اسباب سرگردانی است
خود ندانی تا نه از خود رسته‌ای	کز که بپریدی کجا پیوسته‌ای

ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش
در تو پیدا هر چه ناپیداستی
تا عطایش چشم رحمت باز کرد
بندگی کن تا که آزادت کنند
چند پویم در پی این آرزو
چند ریزم سیل غم زاین جستجوی
دیده دریا کردم و دل غرق خون
از طلب فارغ نبودم هیچ گاه
سالها رخس ریاضت تاختم
تا چه خواهم کرد در این خستگی
کبریای عشق هستی سوز را
دامن از بالای ما بالاتر است
در نگارستان دارا و دانشمندان آذربایجان اسم او میرزا حسین قید شده است

(سفینه محمود، ص ۶۷۰ - ۶۷۲ - نگارستان دارا، ص ۷۵ - ۷۶ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۷، ۱۵۸ -
ریحانة الادب، ج ۲، ص ۷۴ - ۷۵. احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۸۲۶)

ساجدی شبستری

مؤلفان الذریعه و فرهنگ سخنوران در ماده ساجدی از او یاد نکرده اند. ولی آقای منزوی می نویسد:
نسخه‌یی از دیوانش در دارالکتب قاهره به شماره ۹ ادب فارسی طلعت، نستعلیق
بی تاریخ در ۵۰ برگ با یادداشت مورخ ۱۰۲۴ هست و چنین شروع می شود:
مرازهر دو جهان چشم بر عنایت اوست (مخطوطات، ج ۱، ص ۱۶۷).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۳۴۲)

طرزی شبستری

از سخنوران سده دهم هجری قمری است از اوست:

گفتم چه چیزم از غم گیتی کند خلاص عشقم خطاب کرد که طرزی فنا، فنا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۶)

عبدالصمد خامنه‌یی

آقا شیخ عبدالصمد خامنه‌یی امام جمعه خامنه بود و از علما و فضلا و ادبای اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم ه ق به شمار می‌رفت.

مؤلف المآثر و الآثار می‌نویسد: «استاد ادب است و حجت لغت عرب، شعر را با طبعی مستقیم و قریحه بس صحیح و سلیم موزون می‌سازد».

ملاعلی خیابانی مؤلف کتاب علمای معاصرین می‌نویسد: «مرحوم آقا شیخ عبدالصمد امام جمعه خامنه (والد ماجد آقا شیخ علی امام جمعه که از معاصرین حقیر بود در مدرسه طالبیه تبریز) از جمله علما و فضلا و ادبای آذربایجان بود و در اواخر عمرش در نهایت پیری در تبریز او را دیدم، قصاید و دوازده‌بند مرثیه‌اش را (که مثل دوازده‌بند مرحوم بحر العلوم هریکی دوازده بیت است ولی مرثی صاحب عنوان هریکی در یک موضوع و مقصد است) به بنده مرحمت فرموده و چندی از آنها را در مجلد رجب و شعبان و مجلد محرم الحرام از کتاب وقایع الایام درج کرده‌ام و مناسب دیدم که شطری در این و جیزه از قصاید آن نیز مذکور آید» متعاقباً در حدود ۶۰ بیت از اشعار عربی او را نقل کرده و نوشته است که این قصاید را سنه ۱۳۰۸ به بنده مرحمت فرمود و سنه ۱۳۱۱ ه ق به رحمت حق پیوست. نمونه‌یی از اشعار اوست که در تهنیت ولادت رسول اکرم (ص) گفته:

یا لابساً ثوب الحداد محرماً	انزع فقد وافی الربیع الاول
شهر تولد فیه من کسرت به	ایوان کسری و الملوک تذللوا
انت المدینه للعلوم و بابها	الماتی منه المرتضی و المدخل

هو شافع یوم الحساب مشفع

هو مفرع للخائفین معول

(المائر و الآثار، ص ۱۲۰ - علمای معاصرین، ص ۳۴۸ - ۳۵۱)

فضلی شبستری

از شاعران سده دهم هجری است. منظومه‌یی به عنوان «صحف الثقات» به نام ابوالمظفر شیخ شاه سروان شاه که در تاریخ ۹۲۷ به آذربایجان آمده بود ساخته که چند بیت از آن نقل می‌شود:

بلکه نقشی ز نقش خامه تو

ای خرد نقش‌بند نامه تو

به طریق جمل ز روی حساب

سال تاریخ این خجسته کتاب

روز بامداد عید عصری بود

نهد و بیست و هفت کسری بود

به نوشته مرحوم تربیت نسخه‌یی از این منظومه (که تاریخ استنساخ آن ۱۰۴۸ ه.ق. است) در کتابخانه سید عبدالرحیم خلخالی به خط ملاالله ویردی فرزند علاءالدین محمد تبریزی هست.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۹)

گلشنی شبستری

از سخنوران سده دهم هجری قمری شبستر است. سام میرزا در تحفه سامی می‌نویسد: «در تبریز به وکالت و نیابت قضاوت مشغول است. این مطلع از اوست:

بر آسمان زده صد طعن آستانه تو»

فزون ز عرش برین است قدر خانه تو

(تحفه سامی، ص ۲۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۰)

محمد طسوجی

میرزا محمد برادر میرزا محمود ملاباشی که از مشاهیر فضیای عصر خود بود می‌باشد. میرزا محمود مدتی به تدریس مظفرالدین میرزا ولیعهد اشتغال داشت و به سال ۱۲۹۵ ه.ق. بدروء حیات گفت و برادرش میرزا محمد طسوجی به جای وی به سمت ملاباشی منصوب شد. میرزا محمد به شرکت حجة الاسلام نیر به منظور مطایبت هر یک پانصد بیت شعر عربی مشتمل بر فتاوی مضحک منظوم ساخته‌اند که به عنوان الفیه عینکی^۱ معروف است و بدین بیت شروع می‌شود:

قال التقی الهاشمی النسبا بقية الماضين من طباطبا

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۹. مقدمه دیوان نیر)

محمود شبستری

شیخ سعدالدین محمود فرزند عبدالکریم فرزند یحیی شبستری در ایام سلطنت کیخاتو خان در شبستر تولد یافت و در عهد اولجایتو سلطان محمد خدابنده و ابوسعید بهادر خان، مشهور و مرجع علما و فضلا گردید.

شیخ اکثر اوقات خود را در سیر و سیاحت گذرانید و به بسیاری از ممالک اسلامی از قبیل بغداد و شام و یمن و حجاز و مصر و اندلس و قفقاز سفر کرد و بنا به روایت مؤلف ریاض السیاحه چندی هم در کرمان متوطن و در آنجا تأهل اختیار نمود و اولاد و احفادی از او به وجود آمدند که جمعی از ایشان ارباب کمال و صاحب قلم و به عنوان خواجگان مشهوراند. خانواده محمود جم از همین دودمانند. بعضی از تذکره نویسان بهاءالدین یعقوب و برخی شیخ امین‌الدین تبریزی را پیر مراد او قید کرده‌اند ولی چنان که در روضات الجنان،

۱- مراد از عینکی، مرحوم مغفور حاجی میرزا تقی آقا طباطبائی شیخ الاسلامی است که در عصر خود بسیار معروف و در زهد و تقوی طاق و منحصر بفرد بود.

وی ظاهراً در بهار ۱۳۰۸ شمسی دار دنیا را وداع فرمود و در ارض نجف اشرف مدفون گردید. (از افادات استاد فقید حسن قاضی طباطبائی).

ج ۲، ص ۹۱ نیز مسطور است شیخ از محضر هر دو بزرگوار کسب فیض کرده است. وی به سال ۷۲۰ ه‍.ق در شبستر وفات یافت و در وسط باغچه‌یی که به گلشن معروفست در جوار مزار استادش بهاء‌الدین یعقوب تبریزی به خاک سپرده شد. به سال ۱۲۶۷ دو لوح مرمرین بزرگ بر روی قبر هر یک از آن دو بزرگوار نصب گردید متن سنگ نبشته شیخ محمود چنین است:

«هذا المرقد الشريف جناب شيخ المشايخ شيخ محمود شبستري رحمة الله عليه که در سراپرده قدم قدم بر بساط فضل نهاد و از کاس اولیای کبار شربت محبت چشید و به دست جناب قطب الاولیا مولانا بهاء‌الدین یعقوب علیه الرحمة خرقه ولایت پوشیده و در سنه عشرين وسبع مائه در سن سی و سه سالگی از این دار فانی به عالم جاودانی رحلت فرمود، رحمة الله عليه.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما» تاریخ درگذشت او در «عرفات العاشقین» سال ۷۱۸ ق، و در «شاهد صادق» سال ۷۱۹ ق. قید شده است.

آقا بزرگ در الذریعه، ج ۹، ص ۵۰۶ از جمله منابعی که درباره شیخ محمود بحث نموده‌اند از تألیف حسن شفیع‌زاده چنین یاد کرده است:

«و فصل احواله فی کتاب کبیر الفقه حسن شفیع‌زاده شبستری الساکن باستانبول و ذکر ناه فی، ج ۴، ص ۱۵۸».

تالیفات او:

۱ - مثنوی گلشن راز: شیخ بزرگوار از اجله علمای متصوفه زمان خود بود و دانش پژوهان در حل مشکلات خود بدو مراجعه می‌کردند. چنان که امیر سید حسینی هروی از خراسان، نامه منظومی که مشتمل بر هفده سؤال بود به وی فرستاد و شیخ با اشاره استادش بهاء‌الدین یعقوب به تمامی سؤالات جواب گفت که به «مثنوی گلشن راز» موسوم و معروف است. این مثنوی مجموعاً ۹۹۰ - ۹۹۳ بیت می‌باشد.

سؤالات امیر حسینی به سال ۷۱۷ ه‍.ق به شیخ رسیده است چنان که در مثنوی گلشن راز فرماید:

به سال هفده از هفتصد سال
 ز هجرت ناگهان در ماه شوال
 رسولی با هزاران لطف و احسان
 رسید از خدمت اهل خراسان
 در این مثنوی، شیخ معانی تصوف را به طرز ساده و شیرینی بیان کرده است که آدمی را به ترک عادت و درک وحدت و جستجوی حقیقت هدایت می‌کند.
 برای نمونه به نقل ملخص یک سؤال و جواب اکتفا می‌شود:
 سؤال دهم:

چه بحراست آن که نطقش ساحل آمد؟
 ز قعر او چه گوهر حاصل آمد؟
 جواب:

یکی دریاست هستی، نطق ساحل به هر موجی هزاران درّ شهوار هزاران موج خیزد هر دم از وی وجود علم از آن دریای ژرف است معانی چون کند این جا تنزل شنیدم من که اندر ماه نیسان ز شیب قعر بحر آید برافراز بخاری مرتفع گردد ز دریا چکد اندر دهانش قطره‌یی چند رود تا قعر دریا با دل پر به قعر اندر رود غواص دریا تن تو ساحل و هستی چو دریاست خرد غواص آن بحر عظیم است دل آمد علم را مانند یک ظرف نفس گردد روان چون برق لامع صدف بشکن برون کن درّ شهوار لغت با اشتقاق ونحو با صرف هر آن کاو جمله عمر خود در این کرد	صدف حرف و جواهر دانش دل برون ریزد ز نقل و نص و اخبار نگردهد قطره‌یی هرگز کم از وی غلاف درّ او از صوت و حرف است ضرورت باشد او را از تمثّل: صدف بالا رود از قعر عمان به روی بحر بنشیند دهن باز فرو بارد به امر حق تعالی شود بسته دهان او به صد بند شود آن قطره باران یکی درّ از آن آرد برون لؤلؤی لالا بخارش فیض و باران علم اسماست که او را صد جواهر در گلیم است صدف بر علم دل صوت است با حرف رسد زو حرفها با گوش سامع بیفکن پوست، مغز نغز بردار همی گردد همه پیرامن حرف بهره‌ز صرف عمر نازنین کرد.
---	--

گلشن راز به سال ۱۸۸۰ میلادی با ترجمه مستروین فیلد به زبان انگلیسی با مقدمه و حواشی در لندن به چاپ رسید و سال ۱۸۲۵ م قسمتی از آن در آلمان به وسیله دکتر کوک به آلمانی ترجمه و چاپ شد. سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۳۸ (= ۱۲۵۲ ق.) دروین به چاپ رسید (طبع ۱۸۳۸ ترجمه هامرپورگستال به شعر آلمانی بود با مقدمه مترجم به زبان عربی و فارسی، با دور نماهای شبستر و مقبره شیخ محمود) همچنین به سال [۱۹۷۲ م در باکو] و بسال ۱۲۶۱ ق. در تبریز و سال ۱۳۰۹ ق. در اصفهان و سالهای ۱۲۹۹ ق. در ۵۱ برگ و ۱۲۹۹ ق. در ۷۰ صفحه و ۱۳۰۱ ق. به قطع وزیری و ۱۳۱۱ ق. و ۱۳۱۹ ق. با «مرغوب القلوب» و ۱۳۱۷ ق. و ۱۳۳۳ ش. به خط عماد اردبیلی در تهران به چاپ سنگی رسید و سالهای ۱۸۹۰ م و ۱۳۰۰ ق. و ۱۳۱۳ ق. و ۱۳۲۹ ق. (در هاشم صفوة الصفا) در بمبئی چاپ سنگی خورد. در شیراز هم به قطع رقعی در ۹۱ صفحه به چاپ سربی رسید و ...

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۶)

۲- مثنوی سعادت نامه: این مثنوی بر وزن حدیقه الحقیقه حکیم سنایی غزنوی است و بالغ بر سه هزار بیت و منقسم به هشت باب و هر باب مشتمل بر فصول و حکایات می باشد. شیخ در وصف حال خود و کیفیت و سبب تألیف مثنوی فرماید:

مدتی من ز عمر خویش مدید	صرف کردم به دانش توحید
در سفرها چو مصر و شام و حجاز	کردم ای دوست روز و شب تک و تاز
سال و مه هم چو دهر می گشتم	ده به ده، شهر شهر می گشتم
علما و مشایخ این فن	بس که دیدم به هر نواحی من
جمع کردم بسی کلام غریب	کردم آن گه مصنفات عجیب
از فتوحات و از فصوص حکم	هیچ نگذاشتم ز بیش و ز کم
بعد از این سعی و جهد وجد تمام	دل من هم نمی گرفت آرام
گفتی از چیست این تقلقل باز	هاتفی دادم از درون آواز
کاین حدیث دل است از دل جوی	گرد هر در ز هرزه بیش مپوی
سخن شیخ محیی ملت و دین	چون بکرد این دل مرا تسکین
راستی دیدم آن سخن همه خوب	لیک می داشت نوعی از آشوب

سرّ این حال را من از استاد باز پرسیدم او جوابم داد
 سعی شیخ اندر این فتاد مگر که نویسد هرآن چه دید نظر
 قلم او چو در قدم برسید پای تحریر از آن سبب لغزید
 شیخ و استاد من امین الدین داد الحق جوابهای چنین
 من ندیدم دگر چنان استاد کافرین بر روان پاکش باد

شیخ در این مثنوی از بابا حسن سرخابی، بابا فرج تبریزی، خواجه محمد کججانی،
 خواجه عبدالرحیم تبریزی و خواجه صابن الدین تبریزی که جملگی از مشاهیر عرفای
 آذربایجان می باشند به بزرگی نام برده است.

۳- حق الیقین فی معرفة رب العالمین: در هشت باب به شماره هشت در بهشت: ۱- در ظهور
 ذاتی حضرت حق تعالی و مقام علم معرفت. ۲- مراتب ظهور صفات حق تعالی. ۳- در
 مظاهر و مراتب آن و بیان مبدأ. ۴- در وحدت وجود. ۵- ممکن الوجود و کثرت. ۶- در تعیین
 حرمت و تجددات و تعینات. ۷- در حکمت تکلیف و جبر و قدر. ۸- در معاد و بیان حشر و
 نشر.

این کتاب در تهران به سالهای ۱۲۸۳ و ۱۳۰۰ ق. ضمن مجموعه عوارف المعارف و سال
 ۱۲۹۹ ق. به طور جداگانه در ۲۸ صفحه چاپ سنگی شده است. و در شیراز به سال
 ۱۳۱۷ ش. و در هند هم به چاپ سنگی رسیده است.
 آغاز: ای پیداتر از هر پیدا، وی آشکارترا از هر هویدا..

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۵)

نسخه های خطی حق الیقین به شرح زیر در کتابخانه ها هست:
 تهران، خانقاه شاه نعمت الله مورخ ۸۲۳.

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه (به شماره ۲۹۲۷ سده ۹. ش ۱/۲۸۲۱ سده ۱۲- ۱۳،
 ش ۱/۲۲۶۷ مورخ ۱۲۷۷، ش ۷/۴۷۶۱ مورخ ۱۲۹۵- ۱۳۰۱، ش ۴/۳۴۹۷ مورخ ۱۳۱۵).
 تهران، کتابخانه مجلس (به شماره ۲/۲۴۲۰ مورخ ۱۰۴۸، ش ۱۲/۵۱۸۰ مورخ ۱۰۶۹،
 ش ۱/۲۴۲۹ مورخ سده ۱۲، ش ۵/۶۶ نجم مورخ ۱۲۲۵، ش ۲/۲۶۲۴ مورخ ۱۳۰۵، ش
 ۳/۳۲۶۰ مورخ ۱۳۰۷، ش ۲/۶۲۶ بی تاریخ).

تهران، کتابخانه ملی (به شماره ۷۶۲/۲ ف مورخ سده ۱۱، ش ۱۰۱/۲۴ ف مورخ سده ۱۲).
تهران، کتابخانه دانشسرای عالی، قریب (به شماره ۷۰/۳ مورخ ۱۲۷۱).
تهران، کتابخانه حسن سادات ناصری (به شماره ۱ مج مورخ ۱۲۹۴).
شیراز، کتابخانه دکتر خاوری (به شماره ۲ مج بی تاریخ).
مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۵۱ حکمت بی تاریخ).
اکسفورد، کتابخانه بادلیان (به شماره ۹۴/۶ فیلم آن نیز به شماره ۱۱۴۲ در دانشگاه تهران هست).

نجف، کتابخانه امیرالمؤمنین (به شماره ۶۰۸ مورخ ۹۷۶، ش ۱۵۱۵ از آن حسین قلی خان نوری وزیر ناصرالدین شاه بوده است).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰)

۴ - مرآت المحققین: در معرفت نفس و خداشناسی است آمیخته با فلسفه و عرفان، در هفت باب: ۱ - نفس طبیعی و نباتی و حیوانی و انسانی ۲ - صور موجودات ۳ - واجب و ممکن و ممتنع الوجود ۴ - حکمت آفرینش ۵ - مبدأ و معاد ۶ - برابری آفاق و انفس (برابری تن باگیتی) ۷ - برابری آفاق و انفس در جهان آسمانی.

ارکین به شماره ۱۸۲ و قنوتی به شماره ۱۰۴ این کتاب را از ابوعلی دانسته‌اند نسخه شماره ۳۱۴۴ کتابخانه فیض الله استانبول نیز به نام ابوعلی است. در نسخه شماره ۲۵۴ دانشکده الهیات از آن نجم‌الدین شیرازی، و در نسخه شماره ۲۶۳ شاه عبدالعظیم به نام خواجه نصیر یاد شده است.

آغاز: حمد بیحد و ثنای بیعد حضرت ذوالجلال را که آثار قدرت او در عالم آفاق ..

مرات المحققین در تهران به سالهای ۱۲۸۳ ق. و ۱۳۱۸ ق. ضمن مجموعه عوارف المعارف و سال ۱۳۰۰ ق. با او صاف الاشراف و سال ۱۳۰۳ ق. در ۱۸۳ صفحه به چاپ سنگی رسیده است.

(مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۶)

نسخه‌های خطی مرات المحققین به نشانه‌های آتی در کتابخانه‌ها هست.

اصفهان، کتابخانه سید محمد علی روضاتی (مورخ ۸۸۹ - ۹۰۰).

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه (به شماره ۳۹۶۱/۲ مورخ ۹۸۵، ش ۲۴۶۴/۶ مورخ ۱۰۶۳-۱۰۷۳، ش ۳۳۸۲/۱ مورخ ۱۰۹۷، ش ۲۸۹۶/۵ مورخ ۱۲۱۳، ش ۴۲۱۳/۵ مورخ ۱۲۲۶، ش ۳۷۸۳/۳ مورخ ۱۲۳۸، ش ۲۸۳۰/۱۲ مورخ ۱۲۷۹-۱۲۸۹، ش ۳۴۹۷/۱ مورخ ۱۳۱۵ ش ۴۷۰۶/۲۱ مورخ ۱۳۲۶، ش ۱۱۳۰/۳ بدون تاریخ).

تهران، دانشکده الهیات (به شماره ۳۰۸/۷ ج مورخ سده ۱۰-۱۱، ش ۲۵۴/۱ مورخ سده ۱۲، ش ۱۴۴/۴ مورخ ۱۲۳۴، ش ۴۷۰/۲ مورخ ۱۲۳۹، ش ۵۵۵۸ مورخ سده ۱۳-۱۴).
تهران، کتابخانه مجلس (به شماره ۴۲۴۹ مورخ سده ۱۲، ش ۵۰۲۵/۳ مورخ ۱۲۰۲، ش ۱۴۳ مورخ ۱۴۳ مورخ ۱۲۵۷، ش ۳۲۶۰/۶ مورخ ۱۳۰۷ ش ۶۲۱/۱۹، ش ۶۴۰/۱۵، ش ۶۲۶/۳ بی تاریخ).

تهران، دانشکده پزشکی (ش ۲۷۰/۷ مورخ سده ۱۲).

تهران، کتابخانه دهخدا، (ش ۲۹۶/۹ مورخ ۱۲۳۹).

تهران، کتابخانه اصغر مهدوی (ش ۲۸۲/۱۶ مورخ ۱۳۰۹).

تهران، کتابخانه کاظم مدیر شانه چی (نستعلیق زیبا، برای میرزا اسدالله).

ری، کتابخانه شاه عبدالعظیم (ش ۲۶۳/۳ مورخ ۱۲۴۶).

شیراز، خانقاه احمدیه (به شماره ۳۱ مورخ ۱۱۰۳).

مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۲۳۶/۱ ادبیات مورخ ۱۱۱۳، ش ۲۶۹ وقف نادر شاه به تاریخ ۱۱۴۵ ش ۲۷۰ وقفی سال ۱۱۶۶، ش ۹۸۸ و ۹۸۹ حکمت بی تاریخ، ش ۹۹۰ حکمت مورخ ۱۲۷۰).

یزد، کتابخانه سریزدی (به شماره ۲۵/۴ مورخ ۱۰۷۲، ش ۴/۷ مورخ ۱۰۸۳).

خارج از کشور:

استانبول، کتابخانه ایاصوفیه (به شماره ۲۰۶۲ مورخ ۸۹۵ فیلم آن به شماره ۱۰۹ در دانشگاه تهران هست).

استانبول، کتابخانه فیض الله (به شماره ۲۱۴۴ مج تاریخ یاد نشده).

دکن، کتابخانه آصفیه (به شماره ۳۱/۴ مورخ ۱۰۵۳).

قاهره، دارالکتب (به شماره ۴/۲۱ مجامیع فارسی طلعت مورخ ۱۱۲۷، ش ۴۴۸۳ س مورخ ۱۲۹۴، ش ۲۴/۱ مجامیع فارسی تاریخ یاد نشده).

نجف، کتابخانه امیرالمومنین (ش ۸۲۰ مورخ ۱۲۳۸).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۸۴۲-۸۴۴)

۵ - زمان و مکان: نسخه‌ی از آن در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره ۲۶۷/۱ حکمت، نستعلیق ۱۳۰۷ هست (فهرست ادبیات، ج ۲، ص ۵۷).

۶ - معراجیه: شرح کیفیت معراج، ظاهراً از شیخ محمود شبستری است. آغاز: حمدله... اما بعد (بدان) ای طالب طریق یقین، که یکی از برادران دین از یک برادر فقیر مسکین معراج حصرت رسالت ... سؤال نمود.

نسخه‌ی از آن در کتابخانه دانشکده تهران به شماره ۳۶۵۴/۲۴ مورخ ۱۲۲۲ - ۱۴۲۴ هست (فهرست دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۶۶۶).

۷ - رساله شاهد نامه.

۸ - ترجمه منهاج العابدین امام غزالی.

۹ - تفسیر سوره فاتحه

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۱، ص ۳۰).

۱۰ - کنزالحقایق: این کتاب به سال ۱۳۵۴ ق، بازادالمسافرین میرحسین هروی، چاه وصال لیلی و مجنون، قصیده میرفندرسکی در تهران چاپ سنگی شده است (مؤلفین مشار، ۶، ص ۵۵).

همچنین در خرداد ماه ۱۳۴۶ شمسی به کوشش آقای سید محمد علی صفیر و با تشریک مساعی خطاطان و نقاشان چیره دست مانند حسن زرین خط و علی اشرف و غروی تبریزی و نجفی زنجان‌ی به طرز مطلوبی به چاپ رسیده است.

در تذکره‌ها به این اثر شیخ محمود شبستری اشاره‌ی نرفته است بعضی آن را از پهلوان محمود مشهور به قتالی خوارزمی که خود از اکابر عرفا بود دانسته‌اند. ولی آقای محمد علی صفیر در مقدمه برکنزالحقایق چنین نوشته است:

«هر سخن سنجیکه کلام «کنز» و گفتار «گلشن» را در مقام قیاس قرار دهد سرانجام بر این نکته سر نهد که دو اثر با یک دیگر همسر و همسیر و همپرو و همپرواز و هردوان از آن سخن

پرداز گلشن راز است».

باز می‌نویسد: «اتحاد واقتران الفاظ و عبارات و سبک بیان و تطابق رقت فکر و دقت نظر و اوج پرواز کنزالحقایق و گلشن راز اغلب موید این مطلب است که ناظم این کتاب کسی جز حکیم عظیم و عارف معارف: شیخ محمود نتواند بود».

کنز الحقایق بدین بیت شروع می‌شود:

به نام آنکه اول، آن که آخر به نام آن که باطن، آن که ظاهر

و در مورد تاریخ تالیف و وجه تسمیه آن گوید:

ز هجرت هشت و ده و هفتصد سال که بد این نامه را این حسن ارسال

چو در آن گفته‌ام چندین دقایق نهادم نام آن «کنزالحقایق»

دراین منظومه دینی از حقیقت اسلام، طهارت، نماز، زکوة، روزه، حج، جهاد، آفرینش نفس و مراتب آن، بینش نفس و مواهب آن، کارشیطان و سرلغنت او، صفت عشق، عالم دیگر، بهشت و دوزخ، رزق، درس دین، عیسی و دجال، معرفت مهدی، صراط، میزان، حشر و نشر سخن رفته است.

مجموعه آثار شیخ محمود شبستری (گلشن راز - سعادت نامه - حق الیقین - مرات المحققین - مرات العارفین) با مقدمه و تصحیح دکتر مؤحد در تهران بوسیله کتابفروشی طهوری سال ۱۳۶۵ در ۴۳۰ صفحه چاپ شده است. بخش اول نگاهی است به سرگذشت شیخ و زبده افکار او، گلشن راز از روی پنج نسخه، مرات المحققین از روی سه نسخه، حق الیقین از روی چهار نسخه، مرات العارفین از روی دو نسخه تصحیح و در پایان هر رساله تعلیقات و توضیحات همان رساله آورده شده است.

فهرست‌های عبارات است از: اشخاص، فرق و مذاهب، اصطلاحات و لغات و ترکیبات و نام کتابها.

(زبان و فرهنگ ایران ش ۱۵)

شروح گلشن راز: عارفان و شاعران به مثنوی گلشن راز شروحن نوشته‌اند که در دانشمندان آذربایجان به پاره‌یی از آنها اشاره شده است.

آقای گلچین معانی در دفتر چهارم نسخه‌های خطی (ص ۵۳ - ۱۲۴) و دفتر پنجم (ص

۷۵۴ در مقام استقصا بر آمده و مقاله مفصل و ممتعی تحت عنوان «گلشن راز و شروح آن» نوشته‌اند که ملخص آن چنین است.

- ۱- شرحی است که گوهر صلیبی حضرت شیخ بدان منظومه نوشته و آنچه در آنجا می‌توان یافت در هیچ شرحی مشروح نیست (عرفات العاشقین).
- ۲- مرحوم تربیت می‌نویسد: «امین الدین تبریزی که از تلامذه شیخ محمود بوده است هر یک از مصاریع گلشن راز را کلماتی برای توضیح افزوده و تمام منظومه را به شکل مستزاد در آورده است نسخه‌یی از آن در کتابخانه معرفت دیدم. (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۶).
- ۳- شرح شیخ روح بخشان بدخشانی، خلیفه سید محمد نوربخش (نیمه اول قرن نهم هجری قمری).
- ۴- «شرح و سیط» از سید محمد مدنی نیشابوری مشهور به میرمخدوم (مقتول در سال ۸۳۰ ق)
- ۵- مرحوم تربیت به نقل از روضه اطهار می‌نویسد: «شرحی است که شاه نعمت الله ولی بر این وجیزه نوشته است» (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۶ ولی آقای گلچین معانی می‌نویسد که در آثار شاه نعمت الله چنین شرحی یافت نشد (نسخه‌ها، ص ۵۶)
- ۶- شرح ضیاء الدین علی ترکه خجندی سپاهانی (در گذشته ۸۳۵ ق).
- ۷- شرح احمد بن موسی در ۸۴۴ ق. نسخه‌یی در کتابخانه ملی ملک به شماره ۲۲۵۷ مورخ ۹۸۴ ق) و نسخه‌یی در کتابخانه مجلس به شماره ۲۴۲۰ مورخ ۱۰۲۸ هست.
- ۸- شرحی است که در ۸۴۴ ق. نوشته شده و میرزا حسن شفیع زاده شبستری نسخه‌یی از آن در کتابخانه ولی الدین جارا الله افندی واقع در امیری استانبول دیده است (الذریعه ج ۱۳، ص ۲۶۹). آقای گلچین معانی می‌نویسد که ظاهراً این شرح همان شرح احمد بن موسی است.
- ۹- شرح بعضی از ابیات گلشن راز از مولانا عبدالرحیم خلوتی متوفی ۸۵۹ ق.
- ۱۰- «نسایم گلشن» از نظام الدین محمود حسینی شیرازی متوفی ۸۶۷ یا ۸۶۹ ه ق نسخه‌یی در کتابخانه ملی ملک به شماره ۸۴۰ مورخ ۱۲۲۸ ه ق و نسخه‌یی در سپهسالار (سابق) به شماره ۳۲۳ و دو نسخه هم در کتابخانه استانبول موجود است.
- ۱۱- شرحی است که سید یحیی خلوتی شیروانی (۸۶۸ ق) نوشته و نسخه‌یی از آن در کتابخانه مرادیه در مغنيسا هست.
- ۱۲- «حديقة المعارف» شرحی است از شجاع الدین کربالی که در تبریز به نام ابوالمظفر سلطان جهان شاه نوشته تاریخ شروع به تالیف ۸۵۶ و تاریخ ختم ۸۶۷ ه ق است. نسخه‌یی

از آن در کتابخانه سلطنتی (سابق) به شماره ۲۷۲۴ مورخ ۸۷۳ هـ ق هست. نسخه‌ی سنت بسیار نفیس و در حیات شارح نوشته شده نسخه دیگری هم در کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۸۲ تحریر اواخر قرن نهم هست. بنا به نوشته درویش حسین (در روضات الجنان ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲) و ملاحشری؛ عبدالرحمن جامی که خیال شرح این منظومه را داشته پس از دیدن این شرح از اقدام خود صرف نظر کرده است.

۱۳- «گلزار دمساز» شرحی از سیدشهاب الدین ابوالعباس احمد بن ابی المواهب عطاء الله قویمی است و میرزا حسن شفیع زاده نسخه‌ی از این شرح را که تاریخ کتابت آن ۸۷۹ هـ ق. بوده در کتابخانه ایا صوفیه استانبول دیده است.

۱۴- «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز». شارح آن شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی نور بخشی متخلص به «اسیری» متوفی ۹۱۲ است که در ۸۷۷ هـ ق. نوشته این شرح مکرر به چاپ رسیده و به غایت مشهور است در پایان آن چنین گفته است:

بسی تصنیف دیدم در حقایق	ندیدم هم چو گلشن پر دقایق
اگر چه عارفان بسیار بودند	به عرفان شیخ محمود است فایق
کجا باشد چنین گلشن که دروی	ز معنی بشکفد زینسان شقایق
از این گلها کجا یابی تو بویی	مگر گویی به گل ترک علایق
چنین درهای پر قیمت «اسیری»	به گوش مردم نادان چه لایق

۱۵- شرحی است ضمیمه مجموعه شماره ۲۴۱۵ کتابخانه مجلس (ص ۵۰-۱۸۵) از قرن نهم.

۱۶- شرحی است نسبتاً مختصر اما اصیل ولی شارح آن معلوم نیست این نسخه متعلق به آقای عبدالحسین بیات و در اوایل قرن ۱۲ تحریر یافته است.

۱۷- «شرح نخجوانی» از نعمت الله بن محمود معروف به شیخ بابا نخجوانی متوفی ۹۰۲ ق (دانشمندان آذربایجان، ص ۶۱-۶۲) نسخه‌ی از این شرح به خط نستعلیق درویش علی نبوی که در رجب ۱۰۸۷ در دمشق استنساخ شده در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست (فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۰۵۶-۳۰۵۷) و نسخه‌ی در کتابخانه آقای سلطان علی سلطانی بهبهانی (شیخ الاسلامی) مورخ ۱۲۳۲ هـ ق هست. مرحوم تربیت نیز نسخه‌ی از آن در کتابخانه حمیدیه استانبول دیده است. (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۷).

۱۸ - شرح بعضی از ابیات گلشن راز از جلال الدین محمد دوانی متوفی ۹۰۸ ه. ق. مرحوم تربیت می‌نویسد. که بعضی از ابیات مشکله گلشن راز را شرح و تفسیر کرده است (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۸)

۱۹ - شرح قاضی میر حسین معین الدین میبدی یزدی متوفی ۹۰۹ ه. ق. شارح دیوان حضرت امیر (الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۶۹) به نوشته مرحوم تربیت نسخه‌یی از آن در کتابخانه حاج حسین آقا ملک موجود است (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۷) ولی آقای گلچین معانی می‌نویسد در کتابخانه ملک چنین شرحی وجود ندارد!

۲۰ - «شقایق الحقایق» از شیخ احمد آلهی که به نام سلطان ابوالفتح بایزید بن محمد مراد (۸۸۶ - ۹۱۸ ه. ق) نوشته و میرزا حسن شفیع‌زاده نسخه‌یی از آن در کتابخانه توپ قاپوسرای استانبول به شماره ۳۳۷۵ دیده است (الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۶۸).

۲۱ - شرحی است از شاه مظفر الدین علی بن محمد شیرازی رومی در گذشته به سال ۹۲۲. به نوشته میرزا حسن شفیع‌زاده دو نسخه از این شرح در استانبول موجود است.

۲۲ - شرحی است از الهی اردبیلی تاریخ اتمام شرح ۹۰۸ می‌باشد. این شرح خطبه‌یی دارد مفصل و مقدمه‌یی شامل ده مطلع در اشاره به پاره‌یی از مقدمات و مبادی تصوف. در شرح متن گلشن راز آنچه به نثر است بدون ذکر ماخذ از مفاتیح الاعجاز گرفته و اشعاری از خود بر آن افزوده است که اگر از عبارات لاهیجی صرف نظر می‌کرد. خود یکی از شروح مستقل واصل به شمار می‌رفت.

برای نمونه قسمتی از خطبه منظوم «الهی» ذیلا نقل می‌شود:

به نام آن که دل در گلشن راز	هزاران نغمه کرد از عشق او ساز
چو در گلزار حمدش دیده بگشود	نه حامد دید کس جزوی نه محمود
وجودی یافت بی‌نام و نشانش	به رتبه برتر از علم و عیانش
ولی در جمله موجودات ساری	ز وهم انتقال و نقص عاری
شده بر خویشتن ظاهر به اسما	عیان در خویش دیده جمله اشیا
حقایق گشته اندر علم ظاهر	برون انداخته عکس مظاهر
در اول جلوه گر اسما و اوصاف	در آخر ذات اعیان قاف تا قاف
عیان گشته ز مرآت تقدس	هزاران صورت ارواح و انفس

مثال و حسن همه چهره گشوده
ملاحت کرده از عالم ظهوری
ولی با این همه موجود حقا
صفتش گر چه از حصر است بیرون
به هر جادر کشش حسنش در اکوان
زهی حسنی که چون در ملک جان تاخت
زمهرش مطلع جان گشت روشن
چراغی کز رخش هر جابر افروخت
بهر جا کان جمالش جلوه گر شد
ز دفته‌های حسنش یک ورق بود
ز فضل او بهر شاخی هزاران
از او چون نغمه‌یی در پرده بر خاست
یکی از عشق صورت گشته مدهوش
یکی دیگر می معنی چشیده
ز عشقش دیگری در طرفه العین
تعالی الله جمالی در جهان طاق
چو حسنش کاو جهان را آفتاب است
ز جذب عشق پاک اوست جانا
خدواندا به حق شاه لولاکی
بده از عشق خود کام «الهی»
تا گوید:

زهی نظمی که از بحر حقایق
کند عالم پر از افسانه عشق
از او هر نکته‌یی چون جان عارف
و در خاتمه فرماید:

شده تاریخ اتمامش چو روشن

چو افلاک و عناصر رو نموده
فکنده در همه آفاق شوری
به جز حق در دو عالم نیست اصلا
ولی یکتاست ذات حی بیچون
فکنده صد فغان در جان اعیان
لوای عشق در عالم بر افراخت
ز وصلش بلبل دل یافت گلشن
به داغ عشق، جان عاشقان سوخت
ز مهر او جهان زیر و زیر شد
که با اوراق گلشن هم سبق بود
مقاماتش به صد آهنگ خوانان
هزار آهنگ از عشاق شد راست
که کرده عالم معنی فراموش
ز جام و باده صورت رهیده
شده بی خود ز صاف و درد کونین
که زد مهر رخس آتش در آفاق
بهر جا عشق او هم کامیاب است
که سازد قطره خود راعین دریا
که از مهرش نمود ارکان و افلاک
بدوبنما همه اشیا کماهی ...

برون آرد همه درهای فایق
دهد جام می از خمخانه عشق
مسلم پیش ارباب معارف

زده عقلش رقم از شرح گلشن

ندارد آب رو جز رو سیاهی	خداوندا اسیر توست «الهی»
نخواهد از سخن جز ذکر نامت	پناهی نیستش جز فضل عامت
دو سه حرفی ز حال اهل حالت	به هم آورده از روی خجالت
نشان طعن هر حاسد مسازش	میان عاشقان کن سرفرازش
خط عفو بکش یارب بر آتش	اگر رفته خطایی بر زبانش
ز نور خود به سازش مطلع راز	دل از گفتار اغیارش بپرداز
که باشد ختم کارش بر سعادت	چنانش بهره‌ور ساز از عبادت

نسخه‌یی از آن در کتابخانه شخصی آقای رکن الدین همایون فرخ ساکن رزگنده به خط نستعلیق موجود است. که مربوط به اوایل قرن یازدهم ه.ق. می‌باشد و نسخه‌یی در کتابخانه خصوصی آقای حاج محمد رضائی ساکن تهران به خط نسخ مورخ ۲۸ شعبان ۱۲۸۵ ه.ق وجود دارد. نسخه‌یی هم ضمن مجموعه ۲۶۳۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یاد شده است.

۲۳- شرحی است از مولانا ادریس بن حسام الدین بدلیسی متوفی ۹۳۰ ه.ق. به گفته میرزا حسن شفیع‌زاده نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملامراد استانبول مورخ ۱۱۳۵ ه.ق. موجود و اخیراً هم در استانبول به چاپ رسیده است.

۲۴- شرح جلال الدین محمود مورخ ۹۸۴ ه.ق. نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی ملک ضمیمه مجموعه شماره ۱۱۴۹ موجود است.

۲۵- شرحی است بی‌سروته و بی‌اعتبار نسخه آن به شماره ۳۳۳۴ مربوط به قرن دهم در کتابخانه مجلس هست.

۲۶- شرحی است به نام «ایجاز مفاتیح الاعجاز» از خواجه معین الدین محمد بن محمود معروف به دهمدار متخلص به فانی متوفی ۱۰۱۶ ه.ق که مفاتیح الاعجاز محمد بن یحیی بن علی لاهیجی نوربخشی را خلاصه کرده است.

این خلاصه به سال ۱۳۱۲ ه.ق در ۲۲۴ صفحه در بمبئی به طبع سنگی رسیده است.

۲۷- شرحی است از قاضی نورالله شوشتری مقتول در ۱۰۱۹ ه.ق.

۲۸- شرحی است از حکیم متأله ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی متوفی در ۱۰۵۱ (الذریعه ج ۱۳، ص ۲۷۰) آقای گلچین معانی معتقدند که ظاهراً یکی از چاپهای قدیم مفاتیح الاعجاز

لاهیجی را به صاحب الذریعه، شرح فیاض لاهیجی وانمود ساخته‌اند. چون در هیچ یک از کتب رجال چنین شرحی در شمار آثار فیاض نیامده است.

۲۹- شرحی است که شارح آن نامعلوم است و نسخه آن که مورخ ۱۰۵۲ ه.ق. می‌باشد در فهرست آستان قدس، ج ۴، ص ۱۹۱ ذیل شماره ۸۴۴ معرفی شده است.

۳۰- شرحی است که باز شارح آن نامعلوم و در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۴، ص ۳۰۵۶-۳۰۵۸ به شماره ۴۰۷۷ معرفی شده است.

۳۱- «رساله مشواق» یا شرح ملامحسن فیض متوفی ۱۰۹۱ ه.ق. شرح اصطلاحات اهل عرفان است که در گلشن راز به خط و خال و چشم و لب و دهان و مانند اینها تعبیر شده و خیلی مختصر است. این رساله به تصحیح حسن بهمنیار به سال ۱۳۲۵ ش. در ۲۸ صفحه چاپ شده است.

۳۲- شرحی است که شارح آن شناخته نشده و نسخه‌یی از آن به شماره ۲۲۹۴ در ۱۸۹ صفحه در کتابخانه مجلس موجود است.

۳۳- شرحی است ضمیمه مجموعه شماره ۲۳۳۸ کتابخانه مجلس (ص ۲۲۸-۲۵۰) مورخ ۱۱۰۸ ه.ق. ولی شارح آن معلوم نیست.

۳۴- شرحی است که در پایان مجموعه‌یی به سال ۱۳۰۳ ه.ق در تهران به طبع سنگی رسیده و شارح آن معلوم نیست.

۳۵- شرحی است از محمد باقر بن محمد حسین. نسخه‌یی از آن در کتابخانه آقای سلطانی بهبهانی به تاریخ تحریر اواخر قرن سیزدهم موجود است.

۳۶- مجموعه الفوائد یا شرح گلشن یا شرح فن. شارح آن معلوم نیست. این شرح ده هزار و دوست بیت است و در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجلد ۱۴، ص ۱۶۰۹-۱۶۱۱ معرفی شده است.

۳۷- شرحی است موسوم به «رساله محمودیه» از میرزا عبدالکریم رایض الدین زنجان‌ی متخلص به اعجوبه و ملقب به عارف علی شاه متوفی ۱۲۹۹ ه.ق. این شرح را آقای شمس الدین پرویزی در تبریز به سال ۱۳۳۵ شمسی با سه رساله دیگر در یک مجلد به طبع رسانیده است.

۳۸- «غنچه‌باز» عارف مشهور و پیر طریقت اویسی مولانا جلال الدین علی میرابوالفضل

عنقا (۱۲۶۶ - ۱۳۳۳ ه‍.ق) گلشن راز را به صورت مستزاد در آورده و به محضر میر عین الدوله حسین ذهبی دزفولی اهدا کرده است.^۱

۳۹- «غنچه باز» نام شرحی است منسوب به سید حسین بن سید محمدرضا مورخ ۱۳۰۷ ه‍.ق. نسخه‌یی از آن به شماره ۹۰۷ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. آقای گلچین معانی می‌نویسد برای ملاحظه نسخه به مشهد رفتیم و معلوم شد که سید حسین نامی با الحاق و افزایش خطبه و دیباچه منظوم و منثور به «غنچه باز» عنقا خود را، ناظم آن معرفی کرده و به میرزا علی اصغر خان اتابک تقدیم داشته است.

۴۰- شرحی است منسوب به ابوالفضل عنقای طالقانی متوفی ۱۳۳۳ ه‍.ق.

۴۱- شرحی است از محمد ابراهیم بن محمد علی سبزواری. این شرح به سال ۱۳۳۰ ه‍.ق در تهران به طبع سنگی رسیده است.

۴۲- شرحی است موسوم به «خیرالرسایل» از سید محمد بن محمود حسینی لواسانی طهرانی معروف به عصارکه در ۱۳۳۵ ه‍.ق. پایان یافته است.

۴۳- شرحی است از حاج میرزا محسن عماد اردبیلی متخلص به حالی که به سال ۱۳۳۳ شمسی به چاپ رسیده است.

شرح و ترجمه گلشن راز به زبانهای دیگر: مثنوی گلشن راز را به زبانهای ترکی، آلمانی، انگلیسی، اردو، شرح و یا ترجمه کرده‌اند از آن جمله است:

۴۴- شرح ترکی گلشن راز موسوم به «جام دلنواز» ترجمه مفاتیح الاعجاز است از محمد حلوی.

۴۵- ترجمه‌یی ست به آلمانی که دکتر کوک^۲ یک قسمت از آن را سال ۱۸۲۵ میلادی ترجمه نموده است (فهرست مشار، ص ۱۳۱۵).

۴۶- ترجمه‌یی ست به شعر آلمانی از هامرپورگستال خاورشناس اطریشی. که با مقدمه به زبانهای عربی و فارسی به قلم مترجم به سال ۱۸۳۸ میلادی در وین به طبع رسیده است.

۴۷- ترجمه‌یی ست به انگلیسی از مستروین فیلد که در لندن به سال ۱۸۸۰ میلادی به طبع رسیده است.

۱- این شرح در دفتر چهارم ردیف ۵ جزو آثار قرن نهم به عین‌الدین نسبت داده شده و د دفتر پنجم پس از تحقیق و روشن شدن موضوع به صورت مذکور معرفی شده است.

۲- در کتاب از سعدی تا جامی نام این مترجم «دکتر تولوک» ضبط شده است چاپ اول ص ۱۵۹، چاپ دوم ص ۱۸۷.

۴۸ - ترجمه‌ی بی‌ست به زبان اردو از مولوی احمد حسن سواتی که در دهلی به طبع رسیده است.

۴۹ - ترجمه منظومی است به ترکی، مرحوم تربیت می‌نویسد: «شاعری متخلص به شیرازی در سنه ۸۲۹ گلشن راز را نظماً به ترکی ترجمه کرده است. نسخه‌ی از آن به تاریخ تحریر ۸۷۱ نزد نگارنده موجود است» (دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۶).

نظیره‌های گلشن راز:

عده‌ی در مقابل گلشن راز نظیره سازی کرده‌اند و مرحوم تربیت نوشته است. «و از جمله نظایر آن مثنوی، منظومه‌های ازهار گلشنی و گلشن رموزی است».

هم چنان که آقای گلچین معانی متذکر شده‌اند ازهار گلشنی نادرست و صحیح آن ازهار گلشن می‌باشد. گلشن رموزی از محمد رموزی نسلجی متوفی ۹۷۲ ه.ق. و ازهار گلشن از میرزا ابراهیم ادهم شاعر معروف قرن یازدهم و متوفی در ۱۰۶۰ ه.ق. است.

نسخه‌ی از ازهار گلشن به شماره ۴۸۰۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است ولی در فهرست آن کتابخانه (ج ۱۴، ص ۳۷۳۹) به جای ازهار گلشن نامه منظومه دره التاج معرفی شده است. در پایان این مقاله چاپهای (گلشن راز و ترجمه‌ها و بعضی از شروح) نیز ذکر شده است

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۹۱ - هفت اقلیم، ص ۲۱۳ - ۲۱۴ - ریاض العارفین، ص ۲۲۱ - ۲۲۷ - مجمع الفصحا، ص ۵۹ - ۶۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۴ - ۳۳۸ - مقدمه برکنز الحقائق - تاریخ ادبیات دکتر شفق، ص ۲۶۳ - ۲۶۸ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۹۸ - ۲۹۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۰۶، ۱۰۱۰ - مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۵ - ۵۶ - نسخه‌های خطی، دفتر ۴، ص ۵۳ - ۱۲۴ - فرهنگ سخنوران)

مخلصی بنیسی

نامش حسن و از شاعران سده دهم هجری قمری است به نوشته صاحب مجمع الخواص اوقات خود را به نوشتن و ترتیب دادن قبای فتح می‌گذرانیده است.

گویا برای میرزا محمد وزیر، قبای فتحی ترتیب می‌دهد ولی چنان که می‌بایست پاداش نمی‌بیند و لذا این قطعه را گفته به او می‌فرستد:

جامه فتح را چو قیمت نیست حسن مخلصی بنیسی

بعد از این بهر امردان باید
بند تنبان فتح بنویسی!
از اوست:

مردم زغم رخ نکویت	رفتم ز جهان ندیده رویت
فریاد که عاقبت به صد درد	بردیم به خاک آرزویت
در حشر چو سر بر آرم از خاک	هر سوی روم به جستجویت
در چهره حور عین ببینم	افتد چو مرا نظر به سویت
در دیده «مخلصی» دو عالم	نبود به بهای نیم مویت

(مجمع الخواص، ص ۲۸۸ - ۲۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۳۹)

مراد طسوجی

ملا مراد پسر میرزا جان از شاعران سده یازدهم هجری قمری و از معاصران ولی قلی بیگ مؤلف قصص خاقانی (مؤلفه ۱۰۷۳ - ۱۰۸۵ ق) است. ولی قلی بیگ می نویسد:
در قریه طسوج تولد یافته است. نسلش به سلسله انصار منتهی می شود صاحب چندین هزار بیت است. تتبع از نظامی گنجوی کرده و خازن بیانش سه گنج را بر بسته و هذال یوم مالک اوست و عبارت است از:

- ۱ - «حصول المراد» در بحر مخزن الاسرار تخمیناً سه هزار بیت.
- ۲ - مثنوی «عشق و حسن» در بحر یوسف و زلیخا تقریباً چهار هزار بیت.
- ۳ - مثنوی دیگری هم در بحر لیلی و مجنون ساخته و پرداخته است. از دیگر آثار او گویا شرحی بوده که به زیج الغ بیگ می نوشته است. در خدمت شیخ الفضلا حسین تنگ آبادی که از جمله علمای عصر شاه عباس ثانی بوده تحصیل کمالات نموده است. از مثنوی «حصول المراد» اوست:

ای به تو روشن همه از شش جهت	از جهت آن که نیی در جهت
رشته جانها ز تو پرییچ و تاب	از تو به پا خیمه زرین طناب
نور ظهور تو در این بارگاه	بسته به چشم همه راه نگاه

از مثنوی عشق و حسن اوست:

که نام دلبری و دل دهی داد	به حسن عشق او را می‌کنم یاد
کجا وکی رسی هیهات، هیهات	علو پایه تقدیس آن ذات
تعالی شأنه عما یقولون	دراین ره عقل حیران است و مجنون

از غزلیات اوست:

نشنیده کس این راز و کسی نیز نگفته	اندر سر هر ذره هوایی ست نهفته
اندر صدقش پر ز گهرهای نسفته	بحری ست جهان موج زن از جنبش ارکان
در دل هوس و صل چه درّی ست نهفته	در سینه غم عشق چه داغی است نمایان

از رباعیات اوست:

خاکیم و غبار خاطر پسای خودیم	خاریم اگر چه چمن آرای خودیم
عمری ست که می‌دویم و برجای خودیم	در وادی بی خودی شب و روز چو موج

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۰ - ۳۴۱)

معجز شبستری

میرزا علی متخلص به «معجز» فرزند حاجی آقا تاجر شبستری به سال ۱۲۵۲ شمسی در شبستر تولد یافت و تحصیلات ابتدایی خود را در مولدش به پایان رسانید و به علت فوت پدرش در شانزده سالگی به استانبول مسافرت کرد و در آنجا به مطالعه و تکمیل معلومات پرداخت وی در سی سالگی دوباره به زادگاهش برگشت و بیشتر اوقات خود را به سرودن اشعار انتقادی به زبان ترکی آذربایجانی و فارسی گذراند. معجز در اشعار خود ضمن مبارزه با خرافات، مردم را به تحصیل کمالات ترغیب می‌نمود. به سال ۱۳۱۲ ش. سفری به شاه‌رود کرد و یک سال بعد در همان جا بدرود حیات گفت. تاریخ تولد معجز در مؤلفین مشار(ج ۴، ص ۴۰۴) ۱۲۵۰ و فوتش ۱۳۱۲ شمسی قید شده است. اشعار ترکی وی به سال ۱۳۲۴ ش. جمع‌آوری و چاپ شده است.

در حدود سال ۱۳۰۷ شمسی اهالی شبستر به تشویق وی به فکر تأسیس مدرسه دخترانه می‌افتند معجز اشعاری می‌سراید و به مقامات مربوط می‌فرستد و در نتیجه به

تأسیس دبستان پوراندخت شبستر موفق می‌شود. قسمتی از این اشعار ذیلاً برای نمونه نقل می‌شود:

تا مادر اطفال نخوانند و ندانند	اطفال چنان مادر خر، خریچگانند
برمؤمنه فرض است نبی گفت تعلم	گر مؤمنه زن نیست بگوید کیانند
روحي که علیل است کند خسته بدن را	اطفال چو جسمند، زنان روح و روانند
آبادی هر مملکت از دانش زن‌هاست	چه بر پسران تربیت آموز زنانند
مادر که ندانست وطن چیست، عجم چیست	اطفال چه دانند که از اهل کیانند
با این همه اوهام به شهره ترقی	این قافله تا حشر رسیدن نتوانند
ایرانی بی چاره سراز خواب جهالت	بردار، که صبح آمد و یاران نگرانند
برخاست موانع دگر اندیشه مکن هیچ	غولان همه دربند سلیمان زمانند
یک ره گذری کن به سوی گلشن احرار	بین معجز و بلبل چه خوش آهنگ نوانند

از اشعار ترکی اوست:

ثولوب شیخ محمود جنت مکان	قالیب (گلشن راز) اوندان نشان
اونی شهره شهر ائدهن دوستان	قلمدور قلم بارک‌الله قلم
دیدم اغلیا اغلیا ای قلم	هانی سبزواری هانی محتشم
دندی: معجز الساعه حی الامم	قلمدور، قلم بارک‌الله قلم

معجز دوبرادر بنامهای حسن و حسین داشته که در استانبول در گذشته‌اند.

(تاریخ فرهنگ اروتنق و انزاب - دیوان ص ۱۰۵)

ملتجی چشمه کنانی (رک: علی خوبی)

نیازی شبستری

شیخ عبدالله شبستری زاده متخلص به «نیازی» از احفاد شیخ محمود شبستری است وی به سال ۹۲۶ ه‍.ق از جانب سمرقند به دیار روم رفت و سلطان سلیم پادشاه آن سرزمین مقدم وی را گرامی شمرد، هر دو سه ماه مبلغ پنج هزار آقچه عثمانی به وی انعام می‌نمود. شیخ مثنوی «شمع و پروانه» را به نام سلطان سلیم گفته که دارای مضامین دلپذیری است.

رساله‌یی نیز در قواعد معما تألیف نموده و امثال قواعد را به نام سلطان سلیم قرار داده از آن رساله است:

قومی که به راه طلبت افتادند نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند
خود شوق تو در اهل درم یک درمی نگذاشت، ولی بی درمان آزادند.^۱
دو حاشیه بر حواشی شرح تجرید سید شریف و حاشیه شرح مطالع وی نوشته و کافیه را هم شرح کرده است.

در وفات سلطان سلیم (۹۲۶) دو ماه تاریخ در یک مصراع آورده است:

سلیمی آن شهنشاهی که دایم ز عزش داشت اهل شرک ذلت
به اندک علتی رخت از جهان بست قضای آسمان بود آن، نه علت
قصوری شد ممالک راز فوتش که دولت فوت شد از اهل ملت
شود هر یک از آن تاریخ فوتش «قصور مملکت» یا «فوت دولت»

هچنین قصیده‌یی در شصت بیت ساخته که هر مصراعی از آن مشتمل بر تاریخ جلوس سلطان سلیمان «۹۲۶» و مصراع دیگرش تاریخ فتح قلعه رودس (۹۲۸) می‌باشد.

ولی در مواد التواریخ (ص ۸۳) مطلع قصیده بدین شکل آمده است.

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الا ای «نیازی»

۹۳۰

۹۲۶

فوت او در اوایل سلطنت سلیمان خان اتفاق افتاده و مرحوم تربیت چنین نقل قول کرده است: «کان ابن الشبستری رحمة الله، شاباً جمیل الصورة، طویل القامة، کریم الاخلاق، سلیم الطبع، قوی الذهن و کان حسن الصحبة لین الجانب بعید اعن التکلف و کاذب متواضعاً متخشعاً متحیباً الی الاخوان و مات فی اوائل سلطنة سلطان سلیمان خان».

چند بیت از قصیده‌یی ست که در توصیف فصل بهار سروده است:

به وصف باغ که چون روی گل رخان رعناست اگرچه غنچه دهان بسته است، گل گویاست
چنان به باغ عزیز است مقدم یاران که چون رسید روان سبزه از زمین برخاست
در آب صاف فتاده ست عکس گل گویی که عکس آن گل رخساره در تصور ماست

پی نثار قدوم شه ربیع به باغ شکوفه گشت درم ریز و باد در یغماست
از غزل‌های اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن
نه بی او می‌توان بودن، نه با او می‌توان رفتن
گذشت او تندومن برخاک ره جان می‌کنم بی او
نه صبر این چنین بودن نه تاب آن چنان رفتن
ندیدم روی جانان سیرووقت جان سپردن شد
دریغاکام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
مکن نسبت به قدّ خوش خرام یار، طوبی را
کجا طوبی تواند هم چو آن سرو روان رفتن
مگر عزم سفر دارد «نیازی» از سر کوش
که نتواند ز گلشن بلبل بی‌خان و مان رفتن

رباعی:

ای دوست فلک بر من بی‌چاره بسی کرده ست ستم که نیست آگاه کسی
کرده ست تو را هم دم هر خار و خسی آتش زده بر جان و دلم هر نفسی

(ترجمه مجالس النفاث، ص ۳۶۶ - ۳۶۹. دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۶ - ۲۶۷)

از شاعرانی که به ترکی آذربایجانی شعر گفته‌اند:

- ثابت طسوجی، ابراهیم (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰)
ذکری کوزه‌کنانی، کربلایی نجف (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲)
شانی شبستری (رک: دانشمندان آذربایجان: ص ۱۸۷)
شیدای شبستری، میرزا لطف‌الله (رک: دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۰).

سخنوران

تبریز

تبریز

تبریز از شهرهای بزرگ و تاریخی ایران و مرکز استان آذربایجان شرقی است. درباره تاریخ بنا و وجه تسمیه آن نظرات گوناگونی اظهار شده است.

مینورسکی خاورشناس فقید می نویسد: «سارگن دوم در سال ۷۱۴ قبل از میلاد به قصد تصرف ممالک او رارتو سفری به شمال غربی ایران کرد. از ناحیه سلیمانیه کنونی (واقع در کردستان عراق) داخل کردستان مکری شد، از پارسوا (پسوه کنونی) و ساحل جنوبی دریاچه ارومیه گذشت، از سوی شرقی دریاچه به راه خود ادامه داد و پس از پشت سر گذاشتن اوشکایا (اسکویه کنونی) قلعه «تاروی» یا «تاروئی» و «ترماکیس» را گشود. بعید نیست یکی از این دو کلمه نام قدیمی تبریز کنونی باشد.

مورخان ارمنی آن را «تورژ» مخفف (دای، ورژ) به معنی انتقام گاه دانسته اند و معتقدند که خسرو ارشاک (۲۱۷ - ۲۳۳ میلادی) حاکم ارمنستان این شهر را به یاد انتقام گرفتن اردوان از اردشیر بابکان بنیاد نهاده است.

از تاریخ قبل از اسلام این شهر بیش از این اطلاعی در دست نیست. ولی تاریخ بعد از اسلام آن نسبتاً روشن و اجمالاً بدین شرح است که سال ۲۲ هجری قمری وقتی که اعراب متوجه آذربایجان شدند. به علت خوشی آب و هوا و وفور نعمت به تدریج در این مرز و بوم رخت اقامت افکندند و از آن تاریخ، تبریز رو به آبادی نهاد. یاقوت در معجم البلدان و حمدالله مستوفی در نزهت القلوب آن را تبریز (به کسر اول) ضبط کرده و بنای آن را به زییده خاتون زن هارون الرشید نسبت داده اند.

در این شهر آثار تاریخی متعددی از قبیل زیارت گاهها، مساجد، مقابر، کتابخانه ها وجود

داشته و دارد که بعضی مانند شنب‌غازان، ربع رشیدی و مقبرة الشعرا در اثر حوادث و عوامل طبیعی از قبیل زلزله‌های متعدد با خاک یکسان شده^۱ و بعضی مانند محراب مسجد علی شاه، و مسجد کبود و ... هنوز هم پابرجا است.

برای اطلاع بیشتر از تاریخ تبریز و مقابر و آثار و ابنیه باستانی آن، علاوه بر سفرنامه‌های معتبر و مستند سیاحان، به ترتیب تاریخ تألیف به کتابهای زیر هم رجوع شود:

۱- روضات الجنان و جنات الجنان تألیف حافظ حسین کربلایی، تصحیح شادروان جعفر سلطان‌القزایی (دو جلد) چاپ تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ ش، (مؤلفه ۹۷۵ ه. ق.).

۲- روضة اطهار تألیف محمد امین حشری تبریزی (مؤلفه ۱۰۱۱ ه. ق.) چاپ تبریز ۱۳۷۱ ش. به تصحیح نگارنده.

۳- اولاد الاطهار تألیف محمدرضا طباطبایی چاپ ۱۳۰۴ (مؤلفه ۱۳۰۰ ه. ق.).

۴- تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز تألیف نادر میرزا، چاپ تهران ۱۳۲۳ ه. ق. (مؤلفه ۱۳۰۲-۱۳۲۲ ه. ق.).

۵- تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته تألیف میرزا علی آقا ثقة الاسلام، چاپ تبریز ۱۳۳۲ ش.

۶- تاریخ تبریز، تألیف ولادیمیر مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ، چاپ تبریز ۱۳۳۷ ش.

۷- نظری به تاریخ آذربایجان تألیف دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران ۱۳۴۹ ش.

۸- تبریز و پیرامون نگارش شفیع جوادی، تبریز ۱۳۵۰ ش.

۹- آثار باستانی آذربایجان جلد اول آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز، تألیف عبدالعلی کارنگ، چاپ تبریز ۱۳۵۱ ش.

۱۰- تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران ۱۳۵۲ ش.

مقبرة الشعرا

نگارنده به سال ۱۳۴۳ شمسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (سال ۱۶، شماره ۳) مقاله‌یی تحت عنوان «مقبرة الشعراى سرخاب» نوشت و اقوال مورخان و تذکره‌نویسان متقدم و متأخر را به منظور کشف محل تقریبی آن نقل کرد. اجمالاً یادآور می‌شود که:

۱- حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (مؤلفه ۷۴۰) چنین نوشته است «در مقبرة الشعرا به سرخاب: انوری، خاقانی، ظهیرالدین فاریابی، شمس‌الدین سجاسی، فلکی شیروانی و دیگر شعرا مدفونند» ص ۸۹.

۲- دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا (مؤلفه ۸۹۲) نوشته است: «وفات خاقانی در شهر تبریز بوده ... و در سرخاب آسوده است و مرقد او اليوم مشهور و مقرر است. قبر افضل الزمان ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی و ملک الشعرا شاهفور بن محمد اشهری نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است» ص ۹۳.

۳- صاحب روضات الجنان (مؤلفه ۹۷۵) مقبرة الشعرا را در سرخاب نزدیک مزار بابا حسن با وصف ویرانی چنین توصیف می‌کند:

«مرقد و مزار ... خاقانی رحمة الله تعالى نزدیک به مزار حضرت بابا حسن است از راهی که به باغ بیگم می‌روند به جانب دست چپ مدفون است، خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی‌بدل بوده‌اند هم آن جا مدفونند آن محل را مقبرة الشعرا می‌گفته‌اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آن جا بوده باشد) جای مشخص و معین بوده حالا مندرس و منطوی است نه اثر از آنجا ماند و نه آثار به واسطه استیقاظ اولوالابصار» (ج ۱ ص ۲۰۱). باز می‌نویسد:

در پای مزار پیر قندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این دو بیت مرقوم است:

معنی طلبان بادیه عمر بریدند	تا تصفیه کردند حیات ابدی را
شکرانه اسباب حیاتی که تو راهست	یک فاتحه بفرست روان اسدی را

و در آن طرف راه به جانب دست راست مزار مولانا مانی شاعر و نقاش شیرازی است ... (ج ۱، ص ۲۱۱).

و در جلد ۱ صفحه ۲۷۱، ۲۷۲ ضمن ذکر مدفونین گورستانهای سرخاب مزار خاقانی و ظهیر و بابا اسماعیل را در «دومنار» و مزار پیر قندیلی و اسدی را در درگاه سرخاب نوشته است و معلوم می‌دارد که مقبرة الشعرا در حوالی «دومنار» سرخاب قرار داشته است.

۴- ملاحشری در روضه اطهار (مؤلفه ۱۰۱۱) می‌نویسد:

«مزارات حکیم خاقانی و اسدی طوسی و شاهفور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعرا» ص ۱۱۵.

۵- از متأخران طباطبایی در اولاد الاطهار (که به سال ۱۳۰۰ هجری قمری از تألیف آن فارغ شده) و هم چنین نادر میرزا در تاریخ تبریز (مؤلفه ۱۳۰۲-۱۳۲۲ ه. ق.) از مقبرة الشعرا مانند گورستانی معدوم و نامعلوم نام برده‌اند.^۱

نادر میرزا می‌نویسد «این گورستان معروف بوده به کوی سرخاب بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد مگر آن که در این کوی به جنب بقعه سید حمزه مقبره‌یی عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قایم مقام صدارت ایران و دستورنایب السلطنه عباس میرزا بود و به سوی شرق آن مقبره قبرستانی است بس کهنه از بعضی شنیده‌ام که مقبرة الشعرا آن جا باشد» ص ۱۳۳.

هم اکنون در همین محل یادگاه باشکوه و معظمی فراخورشان والای سخنوران و عارفان و دانشمندان مدفون در مزارات سرخاب ساخته و پرداخته می‌شود. امید است به موازات آن با کشف و احیای قبور این افتخارات ملی و ذخایر قومی و معنوی که هر یک در عصر خود خدمتگزار تاریخ علم و دانش و شعر و ادب میهن عزیز ما بوده‌اند دین ملی خود را ادا کنیم و موجبات شادی روان آزادگانی را که در مقبرة الشعرا و سایر مزارات سرخاب آرمیده‌اند فراهم سازیم.

ناگفته نماند که در جوار مقبرة الشعرا حظیره بابا مزید بوده است و از شعرای بنام و معروف: همام تبریزی و محمد شیرین (مغربی) و خواجه عبدالرحیم خلوتی و نیز در آن

۱- دکتر غفار کندلی در نامه‌یی که از بادکوبه به آقای جعفر سلطان القرائی مصحح روضات الجنان فرستاده است. قبر خاقانی شروانی را هم اکنون سالم و بی آسیب می‌داند و معتقد است که محل تحقیقی مقبرة الشعرا را از روی مدارک مبسوطی که پیش اوست می‌توان به آسانی تعیین کرد، می‌گوید: «از این که بعضی می‌نویسند که حالا از مقبرة الشعرا خبری نیست. به نظر این جانب این اظهار نظر روی اطلاعات ناقص شخصی است و نادرست است ... مرحوم نوروز آغازاده استامپاز نوشته قبر خاقانی را با خود به بادکوبه آورده و این کاغذ گرانبها حالا در آرشیو موزه نظامی بادکوبه نگهداری می‌شود. حیف آمد که جلد دوم کتاب روضات الجنان بدون این سند تاریخی چاپ شود لذا عکس آن را فرستادم ...». و این عکس در روضات الجنان، ج ۲ ص ۶۳۷ چاپ شده است.

جا مدفونند.

(برای اطلاع بیشتر از مدفونین مزارات سرخاب رجوع شود به روضات الجنان، ج ۱، روضه دوم، ص ۴۷-۲۷۳).

بخشهای شهرستان تبریز عبارتند از: بخش حومه، آذرشهر، ارونق و انزاب، اسکو، بستانآباد، هریس (سالنامه آماری ۱۳۵۱) و سخنوران آن (به استثنای ارونق و انزاب که بطور جداگانه ذکر شده‌اند) بدین شرح‌اند:

آذر تبریزی

ابوالقاسم مرتضوی فرزند حاج سید مرتضی صراف به سال ۱۲۵۰ شمسی تولد یافت و اواخر سال ۱۳۱۱ شمسی زندگانی را بدرود گفت و در مقبره سید حمزه آرمید. وی سال ۱۳۱۰ ه. ق. به استانبول سفر کرد و با سید جمال‌الدین اسدآبادی ملاقات نمود. «اوراق پریشان» از آثار اوست که سال ۱۳۳۴ در تبریز به چاپ رسیده است. در این کتاب چند فقره از نامه‌های طالب‌اوف که به آن شادروان نوشته درج شده است. آذر مردی وارسته و آزادی‌خواه و شاعر بود دیوان اشعارش که بیش از یک هزار بیت می‌باشد اکنون در تصرف آقای «بقا مرتضوی» از نوادگان آن شادروان هست. نمونه‌یی از اشعار اوست:

دانی که جام و باده چه سود و ثمر دهد	کاهد ز عقل و زر ببرد دردسر دهد
این مایه هلاکت و این جوهر ممات	تأثیر سم خویش به قلب و جگر دهد
عاقل نمی‌فشاند تخمی که عاقبت	درد و تعب بپرورد و مرگ بر دهد
هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش	دست هوس سپارد و بر شور و شر دهد
«آذر» چه گونه می‌شمرد مرد با خرد	آن را که مرگ می‌خرد و سیم و زر دهد

آذر منیر تبریزی

ابراهیم منیر دیوان، معروف به خطاط به سال ۱۲۸۲ هجری قمری در تبریز تولد یافت به فارسی و ترکی شعر می سرود ابتدا آذری و بعد آذرمنیر تخلص می کرد. سال ۱۳۰۳ سفری به استانبول کرد و تا ۱۳۰۹ در آنجا به تجارت اشتغال داشت. وی به سال ۱۳۱۸ شمسی در هفتاد سالگی در تبریز وفات یافت. چند بیتي از قصیده اوست:

طلوع شمس حقیقت شد از جبین محبت	جهان جوان شد از آیین نازنین محبت
ببین به روز ازل کردگار جلّ جلاله	سرشت هیکل آدم ز ماء و طین محبت
به شعر گفتن «آذرمنیر» خیل ملایک	از آسمان بفرستند آفرین محبت

(اطلاعات متفرقه)

آزرم تبریزی

محمود ملماسی به سال ۱۲۹۶ در تبریز تولد یافت، تحصیلات ابتدائی خود را نزد پدر فاضلش فراگرفت بعد در محضر استاد میرزامحسن ادیب العلما به کسب فیض پرداخت. آزرم خط زیبایی داشت و شعر خوب می سرود. مردی بسیار متواضع و نجیب و هنرمند بود. وی روز دوم تیر ماه ۱۳۷۰ شمسی در گذشت و در جوار استاد شهریار آرامید در کتاب «یاد یاران» آزرم از اعقاب همام تبریزی، و افراد خانواده وی از جمله فرزند ارشدش علاءالدین ملماسی همه اهل فضل و کمال و صاحب قلم و قرطاسی و ملماسی معرفی شده اند.

نمونه‌ی از اشعار اوست:

رمزی ز بلا آن قد و بالای تو باشد	گلشن اثری از رخ زیبای تو باشد
آشفته چه سازی دل آزرم، خدا را	زان بیش رو نیست که رسوای تو باشد

آگه شوید ایدوستان، من عاشق دیوانه‌ام
سرگشته عشق بتی، شیرین لب مستانه‌ام
آشفته همچون موی او، سرگشته چون ابروی او
حیران آن گیسوی او، افسونم و افسانه‌ام

(نغمه‌های تبریز ص ۲۷-۲۵، یاد یاران، ص ۳۶۸)

آغای تبریزی

از سخنوران سده هشتم ه. ق. و یا قبل از آن بوده است. از اشعار وی در جنگ ف ۵۷۳،
لالا اسماعیل شماره ۴۸۷ ر، سده هشتم و در جنگ ف ۶۰۱، نافذ پاشا شماره ۱۰۲۶ نسخ
دولت شاه شیرازی مورخ رجب ۷۴۱. آمده است
از اوست:

نگار کرد به خون دلم نگار انگشت ز خون دل بنهادیم بر نگار انگشت

(فهرست میکروفیلمها، ج ۱، ص ۵۰۰، ۵۰۶ - انیس‌العشاق، ص ۲۵)

آگهی تبریزی

از سخنوران عصر سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳-۸۹۶) بود سام میرزا می‌نویسد به
سوزن‌گری اوقات می‌گذرانید و گاهی به شعر گفتن رغبت می‌نمود از اوست:
ناله کردن بر سر آن کوی غوغا کردن است گریه کردن پیش مردم یار رسوا کردن است

به گریه موسم گل در فراق یار گذشت به گل رخی ننشستیم و نوبهار گذشت

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۳۰۲. تحفه سامی، ص ۳۱۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳)

ابراهیم تبریزی

میرزا ابراهیم فرزند عبدالجلیل وزیر تبریزی از منشیان قایم مقام و در مراحل کسب کمالات معنوی از جمله شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بوده است وی به زبان فارسی و عربی تسلط داشت و به نظم و نثر مطلب می نگاشت.

تألیفات او:

۱- تحفة الملوك فی سیرالسلوک: به نام محمد میرزا ولیعهد فتح علی شاه در چهار رکن در عرفان و اخلاق و سیاست در تاریخ ۱۲۴۷ نوشته است.

آغاز: الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان، خلقه فی احسن تقویم.

بنا به نوشته آقای منزوی از این کتاب نسخی در دانشکده ادبیات تهران به شماره ۱۰۴ د، به خط شکسته نستعلیق سده ۱۳ در ۱۰۱ برگ هست (فهرست دانشکده ادبیات، ج ۱، ص ۸۹).

۲- اصول دین و فروع آن: به نام قهرمان میرزا و محمد خان تألیف شده در دو مقاله است الف - علم معرفت باری. ب - علم شریعت. از این رساله در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۲۴۲ مورخ ۱۲۹۲ هست (فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۱۲).

۳- حقایق العلوم: وی مدتی در عتبات عالیات به تعلیم و تعلم و تألیف و تصنیف پرداخته و کتابی به عنوان «حقایق العلوم» به نام محمدشاه تدوین نموده است.

۴- مآثر سلطانی: پس از تألیف حقایق العلوم به وقایع نگاری مأمور شده و ابتدا به (سفر هرات و تسخیر آن) شروع نموده و آن را به اسم «مآثر سلطانی» موسوم ساخته است نسخه‌یی از این رساله نزد مرحوم تربیت موجود بوده است. چنین شروع می شود: «الحمد لله الذی خلق الاصباح من مشرق الازل و خلق الارواح من مشرع لم یزل...».

۵- حقایق الشریعه: در «فهرست نسخه‌های خطی» رساله‌یی به نام «حقایق الشریعه» بدو نسبت داده شده است.

صاحب نگارستان دارا می نویسد: «ذهنش صاف و طبعش مایل به انصاف و در علم نجوم و کلام و حدیث و معانی و بیان دستی دارد و سلیقه‌اش مستقیم است و در خانه خود

بی مطالعه و مذاکره نیست و کاری می‌کند و قلیل الشعر است».

نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای همایون خطه تبریز ای فخرالبلاد
چند داد ایزد تو را این وسعت و این حوصله
تا مقرر شوکت شه شد زمینت از شرف
برتر از اوج سماوات آمدی صد مرحله
چندگه بهر تفرج شاه گشت ار از تو دور
شادباش اکنون به سویت باز گردد خوش دله
گر ز باسش شمه‌یی خوانند بر گوش و حوش
گرگ دارد چون شبان روز و شبان پاس گله

(نگارستان دارا، ص ۵۹-۵۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶-۱۷. فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۸۸۶، ۱۵۶۴)

ابوالفضل تبریزی

از شاعران سده هفتم هجری و یا قبل از آن است از او تنها رباعی ذیل در نزهة المجالس آمده است:

گر چه زیانت به ستوه است کمر	زان گنبد سیمین، به شکوه است کمر
فی الجمله، کمر ز کوه سیمین مگشا	زیرا که خود آرایش کوه است کمر

(نزهة المجالس، ص ۳۶۲)

* - ابراهیم تبریزی - در تحفه سامی چاپ وحید، ص ۸۲ و متعاقباً در دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵ و الذریعه، ج ۹، ص ۱۴ از او چنین یاد شده است: اصلش از تبریز و بعضی گفته‌اند از قزوین است اکثر خطوط خصوصاً نستعلیق را خوب می‌نویسد و در موسیقی نیز وقوفی تمام دارد در معما نیز بد نیست این مطلع از اوست:

تا به کی بار رقیب از بهر آزارم شوی کی بود گر بهر آزارش دمی یارم شوی

در حالی که این ترجمه در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ ص ۱۳۶ به نام مولانا ملک قزوینی تبریزی و در مجمع‌الخواص، ص ۲۰۸ و دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۲ و ... به نام مالک قزوینی دیلمی متوفی روز چهارشنبه هجدهم ذی الحجه سال ۹۶۹ (روضات الجنان ج ۱، ص ۳۶۹) آمده است و دیلمی‌ها به نوشته صادقی افشار از خانواده‌های سرشناس قزوین بوده‌اند.

ابوالمحارم اسکویی

ابوالمحارم^۱ اسکویی برادر کوچک امیر صدرالدین محمد اسکویی است شاعر متذوق سده ۱۰ بود از اوست:

دل که در دایره عشق درآورد مرا هم چو شمع آتش سوزان به سر آورد مرا
(تحفه سامی، ص ۵۸-۵۹. روز روشن، ص ۷۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۳)

ابوالوفای تبریزی

از سخنوران پیرامون سده ۱۱ ه. ق. تبریز است این دو بیت را صاحب عرفات العاشقین به او نسبت داده است:

از لطیفی جام و لطف می به جام کس نداند این کدام است آن کدام
گویی این جا باده هست و جام نیست گویی آن جا نیست باده هست جام
صاحب اسماعیل بن عباد گفته است:

رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها فتشا کل الامر
فکانه خمر ولا قدح و کانه قدح ولا خمر

فخرالدین عراقی این دو بیت را به فارسی چنین ترجمه کرده است:

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام
و ظاهراً ابوالوفا در سرودن دو بیت خود نظری به مضامین ابیات مذکور داشته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹. الذریعه، ج ۹، ص ۵۲)

۱. نام وی در تحفه سامی چاپ وحید «ابوالمحامد» و در نسخه بیات و تذکره روز روشن ابوالمجاهد قید شده است.

ابوالهادی تبریزی

از سخنوران پیرامون سده ۱۱ ه. ق. تبریز است از اوست:
ز پیام من جوابی نشنید قاصد از وی دهم به این تسلی که ندیده‌ام هنوزش

ندانم با که داری وعده‌یی کز انتظار امشب
به وقت حرف چشمی با من و چشمی به ره‌داری
میان خوب رویان چون بر آری سر، که گویندت
ز دستت بر نمی‌آید که یک عاشق نگهداری
(روز روشن، ص ۲۷. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹. الذریعه، ج ۹، ص ۵۲)

اثر تبریزی

در سفینه اسحق بیگ عذری متوفی در ۱۱۸۵ ق. (برادر آذر صاحب آتشکده) این بیت به
نام او ثبت شده است:
هست صد منت به جان از غیبت بدگو مرا چون به این تقریب می‌آرد به یاد او مرا
(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰. الذریعه، ج ۹، ص ۵۳)

احسن تبریزی

میرزا احسن الله فرزند خواجه ابوالحسن تبریزی وزیر جهان شاه و از شعرای سده
یازدهم هجری قمری است.

(ریاض الشعر، برگ ۲۹)

احمد تبریزی

عمدةالدین ابوالمظفر احمد فرزند نجم‌الدین عبداللطیف قاضی وراوی فرزند احمد تبریزی وراوحی فقیهی کاتب از خاندان قضات بود. ابن‌القوطی در سال ۶۵۹ او را در «وراوی» دیده و گوید: وی را نامه‌ها و اشعاری به فارسی است و مدتی در وراوی تولیت قضا داشت. و بین او و نورالدین محمد فرزند شهاب‌الخدام جورندی رصدی والی بیشکین و اهر و وراوی و سراب و کلیر و برگشاد ستیز و گفت‌گوهای روی داده است او را اشعاری در مدح خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان است.

(روضات‌الجنان، ج ۱، ص ۵۶۵. تاریخ تبریز مشکور، ص ۷۵۹)

احمد تبریزی

احمد فرزند محمد از مؤرخان سده هشتم هجری قمری است. بنا به نوشته کاتب چلبی وی کتابی به عنوان «تاریخ النوادر» تألیف کرده است. «شهنشاه نامه» یا «منظومه احمدی» نیز از تألیفات اوست که حوادث تاریخی را تا سال ۷۳۸ به نظم در آورده و به نام سلطان ابوسعید بهادرخان موشح ساخته است. منظومه چنین شروع می‌شود:

به نام خداوند جان آفرین نگارنده آسمان و زمین
و در مقدمه آن چنین می‌گوید:

«شهنشاه نامه» نهم نام این به نام شهنشاه روی زمین
خداوند گیتی و دیهیم و گاه جهان جهان آفرین را پناه
جوان بخت و فرمان‌روا «بوسعید» جهان آفرینش ز جان آفرید

نسل مغولان در این شهنشاه نامه به یافت بن نوح منتهی می‌شود بنابراین داستان از ترجمه او شروع و به شرح احوال جانشینان هلاکو تا مرگ ابوسعید بهادر خاتمه می‌یابد. شاعر در پایان شهنشاه نامه درباره مدت تألیف و تاریخ اتمام آن چنین گفته است:

در این گفت و گو شد مرا هشت سال گر احمد بنالد که گوید منال

چو از سال شد هفتصد و سی و هشت ستم دیده این نامه را در نوشت
بنابراین وی سال ۷۳۰ به نظم شروع کرده و پس از هشت سال (به سال ۷۳۸) آن را به
پایان رسانیده است.

نسخه‌یی از این منظومه ضمن مجموعه‌یی به شماره ۲۷۸۰ در موزه بریتانیا هست و
شهنشاه نامه از ورق ۱۳۲-۴۱ آن جا گرفته است. و مورخ است به تاریخ ۸۰۰ ه. ق. به عنوان
«چنگیزنامه منظومات احمدی» (ذیل فهرست ربو، ص ۱۳۵) ولی به طوری که ذکر شد خود
احمد منظومه را «شهنشاه نامه» نام گذاری کرده است نه «چنگیزنامه». ادوارد براون درباره
ارزش آن می‌نویسد: «ظاهراً ... نه از لحاظ تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارد.
لیکن اگر به دقت آن را مطالعه و تجزیه نمایند تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع به این دوره از
آن می‌توان استخراج نمود». (ص ۱۲۷ از سعدی تا جامی). علاوه بر احمد تبریزی گروهی از
سخنوران به پیروی از فردوسی طوسی به شاه نامه سازی پرداخته‌اند. دکتر صفا در کتاب
«حماسه‌های تاریخی» و دکتر منوچهر مرتضوی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (ش ۲،
سال ۱۴، ص ۱۴۱-۱۷۵) تحت عنوان: «مقلدین شاه نامه در دوره مغول و تیموری» در این
باره تحقیق و بحث کرده‌اند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲-۳۳. از سعدی تا جامی، ص ۱۲۶-۱۲۷. حماسه سرایی در ایران، ص ۳۵۸-۳۵۷.
نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲ سال ۱۴)

احمد تبریزی

احمد بیگ برادر میرزا محمد مجذوب از سخنوران سده یازدهم هجری قمری تبریز
است از اوست:

در هیچ منزلی دلم آسودگی ندید ما را تمام عرصه عالم وطن شده‌ست

شاهد غنچه ز یاران چمن بود گذشت بوی گل گرد سواران چمن بود گذشت

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۹۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰)

احمد مجتهد، میرزا

میرزا احمد مجتهد فرزند میرزا لطف علی فرزند محمد صادق مغانی تبریزی از بزرگترین عالمان سده ۱۳ تبریز است. پدرش از عمال دولت زندیه بود. ولی آن مرحوم از کار دیوانی روگردانید و همراه فرزندش میرزا لطف علی به نجف اشرف رفت و نزد آقا سید علی ریاض به تحصیل پرداخت و پس از برگشت تا روز واپسین زندگیش مفتی بلامنازع و مجتهد مسلم بود. او به سال هزار و دویست و شصت و پنج قمری در گذشت و در نجف دفن شد، نادر میرزا می نویسد: پس از آن بیشتر از دو ماه در مسجدها و کویها تعزیت بود.

از فرزندانش حاجی میرزا لطف علی و حاجی میرزا جعفر (که قبل از فوت پدر در وبای سال ۱۲۶۲ در گذشتند) و حاجی میرزا باقر و حاجی میرزا جواد جملگی از علمای طراز اول و از مفاخر و مآثر عصر خود بودند.

صاحب المآثر و الآثار به بزرگی مؤسس این خاندان فضل چنین اشاره کرده است. «میرزا احمد مجتهد پشتیان بزرگ ملت بود. ریاستی کبیر و شهرتی عالم گیر داشت همان شأن و شرف در نسل و خلفش تا کنون باقی است منصب امامت جمعه و جماعت و حکومت شرعیه کلیه ایالت آذربایجان با این دودمان قدس نشان است» ص ۱۷۴. دکتر مجتهدی در کتاب رجال آذربایجان می نویسد:

«امامت جمعه تبریز در عهد فتح علی شاه به میرزا لطف علی مجتهد فرزند میرزا احمد مجتهد رسید و آن منصب در اولاد میرزا احمد تا امروز مانده است. به این ترتیب که پس از فوت میرزا لطف علی مجتهد این منصب به فرزندش حاج میرزا اسماعیل امام جمعه و بعد از وی به عموزاده اش حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه و پس از وی به میرزا عبدالکریم امام جمعه و بعد از او به برادرش حاج میرزا علی آقا امام جمعه رسیده است». میرزا احمد مجتهد طبع شعر نیز داشته و قصیده‌یی در مدح حضرت صاحب الامر به عربی ساخته است که چند بیتی برای نمونه نقل می شود:

ولی الاله صاحب الامر فی الوری	بسیفه شمل الحق یرجی انتظامه
امام الهدی بحر الندی من به اقتدی	مسیح فطوبی من به ایتمامه

هوالمشمس فی الاشراق لولا افولها هوالبدر فی الانوار لولا اغتیامه
هوالمخلف المهدی من آل احمد عنان الهدی فی کفه و زمامه

و نیز در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱۳، ص ۳۴۹۲ ضمن معرفی دیوان مذهب (به شماره ۴۵۴۸) اشاره شده است که از صفحه ۱۴۳ تا صفحه ۱۶۱ این دیوان قصیده عربی از احمد بن لطف علی تبریزی به روش قصیده هاتف با دیباچه منثور عربی آمده است.

صاحب ریحانة الادب می نویسد کتاب «منهج الرشاد فی شرح الارشاد» که شرح ارشاد علامه است به او منسوب می باشد.

در تذکرة ممیز نسخه شماره ۹۰۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ص ۹۵-۹۱) زیر عنوان «ساکت تبریزی» از او چنین یاد شده است: میرزا احمد ساکت تبریزی فرزند میرزا لطف علی مستوفی آزادخان در عصر کریم خان زند است. نخست عهده دار دفتر استیفا بوده و پس از فوت والد خود در پی کسب دانش به عتبات عالیات رفته و چون به مقام اجتهاد نائل آمده به مسقط الراس خود مراجعت کرده با منصب قضا به درس و بحث و افاده علوم و امامت مسجد و موعظت عموم پرداخته است.

ممیز سال ۱۲۵۰ هجری قمری ویرا در تبریز ملاقات کرده و قصیده ای در مدحش سروده و ترجمه حال و منتخب اشعارش را در تذکرة خود مسطور داشته است. از ساقینامه اوست:

دلا یکدم از خواب بیدار شو	وزین مستی طبع هشیار شو
چرا مانده ای دور از اصل خویش	چرا نیستی طالب وصل خویش
چرا آخر ای مرغ قدسی نفس	همی کرده ای خو، به خاکی قفس
چه شد گر دو روزی توای بی نوا	ز یاران و احباب گشتی جدا
غریب از دیار حقیقت شدی	گرفتار دام طبیعت شدی
به قید طبیعت شدی پای بست	فراموش کردی عهد الست
بر افشان توای مرغ قدسی مکان	پر و بال ز آمیزش خاکیان
به خود روزنی زین قفس برگشا	به صف سماواتیان پرگشا
ز پا بگسل این دام دار غرور	بپر تا به اوج سرای سرور

مغنی بیا ساز کن ارغنون	که آمد به سر، باز شور جنون
بیا ساقیا من به قربان تو	فدای تو وعهد و پیمان تو
بده یادگار جسم کامگار	که با هر مزاجی بود سازگار
می ده که افزایش عقل و جان	فتد بر دلم عکس روحانیان
ستاند مرا از من، اما دهد	عوض آنچه باید به عقل و خرد
نه زان می که شرع رسول انام	شمرده خبیث و نموده حرام
از آن می که پروردگار غفور	نموده است نامش شراب ظهور
در آورده در رقص افلاک را	در افکنده در دهشت ادراک را
بیا ساقی ای مشفق چاره ساز	بده یک قدح زان می غم گداز
که بر هم زنم عالم خاکیان	کنم سیر با فوج افلاکیان
بسوزم از آن، دلق سالوس را	بدور افکنم نام و ناموس را

(تاریخ و جغرافیای تبریز نادر میرزا، ص ۱۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵ - علمای معاصرین، ص ۳۳۲-۳۳۳ - رجال آذربایجان، ص ۲۳ - ریحانه الادب، ج ۳، ص ۴۴۴ - تذکره پیمانه، ص ۲۱۳-۲۱۴ «ساکت تبریزی»)

ارفع تبریزی

شیخ عماد فرزند میرزا ابراهیم و برادر زاده ملاگرامی و از شعرای قرن یازدهم ه. ق. است. مدتی در اصفهان متولی مزار بابارکن الدین مسعودبن عبدالله بیضاوی بود گاهی شعر می گفت و «ارفع» تخلص می کرد از اوست:

قرب اگر خواهی دل بیدار می باید تو را	در دل شب گریه بسیار می باید تو را
از دو جانب دوستی سامان الفت می شود	با خدا آمیزش بسیار می باید تو را

خواهی که دلت محرم اسرار شود	از جمله علم حق خبردار شود
از گریه بشو غبار آئینه دل	مگذار ز گرد معصیت تار شود

خاموشم آن قدر که تو را یاد می کنم	تا غافلم زیاد تو فریاد می کنم
-----------------------------------	-------------------------------

قطع نظر ز شاهد و ساغر نمی‌کنی شرم از خدا و ساقی کوثر نمی‌کنی

(تذکره نصرآبادی، ص ۴۰۴. قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۸۳۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷. الذریعه، ج ۹، ص ۶۸)

اسد تبریزی

میراسدالله از تبریزیهای ساکن اصفهان و از سخنوران سده ۱۱ ه. ق. است. به نوشته نصرآبادی گویا داماد زاهدیگ پدر میرزا محسن بوده و با نصیرای همدانی (متوفی در ۱۰۳۰) مصاحبت داشته، سفری به هند کرده و در آنجا وفات یافته است از اوست: طرفه حالی ست که آن آتش سوزان از من دورتر می‌شود و بیشتر می‌سوزد درباره ترجمه شاعر و ابیات منسوب به او در تذکرها آشفته‌گیهایی ملاحظه می‌شود. بدین شرح که:

بیت مذکور در قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۴۰۶ و صبح گلشن به نام خلیفه میراسدالله اصفهانی متخلص به «ملولی» متوفی در ۹۶۹، و در ریحانه الادب ج ۴، ص ۱۰ به نام سید اسدالله شاهمیر حسینی مرعشی متخلص به «ملولی» از علمای عهد شاه طهماسب صفوی و در دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰ به نام میراسدالله و ص ۳۶۰ به نام ملولی شاعر سده یازدهم ه. ق. آمده است.

در آتشکده آذر و قاموس الاعلام میراسدالله از سادات دارالسلطنه تبریز معرفی و بیت زیر به او نسبت داده شده است:

چشمی که به رویم زره لطف گشودی خواهم که به آن چشم نبینی همه کس را
در صورتی که این بیت در دانشمندان آذربایجان، ص ۲۷۳ و الذریعه، ج ۹، ص ۷۱۴ به نام میرزا اسدالله متخلص به «عریان» آمده و در فرهنگ سخنوران ص ۳۸۸ وی اهل کاشان معرفی شده است نه تبریز.

اسرار تبریزی

محمد کاظم ملقب به اسرار علی شاه و متخلص به «اسرار» از درویش نعمت الهی تبریز است. تایخ تولدش ۱۲۶۵ هجری قمری است. ولی از تاریخ فوتش اطلاع درستی در دست نیست.

وی علاوه بر دیوان اشعارش دو کتاب مشتمل بر اشعار شاعران بذله گو و نوحه خوان سده سیزدهم هجری آذربایجان تألیف کرده است یکی از آنها «بهجة الشعرا» است.^۱ و دیگری حلیقة الشعرا. ظاهراً مقصود عمده «اسرار» از تألیف این دو کتاب نقد و انتقاد بعضی از اشعار سست و بی مزه نظم سرایان آن قرن بوده است.

۱- بهجة الشعرا: به طوری که در تاریخ تذکرها مسطور است این کتاب ظاهراً در فاصله سالهای ۱۲۹۴-۱۲۹۹ ه.ق. تألیف شده و شامل تراجم هشتاد و شش سخنور آذربایجانی است. اگر چه اغلب اشعار فارسی هم داشته اند. ولی مؤلف بیشتر شعر ترکی آذربایجانی از ایشان آورده است. این تذکره در اقتفای یخچالیه میرزا محمد علی مذهب اصفهانی تألیف شده و اشخاص مذکور در آن از شوخ طبعان و بذله گویان آذربایجانند.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه شاد روان جعفر سلطان‌القرایی به مشخصات ذیل هست:
نستعلیق بد و بسیار مغلوط، کاتب حسن حسینی، تاریخ تحریر دهم شهر صفر المظفر ۱۲۹۹ در طهران، کاغذ سفید فرنگی، جلد تیماج قهوه‌یی، هر صفحه ۱۲ سطر، فهرست اسامی شعرا در آخر کتاب، ۱۰۱ برگ به قطع ۲۲×۱۶/۷ سانتی متر.

آغاز: «نسخه سعادت ابدی و دیباچه کرامات سرمدی پادشاهی راست که طوطی ناطقه انسانی را ...».

پایان:

«سخن این بود دیگر جمله تزویر تو خواهی رد کن و خواهی که برگیر»

در سبب تألیف گوید:

«اما بعد مخفی و مستتر نماند که ... داعی چند سال قبل در خانه یکی از احبا مجموعه‌یی

۱ - در انشمندان آذربایجان نام این تذکره لهجة الشعرا نوشته شده و این اشتباه در بحانة الادب نیز راه یافته است.

مسمی به یخچالیه که میرزا محمدعلی ندیم^۱ در عهد دولت محمد شاه مغفور تألیف کرده بود دیدم،^۲ و به نظر امعان ملاحظه گردید که در حقیقت چنان توان گفت که از آتشکده آذری گرمترست، احوالات چند نفر از شعرا در آن بزم فرح انگیز من باب تفریح می خواندیم در اثنای این مقالات که تقاضای صحبت در بحث کمال شعرا و ملاحظت کلام ایشان بود. شخصی از فارسی زبانان از بابت ریشخند گفت چه می بودی که مجموعه بی هم در احوالات و اشعار شعرای اتراک که در این خاک پاکند درج می شد تا کمالات عالیّه این سلسله علیّه را می فهمیدم، داعی از شماتت و طعنه آن عزیز شرمزده گردیدم.

جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان^۳

همت از بزرگان عالی نهمت خواسته این مجموعه مبارک را در احوالات شعرای آذربایجان و از منتخبات اشعار ایشان جمع نموده مسمی به بهجة الشعراء و سرورندما نموده این رباعی که در ستایش و ماده تاریخ کتاب است قلمی گردید:

اسرار که کسب او همه اشعارست پیدا و نهان چو نور در ابصارست
تاریخ کتاب خواست از طبع و بگفت الحق (که بهجة کاشف اسرار) است

(۱۲۹۸)

اما از شقاوت روزگار دون و از گردش چرخ بوقلمون سالهای چند در اوراق پریشان هم چنان مسوده و معطل مانده، نعم ما قیل ملارومی:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مدتی بایست تا خون شیر شد

تا در سنه هزار و دوست و نود و هشت اتفاق سفری افتاد چون ایام تعطیل و بی کاری بود. احوالات چند نفر از مشاهیر و معارف آنها را انتخاب نموده مجموعه کوچکی مسمی به حدیقة الشعراء نوشتم چون از عالم غیب به جلوه ظهور آمد همه کاملان عصر و عارفان دهر هجوم آور آن لالی درج ارشاد گشتند چون خلق را راغب دیدم طالب گشتم که این نسخه نحیف را تکمیل نمایم تا نفعش کامل و دوستان بهره مند و کامیاب باشند!

۱ - مقصود میرزا محمدعلی مذهب اصفهانی متخلص به «بهان» است که نه لقب او «ندیم» بوده و نه تخلص او بلکه در اواخر فرهنگ تخلص کرده (تاریخ تذکره ها).

۲ - به نظر نگارنده ظاهراً مقصود اسرار علی شاه از به کار بردن صفت ندیم اشاره به شوخ طبعی میرزا محمد علی می باشد. در گلستان سعدی آمده است که «ظرافت بسیار کردن هنر ندیمان است و عیب حکیمان».

۳ - مرحوم تربیت به خطا میرزا ابوطالب مذهب (پدر میرزا محمدعلی) را مؤلف یخچالیه نوشته است.

۴ - شعری است بسیار مشهور اما قابل آنرا با مراجعه به امثال و حکم و التمثیل و المحاضرة ثعالبی نتوانستیم بدست بیاوریم.

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش و امید از همگنان و زنده دلان آن است که از عیش چشم پوشیده در حک و اصلاح آن سعی جمیل نمایند که مشقتی که حقیر در این چند سال کشیده‌ام ضایع و هدر نگردهد و قرارش را به قرار حروف تهجی از ابتدای حرف الف گرفته در حرف یا حروفات بیست هشت گانه را تمام نمودم، و در بعضی از اشعار که در احوالات شعرا و اشعارشان مطابق حدیقه الشعرا نباشد به نگارنده عیب نگیرند، شاید این اشعار آن وقت به نظر نرسیده باشد».

فهرست شعرا

- ۱- آتشی مراغهی
- ۲- ارشاد (کربلایی علی)
- ۳- اسمعیل
- ۴- افسر اردوبادی (میرزا عبدالله)
- ۵- اعمی
- ۶- اشکریز (کربلایی حسین)
- ۷- باقر دلاک
- ۸- بلبل (کربلایی تقی دلال)
- ۹- پروانه (آخوند ملا تقی)
- ۱۰- بینوا
- ۱۱- پرغم (میرزا احمد)
- ۱۲- تالاندی مرندي
- ۱۳- توپچی (از توپچیان نادر شاه)
- ۱۴- ثاقب اهری
- ۱۵- جودی (آخوند ملاستار روضه خوان)
- ۱۶- چرتاب (صادق)
- ۱۷- حلیم خلخالی (غفار)
- ۱۸- حسن سرابی
- ۱۹- حقیر مرندي (حاجی میرزا عبدالغفار)
- ۲۰- خلیفه سرابی (محمد) ماهوت فروش
- ۲۱- خادم عطار
- ۲۲- خیام ثانی
- ۲۳- دلسوز تبریزی (کربلایی محمد امین)
- ۲۴- درویش بلبل
- ۲۵- دلریش (کربلایی عسکر جورابچی)
- ۲۶- دلگیر (کربلایی محمد عطار)
- ۲۷- ذکری (کربلایی نجف بازارچی)
- ۲۸- راجی (حاجی ابوالحسن م ۱۲۹۳)
- ۲۹- ربیعی (میرزا عبدالعلی میانه‌یی)
- ۳۰- راغب اهری (میرزا موسی)
- ۳۱- رضا صراف
- ۳۲- زهدی (کربلایی نوروز سبزی فروش)
- ۳۳- سرمست (آقامیرزا باقر کفری)
- ۳۴- سمطوری (ستوری)
- ۳۵- سیّد نقاش
- ۳۶- سلطان

- ۳۷- ساقی قصه خوان
۳۸- سروری (کربلایی شکرالله)
۳۹- شکری (کربلایی کریم)
۴۰- ساعی (میرزا ابوالقاسم)
۴۱- شاهد گودوشچی (حسین)
۴۲- شکوهی (کربلایی مهدی)
۴۳- شیدا (لطف الله)
۴۴- شاکر تبریزی
۴۵- شیخ علی اکبر
۴۶- شایق ذاکر
۴۷- شهباز تبریزی
۴۸- صابری
۴۹- صبری (آقامیر عباس)
۵۰- صفا (سید حسن)
۵۱- ضیاء (کربلایی آقا عرقچین فروش)
۵۲- طغرا (مشهدی حسین)
۵۳- طلوعی (میرزا عبدالرسول)
۵۴- طالب محزون (ابوطالب)
۵۵- ظهوری (علی شهیر به عطار)
۵۶- عبقری (کربلایی رحیم امیرخیزی)
۵۷- عاجز مرنندی (حاجی میرزایوسف)
۵۸- غمدل
۵۹- غشی چایچی
۶۰- فدوی (ملا مهر علی)
۶۱- فنای خویی (میرزا عبدالرسول)
۶۲- فارغ
۶۳- فاخر (مشهدی احمد آقا بزاز)
۶۴- فایض
۶۵- قدسی (ملا محمد تقی مکتبدار)
۶۶- قصیر (در حاشیه و الحاقیست تاریخ
تحریر ۱۳۱۲)
۶۷- قمری (میرزا محمد تقی)
۶۸- گلشن (حسین آقا ارموی)
۶۹- گنجی خویی (میرزا محمد صادق)
۷۰- کاشف
۷۱- لعلی (آقا علی ایروانی تبریزی)
۷۲- لطف (مشهدی عسکر)
۷۳- مضطر (آقا میر یحیی)
۷۴- میر خویی
۷۵- موبد (کربلایی اسمعیل عرقچین فروش)
۷۶- مهجور (کربلایی عبدالعلی)
۷۷- مجمر (میرزا محمد علی)
۷۸- ملا کریم
۷۹- میرزا جبار
۸۰- مظلوم (کربلایی ابراهیم)
۸۱- نباتی
۸۲- ناجی (ظ: عبدالمجید پسر راجی)
۸۳- ناطق
۸۴- هوشین
۸۵- واقف (محمد علی)
۸۶- یوسف پالوده‌پز

۲- حذیقة الشعر: هم چنان که مذکور افتاد وی به سال ۱۲۹۸ پیش از تألیف و تدوین کامل بهجة الشعر انتخابی از آن کرده و به حذیقة الشعر موسوم گردانیده است «اسرار» خود در مقدمه بهجة الشعر در تاریخ تألیف آن می نویسد: «در سنه ۱۲۹۸ اتفاق سفری افتاد، چون ایام تعطیل و بی کاری بود احوالات چند نفر از مشاهیر و معارف آنها را انتخاب نموده مجموعه کوچکی مسمی به حذیقة الشعر نوشتم» ولی با وجود تصریح مؤلف، در تاریخ تذکره‌ها (ج ۱، ص ۴۳۸) تاریخ تألیف آن ۱۲۹۵ ضبط شده است.

نسخه‌ی از حذیقة الشعر در کتابخانه شادروان حاجی حسین آقا نخجوانی، تحریر قرن سیزدهم هجری هست.

شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار (ج ۵، ش ۸-۹، ص ۱۴۱-۱۴۲) از آن بحث کرده، ولی بنا به روایت نادرست یکی از دانشمندان تبریز، مؤلف را حاجی کاظم کوره‌پز و تراجم کتاب را مانند یخچالیه ساختگی دانسته است.

۳- به نوشته مرحوم تربیت وی دیوانی نیز دارد مشتمل بر ۲۵ هزار بیت و این مطلع! و مقطع از یک غزل اوست:

مکش تو خط خطا بر وجود ناقص ما که ما به دفتر عشق تو فرد مستخیم
مکن تغافل از «اسرار» بیش از این ترسم گمان برنند خلاق که رانده غضیم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۴۰-۴۱. ریخانة الادب، ج ۱، ص ۶۸-الذریعه، ج ۹، ص ۷۲. مواد التواریخ ص ۵۰۵.
تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۶، ۴۳۸)

اسعد تبریزی

اسعد بن سعدالدین بن حسن جان تبریزی به سال ۹۷۸ در قسطنطنیه متولد شد و در عهد خود از علما و محققان کم نظیر بود و به سه زبان عربی و فارسی و ترکی شعر می سرود به سال ۱۰۲۳ ق. به زیارت حج نایل شد و قصیده معروفی سرود از اوست:

یا رسول الله انت المقصد انت للراجلین نعم المسند
کل خیر فهو مجموع لدیک بین جمع الرسل انت المفرد

وی به سال ۱۰۳۴ ق. در قسطنطنیه فوت کرده است.

در روضات الجنان به نقل از تراجم الاعیان (چاپ دمشق ج ۲، ص ۵۱) تخمیس ذیل از او نقل شده است:

و در اوصافه کالعقد نمنظمه	اللّٰه صلی من نحن نخدمه
یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه	و بالصلاة من الرحمن نعظمه
فطاب من طیبهن القاع والاکم	
باللطف ظاهره حلّی و باطنه	زرناک یا خیر من عمت محاسنه
نفسی الفداء لقبر انت ساکنه	طوبی لطیبة روض أنت قاطنه
فیه العفاف و فیه الجود و الکرّم	

(روضات الجنان، ج ۲، ص ۶۷۰- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷)

اسماعیل تبریزی

حاج اسماعیل خان تبریزی از شاعران صوفی مشرب سده یازدهم هجری قمری و از تجار معتبر عباس آباد اصفهان بوده است. نصرآبادی او را به پاکیزه خوبی و پاک طینتی ستوده و نوشته است که چند نوبت به هند سفر کرد و به صحبت اهل کمال رسید. مذاق تصوفی داشت گاهی او را استغراقی دست می داد و رباعیاتی می گفت. از اوست:

بیرون ز جهان ز این خم نه طاق پسند	در صیدگه قدس بینداز کمند
فیض هر کس فراخور همّت اوست	فواره شود به قدر سرچشمه بلند

تا خاک نشین کوی دلدار شدم	از لذت هر دو کون بیزار شدم
چون موج به روی بحر می غلطیدم	رو داد کشاکشی و هموار شدم

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۳۷- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸)

اسیر تبریزی

میرزا محمد حسین متخلص به اسیر کاتب بهمن میرزای قاجار، و از سخنوران سده ۱۳ ه. ق. تبریز بود، خط شکسته را خوب می نوشت و گاهی شعر می گفت از اوست:

دل از پی پیکان تو بیرون شد و جان هم لازم شمرد دوست وداع سفری را
نیش تو مرا در دل و نوش تو به اغیار درد از تو مرا حاصل و درمان دگری را

خواستی دل بردی از من بازگوی گر جز این داری تمنای دگر

بارها با خود این قرار کنم که دگر ترک عشق یار کنم
باز اندیشه می کنم که اگر نکنم عاشقی چه کار کنم

ز گریه سیل سرشکم بشست روی زمین را ولی چه فایده از بخت من نشست سیاهی

(نگارستان دارا، ص ۱۶۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۴۱)

اسیر تبریزی

حاج میرزا ابراهیم پسر حاج شیخ علی پسر حاج محمد امین است مادرش، دختر مرحوم میرزا مهدی مجتهد تبریزی معروف به قاری بود.

میرزا ابراهیم در شعبان ۱۲۹۳ قمری در تبریز تولد یافت و تحصیلات خود را از علوم معموله وقت مانند ادبیات و فقه و اصول انجام داد تیز فهم و با شهامت بود در شانزده سالگی معانی و بیان و منطق و طب و فیزیک تدریس می کرد قریحه شعر نیز داشت و «اسیر» تخلص می نمود به تقلید الفیه حجت الاسلام نیر، او نیز الفیه ساخته است که چنین شروع می شود:

هَذَا كِتَابُ فُسُوةِ الْاِغْنَامِ فِی ذَمِّ كُلِّ مَنْ هَجَا الْاِنَامَ

وقتی خانه جدیدی خرید و موقع انتقال از خانه قدیم او را احساساتی روی داد و غزلی

ساخت به مطلع:

دل ویران به دور خانه ویرانه می‌گردد چو مرغ پر شکسته از پی کاشانه می‌گردد
وی در نخستین دوره مجلس شورای ملی به وکالت برگزیده شد و سال ۱۲۸۷ شمسی
مطابق بیست سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق. وقتی که محمد علی میرزا مجلس را به توپ
بست شهید شد.

(داستان دوستان، ص ۴۶-۴۸)

اشعری تبریزی

نسخه‌ای از دیوان او بخط خود شاعر در کتابخانه مرحوم حاجی محمدنخجوانی به
شماره ۲۶۶۶ و نسخه دیگری در (۱۰۵۰۰) بیت در کتابخانه مجلس موجود است.

وی فتحعلیشاه و نایب السلطنه و محمد شاه و ناصرالدینشاه و شاهزادگان و امرا و اعیان
آندوره را مدایح گفته. در هجو نیز مهارت داشته است. مدتی در اصفهان و تهران اقامت
گزیده است برخی او را اصفهانی و بعضی به علت طول اقامت، تبریزی می‌دانند. تاریخ
زندگیش چندان روشن نیست ولی از این بیت:

غرض به فکر توان دید روی خوبانرا بخواب امروز همچون هزار و سیصد و پنج
(ص ۴۵۲ دیوان اشعری)

چنین معلوم می‌شود که تا سنه ۱۳۰۵ قمری زنده بوده است. و برحسب قرائن در این
سال کمتر از هشتاد سال نداشته است. با میرزا محمد علی سروش دوستی و مراوده داشته و
در قصاید و تغزلاتش نام وی مکرر دیده می‌شود.

در مدایح و مراثی اهل بیت رسول اکرم (ص) و مخصوصاً شاه مردان حضرت علی
علیه‌السلام اشعار زیادی دارد.

دیوان شامل قصاید و تغزلات و غزلیات و رباعیات است و مثنویاتی هم به تقلید مولوی
و فردوسی سروده است.

در ستایش خویش، به اصفهان چنین اشاره کرده است:

من آن کسم که مرا کرد ایزد متعال بگاه گفتن، شیرین زبان و چرب مقال

غزل سرائی من در هوی و عشق بتی است که نیستش بجهان در جمال و حسن همال
من از تمام جهان بسته‌ام نظر که کسی مرا نگوید کز اصفهان بود دجال

(ص ۳۲ دیوان)

و در جائی خطاب به عم‌زاده خود گوید که من بهوای تو که مقیم اصفهانی؛ گاهی به اصفهان می‌آیم.

ایاز روی تو گلشن فضای اصفاهان و یاز رای تو روشن هوای اصفاهان
برای اینکه تو داری در اصفهان مسکن کند دل من گه گه هوای اصفاهان
ز من بگو به محمد علی بن صادق که ای بدستم بسته حنای اصفاهان
بیاد داری آنروزها که در تبریز همی سرودی جانم فدای اصفاهان
چه شد که ایدون از اصفهان شدستی سیر ز دست مردم ناخوش لقای اصفاهان
قسم به جان تو و احمد و حسن که مرا نمانده است نظر در قفای اصفاهان
مگر برای سماعیل و عابدین و تقی که هر سه را، ندهم در بهای اصفاهان
خوش آنزمان که محمد زمان شیرازی ز دست تار تو بشکست پای اصفاهان
ز بوسلیک و ز هادی و زابل و غزال به بست حنجره عود ونای اصفاهان

در دیوان اشعری به شاعری بنام انجم برمی‌خوریم:

انجم ای شاعر بدیع سخن که مدیح است در جهان فن تو ...

ص ۴۱۳

در جائی نیز از شاعری سریر تخلص یاد می‌کند:

سریرا سریر قلم گوش کن می وحدت از جام جم نوش کن
مگو مدح آنکس که ممدوح نیست مسوزان ته شمع، خاموش کن

ص ۱۱۳

و جایی هم میرزا محمدعلی سروش را مخاطب قرار داده گوید:

سروش ای سزاوار تر نکته دانی ز من بشنو این نکته را گر توانی ...

ص ۷

در توصیف میرزا محمد حسن زنوزی:

حبیب من حسن نام حسن رو شنو این نکته زین مرد سخن گو

و در جائی باز از تبریز چنین نام می‌برد:

ای رفیقی که در زمانه نژاد
در همه شهر و ملکت تبریز
ز کرم حال این رهی بنگر

و در جائی گوید:

زند بر روضه فردوس طعنه ملکت تبریز
ایضاً

سپس از ماه بهمن چون مه اسفندیار آمد
ولیعهد خدیو ملک ایران ناصرالدینشاه
برای پیشوازی از سوی تبریز عشرت خیز

باز گوید:

دلا برخیز و استقبال جانان کن که جان آمد
سحر که هاتفی دیدم ندا می‌کرد از گردون
در چند جا عبارات ترکی بکار برده است:
گاو گردونرا یارب بدرد شیر کزو

و در جائی خود را عراقی می‌خواند و می‌گوید:

نه زاهل مناجاتم و نه زاهل خرابات
زین بیش اگر گویم ترسم که بگویند
ایضاً

گذری گر بسر کوی تو افتد بازم
نیست در خطه تبریز نگاری چون تو

از غزلهای اوست:

مادر دهر چون تو آزاده
نیست همچون تو آدمیزاده
که چسان کارش مشکل افتاده

بعهد دولت شه ناصرالدینشاه ملک آرا

بشهر کهنه تبریز از نو شهریار آمد
که رایش همچودینش بس متین‌واستوار آمد
زن و مرد و جوان و پیر، بیرون‌ازشمار آمد

ص ۲۵۵-۲۵۴

بجان مانند کردم تا بدانی دلستان آمد
که ماه آسمان دیشب به آذربایجان آمد
اینهمه ناز بما از کپک اوغلی کپک است

ص (۸۲ دیوان)

فارغ منم از کشمکش کشف و کرامات...
ترکان، که قمیش قویمه عراقی بحجامات

سرو جانرا بسر و پای تو از دل بازم
هم مگر بخت کشد رخت سوی شیرازم

ص ۹۱

در آن مجلس که شمع قامت جانانه برخیزد
 هزاران عاشق مستانه چون پروانه برخیزد
 اگر هشیار بنشیند به او در مجلس باده
 نخورده باده سرخوش گردد و مستانه برخیزد
 بعزم خود نمائی خویشتن را گر بیاراید
 رسوم بت پرستی یکسر از بتخانه برخیزد
 بهم چون بر زند زنجیر زلف عنبر افشان را
 ز هر یک حلقه او صد دل دیوانه برخیزد

این چند بیت هم نمونه‌ای از مثنوی اوست:

مرحبا بر درد بی پایان عشق	حبذا از عشق و از یاران عشق
ما نمی‌دانیم از صدق و صفا	جان و جانان ترا از هم جدا
غافلست این عقل سرگردان ما	آتش عشق است اندر جان ما

از رباعیات اوست:

صورتگر چین بصورتش حیرانست	این صورت بیجان که سراپا جانست
پورشه دادگر هلاک‌و‌خانست	شایسته و زینبده تاج و اورنگ

وی شمع رخت فروغ کاشانه من	ای ساقی سیم ساق فرزانه من
مگذار تهی ز باده پیمانه من	پیمانه‌ام از تهی شود میمیرم

(دیوان اشعری (خطی محمد نخجوانی) - الذریعه، ج ۹، ص ۷۹. فهرست کتابخانه مجلس - کتب خطی ج ۳، ص ۲۲۰)

اشفاق تبریزی

در فهرست لطایف‌الخیال محمد نصیر نصرت (مؤلفه ۱۱۴۰ ه. ق.) از این شاعر نام برده شده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۴۲)

اصولی تبریزی

از شاعران و موسیقی‌دانان سده یازدهم هجری قمری است وی در زمان عبدالرحیم خان خانان به هندوستان سفر کرد و در سلک ندمای وی درآمد ملا عبدالباقی نهاوندی در «مآثر رحیمی» که به سال ۱۰۲۵ ق. به پایان رسانیده از او چنین یاد کرده است:

«مولانا اصولی از دارالسلطنه تبریز است در علم ادوار و موسیقی مهارت تمام داشته و در آن دارالسلطنه به آن امر اشتغال می نمود و از آن جا به دارالموحیدین قزوین آمد و تصانیف مشهوره بست و قدرت خود را بر موسیقی دانان آن شهر که در ایران به دانستن موسیقی مشهورند ظاهر ساخت و مصنفات او در میانه مستعدان ایران بسیار است. و از قزوین به هندوستان خرامید و در ایامی که این مظفر و منصور (= میرزا عبدالرحیم خان خانان) ولایت گجرات را به تازگی فتح نموده بود به شرف بندگی ایشان رسید و در سلک ندما و اهل طرب سرکار ایشان درآمد و به علوفه و جاگیر گرانمند امتیاز یافت و به جاگیرات و انعامات لایقه سرافراز شد. نقش در سه گاه به نام ایشان بست و این بیت که زاده طبیعت او بود شعر آن نقش بود:

تا دعای دولت از پیر شد فتح گجرات تو عالم گیر شد

وصله و جایزه یافت و مدت پنج سال به نغمات گوناگون و به ترنمات روح افزای سامعه افروز مجلسیان ایشان بود و هر دوره نقش تازه و سر آوازه عالم گیر می ساخت تا آن که چون به مطلب و مدعای خود رسیده بود ندای الرحیل در داد. مابقی احوالش بر اقم ظاهر نشد ...»

(مآثر رحیمی - ج ۳، ص ۱۶۹۱)

افلاکی تبریزی

ملا افلاکی از سخنوران خوش طبع و شوخ دیده سده ۱۱ ه ق است. این قطعه را جهت عباس نام پسری که با وی شوخی می کرده به طور ایهام گفته است:

چون ننالم از سپهر دون دون پرورمدم کز جفای مفلسی باشد مرا خون جگر
مردمان را در بغل عباسی و من بی نصیب هم چو شمع آمد زسوز دوریش دودم به سر
گفت شخصی گرفتد عباسی اندر دست تو چون نگهداریش؟ گفتم چون نگهدارند زر
بوسم و بر دیده مجروح خون پالا نهم گه ز روی شوق و بی تابی بر او دوزم نظر
چند «افلاکی» سخن گویی ز عباسی خموش چار شاهی آورد نخل امیدت را بسر
و این بیت او را صایب در بیاض خود نقل کرده است:

ز آب دیده من سرو ناز پرور من چنان رسید که افکند سایه بر سر من

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۱۴-۳۱۵- صبح گلشن، ص ۳۱- قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۰۵- دانشمندان آذربایجان، ص ۴۷)

الهی تبریزی

میرزا مهدی متخلص به الهی از شاعران سده ۱۱ هجری قمری می باشد. اصلش تبریز و
مولد و مدفنش اصفهان است حزین در تذکره خود می نویسد: «در اصفهان نشو و نما یافته
قدری از اوقات خود را صرف تحصیل نموده ذکا و شعور قوی داشت در هیئت و نجوم
خاصه احکام مهارت به هم رسانیده مشهور شد و سراز خدمت افاضل و فیض استفاده تافته
هر رطب و یا بس که به خیالش می رسید که آن را حقایق و معارف پنداشته از بوالهوسی و
خود آرایی در هر فن دخل نمود مستقلا نه سخنان بی سرو بن درهم می بافت و اعوجاجی
سخت در سلیقه اش پیدا بود. قدم در هیچ مقام استوار نداشت گاهی خویش را به حکما
بستی و گاهی به صوفیه تشبه جستی و گاه از متکلمان گفتی و در سلک هیچ فرقه در
شمار نیامدی آخر ... از دانشوران کناره گرفت و با ساده دلان الیف بود آنها را مذمت می کرد
و اینان را ستایش می نمود... بالجمله «الهی» به شعر مربوط و ابیات شایسته بلند دارد تا
چندی قبل از این (۱۱۶۵ ق) در سن کهولت رحلت نمود و در اصفهان مدفون شد». از
اوست:

به مشکین طره یی پیوند کردم رشته جان را

ز نو شیرازه بستم نسخه خواب پریشان را

به یاد تو زبس چون غنچه سر در جیب پیچیدم
جو گل لبریز نکهت ساختم چاک گریبان را

سخت می ترسم به حسرت انتظارم بگذرد رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد
ای که خاکم را به باد از جلو خود داده ای آن قدر بنشین که از پیشت غبارم بگذرد

به خوبان غمزه خون خوار دادند به ما هم دیده خون بار دادند
نمی گردید از جنت تسلی به عاشق وعده دیدار دادند
نهال آفرینش بی ثمر بود محبت را به دلها بار دادند

بر سر راهم «الهی» کیست پرسیدی ز غیر کشته تیغ تغافل، زنده نظاره یی

(تذکره المعاصرین حزین، ص ۱۱۳ - صف ابراهیم (نسخه عکسی) صبح گلشن، ص ۳۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۹)

امنی تبریزی

میرزا محمد امنی از سخنوران سده دهم هجری قمری است. صادقی افشار می نویسد
که: شخصی بی آزار و ملایم و به تقطیع خیلی مایل بود به طوری که تاج خود را روزی یک
مرتبه می پیچانید و اشرافانه راه می رفت دیوانی به اتمام رسانیده این ابیات از اوست:
«امنی» حکایت شب غم عرضه کن به یار کارت زدست رفته چه وقت نهفتن است

عشق مستولی و من بی تاب و آن مه مهربان می دهد بیهوده ناصح هر زمان پندی دگر

بیماری من چون سبب پرسش او بود می میرم از این غم که چرا بهترم امروز
مرحوم تربیت ترجمه او را از مجمع الخواص نقل کرده و تخلصش را «امین» نوشته و
تقطیع را که در این جا به معنی تکلف در آراستن خود به جامه و پوشیدن لباسهای مقطع
است. تقطیع عروضی معنی کرده است.

در تحفه سامی هم از شاعری به نام میرزا محمد متخلص به امینی (در حاشیه امین، امنی) که از جماعت زرگران بود و خود را در شعر قرینه خسرو و سعدی می‌پنداشت یاد شده است. مسلماً امینی هم محرفی از «امنی» است که «سام میرزا» ایام جوانی و فصل غرور و «صادقی» دوره پیری و بی‌آزاری او را دیده‌اند.

در تحفه سامی این ابیات به نام وی آمده است:

امروز کرده غنچه لبی گفت گوی ما ز آن گفت‌گو شکفته گل آرزوی ما

صبر از رخ او در دل صد پاره ندارم جز دادن جان و غم او چاره ندارم

بی‌واسطه گردید ز ما یار پریشان گشتیم از این واسطه بسیار پریشان

(تحفه سامی، ص ۲۳۸ - مجمع‌الخواص، ص ۲۷۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۳، ۵۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶)

امید تبریزی

حسین امید بسال ۱۲۸۱ در تبریز زاده شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در همین شهر به پایان رسانید و وارد خدمت آموزش و پرورش شد و سی و پنج سال با کمال صداقت به تعلیم و تربیت پرداخت بموازات آن در مطبوعات: مدیری روزنامه‌های آذر، آریا، صدای آذربایجان، کفالت و مدیریت روزنامه تبریز، عضو هیأت تحریریه مجله ادب، عضو انجمن ادبی آذربایجان (۱۳۱۲)، عضو کنگره فارسی آذربایجان (۱۳۰۴)، ریئس هیأت اکتورال تبریز (۱۳۰۹)، موسس نخستین آزمایشگاه علمی در تبریز (۱۳۱۲ - ۱۳۰۸)، مؤلف قریب هشتاد جلد کتابهای علمی، ادبی، اجتماعی، اخلاقی، اشعار، داستان.

نویسنده نمایشنامه‌های زیاد، رئیس‌وری هیأت اکتورال.

امید به سال ۱۳۳۷ شمسی بازنشسته شد و شب جمعه سی و یکم شهریور ماه ۱۳۵۱ به رحمت ایزدی پیوست.

تألیفات:

- ۱- کتب درسی ۲۵ جلد: فیزیک، شیمی، تفریحات علمی، مسائل و حل مسائل، هزار مسئله امید، دستور نگارش، دستور نویسندگی، دستور املاء، دستور زبان، مقالات امید.
 - ۲- داستان و رمان ۱۵ جلد: انگشتر الماس، دختران سپهر، ستاره ییلاق، شهر کامرانی، در تنگنای زندگی، بازار آشفته، قضا و قدر، عشقها و اشکها، راز آفرینش...
 - ۳- علمی ۱۰ جلد: تحقیقات علمی، تفریحات علمی.
 - ۴- ادبی ۲۰ جلد: نوای دل، زشت و زیبا، ترش و شیرین، غم و شادی، اشعار تفریحی، فلسفه، منطق، عروض و قافیه.
 - ۵- نمایشنامه ۲۵ جلد: جلوه بهار، مجادله علم و جهل، دانش آموز تنبل، رقص شیطان، خوشبختی یتیم، محبوب خیالی، مکتب خانه، نمایشنامه سعدی، بانوی تحصیل کرده، زنان روده دراز، مینو، جلیل و خلیل، کلاه شعبده، حکمران عصر مبشعشع، حریف سفله، جنایتکاران ...
 - ۶- متفرقه ۸ جلد: تاریخ فرهنگ آذربایجان (۲ جلد)، علوم غریبه، علم قیافه، راهنما، دستور زندگی، اندیشه‌های من، همه چیز میدانم ...
- خانواده وی از جمله برادرش آقای آموزگار و پدرزنش حجة الاسلام حاج میرزا هاشم آقای شکوری همگی اهل فضل و ادب‌اند. دکتر مهدی روشن ضمیر از دوستان او شمه‌ای از فضائل او را در «یاد یاران» بر شمرده و افزوده‌اند که «امید شمع مجلس افروز محفل انس ما بود»، طبع شعر نیز داشت. نمونه‌ای از آنهاست:

نوای دل یا تأثیر موسیقی

زمانه با سر من بر سر جنگ است. مینالم
بدین وسعت جهان در چشم من تنگ است. مینالم
نگار نو بهاران رنگ و نیرنگ است. مینالم
دل پر ارتعاش من یکی جنگ است. مینالم
بدل تأثیر می‌بخشد چو آهنگی ز تار آید

بزنای چنگزن لحنی که برمرده روان بخشد
 بسر شور و طرب آرد، بدل تاب و توان بخشد
 نوای چنگ تو بر تن روان جاودان بخشد
 به قلب تیره مردم صفای آسمان بخشد
 نوای تو مگر از دل غم و اندوه بزدايد.
 شوم مبهوت و سرگشته از آن آهنگ روحانی
 کنم سیر جهانی را در آن اسرار پنهانی
 غم دنیا فراموشم شود از لطف یزدانی
 بدور سفره حیرت بخواندم به مهمانی
 سروش رحمت حق دیده پوشیده بگشاید
 نمیدانم چه اسراری است در الحان موسیقی
 شود جاری بدلها همچنان فرمان موسیقی
 به بیماران دل باید دهی درمان موسیقی
 به دلهامی نشیند چون جهد پیکان موسیقی
 چو آهنگی بگوش آید، دلم از دست برآید
 چو قلب من، همی لرزد نوای دل برانگیزد اگر تار نلرزان نوا از وی کجا خیزد
 بهر آهنگ دلسوزی نوای دل بر آمیزد از این آهنگ اشک چشمهای من فرو ریزد
 به پیش چنگ دل گوهر بر افشاند ببخشاید
 چو لحنی پنجه شیرین بتار ساز بنوازد
 دلم بر رقص می آید چه خوش رقصی بیاغازد
 که رقص و ساز در محفل بیکدیگر همی سازد
 نوای خوش بیک حمله سپاه غم براندازد
 جهان دیگری از غیب روی خویش بنماید
 بزن، آری بزن چشم دلم حیران آن پنجه نه تنها تارهای ساز در فرمان آن پنجه
 شود تار وجود من به انگشتان آن پنجه بزن تار حیاتم پاره کن قربان آن پنجه
 نمیدانی، غم و شادی چو عمر ما نمی باید

امیر تبریزی

خواجه امیر بیگ مهرداد از احفاد شیخ محمد کججی و از رجال دوره شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) بود.

صاحب تحفه سامی می‌نویسد «در این روزگار سر دفتر ارباب افضال و فهرست روزنامه‌چة فرخنده مآل و پروانه درایتش به مهر جلال مختوم و از توقیعات اعمالش مآثر مرضیه مفهوم و از اقوام نزدیک امیر زکریای وزیر است و در زبان آوری و مجلس آرایبی فی الواقع بی نظیر، مولدش از قصبه نطنز عراق است و در خوش طبعی و سخنوری یگانه آفاق، این دویست از اوست:

اگر گویم نهال قامتت دل جوست می‌رنجی

و گر گویم سرزلف تو عنبر موست می‌رنجی

شکایت چون کنم از جور چشم فتنه انگیزت

که گر گویم تو را بالای چشم ابروست می‌رنجی»

وی در علم اعداد و تفسیر حروف و تسخیر کواکب نیز اطلاع کامل داشت در اوایل عمر دو سال در بغداد وزیر غازی خان تکلومه‌دار بود و از ۹۳۶-۹۳۹ هم وقتی که همین غازی خان‌لله بهرام میرزا در هرات حکمرانی داشته در معیت وی بسر برده است و مدت مدیدی هم به شرکت خواجه غیات‌الدین علی شیرازی به وزارت شاه طهماسب سرافراز شده است. در تاریخ ۹۵۷ بعد از ورود شاه طهماسب به آذربایجان، نظر به اعمال ناشایستی که از خواجه به ظهور رسیده بود او را زندانی کرده و آقا محمد فراهانی وزیر شروان را به جای او گماشته‌اند پس از مدت مدیدی آزادش کردند و مقرر داشتند که در کرمان ساکن شود بعد از آن تولیت آستان قدس رضوی و سپس وزارت تمامی خراسان به وی سپرده شد. سرانجام به علت ظلم و تعدی دوباره او را گرفتند و در قلعه قهقهه، و بعد از چند سال در قلعه الموت زندانی کردند. تا به سال ۹۸۳ هـ ق در زندان وفات یافت.

مرحوم تربیت به نقل از خلاصة‌الاشعار و احسن‌التواریخ و

او راپسر امیر ابراهیم بن امیر زکریا، و مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی از اقوام امیر زکریا دانسته‌اند.

صاحب صبح گلشن او را نطنزی نوشته و نادر میرزا آورده است که «این خواجه به نطنز از مادرزاده شده و به خراسان مرده و هیچ تبریز ندیده است».

نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای خواجه، دار دهر مکافات خانه است
امروز جهد کن که نگویی بد کسی
آن رشته را متاب که در دل گره شود
هر چند گفت و گوی منت دل پذیر نیست
آب و زمین دهر به دست تو داده‌اند
آذریگ دلی و نادر میرزا می‌نویسند: چون عیدالله خان جوجی نژاد به خراسان مستولی شد ضمن نامه‌یی این بیت را به خواجه نوشت:

ای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
خواجه امیریگ در جواب آن، چنین نوشت:

ای باد اگر به اهل بخارا گذر کنی
و آن گه بگو، ز راه وفا آن گروه را
کلک غرور و جهل شما ثبت کرده بود
کای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
ای مدعی مگر نشیدی که می‌رسد
باشد جواب دعوی خانی که کرده‌ای
«چندان بود کرشمه و نازسهی قدان
مابندگان حضرت شاه و لایتم

هر چند می‌کنی، به تو آن می‌کنند زود
فردا اگر ز گفته پشیمان شوی چه سود
در عقده‌یی میبچ که نتوانیش گشود
لیک این قدر به سمع رضا می‌توان شنود
تخمی چنان بکار که بتوانیش درود
ز آن رو که گشت مسند خانی مقام ما

زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما
کای گشته کین خواه شما خاص و عام ما
در رقعہ‌یی که بود بدان رقعہ، نام ما
ز آن رو که گشته مسند خانی مقام ما
شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما
بیتی که گفته حافظ شیرین کلام ما
کآید به جلوه سر و صنوبر خرام ما
ثبت است بر جریده دلها دوام ما

(تحفه سامی، ص ۹۲ - عالم آرای عباسی، ص ۱۶۱ - آتشکده آذر، ص ۱۰۸ - ۱۰۹ - صبح گلشن، ص ۳۸ - ۳۹ - تاریخ تبریز نادر میرزا، ص ۱۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۱ - ۵۲)

امین تبریزی

حاجی امین‌الدین مشهور به حاجی دده، حاجی بابا از سخنوران سده هشتم ه ق است. و در علم تفسیر و حدیث ماهر و در فن شعر به غایت قادر بود و اکثر «امین» و گاهی به سبب ارادتی که به شیخ نورالدین اسفراینی داشت «نوری» تخلص می نمود، قصاید متعددی در مدح امیر شیخ حسن نویان (متوفی در ۷۵۷) گفته و روزگاری هم در بغداد به منادمت پسر وی سلطان اویس (متوفی در ۷۷۶) گذرانیده است. در اواخر عمر از بغداد به تبریز آمده و باغی ساخته و به افاده پرداخته و به سال ۷۵۸ ق در گذشته است مؤلف صحف ابراهیم دیوان ۲۵۰۰ بیتی او را دیده، از اوست:

جان مشتاقان به بویت زنده از باد صبا

حبّذا بادی که از کوی تو آید حبّذا

دیده جانم به اشراق جمالت روشن است

گرچه چشم هست از آن طلعت به حرمان مبتلا

نورعینی ز آن سبب دوری ز صورت از نظر

عین نوری ز آن سبب از دور نزدیکی به ما

دامن مشکین تو گر سایه بر چین افکند

بر نخیزد تا ابد از خاک چین گرد خطا

با آن که هوای تو بلای دل و دین است در سینه ما مهر رخت صدر نشین است

از ضعف مجال نفسم نیست و گر هست دور از تو، همانا نفس باز پسین است

تاکی آخر لعل نوشینت به می خواران رسد زلف مشکینت به دست ناسزاوان رسد

راه بی پایان و شب تاریک و منزل ناپدید هم مگر لطفت به فریاد طلب کاران رسد

هم چو ذره در خروش آیند پیش آفتاب سایه ات گر بر سر خاک هواداران رسد

ای که دردم ز تو هرگز به دوایی نرسید دلِ بی‌برگ ز وصلت به نوایی نرسید
هوس وصل تو می‌پخت دلم، آخر کار جگرم خون شد و این کاربه جایی نرسید
پادشاهان ز تو در آرزوی یک نظراند این سعادت چه عجب گربه‌گدایی نرسید
به دعا خواسته‌ام دولت دیدار تو را دست من در طلبت جز به دعایی نرسید

در چمن دوش به بوی تو گذر می‌کردم قدم لاله، تر از خون جگر می‌کردم
چشم نرگس به خیال نظرت می‌دیدم و آنکه از ناوک چشم تو حذر می‌کردم
این چند بیت مثنوی هم در هفت اقلیم به نام وی آمده است:
دل بیمار من به بوی تو خوش روزگارم به گفت‌گوی تو خوش
غم دنیا کز او دل افگاریم با ده نوشیم و باد انگاریم
مرضی دارم از جهان خراب که علاجش به شاهداست و شراب
از مندرجات فهرست میکروفیلیمهای دانشگاه تهران، ص ۴۹۳ استنباط می‌شود که از
اشعار او در جنگ مورخ شعبان ۷۶۳ نیز آمده است. در فرهنگ سخنوران نام وی تحت
عنوان «حاجی تبریزی» هم قید شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۱ - ۲۲۲ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - روز روشن، ص ۱۶۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۵۳ - ۵۴)

امین تبریزی

میرزا امین پسر بزرگتر میرزا نوری بیگ و برادر میرزا شریف خازن تبریزی واز شاعران
سده ۱۱ ه. ق. است. نصر آبادی می‌نویسد. جوان قابل بود، خط نستعلیق را خوب
می‌نوشت مدتها بی کار بود در آخر استیفای شیراز به او مرجوع شد و در آن اوقات در
گذشت از اوست:

نوگل من غنچه را خندان کند در زیر پوست

عشق او در سینه کار جان کند در زیر پوست

با تهی دستی هنر بی قدر باشد ز آن، چنان

جوهر خود را چورگ پنهان کند در زیر پوست

۱۰ (تذکره نصر آبادی، ص ۹۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۴)

انیس تبریزی

حیدر بیگ پسر استاد شیخی توپچی تبریزی و از شاعران سده ۱۰ هـ ق است. چون در توپچی‌گری مهارت فوق‌العاده داشت، بدین سبب نزد شاه طهماسب تقرب یافت. وی از جمله خواص القاص میرزا و از دوستان قاضی محمد بن قاضی مسافر‌گرد بود این قاضی چندین سال از طرف شاه طهماسب به حفظ و حراست آذربایجان و تبریز مأمور بود ولی در تاریخ ۹۶۴ که شاه طهماسب به تبریز آمد در اثر شکایت مردم او و حیدر بیگ گرفتار و در قلعه الموت زندانی شدند و به سال ۹۶۵ همان جا وفات یافتند.
مولانا صیرفی گفته:

سرفرعونیان قاضی محمد	که مصر ظلم را او بود بانی
اگر ماندی دو سال دیگر آن شوم	شدی تاریخ او (فرعون ثانی)
	(۹۶۷)

حیدر بیگ به جهت شیرین کلامی و مجلس‌آرایی به «انیس» متخلص و ملقب شده بود. از اوست:

یارب چه سود کرد ندانم در این جهان آن کس که سر به پای سهی قامتی نسود

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۳۵ - ۲۳۶ - روز روشن، ص ۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۴ - ۵۵)

ایرج تبریزی

مولانا ایرج در سده دهم هجری قمری می‌زیست و از سخنوران عهد شاه طهماسب صفوی و از جمله مشاهیر عصر خود بود. امین احمد رازی در تذکره خود او را مردی تیز فهم و صاحب کمال معرفی کرده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست که در فوت دیوان اشعارش گفته است:

گریه دستان بستد از دستم فلک دیوان من

آن کسش می‌ساخت دیوان، شکر یزدان بامن است

ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار
 ز آن چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
 ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد
 گلشن پر لاله و نسرين و ريحان بامن است
 ور تهی شد يك صدف از لؤلوی لالای من
 پر ز گوهر خاطر چون بحر عمان با من است
 قطره‌ی چند از رشاش کلکم ارگم شد چه شد
 سهل باشد چشمه سار آب حيوان با من است
 آب شعر عذب من چون خاک اگر بر باد رفت
 خاطر فياض هم چون ابر نيسان با من است

در چاه محنتيم ز افراسياب غم می‌رستم است و قصه ما بیژن و چه است
 بیرون کنيم خرقه سالوس کاین لباس بر قامت بلند نظر سخت کوتاه است
 مندیش از ملامت و مگریز از عقاب می‌خور که باعقوبت او عفو همره است
 از رباعیات اوست:

بر عارض آن مه که توان من از اوست خالی ست که بد حالی مرد و زن از اوست
 گویی که مگر سیاهی چشم من است ز آن روی که روشنی چشم من از اوست

اندر عجبم ز خامه قیر اندود کاحوال دلم به دشمن و دوست نمود
 گفتم ببرم زبان او گنگ شود بیریدم از آن فصیح تر گشت که بود

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۴)

ایرج میرزای تبریزی

ایرج میرزا جلال الممالک فرزند غلامحسین میرزا در رمضان ۱۲۹۱ هجری قمری (و بقولی در ۱۲۹۰) در تبریز تولد یافت و تحصیلات خود را در زادگاهش به انجام رسانید، به

سال ۱۳۱۴ ه.ق. (مطابق ۱۲۷۵ شمسی) وارد مشاغل دولتی شد و در ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ در اثر سکتۀ قلبی در تهران چشم از جهان فرو بست. شعر او از سادگی و روانی برخوردار است «بارزترین خصیصۀ شعرا یرج زبان چالاک و بیان گرم و زنده و پوینده اوست زبان و بیانی که از حیث نرمی و روانی و سهل ممتنع بودن به شعر سعدی می ماند بهمین سبب بسیاری از ابیات او مانند ضرب المثل معروف شده و رواج پیدا کرده است»^۱ شادروان دکتر غلامحسین یوسفی که «چشمۀ روشن» را بر مبنای شرح شاهکارهای اساتید سخن تالیف نموده با نقل و شرح چند قطعه از شعرا یرج اطلاعات مفیدی در دسترس ارباب فضل قرار داده است. از جمله می نویسد:

بی گمان همه کسانی که در نیم قرن اخیر به دبستان رفته و درس خوانده اند این شعر را که در کودکی در کتابهای درسی خوانده اند هنوز به یاد دارند و بارها بازگو کرده اند و شاید پس از این نیز در خاطرها پایدار بماند:

گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شبهها بر گاهواره من	بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پایا برزد	تا شیوۀ راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارمش دوست

ادوارد براون با آوردن این قطعه در آغاز جلد چهارم تاریخ ادبی ایران، کتاب خود را به یاد محبتهای مادر خویش و برای تشکر از وی بدو تقدیم کرده است. آبروی نیز ترجمۀ انگلیسی این شعر را در کتاب Persian Poems. London. 1954 درج کرده است.

این که احمد الشایب در کتاب «الاسلوب» می نویسد: زبان عامۀ زبان زندگانی مردم و تعاون اجتماعی و قدر مشترک بین همه طبقات است و همه آن را درک می کنند. نظری درست است. حتی گاه پیش می آید که هیچ لفظ ادیبانه و فصیحی نمی تواند جاگزین کلمه ای عامیانه شود و معنی منظور را به آن خوبی برساند. مثلاً وقتی ایرج می گوید:

«صف کشیدند پدر سوخته ها چشم بر منصب هم دوخته ها»

کلمه‌ای دیگر نمی‌توان یافت که بهتر از «پدر سوخته‌ها» بدمنشی‌گروه «چشم بر منصب هم دوخته‌ها» را نشان دهد، از این گونه است: «پرت کردن، سر بهوا، نوکِ پا، چندش، سوسه، له شدن، ول کردن، ول دادن، گاز گرفتن، جر زدن، قلقلک دادن، سُرخوردن، نشگان گرفتن، تلنگر زدن» و بسیاری نظایر اینها که ایرج در اشعار خود از جمله در مثنوی زیبای عاشقانه «زهره و منوچهر» با کمال هنرمندی بکار برده است:

صبح نتاییده هنوز آفتاب	وانشده دیده نرگس زخواب
تازه گل آتشی مشک بوی	شسته زشبنم به چمن، دست و روی
منتظر حوله باد سحر	تا که کند خشک بدان روی تر
گیر تو افتاده‌ام ای تازه کار	بهتر از این گیر نیاید شکار
غصه مخور گر تن من خیس شد	رخت اتو کرده من کیس شد

ایرج این گونه موادّ زبان عامّه را با برخی اصطلاحات و تعبیرات عصری، از جمله مصطلحات اداری و امثال آن، و نیز با بعضی کلمات رایج در بیان درس خواندگان زمان بهم آمیخته از مجموع آنها زبانی پدید آورده بود همه کس فهم و روان و پرتوان. گاه نیز شاید ایرج در کاربرد موادّ زبان عامه زیاده روی کرده باشد. در هر حال حق با «نادر پور» است که ایرج را «نخستین شاعر بزرگ بدعت گذار» و «نخستین علمدار تجدّد شعر فارسی» شمرده که سخن او «از لحاظ بیان، سر آغاز راهی است که به کلام زنده کنونی انجامیده است».

ایرج منتقدی اجتماعی است که آنچه را در زمینه‌های گوناگونان نمی‌پسندیده با طنز گزنده خود بباد انتقاد گرفته است، هر چند در طرح مسائل اجتماعی دیدی ژرف از خود نشان نمی‌دهد. بعلاوه دل آزرده‌گی او از محیط و پست و بلندیهایی که در زندگانی دیده و انفجار بغضی که در گلو داشته گاه در قالب مضامین ناخوش آیند و کلمات و تعبیرات هزل آمیز و زننده و رکیک و بشعر در آوردن برخی موضوعات زشت موجب آمده که بسیاری از شعرهای او را نمی‌توان ترویج کرد و جز در خلوت نمی‌توان خواند و آشکارا درباره‌اش سخن نمی‌توان راند. علی‌رغم همه اینها شهرت و رواج شعر او شگفت‌انگیز است.

منظومه «زهره و منوچهر» از پر آوازه‌ترین آثار ایرج است که ترجمه‌ای است آزاد با روح ایرانی از ونوس و ادونیس^۱ شکسپیر، شاعر انگلیسی^۲. در این منظومه اوج زیبایی اسلوب

شعر ایرج در روانی و سادگی و زبان زلال و گرم و پویای او جلوه گریست. «زهره و منوچهر» بر روی هم ۵۲۸ بیت است و طولانی‌تر از آن که در یک فصل از کتاب حاضر مورد بحث قرار گیرد. خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند این اثر برجسته را در دیوان ایرج بخوانند. در این جا قطعه «قلب مادر» ایرج را - که آن نیز از آثار معروف اوست - نقل می‌کنم:

قلب مادر

داد معشوقه به عاشق پیغام	که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بیندم از دور کند	چهره پر چین و جبین پر آژنگ
با نگاه غضب آلود زند	بر دل نازک من تیر خدنگ
از در خانه مرا طرد کند	همچو سنگ از دهن قلما سنگ
مادر سنگدلت تا زنده‌ست	شهد در کام من و تست شرنگ
نشوم یکدل و یک رنگ تورا	تا نسازی دل او از خون رنگ
گر تو خواهی به وصالم بررسی	باید این ساعت بی خوف و درنگ
روی و سینه تنگش بدری	دل برون آری از این سینه تنگ
گرم و خونین به منش باز آری	تا برد زاینه قلیم زنگ
عاشق بی خرد ناهنجار	نه، بل آن فاسق بی عصمت و ننگ
حرمت مادری از یاد ببرد	خیره ازباده و دیوانه زبنگ
رفت و مادر را افکنده به خاک	سینه بدرید و دل آورد بچنگ
قصد سر منزل معشوق نمود	دل مادر به کفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در به زمین	و اندکی رنجه شد او را آرنگ
و آن دل گرم که جان داشت هنوز	او فتاد از کف آن بی‌فرهنگ
از زمین باز چو برخاست، نمود	پی برداشتن آن آهنگ
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ

۲. در باب مقایسه منظومه «زهره و منوچهر» واصل انگلیسی آن؛ رک: یحیی آربن پور از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۵۰، ۴۰۱/۲ - ۴۰۸؛ دکتر محمد جعفر محبوب ۲۵۰ - ۲۶۰. شادروان دکتر لطفعلی صورنگر می‌گفت وی ونوس و ادونیس شکسپیر را به فارسی ترجمه کرده و در نشزیه سپیده دم، چاپ شیراز، منتشر کرده بود. ایرج داستان را از روی این ترجمه بنظم در آورده و چون ترجمه منظور نا تمام بوده پایان «زهره و منوچهر» را شاعر بصورت حاضر در آورده است.

آه دست پسرَم یافت خراش وای پای پسرَم خورد به سنگ
قلب مادر ترجمه از اثری آلمانی است که در مجلهٔ ایرانشهر (چاپ برلین) در شمارهٔ ۴ مطرح
شده بود. ولی در آن هیچ بوئی از ترجمه مشهود نیست و چندان از فطرت شعر فارسی
بهره‌مند است که اگر خواننده از سابقهٔ موضوع خبر نداشته باشد. هیچ تصور ترجمه
نمی‌تواند کرد.

بر لوح مزارش

ای نکویان که درین دنیایید	یا از این بعد بدنیا آید
اینکه خفته است درین خاک منم	ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهانست اینجا	یکجهان عشق نهانست اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من	مدفن عشق بود مدفن من
آنچه از مال جهان هستی بود	صرف عیش و طرب و مستی بود
هر که را روی خوش و خوی نکوست	مرده و زنده‌ی من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات	بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت ز دنیا بستم	باز در راه شما بنشستم
گر چه امروز بخاکم مأواست	چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید به خاکم قدمی	بنشینید بر این خاک دمی
گاهی از من بسخن یاد کنید	در دل خاک، دلم شاد کنید

(چشمهٔ روشن، ص ۳۵۷ - ۴۱۹ - فرهنگ سخنوران)

باقر تبریزی

میرزا باقر معروف به «ایبک» از شاعران تبریزی اصل اصفهانی مسکن سدهٔ ۱۱ هجری
قمری است به خدمت بسیاری از فضلا رسیده و احادیث و مسایل بیشتری از علما شنیده
بود. نصر آبادی او را مردی صالح و پرهیزگار و زاهد معرفی کرده است. از اوست:

چون در همه جا عشق متاعی ست که باب است
یارب ز چه سودایی او خانه خراب است

به غیر از این که پریشانیم به طول کشید
شکایت سر زلفت چه ما حصل دارد

تارهای سر زلف تو چو پیوست به هم داد اسباب پریشانی ما دست به هم
(نذکره نصر آبادی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ - صف ابراهیم (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۲)

باقر تبریزی

میرزا باقر از نوادگان قاضی زین العابدین تبریزی و از شاعران سده ۱۱ هـ ق است. در اصفهان سکنی داشت و نصر آبادی او را باقر علوم و جامع کمالات معرفی کرده و نوشته است که در خدمت علامی آقا حسین خوانساری تحصیل کمالات کرده است و تدریس مدرسه قطبیه و تقسیم گندم و گوسفند به طریقی که با جد مرحومش بود الحال با اوست و در نظم اشعار و معما سلیقه اش معیاری است. از اوست:

فصل گل و موسم بهار است گلزار به رنگ و بوی یار است
بی تو شب ماه تیره روزان چون چشم سفید گشته تار است

چمن دیگر به کام قمریان است زعکس سبزه چون سرو روان است

حاصل زندگی ما سخن رنگین است آن هم از دست تهی در گر و تحسین است

دل که تنگ از خیال آن دهن است سخنان غریب را وطن است
خرقه چاک چاک زنده دلان آرزوهای مرده را کفن است
گشته از خط حساب حسنش پاک باقی لاکلام او دهن است
جز سخن نیست در کفم چیزی رهن منقول من حدیث من است

عینک در انتظار تو با دیده یار شد چشم سفید گشته به راهت چهار شد

هم جو غنچه تا به کی در بند خود باشد کسی

خیمه زن چون لاله بیرون از سواد خویشتن

زاهد دل مرده را هر گام گور کننده یی ست می کند از سایه اش از بس زمین پهلوتهی

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۷۵، ۵۳۲، ۵۳۳. کلمات الشعراء، ص ۱۰. تذکره المعاصرين حزين، ص ۳۸-۳۹. صبح گلشن، ص ۵۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۶۲-۶۳)

باقی تبریزی

ملا عبدالباقی ملقب به دانشمند و متخلص به «باقی» از سخنوران و دانشمندان و خوشنویسان معروف و صوفی مشرب اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری است.

در خدمت علاء بیگ تبریزی که از فحول خطاطان بود تلمذ کرد و خود در نوشتن انواع خطوط مخصوصاً ثلث و نسخ استادی گرانمایه گشت. بر حسب دعوت سپهسالار عبدالرحیم خان خانان به هندوستان رفت و مدتی در آن جا زیست، سفری هم به بغداد کرد و با دده مصطفی در خانقاه مولویها طرح دوستی افکند.

شاه عباس اول به وسیله محمدحسین چلبی او را برای نوشتن کتابه های مسجد جامع عباسی طلبید. مولانا در بدو امر امتناع ورزید ولی پس از فتح قندهار او را به اصفهان آوردند و نوشتن کتابه گنبد بزرگ و صفة رو به قبله و طاق در مسجد را به وی محول کردند. نصرآبادی می نویسد که فقیر هم مشق از او گرفته ام ولی دستم آن قدر نا قابل است که برکت تعلیم او خط مرا صورت نداد.

در «امتحان الفضلا» مسطور است که مولانا در فنون فضایل و انواع علوم و مسایل مانند حکمت و ریاضی و علوم ادبیه و عربیه و در همه کمالات و مقالات از اقران مسلم روزگار خود و در عالم شعرگویی طبعش مانند آب روان بوده خط ثلث این افلاطون فطرت، خط

نسخ بر خطوط استادان جهان کشیده و خط نستعلیق رانیز خوب می نگاشته است. صاحب هفت اقلیم، مولانا میرزا جان رادر خط استاد عبدالباقی معرفی کرده است. کتاب «منهاج الولاية من کتاب نهج البلاغه» از تألیفات اوست. که نهج البلاغه را برحسب موضوع در ۱۲ باب گزارش کرده است. به شرح زیر:

۱- فی تحمید الله تعالی و توحید ذاته و اسمائه و صفاته و بیان عجایب صنایعه ۲- نعت رسول الله... ۳- شرف العلم و الهدی و اوصاف العلماء ۴- فی التقوی ۵- ظرایف الحكم و لطایف الامثال و الاداب و الشیم ۶- الوصایا و النصایح... ۷- الاعراض عن الدنيا ۸- مذمة الکبر ۹- مذمة الظلم... ۱۰- قوانین العدالة و الحكم و السياسة المدنیة ۱۱- المعاد و احوال الموت... ۱۲- الادعیه...

آغاز: نحمدک اللهم علی ما استوی کافک علی... اما بعد، این نخبه‌ای است از عرایس عبارات و اشارات فرقانی.

از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه‌ها هست بدین شرح:

کتابخانه مجلس (به شماره ۵۷۶۹ نسخ سده ۱۰-۱۱، ش ۵۲۵۰ نسخ سده ۱۱، ش ۲۰۱۸ سده ۱۱).

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۵۲۹۹ سده ۱۱ ش ۲۰۰۳ نسخ ۱۰۹۶).

کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۲۶۴ اخبار، ظاهراً نسخ خود نگارنده).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۶۹۵)

از جمله خطوط قابل تماشای او مرقع قصیده برده است که در تاریخ ۱۰۳۶ ق، نوشته و در کتابخانه مجلس هست. وی به سال ۱۰۳۹ ه ق وفات یافت.

مولانا گاهی به نظم اشعار عارفانه و عاشقانه می پرداخت و گاهی به حکم ظرافت طبع و زود رنجی شاعرانه زبان به شکایت می‌گشود.

نمونه‌هایی از اشعار اوست:

با زهرِ غم او سر تریاک ندارم	می‌میرم و از مردن خود باک ندارم
کیخسرو تجریدم و جمشید قناعت	بروای شکوه جم و ضحاک ندارم

در قصّه شنیدیم کزین پیش بزرگی یک بدره زر داد به یک بیت فلانی

ما هم به طمع پیش بزرگان زمانه
 بردیم بسی رنج و نشد حاصل از این کار
 گر تربیت این است بسا کاهل سخن را
 عنقا و کرم هر دو یکی دان که از ایشان
 ای اهل هنر قصه همین است که گفتم
 چند رباعی:

عشق تو خمیر مایه هستی ماست
 این شعله همه میل به بالا دارد
 نو باوه دردت گزک مستی ماست
 این خاک نشینی همه از پستی ماست

خوش آن که دلم سمند همّت تازد
 این هستی منجمد ز سرمای حدوث
 واین نقد به یک داو وفا در بازد
 از گرمی خورشید قدم بگدازد

«باقی» به عبث تو زحمت خویش مکش
 تغییر قضا چو نیست در دست کسی
 پیوسته تعب ز صحبت خویش مکش
 بیهوده ز جهل منت خویش مکش

محنت کش روزگار خویشم چه کنم
 دور است ز جبر اختیارم اما
 درمانده اضطرار خویشم چه کنم
 مجبور به اختیار خویشم چه کنم

در کوی بتان چنگ هوس ساز مکن
 گر کام دلت نشد میسر مستیز
 خود بینی و خود فروشی آغاز مکن
 از بهر نیاز آمده‌ای ناز مکن

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۳ - مآثر رحیمی، ج ۳ ص ۲۲ - ۲۴ - تذکره نصر آبادی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷ - آتشکده آذر، ص ۱۱۱ - ریاض العارفین، ص ۱۷۴ - امتحان الفضل، ج ۱، ص ۶۰ - ۶۸ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۸۷ - ۱۹۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴ - ۱۴۶ - ریحانه الادب، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۲ - فرهنگ سخنوران، ص ۷۷، ۳۷۵)

بختی تبریزی

صاحب عرفات العاشقین به سال ۱۰۱۵ ق. در شیراز به صحبت او رسیده و نوشته است که: «در کسب فضایل صوری مجد بود و جز وکشی مدارس می نمود به حکمیات گاه گاهی می پرداخت در شعر زبان وقوع را تتبع می فرمود» از اوست:

آزار خاطر من به نهایت رسیده است بی التفاتی تو به غایت رسیده است.
امید جور از تو ندارم، چه جای لطف نو میدیم بین به چه غایت رسیده است^۱
مؤلف «مکتب وقوع» دو بیت زیر را هم جزو منتخبات اشعار وقوعی، از او نقل کرده است:

در این ایام حرفی از وفا نشنیده‌ام از تو جفا بسیار با من کرده‌ای، رنجیده‌ام از تو
در اثبات وفا از بس که کردی امتحان من نداری اعتقاد آن که برگردیده‌ام از تو

(صبح گلشن، ص ۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۴ - مکتب وقوع، ص ۶۴۴ - فرهنگ سخنوران)

بدر تبریزی

امیر محمد بدرالدین تبریزی از شاگردان خواجه میرعلی و از خوشنویسان معروف دورهٔ امیر تیموکورکان بوده و به دستور روی پیرامون یک صد فرمان و چندین صد نامه به پادشاهان وقت نوشته است.

در طریقت مرید شیخ کمال خجندی بود، به سال ۸۰۰ ه‍.ق در تبریز وفات یافت. مؤلف «پیدایش خط و خطاطان» می نویسد: او را طبعی نقاد بود و اشعار نیکو می سرود. در وصف جنگ امیر تیمور گفته است:

آن زمان کز گرد میدان چشم گردون گشت کور
و آن زمان کز بانگ اسبان گوش گیتی گشت کر

۱- این دو بیت در صفح ابراهیم به نام بحثی قزوینی آمده است.

آسمان افکند بر دوش از شفق خونین کفن
 آفتاب انداخت بر آب از فلک زرین سپر
 آستین افشان علم در رقص بر آوای کوس
 پای کوبان از تزلزل هم چو اسبان کوه و در
 صفدرانی در میان نیزه‌ها جولان کنان
 چون ز اطراف نیستان روزکین شیران نر
 جز سپر نقشی نمی‌گردید آن دم در خیال
 جز سنان چیزی نمی‌کرد آن زمان بر دل گذر
 از بهار فتح دولت لاله زاری گشت دشت
 گرد آبر و کوس رعد و تیر برق و خون مطر
 آفتاب عالم افروزی که در یک دم چو صبح
 لشکری مانند انجم کردی از عالم بدر
 باد رحمت بر دلیرانی که پیش تیغ و تیر
 در پیت جانها سپر کردند و تنها بی سپر
 مؤلف امتحان‌الفضلا به شاعری وی اشاره نکرده و نوشته است که قطعه مذکور را امیر
 محمد به خط نستعلیق جلی به آب طلا نوشته است.
 در «روز روشن» هم این بیت به وی نسبت داده شده است:
 دنباله کرد خیل غمت اهل درد را من ناتوانتر از همه بودم مرا گرفت
 (امتحان‌الفضلا - روز روشن، ص ۹۰- پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۳۷ - ۱۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۴)

بدیعای تبریزی

بدیع‌الزمان فرزند علی رضای عباسی از مشاهیر خوشنویسان دوره شاه عباس اول صفوی است. در فنون حکمت و فلسفه مهارت داشت. گاهی شعر هم می‌گفت و «بدیعا» تخلص می‌کرد. او نیز مانند پدرش در دربار شاه عباس، معزز می‌زیست. شادروان دکتر بیانی می‌نویسد:

«این که گویند در جوانی و به قول سپهر به سال ۱۰۳۵ در گذشته است روا نیست و من قطعه‌یی به خط وی دارم که یک رباعی است و شاید از خود او باشد که در مدح شاه صفی سروده و کتابت کرده است به این مضمون:

برتا جوران، شاه صفی سربادا بر فرق زمانه سایه گستر بادا
آوازه بندگی و شاهی تاهست مابنده و شاه بنده پرور بادا
که به این قرار لااقل تا سال ۱۰۳۸ تاریخ جلوس شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) در قید حیات بوده است.

(احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۹۸)

مؤلف پیدایش خط و خطاطان و مرحوم تربیت مدفن او را گورستان تخت پولاد اصفهان تعیین کرده‌اند. و میرزا سنگلاخ به او لقب «نیک نگار» داده است. از جمله آثار خطی او قطعه شعری است که در تاریخ ۱۰۳۵ سروده و این در کتابخانه سلطنتی (سابق) نگهداری می‌شود.

چون به عوناله کرد جلوس	پادشاه زمانه عبدالله ^۱
شد به تخت شهی، به جای پدر	خلق عالم شدند از این آگاه
سال تاریخ را «بدیعا» گفت	(شاه گردون وقار عبدالله)
کردگارا به حق شاه نجف	سال نو باشدش چو جبهه ماه
آفتاب زمانه، ظل‌الله	برد دولت کنون به مقصد راه

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکویی نگار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوالطیف
یکی چون گلاب تلخ یکی چون بت بهار
زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل
درخت از جمال برگ سرگه زلاله زار

۱- این شاه عبدالله که در آغاز ۱۰۳۵ به جای پدر به تخت سلطنت نشسته شناخته نشد.

یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
 یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
 تذرو عقیق روی کلنگ سفید رخ
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
 یکی خفته در نهفت یکی خفته در حصار

(پندایش خط و خطاطان، ص ۱۴۱ - ۱۴۲ دانشمندان آذربایجان ص ۶۶ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹ - احوال و آثار
 خوشنویسان، ج ۱، ص ۹۷ - ۹۹ - فرهنگ سخنوران)

بدیع تبریزی

از سخنوران سده هشتم و از معاصران معاذی و در شیوه شاعری پیرو عبدالواسع جبلی
 است. در «تاریخ تبریز مشکور» چنین مسطور است:
 «نامش منوچهر» و از شاگردان کمال خجندی است. در ۷۹۴ با پدرش برای تجارت به روم
 رفت. وی از دبیران آن عصر بوده مثنوی حجت نامه موسوم به انیس العارفین، و الاحیاء فی
 المعماء از اوست.

معاذی تبریزی ضمن مفاخره از او چنین یاد کرده است:

گر بحر پیش خاطر من دم زند ز در شوخی نگر که قطره به دریا همی برد
 گر شعر آورد بر گفتار ما «بدیع» خر مهره پیش لؤلؤ لالا همی برد
 و این خود دلیلی بر شهرت بدیع تواند بود.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

شهنشاهی که دایم از برای بزم او خیزد
 زر از خاک و دُر از آب و گل از خارو گهر از کان
 بدو روشن بدو عالی بدو خرم بدو زنده
 دماغ دین، سر دولت، دل سنت، تن ایمان

اگر گردون بلا بارد تویی گردون گه حمله
وگر دریا گهر بخشد تویی دریا گه احسان
خرد طبع تو را مایه هنر ذات تو را سایه
فلک قدر تو را پایه شرف صدر تو را دربان^۱

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۹ - ریاض الجنه، روضه ۵، ص ۸۰۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۵ - تاریخ تبریز مشکور، ص ۷۷۵)

بدیعی تبریزی

حکیم بدیعی از پزشکان سخنور سده دهم هجری قمری و از دوستان مظفرعلی نقاش (خواهر زاده بهزاد نقاش معروف) بود گاهی تفنناً اشعاری به ترکی آذربایجانی و فارسی می سرود. حیدری تبریزی شاعر معاصر وی در هجو او گفته است:

گه «بدیعی» ز شعر و گاه از طب دم ز نسد پیش مردم دانا
گرز طب هم چو شعر با خبر است وای بر جان بسندگان خدا
شادروان تربیت می نویسد: «دیوان غزلیات کوچکی از این «بدیعی» نزد نگارنده هست و به
اغلب احتمال منظومه مثلثات لغت نیز باید از آثار همین بدیعی باشد».
نسخه‌یی از این منظومه ضمن مجموعه شماره ۲۴۵۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
وجود دارد (فهرست دانشگاه، ج ۹)
در تاریخ تذکره‌ها (ج ۱، ص ۴۷۲) به نقل از «خرابات» تاریخ فوت بدیعی ۹۸۰ ق. قید
شده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

مرا از جوانان شیرین شمایل به جان منت است آن چه کردند با دل
کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گویم او را که پیری ست جاهل

مه من شد به من گرم عتاب آهسته آهسته
بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته

۱- این اشعار در آتشکده آذر به حکیم بدیعی نسبت داده شده است.

به خونم تیغ آن گل رفته رفته سرخ خواهد شد

قضا خواهد زدن نقشی بر آب آهسته آهسته

(مجمع الخواص، ص، ۲۶۰ - آتشکده آذر، ص ۱۱۱ - ریاض الجنة، ص ۸۰۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۵ - ۶۶)

برگی تبریزی

از سخنوران اواخر سده ۱۰ و اوایل سده ۱۱ ق. می باشد مؤلف خلاصه الاشعار می نویسد:

مردی لطیف طبیعت بود و به خوشی و فراغت روزگامی گذرانید در اواخر حال به محلات سفر کرد و به واسطه ظرافتی که میان او و فکری محلاتی پیدا گشت بی چاره را به ضرب کارد کشت، دیری نپایید که خود نیز همان شربت چشید و به دیار عدم رهسپار گشت. می گویند که وی دیوان غزل دارد. و لیکن به نظر نرسیده است و این چند بیت که از آن شهرت دارد در این خلاصه ثبت گردید:

کس مشکلی است کار دل از دلنوازا	کاری مگر کند کرم کار ساز ما
آورده ایم تحفه جان را به صد نیاز	ای وای اگر قبول نیفتد نیاز ما

هر که را دشنام داد آن بی وفا مردم زرشک

کاو مگر کرده ست او را هم اسیر خویشتن

فکر «برگی» کن، سلیمان با همه خیل و حشم

بوده در اندیشه مور حقیر خویشتن

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۷ - ۶۸ - فرهنگ سخنوران)

برهان تبریزی

محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» از فرهنگ نویسان و سخنوران سده ۱۱ ه.ق. است. وی در گلکنده (یک فرسخی حیدر آباد دکن) که پایتخت عبدالله قطب

شاه بود سکنی داشت و ترجمهٔ حالش در هیچ تذکره و تاریخی ضبط نشده و حتی دیوان اشعارش نیز تاکنون به دست نیامده است.

فقط محمد بن علی مشهور به «ابن خاتون» که از علما و دانشمندان عصر خود بود در مقدمهٔ شرح جامع عباسی از او نام برده و نوشته است که برهان به سال ۱۰۵۴ ق. به خواهش وی حواشی جامع عباسی را به شکل کتابی جمع کرده است.

روانشاد علی اصغر حکمت در مقدمهٔ برهان قاطع و لغت نامه دهخدا از بعض مراجعی که محتمل است در مطاوی آنها اشاراتی به زندگی صاحب ترجمه باشد چنین یاد کرده‌اند: «از ترجمه احوال و تاریخ زندگانی او نظر به قلت منابع تاریخی موجود اطلاع جامعی در دست نیست نویسندگان فهرستها و «کاتالگها» نیز شرح احوال او را به تفصیل ننوشته‌اند. باید کتابهایی مانند تاریخ مآثر قطب شاهیه محمودی تألیف محمود بن عبدالله نیشابوری، حدیقه السلاطین تألیف عبدالله الشیرازی الصعیدی (در شرح احوال عبدالله قطب شاه معاصر مؤلف)، تاریخ قادری تألیف میرزا قادر خان منشی، تاریخ هالهٔ قطبیه یا تاریخ سوانح دکن، و دیگر کتب که در باب رجال علم و ادب دکن نوشته شده است مطالعه نمود و تفحص و تجسس کرد، شاید بتوان اشاراتی در ترجمهٔ احوال مؤلف به دست آورد ولی متأسفانه دسترس به این کتب ... فعلاً میسر نیست».

خلاصه: برهان تبریزی با تألیف فرهنگ جامع و معروف خود شهرت بیشتری کسب کرده است و او را قبل از این که سخنور بشناسیم، فرهنگ نویس می‌دانیم. وی «برهان قاطع» را به سال ۱۰۶۲ هجری قمری در هند به نام عبدالله قطب شاه، شهریار حیدر آباد دکن تألیف کرد. و در مقدمهٔ آن این دو بیت را نوشت:

ای راه نما به هر زبان در افواه	از نام تو بردند زبانها به تو راه
یزدان و کرسطوس چو تانگری و، اله	لا حول و لا قوة الا بالله

و در تاریخ اتمام آن چنین گفت:

چو برهان از سر توفیق یزدان	مر این مجموعه را گردید جامع
پی تاریخ اتمامش قضا گفت	(کتاب نافع برهان قاطع)

۱۰۶۲

این فرهنگ بارها در هند و ایران به چاپ رسیده است آخرین طبع منقح آن در ۴ جلد به

تصحیح و تحشیۀ شادروان دکتر محمد معین با مقدمۀ مرحوم علی اصغر حکمت و مرحوم سعید نفیسی و شادروان علی اکبر دهخدا از سال ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ ش. به چاپ رسید و چاپ دوم آن به اهتمام دکتر معین در ۵ جلد به سال ۱۳۴۲ ش. انتشار یافت و همچنین به سال ۱۳۴۱ ش. بر اساس نسخۀ مورخ ۱۰۶۳ ق. محفوظ در کتابخانۀ ملی ایران با مقدمه و تصحیح و اضافات به قلم محمد عباسی در تهران به طبع رسید. بر این لغت نامه حواشی مختلف به نام قاطع برهان، ساطع برهان، رافع هذیان، محرق قاطع برهان، تیغ تیز و... نوشته شده و استاد فقید ادیب طوسی هم به سال ۱۳۴۳ کتابی به عنوان «فرهنگ لغات باز یافته» تألیف کرده که می توان آن را هم ذیلی بر برهان قاطع دانست. و نیز این کتاب به زبان ترکی نقل و به نام تبیان نافع به سال ۱۲۱۲ و ۱۲۵۱ ق. در استانبول و قاهره به چاپ رسیده است. اکثر فرهنگ نویسان متاخر هم این کتاب را منبع و مأخذ عمدۀ خود قرار داده اند از آن جمله است: انجمن آرای ناصری تألیف رضا قلی هدایت، فرهنگ آندراج تألیف محمد پادشاه متخلص به شاد، فرنود سار (یا فرهنگ نفیسی) تألیف علی اکبر نفیسی (ناظم الاطبا) و لغت نامه علامه دهخدا و... مرحوم دهخدا درباره برهان قاطع چنین اظهار نظر نموده اند: «من برای فرد فرد معانی برهان سند و مدرک و شاهد و مأخذ یافته ام، این لغت نامه از حیث صحت معانی شایان به اعتماد کامل است».

(دانشمندان آذربایجان، ص ۶۷ - ۶۹ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷ - مقدمۀ لغت نامه دهخدا، ص ۱۹۹ - ۲۱۷ - مقدمۀ برهان قاطع، تصحیح دکتر معین؛ تصحیح محمد عباسی)

بقایای تبریزی

میرزا بقایی (زنده به سال ۱۰۶۰) اصلش بدخشی است اما به علت طول اقامت، نصرآبادی او را تبریزی قید کرده است. طبعش خالی از لطف نیست. در باب زلزله تبریز مثنوی او مشهور است. چند بیت از اوست:

چه پیش آمد زمین را و زمان را	که بد می بینم اوضاع جهان را
حوادث باهم از هر گوشه جستند	طلسم خاک را در هم شکستند
سواد دلنشین ملک تبریز	شد از فرط زلزول وحشت انگیز

زمین از بسکه چون دریا خروشید
چنان بگرفت طوفان زمین اوج
تزلزل آنچنان شد خانه افکن
شکست از بسکه ره در خانه‌ها کرد
پی تاریخ آن ناخوش علامت
زبان طوطی کلکم قلم کرد
غمی به حساب ابجد = (۱۰۵۰) و اگر آن با دامن گیتی یعنی (ی = ۱۰) جمع شود ۱۰۶۰
تاریخ زلزله خواهد شد.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۳ - ۳۹۴، ۴۸۱)

بنده تبریزی

میرزا محمدرضی فرزند میرزا محمد شفیع، متخلص به «بنده» از مستوفیان عهد فتح علی شاه قاجار بود صاحب تذکره اختر (مؤلفه ۱۲۲۵ - ۱۲۳۳ ق) درباره وی می‌نویسد: مستوفی و صاحب رقم بود و به منادمت در بزم خاص سلطانی بار یاب و محرم، دبیری فاضل و هنرمندی کامل، در خط شکسته و نستعلیق هر دو ماهر بود و در انشای نظم و نثر قادر، به اشاره فتح علی شاه کتابی به نام «زینت التواریخ» مشتمل بر اخبار و آثار انبیا و سلاطین و حکما و عرفا و شعرا و فضلا به رشته تحریر در آورده است.

خلاصه شخصی سخی الطبع خوش اخلاق و نازک مزاج و زود رنج بود. بالاخره از بس دقیقه یابی و دقت در امور به مرض دق گرفتار تا در شهر سنه یک هزار و دویست و بیست و سه هجری قمری در تهران در گذشته و در نجف به خاک سپرده شد.

نادر میرزا تاریخ حیات این خانواده را از قول یکی از نوادگان «بنده تبریزی» به تفصیل نقل کرده و درباره مقام و منزلت و ترجمه حال وی اجمالاً چنین آورده است:

«بعد از وفات مرحوم پدرش مایل و راحل سلک نوکری سلاطین شد. در دولت کریم خان زند، به منصب استیفای خاصه مخصوص گردید و به اقتضای فضل و هنر و علو نسب و گهر، مناصب و رتبت عالیّه یافت. پس از وفات آن پادشاه در درگاه شاهنشاه سعید به منصب

استیفای خاصه نایل آمد و رسایل و نامجات و فرامین عمده اعم از عربی و ترکی و جغتایی به عهده ایشان محول بود. تا نوبت سلطنت و تاجداری به خاقان مغفور (فتح علی شاه قاجار) رسید. در درگاه آن پادشاه هنرپرور اعزاز و اعتباری تمام یافت و به علاوه استیفای خاصه، صاحب دیوان رسایل شده در عداد و شمار وزرای کبار دربار شاهنشاهی محسوب و معدود گردیدند. معروف و مشهور است که از جانب سنّی الجوانب اقدس، خنجری مرصع مرحمت شده بود که در سلام حضور همایون، از یک طرف لوله کاغذ و از طرف دیگر خنجر به کمر می زده اند. از ثقات معاصرین آن مرحوم نقل کرده اند که همان اوقات که این خنجر مرحمت شده بود در سلام وقت عصر خاقان مغفور، که خواص چاکران با ملزومات معموله آن عهد برای شرفیابی آماده شده بودند یکی از آنها که رشک و حسدی در دل داشته است بر این حالت اجتماع کاغذ و خنجر در یک کمر به تمسخر نگاهی کرده بود؛ مرحوم میرزا ملتفت شده به حاضرین فرموده بودند من تعجب دارم از این که اشخاصی را سی سال دیدم که بی سواد و استحقاق و استعداد، لوله کاغذ به کمر زده هیچ به آنها نخندیدم و حالا که من به امثال امر و استحقاق خود خنجری مرحمتی به کمر زده ام بر من می خندند. رسایل و قطعات خطوط آن مرحوم که در میان مردم است هر کدام فهرست فضایل و مآثر و نمودار محامد و مفاخر ایشان است.

در شبست و پنج سالگی در دارالخلافة وفات یافته. در نجف اشرف مدفون هستند. اکنون نام خانوادگی اولاد و احفاد وی محتشمی است و در افراد آنها اسم رضا و رضی هم چنان دور می زند.

وی خط نستعلیق را از میرعماد و میرزا صالح تتبع کرده و پایه خطش کمتر از ایشان نبوده است.

مرحوم دکتر بیانی در «احوال و آثار خوش نویسان»، ج ۱، ص ۲۱۷ می نویسد: یک نسخه دیوان فتح علی شاه در کتابخانه سلطنتی است، به قلم نستعلیق کتابت خوش، که در پشت صفحه اول، این عبارت به خط شیوای میرزا ابوالفضل ساوجی در ذی قعدة ۱۲۹۵ نوشته شده است «این کتاب از خطوط و تحریرات ممتاز مرحوم استادالادباء و الخطاطین، منشی الممالک میرزا رضی تبریزی است ...».

تألیفات و مکاتیب او:

۱- زینت التواریخ: مشتمل بر اخبار و آثار انبیا و سلاطین و حکما و عرفا و شعرا و فضلاست. از روزگار حضرت آدم تا دولت فتح علی شاه قاجار.

در سبب تألیف گوید: «... امر قدرقدر به اشارت طبع ناقد نافذ گشت که مجموعه مختصری به لفظ اندک و معنی بسیار مغنی از مطالعه کتب تواریخ مشتمل بر ظرایف و طرایف نکات جانفزا و اشعار دلپذیر از بدو آفرینش عالم تا زمان تحریر جمع آید که بدون حاجت به جمع چندین کتاب شرف ملاحظه آن حضرت را شاید و معلوم شود که هر یک از سلاطین با کدام پیغمبر هم عهد و هر کس از حکما و بلغا و شعرا پرورده کدامین مهد بوده اند...».

به طوری که در تاریخ تذکره‌ها مسطور است. این کتاب با کمک عبدالکریم شهاوری^۱ از تاریخ ۱۲۱۸-۱۲۲۱ ق. تألیف شده و در دو مجلد است.

نسخی از زینت التواریخ به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست:

تهران، کتابخانه مجلس، جلد یکم به شماره ۴۰۳۴ و جلد دوم (= پیرایه دوم بدون انجام) به شماره ۲۵۸، دو مجلد بدون انجام جزو کتب اهدایی ناصرالدوله فیروز.

تهران کتابخانه ملک، جلد اول به شماره ۴۳۴۴ و ۴۱۷۳ و جلد دوم به شماره ۴۷۹۸. تبریز کتابخانه جعفر سلطان‌القرایی، نیمه اول.

تهران کتابخانه شخصی آقای عبدالحسین بیات نیمه اول.

فهرست ربو، ص ۱۳۵ نسخه کامل (در این نسخه ذکر شعرای معاصر در ۳۳ صفحه از ص ۵۸۲ آمده است).

۲- رساله حسن و دل، عشق و روح: از منشآت ادبی و عرفانی اوست و نسخه‌یی از آن در

۱ - شادروان دکتر بیانی در احوال و آثار خوش‌نویسان، ج ۱، ص ۲۱۶ میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله سپاهانی را در نوشتن این تاریخ کمک وی می‌داند و می‌نویسد:

«من به خط آن بزرگ دیدم که به دوستی از سپاهان نوشته، که میرزا عبدالوهاب به روستاها رفته و من به تنهایی تاریخ را همی‌نگارم و جز وی چند نوشته‌ام که نزد فلان بخواهی دید. از آن خط چنان دانم که میرزا عبدالوهاب بدین کار بار آورده و این همان مرد جلیل و سید نبیل، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله سپاهانی است. که به همه فضایل نفسانی و جسمانی آراسته و خط نسخ تعلیق و شکسته را سخت نیکو نوشتی و شعر جامه او به مذاق عرفا بسیار نیکو بود. در حضرت خاقان کبیر به مکاتب دستوری بود. این دو دبیر را هم سنگ یک دیگر شناسیم.»

(فهرست دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۶۱۷).

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست

و نسخه‌یی هم در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۷۷۳ مورخ صفر ۱۲۸۱ وجود دارد.
و آغاز و انجامش چنین است:

ای نام همایونت طغراچه فرمانها خورشید صفت طالع در مطلع دیوانها
ای ریخته بی‌قیمت در بادیه شوق سرهای طلب کاران چون ریگ بیابانها
انوار آفتاب جمال لایزالی از آن اسنی است که خفاش طیتان ظلمت‌کده حدوث در
ساحت ثنای او بال افشانی توانند.

انجام: در این گفتگو خبر آمد که اجل بلند محل با خیل بی حساب رسید ... روح با دلی
مجروح و سینه فگار و خاطری آشفته و چشمی اشکبار بقیه اهالی قلعه را وداع نمود، به ترک
آن دلنشین حصار فرموده در ظلام لیل بر مرکب باد پیمای تجرد سوار گشته فریداً و حیدراً راه
دیار روحانیان پیش گرفت ...» (فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۳۰).

۳- حوادث نامه: وقایع جنگ فرانسه و اطیش و روس (۱۲۲۰ ق.) را که از زبان خارجه به
ترکی ترجمه و چاپ شده بود برای مطالعه فتح‌علی‌شاه به فارسی برگردانید. نسخه‌یی از آن
در کتابخانه ملی تهران هست (فهرست کتابخانه ملی تهران، ج ۱، ص ۶۸).

۴- خطبه بی‌نقطه و خطبه بی‌الف حضرت علی (ع) را با کمال مهارت به فارسی ترجمه
کرده است.

۵- از مکاتیب معروف او نامه مفصلی است که از قول فتح‌علی‌شاه به ناپلئون نوشته و
تمامی این نامه در زنبیل فرهاد میرزا چاپ شده است.

از جمله قصایدی است که در مدح فتح‌علی‌شاه گفته است:

دوش کز گیسوی شب برخور نقاب آمد پدید

بر رخ کافور سوده مشک ناب آمد پدید

چهره نسرين به زیر طره سنبل نهفت

شد تذرو از ساحت گلشن، غراب آمد پدید

در شفق از ماه نوبر گوشه بزم سپهر

ساغر سیمین پر از لعلی شراب آمد پدید

تیر روشن رأی مشکین کلک چون دستور شاه
 خامه بر دستی و بر دستی کتاب آمد پدید
 زهره چون خنیاگر مشکوی خسرو تازه روی
 مست و دست افشان به کف چنگ و رباب آمد پدید
 چون خطیب محفل شه مشتری در آسمان
 حلّ و عقد ملک را فصل الخطاب آمد پدید
 پاسبان قصر هفتم چرخ چون حُجّاب شاه
 بر فراز منظر این نه حجاب آمد پدید
 تا گلاب افشان شود بر فرش مینا رنگ دشت
 از فراز کوه فرّاش سحاب آمد پدید
 بر بنا گوش سمن از جنبش باد سحر
 جعد سنبل را هزاران پیچ و تاب آمد پدید
 از دم این بر خط ریحان عبیر سوده ریخت
 وزنم آن بر رخ نسرین گلاب آمد پدید
 از نهال ارغوان و ز شاخ گل در بوستان
 قطره قطره لعل و یاقوت مذاب آمد پدید
 وز گل خیری و اوراق شکوفه در چمن
 توده توده زرّ ساو و سیم ناب آمد پدید
 راست گویی کز کف گنجور شه در بزم عید
 سیم هم چون ماه و زر چون آفتاب آمد پدید
 باز در همین زمینه گوید:
 گویی سپهری شد زمین مهر و مه و اختر همه
 یا روضه خلد برین لعل و دُر و گوهر همه
 هر ماهی از وی بی کلف هر مهری از وی در شرف
 حوران در آن از هر طرف مه روی و مه پیکر همه

گر نیست گردون از کجا خیل ملک را گشت جا
 ورنه بهشت آمد چرا خاکش بود عنبر همه
 آری بود اوج فلک جولانگه فوج ملک
 و اندر جهان بی هیچ شک مشک است خاکستر همه
 شد بزم عید آراسته اندوه و غم برخاسته
 گیتی ز گنج و خواسته پر زیب و پر زیور همه
 بر تخت زر شاه جهان چون خور به تخت آسمان
 پروین صفت بر دور آن شهزادگان یک سر همه
 بر سر همه افسر زده پر لاله مشک ترزده
 ز ایوان شه سر برزده چون مهر از خاور همه
 فرمانده ملک عجم کشف الوری غوث الامم
 شاهانش یک سر چون خدم بنهاده سر بر در همه
 زیبا بتان سیمبر هم چون تذروان جلوه گر
 از چتر کاکل سر به سر طاوس زرین پر همه
 از آتشین رخسارها کرده عیان گلزارها
 وز زلف چون طرّارها دلدزد و غارتگر همه

(تذکره اختر، ص ۳۲-۳۷. سفینه محمود، ص ۶۵۷-۶۵۸. نگارستان دارا، ص ۶۳-۶۷. تاریخ تبریز نادر میرزا- احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۲۱۸-۲۱۲. دانشمندان آذربایجان، ص ۷۱-۷۰. تاریخ تذکره‌ها، ج ۲، ص ۶۵۱-۶۵۳. فرهنگ سخنوران)

بوالحسن تبریزی شبستری

ابوالحسن بن محمد جعفر تبریزی شبستری از شاعران سده سیزدهم هجری قمری تبریز است. در فرهنگ سخنوران از او یاد نشده است. دو نسخه خطی از دیوان و کلیاتش در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب اهدایی مرحوم حاجی محمد نخجوانی به شماره‌های ۲۶۲۹ و ۲۶۱۴ بنام «لؤلؤ العبرات» و به خط نستعلیق خود شاعر موجود است که یکی به تاریخ ۱۲۷۷ ه. ق. تحریر یافته. آغاز دیوان چنین است:

«هذا کتاب لؤلؤ العبرات. بسمله. در ستایش جناب باری عزّاسمه و منقبت حضرت نبوی و اشارت به مناقب حضرت مرتضوی علیه السلام.

بنازم قدرت آن خالق یکتای بی همتا که در یک کن بیاورد از عدم دنیا و مافیها
انجام:

«بوالحسن» از گردش گردون مرنج کی میسر می شود بی رنج گنج
و دیگری یعنی نسخه شماره ۲۶۱۴ نیز به خط خود شاعر و بسال ۱۲۹۳ ه. ق. در
استانبول نوشته شده و مجدول و مذهب، باسرلوحی زیبا و شامل نه فقره مثنوی، و قصاید و
غزلیات و ترجیعات و... در واقع کلیات بوالحسن است و آن در ۲۴۰ برگ ۱۷-۱۸ سطری و
مجموعاً پیرامن نه هزار بیت است.
آغاز کلیات:

هر آن سری که به فرق سنان نگرود تاج چگونه او زمجبت توان کند معراج
آغاز مثنوی اول:

بنام خداوند دانای داور به مینای گردنده آرای اختر
به امرش کند مهر، گردون نوردی کشد نقش زرین رخ لاجوردی
انجام کلیات:

به جز عشق حسینم کار نبود بخوان، از بوالحسن این یادگار است
در کلیاتش عشق به مولای متقیان و اولاد اطهارش موج می زند و به شعر متوسط او صفا
می بخشد.

دو مطلع از قصایدش در مدح علی (ع):

دید فلک یکدمی غنچه خندان مرا کرد زدست قضا چاک گریبان مرا

سحر از مشرق هیجا، عیان شد بیضه بیضا نهان شد زاغ شب آسا به زیر شهر عنقا
در مصایب سیدالشهدا (ع):

شد بر بلا ز بارگه کبریا صلا افراخت دست سوی لواخسرو ولا

حسین داد به بازار کربلا قد و بالا به عرصه گاه قیامت نهاد قامت والا

بهشتی تبریزی

میرزا رحیم معروف به مشیرالاطبا از پزشکان تبریز و از شاگردان لعلی و شخصی راستگو و متین بوده و در پیش رفت آموزش و پرورش و فرهنگ مجاهدت می نمود از تألیفاتش رساله مدینه در دفاع از دین اسلام چاپ شده، کتابی هم در مضرات نوشابه های الکلی و تضعیف قوای عقلی نوشته است. وی به سال ۱۳۵۱ هجری قمری در تبریز وفات یافت و در طوباییه رخ در نقاب خاک کشید. فرزندش کمال الدین بهشتی هم طبع شعر داشته است، در مرگ پدرش ماده تاریخ ساخته که بر لوح مزارش مسطور است:

هزار و سیصد و پنجاه و یک به هشت صفر نمود روح بهشتی سوی بهشت سفر
این اشعار میهنی اثر میرزا رحیم بهشتی است:

ای وطن ای مادر عزیزتر از جان	جان عزیزان همه به خاک تو قربان
هر که نه حبّ تو بر دل است نه آدم	هر که نه عشق تو بر سر است نه انسان
حب تو با شیر اندرون شده بر تن	عشق تو با روح راه یافته بر جان
زاروبون آن چنان که بینمت از چیست	خوار و ذلیل از چه گشته یی تو بدین سان
آه چه شد آن تهمتنان رشیدت	آه کجا رفت زال و رستم داستان
فتح و جهان گیری و شجاعت و غیرت	بود ز ایرانیان نشانه به دوران
گر به رخت خون خویش ریزم از آن به	خون دل آرم برون ز دیده گریان

(داستان دوستان، ص ۱۰۹-۱۰۸ موادالتواریخ، ص ۴۲۷)

بیانی تبریزی

از شاعران سده نهم و از ستایشگران سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۳-۸۹۶) بود از اوست:

چون کنم کز روزه سر و من خلالی گشته است
روی چون ماه تمام او هلالی گشته است

هر کجا داغی ست تنها بر دل افگار ماست گلبن در دیم و گلهای ملامت بار ماست

یک شبی گفתי مرو در خواب، بیدارم هنوز سالها شد کآن سخن را پاس می دارم هنوز

(ترجمه مجالس النفايس، ص ۳۰۰)

بیانی تبریزی

بهرام بیگ متخلص به «بیانی» فرزند نقدی بیگ از سخنوران سده ۱۱ق. است. در عباس آباد اصفهان اقامت داشت. نصرآبادی از او چنین یاد کرده است: خط نستعلیق را خوب می نویسد، در بهار به کتابت و در زمستان به کسب پوستین دوزی مشغول است و از کسی منت نمی کشد. از اوست:

جانم ز مهر یار و ز درد استخوان پر است

چشم ز درد حسرت و دل از فغان پر است

با این که چاک چاک شد از تیر غمزه اش .

هم چون جرس همیشه دلم از فغان پر است

مانند خانه یی که کند صاحبش سفر بستیم دیده بر رخ مردم چو یار رفت

مانند خسروی که سپاه از پیش رود از تن روان شدند حواسم چو یار رفت

از طریق عشق کس بی کاهش تن نگذرد

رشته چون فربه شود از چشم سوزن نگذرد

کی به کوشش می توان شد از سیه روزی خلاص

هیچ کس از سایه خود در دویدن نگذرد

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۰. صبح گلشن، ص ۷۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۷۲)

بیانی تبریزی

از شاعران متذوق سده ۱۱ هـ. ق. تبریز است صاحب مجمع‌الخواص (مؤلفه ۱۰۱۶ ق.) که با وی معاصر بود می‌نویسد: اوایل عمر خود را به زرکشی صرف کرد بعد به کاغذ بری و نقاشی پرداخت این بیت از اوست:

مه من سوی مسکینان نگاهی می‌توان کردن اگر هر روز نتوانی به ماهی می‌توان کردن
(مجمع‌الخواص، ص ۲۷۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۷۴- الذریعه، ج ۹، ص ۱۵۰)

بینش تبریزی

محمدعلی پسیان ملقب به کشاف‌الاسرار و متخلص به «بینش» از شاعران صوفی مشرب اوایل سده ۱۴ هجری قمری است اصلش از قراباغ است ولی به علت طول اقامت در تبریز به تبریزی معروف است وی عموی کلنل محمد تقی خان پسیان است، و خود رئیس فقرای وقت ذهبیه تبریز بود و در شعبان ۱۳۳۶ قمری وفات یافت. سال ۱۳۱۹ ق. منظومه‌یی به نام «هفت مجمر» سروده که به سال ۱۳۲۳ قمری در تبریز به چاپ رسیده است و بعد با یک مجمرالحاقی در ضمن جلد دوم جلالیه نیز چاپ شده است از اشعارش در «جلالیه» و رساله «مجموعه حاضر» و تذکرة‌الاولیای پرویزی آمده است از هشت مجمر اوست:

به نام آن که اول شد از اول	بود اوهام در ذاتش معطل ...
محبت نار را ریحان نماید	محبت جسمها را جان نماید
محبت بر جهان بخشد حیاتی	جمادی را دهد روح نباتی
محبت از نبات آورده حیوان	ز حیوان هم عیان او کرده انسان
ز انسان نور حق او کرده ظاهر	محبت هست بر این ملک قاهر

در پایان گوید:

به عهد دولت سلطان مظفر	به روزی شد تمام این هشت مجمر
چه روزی بهجت افزاهم چو نوروز	که بودی از ربیع‌الاول آن روز

هزار و نوزده با سیصد از سال
ز پسیانم من و فرموده دلدار
از غزلهای اوست:
گذشته، شد تمام این شرح احوال
که هستی «بینش» و کشف الاسرار

ز لعلش آب حیوان آفریدند
چو بگشود از رخ آن موی مسلسل
ز عکس آن جمال عالم آرا
ز ابروی کج و ماه جبینش
مرا هم «کاشف الاسرار» کردند
ز چشمش عین اعیان آفریدند
بهشت و باغ رضوان آفریدند
جمال حور و غلمان آفریدند
هلال و بدر تابان آفریدند
به سرم سر پنهان آفریدند

(جلالیه، ج ۲، ص ۴۲۵، ۳۹۱. تذکره الاولیای پرویزی، ص ۱۷۱-۱۷۴)

پرغم تبریزی

میرزا احمد متخلص به «پرغم» از شاعران سده ۱۳ هجری قمری است. وی سفری به ممالک عثمانی کرده و در شهر ازمیر با اسرار علی شاه مؤلف «بهجة الشعرا» و «حديقة الشعرا» ملاقات نموده است دیوانش به نام «غم خانه» معروف و در تبریز مکرر به چاپ رسیده است. غزلهایی به فارسی و ترکی آذربایجانی دارد و در تاریخ اتمام دیوان خود چنین گفته است:

(غین و چهار عین) که زد طبل الرحیل شاید به نام مازند این دیر خاکدان

(دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵. مؤلفین مشار، ج ۲، ص ۱۵۲)

(۱۲۸۰)

پروین اعتصامی

پروین سرآمد زنان سخنور بود و در میان عده معدودی از شاعره‌های ایرانی می‌توان او را بهترین آنها و حتی تواناترین شعرای متصوفه قرن اخیر دانست. او به سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را نزد آموزگاران سرخانه و پدر

دانشمندش مرحوم یوسف اعتصامی^۱ که خود از فضلاء عصر به شمار می‌رفت به اتمام رسانید. مادر این شاعره نامدار، اخترالملوک دختر غلامعلی خان، فرزند میرزا عبدالحسین خان قوام‌العدالة متخلص به «شوری» که از شعرای دوره قاجاریه بود می‌باشد. پروین از دوران کودکی دارای احساساتی ممتاز بود، کمتر حرف می‌زد و بیشتر فکر می‌کرد و غالباً تنها بسر می‌برد ولی در محافل و مجالس بحث شرکت می‌کرد.

او زبان و ادبیات فارسی و عربی را نزد پدرش آموخت و برای یاد گرفتن زبان انگلیسی به آموزشگاه «انائیه آمریکا» در تهران ثبت نام کرد و به سال ۱۳۰۳ شمسی با ایراد خطابه «زن و تاریخ» فارغ التحصیل شد و چندی در همان مدرسه به تدریس پرداخت. در تمام مسافرت‌های پدرش در خارج از کشور نیز همراه او بود.

استعداد شعر و شاعری پروین در همان اوان کودکی به ظهور پیوست. به طوری که در اجتماعات ادبی که در منزل مرحوم اعتصامی تشکیل می‌شد. طبع و استعداد پروین جوان موجب تعجب حاضرین می‌گردید. دوستان اصرار می‌کردند که به چاپ دیوانش اقدام نمایند ولی پدرش موافقت نمی‌کرد و می‌اندیشید که این عمل را کوتاه نظران وسیله تبلیغ برای ازدواج او تلقی کنند.

بالاخره به سال ۱۳۱۳ با پسر عموی خود ازدواج کرد ولی پس از دو ماه و نیم از او جدا شد و به خانه پدری برگشت و به حکم مناعت طبع و عزت نفس تا پایان عمر کلمه‌یی بر سبیل گلایه و شکایت بر زبان نیاورد مگر این سه بیت:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی

۱ - یوسف اعتصامی، اعتصام‌الملک آشتیانی از نویسندگان معاصر است. پدرش ابراهیم در جوانی با سمت استیفای آذربایجان از آشتیان به تبریز آمد. یوسف اعتصامی به سال ۱۲۵۳ شمسی در تبریز متولد گردید و تحصیلات ابتدایی خود را در این شهر به اتمام رسانید. به قول مرحوم دهخدا: «در زبان ترکی استانبولی دبیری شیرین سخن، در فرانسه مترجمی توانا، در لسان و ادب عرب بالخصوص یکی از ائمه و ارکان به شمار آمد. چنان که در احاطه به این لغت در ایران بی‌همال و در مصر و عراق و شام معاصر بی نظیر بود. در خطوط اربعه نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق از بسیاری استادان سلف گوی سبقت ربود» قسمت عمده عمر خود را به تألیف و ترجمه گذراند ... در تبریز اولین مطبعه حروفی را دایر ساخت در تهران چندی ریاست «کتابخانه سلطنتی» و «دارالآلیف» وزارت معارف را عهده‌دار بود.

در دوره دوم به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. در سالهای آخر عمر، ریاست کتابخانه مجلس و عضویت کمیسیون معارف را پذیرفت. در ۱۲ دی ۱۳۱۶ به سن شصت سالگی در تهران بدرود حیات گفت و در قم در مقبره خانوادگی دفن گردید. آن چه از آثار وی به طبع رسیده به قرار ذیل است:

«قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب»، «نور الہند»، «تربیت نسوان»، «مجله بهار» (در دو دوره)، «تیره بختان»، «خدعه و عشق اثر شیلر»، «فهرست کتابخانه مجلس» (در دو مجلد) «سیاحت نامہ فیثاغورث»، «سفینه غواصه» و آثار مترجمه دیگری که هنوز به طبع نرسیده است.

ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
 رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی
 پس از این جدایی، پدرش با چاپ دیوان موافقت کرد و پروین دست به انتشار مجموعه
 اشعار خود زد و به همین مناسبت به اخذ نشان درجه ۳ علمی از وزارت معارف نایل گردید
 این دیوان که بالغ بر ۷۰۰ بیت است در مرداد ماه ۱۳۱۴ شمسی به همت برادر بزرگترش
 ابوالفتح اعتصامی به چاپ رسید و تاکنون چهار بار تجدید طبع شده است. شادروان یوسف
 اعتصامی به منزله آینه‌یی بود که افکار دانشمندان و نویسندگان غرب را به پروین منعکس
 می‌کرد و او را به ترجمه آنها بر می‌انگیخت. پروین در هر قطعه شعر هدفهای معنوی بزرگی
 را تعقیب می‌کرد و هرگز در بند قافیه و لفظ نبود. انسجام کلمات و اندیشه‌های ژرف و
 رعایت صنایع معنوی و آداب سخنوری از مشخصات اشعار نغز و دلکش اوست.
 وی روز سوم فروردین ماه ۱۳۲۰ بدون هیچ گونه سابقه کسالتی در بستر بیماری خفت و
 طبیب معالج در اثر مداوای غلط فرصت را فوت کرد و شب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۰ شمسی
 مطابق ۱۳۶۰ قمری صیاداجل یکی از بهترین و مستعدترین سخنوران را از پا درآورد. او را
 در قم پهلوی مزار پدر دانشمندش دفن و قطعه زیر را که از سروده‌های خود پروین بود بر
 سنگ مزارش نقش کردند.

این که خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گر چه جز تلخی ایام ندید	هر چه خواهی سخنش شیرین است
دوستان به که زوی یاد کنند	دل بی دوست دلی غمگین است
صاحب آن همه گفتار امروز	سایل فزائحه و یا سین است
خاک در دیده بسی جان فرساست	سنگ بر سینه بسی سنگین است
ببیند این بستر و عبرت گیرد	هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و زهر جا برسی	آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد	چون بدین نقطه رسد مسکین است
اندر آن جا که قضا حمله کند	چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن	دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آن کس که در این محتگاه	خاطری را سبب تسکین است

پس از مرگ او شعرا و نویسندگان به ندبه و زاری پرداختند که برای نمونه بندی از مرثیه «محمد قاضی» نقل می شود:

دختران لطیف فکر و هنر	در فراق تو بی پرستارند
کودکان عزیز شعر و غزل	دور از دیده تو بیمارند
سوی کنعان خویشتن بازآ	که همه عالمت خریدارند
به کجا رفتی ای نشاط جهان	بی تو دلها همه عزادارند
تو یکی ماه بی بدل بودی	ورنه ماه و ستاره بسیارند
در شگفتم ز رسم و راه نوین	کآسمان گیرد از زمین پروین

و علی سالار سعید متخلص به حیدری تاریخ فوت او را در مقطع قصیده‌یی چنین بیان کرد:

تاریخ فوت هجری جستم ز حیدری گفت (مرده ادیبه دهر پروین اعتصامی)
(۱۳۶۰ ق)

آثار لطیف پروین او را در عداد بزرگترین و عقیف‌ترین شاعره‌های ایرانی قرار داده است. شادروان ملک الشعرای بهار در دیباچه دیوان وی چنین اظهار نظر کرده‌اند:

«این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی، آمیخته با سبکی مستقل، و آن دو یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استادناصر خسرو، دیگر شیوه شعرای عراق و فارس به ویژه شیخ مصلح‌الدین سعدی. از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفاست. این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و پیش‌پیر و تجسم معانی و حقیقت‌جویی است ترکیب یافته و شیوه‌یی بدیع به وجود آورده است ... پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان پرندگان، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان، بیان می‌کند گاه مادری دلسوز و غمگسار است گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سرهمقدمی دارد ... در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این زیباییها و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یک دستی و فصاحت و روانی ... کار مردان فارغ‌البال نیست تا چه رسد به مخدره‌یی که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است ... در ایران که کاخ سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرت‌اند جای تعجب نیست اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و

استعداد باشد و به این توانایی و طی مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است. پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً به قول نظامی عروضی: دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد باز به قدری که وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا درجه‌یی که ضرورت دارد آشنا خواند، آشناست. هرگاه تنها غزل (سفر اشک) از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به: (لطف حق) - (کعبه دل) - (گوهر اشک) - (روح آزاد) - (دیده و دل) - (دریای نور) - (گوهر و سنگ) - (حدیث مهر) - (ذره) - (جولای خدا) - (نغمه صبح) و سایر قطعات که همه از او و هریک برهان آشکار بلاغت و سخنرانی اوست».

اینک از اشعار دلکش او چند قطعه برای نمونه نقل می‌شود:

(سفر اشک)

اشک طرف دیده را گردید و رفت	او فتاد آهسته و غلتید و رفت
بر سپهر تیره هستی دمی	چون ستاره روشنی بخشید و رفت
گر چه دریای وجودش جای بود	عاقبت یک قطعه خون نوشید و رفت
گشت اندر چشمه خون ناپدید	قیمت هر قطره را سنجید و رفت
من چو از جور فلک بگریستم	بر من و بر گریهام خندید و رفت
رنجشی ما را نبود اندر میان	کس نمی‌داند چرا رنجید و رفت
تا دل از اندوه، گرد آلوده گشت	دامن پاکیزه را برچید و رفت
موج و سیل و فتنه و آشوب خاست	بحر طوفانی شد و ترسید و رفت
هم چو شب‌نم در گلستان وجود	بر گل رخساره‌یی تابید و رفت
مدتی در خانه دل کرد جای	مخزن اسرار جان را دید و رفت
رمزهای زندگانی را نوشت	دفتر و طومار خود پیچید و رفت
شد چو از پیچ و خم ره باخبر	مقصد تحقیق را پرسید و رفت
جلوه و رونق گرفت از قلب و چشم	میوه‌یی از هر درختی چید و رفت

عقل دوراندیش با دل هر چه گفت	گوش داد و جمله را بشنید و رفت
تلخی و شیرینی هستی چشید	از حوادث باخبر گردید و رفت
قاصد معشوقه بود از کوی عشق	چهره عشاق را بوسید و رفت
او فتاد اندر ترازوی قضا	کاش می‌گفتند چند ارزید و رفت

(ذره)

شنیده‌اید که روزی به چشمه خورشید
 برفت ذره به شوقی فزون به مهمانی
 نرفته نیم‌رهی، باد سرنگونش کرد
 سبک قدم نشده، دید بس گرانجانی
 گهی، رونده سحابی گرفت چهره مهر
 گهی، هوا چویم عشق گشت طوفانی
 هزار قطره باران چکید بر رویش
 جفا کشید بس، از رعد و برق نیسانی
 هزار گونه بلندی هزار پستی دید
 که تا رسید به آن بزمگاه نورانی
 نمود دیر زمانی به آفتاب نگاه
 ملول گشت سرانجام ز آن هوسرانی
 سپهر دید و بلندی و پرتو و پاکی
 بدوخت دیده خود بین ز فرط حیرانی
 سؤال کرد ز خورشید کاین چه روشنی است
 در این فضا، که تو را می‌کند نگهبانی
 به ذره گفت فروزنده مهر، کاین رمزیست
 برون ز عالم تدبیر و فکر امکانی
 به تخت و تاج سلیمان چکار مورچه را
 بس است ایمنی کشور سلیمانی

من از گذشتن ابری ضعیف تیره شوم
تو از وزیدن بادی ز کار درمانی
نه مقصد است، که گردد عیان ز نیمه راه
نه مشکل است، که آسان شود به آسانی
هزار سال اگر علم حکمت آموزی
هزار قرن اگر درس معرفت خوانی
بپویی از همه راههای تیره و تار
بدانی از همه رازهای پنهانی
اگر به عقل و هنر همسر فلاطونی
وگر به دانش و فضل اوستاد لقمانی
به آسمان حقیقت به هیچ پر نبری
به خلوت احدیت رسید نتوانی
در آن زمان که رسی عاقبت به حد کمال
چو نیک در نگری در کمال نقصانی
گشود گوهری عقل گر چه بس کانه
نیافت هیچ‌گه این پاک گوهر کانی
ده جهان اگر ای دوست دهخدا ی نداشت
که می نمود تحمل به رنج دهقانی
بلند خیز مشو، ز آن که حاصلی نبوی
به جز فتادن و درماندن و پشیمانی
به کوی شوق گذاری نمی‌کنی «پروین»
چو ذره نیز ره و رسم را نمی‌دانی

(دیده و دل)

نمونه‌یی از مثنویات اوست:

شکایت کرد روزی دیده با دل که کار من شد از جور تو مشکل

مرا کنده ست سیل اشک، بنیاد
 تو ز آسایش بری گشتی من از خواب
 مرا و خویش را بد نام کردی
 مرا آرامگه شد چشمه خون
 زوال دولت خود چند خواهی
 اسیر دانه هر دام بودن
 حقیقت جستن از افسانه‌یی چند
 هر آن کاووم زجانان زد ز جان کاست
 من از دست تو افتادم در این بند
 به زندان خانه عشقم سپردی
 تو اول دیدی، آن‌گه خواستم من
 در آتش سوختی همسایه‌یی را
 خیالم زاین حوادث بی‌خبر بود
 نه بودم بسته بندی و دامی
 مرا مفتون و مست و بی‌خبر کرد
 حساب کار ما با خون نوشتند
 تو حرفی خواندی و من دفتری چند
 نهان با من، هزاران قصه می‌گفت
 تو را کردند خاکستر، مرا دود
 مرا نیرو تبه گشت و تو را نور
 تو را روزی سر شک آمد، مرا خون
 تو استادی در این ره من نوآموز
 چو دیدم، پرتگاهی خوفناک است
 مرا هجران گسست از هم، رگ و بند
 تو را رنجور کرد، اما مرا کشت
 تو را برپای و ما را بر سر آمد

تو را داده ست دست شوق برباد
 تو را گردید جای آتش، مرا آب
 ز بس کاندیشه‌های خام کردی
 از آن روزی که گردیدی تو مفتون
 تو اندر کشور تن پادشاهی
 چرا باید چنین خود کام بودن
 شدن هم صحبت دیوانه‌یی چند
 ز بحر عشق موج فتنه پیدا است
 بگفت ای دوست تیر طعنه تا چند
 تو رفتی و مرا همراه بردی
 مرا کار تو کرد آلوده دامن
 به دست جور کنده پایه‌یی را
 مرا در کودکی شوق دگر بود
 نه می‌خوردم غم ننگی و نامی
 تو را تا آسمان صاحب نظر کرد
 شما را قصه دیگرگون نوشتند
 ز عشق و وصل و هجر و عهد و پیوند
 هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت
 مرا سرمایه بردند و تو را سود
 بساط من سیه، شام تو دیجور
 تو، وارون بخت و حال من دگرگون
 تو از دیروز گویی، من از امروز
 تو گفתי راه عشق از فتنه پاک است
 تو را کرد آرزوی وصل خرسند
 مرا شمشیر زدگیتی تو را مشت
 اگر سنگی زکوی دلبر آمد

تو را یک سوز و مارا سوختنهاست	بتی، گرتیر ز ابروی کمان زد
تو بوسی آستین، ما آستان را	تو را بر جامه و ما را به جان زد
تو بینی ملک تن، ما ملک جان را	تو را یک نкте و ما را سخنهاست
تو را فرسود گر روز سیاهی	مرا سوزاند عالم سوز آهی

(دیوان پروین اعتصامی) - سخنوران ایران در عصر حاضر، ص ۵۰-۳۸. ادبیات معاصر (باسمی)، ص ۳۵-۳۴.
سخنوران نامی معاصر، ص ۴۴-۳۸. تذکره شعرای معاصر ایران، ص ۸۲-۶۵. لغتنامه دهخدا «پروین» (۲۹۳-۲۹۱).
فرهنگ سخنوران

پسیان تبریزی

کلنل محمد تقی خان پسیان فرزند یاور محمد باقر خان به سال ۱۳۰۹ قمری در تبریز تولد یافت و سال ۱۳۴۰ قمری مطابق ۱۳۰۰ شمسی در جعفرآباد قوچان کشته شد. از طرف چند تن از دوستان او کتابی به عنوان شرح حال کلنل تدوین و به سال ۱۳۰۶ شمسی در برلن به وسیله مجله ایران شهر انتشار یافت. اجداد وی ظاهراً پس از جنگ ۱۲۴۳ ق. از قزاقان کوچ کرده و به ایران آمده‌اند و خود می‌نویسد: من به سال ۱۳۰۹ هجری قمری در تبریز متولد شدم و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ ق. ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند ماهی در لقمانیه اولین مدرسه تبریز به فراگرفتن فارسی و عربی و منطق و زبان خارجه پرداختم و سال ۱۳۲۴ ق. برای تکمیل تحصیلات به طهران رفتم و سال ۱۳۲۹ به خدمت آرتش درآمدم و ... میرزا حبیب‌الله خان پور رضا می‌نویسد:

«کلنل محمد تقی خان در فن انشا و تحریر نویسنده قابل بود نه فقط در فن نثر مهارت داشت بلکه از فن شعر و موسیقی نیز بی‌بهره نبود و چندین سرود نظامی از خود به یادگار گذارده است».

وی به ادبیات فارسی علاقه وافری داشت در نامه‌یی می‌نویسد: «فارسی زبان شعر و ادب است و با آن هر دل سخت را می‌توان نرم کرد».

این علاقه گاهی او را به سرودن شعر و می‌داشت. هر چند که در این میدان کمیتش لنگ است و اشعارش چنگی به دل نمی‌زند معذک اییاتی از او برای نمونه نقل می‌شود:

ای رحمت حق سایه یزدان نظری کن ای پادشه عالم امکان نظری کن

مستم ز تو و از تو بود مستی عشاق با یک نگهی جانب مستان نظری کن
تنگ آمدم ای شاه در این گنبد گردون رحمی بنما سوی فقیران نظری کن
ذات تو بود مظهر انوار الهی روی تو بود شمع شبستان نظری کن

بده ساقی مرا جامی که مستم تا ابد دارد
بزن مطرب نوای نو که غم از قلب بزداید
بریزم می، بده پی پی مترس از محتسب ساقی

که این سرهای پر از عشق قانون بر نمی دارد
ناگفته نماند که علاوه بر «بینش» عموی کلنل که شاعر بود. پدرش نیز طبع شعر داشت و
«مظهر» تخلص می کرد از غزلیاتش در کتاب «قیام کلنل» آمده است.
شرح حال مستندی هم به قلم حسینعلی سلطانزاده پسیان تحت عنوان «نگاهی دیگر به
زندگی کلنل محمد تقی خان» نگارش یافته و در مجله آینده، سال هفتم شماره مهر ماه ۶۰
منتشر شده است. در پایان مقاله این غزل پراحساس نویسنده شاعر آمده:

عمری گذشت و درد تو در جان ما هنوز وین درد را نکرده طیبی دوا هنوز
گفتم گذشت عمر فراموشی آورد دردا که تازه می شود این ماجرا هنوز
روزم چو شام تیره و شامم چو روز تلخ یکسان بود به هجر تو صبح و مسا هنوز
رنج و عناست مونس شبهای تار ما محنت فزاست نکهت باد صبا هنوز
با آنکه بیوفایی دوران مسلم است خون می چکد ز دیده اهل وفا هنوز
ما را به مرگ وعده دیدار با تو بود وان را نخواسته است تو گوئی خدا هنوز

(شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۴۳-۴۶)

پناهی تبریزی (رک: ذهنی تبریزی)

پهلوان تبریزی

میرزا علی بیلدار تبریزی در سده ۱۰ ق. می زیست، سام میرزا می نویسد که در کار خود
پهلوان است و نقشها و صوتهها را طوری می خواند و با وجودی که عامی است گاهی شعر

می‌گوید از اوست:

تا گشت مرا دل ز غم یار پریشان جمعیت خاطر شده بسیار پریشان
جانا نشوی همدم اغیار که آخر گل می‌شود از همد می‌خار پریشان

(تحفه سامی، ص ۳۶۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۷۶-۷۷)

تأثیر تبریزی

میرزا محسن متخلص به تأثیر از سخنوران معروف سده ۱۱ هـ. ق. و از نوادگان ابوالخان زرگر تبریزی است و از جانب مادر سلسله نسبش به محمد حسین چلبی تبریزی منتهی می‌شود.

ابا و اجداد وی در زمان شاه عباس کبیر از تبریز به اصفهان رفتند و تأثیر به سال ۱۰۶۰ در اصفهان تولد یافت. از سلاطین صفوی زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین را درک کرد و قصاید و قطعات زیادی در حق آنها و سایر رجال این دوره سرود. از تذکره نویسان معاصرش نصرآبادی روزگار جوانی او را چنین توصیف می‌کند:

میرزا محسن جوانی است در کمال دلچسپی و خوش قماش، ظاهر و باطن غبار جواهر قدسیه است که از والای آسمان بر سر اهل زمین بیخته‌اند یا پیکری است که به قالب آرزوی من ریخته‌اند. تحریر جلدی از دفاتر ارباب التحاویل با ایشان است، تحویلداران را به همه جهت طالع مدد نموده چرا که آن جناب در کمال مروت و سلامت نفس‌اند و ترتیب نظم طبعش شوخی دارد چنان که در اولین فکر معانی به ظهور می‌رساند.

و شیخ محمد علی حزین که آفتاب «تائیر» را بر لب بام مشاهده کرده در تذکرة المعاصرین می‌نویسد که وی صاحب آداب حمیده و اخلاق پسندیده بود نواب وحیدالزمان^۱ در مقام تربیتش برآمد و دفتر آوارچه عراق را بدو مفوض داشت و بعد از آن به وزارت دارالعباد یزد در رسید. از علم سیاق و انتظام مهام دیوانی و حسن معاشرت با انام بی‌قرینه و با این خاکسار صدیق دیرینه بود و در اواخر مدتی دست از مهمات دنیا باز داشته با عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بود تا به جوار ملک علام رحلت نمود، از

۱ - میرزا محمد طاهر قزوینی متخلص به «وحید» از وزرای شاه سلیمان صفوی بود.

هر نوع شعر بسیار گفتی، فکرش به دقایق سخن رسا و به لفظ و معنی بیشتر از بعضی یاران آشنا بود.

وی در موقع مأموریت خود در یزد به عمران و آبادی پرداخته و حتی قناتی به نام (تاثیرآباد) احداث کرده است چنان که گوید:

بی شبهه و شک نبود آبی در یزد	از جانب شرق آن برای صلحا
تا مشرب آن گلشن و کهنای باشد	بیرون کردم قناتی از لطف خدا
(تاثیرآباد) شد به نام آن چشمه	و آن نام شد از معجزه تایخ بنا

(۱۱۱۹)

ولی به سال ۱۱۲۰ در اثر سعایت مخالفین از منصب خود معزول گشته است چنان که گوید:

چون خلاص از عمل یزد شدم	گشتم آسوده فتادم به بهشت
پی تاریخ یکی زاهل سخن	قلم آورد و (تخلص) بنوشت

(۱۱۲۰)

و در اواخر مثنوی جهان‌نما به خدمت ۵۳ ساله خود چنین اشاره می‌کند:

خدمت پنجاه و دو سه ساله‌ام	ساخته سرگشته چو جواله‌ام
مرحمت خسرو عرش آستان	داد به سرکار عراقم مکان
گر چه ز من راست قلمتر نبود	هم چو منی در همه دفتر نبود
با حسبم بود مقارن نسب	عزل شدم بی‌گناه و بی‌سبب

«تاثیر» در اواخر ایام «صایب» قدم به عرصه سخنوری گذارده و در غزل‌های خود ضمن مفاخره، به استادی صایب چنین اشاره می‌کند:

حاذق نبض سخن در همه عالم نیست به جز از صایب و تاثیر که از تبریزاند

صایب شیرین سخن در شعر مستثنی بود ورنه تاثیر از که در ایجاد معنی کمتر است؟
«تاثیر» دیوان صایب را تتبع کرده و از او تأثیر یافته است چنان که گوید:

جواب آن غزل صایب است این تاثیر که هم چو نامه سر بسته است هر سخنش
در بعضی از غزلیات به نام خود «محسن» تخلص می‌کند:

چند به بستر افکنی «محسن» مستمند را هیچ حذر نمی‌کنی از دم واپسین او
تاریخ در گذشت او را مؤلف ریحانة الادب ۱۱۲۹ هجری قمری ضبط کرده و مؤلف
«صحف ابراهیم» چند سال قبل از استیلای افغان بر اصفهان و شهادت سلطان حسین صفوی
نوشته است. ولی از ماده تاریخی که شاعر معاصرش میرزا داود اصفهانی متخلص به «عشق»
گفته: (آه از تاثیر آه) محقق می‌شود که وی به سال ۱۱۳۱ ق. وفات یافته است.

کلیات وی مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات و هفت مثنوی است. زبده
قصایدش در نعت و منقبت ائمه اطهار (ع) است. غزلهایش دلچسب و شیرین و پر از مضامین
و اصطلاحات تازه است. دیوانش بدین بیت شروع می‌شود:

ای در کف مهر تو سر رشته عنوانها دارند سرافرازی از نام تو دیوانها
سراج‌الدین علی خان آرزو که یکی از بزرگان معاصر او و صاحب تألیفات است در چراغ
هدایت که مشتمل بر اصطلاحات و تعبیرات شعری متاخر است بیشتر به اشعار او متمسک
شده و دلایل و مستشهدات تعبیرات و مصطلحات دوره صفویه را از ابیات وی آورده است.
اسامی مثنویات «تاثیر» بدین ترتیب است:

۱- مثنوی منهاج المعراج در بحر مقارب است منحصر به لیلۀ معراج حضرت رسول
اکرم (ص).

۲- مثنوی میمنت در بحر مقارب است.

۳- مثنوی دعوت العاشقین در بحر خسرو و شیرین است.

۴- مثنوی گلزار سعادت در بحر خسرو شیرین است. در تعریف باغها و عمارت‌های
سعادت آباد اصفهان.

۵- مثنوی ثمره الحجاب در بحر هفت پیکر است.

۶- مثنوی جهان‌نما در بحر مخزن الاسرار است در وصف عمارت و باغ فرح آباد اصفهان.

۷- مثنوی حسن اتفاق در بحر لیلی و مجنون است. در این مثنوی «تفت» را توصیف کرده
و گفته است:

در یزد شها ز عین رافت	کردی چو وزارت من عنایت
چون گشت ز حسن اتفاقم	تفت آینه دار اشتیاقم
ز آنروست که با کمال نسبت	از حسن بیان کلک فطرت

این نادره مثنوی که طاق است
موسوم به حسن اتفاق است
بعضی از غزلیات و قطعاتش متضمن وقایع و تواریخی است که در دوره حیات او واقع شده از آن جمله غزلی است به زبان ترکی مذیل به تایخ ورود سلطان اکبر پسر او رنگ زیب که در سال ۱۰۷۸ از پدر خود رنجیده به سلطان سلیمان پناه آورد و در سال ۱۰۸۵ در مشهد فوت کرد و در آن جا دفن شد.

و قصیده‌یی است در مدح شاه سلیمان و ورود عبدالعزیزخان اوزبک به دربار شاه (سلیمان صفوی) ۱۰۹۴.^۱

و قطعه مفصلی است در فوت علامه عصر، آقا حسین خوانساری (۱۰۹۸).

و قطعه‌یی است در فوت میزا علاءالدین محمد گلستانه (۱۱۰۰).

و قطعه‌یی است در وفات شیخ علی خان زنگنه وزیر (۱۱۰۱).

و قطعه‌یی است در فوت شاه سلیمان (۱۱۰۵).

و قطعه‌یی است در وزارت محمد مؤمن خان بیگدلی (۱۱۱۰).

و قطعه‌یی است در وفات آقا محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱).

و قطعه‌یی است در فوت محمد بن حسن مشهور به آقارضی متخلص به مسرور قزوینی (۱۱۱۳).^۲

و قطعه‌یی است در شورش یزد (۱۱۱۶).

و قطعه‌یی است در حریق آینه خانه چهل ستون (۱۱۱۸).

و این قطعه در وفات میر نجات، ناظم منظومه گل گشتی و مدیر کتابخانه سلطان حسین

هم از اوست:

نمکِ خوان شعر «میر نجات» که نکویش جمله را حالی ست

از جهان رفت و بهر تاریخش همه گفتند (جای او خالی ست)

(۱۱۲۲)

و قطعه‌یی هم در کشته شدن خسرو خان سپهسالار قندهار گفته است (۱۱۲۴).

نسخ خطی دیوان وی به نشانه‌های زیر در کتابخانه‌ها هست:

کتابخانه سلطان‌القرایی (کلیات اوست پیرامون بیست هزار بیت).

۱- (این تاریخ را تربیت به اشتباه ۱۹۰۷ قید کرده است).

۲- (این تاریخ در دانشمندان آذربایجان ۱۱۱۴ و در موادالتواریخ ۱۱۱۲ قید شده است).

کتابخانه مجلس (به شماره ۸۵۳۶ مورخ سده ۱۱-۱۲، ش ۹۵۷ شکسته نستعلیق روزگار شاعر مورخ ۱۱۲۴-۱۱۲۹).

کتابخانه سپهسالار (سابق) (به شماره ۲۸۳ نستعلیق روزگار سراینده، ظاهراً تصحیح شده خود او).

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۳۶۲۸/۱ شکسته نستعلیق سده ۱۱-۱۲).

کتابخانه صدرالدین محلاتی در شیراز (مورخ سده ۱۳).

کتابخانه پروفیسور شیرانی در لاهور (به شماره ۴۲۱۸/۱۱۶۵/۲ تاریخ یاد نشده).

مؤلف صحف ابراهیم می نویسد: کلیاتش با مثنویات قریب ده هزار بیت و در اشعار او مضامین تازه به آیین متأخرین و محاورات و اصطلاحات جدید بسیار است.

نمونه‌یی از اشعار عاشقانه و عارفانه اوست:

بر کوی رحمت از گنه افتاده راه‌ما سنگ نشان ما شده کوه گناه‌ما

ما به امید تفضل زندگانی می‌کنیم آه اگر افتد به دیوان عدالت کارما

مرا از فطرت خورشید تابان این پسند آمد که با یک چشم می‌بیند بزرگ و خرد دنیا را

از چشم غیر دور که امشب به کام دل با دیده ز آستان تو رُفتم غبار را

نه به سر شوق نگاری نه حضوری تاثیر عشق کفری شده از دست مسلمانی‌ما

همت سرشارم از دنیا کند پهلوی تهی چشم تا بر دست خود باشد حباب آسامرا

ما چون کتاب بیهده گویا نمی‌شویم تا همدمی به ما نرسد و نمی‌شویم

گر چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته‌ام در ریاض آفرینش رسته گلدسته‌ام

بس که بر من دور از او هر لحظه سالی بگذرد

محنت امروز من باشد غم دیرینه‌ام

رنگ زرد و اشک گلگون، صورت حال من است

نامه خود می‌توانم شد اگر می‌خوانیم

معنی دزدیده‌ام «تاثیر» در دیوان دهر جا به دنیا دارم اما ز اهل دنیا نیستم

«تاثیر» دل خسته به این نازفروشان بی‌منفعت بوسه مسلم نفروشم

از حیا هر لحظه رخسارش به رنگی می‌شود

از تماشای گلی سیر گلستان می‌کنم

ناز پروردی که «تاثیر» از وجودم عار داشت همره نعشم روان شد کامرانی را ببین

آسودگی نگردد از راه سعی حاصل تا خواب خود نیاید نتوان به خواب رفتن

چندان که روزگار گره زد به کار من گردید باز دانه دام شکار من

خاکم به باد رفت و ندارم شکایتی شاید به کوی یار نشیند غبار من

آسودگی کجاست ندانم مکان تو عنقا مگر خبر دهد از آشیان تو

گر با عذار لاله‌گون مستان به گلشن بگذری

روی تو می‌گوید به گل یا جای من یا جای تو

در روز سیه یار بود یار موافق یک چشم ندیده‌ست کسی سرمه کشیده

از اشعار ترکی تاثیر:

منیم تک هئچ کیمین احوالی درهم اولماسین یارب
غریب و بی کس و بی یار و همدم اولماسین یارب
وطن خلدوندان ایراق، ایری دوشموش حور و رضواندان
گر «آدم» نسلی دیر، محتاج آدم اولماسین یارب
اولوب قان زار کؤنلوم قطره - قطره دامدی گؤزلردن
بو عالم کیمسه ده اشک دمادم اولماسین یارب
دولو مینای می تک اولموشام احباب آلیندن رد
قرین آه و افغان، چشم پریم اولماسین یارب
ازلدن بیعت ائتمیش لاله تک دردیله، درمانیم
جگر داغینه کونلون قانی مرهم اولماسین یارب
مگر تغیر اول «تائیر» حقدن بخت و اقبالین
خط نقش جبینین خط خاتم اولماسین یارب
دیوان «تائیر» به سال ۱۳۷۳ به اهتمام دکتر امین پاشا اجلالی به توسط انتشارات مرکز
نشر دانشگاهی به چاپ رسیده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۹-۱۲۰. تذکره المعاصرین حنین، ص ۷۲-۷۴. آنشکده آذر، ص ۱۷۵. صف ابراهیم
(نسخه عکسی) - ریاض الجنة (خطی)، ص ۸۰۸. شمع انجمن، ص ۹۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۸۲-۷۷.
ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۹۷. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱، ش ۱، ص ۴۷-۵۲. فهرست نسخه ها، ج ۳، ص
۱۸۵۰. فرهنگ سخنوران، ص ۱۰۸؛ ص ۵۱۸ «محسن»)

تایب تبریزی

شیخ اسماعیل ملقب به ناصرالاسلام پسر حاج حسین ایهامی تبریزی معروف به
(مسئله گو) در عهد سلطان احمد قاجار می زیست و بسال ۱۳۲۹ هجری قمری زنده و
مجاورت ارض اقدس رضوی را عهده دار بود. دیوانش بسال ۱۳۶۵ هجری قمری در تبریز
چاپ شده و شامل عناوین زیر است:

۱- هدهد سلیمان.

۲- مقناطیس القلوب.

۳- آذر دل افروز و اخگر جگر سوز.

۴- کسروی نامه.

هدهد سلیمان چنین شروع می شود:

این قناری اصغر، بلبل خوش الحانست
آصف سخن پرور اسم اعظمش از بر
ترجیع بند:

ای به کاخ تو آشیانه ما
سوختم ای مسیح دم نفسی
از رباعیات:

یارب بسوی بنده درویش نگر
من آینه صیقلی دست توام
پرورده خویش را از این بیش نگر
در من منگر به صورت خویش نگر

یارب نظری به سن هفتادم کن
یک سر خط بندگیم امضا بنما
رحمی به دو صد فغان و فریادم کن
از خواجگی دو کون آزادم کن
وی عقاید الاسلام مقدس اردبیلی را از ترکی به فارسی برگردانیده و در تاریخ آن گفته
است:

ای دوستان این، طرفه عقاید
اصل مؤلف بر این رساله
اما مترجم بر نظم و نثرش
یعنی «سماعیل تایب تخلص»
اسلامیان را محکم گواه است
گر چه محقق رضوان پناه ست
مخفی نماند کاین رو سیاه است
آنکه سراپا غرق گناهست
(اغفرالها) خوش تکیه گاهست
در شهر شوال بر تاریخ سال

(۱۳۱۹)

تسکین تبریزی

میرزا فتح‌علی بیگ تبریزی برادر داراب بیگ (جویا) و میرزا کامران (گویا) است. در عین جوانی به عهد عالمگیر شاه (۱۰۶۸-۱۱۱۹) وفات یافت از اوست:
به کیش حق پرستان کفر از پندار می‌باشد رگ گردن میان اهل دل ز نار می‌باشد

شب‌ی که عارض او را به خواب می‌بینم ستاره می‌شمرم آفتاب می‌بینم^۱
(روز روشن، ص ۱۳۲- دانشمندان آذربایجان، ص ۸۷ الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۰)

توپچی هریسی

محمدعلی سلطان از سخنوران آغاز سده چهاردهم (ه.ق.) هریس خانم‌رود است به ترکی آذربایجانی و فارسی شعر می‌گفت.
نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه ملک به شماره ۵۴۵۶، شکسته نستعلیق خود سراینده به تاریخهایی از ۱۳۱۵، دارای غزل، مخمس، همراه «دیوان مطلع»، در ۹۸ برگ، ۱۵ سطری هست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:
ساقیا باده بده این دل من محزون است
اشک جاری کنم از دیده مگر جیحون است
در جهان هر چه طلب کردم و نیافتمش
آن قدر دانمش از طالع نامیمون است
تکسیه بر دولت و بر جاه نبایست زدن
که لجام همه در دست همین گردون است

۱ - صبا در روز روشن این ترجمه را به نام «تسلیم کشمیری» آورده است.

هست زاهد پی طامات ریایی شب و روز
این همه زهد و ریا کرده خودش مغبون است
رسم بوده‌ست که مجنون پی لیلی می‌رفت
این زمان لیلی بیچاره پی مجنون است
آرزو دارد از آن مرقد شش گوشه تو
«توپچی» مادم از این مسأله دل پر خون است

(دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸۸۷-الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۹-فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۲۶۰)

توسنی تبریزی

از سخنوران اواخر سده ۱۰ و اوایل سده ۱۱ ق. بوده و در عهد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) به هندوستان رفته است در گل دسته‌بندی و جامه چینی و خلال سازی و مضمون تراشی دستی داشته است از اوست:

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیز تنگتر گیرد ز مجنون در بغل صحرا مرا^۱

هیچ معشوقی وفا با عاشق شیدا نکرد گل به صد ناخن، گره از کار بلبل واکر
این دو رباعی نیز از اوست:

یا رب تا کی بهار و دی خواهد بود؟ سال و مه و هفته پی به پی خواهد بود؟
تا کی کافر به عیش و مؤمن به عذاب؟ این روز قیامت تو، کی خواهد بود؟
و این رباعی را در وقت سکرات گفته:

پیمانه چو پرشد، به ضروری رفتیم زین وادی محنت به صبوری رفتیم
عمری گذراندیم چو روشن خردان صد حیف که عاقبت به کوری رفتیم

نیم ز پرسش محشر به هیچ باب خجل که خود حساب نمی‌گردد از حساب خجل
بلاست دست تهی دیدن هوا خواهان عجب که بحر نمی‌گردد از حباب خجل

(روز روشن، ص ۱۳۶-دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸-الذریعه، ج ۹، ص ۱۸۰-کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۴۷)

۱- در «روز روشن» این بیت به قوسی تبریزی نسبت داده شده است.

ثابت تبریزی

از سخنوران سده ۱۱ هجری قمری و از معاصران و پیروان صایب تبریزی بود روزی صایب غزلی گفت به مطلع:

طلوع صبح به تیغ کشیده می ماند شفق به بسمل در خون طپیده می ماند
ثابت بیدرنگ این مطلع را گفت:

دو ابرویش به دو تیغ کشیده می ماند دو نرگش به غزال رمیده می ماند
نیز از اوست:

گل به تاراج خزان رفت و گلستان شد خراب

دیگر ای بلبل بگو در انتظار چیستی

(روز روشن، ص ۱۳۷- دانشمندان آذربایجان، ص ۸۸-۸۹. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۱)

ثابت تبریزی

حاج محمدعلی متخلص به «ثابت» از شاعران اوایل سده چهاردهم ق. است با صنعت صحافی و جلد سازی امرار معاش می نمود و به سال ۱۳۱۳ ق. در شصت سالگی در تبریز فوت کرد اشعارش به ترکی آذربایجانی و فارسی است.

از اوست:

یغوبسان با شیوه بو خط و خال و زلف و مژگانی

یئنه پیغمبر خویان بونه اجماع امت دیر

(دانشمندان آذربایجان، ص ۸۹- ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۱- الذریعه، ج ۹، ص ۱۸۲)

ثقة الاسلام تبریزی

ثقة الاسلام میرزا علی آقا پسر حاج میرزا موسی آقا ثقة الاسلام و او پسر میرزا محمد جعفر صدر و او پسر میرزا محمد شفیع و او پسر میرزا یوسف و او پسر میرزا محمد علی است. میرزا محمد شفیع (جد چهارم ثقة الاسلام) معاصر نادر شاه بود و طبق فرمان این پادشاه در جمادی الاولی سال ۱۱۵۳ هـ. ق. به منصب مستوفیگری دارالسلطنه تبریز گماشته شد. جد ثقة الاسلام از مجتهدان زمان خود و صاحب کشف و کرامات بود در مقدمه کتاب زندگی نامه ثقة الاسلام مسطور است که:

«اصل این خانواده از خراسان است که در ۲۵۰ سال قبل به تبریز آمدند و در این جا توطن جستند. تحصیلات ثقة الاسلام از لحاظ علوم معقول و منقول در ایران و عتبات عالیات انجام گرفت. تا آن حد که به درجه رفیع و مقام منیع اجتهاد نایل آمد.

به قول حکیم بارع و علامه جامع آقای سید محمد کاظم عصار ادام الله عمره الشریف (دوست و هم مجلس آن مرحوم) وی علاوه بر فقه و اصول و حکمت و کلام در تاریخ و جغرافیا و نجوم و ادب و علم الرجال و کتاب شناسی نیز تسلط داشت و ... به زبان پارسی و عربی و ترکی و فرانسه مسلط بود. شعر نیکو می سرود و خط را خوش می نوشت و در ترسل و انشاء به روش قایم مقام فراهانی و امیر نظام گروسی، نثری شیرین و سبکی نمکین و اسلوبی ملمع و مرصع داشت.

در سیاست و اجتماع، با آگاهی و وقوفی کامل و شامل، خطیبی فصیح و بلیغ و ناطقی نافذ الکلام و طلیق اللسان بود...

ثقة الاسلام در هفتم رجب سال ۱۲۷۷ قمری به دنیا آمد و در ۱۰ محرم ۱۳۳۰ قمری در ۵۳ سالگی در شهر تبریز شربت شهادت نوشید.

او را با چند تن دیگر در تبریز محل سرباز خانه دولتی (که امروز کتابخانه تربیت و دانشسرای راهنمایی در آن محل تأسیس یافته) بردارش کردند. بعد از شهادت او مراثی و ماده تاریخهایی سروده اند که به نقل نمونه هایی اکتفا می شود.

اسدالله ضمیری که از ملازمان او بود در تاریخ وفاتش چنین گفت:

به شمس سال شد (آلوده در غم)	(قتیل روز عاشورا) محرم
۱۲۹۰	۱۳۳۰
ادیب الممالک فراهانی گفت:	
جهان فضل و دانش، کرسی داد	علی فرزند موسی عالم راد
به دارالخلد شد از دار بیداد	گرامی فحل و دانشمند استاد
علی بردار شد مانند میثم	فلک گفتا که در ماه محرم

تألیفات او:

۱- «رساله لالان». رساله کوچکی است به قطع جیبی که در ربیع الاول سال ۱۳۲۶ هـ ق. تألیف و در استانبول چاپ شده است و با این رباعی شروع می شود:

آنسی که زبان بی زبانان دانی احوال دل شکسته حالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی و دم نزنم زبان لالان دانی

۲- «مجموعه تلگرافات».

۳- «ترجمه بثل الشکوی» اصل آن، تألیف ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی است و شادروان ثقة الاسلام با اشاره امیر نظام گروسی آن را به فارسی برگردانیده است. نمونه‌یی از ترجمه اوست:

«اما بعد چنانکه ایزد تعالی را به اقتضاء حکمت و نظر مرحمت بر برخی از بندگان عطایایی است بلند و مواهبی ارجمند که مانند شاهدان شیرین شمایل عنبرین حمایل، با قدی معتدل و خدی چون گل و مویی مفتول، و نرگسی مکحول و کفی مخضب و آستینی مطیب صبح امید را روشن کند و خاک تیره را گلشن نماید، دیده را نور دهد و سینه را سرور بخشد ...»

این ترجمه به سال ۱۳۱۸ هـ ق. در تبریز به طبع رسیده است.

۴- «ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سید الشهداء» که در شعبان ۱۳۲۹ ق. در ۱۰۸ صفحه تألیف و در رمضان ۱۳۲۹ به چاپ آن آغاز شد ولی حوادث اجازه نداد که بیش از ۱۶ صفحه آن چاپ شود و بقیه آن ۲۳ سال بعد یعنی به سال ۱۳۵۲ ق. به طبع رسید. مؤلف در پایان کتاب به اختلال حال و آشفتگی محیط چنین اشاره می کند:

«این است خلاصه تحقیقات عاجزانه و محصول تتبعات ناقصه ناچیزانه که با اختلال حال و توزع بال و انقلاب دهر و محاصره شهر به رشته تحریر کشیده شد». ناگفته نماند که این رساله آخرین تألیف آن شادروان است.

۵- «تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته» این کتاب شامل دو قسمت است. اول رساله‌یی است که به موجب خواهش حسین قلی خان نظام‌السلطنه مافی پیشکار آذربایجان درباره «بقعه سید حمزه و بقعه عین علی و زین علی و مقام صاحب‌الامر تبریز» در شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق. نوشته شده، دوم بحثی است درباره زلزله‌هایی که باعث ویرانی تبریز گشته، و فایدتی در بنای باغ شمال و علت تسمیه آن. این کتاب به سال ۱۳۳۲ شمسی در تبریز به طبع رسیده است.

۶- «مرآة الکتب» یا «اسماء الکتب» در ۷ جلد در بیان تراجم و آثار و تألیفات علمای شیعه. مؤلف از ۱۳۱۱ هـ.ق. تا آخر عمرش در صدد تألیف و تکمیل آن بوده و جزو شاهکار آثار شهید سعید به شمار می‌رود و تاکنون چاپ نشده است.

۷- «مراسلات و منشآت» نامه‌های اوست که در گنجینه آزادخواهان و علاقه‌مندان آن شادروان نگهداری می‌شود و تعداد آنها در «زندگی نامه» ص ۶۳، به ۵۰۰ عدد تخمین زده شده است.

۸- «کتاب تسهیل زیج هندی» یا «تسهیل زیج محمد شاه هندی» در ۳۸۰ صفحه، نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس هست و چنین شروع می‌شود:

«پس از ستایش یزدان پاک فرازنده آسمان و گسترنده خاک و درود نامعدود درخشنده مهر سپهر لولاک و تابنده بدر برج انا ارسلناک و عترت اطهار و اوصیای تا جدارش که افلاک را خورشید تابناک و خورشید امامت را افلاک کند. چنین گوید محرر این مقاله و مسود این عجاله که این قاصر را بعد از حصول ربط قلیل به علم نجوم، شوق تکمیل آن مقتضی شد که بعضی مقدمات زیج الغ بیگی را نزد استاد مدق فرزانه و فاضل محقق یگانه میرزا عبدالعلی خلف‌الصدق مولی احمد تبریزی گاوگانی تحصیل نموده نوبت به استخراج تقویم رسید ...».

۹- رساله «اگر ملت» و «اگر ما آذربایجانیان». آقای فتحی در زندگی نامه آن شهید به اعتبار یادداشت آقای میرزا عبدالله ثقة‌الاسلامی از این دو رساله نام برده که ظاهراً هر دو گم شده است.

- ۱۰- «سیاست اسلامی».
- ۱۱- «تاریخ سید حمزه و طاق شاه علی».
- ۱۲- «واگون ملت به کجا می رود» نام این کتاب بعد به (بالون ملت) تغییر یافته است.
- ۱۳- «ظلم و الدبه ولد» رساله کوچکی است که از عربی به فارسی ترجمه شده است.
- ۱۴- «رساله سیاست».
- ۱۵- مشروطه یا مشروعه (منسوب به اوست).
- ۱۶- «حواشی و شروح».
- ۱۷- «علم رجال».
- ۱۸- «جنگ خصوصی».
- ۱۹- «کتاب مجمل حوادث یومیة مشروطه» که ظاهراً قسمتی از آن در شب شام غریبان شهید سوزانده شده است و قسمتی باقی است.

اشعار او:

این شهید فقید علاوه بر آن که نویسنده و محقق توانا بود در نظم نیز دست داشت و گاه گاهی به اقتضای حال، شعر هم می سرود. در تاریخ وفات حجة الاسلام نیز این قطعه را گفت:

حجة الاسلام آن شمع هدایت کزثری
تا ثریا جمله را مستغرق انوار داشت
بحر انواع فضایل مرکز علم و عمل
که فنون و فضل را هم چون خط پرگار داشت
چشم پوشید از جهان و راه عقبی بر گرفت
ز آنکه جا، جنات تجری تحتها الانهار داشت
بهر تاریخش سروش غیب از الهام حق
گفت الواح سماوی اسم (الغفار) داشت

۱۳۱۲

از رباعیها و اشعار اوست:

در هجر تو ای نگار دل خون گرید چون ابر بهار و رود جیحون گرید
یک شب که به روی چون گلت چشم گشود ز آن پس همه روز اشک گلگون گرید

پرتاب پریده را به دست آوردن شگر ز عصاره کبست آوردن
در خانه مور، پیل مست آوردن بتوان، توان تو را به دست آوردن

شب هجر تو نشانی ز قیامت دارد یا به پنهان خبری ز آن قد و قامت دارد
ره به سر منزل مقصود نخواهد بردن هر که بیم از ستم سنگ ملامت دارد

ای شب وصل در صبح به من باز مکن این همه جور به جانم ز نو آغاز مکن
آفتاب رخ جانان ز گریبان سر زد حاجتی نیست به خورشید تو رو باز مکن
طایر دولتم امشب به سرم سایه فکند مرغ جان یک دمه بنشین و تو پرواز مکن
وی غزلهایی به ترکی آذربایجانی نیز دارد که در «زندگی نامه» نقل شده است.

از آن جمله است این غزل ترکی که نشانه تأثر گوینده از جدا شدن قسمتی از خاک آذربایجان: (هفده شهر قفقاز)، و انضمام آن بر خاک روسیه تزاری است.

خیالون یاخشی مونسدور منه شام و سحر سن سیز
که سندن ئوزگه یوخ قلییمده بیر فکر دگر سن سیز
ئوزون گوردون صلاح کاری مندن ال چکیب گشتدون
مگر سندن قالان غم، بیرده مندن ال چکر سن سیز
وطندن آیری دوشدون، آیری دوشدی روح جسمینن
گوزومنن اشکله باهم آخار خون جگر سن سیز
چیخیب ظاهرده الدن دامنون، لیکن یقینیمدور

موافق اولماسین بو ظلمله حکم قدر سن سیز
گلر سن قورخورام بیر گون، منی گورمک محال اولسون
گنڭدهر شاید فراقوندا بو آز نور بصر سن سیز
مرحوم ثقة الاسلام به شیوه «الفیه نیر» ۴۵۴ بیت اشعار طنز آمیزی دارد که در حق

عمادالاسلام رئیس السادات تبریزی گفته است دو بیت از آن برای نمونه نقل می شود:

و من عجیب قصة الجلیس واقعة الحمام للرئیس
قال رئیس سادات الکرام عزمت فی يوم الی الحمام

در اسفند ماه ۱۳۵۲ شمسی کتابی به نام «زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی» به اهتمام آقای نصرت الله فتحی متخلص به آتشباک تألیف و به وسیله بنیاد نیکوکاری نوریانی به چاپ رسید.

مؤلف با تدوین و تألیف این کتاب، دین ملی خود و هموطنان را نسبت به این شهید آزاده و فقید سعید ادا کرده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۱-۹۲- بحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷- کتاب زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی- فرهنگ سخنوران)

جانبی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است. سام میرزا او را گلکار معرفی کرده و مؤلف خلاصه الاشعار می نویسد که از شعرای تبریز و در میان اقران به حلیه فصاحت و بلاغت مزین و محلی است این بیت در هر دو تذکره به نام وی نوشته شده است:

شمع را روشن من امشب ز آتش دل کرده ام تا به بزم آن پری یک لحظه منزل کرده ام
در کتاب دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۰ مسطور است که مولانا صایب گویا در سنه (۱۰۵۰) در تبریز تشریف داشته اند زیرا که سیاح معروف عثمانی: «اولیا چلبی» در آن تاریخ که به سمت مأموریت مخصوصه به ایران و تبریز آمده در سیاحت نامه خود چنین نوشته است: هفتاد و هشت نفر از شعرای فصیح اللسان و بدیع البیان و صاحب دیوان در تبریز وجود دارند. یاوری، صایبی، ادهمی، چاکری، جانبی، راضی، واحدی از جمله آنان محسوب می گردند.

جای تردید است که «جانبی» که شرح حالش را سام میرزا در تحفه سامی (مؤلفه ۹۵۷) آورده تا سال ۱۰۵۰ زنده بوده باشد. مسلماً آن که اولیا چلبی از او یاد کرده از شاعرانی است که متأسفانه مثل یاوری، ادهمی، چاکری آثارشان هنوز به دست نیامده است.

(تحفه سامی، ص ۲۵۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۹۲- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۰)

جاوید دهخوارقانی

درویش جاوید در اصل از دهخوارقان تبریز و معاصر هادی سیستانی مؤلف «خیرالبیان» تألیف در سالهای ۱۰۱۷-۱۰۱۹ است.

(فرهنگ سخنوران)

جرعه تبریزی

میرزا شمس‌الدین ابوالفتح متخلص به «جرعه» از سخنوران و خوشنویسان سده سیزدهم هجری قمری تبریز است. به سال ۱۲۷۳ ق. در حال حیات بوده و دیوان قآنی در آن تاریخ به خط او به چاپ رسیده است.

دیوانش مشتمل بر قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مسمط پیرامون پنج هزار بیت می‌باشد و نسخی از آن به نشانه‌های زیر در کتابخانه‌ها موجود است:

کتابخانه عبدالحسین بیات: نستعلیق تحریری خود سراینده، زرین، در حدود ۵۰۰۰ بیت
۲۶۹ برگ ۱۰ سطری (نسخه‌ها، ج ۶، ص ۱۰۲).

کتابخانه مجلس به شماره ۹۶۱: شکسته نستعلیق سده ۱۴، غزل‌های اوست از الف تا بخشی از تاء، در حدود ۷۲۰ بیت، ۲۶ برگ ۱۴ سطری
(فهرست مجلس، ج ۳، ص ۲۴۷).

کتابخانه مجلس به شماره ۸۸۴۳ (فهرست نشده است).

آغاز دیوان:

بام و در رقصان شد از میلاد شاه تا جدار رقص رقصان ترک من برخیز و جام می‌بیار
انجام:

تو شاد باش و دشمن تو از نهیب تو بادا تنش چو نال و رخانش چو زعفران
مدوحین شاعر عبارتند از: ناصرالدین شاه، اتابک اعظم (میرزا علی اصغر خان)،
قوام‌الدوله، اعتضادالدوله، نصرت‌الدوله فیروز، اقاضی القضاة سید عبدالرحیم آقا،
شمس‌الامرا ابوالفضل میرزای قاجار، بهمن میرزا، قایم مقام، میرزا نصرالله توقیع نگار، ساعد

الملک احمد، شیخ الاسلام ابوالقاسم، ملک حمزه میرزا حشمت الدوله، میرزا احسن خان وزیر نظام، حجة الاسلام ابوالقاسم، حجة الاسلام باقر، داراب میرزا، انوشیروان میرزا، سیداحمدخان، مصطفی قلی میرزا معزالدوله، بیگلریگی.

جرعه مثنوی خسرو شیرین نیز گفته که ناتمام آن به ۱۵۰۰ بیت بالغ و به این بیتها شروع شده است:

خداوندا عنایت کن زبانی	که پردازد به معنی داستانی
زبانی عنصرش از عشق و مستی	ز هر وصفی به ذوقش چیره دستی
نهان یک چرخ مهراندر سرشتش	نهالی چهره روین بهشتش
ز آزادی به جان او را جدایی	به دلهای اسیرش آشنایی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۳-۹۴. فهرست کتابخانه مجلس، ص ۲۴۸-۲۴۷. فهرست نسخه های خطی، ج ۳، ص ۲۲۷۱)

جرمی تبریزی

آقا محمد از شاعران اواخر سده ۱۳ و اوایل سده چهاردهم ق. تبریز و از معاصران حاجی سید عظیم شروانی (متوفی ۱۳۰۸ ق.) است. یوسف نام باکوبی، جرمی را هجو کرده و سید شروانی با یک قطعه طولانی او را مجاب ساخته و آن قطعه در دیوان سید به سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵ ق. در تبریز چاپ شده است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۴، ۱۸۶-الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۳)

جزمی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است در تبریز به عطاری مشغول بود. به دوستان شاعر خود ضیافت می داد و بدین وسیله خود را از بدگویی آنان نگاه می داشت، از اوست:

با وجود بی وفاییهای او سوخت جانم را جداییهای او^۱

۱ - حقیری تبریزی گوید:

بسا وجود بی وفاییهای او

سوخت جانم ز آشناییهای او ...

باعث بیگانگیها می شود با رقیبان آشناییهای او
 ماده تاریخ ذیل را در وفات میر صنعی نیشابوری گفته است:
 میر صنعی خوان معنی را نمک آن که می تابد از وی نور عشق
 عشق بازی بود دایم طور او جای او بادا همیشه طور عشق
 سال تاریخ وفاتش از دو طور یافتم از (شوق شعر) و (شور عشق)
 (۹۷۶)(۹۷۶)

(مجمع الخواص، ص ۸۶-۸۷، الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۲)

جعفر خطاط تبریزی

مولانا کمال الدین جعفر فرزند علی تبریزی از خوشنویسان مشهور سده نهم هجری قمری و از شاعران زمان شاهرخ پسر امیر تیمور بود و بعدها در دربار بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ سمت کتابداری داشت و به استنساخ کتب همت می گماشت.

مؤلف حبیب السیر می نویسد که مولانا جعفر در تحریر انواع خط درجه کمال حاصل کرده بود. به تخصیص در نسخ و تعلیق و مولانا ظهیرالدین اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله و مولانا جلال الدین شیخ محمود که ابن مقله و صیرفی و یاقوت وقت بودند در شاگردی مولانا جعفر بدان درجه تصاعد نمودند.

مرحوم دکتر بیانی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان»، از آثار خطی جعفر تبریزی به تفصیل یاد کرده است. از جمله آثار گرانبهایش نسخه شاهنامه فردوسی است که به امر بایسنقر میرزا نوشته و تذهیب و ترصیع و تشعیر و تصویر و تجلید آن به بهترین وجهی انجام گرفته است.

اصل این نسخه در کتابخانه سلطنتی (سابق) موجود و اخیراً با زیبایی و نفاست تمام به طبع رسیده است.

در کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی سفینه بسیار نفیس و مذهبی به خط مولانا اظهر تبریزی هست و حاوی مراثی و اشعاری است که پس از فوت بایسنقر میرزا (۸۳۷ ق.) از طرف یازده تن از شعرای آن زمان به منزله تسلیت نامه به حضور شاهرخ تقدیم شده است

اسامی شاعران بدین قرار است:

- ۱- کمال‌الدین جعفر تبریزی مشهور به خطاط ۲- مولانا زاهدی ۳- مولانا جلال کرمانی ۴- امیر جلال‌الدین یوسف مشهور به امیری ۵- مولانا لطفی ۶- مولانا ولی ۷- مولانا آصفی ۸- مولانا واحدی ۹- منشی ۱۰- مولانا زین‌الدین ۱۱- محمد جرده.

شاعران در اشعار خود از کجرفتاریهای روزگار با تحسر سخن گفته و به اجتماع شعرا و خطاطین در دربار بایسنقر میرزا و استنساخ کتب و ... اشاره نموده‌اند.

رثایه کمال‌الدین جعفر به علت اشتغال مضامین خوب و اصطلاحات و تعبیرات خطاطان و مذهب‌ان عیناً نقل می‌شود:

عرصه آفاق را ای چرخ ویران کرده‌ای
کعبه اقبال را با خاک یکسان کرده‌ای
ماه اوج سلطنت را در حضيض افکنده‌ای
مهر را از آتش این غم فروزان کرده‌ای
ساختی مصر خراسان را سیه چون ملک هند
خلق را نیلی به سر، برتن سیه زآن کرده‌ای
نقد جان شاه عالم در شب ای دزد اجل
برده‌ای، از ترس جان در خاک پنهان کرده‌ای
گرد زلف مشکبارش گرد غم افشاندن‌ای
من چه گویم آن چه با جمعی پریشان کرده‌ای
گر سیه چشمان بگیرند از غمش نبود عجب
زآن که بادام سیه در خاک ریزان کرده‌ای
آن محمد خلق را تا بردی از صدر جلال
چون اویسم در قرن مهجور و حیران کرده‌ای
بایسنقر خسرو ایران و توران درگذشت
سیل اشک ما ز سر بگذشت بشنو سرگذشت
شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر
شد کتاب صبر ما ابتر ورق زیر و زیر

یافتی از لطف شه هر کهنه خطی عمر نو
 بشکند پشتش کنون چون رفت پشتیبان ز سر
 از مرقع ناله‌ها آید به گوش جان مرا
 صورت بی‌جان مگر گشتند از این غم باخبر
 خواندن اشعار بی‌معنی شد و صورت حرام
 پادشاه صورت و معنی ز عالم شد مگر
 قطعه یاقوت دادی قطعه یاقوت را
 صیرفی کوتا شناسد لعل و یاقوت از حجر
 گشت خط منسوخ و صورتگر به جان در مانده‌است
 چون عطا نبود دگر جدول کش از خون جگر
 داشتی صد برگ جلد نسخها از زر کنون
 ای مذهب مشکلت از زر نگردد حل دگر
 می‌نویسم جنگ و دردم می‌شود ترز آب چشم
 کرده‌ام بعد از تو شاها خط خود را خوبتر
 بر خط «جعفر» همی‌باشند زر ز آن وجه شد
 نام زر جعفری در جمله عالم مشتهر
 هر که را از در بدر نگذاشتی از عز و ناز
 ز آستان مانده دور اکنون فتاده در به در
 شد هرات از سیل اشک مردمان رشک فرات
 ماه چون در برج آبی کرد از این منزل سفر
 نسخه‌ها رفتند در جلد سیاه از سوک و درد
 بسته بر سر جدول زر هم کبود از لاجورد
 نیست اکنون در خور ما خوان مهر و قرص ماه
 ز آن که ماخوانی نمی‌خواهیم بعد از پادشاه
 شهریارا هر که را از خاک ره برداشتی
 این زمان افکنده‌ای بر خاک و بر سر خاک راه

من که اللهم خلد در قلم آوردمی
 باز گو تا چون نویسم این زمان طاب ثراه
 تا محقق گشت بر کتاب عالم این خبر
 از زبان کلکها نامد برون جز آه و آه
 تا به توقیع اجل شد نامه عمرش سجل
 حال من چون خط پریشان گشته خط اینک گواه
 نسخ و تعلیق از غبار غم نسازد چهره پاک
 چون نخوانندش دگر هرگز به نزد پادشاه
 می نوشتم صفحه‌یی از جنگ برگشت آن ورق
 می‌کنم صد صفحه را اکنون ز دود دل سیاه
 باغ شد بی آب گویی رفت آب از جو مگر
 سروها را خواهم آبی دادن از خون جگر
 گر سیه پوشند خلق از ماتم سلطان رواست
 جمله در آب سیه غرقند، خاص اهل قلم
 چون نویسم فصل از باب غم او در کتاب
 سرخ گردد باب و فصلش زاشک چشمم دمبدم
 گشته خم قد من از درد شهنشه هر گهی
 در قلم آرم الف دالی شود خم چون قدم
 گر گلی کم شد ز گلزار جهان آخر چه شد
 ور ز درج سلطنت کم شد دری زین هم چه غم
 آفتاب دولت سلطان اعظم شاهرخ
 باد بر خلق جهان تابنده از لطف و کرم
 شد علاءالدوله را در سایه این پادشاه
 شادمانی بخش چون هستند با اخوان بهم
 از برای حرمت روح شهنشاه جهان
 بیش داری حرمت شاه‌اگر از اقران کم

تا که القاب شهنشه را نویسد در کتاب

باد چون «جعفر» هزارش بنده تا یوم الحساب

این قطعه نیز از اوست:

با فلک دوش به خلوت گله‌یی می‌کردم که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست
این همه جور تو با فاضل و دانا زچه روست وین همه لطف تو بایی هنر و نادان چیست
فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر با منت بیهده این مشغله و افغان چیست
شکرکن شکر که در معرض فضلی که توراست گنج قارون چه بود مملکت خاقان چیست
تاریخ تولد و مرگش مشخص نیست ولی از آثار خطوط موجود وی برمی‌آید که بین
سالهای ۸۱۶ و ۸۵۶ در حال حیات بوده است.

(حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۹- دانشمندان آذربایجان، ص ۹۵- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۴- نشریه دانشکده ادبیات تبریز
سال ۱۰، ص ۱۲۱-۱۳۲- احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱ ص ۱۱۴-۱۲۳)

جعفر تبریزی

حاجی جعفرخان برادر اسماعیل خان تبریزی ظاهراً از شاعران سده ۱۱ هجری قمری
بوده و این ابیات در ریاض صایب به نام او ثبت شده است:

حبذا تو سن شوخ تو که از تنندی خوی هست چون فکرت عاشق، بری از حال و محل
خوش خرامی ست که هنگام تکاپو چو رود از حضيض کره خاک سوی اوج ز حل
وقت رفتن شرری گر بجهد از کفلش آن شرر درگه رجعت شودش داغ کفل

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۵- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۴-۱۹۵)

جعفری تبریزی

میر محمد جعفر متخلص به جعفری از شاعران اواخر سده دهم ه. ق. تبریز است با
موزه دوزی امرار معاش می‌کرد، مردی نکته سنج و خوش طبع بود. در خلاصه الاشعار
مسطور است که اشعار فرح‌انگیز و ابیات دل آویز شاعران و استادان سخن را می‌خواند و در

هیچ مجلسی از مجالس دقیقه‌یی از دقایق خوش طبعی و نکته پردازى نامرعى نمى‌گذارد از آن جمله نوبتى میان او و میر جنونى قندهارى که مردى ژولیده مو و سیاه چرده بود و خود را به سیادت منسوب مى‌داشت بر سر شعری نزاع شد این قطعه جهت او بگفت:

نخل ماتم جنونى آن که ز صدق
بر جبینش نشان مقبلى است
او به نسل على نمى‌ماند
ظاهراً نسل قنبرِ على است
نمونه‌یی از اشعار اوست:

خوشى به دشمنى «جعفرى» ولى او هم بدین خوش‌است که هم چون تودشمنى دارد

نکرد یاد من از ناز و من بدین خود را دهم فریب که بر قاصد اعتماد نکرد

دوش از من بی سبب در بزم رنجیدن چه بود آن عتاب آلوده هر دم سوى من دیدن چه بود
مدعا آزدن من گر نبود، با رقیب راز دل گفتن به سرگوشى و خندیدن چه بود
خواستم چون درد دل گفتن برت، عمداً به غیر خوشتن را ساختن مشغول و نشنیدن چه بود
گر تو را میلی نبود ای سرو، کآیم در پیت. آن خرامیدن به ناز و باز پس دیدن چه بود
«جعفرى» در نامه‌ات گر حرف نومیدی نبود وقت خواندن نامه‌سان برخوش پیچیدن چه بود
رباعی زیر را در قتل عام تبریز مناسب حال گفته است:

تبریز چو کربلاست پر شیون و شین
فرقى که بود همین بود فیما بین
کآن بهر حسین در محرم بوده
وین در رمضان بهر محبان حسین
این ماده تاریخ هم از اوست:

به خاک مرگ فتاده‌ست چون غیاث پلید
تو نیز هر نفسش لعن بی‌توقف کن
برای سال وفاتش چه احتیاج به فکر
سر غیاث به دور افکن و بر او تف کن
(یاث + تف = ۹۹۱)

جعفری تبریزی

در علم استخراج و رمل بخشی داشته است و گاهی شعری نیز می‌گفته از او است:
رسوا اگر شدم به همین خوشدل‌م که تو هر جا که می‌روی خبرت می‌رسد به من
(هفت اقلیم ج ۳، ص ۲۵۱)

جلال تبریزی

خواجه جلال‌الدین محمد کججی در خوش طبعی بی‌نظیر و در املا و انشا دلپذیر بود و بعد از مرگ میرزا شاه حسین اصفهانی (۹۲۹) منصب وزارت شاه اسماعیل بدو قرا گرفت بعد از فوت آن حضرت چند روزی هم در وزارت شاه طهماسب دخل کرد اما به اغوای دیوسلطان روملو که لله و وکیل شاه طهماسب بود گرفتار شد و او را در بوریا پیچیده سوختند و این واقعه به سال ۹۳۰ ق. اتفاق افتاد چنان مشهور است که در آن دم این بیت حیرانی قمی را به وصف حال می‌خواند.
گرفتم خانه در کوی بلا، بر من گرفت آتش کسی کاو خانه در کوی بلا گیرد چنین گردد
و این مطلع از اشعار خواجه جلال‌الدین است:
الهی چابکی را صید گردان در کمند من که اطمینان پذیرد خاطر مشکل پسند من

(تحفه سامی، ص ۹۰. تذکره شاه طهماسب، ص ۹. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۹۸-۹۷. الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۹)

جمالی تبریزی

شیخ محمد از سخنوران سده نهم هجری و از معاصران مولانا جامی است در شیراز منصب شیخ الاسلامی داشت و مردم به پاکدامنی او معتقد بودند و زر و مال بسیار فدای او می‌کردند و رضای او را به رضای خود مقدم می‌داشتند. او نیز هر چه داشت صرف

نیازمندان می نمود و چون اکثر کاتبان و مذهبیان و مجلدان مرید او بودند دیوان او را به خط خوب می نوشتند و به تذهیب و تجلید آن همت می گماشتند و به همین مناسبت دیوان وی مرغوب و مقبول مردمان بود. شیخ در سفر حج همراه مولانا جامی بوده^۱ و از مردم و شاعران روزگار شکایت می نموده است. که اکثر معانی و مضامین اشعار مرا می دزدند و به دیوان خود می برند. مولانا جامی پس از شنیدن این شکایت خندیده و فرموده است که چون معانی اشعار شما را دزدیده اند دیوان شما بی معنی مانده و غیر لفظ بی معنی در او چیزی نمانده است. شیخ در حین برگشت از سفر حج وفات یافت و نزدیک مقبره ابراهیم ادهم دفن شد.

نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه امیرالمؤمنین (نجف) به شماره ۱۳۵۴ تحریر زمان سراینده در ۲۲۲ برگ هست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

مخوان به صومعه ای زاهد حسود مرا که نیست میل رکوع و سر سجود مرا

کعبه بی روی و ریا روی تو	قبله و محراب من ابروی تو
هر دو جهان مست خیال خودند	دست «جمالی» و دو گیسوی تو

از رباعیات اوست:

بر قد دلم راست، قبای غم توست	شادی به دلم باد که جای غم توست
گر هست تو را غمی برای دل ماست	ور هست مرا دلی برای غم توست

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۴۰۲-۴۰۱. الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۴. فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۲۷۴)

جمالی تبریزی

نامش در تذکره خیرات حسان «خانزاده خانم» ذکر شده است. مؤلف مرآت الخیال (مؤلفه ۱۱۰۲) می نویسد: جمالی تبریزی دختر امیر یادگار است و در فهم بلندش سخن بسیار اما در حسن و جمال دلفریزش گفته اند که نقاش فطرت به رعنائی او نقشی بر صفحه

۱ - جامی به سال ۸۷۷ به سفر حج نایل گشته است (رک: «جامی» تألیف دانشمند فقید علی اصغر حکمت، ص ۸۱).

ایام نکشیده و باغبان دهرگلی به رنگینی او در حدیقه کاینات ندیده بود این مطلع از اوست:
شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه^۱

(مرآت‌الخیال، ص ۳۳۸-۳۳۹. خیرات حسان، ج ۱، ص ۱۶۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۹۹-۹۸. زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۵۱. فرهنگ سخنوران)

جوهر تبریزی

میرزا بابا پسر حاجی کاظم از دانشمندان و شاعران سده دوازدهم هجری قمری تبریز و از معاصران فانی زنوزی صاحب ریاض‌الجنة و از شاگردان آقا محمد باقر بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی بوده است.

کتاب روضة‌الواعظین در وعظ از تألیفات اوست. قصه یوسف و زلیخا را نیز به نظم کشیده است.

وی به سال ۱۱۹۴ در اثر ویرانیهای زلزله تبریز وفات یافته است. تخلص او در کتاب دانشمندان آذربایجان «جوهری» قید شده است. به نوشته روانشاد دکتر خیامپور در کتاب «یوسف و زلیخا» نسخه‌یی از یوسف و زلیخای «جوهر» در کتابخانه مرحوم حاج حسین آقا نخجوانی به شماره ۲۶۹۸ استنساخ سال ۱۲۵۶ هست. مجموع ابیات آن ۱۳۲۱ بیت است و چنین شروع می‌شود.

خدایا هم چو صبحم سینه بگشای	ز فیضت بر دلم آینه بنمای
که تابد نیر فکرم بر اقطار	فشاند طوطیم شکر ز منقار
پس از چند بیت می‌گوید:	
دلم گردد چو نزهتگاه تبریز	فرحناک و فرحزاد و فرح خیز

۱- این بیت در جواهر‌العجایب (مؤلفه ۹۶۳) به نام جواهر فخرالنساء متخلص به «نسا» آمده است که اهل خراسان بوده نه تبریز. و امیر یادگاری که پدر «جمالی» معرفی گشته، ظاهراً همان است که در فرهنگ سخنوران ص ۲۸۴ تحت تخلص سیفی خراسانی از او یاد شده است. دولتشاه سمرقندی می‌نویسد: امیر یادگار بیگ طاب ثراه از جمله امیرزادگان حضرت صاحب قرانی و شاهرخی بود جد او امیر جهان ملک امیر بزرگ امیر تیمور کورکان، امیری نامدار بوده امیر یادگار بیگ مردی خوش گوی و لطیف طبع بود ... و به عهد بابر سلطان (۸۵۶-۸۶۱) از غوغای امارت به راحت قناعت و مسکنت راضی شد.
از اوست:

آمدی ای شمع و مجلس را چو گلشن ساختی پای بر چشم نهادی خانه روشن ساختی

در برگ دوم و سوم ۴۸ بیت در وصف تبریزیان است و در صفحه الف از برگ چهارم تخلص جوهر دیده می‌شود.

بیا «جوهر» بیا ای من غلامت بکن کاری که ماند زنده نامت
از صفحه ب برگ پنجم به بعد یک منظومه ۱۱۳ بیتی است که جوهر خوابی را که دیده شرح می‌دهد. شاعر در عالم رویا به حضور نظامی بار می‌یابد و نظامی اعزاز و اکرام می‌کند و از وی می‌خواهد که داستان یوسف و زلیخا را به نام یکی از بزرگان یعنی کریم خان زند به نظم درآورد ... سراینده می‌گوید:

چو سوی تختگاهش یافتم بار	نهادم سر به خاکش آسمان وار
به سر برداشتن ننموده آهنگ	ز او رنگ جلال آن صاحب اورنگ
فرود آمد دماغ شوق در جوش	بسان کهکشان بگشوده آغوش
به صد دلداریم بگرفت در بر	کشان از پیشگاهم برد برتر
به تختم جای داد از یاری بخت	دو صاحب تاج آن جا گشت هم تخت

از صفحه پ برگ دهم ۳۷ بیت در مدح کریم خان و از صفحه الف برگ دوازدهم ۲۸ بیت در مدح ابوالفتح خان زند است و در واقع خود قصه یوسف و زلیخا در حدود یک هزار بیت است و از صفحه پ برگ دوازدهم چنین شروع می‌شود:

ز نافه مشک تر آهوی خامه فشانند این چنین بر روی نامه
داستان نیمه تمام است و شاید عمر شاعر وفا نکرده است تا آن را به انجام برساند. این اثر از لحاظ ارزش ادبی متوسط است و گاهی قسمتهای خوبی هم دارد از این نوع چند بیتی از زیان زلیخا که در عالم خیال به یوسف خطاب می‌کند ذیلاً نقل می‌شود:

به خوابم ناگه ای آشوب ایام	به خلوتگاه دل بگذاشتی گام
به حسنی کاو چو عشقم بیکران است	به مهری کاو چو صبرم بی‌نشان است
روان رفتی و راه خود نگفتی	نشان از جلوه گاه خود نگفتی
کجا آیم که بوسم خار راحت	بپرسم از که یارب جلوه گاهت
درخشان گوهری درجت کدام است	فروزان اختری برجت کدام است
ز دیده خانه دل راست روزن	چه سود از آفتاب، نیست روشن
به تخت حسن چون تو حکمران نیست	به خاک عشق چون من ناتوان نیست

چه باشد گر نمایی ترک بی داد به داد من رسی ای از تو صد داد ...

(ریاض الجنّة، روضه ۴، ص ۷۱۸؛ روضه ۵، ص ۸۱۶-۸۱۷. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۰. یوسف و زلیخا

تألیف دکتر خیامپور، ص ۵۴-۵۵)

جوهری تبریزی

میرزا مقیم متخلص به «جوهری» فرزند استاد علی زرگر تبریزی و از سخنوران سده یازدهم ه. ق. است خانواده او در زمان شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) از تبریز به اصفهان کوچ کردند و در عباس آباد سکنی گزیدند میرزا مقیم پس از درگذشت پدر پیشه زرگری را ترک گفت و به سیر و سیاحت و تجارت پرداخت، سفری به هندوستان کرد و با شاهزادگان و امرای هند آشنایی به هم رسانید و در مجالس آنان به لطیفه گویی و مداحی روزگاری گذرانید و از این راه ثروت سرشاری به دست آورد و به اصفهان بازگشت و هر چندگاهی به آن دیار سفر می کرد و با کیسه پر بر می گشت. تاریخ تولد و درگذشت او روشن نیست به سال ۱۰۵۷ زنده بوده و ماده تاریخهایی برای عمارت شاه عباس ثانی و ورود ندر محمدخان پادشاه ترکستان به دربار شاه عباس ثانی سروده است. لطفعلی بیگ آذر می نویسد که او در اصفهان وفات یافت و مزارش همان جاست.

در تعریف اسب ناتوان خود گفته:

نصیب و قسمت من بود «جوهری» اسبی	که نیست روزی او جز سکندری خوردن
نخورده کاه و ندیده جو و نکنده گیاه	به غیر یال، و بالیش نیست در گردن
اگر گره نزنم بردمش ز غایت ضعف	بسان رشته تواند گذشت از سوزن
اگر ستایش رگداریش کنم شاید	ز بهر آن که نباشد به جز رگش در تن
رود چو آب فرو بر زمین ز بارگران	اگر کند گذر از زیر نخل سایه فکن
ز بار ضعف سر از جای بر نمی دارد	عنان بدارد اگر دست لطفش از گردن
سواریش من وامانده را ز پا انداخت	روم پیاده به حج و شود گر از سر من
او را قطعه ۱۷ بیتی است که در تاریخ عمارت شاه عباس ثانی گفته و در پایان آن اشاره	
کرده است که کلیه مصراعهای اول (۱۵ بیت) تاریخ آغاز بنا (۱۰۵۶ ق) و مصراعهای دوم	

تاریخ انجام آن است (۱۰۵۷ ق) اینک تمامی قطعه به علت مصنوع بودن آن ذیلاً نقل می‌شود:

اساس رواق ملک تو امان

۱۰۵۷

پناه سلاطین بشوکت مکان
بود آسمان در سرش سایه‌بان
شه ملک دین و سلیمان نشان
بعدل جهانگیر شاه شهان
بنای بشکل فلک آستان
بهی قصر شاهی و دارالامان
زهی جای کی ملجاء خسروان
بنا میزد این کاخ سلطان مکان
بگیرند از هم سنا روشنان
شده گلین از عکس او گل فشان
زهی قصر تابان دعا پاسبان
ز نیکی مقام سپهر آستان
بود جای باسود و خیرالمکان
نشیند درو با دل شادمان

بین قصر سلطان صاحب قران

۱۰۵۶

بود جای شاه سکندر منش
ایا با شرف منزل با شکوه
بنا کرد این قصر عالی طراز
مقام فرح حصن عباس شاه
ز کریاس عباس ثانی بین
تماماً جهان را بمردی پناه
بود قبله تاجداران رزم
سلاطین عاقل مقیم رهش
زهی بارگاهی که از زیبتش
منور زمین قصر دایم بهار
سلیمان نشین دلگشای ملک
نعیم جهان و عدیل بهشت
مبارک تیمن، همایون مقام
الهی بدولت شه با کرم

ز بهر رواق شه کامران

دوم هست تاریخ اتمام آن

رقم زد چنین قطعه کلک «مقیم»

بود مصرع اولش از بنا

صاحب ریحانة الادب شرح حال او را با جوهری زرگر بخارایی که از سخنوران سده ششم هجری قمری و از معاصران اثیرالدین اخسیکتی بود به هم در آمیخته است! (ج ۱، ص ۲۸۷).

جوهری تبریزی

عبدالله جوهری زرگر و کیمیاگر تبریزی در سده هفتم بود و بین سالهای ۶۵۰ و ۶۹۰ ق. می‌زیست وی به شام و مصر سفر کرد از آثارش قصیده‌یی به نام «حولیه» در ۱۵۴ بیت به فارسی است و شرحی بر آن به همین زبان نوشته و «بحرالفواید» نام نهاده است. نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی شادروان محیط طباطبایی هست.

(تاریخ تبریز مشکو، ص ۷۹۳)

کتابی که دکتر مشکور به نام بحرالفواید یاد کرده در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۲۵۵-۲۲۶۳ تحت عنوان «مجمع‌الفواید» چنین معرفی شده است:

در شرح قصیده حولیه در کیمیا از عبدالله جوهری تبریزی در ۶۸۰ که به شام سفر کرده با بزرگان آن جا مانند ملک ناصرالدین بن عزیز بن ناصر بن صلاح‌الدین سلطان دیدار کرده «ص ۴۳» و با ارغون پادشاه ایران برخورد کرده است «ص ۴۷-۵۱»، بعد فهرست مندرجات آن تفصیلاً ذکر شده است.

از این شرح در کتابخانه دانشگاه تهران، به شماره ۳۲۹۰ هست.
آغاز قصیده:

در کمال حسن رویش چون جمال آمد جبین از صباح روی اوفی‌الحی نادوا مصبحین
انجام:

گر تو خواهی تا بهشت خلدبینی هان ببین هذہ جنات عدن فادخلوها خالدین
در پایان صفحه ۵ می‌گوید که خلسه‌یی مرا در تربت شیخ سعدالدین درولیان کوه شهر
تبریز دست داد و بیت آخری را کسی بر من آشکار شد و به من گفت و شعر آخری که خودم
سروده‌ام این است:

ملک توران ملک شه کیخسرو آمد بر زمین کاین خلف آمد زمن در کشور ایران زمین
در صفحه ۱۸ آن آمده «من دیدم در شهر تبریز در سده ۶۸۶ ست و ثمانین و ست مائة».
و در صفحه ۱۴۶ این نسخه مناجات و اشعار مؤلف و در پایان دو مثنوی از خود جوهری
آمده است.

آقای گلچین معانی هم در کتاب «شهر آشوب در شعر فارسی» در این مورد بحث کرده‌اند.

جویای تبریزی

میرزا داراب بیگ متخلص به جویا فرزند ملا سامری و از سخنوران نامی اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم هجری است. اصلش تبریزی است ولی او و برادرش میرزا کامران متخلص به گویا و میرزا فتح‌علی متخلص به «تسکین» در کشمیر متولد شده‌اند. «جویا» به سال ۱۱۱۸ فوت کرده و عبارت (سخن پرور) ماده تاریخ فوت اوست.

مؤلف «صبح گلشن» درباره‌ی وی چنین نوشته است:

«میرزا داراب بیگ منشاء اصولش شهر تبریز است و مولد جویا و برادرش میرزا کامران گویا خطه کشمیر مردم خیز، با سالک یزدی و سالک قزوینی و طالب کلیم هم بزمی نموده و بعد از غنی کشمیری اوستاد مسلم‌الثبوت سخن سنجان آن دیار بوده، علی ابراهیم خان حاکم کشمیر در مراعات او به دل کوشیدی و در حسن سلوک با وی گرم جوشیدی، به عهد عالمگیری در سنه ثمان عشر و مائه و الف (۱۱۱۸) با گذشتگان پیوست. یادگارش دیوان متضمن سایر اقسام نظم دست به دست ارباب ذوق است ...».

دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب در احوال و آثار جویا رساله‌یی در ۸۸ صفحه تألیف کرده و به سال ۱۳۳۳ ش. در لاهور به چاپ رسانیده است. وی از «تاریخ کشمیر اعظمی» که به سال ۱۱۴۸ (یعنی سی سال بعد از وفات جویا) تدوین یافته چنین نقل قول کرده است: «میرزا داراب جویا پسر ملا سامری است. صاحب سخن و معنی یاب بود در فن سخن پردازی تتبع میرزا صایب می‌نمود، با محمد سعید اشرف و ملا علی رضای تجلی صحبت داشته، این هر دو شاعر مذکور همراه ابراهیم خان به نوبت در کشمیر آمده و از استادان او بودند. میرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت بیان است و...».

غلام علی آزاد در تذکره خود چنین نوشته است: «اغلب شعرای هند که در اوایل قرن دوازدهم هجری بوده‌اند مانند عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملا ساطع و غیر آنها از

خوش فکran کشمیر همه از تلامذه میرزا جویا هستند و در عهد عالمگیر پادشاه در خانه او هنگامه صاحب سخنان گرم بوده است».

واله داغستانی، شمس الدین سامی، مرحوم تربیت، محمد علی مدرس هم خلاصه مطالب مذکور را در تذکره های خود نقل کرده اند.

کلیات جویا: با استفاده از دو نسخه: (نسخه مرحوم ملک الشعرای بهار و نسخه بانکی پور) با مقدمه و تصحیح و اهتمام دکتر محمد باقر سال ۱۳۳۷ ش. در ۵۶ + ۵ + ۹۱۳ صفحه در لاهور چاپ شده است.

علاوه بر دو نسخه یی که آقای دکتر محمد باقر در تصحیح دیوان به کار برده اند دو نسخه دیگری نیز از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه ها سراغ داریم:

نسخه یی در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۹۹۱ موجود و درج ۲، ص ۵۳۹ فهرست آن معرفی شده است.

نسخه دیگری هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن جنگ شماره ۶۴۲۸ هست و شامل ۶۰۰ بیت از غزلیات اوست (فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۵۶۴).

دیوانش در حدود هفت هزار بیت، مشتمل است بر دیباچه یی به نثر درباره فن شعر، قصاید و ترجیعات در مدح ائمه اطهار (ع) و غزلیات و رباعیات و مقطعات و دو مثنوی مختصر به نامهای حاتمیه (درباره جود و سخاوت حاتم) و مثنوی حسن معنی در تعریف کشمیر. و دیگر از آثارش مقدمه و دیباچه یی ست که بر سینه اشعار میرزا صایب و مرقعات میر هدایت الله خان نوشته و برخی رقعات دوستانه و خطبه نوروز نیز دارد.

سبک او:

هر چند که «جویا» در تمام فنون سخن، طبع خود را آزمایش کرده ولی در غزلسرایي گوی سبقت از دیگران ربوده است از صایب تبریزی پیروی کرده و خصوصیات سبک هندی در اشعارش جلوه گر است. مضامین بدیع و تازه، استعارات و ترکیبات مجاز، استعمال امثال و اصطلاحات، به کار بردن صنعت مراعات النظیر، تمثیل ارسال المثل، از جمله خصوصیات اشعار و غزلیات اوست.

او در اثر وسعت نظر و سعه صدر نه تنها از استادش صایب تبریزی به احترام یاد می کند

بلکه نسبت به سایر معاصران نیز اظهار ارادت نموده و اشعار معروفشان را استقبال کرده است بدین شرح:

«جویا» به طور آن غزل «صایب» است این (در کام هم چو غنچه نگرده زبان مرا)

بی تکلف ز شکر ریزی «صایب» «جویا» (طوطی نطق تو طرز سخن آموخته است)

به طرز آن غزل «صایب» است این «جویا» (مگر چراغ ز خود روغنی برون آرد)

«جویا» زده ناخن به دلم مصرع «بینش» (هر قطره شب‌نم شده چشم‌تر بلبل)

روشن دل «جویا» ز «فروغ» است که فرمود (زاد رهی از آبله رفتم برسانم)

این به طرز آن غزل «جویا» که «خان» فرموده‌اند (گر زیبا افتاده‌ای دست دعا گردد بلند)

این به طرز آن غزل «جویا» که «تمکین» گفته‌است (برق جولان ابرش ابری به زین دارد بهار)

این به طرز آن غزل «جویا» که «سابق» گفته‌است (جای دندان سخت چون گردید دندان می‌شود)

این جواب آن غزل «جویا» که می‌گوید «وحید» (هم چو شب زلفش کند روزم سیاه از شش جهت)

این به طرز آن غزل «جویا» که «غالب» گفته‌است (از رخ فرش چمن گل برگ رفتن رسم نیست)

«جویا» به طرز «طالب آمل» غزل سراسر است (صیت سخنوریش ز مازندران گذشت)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

پرتو حسن زیس سوخته بال و پر ما	سرمه دیده عنقا شده خاکستر ما
اول گام به سر منزل مقصود رسیم	بی‌خودی درره تحقیق بود رهبر ما
از غلاف هوس نفس بر آییم چو تیغ	تا به کی در پس این پرده بود جوهر ما

مهر نقش قدم همت «جویا» باشد چتر شاهنشهی فقر بود بر سر ما

سینه صد چاک مانند قفس داریم ما ناله پهلوی شکافی چون جرس داریم ما
زندگانی در گرفتاری ست ما را چون حباب از قفس گویم «جویا» تا نفس داریم ما

دل عاشق ز فغان سیر نگردد هرگز جرس از ناله گلوگیر نگردد هرگز
نرود از دل «جویا» هوس لعل لبش چشم پیمانه ز می سیر نگردد هرگز

جمله عالم را هویدا کرد عشق	آن چه پنهان بود پیدا کرد عشق
عقل را در شهر بند غم گذاشت	عیشها در کوه و صحرا کرد عشق
آسمان را از شفق در خون نشانند	دست خونریزی چو بالا کرد عشق
حسن معنی را ز دلها جلوه داد	خاک را آینه سیما کرد عشق
درد و سوز و زخم و داغ سینه را	از برای ما مهیا کرد عشق
با خس و خار آتش سوزان نکرد	آن چه «جویا» با دل ما کرد عشق

در راه شوق جانان عزم سفر مبارک بر فوج غم دلم را فتح و ظفر مبارک
بستم میان همت «جویا» به سیر لاهور امید وصل یار نازک کمر مبارک

تبسم خانه زاد آن لب کم گوست می دانم
ملاحظت از نمک پر ورده های اوست می دانم
وفا از دور گردان نگاه او بود «جویا»

تغافل پیشه آن نرگس جا دوست می دانم

بس که جا کرده ست مهرت در سراپای تنم ریشه نخل محبت گشته رگهای تنم
عمرها شد در لباس نیستی آسوده ام کی به دام پیرهن افتاده عنقای تنم

بسته خود بودم از فیض ریاضت و اشدم
برگداز خویش تا بستم کمر، دریا شدم
گشته‌ام دیوانه‌تر تا سوختم داغ جنون
لاله سان گنجینه‌دار مایه سودا شدم
ز آن می‌ام «جویا» که در کام دل امشب ریختند
فارغ از اندیشه دنیا و مافیها شدم

(صبح گلشن، ص ۱۱۰ - ۱۱۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۱ - ۱۰۲. ریحانة‌الادب، ج ۱، ص ۲۸۹. مجله بغما، سال ۶، ص ۲۴۸ - ۲۵۳. مقدمه کلیات جویا تصحیح دکتر محمد باقر)

چلبی تبریزی

محمد حسین چلبی از اکابر سده ۱۱ ق. تبریز است. در عباس آباد اصفهان سکنی داشت. در نظم و نثر ماهر و به جمیع کمالات آراسته بود، مجلس او هیچ وقت از علما و شعرا و ارباب کمال خالی نبود. در جنب خانه خود مسجد و حمام و بازاری ساخت که به اسم او مشهور بوده است. از اوست:

گردون هر آن چه بست امید گشاد هست کار کسی حواله به چین جبین مباد

مستوفی دیوان قضا وقت حیات بر مزرع احسان تو بنوشت برات
در مذهب ارباب کرم ترک صلات کفر است، چو در شرع نبی ترک صلوة

اندر سفر و در حضرای صاحب هوش همراز بود کتاب از من بنیوش
گنگی ست سخن گوی و بشیری ست نذیر آن‌گه که شوی ملول گردد خاموش

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۱۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۶. الذریعه، ج ۹، ص ۲۱۵، ۲۵۱ «حسین چلبی»)

چلبی تبریزی

محمد قاسم برادر محمد حسین چلبی است اوقات خود را به تجارت صرف می‌کرد در ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه (۱۰۶۸ - ۱۱۱۹) به هند رفت و در همان جا فوت کرد از اوست:

به کویش چون رسم جامی به یاد دوستان نوشم
بلی در کعبه یاد آرند یاران، آشنایان را

بر روی خویش بیند از خواب خوش چو برخاست
آینه در کف او هم فال و هم تماشا است

می‌ستاند صد دل و یک دل نمی‌دارد نگاه زلف را این باددستیها پریشان کرده است

رسم است که رهن به شب تیره زند راه ساقی شب مهتاب ره توبه ما زد
در «دانشمندان آذربایجان»، ص ۱۰۷ از شاعری به نام میرزا رحیم چلبی نواده صاحب
ترجمه یاد و بیت سوم: (می‌ستاند صد دل و...) و در «روز روشن» ص ۲۳۹ بیت‌های ۱- ۲- ۳-
محمد قاسم چلبی به نام او نقل شده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۷، ۱۰۸)

حاجی تبریزی

از سخنوران اواخر سده ۹ و اوایل سده ۱۰ هجری قمری است. در شیراز از میرزا جان (متوفی در ۹۰۲ ق.) کسب فیض کرد. دیوانی از وی در کتابخانه اسعد پاشای استانبول موجود است. سروری عثمانی (متوفی در ۹۶۹ ق.) در منتخبات اشعار پارسی خود این غزل را از دیوان «حاجی» انتخاب و نقل کرده است:

منم کز بی خودی در دل هوای دلبر انگیزم
بسا آتش که از هجرش ز درد دل بر انگیزم
بگویم ترک سر روزی بیازم در میان جان را
روم چون باد در کویش روان در زلفش آویزم
اگر بندم نهد بر پا ندارم دست از آن هندو
شوم تسلیم بند او ز بند خویش بر خیزم
اگر دشمن فرود آرد حسام تیز بر فرقم
چنان گویم در آن ساعت که آمد دولت تیزم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۹)

حاذق طیب تبریزی

در هیچ یک از تذکرها و منابع موجود از او یاد نشده است. وی از شاعران نیمه اول سده دوازدهم هجری قمری تبریز است و تنها اثری که تاکنون از او به دست آمده قصیده‌بی است مصنوع که در تاریخ ۱۲۲۶ استنساخ و نسخه آن در کتابخانه شخصی روانشاد علی اکبر محقق مدیر گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز هست و مورد استفاده نگارنده قرار گرفت.

این قصیده پیرامون ۲۰۰ بیت و به قول سراینده جامع جمیع صناعات شعری است و از عنوان و انجام آن بر می آید که «حاذق» طیب به سال ۱۱۱۷ در ۲۲ سالگی آن را در مدح علی (ع) و اولادش سروده است. قصیده چنین شروع می شود:

ایا بهشت خدمشک خال خط عنبر	نگشته در همه آفاق چون تو یک سرور
یکان یکان به قدتو که شمع هر بزم است	بگردد آن چه به فانوس چرخ آرد سر
شود قمر برت ای خواجه بنده و چاکر	چو بر فلک به دلیلی رود نگاهت اگر
هر آن که محو ضمیر خط شده ای دوست	نکرده رام سوی جعد غیر باز نظر
اگر به عشق ز دل صید صبر ما بکنی	به دام زلف چو ریحان مکن اسیر دگر...

و به این بیتها پایان می‌پذیرد:

وجود زار و علیم نزار گردیده ز تاب فرقت ای سرو قد مه پیکر
لوای توست فلک قدر، ای بلند مکان سر نیاز دو عالم به توست یا حیدر
امید گاه من ای شاه نامدار تویی کمینه چاکرم و بنده تو یا صفدر
دلا خیال خوش ماست زیب این تاریخ خرد قصیده ممدوح ما شهان به گهر
همیشه چون که به مدحت خیال ساعی بود به «حاذق» از ره الطاف و رحم بوده نظر
خیالم از پی تاریخ چون که ساعی بود خرد (قصیده ممدوح حاذق) فرمود
= ۱۱۱۷

از مجموع حروف اول ابیات این قصیده، قطعه ذیل حاصل شده است:

«ای شها در مسند دولت مدام با کمال جاه باشی مستقر
تا جهان هست و فلک در گردش است کم مبادت افسر شاهی ز سر
طره رایات ذی شانت بلند با شدت پیوسته، با فتح و ظفر
رشته دولت ز بخت نگسلد تا خروج قایم اثنی عشر
گردد از قهر حکیم لم یزل خانمان دشمنت زیر و زیر
بمحمّد و اولاده». و ظاهراً مخاطب شاعر، شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵) است.

(قصیده حاذق، نسخه خطی متعلق به اسناد محقق - نسخه‌های خطی، ج ۴، ص ۳۳۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۱۴۵)

حاصلی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست و به نوشته سام میرزا با ابریشم فروشی روزگار می‌گذرانید و گاهی شعر می‌گفت از اوست:

جز خیال دهنّت هیچ نیاید به نظر دهن تنگ توای شوخ خیال است مگر
در «شمع انجمن» و «دانشمندان آذربایجان» شغلش زره‌سازی و بیت ذیل در مرثیه، از او یاد شده است:

سوسن ماتم زده لاله خونین کفن سرخ و سیه گشته‌اند بهر حسین و حسن
(تحفه سامی، ص ۲۵۹ - شمع انجمن، ص ۱۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۰)

حافظ مجلسی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست، سام میرزا می‌نویسد: از خیابان شهر تبریز است و قرآن را حفظ کرده و قانون و شتر غور را بد نمی‌نوازد و در نقاری و خوشنویسی دستی دارد و سوای اینها بیست حیثیت می‌شمارد که دارم. از اوست:

قَدَّتْ نِهَالِ طُوبَى وَ طُوبَى رَوَانِ خُوشِ اسْت
حَسَنْتَ دَرِ آنِ خُوبِی وَ خُوبِی دَرِ آنِ خُوشِ اسْت
مَرَحُومِ تَرِیْتِ دَرِ ذِیلِ اَینِ تَرْجَمَه، مَطَالِبِی هَمْ دَرِ تَوْصِیْفِ شُتْرِ غَوِ وَ قَانُونِ (از آلات موسیقی) نوشته است.

(تحفه سامی، ص ۱۳۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۰)

حافظ تبریزی

محمد حسین متخلص به «حافظ» از سخنوران سده ۱۱ ه.ق. تبریز است. مدتی در اصفهان گمنام می‌زیست تا به علت آواز خوش به ملازمت میرزا حبیب‌الله صدر در آمد و شهرت یافت. میان روضه خوانان به خوش صوتی امتیاز داشت و به قول نصر آبادی اقتدارش در نثر بیش از نظم بود از اوست:

تو را گر دوست‌تر از جان ندارم	به کیش دوستی ایمان ندارم
دلی دارم ولی در دست من نیست	سری دارم ولی سامان ندارم
نه دل نه دین و نه ایمان درست است	شکستن لیک در پیمان ندارم

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۲۱)

حالی آذربایجانی

از جمله شعرای آذربایجان است طبعش خصوصاً در غزل هموار و نیکو و نظرش در طرز اختلاط متواضع و خوش خو. به سال ۱۰۰۱ به کاشان رفته نزد اسد خان فرزند حکیم ابوالفتح تبریزی معروف به حکیم کوچک آرام یافت صاحب خلاصه الاشعار قسمتی از قصیده و غزلیات و رباعیات او را انتخاب کرده. یوسف علی خان این بیت را بنام وی نوشته است:

بخاک من بنویس ای رفیق این معنی که بخت هر که بیفتد دگر نکو نشود
به یکسی تو میرم که گر توگم گردی کسی ز بهر تو «حالی» بجستجو نشود

(دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۱)

حجاب تبریزی

از سخنوران نیمه اول سده ۱۲ هجری قمری تبریز است معاصرش آذریگدلی از او چنین یاد می‌کند: «اسم شریفش میرزا ابوتراب اصلش از سادات تبارزه ساکن عباس آباد اصفهان، صحبتش اتفاق افتاد به مراتب علمی مربوط و گاهی نیز شعر می‌گفته از اوست:

زین پیش گردون در شیر من خون می‌کرد، و اکنون در بادام آب»

ولی اغلب تذکره نویسان بعد از «آذر» ظاهراً به علت طول اقامتش در اصفهان، اصفهانیست دانسته‌اند.

(آتشکده آذر، ص ۳۸۶ - سفینه محمود، ص ۲۴۹ - نگارستان دارا، ص ۱۷۷ - روز روشن، ص ۱۶۶ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۲۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۲ - فرهنگ سخنوران)

حریری تبریزی

دکتر علی اصغر حریری فرزند حاج علی از خاندان حریری آذربایجان بسال ۱۳۲۴ (ه.ق.) در تبریز متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی، در تهران به ادامه تحصیل در

رشته حقوق پرداخت به تاریخ ۱۳۴۳ ق. در تبریز به انتشار هفته نامه «اردیبهشت» اقدام نمود ولی توفیق ادامه انتشار آن را نیافت و بطهران روانه شد و از محضر ملک الشعرای بهار و مرحوم افسر کسب فیض کرد. بعد راهی اروپا گشت و در رشته طب و داروسازی به تحصیل اشتغال ورزید و به درجه دکتری نائل شد و چندی در دانشکده پزشکی تهران به تدریس مشغول شد، سپس به اروپا مراجعت کرد و سالهاست که به علت دوری از وطن از احوال و آثارش خبری نیست. دکتر حریری شاعر توانائی است و شعرش در جزالت و سلاست و ابداع مضامین همتراز اساتید شعرای ایران است شعرش در حدود هفت هزار بیت است. و هنوز بطبع دیوان توفیق نیافته است.

بنوشته سید عبدالحمید خلخالی:

«اشعار دکتر حریری در نظرگاه شعرشناسان و اهل فن از آثار خوب و گرانمایه معاصر است و چون محرک وی در سرودن شعر احساسهای شورانگیز گاهگاهی و تأثرات ذهنی خاص خود اوست ملاحظه می شود که اثر سحرآمیزی که از شعر منظور است در همه آثار وی مشهود است و بیان رسا و شیوای او که نماینده توانائی طبع و فسحت اندیشه اوست به اشعارش زیبایی و روانی خاصی بخشیده است.

دکتر حریری در شعر تابع اصول و قواعد مسلم شعر فارسی و پیرو اساتید سخنوران ایران است و حتی در بحور و اوزان نامطبوع و مشکل نیز نشان می دهد که هرگاه گوینده واقعاً شاعر باشد و سخنی برای گفتن داشته باشد وزن و قافیه مانع و رادعی برای بیان فکر و اندیشه اش نیست و در قواعد و قوالب صنعتی شعر نیز میتوان لطیف ترین احساسات و دقیق ترین افکار را بتمامی بیان کرد» از اشعار اوست:

آرزو

خواهم چو تو زیبا صمنی داشته باشم تابی ثمرم شاخه آمال نماند
من پرچم عشق تو بر افراشته باشم تا مردمم از عشق تو دیوانه بخواند

دستی که چنین چهره زیبای تو آراست آشفته گی روز مرا خواسته گوئی
وان دست که این گیسوی زرین تو پیر است از طلعت زیبائی تو کاسته گوئی

نیکوست هوا خواه گل روی تو بودن با رغم تو بردن و ناز تو کشیدن
دل باختن و عاشق دلجوی تو بودن جان دادن و پیمانۀ وصل تو کشیدن

از شورش این عشق خروشنده شب و روز در خانۀ دل شورش انگیخته دارم
من عاقبت از شعله این آتش جانسوز بگدازم، و تاب غم هجر تو ندارم

گر زاده زرتشتیم ای دختر ترسا با کی نبود چون توام آتشکده باشی
خورشید ندارد ز توای سیمبر، الا فرقی که تو از غرب جهان سرزده باشی

آن قامت موزون تو کز چشم بد ایمن بر بود بیکباره ز دل صبر و قرارم
آماج ملامت شوم از دیده اگر من بر صفحه دل نقش جمالت نه نگارم

هنگام بهار است و گل ولاله دمیده ای غنچه کجائی که دمی با تو نشینم
خواهم که خزان گل هستی نرسیده خندان شوی و من گل وصل تو بچینم

در کوی من آئی و خبر باز نگیری ز آن فتنه که بر پا شود اندر سرکویت
این هدیه عشق از من دل داده پذیری یک بوسه ببخشی بمن از نو گل رویت

من پای نهم از سر تسلیم بدامت تا اگر گزری عاشق افتاده ببینی
این عشق کز آن هستی من سوخت حرامت گریار دگر جز من دل داده گزینی

ز اندیشه تو من همه شب در تب و تابم تا بازدمد صبح و تو باز آمده باشی
یک لحظه بسر نگذرد اندیشه خوابم شاید که تو در خانه فراز آمده باشی

زیبا صنم آنگونه که اندیشه پسندد نقاش طبیعت ز تو کرده است پدیدار
آنکس که تو را بیند و دل بر تو نبندد شاد است که چون من بغمت نیست گرفتار

جز تو بجهان هیچ پریچهر ندانم کاینگونه مرا بیدل و آشفته بدارد
خواهم قلم از دست طبیعت بستانم تا بار دگر چون تو نگاری ننگارد

دخترک خیاط

ای کاش که آن دخترک درزی وحشی
دیروز در آن انجمن انس نبودی
یا شرم نهادی و، بشوخی گرویدی
گفتی و، غزل خواندی و، آواز سرودی
با من بنشستی و، بمن عهد ببستی
وز خاطر من زنگ ملالت بزدودی
دل دادی و، دل بردی و، دل باز گرفتی
چندانکه فغان کردم، از من نشنودی
بندم بنهادی و، بزنجیر کشیدی
وز چشم مرا چشمه خوناب گشودی
چندان بعدابم بفشردی، که بآخر
چون تارِ نَحَم لاغر و باریک نمودی
آنگه بگرفتی که ز سوزن گذارند
تاییدی و، رشتی و، بانگشت بسودی
از سوزن او برنگذشتی نخ سرکش
برگشتی و بر سرکشی خویش فزودی
پس یک دو سه بارش بدهن پردی و، هر بار
آن نخ - که منم - از دو لبش بوسه ربودی

خنده فرودین

فرودین خنده زد از غنچه آذر یونا کرد از آن خنده بساط چمن آذر گونا
ابر با مشعل برق آمد و از شعله او شرری جست و برافروخت همه هامونا

جلوه‌ای کرد و جهان گشت بر او مفتونا ور بکانونش در افتد گذر جیحونا بست بر دشت و دمن زیور گونا گونا تا که در درگه نوروز شود مأذونا ورنه گل را نپرستد همه خلق ایدونا ورنه شاعر نسراید سخن موزونا	خاک آتشکده شد ز آب سحاب و دم باد آتش لاله چنین است و نگرده خاموش جشن جمشید فراز آمد و مشاطه ابر گل سوری زده بر گونه و لب گلگونه عطر پاشیدن و جان باختن آئین گل است طبع خوش باید و فکر نو و مضمون لطیف
--	--

ابرودود

که عنوان خرد را نه میزان بود بناحق بخود بستن آسان بود اساتید نادان فراوان بود دو تن گر برابر بعنوان بود که آن هر دو بر چشم یکسان بود دگر مژده آب و باران بود که بیند بذات این جداز آن بود وزاین چهره ورد خندان بود	کمال کسان را بعنوان مسنج چو قدر از لقب زاید، القاب قلب بشهری که استادی از فضل نیست برابر نباشد بفرهنگ و هوش نبینی باوج هوا دود و ابر یکی زاده آتش است و حریق نظر باید و دیده معرفت از آن دیده مرد گریان شود
---	--

(تذکره شعرای معاصر ایران، ص ۱۲۳-۱۳۶)

حشری تبریزی

ملا محمد امین متخلص به «حشری» از شاعران اوایل سده یازدهم هجری قمری است. با موزونان محشور و از مجالست و صحبت آنان مسرور بود. مدتی در عباس آباد اصفهان سکنی داشت و مبلغی از دولت و سرکار موقوفات وظیفه می‌گرفت دیری نپایید که این وظیفه قطع شد. وی دو این باب رباعی ذیل را گفت و به میرزا حبیب‌الله صدر فرستاد و دوباره به برقراری آن (که گویا مبلغ سی تومان بود) توفیق یافت:

از قطع وظیفه گر کنم شکوه خطاست آن کس که دهد وظیفه خلق خداست

جان شد گرو روزی و رازق ضامن دارم گرو و ضامن من پا برجاست
بعد از آن مدتی در مصاحبت میرزا بسر برد و سپس اجازه گرفت و به تبریز آمد و در
همین جا فوت کرد.

وی فتوحات شاه عباس را به سلک نظم کشیده است. و «روضه ابرار» را در بحر
مخزن الاسرار به تاریخ ۱۰۱۱ سروده و در همان سال «روضه اطهار» را نیز تألیف کرده است.
هر دو کتاب به نظم و نثر در خصوص مقابر اولیا و مشایخ و شعرا و عرفایی است که در تبریز
و حوالی آن دفن شده اند و کلمه (روضه = ۱۰۱۱) تاریخ تألیف آنهاست چنان که گوید:

عقل در این روضه به هر سو شتافت از پی تاریخ همین «روضه» یافت
این تذکره در تاریخ ۱۳۰۳ ق. در تبریز به چاپ رسیده و مؤلف در دیباچه آن سبب تألیف
را چنین شرح داده است:

«فقیر... روزی با جمعی از یاران کتابی چند در میان آورده صحبت می داشت، یکی از آن
کتب تذکرة الاولیا بود. بدین تقریب یکی از یاران گفت جهت اولیایی که مدفون شیرازند
تذکره علیحده تصنیف نموده اند موسوم به هزار مزار و قبل از این «درویش حسین» نام
شخصی در مقابل آن تذکره یی جهت اولیایی که در تبریز مدفونند نوشته^۱ ... و بعد از او
هیچ کس بدین امر ارتکاب ننموده و این آرزو در دلها ماند یکی دیگر از آن یاران به بنده
تکلیف تألیف تذکرة الاولیایی که مدفون به تبریزند نموده حضار همه ترغیب و تأکید
نمودند... فی الجمله قبول نمودم ... و قدم سعی در بادی طلب نهاده مدتی تردد و تفحص
نموده از کتب معتبر و اقوال مصحح به قدر مقدور جمع و تذکره یی عاری از لباس عاریت
عبارات و مجرد از تکلف استعارات تألیف نموده روضه اطهار نام کردم تاریخش از روضه
مفهوم می شود».

۱ - تذکره یی که حشری از آن یاد کرده «روضات الجنان و جنات الجنان» است که به سال ۹۷۵ ق. به وسیله درویش حسین کربلایی
متخلص به «خادم» تألیف شده و به سال ۱۳۴۴ - ۱۳۴۹ ش. در دو جلد با مقدمه و تصحیح شادروان جعفر سلطان القرایی از طرف
بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده است. مصحح در مقدمه این کتاب روضه اطهار را تذکره یی فاسد و مضل و محرف و...
معرفی کرده و نگارنده در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (شماره ۲ سال ۱۸) موارد اختلاف و تحریف را تفصیلاً روشن ساخته بود.
جای نهایت خوش وقتی است که روضه اطهار بسال ۱۳۷۱ به تصحیح و اهتمام نگارنده با مقابله با نسخه خطی آستان قدس رضوی
توسط انتشارات ستوده، در تبریز به طرز مطلوبی تجدید چاپ شد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

«حشری» منمابدی گر اهل خردی وز دهر مدار چشم نیکی چو بدی
یک چند به ذکر خیر نیکان می‌کوش شاید رسدت ز روح ایشان مددی
دو بیت ذیل هم از مثنویهای اوست:

جمله جهان نیست بجز یک سرای هست سراسر همه ملک خدای
در نظر هر که خدا دان بود این سر و آن سر همه یکسان بود

در مواضع مختلف روضه اطهار اشعاری بر وزن مخزن الاسرار آمده است و چون روضه ابرار که فعلاً نسخه‌اش ناپیدا است در همان بحر سروده شده محتمل است که این ابیات که تعداد آنها به ۵۵ بیت بالغ شده قسمتهائی از روضه ابرار باشد و نگارنده تمامی آنها را در مقدمه چاپی آورده‌ام.

(تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۰ - صحف ابراهیم (نسخه عکسی) - شمع انجمن، ص ۱۲۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۷ - ۱۱۸ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۸ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، ص ۱۳۳ - ۱۵۱)

حفظی تبریزی

حاجی محمود متخلص به حفظی از سخنورانی است که در فهرست لطایف‌الخیال ذکرش رفته. از اوست:

پژمرده می‌شود دلم از گفت گوی خلق چون غنچه‌یی که با نفسش وا کند کسی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۵۷)

حقیری تبریزی

درویش علی متخلص به «حقیری» از شاعران سده دهم هجری قمری و از معاشران و معاصران درویش حسین کربلایی صاحب روضات الجنان است. همو در ضمن شرح مزار پیر ترک می‌نویسد: از جناب مولانا درویش علی متخلص به «حقیری» استماع افتاد که پیر ترک

مشهور از اجداد مادری وی بوده است. در وفات مولانا علی بیگ خطاط تبریزی گوید:

نادر عصر علی بیگ که او در فن خط چو قلم بود علم
رفت و تاریخ وفاتش قلمم (صیرفی ثانی او) کرد رقم
(۹۵۸)

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۱۲، ص ۵۶۹)

حقیری تبریزی

از صنایع شعری آذربایجان است، مردی درویش نهاد و بی آزار و پرهیزگار بود و به موبینه دوزی اشتغال داشت، چهار سال در کاشان اقامت گزید و با مولانا محتشم کاشانی طرح دوستی افکند به سال ۹۸۱ از کاشان به جانب خراسان رفت و بعد از زیارت از راه قزوین به تبریز مراجعت کرد و به سال ۹۹۴ به دست عثمانیها شهید شد. صاحب خلاصة الاشعار دیوانی شش هزار بیتی از او دیده است.

مؤلف شمع انجمن می نویسد: «اگر چه خود را به شیوه صلاح و فروتنی و تواضع حقیر می نمود لیکن به رتبه شاعری و سلیقه نظم درست، عزیز جهان بود و طریق عاشقی را به راستی و درستی می پیمود».

نمونه‌ی از اشعار اوست:

مهربان بودی به من هر روز از روز دیگر باعث نامهربانیها در این ایام چیست

دوش در مجلس حدیث آن لب میگون گذشت

من ز خود رفتم ندانستم که آخر چون گذشت

تا گرفتارم به درد عشق وقت من خوش است

وقت آن کس خوش که بنیاد گرفتاری نهاد

کسی که از تو ستمگر ستم هوس نکند به خوشتن ستمی می کند که کس نکند

به هر کس که روزی شوی آشنا به نیک و بد او نظر کن تمام
اگر خوب خلق است و پاکیزه رای به او بگذران نیک دوری به کام
و گر ناپسند است اوضاع او سلام علیک و علیک السلام

نوید وصل فرستد زمان زمان و نیاید که تا به حسرت بسیار انتظار بمیرم

بس که چو باد آمدم، سوی تو کوه غم به دل در نظرت سبک شدم، بر دلت آمدم گران

آورم پیش تو هر لحظه پیام دگران گویمت تا سخن خویش به نام دگران

با وجود بی وفاییهای او سوخت جانم ز آشناییهای او
از حقیری عشق و رسوایی خوش است خوش نباشد پارساییهای او
او یکی از عاشقان بینواست رحم کن بر بینواییهای او
مؤلف تحفه سامی از او چنین یاد می کند: حقیری تبریزی از شعرایی است که نو پیدا شده طبعش در شعر خوب است این مطلع از اوست:

چو تیر از دل کشم با تیر آن مه جان برون آید چو شخصی کز پی تعظیم بامهمان برون آید
بیت مذکور در قاموس الاعلام به نام «فقیری» ثبت شده است.

در «دانشمندان آذربایجان» ص ۱۱۹ - ۱۲۰ از وی به نام حقیری و در ص ۳۰۰ به نقل از صبح گلشن به عنوان «فقیری» یاد شده است. مؤلف تذکره حسینی از شاعری به نام «حضری» نام برده می نویسد:

«حضری» تبریزی به شرف زیارت بیت الله رسیده و به سال ۹۹۴ شهد شهادت چشیده است. از اوست:

صدنگه هر جا که او باشد به هر سومی کنم تا به تقریبی نگاهی جانب او می کنم
از لحاظ تاریخ شهادت و شباهت ترجمه محتمل است که «حضری» هم تحریفی از «حقیری» باشد.

و اگر صاحب روضات الجنان درباره درویش علی «حقیری» توضیح بیشتری می داد و یا

به غیر از تخلص و زمان زندگی وجه اشتراک دیگری به نظر می‌رسید این دو شاعر نیز تحت عنوان واحدی ذکر می‌شد.

(تحفه سامی، ص ۲۶۱ - مجمع‌الخواص، ص ۲۸۸ - تذکره حسینی، ص ۱۰۳ - ۱۰۴ - آنشکده آذر، ص ۱۱۳ - ریاض‌الجنة، ص ۸۲۱ - شمع‌انجمن، ص ۱۲۹ - صبح‌گلشن، ص ۳۱۹ - قاموس‌الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۶۶، ج ۵، ص ۳۴۱۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۹ - ۱۲۰، ۳۰۰ - فرهنگ سخنوران)

حقیقی ترکمان

ابوالمظفر جهان شاه پسر قرايوسف از ملوک قراقویونلو است به سال ۸۴۱ به سلطنت رسید و به سال ۸۷۲ هجری قمری در جنگ با اوزون حسن سر سلسله آق‌قویونلو در ۷۲ سالگی کشته شد و جسد او را به تبریز آوردند و در عمارت مظفریه: مسجد کبود^۱ دفن کردند.

درویش حسین کربلایی درباره این مسجد و منضمات آن چنین می‌نویسد:

«عمارتی است در کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر جهان شاه پادشاه بن قرايوسف بن توره‌مش خان بن بیرام خواجه ترکمان و این طبقه را قراقویونلو و بارانی نیز گویند. گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم... بنا شده و مشارالیها بسیار خیره و صالحه و عقیقه بوده، در همان بقعه مدفون است و میرزا جهان شاه که «حقیقی» تخلص کردی و پادشاه عظیم‌الشان بود در دوازدهم شهر ربیع‌الاول سنه ۸۷۲ ه.ق. به دست حسن پادشاه کشته گشت با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند» ج ۱، ص ۵۲۴.

این پادشاه از شعر و شاعری بهره کافی داشت و همان طوری که اشاره شد «حقیقی» تخلص می‌کرد. نوشته‌اند که وقتی دیوان اشعارش را به مولانا جامی فرستاد و جامی در توصیف آن چنین نوشت:

همایون کتابی چو درجی ز دُر	رسید از گهرهای تحقیق پر
در او هم غزل درج هم مثنوی	ز اسرار صوری و هم معنوی

۱ - برای اطلاع بیشتر از تاریخچه این مسجد و وضع کنونی آن رجوع شود به تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز (نادر میرزا) - مقاله مرحوم حاجی حسین نخجوانی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ج ۱، ش ۳ - نقشها و نگاشته‌های مسجد کبود تألیف سید جمال ترابی طباطبایی - راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی تألیف اسماعیل دیباج - آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگ.

ز مقطع چه گویم که هر مقطعی
 شده طالع از مطلع هر غزل
 به صورت پرستان کوی مجاز
 ز فیض ابد را بود منبعی
 فروغ تابشیر صبح ازل
 ز شاه حقیقی نشان داده باز
 نسخه‌یی از دیوان او در موزه بریتانیا به نشانهٔ ۹۴۹۳ or نوشتهٔ ۸۹۳ هست

(فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۰۱).

وقتی فرزندش پیر بداق بر علیه او قیام کرد و قلعهٔ بغداد را تصرف نمود جهان شاه این قطعه را به قصد نصیحت به وی فرستاد:

ای خلف از راه مخالف مَتاب
 شاه منم ملک و خلافت مراست
 غصب مکن منصب پیشین ما
 ای پسرار چه به شهی در خوری
 تیغ مکش تا نشوی شرمسار
 تیغ که سهراب به رستم کشید
 با چو منی تیغ فشانی مکن
 گر سپهم پا به رکاب آورند
 کوه بجنبد چو بجنیم ز جای
 گر چه جوانیت ز فرزاندگی ست
 تیغ بیفکن که منم آفتاب
 تو خلفی از تو خلافت خطاست
 غصب روا نیست در آیین ما
 با پدر خویش مکن سروری
 شرم منت نیست ز خود شرم دار
 هیچ شنیدی که زگیتی چه دید
 دولت من پیر و جوانی مکن
 ریگ بیابان به حساب آورند
 چرخ نخیزد چو نخیزم به پای
 این ز جوانی نه که دیوانگی ست

پیر بداق چنین پاسخ داد:

ای دل و دولت به لقای تو شاد
 نیستم آن طفل که دیدی نخست
 شرط ادب نیست مرا طفل خواند
 هر دو جوانیم من و بخت من
 با چو منت بهر تمنای ملک
 تیغ مکش بر رخ فرزند خویش
 پختهٔ ملکی، دم خامی مزین
 شاخ کهن علت بستان بود
 باد تو را شوکت و بخت و مراد
 بالغم و ملک به بالغ درست
 بخت چو بر جای بزرگم نشاند
 با دو جوان پنجه به هم بر مزین
 خام بود پختن سودای ملک
 رخنه مکن گوهر دلبد خویش
 من ز تو زادم نه تو زادی زمین
 نخل جوان زیب گلستان بود

کشور من نیست کم از کشورت لشکر من نیست کم از لشکرت
خطه بغداد به من شد تمام کی دهم از دست به سودای خام
چون تو طلب می‌کنی از من سریر من ندهم گر تو توانی بگیر
و این پیر بداق سال ۸۷۰ به تدبیر جهان‌شاه به دست برادرش محمدی کشته شد.
مؤلف روضه السلاطین درباره جهان‌شاه می‌نویسد: نظم او درویشانه و به تصوف نزدیک
است و این مطلع او خبر می‌دهد:

از لطف دوست یافت «حقیقی» مراد دل بی‌جد و جهد طاعت و بی‌منت عمل
دیوان ترکی حقیقی با مقدمه و اهتمام ابوالفضل رحیموف از روی نسخه بریتانیا و نسخه
انستیتوی «ماتنا داران» ایروان سال ۱۹۸۸ میلادی در باکو به چاپ رسیده است.
نسخه چاپی به قطع جیبی ۱۵ × ۱۱ سانتیمتر در ۷ + ۱۰۹ صفحه و هر صفحه بطور
متوسط ۷ بیت محتوی غزلیات و دوبیتی‌های ترکی جهان‌شاه است.
بیت اول:

یارین غمینده بولمه‌دی هر بی‌صفا، صفا یارین وفاسینی نه بیلور چکمییه‌ن جفا
و با دوبیتی زیر پایان پذیرفته است:

ای رخون اسماء مقصودات غیب وی صفاتین ذات موجودات غیب
شاهد و مشهود مثلون ذات غیب واجب اولموشدور سنه اثبات غیب

(تذکره الشعراء دولتشاه، ص ۴۵۷ - ۴۶۲ - روضه السلاطین، ص ۶۶ - ۶۷ - مآثر رحیمی، ج ۱، ص ۳۳ - ۴۱ -
دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۳۳ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۳، ص
۱۱ - ۱۹ - فرهنگ سخنوران، ص ۱۶۹)

حمید تبریزی

در سده هفتم و یا قبل از آن می‌زیست. رباعی زیر که در دیوان کبیر مولانا هم وارد شده
از اوست:

دلدار که دل به غصه پروردم از او دلدار من است، اگر چه با دردم از او
در رهگذری دوش، بری بر من زد المنة لله که بری خوردم از او

(نزهة المجالس، ۶۷، ۴۸۶)

حیدری تبریزی

از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است به حرفهٔ سراجی روزگار می‌گذرانید و چند نوبت به هند رفت و در نظر آن مردم قبول تمام یافت. وی از شاگردان لسانی شیرازی و از معاصران طوفی و وقوعی و شریف تبریزی بود.

مؤلف خلاصه‌الاشعار به سال ۹۸۵ در کاشان با او ملاقات و دیوان غزلیاتش را که بالغ بر شش هزار بیت بوده ملاحظه کرده است.

میان حیدری و مولانا وحشی مهاجرات شده و وحشی یک مثنوی تمام در هجو وی گفته است.

به نوشتهٔ امین احمدرازی در بدو جوانی به هند رفت و از محمد قاسم خان نیشابوری رعایت بسیار یافت و با آن که در هند به نوایی رسیده بود این رباعی بگفت:

در کشور هند شادی و غم معلوم آن جا دل شاد و جان خرم معلوم
جایی که به یک رویه آدم نخرند آدم معلوم و قدر آدم معلوم

و بعد آن جا را به قصد تبریز ترک گفت ولی بعد از چند وقت باز به هندوستان عزیمت کرد و... قصدهایی در مدح اکبر پادشاه هند در سلک نظم کشید و به قول خوشگو ده هزار رویه با اسب و خلعت صله یافت و چون خازن در تسلیم آن تأخیر نمود این قطعه در تقاضا انشا کرد:

مشکلی دارم شها خواهم کنم پیش تو عرض
ز آن که زین مشکل مرا صد داغ حسرت بر دل است
سیم و زر انعام کردی لیک از خازن مرا

هم گرفتن مشکل و هم ناگرفتن مشکل است
و بعد از اخذ صله به تبریز برگشت و در تکیهٔ حیدر که مطلب اعلاش بود فروکش نمود.
حیدری به طلاق لسان معروف و صحبت وی از شعرش گرمتر بود.
علاوه بر دیوان غزلیاتش، در تتبع بوستان سعدی مثنوی انشا نمود ولی شهرت نیافت
تاریخ فوت او را سال ۱۰۰۰ هجری قمری نوشته‌اند.

کلیات او: ملا عبدالقادر بیدآونی در منتخب التواریخ می‌نویسد دیوان چهارده هزار بیتی از او دیده‌ام. اما قماش نیک در آن به غایت اندک است.

نسخه‌یی از کلیات او در کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۸۱ به خط نستعلیق خوش سده ۱۱ موجود است که شامل قصیده و غزل و دوبیتی و مثنویهای «جنگ‌نامه گجرات»، «سیروسلوک»، «لسان‌الغیب» اوست.

جنگ‌نامه گجرات: مثنوی است در داستان جنگ و فتح گجرات که به روزگار جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) سروده است نسخه آن در کتابخانه مجلس در ضمن کلیات او هست.

سیروسلوک: مثنوی است در حدود ۷۰۰ بیت با بندهایی به نثر و چنین آغاز می‌شود:
نسخه سرالهی سخن است نامه نامتناهی سخن است
نسخه جداگانه‌یی از این مثنوی در کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۸۰/۲ نستعلیق سال ۱۰۶۹ هست.

لسان‌الغیب: مثنوی است که در آن از جسارتی که شریف تبریزی در «سهو اللسان» به استاد خود «لسانی» کرده انتقاد شده است.

صادقی افشار هم با «هجو ثالث» خود لسان‌الغیب را انتقاد کرده و در مقدمه آن گفته است:

کجا شریف کجا حیدری تعالی الله ز هجو گفتن او صادقی به هم خورده...
نسخه‌یی از «لسان‌الغیب» در کتابخانه مجلس به شماره ۵۱۸۱/۳ نستعلیق خوش سده ۱۱ وجود دارد. (فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۰۹۷)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

به هیچ کس منما نامه سیاه مرا چنان بکن که نداند کسی گناه مرا

ترسم از آب و هوای خلد گردد نا امید آن که می‌خندد به اشک گرم و آه سرد ما

چو ریزم اشک از دل آه درد آلود برخیزد بلی چون آب بر آتش بریزد دود برخیز

چراغ دیده‌ام بی خون دل روشن نمی‌سوزد

بلی هر جا چراغی هست بی روغن نمی‌سوزد

هم چو آتش ناله خونین دلان دردمند بیشتر دارد اثر هرچند می‌گردد بلند

مهرمه رویان عالم را نباشد اعتبار پرتو خورشید در یک جانمی‌گیرد قرار

چوپا کان «حیدری» تا می‌توانی کمالی کسب کن در عالم خاک

که ناقص رفتن از عالم چنان است که بیرون رفتن از حمام ناپاک

در آتش است ز عشقت تن بلاکش من به آب تیغ تو خواهم نشیند آتش من

از رباعیات اوست:

از مردم بی‌هوش، سخن گوش مکن جا در صف مردمان بی‌هوش مکن

خواهی که در این غمکده غمگین نشوی از مردن خویشتن فراموش مکن

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۳ - ۲۴۵ - مجمع‌الخواص، ص ۲۱۷ - ۲۱۸ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۳۲۸ - ۱۳۴۷ -
آتشکده آذر، ص ۱۱۳ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - ریاض‌الجنة، روضه ۵، ص ۸۲۱ - ۸۲۲ - تنایج‌الافکار،
ص ۱۸۶ - ۱۸۷ - شمع‌انجمن، ص ۱۲۱ - ۱۲۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۵ - ۱۲۶ - فهرست نسخه‌ها، ج ۲،
ص ۱۲۰۷؛ ج ۳، ص ۱۸۵۶ - فرهنگ سخنوران)

حیرت تبریزی

آقا حسین علی متخلص به «حیرت» از اطبای معروف سده ۱۳ هجری قمری تبریز است: به نوشته مؤلف نگارستان‌دارا، استحضاری وافی از لغت فرس و دواشناسی و حدسی صایب در شناختن امراض داشت پیرامون سال ۱۲۴۱ ه.ق. به زیارت حج نایل شد و در این سفر رنجوران را معاینه و معالجه می‌کرد. گاهی بر سبیل تفتن شعر می‌گفت و طبعش بیشتر به قصیده‌سرایی مایل بود. در حق یکی از دوستانش به شوخی گفته است:

وقت آن شد که رهی راز کرم شادکنی بدهی آن چه عطا کردی پار و پیرار

جنس نارفته به انبار ز خرمن بفرست که برون ناید از انبُر ز درون انبار
بهر بزم تو مهیا شده در دهر سه چیز شهد از نخل و زر از خاک و دُر از دریابار

در مدح حضرت امیر (ع) گوید:

چرخ را برگردن از عقد مجرّه مرسله
زهره را از ماه نو در گوش سیمین گوشوار
از نیام شرق شمشیر جهان افروز مهر
آشکارا شد چو تیغ شاه، روز کار زار
آن که در روز و غا جبریل خواندش از خدا
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار
حامی شرع پیمبر ماحی آثار کفر
پیشوای راستین مقصود دور روزگار
گرفتند از آتش قهرش شراری بر محیط
ور چکد از ابر لطفش قطره‌یی در شوره‌زار
بحر موج افکن از او گردد چو موج آور سراب
شوره‌زار خشک ازین گردد چو خرم نوبهار
(نگارستان دارا، ص ۱۸۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۴)

حیرت قاجار

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس متخلص به «حیرت» فرزند حسام‌السلطنه شاهزاده محمد تقی میرزا، نواده فتح علی شاه قاجار است به سال ۱۲۶۴ هجری قمری در تبریز زاده شد در مکتب خانه ملا عبدالعلی که آموزگار امیرزادگان بود تحصیل کرد و در یازده سالگی به طهران رفت و در محضر ملا علی دماوندی نحو و منطق فرا گرفت و نزد ملا ابراهیم حکیم سبزواری به تکمیل کمالات پرداخت. وی در نظم و نثر توانا بود دیوانش در بمبئی به چاپ رسیده و در مقدمه آن ترجمه حالش مسطور است خود می‌نویسد:

در ابتدای شباب به تشویق احباب به سرودن اشعار رغبتی تمام بود و بدون تکلف و توقف معانی لطیفه را که در خاطر محزون بود طی سخنی موزون بیرون آورده به اقتضای موارد غزلها و قصاید پرداختمی.

مرحوم تربیت می‌نویسد که شیخ‌الرئیس در دوره دوم مجلس که نگارنده نماینده تبریز بودم ایشان هم نماینده مازندران بود.

تألیفات: «منتخب نفیس» مشتمل بر منتخبات اشعار پارسی و عربی و منشیات اوست و به سال ۱۳۱۲ در بمبئی به چاپ رسیده است. «اتحاد اسلام» و «کتاب‌الابرار» نیز از تألیفات اوست. وی به سال ۱۳۳۶ هجری قمری وفات یافته است.

سرگذشت شیخ‌الرئیس که بقلم خود او در مقدمه «منتخب نفیس» آمده و در مجله آینده شماره آذر - اسفند ۱۳۶۹ انتشار یافته چنین است:

«بمنه تعالی - شرح احوال و ماجرای زندگانی بنده را خواسته‌اید، با آنکه تراکم صدمات و مصائب عموماً و اثر واردات اخیر دوره منحوسه مشنومه استبداد خصوصاً خاطر و خیال بنده را طوری فرتوت و مبهوت کرده که اگر چیزی بنویسم یا بگویم از مقوله خرق عادت است، نمی‌توانم خواهش محترمانه اداره روزنامه مقدس را حواله به خاموشی دهم و عذر فراموشی آورم.

این بنده شرمنده در شهر تبریز و آن خاک پاک غیرت خیز متولد شدم در سنه ۱۲۶۴. قریب به سن بلوغ، ان‌الله بالغ امره، به امر والدین طاب ثراهما به مشهد مقدس رضوی علیه‌السلام مشرف شده به اقامت در آن آستان ملایک پاسبان در سایه سعادت ابوبن رضوان‌الله علیهما مستسعد آمدم. با وجود تقلد مناصب عدیده و ادارات مهمه لحظه‌ای از تحصیل فنون متنوعه و علوم مختلفه تقاعد نمی‌کردم.

به شوق قلبی و به سوق غیبی در طلب علم کوشش داشتم. ادبیات و تفسیر و طب و کلام و حکمت طبیعی و الهی را در نزد اساتید فن و مهره صناعت درس خواندم تا درس گفتم.

بعد از فراغت از این مقدمات به توغل در علوم شرعیه و آموختن فقه و اصول رغبت کرده در محضر علمای بزرگ و فقهای معروف آن بلده طیه روحی فدا مشرفها استفاده نمودم و در سن متجاوز از سی، قصائد تازی و پارسی به روش شعرای مشهور عجم و عرب

می‌گفتم که جالب انظار اهل ذوق و ادب بود، و هم در آن ایام به محراب عبادت و منبر افادت بر آمدم.

از برکات توجهات گرانبهای سلطان سریر ارتضا تمام مستمعین به سمع‌القبول و عین‌الرضا به سخنانم ملاحظه می‌کردند و حسن ظن داشتند. همت بنده بلند پروازی کرد و خداوند بنده نوازی،

همچو مستسقی کز آبش سیر نیست پس بر آنچه یافتی بالله مایست محض خروج از ذلت تقلید و عروج به عزت اجتهاد به عتبات عالیات مسافرت کرده و در نجف اشرف و کربلای معلی در مجمع‌افادات علمای اعلام و حجج اسلام آقای حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و شیخ‌الطائفه آقای شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی، و آقای فاضل‌اردکانی قدس‌الله ارواحهم استفاضه و استضائه می‌نمودم.

تا اینکه قائد سعادت و مسألت توفیق به ناحیه مبارکه سرمن رأی رسانیدم و به حضرت استادنا‌الاعظم کشانیدم. حسب‌الامر غفران مآب حجة‌الاسلام آیه‌الله علی‌الانام نائب‌الامام علیه‌السلام مولینا میرزای شیرازی عطرالله مرقدہ در آن ناحیت قدس و حوزه درس رحل اقامت افکنده شب و روز به تحریر و تنقید مسائل شرعی و استنباط احکام فرعیه از مآخذ اصلیه اشتغال بلکه اشتعال داشتم.

مراتب لطف و تشویق آن استاد مسلم و فقیه اعلم در حق این بنده در مجالس افاضات علمیه آنچه فرموده‌اند ثبت خاطر معاصرین است و آنچه به قلم مبارک آمده حاضر و موجود، وسیله دست افتخار است.

پس از مراجعت به ارض اقدس تصادف کرد با حکومت مستقلة مستبده میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی. چون سبک و روش مواعظ و نقطه‌های بنده منافی خیالات استبدادیه بود و عموم مردم بدبخت را به حقوق حریت مشروعه و آزادی طبیعی خود تنبیه و آگاهی می‌دادم بر خلاف بعضی از علماء سوء که جمیع آیات قرآنی و روایات مأثوره را به تأویل نفسانی و تنزیل شیطانی به وجوب اطاعت سلطان جور و لزوم انقیاد احکام خودسرانه فراعنه عصر و نمارده وقت مؤول و محول می‌کردند لاجرم از آن عتبه عرش مرتبه خائفاً یتروقب هجرت کرده ثانیاً عزیمت زیارت بیت‌الله نمودم.

در مراجعت حج در اسلامبول به خواهش دوستان ایرانی و عثمانی به نشر معارف ایمانی

و اشاعه عدل و داد و ارائه قبايح ظلم و استبداد مشغوليت داشتم. متجاوز از يك سال به مواعظ نافعه و كلمات تامه مرجعيت خاصه و عامه را نائل آمده از دولت ايران به توسط پرنس ملكم خان تطيب خاطرى و ترصيه ظاهرى به عمل آمد به تهران برگشته به مشهد مقدس مراجعت كردم.

پس از چند سال به واسطه هجوم زرايا و بلايا ثالثاً عازم طواف خانه خدا زاده الله شرفاً شده ايضاً در اسلامبول قصد اقامت كردم و با جناب غفران مآب فيلسوف يگانه سيد جمال الدين افغانى مراودات و معاهدات به ميان آمد، با اينكه برخلاف ميل سفير ايران بود به ممانعت و مزاحمت او و قعى نمى گذاشت. ميرزا آقاخان كرمانى شهيد ميدان آزادى واسطه تحريرات و رابطه تدميرات بود.

حسب الاقتضا به صوب هندوستان تصميم مسافرت [كرد] و مدتى در بمبئى به اقامه و ظايف اسلاميت و انسانيت پرداخت. كتاب «اتحاد اسلام» به زبان فارسى سهل ممتنع و كتاب الابرار در رد احمد قاديانى به لسان عربى مبين و ادبى متين در ايام اقامت بمبئى به قلم عاجزانهم بحول الله نوشته شد و به ملاحظه وصول مكاتبات سريه از مرحوم سيد جمال الدين و پرنس ملكم خان و ايفائى وظيفه مأموريت روحانى و پنهانى با تقبيل اعتاب مقدسه عراق عرب تجديد عهد كرده و در نجف اشرف و حائر مبارك در طى مواعظ عمومى و تقريرات خصوصى لزوم مداخله علمائى اعلام و حجج اسلام را در سياسيات ايران اثبات و خاطر نشان نمودم.

پس از سالى توقف و تشرف از طريق بصره به شيراز آمده هفت سال در آن دارالعلم به تعليمات اخلاقى و آدابى و تدريس علوم شرعيه پرداخت. بعضى از هواپرستان حاجى آصف شاهسون را اغواء كردند و نويد دوام حكومت دادند. بلطائف تزوير و تدليس حكم احضار بنده را از تهران صادر كرد.

با كمال كراهت از آب و هواى مصفا و جعفر آباد و گلگشت مصلى صرف نظر و به اصفهان آمده چند ماه هر روزه به منبر وعظ صعود كرده فضائح و قبايح حكام ظلم و عالم نمايان اعوان ظلمه را تشريح و توضيح نمودم و به تهران آمدم.

ميرزا على اصغر خان امين السلطان از طرف مرحوم مظفر الدين شاه ابلاغ كرد كه شاه مى فرمايند هر وقت تصور مى كنم شيخ الرئيس در طهران به منبر خواهد رفت فرائض من

مرتعش می‌شود. به شرط اینکه موعظه نکند حق ورود و اقامت دارد. ولی مرحوم خلد آشیان آقاسید علی اکبر مجتهد تفریشی اعتنایی به این منع و مزاحمت ننموده مسجد خود را تفویض و در اعلی درجه ترویج و تأیید کرد، رحمة الله تعالی.

در مواعظ تهران خیلی بی‌پرده و عریان حرف می‌زد. قواعد عدل و فواید مشروطه را گوشزد خواص و عوام می‌کرد. همه وقت انذار تبعید و اخطار تهدید می‌رسید یک دفعه خواستند به کرمان و حرمان تبعید شوم غیر تمندی حجة الاسلام طباطبائی آقا سید محمد دامت برکاته باعث جنبش اهل طهران شد. از یک منزلی معاودت کردم. چندی دیگر شبانه خواستند با سواره و پیاده دور خانه بنده را احاطه و دستگیر نمایند به سفارت سنیه عثمانی توسل و تحصن کرده با تأمینات رسمیه بیرون آمدم. خداوند دیگر ننماید.

در هنگام آن هنگامه که محمد علی میرزا، سوء سریرت و خبث سجیت خود را بی‌پرده کرد. مسجد و مجلس را مهدوم، علما و امرا و وکلای معدلت خواه را به انواع عقوبت گرفتار کرد. همان روز دور خانه بنده محصور قزاق بود. اسب و کالسکه و فروش بیرونی را یغما کردند. چون قصد هجوم به اندرون داشتند به حفظ ناموس از خانه بیرون آمده به منزل حاجی حسین میرزا حشمة السلطنة رفتم که با بنده یار و نعم الجار و بر خلاف غالب، بنی اعمام شاهزاده مشروطه خواه از همه جا آگاه است. قزاقی از بالای بام بنده را هدف گلوله خواست «قتل این خسته به آن تیر چو تقدیر نبود» تیر آن خطا کار اصابه ننموده از همان خانه سر و پای برهنه مسلوب العمامه و الردا با دست بسته به موقف لیاخف آوردند. حکم کرد به باغ شاه بیرند و در حضور مرکز استبداد محکوم به اعدام شدم.

نمی‌توان گفت که از مأمورین رذالت پیشه چه صدمات بیرون از اندیشه دیدم. چون در ایام توقیف در باغ شاه رساله بدیع المقالہ ای به اسم «خطرات النفس و ثمرات الحبس» ثبت خاطر کردم و اکنون ضبط دفاتر اطالہ این عجاله را بی‌لزوم می‌بینم فقط محض جلب رقت و استرحام دوستان روحانی و برادران ایمانی این قصه هائله و غصه روح فرسا را اخطار می‌کنم. در ورود این همه شدائد از خوف و جوع و نقص اموال و انفس خوشوقتی داشتم که ثمرات وجودم مصون و مأمون مانده‌اند خود را تقدیه آنان کرده‌ام.

بدبختانه پس از رهائی از زنجیر استبداد که به خانه ویرانه آمدم معلوم شد اعز ثمرات وجودم یگانه فرزند هوشمندم احمد سراج الدین که در کمال و جمال کم نظیر بود و همه

آداب و اخلاقش دلپذیر از بیم و هراس محاصرین و صدای دلخراش توپ و شریپل و از تأثر گرفتاری پدر پیر در همان روز مهمه و ملحمه دلش باخته و کارش ساخته شده چندی حلیف بستر بود.

هر چه کردیم از دعا و از دوا درد افزون گشت و حاجت ناروا
از هم و غم دنیی مستریح شد.

و در وقوع این مصیبت جانگداز بجز جناب شیخ سیف‌الدین میرزا که فرط حمیت نمود و شرط رحمت بجا آورد سایر اقوام و ذوی‌الارحام نه همین غمخواری و تعزیت سوکواری نمودند، بلکه غالباً به شماتت برخاسته ابتلای به این بلای ناگهانی و قضای آسمانی را عقوبت و عزای مخالفت معبود حقیقی و ولی نعمت محمدعلی میرزا قلمداد کردند. ذلک مبلغهم من العلم چنانکه در پاسخ شاه وحشی سیرت دیو صورت در موقعی...

اکنون اگر حیات خود را بخواهم و هنوز از زندگانی آمال و امانی داشته باشم همان پیشامد سعادت اهل ایران و ترقیات معنویه حوزه ایمان است که نتیجه این همه فداکاریها و گرفتاریهاست و این رشته امیدواری متصل به دستگاه غیب است که منزله از عیب است و وگرنه وضع و نمود عالم شهود را موزون و در خور خورسندی نمی‌بینم تا الطاف خفیه و توجهات غیبیه در دستگیری این ملت بیچاره چه قدرتی خارق‌العاده بنماید که دسائس بقیة‌السیف از مستبدین در بنیان مرصوص اتفاق و اتحاد مجاهدین باعث ثلمه ناگوار نشود و ظهورات بر خلاف انتظار پیش نیاید...».

فرصت درباره او گفته:

بلند نام دو شیخ‌الرئیس در زمن است یکی ابوعلی و دیگری ابوالحسن است
از اشعار اوست:

فکر آزاده ز اندیشه هر کار افتد	خرم آن دم که به دام تو گرفتار افتد
کز بنا گوش تو بر دوش به یک بار افتد	عجبا طره طرار تو ای فتنه روم
دست و پا بسته به یک بار نگونسار افتد	یا یکی زنگی رقاص که در سطح بلور
اتفاقی است که در کوی تو بسیار افتد	قتل این بیگنهان در ره عشقت به خطا
کار سهل است اگر بر در خمار افتد	بعد از این با قدم صدق به میخانه رویم
بازم از سر به ره میکده دستار افتد	«حیرتا» بر سر آنم که زمستی گه رقص

خوشادمی که خراب از شراب ناب شویم بنا بر آب گذاریم تا خراب شویم
طریق حکمت آن است تا فلاطون وار میان خم بنشینیم تا شراب شویم

گفت راه عشق من پیما به سر گفتم به چشم
گفت در گام نخست از سر گذر گفتم به چشم
گفت اگر باشد به وصل من هنوزت چشم داشت
باید از عالم کنی صرف نظر گفتم به چشم
گفت اگر سودای حق داری چو «حیرت» در رهش
چشم‌پوش از نفع‌و ضرر، از خیر و شر گفتم به چشم

با زلف بتی بلند و پست آمده‌ایم آزاد زقید هر چه هست آمده‌ایم
از کعبه خدا پرست آیند همه جز ما که زکعبه بت‌پرست آمده‌ایم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۷ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۹۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۴ - ۲۷۵ - سخنوران نامی
معاصر، ج ۳، ص ۹۲ - ۹۵ مجله آینده سال ۱۶، ص ۸۰۵ - ۸۱۲)

خاتمی تبریزی

از شاعران سده نهم و روزگار سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳ - ۸۹۶) است از اوست:

کاکل به شانه می‌زند آن دلستان من می‌پرورد بلای سیه بهر جان من

(ترجمة مجالس النقایس، ص ۳۰۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۷)

خاتمی تبریزی

از شاعران سده دهم هجری قمری است به کتاب فروشی اوقات می‌گذرانید. این مطلع
در جواب درویش دهکی^۱ قزوینی از اوست:

۱ - مطلع درویش دهکی چنین است:

من که حیران رخت با چشم گریان مانده‌ام چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده‌ام

(تحفه سامی، ص ۲۶۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۸)

خادم تبریزی

حافظ حسین معروف به کربلایی، و ابن کربلایی فرزند درویش حسن بابا فرجی از فضلا و شعرا و علمای صوفیه سده دهم ه.ق. تبریز و از مریدان صفی‌الدین شاه مجتبی فرزند امیر بدرالدین احمد لاله‌یی ست وی به سال ۹۷۵ کتاب مفصلی به نام روضات الجنان در خصوص مقابر مشاهیر اولیا و فضلالی تبریز و نواحی آن (مشمول بر یک مقدمه و هشت روضه و خاتمه) تألیف نموده است جلد اول آن در تاریخ ۱۳۴۴ و جلد دوم آن به تاریخ ۱۳۴۹ ش. به تصحیح و تعلیق دانشمند فقید آقای جعفر سلطان‌القزایی به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب به طبع رسیده است.

شیخ بدرالدین حسن بورینی تحت عنوان ترجمه حسین حافظ تبریزی می‌نویسد:
«کان من محاسن الدنیا مصاحبه و لطفاً و مهابة و تاریخاً و نظاماً و فضیلة و دیناً و جدت من صحبتہ خیراً کثیراً رحمہ اللہ رحمۃ واسعة».

ملا محمد حسین ملقب به مهین استاد و متخلص به محزون (متوفی ۹۸۶) خطاط معروف تبریزی نیز او را چنین می‌ستاید:

در عالم فقر آن که امروز	بی خرقة و جبه ریایی است
شاهنشہ کشور قناعت	درویش حسین کربلایی است

درویش حسین خود از خوشنویسان و از شاگردان علاءالدین علی بیگ تبریزی (متوفی ۹۵۸) است. به رسم و عادت صوفیان و یا به سبب پریشانی اوضاع آذربایجان در اوایل صفویه روزگارش اکثر در دیار غربت سپری شد. سال ۹۸۸ از راه دمشق به زیارت کعبه شتافت و از همان راه به تبریز بازگشت و پس از اندکی دوباره به دمشق رهسپار شد و در آن جا رحل اقامت افکند تا در ۱۶ ذی‌قعدة سال ۹۹۷ در همان شهر وفات یافت و در موضع مرج‌الدحداح در جوار قبر شیخ ابوشامه مدفون شد.

وی در شعر «خادم» تخلص می‌کند. نمونه‌یی از اشعار اوست در نعت مصطفی علیه‌السلام:

احسن حسنی است اتصال محمد	ابغض اشیاست انفصال محمد
روشنی آفتاب و ماه چه باشد	شمه‌یی از پرتو جمال محمد
سایه عرش برین و چرخ مقرنس	ظل قلیلی ست از ظلال محمد
آیه قریبی که واقع است به قرآن	آمده است آن به شان آل محمد
آید اگر بر شما مصیبتی از دهر	یاد نماید ز ارتحال محمد
روز قیامت ز کردهات چو پرسد	فکر جوابی کن از سؤال محمد
رتبه «خادم» همین بس است که باشد	خادمی از خادمان آل محمد

فغانی که از مبتلایی بر آید	چه غم کز غم دلربایی بر آید
مرادی ست جان را که بیند رخ او	مراد دل بینوایی بر آید
پی انتظارش بود گوش بر در	چه باشد که آواز پایی بر آید
حذر کن ز آمیزش خلق عالم	مبادا که ناگه صدایی بر آید
غنی سازدت شیوه عشق بازی	کی این شیوه از هر گدایی بر آید
به وقت در و چون رسد کشت عاشق	بناگاه ابر بلایی بر آید
به جز لاله شوق چیزی نباشد	چو از خاک «خادم» گیایی بر آید

نپنداری کز آن گل چاکها در پیرهن دارم
 که صد چاک دگر در سینه ز آن نازک بدن دارم
 غم او در رگ جانم فرو برده ست چنگ خود
 عجب دامن ز چنگش جان برم زین غم که من دارم
 ز اول طالعمر برگشته بود و بختم آشفته
 من این سرگشتگی آخر ز بخت خوشتن دارم
 مرا در دل که چون او را ببینم رازها گویم
 یکی ز آنها نیارم گفت در دل صد سخن دارم

من و کنج غم و خاطر ز سودای گلی برهم
 کجا پروای باغ و میل گلگشت چمن دارم
 رخ شیرین ندیده جان شیرین داد در راهش
 به دل صد کوه غم از رهگذار کوهکن دارم
 هوای گل رخان شهر تبریزم چو «خادم» شد
 دلم بگرفت در غربت تمنای وطن دارم
 (مقدمه بر روضات الجنان، ج ۱، ص ۹ - ۴۰؛ ج ۲، ص ۶۳۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۹)

خازن تبریزی

محمدامین ملقب به آقاسی و متخلص به «خازن» فرزند ضیاءالدین، از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری: زمان شاه عباس کبیر است. مردی زشت خو بود و به مجرد توهمی رشته محبت را می گسیخت. از اصفهان به شیراز رفت و مدتی آن جا اقامت یافت.

طبعش در اقسام سخنوری بر کمال بوده از اوست:
 عیسی چو به خورشید بر افراخت علم را بسپرد به لعل شکر افشان تو دم را

عشق توام از خیر و شر دهر بری ساخت در حشر مرا نامه اعمال سفید است

بود ز تنگی دل غنچه سان دل جمعم چو گل شکفتیم باعث پریشانی است

چشم گیرنده تر از چنگل شاهین قضاست مژه برگشته تر از بخت من بی سروپاست

گلشن فردوس اگر خواهی مرنجان خلق را سد راهی چون غبار خاطر احباب نیست

تاز خون گرم تو گردیده در خاطر گره رشک می سوزد اگر در خاطری جامی کند

(نذکره نصرآبادی، ص ۲۰۶ - شمع انجم، ص ۱۴۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹ - ۱۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷)

خازن تبریزی

میرزا شریف فرزند میرزا نوری بیگ از تبریزیهای ساکن عباس آباد اصفهان و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. خط شکسته را خوب می نوشت. نصرآبادی می نویسد که قبل از این مستوفی موقوفات مسجد جامع جدید عباسی بود دست از آن داشته و الحال وزیر عالیجاه یوسف خان بختیار است. طبعش خالی از لطف نیست «خازن» تخلص دارد. از اوست:

سوز دلم فزون شد و تا مغز سر گذشت آتش کشید شعله در این پنبه در گرفت

شد تازه آب گیری تیغ جفای او ممنون شدم ز گریه بی اختیار خویش

تا گیرمش تمام در آغوش هم چو عکس هر جا که یار جلوه کند آب می شوم

(تذکره نصرآبادی، ص ۹۲ - روز روشن، ص ۱۹۳ - ۱۹۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۹)

خالصی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می زیست. سام میرزا می نویسد: مردی حریص و زرپرست بود سی سال زر جمع کرد آخر در نود سالگی مرد و زرهای باقی ماند. از اوست:

بودم اسیر زلفش و خط نیز رخ نمود شد مهر من یکی دو بر آن مه از آنچه بود

در تحفه سامی چاپ ۱۳۱۴ مطلع مذکور برای مولانا تزریقی بیارجندی و مطلع زیر برای خالصی ثبت شده است:

جانا غم تو مایه عیش نهان ماست درد تو مونس دل بی خانمان ماست

مرحوم تربیت نیز همین مطلع (جانا غم تو) را در صفحه ۱۳۲ به نقل از تحفه سامی به نام «خالصی» و در صفحه ۲۹۴ به نام «فائقی» ثبت کرده است. در حالی که در تحفه سامی شاعری به نام «فائقی» تبریزی نیامده و ظاهراً «فائقی» تحریفی از «خالصی» است.

(تحفه سامی، ص ۳۱۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۲، ص ۲۹۴ فائق)

خامنه‌یی تبریزی

جعفر فرزند حاج شیخ علی اکبر خامنه‌یی از بازرگانان تبریز بسال ۱۲۶۶ شمسی در تبریز چشم به جهان گشود و در همانجا تحصیل کرد. اشعار پر شور او در روزنامه‌های (جبل‌المتین و چهره‌نما و عصر جدید و شمس) و بعدها در مجله دانشکده منتشر می‌شد. جعفر خامنه‌یی یکی از جوانان روشنفکر و آزادیخواه آذربایجان بود. زبان فرانسه را پنهانی از پدر متعصب خود آموخته بود. از شکل معمول اشعار فارسی عدول کرده و قطعاتی بی‌امضاء با قافیه‌بندی جدید و بی‌سابقه و مضامین نسبتاً تازه انتشار می‌داد. یکی از این قطعات که ادوارد براون در (تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران نو) نقل کرده چنین است.

(به وطن)

هر روز به یک منظر خونین به در آیی
هر دم متجلی تو به یک جلوه‌ی جانسوز
از سوز و غمت مرغ دلم هر شب و هر روز
با نغمه‌ی نو تازه کند نوحه سرایی
ای طلعت افسرده و ای صورت مجروح
آماج سیوف ستم، آه ای وطن زار
هر سو نگریم خیمه زده لشکر اندوه
محصور عدو مانده تو چون نقطه‌ی پرگار

محصور عدو، یا خود اگر راست بگویم
ای شیر، زیون کرده ترا رو به ترسو
شمشیر جفا آخته روی تو ز هر سو
تا چند به خوابی؟ بگشا چشم خود از هم
برخیز، یکی صولت شیرانه نشان ده

یاجان بستان یا که در این معرکه جان ده

(به قرن بیستم)

ای بیستمین عصر جفاپرور منحوس
ای آبدی وحشت و تمثال فجایع
برتاب ز ما آن رخ آلوده به کابوس
ساعات سیاهت همه لبریز فجایع
دیدار تو مدهشتر از انقاض مقابر
شالوده‌ات از آتش و پیرایه‌ات از خون
هر آن تو با ماتم صد عائله مشحون
از جور تو بنیان سعادت شده بایر

زاین مذبح خونین که به گیتی شده برپا
روح مدنیت شده آزرده و مجروح
خونها که به هر ناحیه ناحق شده مسفوح
بر ناصیه‌ی عصر هنر لکه‌ی سودا...
نفرین به تو، ای عصر فریبنده و غدار
لعنت به تو، ای خصم بشر؛ دشمن عمران
ای بوم، فروکش نفس، ای داعی خسران
زاین پس مشو اندر پی ویرانی آثار

آن روز که زادی، چه نویدی که ندادی؟
امروز که رستی، توز خون یکسره مستی
زین سان که توره بسپری، ای آفت هستی
فردا به وجود آری یک تلّ رمادی

با توجه به پاره‌یی از اشعار جعفر خامنه‌یی و میرزاتقی خان رفعت تاریخچه شعر نو به سالها قبل از نیمایوشیج میرسد.

افق تاریک

در آسمان سعادت ستاره می‌جویم نهفته کوکب رفعت دوباره می‌جویم
بهر طرف نگرم نیست غیر ظلمت محض در این سیاهی شب یک ستاره می‌جویم
شکسته کشتی و از غرق نیست راه خلاص دچار موجم و یک تخته پاره می‌جویم

از ما قبا یکی برد و دیگری کلاه

حسن تو برده است به خوبی گرو زماه هستند مهر و ماه بر این مدعا گواه
با آن صبا حتی که تو داری کجا رواست روز سعید دلشدگان را کنی تباه
ریزی بیک کرشمه تو خون هزار کس ای حکمران مران بسر عاجزان سپاه
در دوستی تو عهد نمودی وفا کنی اغوای مدعی ننماید تو رازراه
ترسم کزین عطالت و غفلت مآل کار از ما قبا یکی برد و دیگری کلاه

(سخنوران نامی معاصر، ج ۳، ص ۹۶ - ۹۸ - از صبا تا نیما ج ۲، ص ۴۵۳)

خامه یار تبریزی

سیدیوسف بهجت در سال ۱۲۸۰ در تبریز پا به عرصه حیات نهاد. تحصیلات خود را در تبریز پایان رسانید و در اداره آموزش و پرورش آذربایجان استخدام و مشغول تدریس شد. بهجت بعداً به اردبیل انتقال یافت و مورد علاقه و توجه مردم متدین اردبیل بود. وی مردی بذله‌گو و خوش محضر و شاعری توانا بود و خامه‌یار تخلص می‌کرد. بسال ۱۳۴۰ بازنشسته شد و سال ۱۳۵۲ شمسی، در اردبیل وفات یافت.

شادروان خامه‌یار قصیده‌یی در منقبت حضرت سیدالشهدا (ع) چنین سروده است:

ای شهسوار معرکه کربلا حسین وی ناخدای کشتی دین خدا حسین
کی خونبهای خون تو گردد؟ اگر دهد ایزد بهای خون تو هر دو سرا حسین

جن و ملک بچا کریت مفتخر ولی قحطی آب بهر تو حاشا که مشکلیست مرخضر را به آب بقا رهنمون تویی تو خود جهان دیگری ای جان فدای تو جبریل گاهواره تکان تو بوده است در راس نیزه، قاری قرآن بجز تو کیست؟ در حیرتم چه نام گذارند روی تو کروبیان مدیحه سرای تو بوده‌اند	تو خود اسیر پنجه قوم دغا حسین بر عالمست نام تو مشکل گشا حسین ای چشمه سار و مبدأ آب بقا حسین شان تو بس بزرگتر از ما سواحسین ای پادشاه کوکبه هل اتی حسین ای نور چشم خسرو قل انما حسین قومی که خوانده‌اند علی را خدا حسین (بهجت) کجا و مدح تو ای پادشا حسین
---	---

چند بیت از یک قصیده در مدح حضرت ابوالفضل العباس:

هرکه را عقل بجا، هوش بپاست عقل بی زینت دین خاک‌نشین از می و نی چه طلب می‌داری می به گنجینه دل بوم آوا چون سخن از ادب افتاده و دین	بی‌گمان راهرو راه خداست هوش بی حکمت دین آتشزاست می و نی راهزن راه خداست نی به بستان ادب هرزه گیاست مدح عباس نگویم خطاست
--	--

من بنگویم علی خداست علیجان دست خدایی، به عالمست مبرهن معجز شق‌القمر بداد به کافر نی به فلک رفته‌ای که وصف توانم داغم از آن دم که پیش شمر ستمگر «بهجت» خاک است و زر همی شود آخر	لیک بگویم تو را سزاست علیجان دست خدا کی ز تن جداست علیجان ز آن سرپاکت همین رواست علیجان پای تو بر دوش مصطفاست علیجان گفت حسینت علی کجاست علیجان چونکه نگاه تو کیمیاست علیجان
---	---

(تذکره شعرای آذربایجان ۳/ ۲۷۱ - ۲۷۳)

خاوری تبریزی

از موزونان سده دهم هجری قمری و عهد شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) بوده و دیوان مختصری دارد.
(صف ابراهیم)

خرامی تبریزی

حافظ خرامی از سخنوران سده دهم هجری قمری است. سام میرزا می نویسد: به صباحت و ملاححت شهره شهر بود و به حسن خرامش و رفتار و شیرینی گفتار آشوب دهر. قرآن را حفظ داشت. این مطلع از اوست:
می روم از کوی جانان با دل افگار خویش ز آن که پر شد دامنم از دیده خونبار خویش
نام او در تذکره زنان سخنور نیز آمده است ولی در منابعی که دسترسی به آنها داشتم اشاره‌یی به جنسیت وی نشده است.

(تحفه سامی، ص ۲۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۴ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۹۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۹۰، ص ۲۲۱ «حافظ»)

خرمی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می زیست و از سخنوران معروف سلطان یعقوب بود. در زمان شاه اسماعیل صفوی به زیارت حج نایل شد و قطاع الطریق راه مکه اندوخته هایش را از او ستدند. «روضه العشاق» از تألیفات اوست که به نام ابوالغازی عبدالعزیز بهادرخان پادشاه بخارا، به پیروی از «گلستان» سعدی در یک مقدمه و هشت باب در تاریخ ۹۶۴ق. (= خرمی بلبل گل) نگاشته است بدین شرح:

۱- استغناوتند خوئی معشوق و نتیجه آن ۲- گرفتاری عاشق و زاری ایشان ۳- حسن و ادای معشوق و اخلاق پسندیده ایشان ۴- صفت اخلاص عاشق و اصول مطلوب ۵- غیرت و دلنوازی معشوق ۶- پاکبازی عاشق ۷- نصیحت به جوانان و صفت جوانی ۸- جهالت پیران و

شکایت از پیری.

آغاز:

مَنْتَ خدای را عزوجل که انوار هدایتش از قطره کثیف، چنین گوهر لطیف بر آورد.
نسخه‌یی از آن در کتابخانه استاد مینوی به شماره ۵۲ نستعلیق محمد نیاز مورخ ۱۱۹۸
وجود دارد.

نسخه‌یی هم در خانقاه نعمت‌اللهی به شماره ۲۷۸ بدون تاریخ هست.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

گَه تنهاییم پیگانه و خویشند ناپیدا چو یار آید، شود از یخت من صد آشناپیدا

برای درد دل گفتم تورا تنهای نمی‌یابم در آن ساعت که تنهای بمت خود رانمی‌یابم

(ترجمه مجالس النقایس، ص ۴۰۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۹۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۵، ص ۳۵۷۶)

خروشی تبریزی

حسین بیگ از اکابر تبریز و از رجال سیاسی دوره صفویه بود وی از طرف شاه عباس کبیر
به سمت ایلچیگری نزد جهانگیر پادشاه هند رفت و آن خدمت را به خوبی انجام داد. در
اواخر عمر دست از مهمات دنیوی کشید و در تحصیل مراتب اخروی سرگرم شد گوشه
انزوا اختیار نمود و پیوسته به صحبت علما و فضلا و فقرا و شعرا مشغول بود. نصرآبادی
می‌نویسد «چند نوبت فقیر به خدمت ایشان رسیده کمال فیض بردم تتبع شعر قدما بسیار
می‌نمود و در شعر «خروشی» تخلص می‌کرد.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

پیر مغان اگر قدحت پر نمی‌دهد بستان و دم مزن که تهی از اشاره نیست

جز دل که محبت تو دارد من رشک به هیچ‌کس ندارم

اگر سر بر نیارد شعله آه از دل چاکم که روشن می‌کند شبها چراغی بر سر خاکم

تا چند در این خانه ویرانه نشینم دلگیر شدم چند در این خانه نشینم

در محبت گرم گشتم تا که دیدم شمع را از غم پروانه می ساید به خاکستر جبین

عجب ندارم اگر با من التفات نداری که مست حسنی و پروای کاینات نداری

این رباعی را میر عماد خوشنویس به قلم جلی در کتابه حوض خانه او نوشته بود:

پکچند در زهد چو احباب زدیم آخر نقبی به گنج نایاب زدیم

تا شبهه ز تسبیح و ردا برخیزد بردیم به میخانه و بر آب زدیم

هرگز ز بد زمان خروشی نزنیم داریم به دل دوزخ و جوشی نزنیم

در آتش فاقه مان کند خاکستر ما حلقه لب بر درگوشی نزنیم

در «لطایف الخیال» و «صبح گلشن» نام وی حسن بیگ قید شده است.

(لطایف الخیال (نسخه عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۷۵ - صبح گلشن، ص ۱۵۱ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۳۷ - مجله ارمغان، سال ۱۳، ص ۳۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۵ - ۱۳۶)

خلف تبریزی

از شعرای سده نهم هجری قمری و از شیخ زادگان النجف^۱ است. مردی نیک سیرت و خوش طینت بوده برای کسب کمالات از مولد خود به خراسان رفته و با بدیع الزمان میرزا مصاحب گردیده است.

این رباعی به اسم «عبدی» از اوست:

صد شکر که وصل یار واقع شد باز سوز دل و آب دیده نافع شد باز

خورشید بدیع وصل او غارب بود طالع مددی نمود و طالع شد باز^۲

۱ - النجف: ۱ - قلعه بیست در آذربایجان (مرآت البلدان، ج ۱، ص ۹۵) ۲ - قلعه استواری است از توابع نخجوان (نزهة القلوب چاپ لیدن، ص ۸۹) ۳ - دهی است از دهستان رودقانات بخش مرکزی شهرستان مرند ۴ - دهی است از دهستان دیزج رود بخش عجب شیر شهرستان مراغه. البته در تمام منابع موجود او را تبریزی قید کرده اند.

۲ - در مجالس النفایس، ص ۶۵ این معما حل شده است.

بیگانه است از همه کس آشنای تو ای سنگ دل بگو چه کند مبتلای تو
 «تربیت» به نقل از عرفات العاشقین از او به عنوان «خلقی» یاد کرده ولی در
 مجالس النفایس که نزدیکترین مآخذ به زمان شاعر است وی «خلف» معرفی شده است نه
 «خلقی».

(ترجمه مجالس النفایس، ص ۶۵، ص ۲۳۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۱ - فرهنگ سخنوران)

خلوتی تبریزی

خواجه عبدالرحیم خلوتی فرزند مولانا شمس الدین محمد اقطاعی مشرقی تبریزی (متوفی
 ۸۱۲) است. وی مرید مولانا محمد مغربی بود و تربیت از او یافت و به خدمت جمعی دیگر
 از اکابر مثل سلطان خواجه علی صفوی و شیخ زین الدین خوافی و شیخ کمال خجندی نیز
 رسید در نوشتن خط سر آمد روزگار خود به شمار می رفت و سند خط استادان آذربایجان و
 خراسان بدو می پیوندد. خواجه عبدالرحیم و برادر مهترش خواجه عبدالحی هر دو در
 خوشنویسی شاگرد والد ماجد خود بوده اند.

تألیفات او:

حافظ حسین می نویسد: «حضرت خواجه را تصانیف خوب هست خصوصاً در علم
 تصوف، مثل «مفاتیح الغیب»، «حاشیه بر شرح اصطلاحات شیخ عبدالرزاق کاشی»، «شرح
 نصوص شیخ صدرالدین محمد قونیوی»، «شرح بر قصیده میمیه خمیه فارضیه»، «رساله
 سنه سرمدیه»، «شرح رباعی حوراییه»، «شرح بر بعضی از ابیات مشکله گلشن راز» و...
 در فهرست نسخه های خطی گویا همین «شرح نصوص» تحت عنوان «دقایق در معرفت
 حقایق» یاد و اضافه شده است که گزارشی است از مشکلات «فصوص الحکم» در ۱۲ باب و
 نسخه یی از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۳۰ حکمت هست (فهرست
 رضوی، ج ۴، ص ۲۲۰).

ولی ظاهراً «فصوص الحکم» غیر از «نصوص» است آن تألیف فارابی است و این تصنیف
 صدرالدین قونیوی.

گویند خواجه عبدالرحیم با برادر خود در ماه مبارک رمضان به خدمت شیخ کمال خجندی می‌رسند و از کمال اطاعت و انقیاد حسب الامر شیخ زوزه خود را می‌شکنند. شیخ می‌فرماید دو حدیث می‌خوانم شما یاد گیرید اول (الصوم لی وانا اجزی به) دوم (تجوع ترانی تجرد تصل) خلوتی این دو حدیث را چنین به نظم می‌آورد:

شنیدم من از شیخ کامل کمال دو قدسی حدیث و گرفتم به دل
نخستینش «الصوم لی» و دگر «تجوع ترانی تجرد تصل»
وفات او در غره محرم سال ۸۵۹ واقع شده و در حظیره بابا مزید مدفون است. از اوست:
شکرانه این نعمت عظمی که تو را هست گه گزری کن سوی بازار خموشان
تا خاتمه کار تو چون فاتحه گردد بر «خلوتی» گم شده یک فاتحه بر خوان
در تاریخ فوت مغربی که در اواخر ۸۰۹ اتفاق افتاد تسامحاً چنین گفت:

چون «مغربی» از مغرب تن رفت به مشرق
در جنت فردوس بدیدم که به سیر است
پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش
خندان و خرامان شد و فرمود که «خیر» است

۸۱۰

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۷۵؛ ص ۸۲ - ۸۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۱ - ۱۴۲)

خلیل تبریزی

مردی خیر و خبیر و عالم و ثروتمند بود و در تبریز مسجدی ساخت این مطلع از اوست.
مرا چون بیند از غیرت شود شرمنده یار از من

الهی گم شوم تا او نگردد شرمسار از من

(تحفه سامی، ص ۳۷۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۲)

خواری تبریزی

از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است صاحب خلاصه‌الاشعار می‌نویسد: بعضی که به صحبت وی رسیده می‌گویند خود می‌گفت که اصل من از هرات است اما اکثر مردم او را تبریزی می‌دانند، علی‌ای حال مردی رندوش و یتیم مشرب بوده، و در حيله گریها و عیارها تتبع «عمروبن‌امیه ضمری»^۱ نموده، و با این خصایل در شیوهٔ شاعری خوشگوی و درست بیان است، و در طرز غزل سر آمد غزلسرایان آن نواحی و طبعش به زیور تازگی و شیرینی مزین و محلی. گویند کم شعری را می‌پسندید، و قلم نسخ بر اقران و معاصران خود می‌کشید، و در میان غزل‌گویان به مولانا لسانی اعتقاد تمام داشت، و اشعار او را بر شعر سایر سخنوران مثل فغانی و شهیدی و اهلی و امثال ایشان ترجیح می‌داد، و الحق طرز غزلش به طرز غزل مولانا لسانی موافقتی داشته، و لهذا او را شاعرتر و غزل او را بهتر دانسته، اما در عاشقی بسیار بی‌طالع بوده، و دایم‌الاقوات با مطلوب و رقبا نزاع وجدال نموده، گویند وقتی نزد حافظ پسری خوش‌آواز عاشق گشت، و در مدت عاشقی هرگز از او شاکر و راضی نگشت، لاجرم دایم زبان به شکوه گشوده بود، دوستان و متابعان خود را در آزار و رنجانیدن وی و مصاحبانش ترغیب و تحریض می‌نمود.

وفاتش در شهر سنهٔ نهصد و هفتاد و چهار (۹۷۴) واقع شده و... صادقی افشار می‌نویسد: خواری تبریزی شخصی تیز طبع و خوش سلیقه بود، و نستعلیق خفی را خیلی خوب می‌نوشت، ولی بسیار بیباک و شبر و خونی بود، و در این باب به پند و اندرز دوستان گوش نمی‌داد،...

طبع شعرش خوب بود، و این ابیات از اوست:

به آزار دل من گرم کن یارب چنان او را که هرگز هیچ کس با من نبیند سرگران او را

حسرت دیدار جانان می‌کشد آخر مرا آه از این حسرت که هجران می‌کشد آخر مرا

۱ - عمروبن‌امیه ضمری که پیشوای عیارانش دانند، از اصحاب رسول خدا، محمد مصطفی (ص) بود، و تنها کسی است که از وقعهٔ بدر معونه که در ماه صفر سال چهارم از هجرت روی داد، جان به سلامت برد. (لطایف‌الطوایف، ص ۳۶۳)

در فراق هر زمان هستم به دردی مبتلا کاشکی می‌مردم آن دم کز تو می‌گشتم جدا

هر زمان جایی نهد عاشق سر خود شام هجر عشق خوابش برده، پندارد که بالینش بد است

با رقیبان الفت از حد می‌برد، هان ای فلک آن همه انگیز اسباب جداییها کجاست

بر من حرام ذوق وصال، اگر مرا هرگز شکایت از تو به خاطر رسیده است

من که انگشت نما بودم، از آن کو رفتم تا دگر تیر بلا را که نشان خواهد بود

فریم می‌دهی «خواری» که نامت می‌برد گاهی دروغ است این، زبان او به نام من کجا گردد

پیش از آن روزی که بخت از وصل خوشحالم کند

دستبرد هجر می‌ترسم که پامالم کند

درد هجران ذوق وصل از خاطر ناشاد برد محنتی پیش آمد از هجران که وصل از یاد برد

آتش زبان شدم ز پی خواهش مراد یک حرف گرم ازو نشنیدم هزار حیف

بِحَمْدِ اللَّهِ که آن نامهربان را مهربان دیدم

به رگم دشمنانش با خود آخر همزبان دیدم

چه گویم شکر این دولت که آن بیرحم بدخو را

به هر نوعی که دل می‌خواست آخر آن چنان دیدم

کی بود که آزرده دل از یار نبودیم رنجیده از آن شوخ دل آزار نبودیم

کی بود که خونین جگر از بزم وصالش محروم، ز بدگویی اغیار نبودیم

به خود آخر قرار درد هجران دادم و رفتم
چو مشکل بود بی او زیستن، جان دادم و رفتم
چو بر من گریه زور آورد از جور و جفای او
ز اشک و آه، عالم را به طوفان دادم و رفتم

دیگر حریف آه و فغان تو نیستم «خواری» ازین دو کار یکی اختیار کن
یا صبر پیشگیر و دگر از پیش مرو یا ز آه و ناله منع دل بی قرار کن

تو گرمی می کنی و من زیخت خویش می نالم
که چون گردم گرفتار تو خواهی سرکشید از من
ندانم عذر چون خواهم دل سرگشته را «خواری»
که تا عاشق شدم آسایشی هرگز ندید از من

رقیبان عاشق لطفند، اگر باور نمی داری به استغنا دو روزی امتحانی می توان کردن

از این جو رو جفا آخر پشیمان خواهمت دیدن
ز قتل کشته بیداد، حیران خواهمت دیدن
کسی کامر و زرداری در گذرها دست بر دوشش
به او در هر گذر دست و گریبان خواهمت دیدن

به رنگ دیگر امروزم نصیحت می کند ناصح
مبادا دل ز دستش برده باشد دلستان من

بهار آمد، ندانم عزم صحرا می کند یا نه
گذاری بر من مجنون شیدا می کند یا نه

توای محرم بگو کز گفتگوی او چه فهمیدی
به حالم رحمی آن بیرحم پیدا می‌کند یا نه
چو آید غیر پیشت، یک زمان گرمی مکن با او
ببین دیگر وصال را تمنا می‌کند یا نه
برای امتحان یک ره به حال او تغافل کن
تو را بنگر به پیش خلق رسوا می‌کند یا نه

چو پرسد حال مشتاقان، بگو در دلی «خواری»
خدا داند که دیگر باعثی پیدا شود یا نه

از سر مستی خوش آن ساعت که چون یادم کنی
بیخود آیی و زبند محنت آزادم کنی
بخت آنم کو که خواب آلوده برخیزی شبی
نالهام نشناسی و گوشه‌ای به فریادم کنی
بی‌وفاییها نخواهد یافت چندان‌ی خلل
پیش مردم گر به تقریبی گهی یادم کنی

به صد خوشحالیش «خواری» ز پی رفتی چه پیش آمد
که باز اندر میان خاک و خون افتاده می‌آیی

ز بس خو کرده با غم خاطر، شاد است پنداری
نمی‌خواهد خلاص از محنت، آزاد است پنداری
تو را ای همنشین برگریه من خنده می‌آید
به بد خوئی سروکارت نیفتادست پنداری

میرم از هجر و نخواهم که به من رام شوی ترسم از عشق من سوخته بدنام شوی

از رباعیات اوست:

عمری به ره عشق دودیدیم، بس است نادیده وفا، جفا کشیدیم، بس است
در عشق تو بوده کام ما ناکامی ای دوست به کام خود رسیدیم، بس است

(مجمع الخواص، ص ۲۱۶ - شمع انجمن، ص ۱۴۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۸ - ۱۲۹ - مکتب وقوع، ص ۹۸ - ۱۰۳ - فرهنگ سخنوران)

خیامپور تبریزی

عبدالرسول تاهباززاده (معروف به خیامپور) فرزند حاجی محمود تاهباز به سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در تبریز تولد یافت پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه در سال ۱۳۰۶ به خدمت وزارت فرهنگ درآمد.

در سال ۱۳۱۲ لیسانس فلسفه و ادبیات گرفت و به مناسبت شاگرد اولی به گرفتن مدال درجه اول علمی نایل شد.

از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۵ سمت مدیری دبستان ایرانیان را در استانبول عهده‌دار بود و در ضمن ادامه این خدمت به گرفتن لیسانس دیگر و دکتری از دانشگاه استانبول توفیق یافت. پس از تأسیس دانشگاه تبریز از مهرماه ۱۳۲۶ در دانشکده ادبیات تبریز به تدریس و تحقیق پرداخت.

در شهریور ماه سال ۱۳۴۹ به تهران نقل مکان کرد و از آن پس تمام وقت خود را صرف تکمیل کتاب نفیس «فرهنگ سخنوران» نمود. فوت استاد در هفتم فروردین ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد.

تألیفات و آثار او را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد:

۱- تألیفات:

- الف - دستور زبان فارسی (این کتاب تاکنون بارها به طبع رسیده است).
- ب - فرهنگ سخنوران (کتاب‌شناسی شعری که به فارسی شعر سروده‌اند).
- ج - رساله یوسف و زلیخا (تحقیق درباره منظومه‌های یوسف و زلیخا در ادبیات ایران و ترک).

د - رساله عربی برای فارسی.

۲- ترجمه:

تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی افشار که از ترکی جغتایی به زبان فارسی ترجمه شده است.

۳- مقاله:

الف - سلسله مقالات غلط مشهور که در ۱۳ شماره از شماره‌های سال اول و دوم «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» انتشار یافته است.

ب - شیوه انتقاد در مجله راهنمای کتاب.

ج - رسم خط فارسی.

و چند مقاله دیگر که از ترکی به فارسی ترجمه شده است.

۴- تصحیح و تحشیه:

الف - مجمع الخواص (که علاوه بر ترجمه تصحیح نیز شده است).

ب - نگارستان دارا، جلد اول.

ج - ریاض الوفاق (که تلخیص نیز شده است).

د - تذکره اختر، جلد اول.

ه - مصطفی خراب.

و - حدیقه امان‌اللهی.

ز - تذکره روضة السلاطین.

ح - سفینه‌المحمود، در دو جلد.

*

آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در دیباچه فرهنگ سخنوران (چاپ دوم) از دوست مفضل خود چنین یاد کرده‌اند:

«این فرهنگ تحقیقی در واقع کتابشناسی تاریخ شعر و شاعری در زبان فارسی محسوبست، در عین حال تحقیقی ابتکاری است که هنوز در زمینه‌های دیگر و حتی در زمینه نثر فارسی جای نظیر آن خالی مانده است.

در این کتاب نویسنده تمام مآخذ قابل دسترس را که در باب نام‌آوران شعر فارسی آمده است در ذیل نام آنها به ضبط می‌آورد: کاری دقیق و پر محنت که شکیبایی عاشق راستین را

طلب می‌کند و پیداست که تا محقق عشقی واقعی به شعر و زبان فارسی نداشته باشد خود را یک تنه در کاری که امروز جز یک مؤسسه پر طول عرض پژوهشی، و آن نیز جز با صرف هزینه‌ی فراوان و با همکاری جمعی بسیار از محققان پر شور از عهده انجام دادنش بر نمی‌آید، درگیر نمی‌کند.

اینک که چاپ دوم کتاب، به پایمردی بازماندگان وی انتشار می‌یابد سعی مستمري که تا پایان عمر استاد محقق را در تکمیل این کار به تکاپوی جدی واداشته است جلوه دیگر دارد و تحسین و اعجاب بیشتری را در خاطر اهل تحقیق برمی‌انگیزد...»

«اینکه بعد از تقاعد از خدمت به وی سپاسنامه‌یی با عنوان «استاد ممتاز» داده شد، چیزی بر شأن وی نیفزود اما آنچه دکتر مرتضوی در بزرگداشت استاد، با بیانی موجز و لطیف بر زبان راند، آنچه مرحوم قاضی طباطبایی در باب مراتب دانش وی در طی نطقی شیرین و پر نکته به بیان آورد و مخصوصاً آنچه مرحوم ترجمانی‌زاده در یک چکامه عالمانه و پر طنطنه خویش در تجلیل مقام دکتر خیامپور انشاء کرد تأثیر قابل ملاحظه‌یی را که شخصیت ادبی او در محیط فرهنگ و دانش دیار خویش بر جا گذاشته بود عمیق و پر جاذبه نشان داد.

با آنکه در زمینه تدریس و تحقیق شخصیت دکتر خیامپور در مرتبه عالی بود، باز، کارآیی و بی‌ادعایی و فروتنی مرد، او را از لحاظ مراتب اخلاقی و انسانی نیز در مرتبه‌یی ورای عادی قرار می‌داد، تا آنجا که من در تبریز و خارج از آن با احوال و اخلاق دکتر خیامپور آشنایی یافته‌ام او را نمونه‌یی از نادره مردان عالم یافته‌ام - مردانی صدیق، فعال، و در عین حال عاری از تظاهر به نظیر این گونه مردان در مدت عمر کمتر برخوردارم، و طرفه آنست که در بین معدودی کسان هم که آنها را از این جمله شناخته‌ام، تعداد زیادی مثل دکتر خیامپور فرزندان آذربایجان بوده‌اند.»

اگر چه استاد جز به تفتن به شاعری نپرداخته است، اما نمونه ذیل موید آن است که «خیامپور» قریحه شعر هم داشته است.

انگیزه تألیف «فرهنگ سخنوران»؛ تصحیح تذکره‌ها نیز که بیانگر علاقه مفرط وی به قاطبه شعر است. قطعاً از همان منبع سرچشمه گرفته است. استاد می‌نویسد:

«یکی از همکاران سابق قطعه‌یی در شکایت از تبریز و تبریزیان بمطلع:

به تبریزم چو گوهر در دل سنگ
کسی قدر و بهای من نداند
سروده بود که مراوا داشت تا قطعه ذیل را پاسخ بدهم.

تبریزی!

ز تبریزی عزیزم شکوه کم کن	که از تبریزیان شکوه نباید
هر آن کز خاک تبریز است، هموار	سوی حق و حقیقت میگراید
زبانش را نیالاید به باطل	دهانش را نه بر بیجا گشاید
ندانند راه و رسم چاپلوسی	خوش آمد گوئی از وی بر نیاید
نه بدگوئی کند بی علت از کس	نه بی موجب کسی را میستاید
به نیکو بد، به بد نیکو نگوید	چنان میگوید و چندان که شاید
تراز و وار کردارت بسنجد	نه چیزی کم کند، نی میفزاید
زبان می بندد و آینه کردار	ترا چونانکه هستی مینماید
تو گرم و نرم و شیرین باش تا وی	همی شیرین و گرم و نرمت آید.

(مقدمه فرهنگ سخنوران، چاپ دوم - یاد باران، ص ۳۱۱ - ۳۱۹)

خیری تبریزی

در قرن دهم می زیست و از جمله شعرای غیر مشهور بود این مطلع از اوست:
بگشاید آن نگار چو زلف دوتای خویش سازد هزار دلشده را مبتلای خویش
در «دانشمندان آذربایجان» به نقل از تحفه سامی از این شاعر به عنوان «حیرتی» نیز یاد
شده در حالی که در تحفه سامی مصحح همایون فرخ از شاعری بدین تخلص که تبریزی
باشد ذکری نرفته است.

(تحفه سامی ص ۲۶۳ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۳، ص ۱۲۸ «حیرتی» -
الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۶، ص ۳۱۱)

دانش تبریزی

حاجی میرزا نجف علی خان پسر میرزا حسن علی تبریزی در فقه و اصول و احادیث و اخبار و علوم ادبی اطلاع کامل داشت به سال ۱۲۷۳ ق. از آذربایجان به استانبول رفت و با میرزا سنگلاخ (متوفی در ۱۲۹۴) طرح دوستی افکند و همنشین شد. دانش تا سال ۱۳۰۳ قمری قونسول ایران در استانبول بود و بعد به مصر انتقال یافت. صاحب‌المآثر و الآثار درباره وی می‌نویسد: «حاج نجف علی خان جنرال قونسول مأمور مصر... در معقول و منقول و فن دیپلماسی و خط تحریر و صناعات انشا و فضایل دیگر شخصی است هنر گستر. تألیفات چند از آن دانشمند مسموع از آن جمله میزان‌الموازين مطبوع افتاده».

آثار او:

- ۱ - مجمع‌الوصاف: اشعار شعرا در مدح میرزای سنگلاخ است که وی جمع‌آوری کرد و به سال ۱۲۷۶ ق. در ۱۳۱ صفحه در استانبول به چاپ رسانید.
 - ۲ - مشکوة الحیات فی تفسیر الآیات: تفسیر آیه ذوالقرنین، تاریخ فراغت از تألیف ۱۲۸۹ ق. و در همین تاریخ در استانبول به چاپ رسید.
 - ۳ - میزان‌الموازين فی امرالدین: (رد میزان‌الحق هانری مارتن) به سال ۱۲۸۸ ق. در ۲۹۵ صفحه در استانبول به چاپ رسید.
 - ۴ - روزنامه اختر استانبول نیز یکی از مؤسسات او بود که از تاریخ ۱۲۹۲ ق. مدت بیست و یک سال مرتباً انتشار یافت.
- ناگفته نماند که در عهد میرزا نجف علی خان عده زیادی از مشاهیر رجال ایران مانند میرزا جعفرخان مشیرالدوله، میرزا ملکم‌خان، میرزا محسن خان، شیخ‌الرئیس «حیرت»، آخوندزاده، میرزا حبیب‌اصفهانى، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ‌احمدروحي، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا رضاخان بکشلو، میرزا آقاخان صاحب قلم، آقا محمدطاهر مدیر روزنامه اختر، میرزا مهدی نگارنده آن و... در استانبول مأموریت داشته و یا در آن جا

توقف کرده و ساکن بوده‌اند.

در مجمع‌الوصاف چند قصیده از او در مدح میرزا سنگلاخ آمده از آن جمله چند بیت از قصیده‌ی ذیلاً نقل می‌شود:

افسرده شد مرا تن از دور روزگار	دوری ز باده خواهم کز دل برد غبار
ساقی هلا به دورت گردم بیار جام	برهان مرا همی جان ز اندوه روزگار
دانی نه چند روزه دهر است مستدام	دانی نه بند موزه وقت است استوار...
ای ذات تو خلاصه‌ی برگلشن وجود	عالم شجر شمرده شود ذات تو ثمار
تنها نه در ستایش تو لنگ پای من	در راه سنگلاخ مدیحت چو من هزار
«دانش» دگر مگوی مگر آن که با دعاش	بگشا زبان به حضرت بیچون کردگار...

(مجمع‌الوصاف - المآثر والآثار، ص ۱۹۷ - ۱۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۳ - ۱۴۴ - الذریعه، ص ۳۱۵ - مؤلفین مشار، ج ۶، ص ۵۴۲)

دانش تبریزی

میرزا لطف علی نصیری امینی ملقب به صدرالافاضل و متخلص به دانش فرزند محمد کاظم تبریزی فرزند میرزا لطف علی فرزند کربلایی کاظم خان فرزند محمدخان نسایی است. وی از علما و فضیای سده سیزدهم و چهاردهم هجری قمری محسوب می‌شود. در نوزدهم رمضان ۱۲۶۸ هجری در شیراز متولد شد و تا هفده سالگی اصول خط و ادبیات عربی را آن‌چنان فراگرفت که مورد تحسین اساتید واقع شد و به «ادیب» شهرت یافت و بعد از طی مراحل به اصول و فقه و حدیث و تفسیر و منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات پرداخت.

در تاریخ تولد او اختلاف است چه مرحوم قزوینی (یادگار سال ۵) نوشته‌اند «در سنه ۱۲۷۴ قمری متولد شد و عمده تحصیلات خود را در مدرسه میرزا محمدخان سپهسالار که نزدیک مدرسه خان مروی است و مشهور است به مدرسه سپهسالار قدیم به پایان رسانید و در مجلس درس مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حاضر می‌شده است، در عهد مظفرالدین شاه قاجار برای تعلیم چند نفر از شاهزادگان و سپس بعد از عهد مظفری برای تعلیم

احمدشاه منصوب گردید، در ادبیات عرب فی الواقع در عصر خود صاحب ترجمه عظیم النظیر بود... وی قریحه شعر نیز داشت و ابتدا «فانی» تخلص می‌کرد و سپس تخلص خود را در سال ۱۲۹۶ به «دانش» تبدیل کرد و به صدرالافاضل ملقب گشت.

میرزا محمد منشی ساوجی در تذکره منشی «مؤلفه ۱۲۹۵» ترجمه مفصل او را آورده که عیناً در تاریخ تذکره‌ها (ج ۱، ص ۳۶۶ - ۳۷۱) نقل شده و ملخص آن چنین است:

«... آقا میرزا لطف علی متخلص به دانش اگر چه شاعری دون رتبه ایشان است ولی چون نگارش این رساله گزارش حال شعرای معاصرین است اشارتی بل بشارتی به طالبان رموز نظم و کنوز کلام از حال و حالت ایشان می‌شود. اصل برومند آن جناب از خاک فرحناک خطه تبریز است و از طرف مادر نسبش به شارح علوم اولین و آخرین استادالبشر عقل حادی عشر خواجه نصیر طوسی می‌رسد. بالجمله والد ما جدش جناب آقا محمدکاظم امین‌السفرا است. چون آثار قابلیت و استعداد در فرزند خود مشاهده کرد همت به تربیتش گماشت و از مکتبش به مدرسه فرستاد. آن قدر نگذشت که آن یگانه آفاق در جمیع علوم منفرد و طاق گشت. از علو همت به تکمیل خطوط سبعة پرداخت و در حسن خط کارش به جایی رسید که بزرگان این فن در حقش گفتند:

اندر قلمت که بخش کوکب باشد صد معجزه موجود و مرتب باشد

غرض خط نسخ به خطوط استادان کشید حتی به صالح و عبدالرشید. ثلثش در ربع مسکون منتشر گشت. ریحانش غبار از دلها زدود. حسن تعلیق تعلق به او گرفت. کوفی معزول را خط حکم داد. محقق شد که امروز این پادشاه خط درویش عهد است و شفیعی وقت، بعد از آن شوقش به اشعار و ذوقش به گفتار کشید. چون به صفای ذات و نیکی صفات و حسن افعال و صلاح اعمال و وفور زهد و ورع متصف بود به اعانت روح القدس در اندک زمانی شعرش به شعری و نثرش به نثره^۱ رسید. ابیاتش پاسخ سخنان سبحان و حسان آمد. در هر فنی از فنون نظم چنان مقتدر شد که حیرت او لوالابصار و عبرت خداوندان افکار گشت.

وقتی رساله‌یی از خیالات به نظر استاد کاملی رسیده بود در پشت آن کتاب نگاشته بود:

«هوش ربای خرد است این کتاب»

این پاک فطرت با آن که در اول شباب است گرد معاصی نگشته و گرد گناه به دامن عفافش ننشسته. پیوسته با علما و صالحان نشیند شب و روز در تلاوت کلام کردگار و حلاوت اوراد و اذکار است غالب روزها روزه است و در پیشگاه رحمت به دریوزه...

این بلبل هزار دستان و این سوسن صد زبان را در اقسام بیانها زیانهاست که دل را زنده و جان را تازه می سازد. در تقبیح و تحسین و نفرین و آفرین و فصل و وصل ابهام و توضیح و کنایه و تصریح و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ایجاز و اطناب یدبضا ظاهر کند. در قصاید و غزلیات و رباعیات و مسمط و معما و اشعار مصنوعه و اشعار عربی نهایت تسلط را دارد...».

سید مرتضی رفعت هم ترجمه حال او را در تذکره رفعت آورده و عبرت نایینی عیناً در «مدینه الادب، ج ۱، ص ۹۵۱-۹۵۴» نقل کرده است.

صاحب الذریعه می نویسد... «و قد کتب ولده الفاضل مجدالدین النصیری الامینی رسالة فی ترجمة والده مبسوطه رایت مسودتها عنده فی طهران فی (۱۳۶۵) و...».

در کتاب «دانشمندان و سخن سرایان فارس» از اساتید و از تألیفات او چنین یاد شده است:

اساتید دانش در فقه و اصول مولانا قاسم قندهاری مشهور به جناب و مولانا محمد مؤمن کاشانی و آخوند مولی غلام حسین طهرانی و میرزا حسن مجتهد آشتیانی و شیخ عبدالنبی مجتهد نوری و شیخ محمود معرب و شیخ محمود عراقی و شیخ محمد حسن قمی و سایرین بوده اند و استادان ریاضی او شیخ عبدالنبی نوری و میرزا حسین خراسانی و میرزا حسن طارمی و شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا حسین سبزواری و شیخ محمد منجم شوشتری و استاتید حکمت و کلام وی شیخ عبدالنبی، میرزا حسن کرمانشاهی، مدرس زنوزی، میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی و اساتید طب او میرزا محمد حسین سلطان الفلاسفه، صدرا لاطباء خراسانی، میرزا رضی حکیم باشی و در تصوف آقا محمد رضا قمشه یی و در قراءت حسین قاری متولی امامزاده یحیی، ابوالحسن خرقانی و در شیمی میرزا محمد کاظم بوده است.

تألیفات او:

۱- الابداع و اوضاع فی الاطباع فی الاسجاع والاتباع (فارسی و عربی) ۲- ابوقلمون ۳-

اخگر (در شرح معنیات) و نسخه‌یی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۷۳۴/۲۵ نوشته شوال ۱۲۹۴ هست.

۴- اساطیر (در فرهنگ باستانی) ۵- الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام (در ترجمه اسامی ۱۰۷ نفر که مضاف الیه اسم آنها علی است) ۶- اغلاط لهجة اللغات (کتاب لهجة اللغات تألیف محمد اسعد افندی است و تاریخ تألیف آن ۱۰۳۸ قمری و در ۱۳۱۶ ق. در استانبول چاپ شده) ۷- اکسیراللغة ۸- اندرزنامه (رساله‌یی است در آداب مکالمه به فارسی خالص) ۹- اواسط القلائد فی الروابط والفرائد (تاریخ تألیف ۱۲۹۹ قمری) ۱۰- کتاب الايضاح (در منطق به فارسی) ۱۱- الباحث عن ابن يافث (در نحو و لغت ترکی) ۱۲- کتاب البناء (برای پسرش میرزا مجدالدین به فارسی نوشته و در مبنیات است) ۱۳- بیاض (مجموعه‌یی است از منشآت خودش) ۱۴- پریشان ۱۵- پراکنده (جنگ اشعار است) ۱۶- تذیل العروض (در تقطیع و عروض) ۱۷- ترجمان الحال ۱۸- تعلیقات علی کتاب لوعة الشاکي و دمعۃ الباکي تألیف شیخ صلاح الدین صفدری ۱۹- تلخیص شرح خطبة القاموس (به زبان ترکی) ۲۰- جزء اول از جنگ ناطقی (تاریخ تألیف ۱۲۹۵) ۲۱- خرده ۲۲- خطبة لؤلؤیه (عربی) ۲۳- الخطبة المترجمه (تاریخ تألیف ۱۳۰۶ ق.) ۲۴- خمسة المجد و جمسة النجد (مشمول بر ۵ رساله و در نحو است) ۲۵- داموس (در اصطیاد اغلاط قاموس) ۲۶- دبستان (در اصطلاحات علمی به زبان فارسی) ۲۷- در منضده و غرر مرصده (مشمول بر نظم و نثر عربی و فارسی تاریخ تألیف ۱۳۱۴ قمری) ۲۸- دُر منثور (در نثر مسجع و سجع مرصع و تجنیس و متوازی و مطرف) ۲۹- در هم و بر هم (تألیف ۱۳۱۶ قمری) ۳۰- دستورالبلاغه (شرح قصیده لغوی فارسی) اصل قصیده ۹۵ بیت بوده و شرح آن مفصل و متجاوز از هشتاد جزوه می‌باشد ۳۱- دمعہ (در محاضرات) ۳۲- ذخيرة المنشی ۳۳- راموز الرموز (در اقسام خطوط مرموزه) ۳۴- روضه ۳۵- رساله الاصوات (در موسیقی) ۳۶- رساله در تشریف علم و دانایی و تخفیف جهل و گمراهی ۳۷- رساله العین ۳۸- رساله شرط الرقم در قط قلم ۳۹- رساله سینیه (نامه‌یی است که به میرزا سعید خان منشی حضور در سال ۱۳۱۵ قمری با الزام حرف سین و اجتناب از حرف شین نوشته است) ۴۰- رساله در حل معما ۴۱- رساله در آداب و کیفیت خط عبری ۴۲- رساله فی الاسماء المعراة عن اللام ۴۳- رساله در آداب صحبت ۴۴- رساله شینیه ۴۷- رساله قلب و ابدال ۴۸- رساله لب الیواقیت ۴۹- رساله موجز (در لغز)

۵۰- رساله مفتاحیه (در حساب).

- ۵۱- سخن آموز (این کتاب شامل سه جلد است و در نحو و صرف فارسی می باشد) ۵۲- سخنستان (فرهنگ فارسی به فارسی است) ۵۳- سخن نامه ۵۴- سرالغه یا سده نامه (در لغات دساتیری که بعضی آنها را صحیح می دانند و اشتباه می کنند) ۵۵- سفینه الفوائد و خزینه الفوائد ۵۶- سفینه دُرر و دَفینه غرر (در اسجاع و فقرات مقبوله به فارسی و عربی) ۵۷- سوانح و جدیة (منظوم) ۵۸- الشامل فهرسة الکامل للمبرد ۵۹- شرح قانونچه (در طب به فارسی نا تمام) ۶۰- شرح قصیده تحفة اللیب و ترفة الاریب فی التکمیل و التهذیب (اصل قصیده را نیز خودش سروده) ۶۱- شرح قصیده و عطیه عیاذیه (به عربی در پنجاه جزء) ۶۲- شکرستان (غزلهایی است دارای یک وزن و قافیه) ۶۳- صلوات نسیبه، ۶۴- صیغ مشترکه (تاریخ تألیف ۱۳۱۹ قمری) ۶۵- ضمیرالسمیر و سمیرالضمیر (به عربی تاریخ تألیف ۱۳۰۰ قمری). ۶۶- علقه الشادی و بلغة الحادی فی شرح الکلام العربی و المستعرب الفیروز آبادی ۶۷- عوائد مجدیة ۶۸- غرر الانشاء و درر الاملاء ۶۹- فوائد القلائد ۷۰- فصل الخطاب ۷۱- فوائد مجدیة ۷۲- فوائد ملتقطه ۷۳- فهرسة لبعض فوائد المجمع ۷۴- قراضه و قراطه (در فوائد و عوائد و محاضرات و مسامرات و موتلفات و مختلفات به طرز کشکول شیخ بهایی) ۷۵- قیدالنواظر و نزهة الخواطر ۷۶- کشف البرقع عن وجه المطلع ۷۷- الکشف عما علی الکشف (تعلیقاتی است بر کتاب کشف الظنون تألیف حاج خلیفه) ۷۸- کشف الغمام عن شمس الاسلام (در امتناع از تغییر خطوط اسلامی و معایب این کار) ۷۹- کفات الشتات و الفتات (در فن محاضرات منظوم و منثور، عربی و فارسی) ۸۰- کلم و حکم (در حکمت و نصیحت به سال ۱۳۷۷ ق. در تهران به چاپ رسیده است) ۸۱- کنوزالذخایر و بحورالجواهر (در منشآت و مکاتیب) ۸۲- کیمیاء اللغه (در صرف افعال و اسماء) ۸۳- لثالی (در احادیث نبویه) ۸۴- لطیفه (شرح مثنوی یمینیه است که از منظومات خودش می باشد) ۸۵- کتاب اللغات (لغت عربی به فارسی) ۸۶- متفرقات (جنگ اشعار است) ۸۷- کتاب المتفرقات (جنگ است) ۸۸- کتاب مثلث ۸۹- مجموعه (منتخب نظم و نثر عربی و فارسی به طرز کشکول شیخ بهایی) ۹۰- مجموعه الطرائف ۹۱- مجموعه الملتقطات ۹۲- کتاب مخمس (برحسب دستور سلطان احمد شاه قاجار نوشته است) ۹۳- مراسی الوجدفی مرثی المجد (مجموعه یی است مشتمل برنظم و نثر فارسی و عربی در رثای میرزاحمد خان مجد)

الملك بدر میرزا علی خان امین الدوله با حواشی و تعلیقات مفیده قریب پنج هزار بیت (۹۴- کتاب مسدس) به امر سلطان احمد شاه قاجار نوشته و در کتابخانه سلطنتی (سابق) موجود است و مسوده آن در دست ورثه آن مرحوم است (۹۵- مسلک الادب فی مدرک العرب ۹۶- مشکوة المبتدی (در عوامل) ۹۷- مغربات (به طور سؤال و جواب) ۹۸- مفتاح الصنایع (در مصطلحات کیمیاویون) ۹۹- مقدمه (در مقدمه زبان عربی) ۱۰۰- مقدمه کتاب اصلاح المنطق شیخ صدوق یعقوب بن اسحق ۱۰۱- کتاب فی ملح النظم والنثر (در محاضرات به فارسی و عربی و نظم و نثر هر دو زبان) ۱۰۲- ملخص (تذکره شعراء) ۱۰۳^۱- ملستان ۱۰۴- منتخب القصائد (منتخب اشعار شصت و یک شاعر) ۱۰۵- مبتضد مجدی ۱۰۶- منظومات مسدس ۱۰۷- منظومه فارسیه (در منطق) ۱۰۸- نامه نامی (به طرز سامی فی الاسامی در اصطلاحات و به وسیله جعفر علی فرزندهدی قلی حافظ یزدی شرح شده است) و نسخه آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۷۳۴/۱۱ نسخ و شکسته سده ۱۳ هست. (فهرست دانشگاه ج ۱۴- ص ۳۶۸۹) ۱۰۹- نثرالورد ۱۱۰- ندیم المجد ۱۱۱- نصیحة الملل و فصيحة الغزل (در پیدایش غزل به فارسی منظوم و منثور) ۱۱۲- نمکدان (در لطایف و ظرایف است به شیوه عبیدزاکانی) ۱۱۳- نوادر الاوزان (در اسماء وارده به صیغه فعل و فاعول و فاعل) ۱۱۴- نورالسحر و نورالشجر ۱۱۵- النومیات (تذکره اشعاری که نظم آنها در خواب اتفاق افتاده و اشاره به واقعه هر یک) ۱۱۶- الوشیعه (نا تمام) ۱۱۷- هداية المجد ۱۱۸- هداية المؤمنات ۱۱۹- (هزار داستان (در محاضرات) ۱۲۰- یادداشت نامه (مجموعه‌یی از آثار نظم و نثر فارسی و عربی «دانش») ۱۲۱- منظومه بدیهیه (صد بیت در بحر هزج مسدس) ۱۲۲- یادگار نامه (مشمول بر نظم و نثر و عبارت از مثنوی هفت اختر «۳۵۰۰ بیت» و رساله منظوم در قرائت و رساله و افیه در قافیه و رساله ایقاظ الرقود در موعظه و شرح قصیده انصافیه و خطب مصنوعه و مطبوعه و دیوان اشعار عربی و فارسی متجاوز از بیست هزار بیت». در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جنگی است تحت شماره ۴۷۳۴ و در قسمت اول آن به یادگار نامه که «مختصری از کلیات اوست» آمده: یادگار نامه در تهران به تاریخ رجب ۱۲۹۰ پایان یافته است. (فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۶۸۸)

وفات «دانش» روز پنجشنبه ششم شعبان ۱۳۵۰ هجری قمری مطابق ۲۴ آذرماه ۱۳۱۰ اتفاق

افتاد و در شهر ری در جوار مزار شیخ صدوق (ابن بابویه) مدفون گردید.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

تا سر زلف تو چون حلقه به گوش است مرا	آسمان از مه نو حلقه به گوش است مرا
بنوازد اگرم نرگس مستت گاهی	چه نیازی به خم باده فروش است مرا
تاابد حلقه به گوش صنمی باید بود	وین حدیث از ازل آویزه گوش است مرا
از کف چون تو بتی نوش لب و شکر خند	گر همه نیش بود مایه نوش است مرا
سخنی ساز کن و زندگیم از سرگیر	که روان بر لب از آن لعل خموش است مرا
تاتو در بزم رقیبی، اگرم چنگ صفت	بنوازند چو دف باز خروش است مرا
دوش در واقعه گیسوی توام بود به دست	کف پر از لخلخه از وقعه دوش است مرا
تاکیم آیت لطفی رسد از حضرت دوست	دیده دایم به ره پیک و سروش است مرا
«دانشا» با اثر عاطفت حضرت دوست	چه غم از مدعی بیهده کوش است مرا

باشد به چشم مدعی در راه عشق از خارها

در چشم من هر خار آن باشد به از گلزارها

بگشا به رویم در، که من گلچین نیم ای باغبان

تا کی به حسرت بنگرم از رخنه دیوارها

باشند اهل کفر و دین زنار بند و کعبه جو

ما راست روی و موی او که آن کعبه این زنارها

جز کوی زیبا طلعتان غم را نکاهد گلشنی

این خاطر افسرده رامن آزمودم بارها

کبک دری را بود اگر از چنگل شاهین خبر

هرگز نکردی قهقهه در دامن کهسارها

از قیل و قال عقل بس دشوار شد آسان من

چندان که از عشق بتان آسان شدم دشوارها

از اشک خونین راز دل فاش ارنگشتی دم به دم

زین ماجرا رنگین شدی کی کوچه و بازارها

آینه را بزدای هان ای دل که لطف منظرش
مشکل که رو بنمایدت با این همه زنگارها
از حسرت قندش نهان خوردند خونها طوطیان
اسرار آنها شد عیان از سرخی منقارها

گر پذیرند، دهم دفتر دانش به گرو
بادۀ کهنه ستانم که روان سازد نو
دانه در مزرع دانش نفکندم جز عشق
تا چه حاصل برم از کشته خود وقت درو
باگدایی در میکده شاهی خوشباش
به در هیچ کس از گوشۀ میخانه مرو
ناصرم گفت برو دامن دولت به کف آر
من که جز عشق ندانم تو خود ای خواجه برو
پرکاهم من و با نیم جو از همت دوست
خرمن کون و مکان درنظرم هست دو جو
غیر این دلق ندارم دگر از کهنه و نو
آه اگر باده فروشش نستاند به گرو

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۰۴، ۲۰۵ «نصیری» - الذریعة، ج ۹، ص ۳۱۶ - ۳۱۷ -
دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، ص ۴۷۴ - ۴۸۷ - تاریخ تذکرة‌های فارسی ج ۱، ص ۲۴۱، ص ۳۶۶ - ۳۷۱ -
مجله یادگار سال پنجم آذرماه ۱۳۲۷)

دانش تبریزی

میرزا رضا خان ارفع‌الدوله پسر حاجی شیخ حسن ایروانی به سال ۱۲۷۰ ق. در تبریز زاده شد. به سال ۱۲۹۰ قمری به استانبول رفت و در تجارتخانه سلماسی منشی شد. ضمناً به تحصیل زبان فرانسه و یونانی و ترکی پرداخت. پس از مدتی به علت ناسازگاری هوای استانبول به تفلیس رفت و تحصیل زبان روسی و انگلیسی و آلمانی کرد و به اخذ دیپلم نایل

آمد و این اوقات با سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا مصادف بود. وی با سمت مترجمی علاءالملک ژنرال قونسول تفلیس به استقبال شاه به جلفا آمد و برحسب پیشنهاد علاءالملک وارد خدمت دولتی شد.

مدت سی سال تمام متناوباً خدمات مهم دولتی را در داخل و خارج کشور عهده‌دار بود. به سال ۱۳۱۳ هجری قمری وقتی سفارت پتروسبورگ با او بود به لقب «ارفع الدوله» ملقب شد.

در ایران اولین مدرسه‌یی که به سبک جدید تأسیس گردید به سال ۱۳۱۴ ق. بود که به همت پرنس ارفع دانش در تهران تأسیس شد و ادیب‌الممالک فراهانی در روز جشن افتتاح سال سوم دبستان دانش قصیده‌غزایی سرود به مطلع:

چو زد تکیه بر تخت، سلطان دانش به فرهنگ شد بسته پیمان دانش
«دانش» به سال ۱۳۳۱ قمری به وزارت عدلیه ارتقاء یافت و در سنه ۱۳۳۹ قمری به مدت ۷ سال نماینده ایران در جامعه ملل بود. وی در حوالی نوروز ۱۳۵۶ قمری در تهران به رحمت ایزدی پیوست.

تالیفات:

۱ - مثنوی صلح: در سال ۱۸۹۹ میلادی برای جلوگیری از جنگ، در شهر لاهه کنفرانسی تشکیل گردید و ارفع به نمایندگی از طرف دولت ایران در این کنفرانس شرکت جست و مثنوی صلح را به همین مناسبت سرود و آن را به تمام سلاطین و رؤسای جمهورها فرستاد. این مثنوی مورد توجه قرار گرفت و به چند زبان ترجمه و چاپ شد.

دارالفنون لوون بلژیک به دانش عنوان دکتری در ادبیات شرق و انجمن صلح پاریس به او لقب «پرنس صلح» داد.

چند بیت از مثنوی صلح برای نمونه نقل می‌شود.

ای طالبان صلح و سلامت عنایتی	تا مختصر به عرض رسانم حکایتی
سال خجسته فال ز تاریخ تازیان	بودی هزار و سیصد و هفده در آن زمان
کاز مسجد و کنشت، هم از سومات و دیر	آمد صلاهی عام که الصلح خیرخیر
از بهر صلح عالم و آسایس انام	اندر زمانه بار نخستین دول تمام

همت گماشتند نمودند اتفاق تا بلکه برکنند ز بن ریشه نفاق
۲ - مثنوی طول عمر: به سال ۱۳۲۰ ق، در استانبول و سال ۱۳۱۴ ش. در تهران به چاپ
رسیده است. «دانش» در این مثنوی مردم را به رعایت بهداشت و انجام فرایض دینی و
مجاملت و خوش خویی تشویق می‌کند و می‌گوید:

گر تو خوش خلق و خوش زبان باشی دایماً خرم و جوان باشی
راحت تن ز شستشوی بدان و ز دعا و نماز راحت جان
سیصد و بیست بود بعد هزار که رقم کرد «دانش» این اشعار
پنجاه و پنج نفر از سخنوران و شاعران معاصر به «مثنوی طول عمر» تقریظ نوشته‌اند که
همراه شرح حال وی در «ارفع نامه» مندرج و مطالع زیر از آن جمله است:

اگر بایدت زندگی بر مراد مبر هیچ گه پند «دانش» زیاد
(علی صدارت)
ز فرزانه «دانش» یکی پند نغز مرا روشنی بخش جان گشت و مغز
(علی نقی هشیار)
شنیدم «پرنس ارفع» نیکخواه به عمر طبیعی نموده است راه
(فتوحی قیام)
«پرنس ارفع الدوله» صلح خواه که بر چرخ دانش درخشد چو ماه
(عباس فرات)
طول عمر طبیعی انسان ای پسر هست بسته بر احسان
(امیرالشعراى نادری)

۳ - گوهر خاوری: دیوان اشعار اوست و به سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۵ ق. در استانبول به طبع
رسیده است. ادیب الممالک در تقریظ و ماده تاریخ آن گوید:

گوهر خاوری است این دیوان که بود رشک گوهر عمان
اثر کلک دانش است که یافت چون خضرره به چشمه حیوان
از امیری بخواستم تاریخ بهر انشا و طبع این دیوان
گفت تاریخ ختم این سانش سزد از طبع (گوهر غلطان)

هم به تاریخ طبع آن بنگاشت

(خاوری گوهر آورد وجدان)

۱۳۲۳

غیر از این تالیفات، او را رسالات و منظومه‌هایی است که صورت مفصل آن در کتاب ارفع نامه آمده از آن جمله است:

رباعیات خیام چاپ استانبول سال ۱۳۴۶ قمری.

رسالهٔ رشدیه در خط فارسی، چاپ استانبول، سال ۱۸۷۹ م.

قصیدیی دربارهٔ تاجگذاری الکساندر فنودور (با ترجمهٔ فرانسه و روسی چاپ پترسبورگ سال ۱۳۱۸ ق.

منتخبات دانش (شعر) چاپ استانبول ۱۳۰۶ ق. و ۱۳۰۹ ق. (مؤلفین مشار، ج ۳، ص ۱۳۲).

شعر او متوسط است. به گفتهٔ خودش فتح‌الله شیبانی شاعر بزرگ و معروف او را به خط شعر انداخته است این دو نفر با همدیگر روابط ادبی داشتند. شیبانی قصیده‌یی در مدح وی سروده است که مطلع آن چنین است:

دانش از تبریز و حسن از گرج خیزد در جهان

حبذا شهری که دارد حسن و دانش توأمان

نمونه‌یی از غزلیات دانش است:

قاصدم گر برساند خبر جانان را

به قدومش عوض زر بفشانم جان را

روزها رفت و پیا می نرسید از دلدار

آه اگر دور از این سان گذرد دوران را

هر کجا می شدم از محنت دوری رنجور

می فرستاد به درد دل من درمان را

قاصد از نامه او گلشن و روشن می ساخت

هر شب و روز دل و چشم من نالان را

به چنین خلق جمیل و به چنین حسن و جمال

کم بود گر بفشانیم هزاران جان را

رود صبر از دل شود طاق طاقت	گمان می نمودم که هنگام فرقت
محال است از تو کنم قطع الفت	نیارم تحمل به هجران و دوری
بدان سان که افتد در آینه صورت	کنون بینمت کرده ای در دلم جا
نه بینم به دل غیر از آن حسن طلعت	به هر عضو من از تو نقشی ست پیدا
ندارم قصوری به جز حظ صحبت	وصالت مهیاست در خلوت دل
مگر چاره کار از راه حکمت	برم التجایش «دانش» که سازد
چو غرق خیال تو گردم به خلوت	که آوازت آید به گوشم نگارا

(ارفع نامه - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴ - مجله ارمنان سال یازدهم، ص ۷۰۴ - مجله یادگار، سال سوم، شماره سوم، ص ۳۳ - سخنوران نامی معاصر، ج ۳ ص ۹۹ - ۱۰۱ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۲ - ۱۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۱۵)

درونی تبریزی

از شاعران سده یازدهم هجری قمری و یا قبل از آن است. صایب دو بیت ذیل را در بیاض خود بنام وی ضبط کرده است.
انگشت نبی دیر مگر اول غنچه زنبق کیم ائندی کماهی اوزونون آیین ایکی شق

باشدان آشدی آه کیم دریا کیمی باشیم منیم
سرنگون کشتی دیر اول دریا ده صان قاشیم منیم

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۷)

درویش کاهن تبریزی

در سده یازدهم هجری قمری می زیست. از اهل تبریز بود ولی بیشتر در قزوین و شیراز بسر می برد و در لباس درویشی سیر عالم می کرد، و به وسعت مشرب موصوف بود. از اوست:

ای دل اگرت بود شعور و ادراک چشمی بگشا چو مهر بر عالم پاک
هر لاله نشان ساغری بر لب جوست هر سایه سیاه مستی افتاده به خاک

در هر نفس که از دل آگاه می‌زنی صیقل به روی آینه از آه می‌زنی
بر منتهای طول امل عمر نارسات بی جاگره به رشته کوتاه می‌زنی

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۰۹ - شمع انجمن، ص ۱۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۹ - ۱۵۰)

دلسوز تبریزی

محمد امین ملقب به «استاد» و متخلص به «دلسوز» از سخنوران سده ۱۳ هجری قمری است. میرزا سروش و میرزا مظهر از جمله شاگردان او بودند. دیوانش مرکب از اشعار فارسی و ترکی آذربایجانی در تبریز مکرر به چاپ رسیده و اکثر اشعارش در مرثیه و مدیحه اهل بیت است.

از اشعار پارسی او مخمساتی است که در دیباچه دیوانش در هر یک از حروف ۲۸ گانه عربی گفته که در حرف (الف) گوید:

از الف اول احد کاورا سزا باشد ثنا

اعلم است و اعظم است و اکرم است او برملا

آن که از صنعتش پدید آمد جمیع ماسوا

از عدم آورده آب و آتش و خاک و هوا

آدمی راداد با آنها چنین نشو و نما

تا در حرف (ی) گوید:

یاء یاربا، به حق نور پاک حیدری یا به احمد، پادشاه مسند پیغمبری

یوسف آسا خواهم از چاه غم در آوری یوم حشر ای دادرس بر عرشه محشر بری

یاور «دلسوز» شو بر حرمت آل عبا

از غزلهای ترکی اوست:

عزیزیم عشق عالمده یقین بیل نهان اولماز
غلط سؤزدور دئییرلر: «عاشیقین عشقی عیان اولماز»
گؤروب معشوقه سین عاشیق قاچار رنگی، دیزی تیتیر
به عینه صورتی دیوار اولار جسمینده جان اولماز
گندر صبرو قراری عاشیقین، معشوقه سین گورجک
داخی کؤنلونده اول دم ذره جه تاب و توان اولماز
چوخ اولما حسنونه مغرور، بیل بو عاشیقین قدرین
سنه هرگز جاهاندا عاشیقین تک جان فشان اولماز
دیدى لثیلايه مجنون بیر گئجه: کای شوخ بیهمتا
اولا عالم سنه عاشیق، منیم تک مهربان اولماز
گولو مشهور ائدهن عالمده بولبولدور یقین ائيله
کی عاشیق اولماسا، معشوقه دن نام و نشان اولماز
چک ال جوروجفادان عاشیق «دلسوزونا» رحم ائت
اگر خلقون ده حسنون تک اولا بیللاه یامان اولماز.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۲۸)

دیده تبریزی

میرزا نصراله بیگ در سده ۱۳ هـ.ق. میزیست، در تبریز تحصیل کرد و به سال ۱۲۷۷ ق. در شهر شماخی وفات یافت. دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی آذربایجانی است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۳۴)

دیوانه تبریزی

از نقاشان و هنرمندان و شاعران سده نهم هجری قمری تبریز است در مجلس سلطان یعقوب به ندیمی راه داشت و «دیوانه» تخلص می کرد. از اوست:

غلط کرده طلب کردیم جاه و سربلندی را دریغا ما ندانستیم قدر دردمندی را

(تحفه سامی، ص ۳۷۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۱)

ذوقی تبریزی

در تذکره طلعت بدون ذکر ماخذ از «ذوقی» چنین یاد شده است:

«از شعرا و گویندگان قرن دهم می‌باشد. از اوست:

گر بد اندیش از تو بد بیند شود بدخواه تو ور نکویی از تو بیند شرمسارت میشود.
ز آتش ظلم ار بسوزانی دل مظلوم را تیره تر از دود آتش روزگارت می‌شود
گر کسی را خوار سازی تا کنی خود را عزیز عاقبت آن خار، خار رهگذارت می‌شود»

(تذکره طلعت، ص ۸۲ - ۸۳)

ذهنی تبریزی

پدرش به سیراب پزی معروف بود اما ذهنی از شاعران سده دهم ق. و از معاصران سام میرزا بود. از اوست:

تا برد سویش کبوتر نامه چندان سوده‌ام دیده بر پایش، که پایش را به خون آلوده‌ام

شب روم بر بام آن مه چشم بر روزن نهم جام بردارم، به جایش دیده روشن نهم
در کتاب دانشمندان آذربایجان (ص ۷۶) به نقل از تحفه سامی این ترجمه تحت عنوان
«پناهی تبریزی» نیز آمده ولی در تحفه سامی تصحیح همایون فرخ از او یاد نشده است.

(تحفه سامی، ص ۳۱۷ - شمع انجمن، ص ۱۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۲ - ۱۵۳، ص ۷۶ «پناهی»)

راجی تبریزی

حاج میرزا ابوالحسن متخلص به «راجی» فرزند حاج علی اکبر تبریزی است به سال ۱۲۴۷ ه.ق. تولد یافت. از سخنوران اواخر سده سیزدهم هجری قمری به شمار می‌رود وی دارای صفات پسندیده و اخلاق حمیده بود سال ۱۲۹۲ ق. با جمعی از بازرگانان تبریز عازم مکه می‌گردد و بعد از زیارت بیت‌الله در ماه محرم ۱۲۹۳ در خصوص خط سیر مراجعت بین همسفران اختلاف نظر حاصل می‌شود جمعی از راه استانبول بر می‌گردند و جمعی دیگر که «راجی» نیز همراه آنان بود در دوراه جده و استانبول متردد می‌مانند و به منظور تفأل به دیوان حافظ متوسل می‌شوند و به این بیت بر می‌خورند:

عشق در دانه است و من غواص و دریا می‌کده

سر فرو بردم در این جا تا کجا سر برکنم
راجی ابتدا از راه دریا منصرف می‌گردد ولی تقدیر بر تدبیر وی چیره می‌شود و به اصرار دوستان از همان راه جده و دریا رو به دیار خود می‌گذارد اتفاقاً در وسط دریا هوا طوفانی و کشتی غرق می‌شود و راجی با سیصد تن از حجاج غرق می‌شوند و جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند عبارت (ایاغفار = ۱۲۹۳) ماده تاریخ مرگ اوست.

راجی شاعری شیرین بیان بوده است. فرزندش عبدالمجید متخلص به ناجی هم شاعر بوده و دیوانی دارد.

دیوان راجی سال ۱۳۰۴ ه.ق. و سال ۱۳۱۲ (به تصحیح میر شریف) در تبریز و سال ۱۲۹۴ در ۲۵۸ صفحه و سال ۱۳۴۰ ش. به اهتمام کتابفروشی ادبیه تهران چاپ و مشتمل بر غزلیات و قطعات پارسی و ترکی است. از اوست:

هر دلی بسته آن زلف شکن در شکن است	از پریشانی او وای اگر هم چو من است
تا که در خانه مرا سرو روانی باشد	کی مرا حاجتی از نسترن و یاسمن است
هم چو من قدر تو اغیار نداند به خدا	جغد ویرانه نشین کی خبرش از چمن است
در صف معرکه عشق تو کس جان نبرد	تیغ ابروی تو عاشق کش رستم فکن است
«راجی» هر کس نکند بندگی پیر مغان	نیست آدم حیوان است روانش به تن است

نماند در غم هجر تو صبر و طاقت و هوشم

دمنی نگشت میسر، ننالَم و نخروشم

تویی که عاشق بیچاره را به هیچ فروشی

منم که یک سر مویت به عالمی نفروشم

ز شوق دیدن رویت بیا که من همه چشمم

ز ذوق شهد کلامت بیا که من همه گوشم

من آن اسیر کمندم که از تعشق رویت

به مژده جان دهم ار آورد پیام، سروشم

هزار شکوه مرا بر زبان زدست جفایت

ولی چو روی تو دیدم رود زیاد و خموشم

غم زمانه مخور «راجیا» ز جام محبت

بگوبه ساقی مجلس بده شراب بنوشم

از غزل‌های ترکی راجی:

نه قَدْ، سروچمن لاله‌الاله

نه زلف، مشک ختن لاله‌الاله

دوشویدی ظلمت کفر ایچره آب حیوانه

ندور عقیق یمن لاله‌الاله

نه خَط سبز و نه لب، گوهر گرانمایه

نه دیشدو، دَر عدن لاله‌الاله...

تجنیس:

گل ای عاشقین آتیشه یاندوران

منی یانه‌یانه قویوب یان‌دوران

گل ای کاکلی سنبل ترکیمی

منیم قیلما بیر دفعه لیق ترکیمی

اگر بوی وصلون گتورسه نسیم

اونا نقد جان مژده وئررم، نه سیم

یازون بوسوزی سنگ مرمرده سیز

قویون فرق، نامردیلن مرده سیز

راستی تبریزی

میرسید احمدامیر راستی متخلص به «راستی» از رجال دوره شاه طهماسب صفوی است.

به نوشته سام میرزا نهال اصلش از بوستان سادات تبریز است و در خراسان نشو و نما یافته. از فنون قابلیت بهره‌مند گشته از غایت استقامت طبع، الفاظ فصیح و محاوراتش ملیح است این مطلع از اوست:

ز راستی قد الفاظ او چنان موزون که سجده می‌بردش سروهای بستانی
در تحفه سامی چاپ ۱۳۱۴ و پیرو آن در دانشمندان آذربایجان شرح حال کمال اسماعیل
(محتسب ممالک در زمان سام میرزا) و امیر راستی به هم در آمیخته است.

(تحفه سامی، ص ۵۰، ص ۳۸۲. مجمع‌الخواص، ص ۴۳ - آنشکده آذر، ص ۱۱۵ - نایج الافکار، ص ۲۷۲ - قاموس‌الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۶ - الذریعه، ج ۹ ص ۳۴۷)

راضی تبریزی

محمدرضا از سخنوران سده یازدهم هجری قمری تبریز، ساکن عباس آباد اصفهان بود. زرگری می‌نمود دو بار سفر هند کرد، شعر همواری می‌گفت و «راضی» تخلص می‌کرد. مؤلفان «قاموس‌الاعلام» و «صبح گلشن» تخلص او را «رازی» ثبت کرده‌اند. اولیا چلبی سیاح معروف عثمانی که به سال ۱۰۵۰ به تبریز آمده نام او را جزو ۷۸ تن شاعر فصیح لسان و بدیع بیان و صاحب دیوان یاد کرده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

چند آن که صحن باغ ز برگ خزان پراست از ناخن شکسته دلم بیش از آن پر است

جان‌گر از سینه ناشاد برون می‌آید کی خیال توام از یاد برون می‌آید.
به امیدی که به سرو قد او دل بندد قمری از بیضه فولاد برون می‌آید
دو بیت ذیل هم در بیاض صایب به نام وی آمده است:

بد همت ما، اگر فرازی دیدیم بد دیده ما، گر در بازی دیدیم
سرتاسر ملک هند گشتیم آخر خوش خواب پریشان و درازی دیدیم

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۹۳ - صبح گلشن، ص ۱۶۹ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۴۱ - دانشمندان آذربایجان،
ص ۱۵۳، ص ۲۲۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۴۶)

راغب تبریزی

کلب حسین بیگ نام دارد و ظاهراً از سخنوران سده ۱۲ هـ است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

به جنگ کوش که دشنام روبه‌رو بر من هزار بار به از بوسه‌یی به پیغام است

صد نامه نوشتیم و جوابی ننوشتی این هم جوابی ننویسند، جوابی است

خانه‌های زخم ما از بس که ره دارد به هم راه بیرون شد ندارد ناوک بیداد تو

(آتشکده آذر، ص ۱۱۵ - نگارستان سخن، ص ۲۹ - روز روشن، ص ۲۳۵ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۴۸ -
دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۷)

رحمتی تبریزی

از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری است. مرحوم تربیت
قول مؤلف عرفات‌العاشقین را چنین نقل کرده است:
مردی بود سیاه، خطوط نسخ و ثلث را خوب می‌نوشت. دیوانی مشتمل به هفت و هشت
هزار بیت ترتیب داده بود، در شیرازش دیدم وقت عزیمت هند و او در این شهر به هند
آمده و در آگره سنه ۱۰۲۵ در گذشت.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸)

رحمی تبریزی

از شاعران سدهٔ دهم هجری قمری است سام میرزا می نویسد:
مردی لاابالی بود و از فسق و فجور پرهیز نمی نمود، اما رحم الهی از گناه «رحمی» زیاده
است امید است که او را بدین رباعی ببخشد:

چون نامهٔ جرم ما به هم پیچیدند بردند به میزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی ما را به محبت علی بخشیدند

دامن از اشک پر از لعل بدخشان دارم کوه غم گشته ام و سنگ به دامن دارم
و این بیت را میرزا صایب در بیاض خود از وی نقل کرده است:
دلا ز عشق به پیرانه سر مشو نومید شکوفهٔ چمن رحمت است موی سفید
در «روز روشن» و «دانشمندان آذربایجان» تخلص وی «رحیمی» قید شده است.
(تحفهٔ سامی، ص ۳۱۶. روز روشن، ص ۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸ - ۱۵۹)

رحیم تبریزی

مرحوم تربیت او را فرزند میرزا صایب معرفی کرده از او است:
کام جستن از بزرگان جهان دون همتی ست
گر توان چیزی گرفت از اهل دولت عبرت است
(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸)

رشید تبریزی

از سخنوران سدهٔ یازدهم هجری قمری و از تبریزیهای ساکن اصفهان است. در زرگری و
میناکاری بی نظیر و در فن شعر هم به اعتقاد خود بی قرینه بود. نصرآبادی می نویسد: خیالش

غرابتی دارد. به هندوستان سفر کرد و برگشت و به اعتبار حرفه و صنعتش در نزد سلاطین کمال اعتبار داشت. تخلص وی در بعض منابع «رشیدا» و درپاره‌یی «رشیدی» آمده است. در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۱۸۵۸ از کلیات «رشیدای عباسی» که در کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۲۶۶ موجود است یاد شده است این کلیات به خط نستعلیق سده ۱۱ و دارای: مثنوی در تتبع مخزن‌الاسرار، مثنوی حسن گلوسوز، نقش ارژنگ، سبعة سیاره، قضاو قدر، ساقی نامه، جواهرالاسرار، و دیوان او می‌باشد.

۱ - مثنوی «رشیدای عباسی» در تتبع مخزن‌الاسرار (۲۰۰ بیت) است. آغاز:

نیمه شبی با دو سه آشفته حال در چمن زمزمه خونین مقال

۲ - حسن گلوسوز: مثنوی بزمی است (در ۳۵۰۰ بیت) که در تاریخ ۱۰۴۰ (= گل نظم) سروده.^۱

آغاز:

کی‌ام کوثر گداز شعله نوشی لب تبخاله را الماس پوشی

نسخه‌یی هم در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۲۹۴/۵ سده ۱۱ در جنگ مورخ (۱۰۴۵ - ۱۰۴۶، ص ۴۸ - ۵۷) هست.

(فهرست دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۲۶۵)

آغاز برابر نمونه. انجام:

جو مرغ طبع من شد بلبل نظم بجو تاریخ فکر از (گل نظم)

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۷۷۱).

و نسخه‌یی در کتابخانه بنگال وجود دارد.

۳ - نقش ارژنگ: مثنوی عرفانی است.

آغاز:

طغرای صحیفه صفت الله است دانش به ظهور نام بسم الله است.

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۵، ص ۳۷۹۸).

۴ - سبعة سیاره: مثنوی عرفانی است که در ۱۰۶۰ (= گل باغ ابد) به انجام رسانیده در پایان نسخه ملک چنین آمده است:

بهر تاریخ سبعة سیار (گل باغ ابد) شد آینه دار

۱. این مثنوی حسن گلوسوز و سبعة سیاره به زلالی خوانسازی هم نسبت داده شده است (هفت آسمان).

در تذکره پیمانه نقش ارژنگ و سبعة سیاره یک مثنوی معرفی شده و این براساس وزن نمونه‌های منقول جای تامل است.

۵- قضا و قدر: مثنوی است. در ۵۵۵ بیت. آغاز:

نقشی که قضا و قدر انگیزته‌اند رنگی ست که در لوح و قلم ریخته‌اند
نسخه‌یی از این مثنوی هم در کتابخانه اصغر مهدوی به شماره ۲۸۶/۶ نستعلیق سده ۱۱ هست.

۶- ساقی نامه موسوم به میکده شوق: ساقینامه موحدانه و کم نظیری است.

آقای علی نقی منزوی در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (درباره نسخه‌های خطی) ضمن مقاله مفصل خود تحت عنوان «ساقی نامه‌های خطی» از ۱۲۷ شاعر که ساقی نامه سروده‌اند یاد کرده و در ضمن آن نوشته است:

رشیدای زرگر عباسی که در ۱۰۸۱ق. در گذشته، ساقی نامه او در ضمن دیوانش در کتابخانه ملک هست (الذریعه، ج ۹، ص ۳۶۲).
نسخه‌یی ناقص و ۲۵۸ بیت است.

از ساقینامه یا میکده شوق رشیدا:

ز خمخانه‌ات نه فلک ساغری	زهی عالم از نخل صنعت بری
گل نشأه جاودانی تویی	می ساغر زندگانی تویی
ز صهبای شوق تو بودند مست	زمانی که مستان معنی پرست
نه خمخانه دور افلاک بود	نه سیاره خوشه تاک بود
می روح در جام ایجاد ریخت	گفت گردی از لای آن باده بیخت
از و رنگ هر چهره شد رنگ بست	سهیلی از آن باده چون عکس جست
فروغ تو در جام منصور کرد	می را که شوق طلب شور کرد
زبویش جنون، شعله بر هوش زد	از آن قطره‌ای از لبش جوش زد
به تن‌ها خرد خون افسرده شد	چو در کاسه‌ها صافش افشرد
سلیمان دل کرد تسلیم عشق	جهان جسد گشت اقلیم عشق
خرد شمع بیرون فانوس شد	جنون مصلحت سوز ناموس شد

به ذرات عالم می‌رنگ و بوست
 به هر ذره طوری از آن نور هست
 خیالش چو صورت نگاری کند
 بده ساقی آن جام سرجوش عشق
 زلالی که چون قطره انگیز شد
 زمانی که عالم هیولی نداشت
 چو نورش به مرآت انسان فتاد
 چو باران فیضش به نیسان رسید
 سخن سنجی عالم فیض اوست
 به بزمی که مطرب برآرد نوا
 یقین دان که این بحر گوهر سخن
 و گرنه کجا جسم گویا شدی
 یکی هست در پرده روزگار
 چه در حیرتی؟ چشم دل بازکن
 ترا کرده لوح ظهورات خود
 تو کم ظرف مست می غفلتی
 به هر قطره بحری بود موج زن
 دل عارفان جام گیتی نماست
 چو پروانه جان را به دعوی مسوز
 گهرزان بود عزتش جاودان
 تجلی به دل بین چه جویی ز دور
 طلب را گل صبر ایوب کن
 چو خود را شناسی خداین شوی
 چه شد زاده نارو باد و گلی
 پی چهره افروزی عکس او
 جلایی بده لوح ادراک را

گل نشاء کل اشیاء از وست
 به هر قطره‌ای شور منصور هست
 به هر ذره آیینه‌داری کند
 کزو مغز عقلست در جوش عشق
 از و جام ایجاد لبریز شد
 به حسن خود و عشق خود جلوه داشت (کذا)
 در فیض بر روی عالم گشاد
 گهرهای رحمت به انسان رسید
 و گرنه کرا قدرت گفتگوست
 به آهنگ دستش دهد دف صدا
 به تحریک دستی بود موج زن
 محیط عناصر گهرزا شدی
 که حسن آفرین است و صورت نگار
 نگاهی در آیینه راز کن
 که ظاهر کند جوهر ذات خود
 چو آیینه در دید کم همتی
 تو صد بحری واز هوس موج زن
 نهانخانه گنج حسن خداست
 چو خورشید از خویشتن بر فروز
 که از آبرو پرورد استخوان
 که دل طور و عکسش بود شمع طور
 به خود بنگرو جذب مطلوب کن
 به گلزار تحقیق گلچین شوی
 بین کشت صنع کرا حاصلی
 چو آیینه از صیقل آبرو
 پس آنگه بین جوهر پاک را

مرا بر شعور تو سوزد جگر
و گرنه درین بحر خورشید جو
به مرآت ذرات چون بنگری
اگر جذر دریا، اگر مد جوست
به ساحل نشینان صلایی بزن
ترا هر محالی که حایل بود
چو آلاشت از هوس پاک شد
بده ساقی آن شعله شید سوز
کزو بر فروزم شبستان دل
اگر بی سوادم سواد بصر
درین بحر پر آتش شعله اوج
کسی کو سخن سنج معنی شود
بر رمزدان لا والا یکیست
بسا منطقی کو زدود چراغ
که از نور معنی بود بی خبر
ز علم ریاضی و هیات چه سود
به عالم قضا آنچه انگیخته
چو از هم درد پرده‌های حجاب
برآز شبستان خواب و خیال
طلسم وجود تو گنجینه‌هاست
نیچی چو آن مار را سربه رنج
چو بیرون نیایی ز پندارها
نگردد اگر صاف آیینه‌ات
بده ساقی آن بحر ساحل بلور
کز آلاش شعله آبرو
فغان کز می آرزوی محال

که نوری و داری به ظلمت نظر
به جویائی گوهر صنع او
به هر ذره بینی صف محشری
زهر جاده موج راهی به اوست
ز خس کم نیی دست و پای بزن
به راه طلب گرد منزل بود
توانی چو عیسی بر افلاک شد
که زاهد گدازست و عارف فروز
که از تیرگیهای زهدم خجل
رساند مراتب به نور نظر
بود علم رسمی خس روی موج
زبان دان علم لدنی شود
شفا و اشارات و ایمانیکست
بود چون قلم خشک و تیره دماغ
ز خفاش باشد سیه دیدتر
چو ناقص سوادی به علم وجود
به اجزای جسم تو آمیخته
وجودت محیط ست و گردون حباب
پی دیدن خویش چشمی بمال
ولی مار نفست در او اژدهاست
بود قفل در دیده‌ات لوح گنج
چو موی از مسامت دمد مارها
زهرموی نیشی است در سینه‌ات
که هر قطره اوست طوفان نور
چو خورشید روشن شوم موبه‌مو
که صافش حرامست و کیفش و بال

در آیینه دیده‌ها شرم نیست
 گل جذبه حسن، افسرده است
 ز داغ هوس گرم دعویست عشق
 محبت شکسته طلسم ادب
 هوس شعله فسق افروخته
 نه در ظاهر حسن امید هست
 ز جام مجاز آنچنان بیخودی
 بود حسن، فانوس نوراله
 نظر بازی گلرخان پیشه کن
 مشو غنچه حسن را پرده در
 بده ساقی آن نور آرم شوق
 به باطن چو بینم به حسن مجاز
 ز جامی کشم باده گفتگو
 درین گلستان بلبل معنی‌ام
 چو پرواز گیرم به بال سخن
 و گرنه چسان قطره عمان شدی
 زبانم بود تیغ و کلکم علم
 کسی کو بود منکر دید من
 بده ساقی آن شمع افشای راز
 کنم بحر اندیشه را موج زن
 بیا ساقی از باده شوق دوست
 فروغی که در جام هفت اختر است
 علی ولی نور شمع صفات
 چو از جوهر او نزد عشق دم
 چو رایش نیفراخت چتر ظفر
 چو بر لوح دین نام او نقش بست

به چشم حیانور آرم نیست
 چراغ دل عاشقان مرده است
 به ظاهر پرستی تسلیست عشق
 فراموش گردیده اسم ادب
 بتان را می آبرو سوخته
 نه در باطنت جوهر دید هست
 که چون اهرمن دیو نفس خودی
 مکن بروی از پرده سوزی نگاه
 ولیکن ز گل چیدن اندیشه کن
 چو خجلت به داغ تاسف نگر
 که از پر توش چون شوم گرم شوق
 دهم شعله را از شراری گداز
 که هر موج سطرست در شان او
 هزار چمن پرور دعوی‌ام
 رسد وحی جبریل معنی به من
 کجا ذره خورشید تابان شدی
 جهانگیر نطقم به سیف و قلم
 قلم سازم او را به تیغ سخن
 که برق شیخون زخم بر مجاز
 شوم جوهر افشان تیغ سخن
 که صاف رخ مهر سرجوش اوست
 ز عکس کف ساقی کوثرست
 گل عکس آیینه حسن ذات
 نشد نسخه آفرینش رقم
 نشد زه کمان قضاو قدر
 طلسم صنمخانه در هم شکست

شبه بت شکن سرور مجتبی
گل نقش پایش شده دل نشین
گهر مایه نیسان دریای جود
چو لعلش نشد نشأ افروز روح
چو از مشرق صبح منبر دمید
به هر ذره ای مهرش آمیخته
کف دستش ابريست خورشید بار
از آن تیرگی سوز گردیده برق
چو عکسش چراغ یقین بر فروخت
به وصفش عدو را ز تیغ بیان
چو آتش فرورد ز نور ظفر
نه تیغ است آن برق الماس رنگ
ید قدرتش از ظهور کمال
نبی و ولی نور یک جوهرند
به حسن دویی شان نظر باز نیست
امامی که بر عرش دوش نبی
به مهر نبوت چو نقش نگین
چمن پرور گلستان وجود
نزد جسم از جام هستی صبح
چو خورشید نورش به عالم رسید
جهان در جهان معنی انگيخته
که برقش بود شعله ذوالفقار
که از شعله اوست سیراب زرق
سیه خانه کذب کفار سوخت
زبان چون قلم شق شود در دهان
شود شعله ریز ازدهای دوسر
که دارد به کف شاه فیروز جنگ
عیان کرده شق القمر بر هلال
به علم آیه شان یکدیگرند
میان دو آیینه غماز نیست
(انتهی)

آقای گلچین معانی افزوده اند که:

به نظر می رسد که ساقی نامه رشیدای عباسی ناتمام باشد و یا آنکه درین نسخه بطور کامل نوشته نشده است، نسخه دیگری ازین ساقی نامه در سفینه ای که تحریر اوایل قرن دوازدهم هجری بود نیز دیده شد شامل یکصد و چهل و پنج بیت مشوش و مغلوط و سه بیت ذیل از آن نسخه است:

خیالش که جمعیت معنی است
تنک ظرف از آنی چو جام حباب
می عارفان باده وحدتست
طلسم پریشانی دعوی است
که هستیت نقشی است بر روی آب
نه آن می که سرمایه وحشتست

(تذکره پیمانه، ص ۱۸۴ - ۱۹۷)

۷- جواهر الاسرار ... (۳۰۰۰) بیت آغاز:

ای هنر پرور طلسم وجود لوح محفوظ کارخانه بود

۸- مقطعات و ترجیعات و ترکیبات و رباعیات و مسط و مسدس ترکیب (۶۰۰ بیت)

(درباره نسخه‌های خطی، دفتر نخستین، ص ۴۴)

صاحب «آفتاب عالمتاب» اشعار او را از بیاض دست خطی صایب تبریزی نقل کرده،
نمونه‌یی از اشعار اوست:

مهر سرگشته و بی تاب شد از گریه ما ماه نو ماهی گرداب شد از گریه ما

قدم چو مهر به آهستگی به خاک افشار که مور بادیه عشق آهوی حرم است

هر موج زیر پای نسیم، آهنین پلی ست پیش سبک روان، سفر بحر و بریکی ست

با گلشن حسن خود صفایی دارد از سبزه خط مهر گیایی دارد

از خانه اگر برون نیاید چه عجب چون آینه باغ دلگشایی دارد

گل از چمن ز حجاب نسیم پیرهن به بال جلوه رنگ پریده بیرون شد

می جهد برق ز نقش قدم راهروان خار این بادیه با آبله پا چه کند

طلوع صبح به تیغ کشیده می ماند شفق به بسمل در خون طپیده می ماند^۱

ز بس که مردم عالم تمام مدهوشند جهان به خانه صورت کشیده می ماند

چو سایه پیش قدت سرو پای مال شود شکوفه‌ها عرق خجلت نهال شود

شب که از شوق رخت انجمن افروخته بود نگه گرم چو پروانه پر سوخته بود

۱- برخی از تذکره نویسان این مطلع را به «صایب تبریزی» نسبت داده‌اند

ز شوق این که شمع می در چمن مستانه می آید
ز برگ گل صدای شهر پروانه می آید

مشهور و خفی چو گنج دقیانوسم پیدا و نهان چو شمع در فانوسم
القصه در این چمن چو بید مجنون می‌بالم و در ترقی معکوسم

ز کتان نقاب گیرد رخ ماهتاب بی تو به چراغ روز ماند گل آفتاب بی تو

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۸۸ - ۳۸۹ - نگارستان سخن، ص ۳۲ - روز روشن، ص ۲۹۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۹ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۱۸۵۸؛ ج ۴، ص ۲۷۷۱؛ ج ۵، ص ۳۷۹۸ - تذکره پیمانه، ص ۱۸۴ - ۱۹۷)

رضای تبریزی

محمدرضا پاشای تبریزی متخلص به «رضا» فرزند خواجه امیریگ زرگر و از سخنوران و رجال سده یازدهم هجری قمری و از بنی اعمام محمدحسین چلبی است در عباس آباد اصفهان سکنی داشت. در اوایل جوانی همراه پدر خود به روم رفت و به حسب قابلیت و قسمت، پاشای مصر شد و از اهالی مصر نقصان بسیاری به او رسید... بعد از آن پاشای حبشه نیز شد. به تاریخ ۱۰۳۴ به مکه معظمه رفت در آن جا متوطن بود تا وفات یافت. ناظم تبریزی با وی ملاقات و در تذکره خود (مؤلفه ۱۰۳۶) از او یاد کرده است.

صاحب لطایف‌الخیال (مؤلفه ۱۰۷۶) می‌نویسد:

«... آدمی خوش طبیعت صحبت دوست است در صغر سن پیش از آمدن عثمان پاشا به تبریز همراه والد خود خواجه امیریگ زرگر به طرف روم افتاد و در آنجا به سعی قابلیت و استعداد فی‌الجمله دخلی در مهمات دیوانی بهم رسانیده مدتی در مصر صاحب مهم بود در اواخر به سبب فتنه‌یی که در مصر بر سر عمال حادث شد فرار به جانب مکه معظمه نموده و از آن جا به استانبول رفته خوندگار روم را ملازمت کرد و به حکومت جزیره «سواکن» که ابتدای حدود حبشه است سرافراز گردید بعد از اندک فرصتی معزول گشت در آن جا اعتکاف عتبه خیرالبلاد را غنیمت دانسته اراده خدمت خوندگار نکرد».

از نتایج افکار اوست:

ز ه آه و ناله نیاسوده یک نفس لب ما	فغان که حوصله سوز است شعله تب ما
زیس که آتش شوق تو مدعا سوز است	عیان نگشت به ما هم هنوز مطلب ما
ز تنگنای تن آزرده رفت جان، ترسم	که روز حشر نگرده به گرد قالب ما

باغبان تاره به بلبل تنگ داشت	گل درین گلشن نه بو، نی رنگ داشت
ناگوارا بود لذتهای دهر	میزبان در لقمه پنهان سنگ داشت
شرط عشق است آب رو دادن به باد	ورنه از خوااهش زبانم ننگ داشت

لب ار به خنده بجنابم از شکفتن نیست	میان غمزدگان خنده کم زشیون نیست
ز دیدنش به دلم دیده گومنه منت	که روشنایی ویرانه‌ام ز روزن نیست
صفای دل ز عبادت به هم رسد افسوس	که کلبه من ازین شبچراغ روشن نیست

چو آن بلبل که از دستانسرای در قفس افتد	گرفتار قبول خلق گشتم از زیان خود
--	----------------------------------

تاکی خرد به وسوسه‌ام گمراهی دهد	کو غفلتی که از تو مرا آگهی دهد
مفلس ز نقد طاعتم و خوش دلم که دوست	درمان وصل خویش به دست تهی دهد

منصور تنک حوصلگی کرد و گرنه	در زیر لب کیست که این راز نباشد
-----------------------------	---------------------------------

ای قافله سالار در آزره دیگر	شاید که بود یوسف ما، در چه دیگر
صد دور زد این چرخ و نشد تیرگی از دهر	عالم شده محتاج به مهر و مه دیگر

هرگز لب من چاشنیی خنده ندانست	چون غنچه آفت زده نشکفتم و رفتم
-------------------------------	--------------------------------

جلوه گر شد آفتاب و تیره تر شد روز من	بر نیامد آفتاب آفتاب افروز من
--------------------------------------	-------------------------------

از تو کسب بی وفایی کردو ترک من گرفت دل که عمری بود استاد وفا آموز من

ای فلک ما اسیر بند تویم	فکر ما را از این نکوتر کن
دو رفیقیم مختلف اوضاع	وضع ما را به هم برابر کن
یا بیاموز مردمی او را	یا مرا نیز مثل او خر کن

(تذکره ناظم تبریزی (عکسی) - لطایف‌الخیال (نسخه عکسی) - تذکره نصرآبادی، ص ۶۹ - صبح گلشن، ص ۱۷۴، ۳۷۸ - دانشمندان آذربایجان، ۱۰۷، ۳۳۱ - فرهنگ سخنوران)

رضائی تبریزی

تبیان‌الملک متولد ۱۲۷۸ از شعرای متاخر تبریز است. گاهی رضائی و گاهی تبیان تخلص می‌کند. اشعاری از وی در موادالتواریخ نقل شده است. آخرین ماده تاریخی که در این کتاب به چشم می‌خورد مربوط به واقعه شهر یور ماه ۱۳۲۰ شمسی مطابق ۱۳۶۰ قمری است.

در تاریخ فوت سید غفور حکاک که از خطاطان و حکاکان مبرز تبریز بوده چنین گفته است.

آن میراجل غفور حکاک	کو بود ز نسل شاه لولای
در راه خدا و خط ارشاد	بودی همه دم دلیر و بی باک
اندر خط نغز بود استاد	و ندر حک مهر بود چالای
پوشید رخ از جهان فانی	رو کرد بسوی عالم پاک
یاران عزیر را به فوتش	گردید ز غصه پیرهن چاک
مرسال وفات را رضائی	خود جست هم از (غفور حکاک)

۱۳۵۵ ق

چون پدرش میرزا داود ملقب به «وقایع نگار» بود بدین جهت او را وقایعی نیز خطاب می‌کردند بنوشته آقا بزرگ وی دیوان یکهزار بیتی از قصاید عربی و فارسی و غزلیات و رباعیات دارد.

در فهرست نسخه‌های خطی (ج ۱ ص ۱۹۸) کتابی بنام: «المقالات التبیانیة فی المقامات

السیاقیه» از تالیفات وی یادشده است که به سال ۱۳۱۵ نوشته است و نسخه‌ای که تاریخ تحریر آن ذی قعدة ۱۳۲۷ است در کتابخانه دانشگاه به شماره ۲۶۲۶ موجود است.

(فهرست دانشگاه ج ۹، ص ۱۵۰ - موادالتواریخ ص ۷۱۸ و... الذریعه ج ۹ ص ۳۶۹)

رفعت تبریزی

میرزا تقی خان رفعت جوانی با فضیلت و خوش قریحه بود به شغل تدریس زبان خارجه و روزنامه‌نگاری امرار معاش میکرد و از هواداران شیخ محمد خیابانی بود.

وی در ۳۳ سالگی پس از شنیدن خبر قتل شیخ محمد خیابانی (۲۳ شهریور ۱۲۹۹ خودکشی کرد. آثار قلمی رفعت در روزنامه تجدد هست. نمونه‌یی از اشعار اوست:

بر خیر بامداد جوانی زنودمید بر خیز عزم جزم کن ای پورنیکزاد

(تبریز و پیرامون ص ۲۳۸)

رفعتی تبریزی

میرزا ابراهیم متخلص به «رفعتی» از شاعران و خوشنویسان سده یازدهم هجری قمری است.

از لحاظ زمان زندگی و سایر خصوصیات محتمل است که وی همان رفعتی باشد که در شرح حال «گرامی تبریزی» از او به عنوان برادر وی و فرزند مولانا «سهوی» خوشنویس معروف یاد شده است.

نصر آبادی می‌نویسد به هند رفت اسبابی فراهم آورد. در لباس خیلی تکلف می‌کرد مدتی در خدمت عرب خان حاکم شروان بود و گویا در آن جا فوت کرد. از اوست:

پروای سخن گفتن احباب ندارم نقلی که غم از دل ببرد نقل مکان است.

در تعریف کشمیر گفته:

چنان لطیف زمینش که هم چو دانه در در او چو قطره‌یی افتد نیفتد از تدویر

(تذکره نصر آبادی، ص ۳۹۹ - صبح گلشن، ص ۱۸۲ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۲۹۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۰).

رفیقی تبریزی

در سدهٔ دهم هجری قمری می‌زیست. سام میرزا می‌نویسد: به مطربی اوقات صرف می‌کند و در آن کار نقشها و صوتها تصنیف کرده اما بسیار کج طبع است. این مطلع از اوست:

عمری ست که من عاشق رخسار بتانم سودا زده زلف بتان از دل و جانم
در تحفهٔ سامی چاپ و خید، ص ۱۴۳ تخلص او «وصلی» آمده است.

(تحفهٔ سامی، ص ۲۶۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۰)

رمزی تبریزی

علی اکبر عماد متخلص به رمزی از فضل و کمال بهرهٔ بسزا داشته در ردیف ارادتمندان مرحوم لنکرانی و کارمند انجمن صفا بوده مرحوم صفوت مینویسد تا این زمان: (اسفندماه ۱۳۱۸) زیاده از ۶۰ سال عمر گذرانده است. وی بسال ۱۳۳۹ ش. درگذشت.

کتاب رنگارنگ در چهار ده مجلد از تالیفات اوست. از اوست:

چه حکمت است که مر دسترنج اهل هنر در این زمانهٔ غمخانه بی هنر ببرد
مدام خون جگر باغبان خورد از چیست که در نتیجه مگر منعمی ثمر ببرد

اول خدا قضا و قدر سربر نوشت

زان پس ز آب و خاک، گل آدمی سرشت

ای نور چشم من قلم نقش کائنات

بردست اوست آنچه کشد خوب یا که زشت

نیکی نه جامه ایست برازنده همه

معلوم نیست پنبه این جامه برکه رشت

در دوزخ است معتکف کعبه‌ای عجب

سوی بهشت میرود آنساکن کنشت

آسوده باش «رمزی» آخر همان برد

آن دانه را که روز ازل دست حق بکشت

(داستان دوستان ص ۱۰۵ - ۱۰۶)

رمزی تبریزی

بابا رمزی از شاعران خوش بیان سده ۱۳ هجری قمری تبریز مقیم استانیول بوده است. روزی موقع عبور سلطان مجید خان عثمانی (۱۲۵۵ - ۱۲۷۷) ایات ذیل را بالبداهه انشا کرده:

ای پاد شهیم بیر دور	درویشی فر حناک ائت
مرآت ضمیریندن	زنگ کدري پاک ائت
بیر هفته سنین خرجین	اون ایمل منه کافی دیر
اون ایل منی راحت قیل	بیر هفته سن امساک ائت

سلطان مذکور پس از شنیدن اشعار به وی صله و جایزه داده است.

رمزی بالعلی و آهی و راجی و شکوهی معاصر بوده و به سال ۱۳۰۲ ق. شکوهی او را دیده و در دیوانش مذکور داشته است.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱)

روحانی تبریزی

از سخنوران روزگار سلطان حسین بایقرا (۸۷۳-۹۱۱ ق) بود.

از اوست:

گفتم روم ز کویش بگرفت اجل ره من بنگر چهارست در ره بیچاره آدمی را

زحمت شانه مده منت آینه مبر روی آراسته را بازچه می آرایی

(روز روشن، ص ۲۶۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱)

روحی انارجانی

از سخنوران سده دهم هجری قمری آذربایجان است. در زمان سلطان محمد خداپنده

(۹۸۵-۹۹۵) چهارمین پادشاه صفوی می زیست.

شادروان سعید نفیسی زادگاه او را «انارجان» از دهکده های ناحیه انار^۱ (میان اردبیل و مشکین شهر) می داند و ماهیارنوازی گمان می برد که وی از اهالی یکی از دو دهکده «انرجان» جزء دهستان سردرود بخش اسکوی تبریز و یا «انرجان» از دهستان اوچان بخش بستان آباد تبریز باشد^۲ از روحی انارجانی رساله یی در دست است که گویا به لهجه محلی مردم تبریز در اواخر سده دهم هجری قمری است. این رساله شامل یک مقدمه و دو بخش و یک خاتمه است به شرح زیر:

مقدمه: در خطبه و بیان سبب تألیف رساله است (ص ۱-۸)

بخش نخست: در ۱۲ فصل و درباره رسم و آیین مردم تبریز است (ص ۹-۳۸)

بخش دوم: در ۱۴ فصل در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجالف مردم تبریز است (ص ۳۸-۴۷).

۱- رک: معجم البلدان ذیل «انار» - نزهة الفلوب، ص ۹۵ - فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۴۸.

۲- رک، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۴، ص ۱۵.

خاتمه رساله دارای ۲۹ بیت شعر در بی وفایی زنان و ۷ بیت شعر عاشقانه می باشد (ص ۴۷-۵۰)
وی در خطبه رساله، سلطان محمد خدا بنده را چنین ستوده است:

پس از مدح و ثنای شاه مردان	بگویم وصف شاهنشاه ایران
شبه عالم پناه عدل گستر	«خدا بنده محمد آل حیدر»
ز فرقش کم مبادا تاج شاهی	پناهش ظل الطاف الهی

و بعد ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا پسر دوم سلطان محمد خدا بنده را که در ۲۲ ذی حجه ۹۹۴ ق. کشته شده است چنین مدح می کند:

سمی حمزه میرزای جهانگیر	که بهر سجده اش افلاک خم شد
بجویم حرمت نامش ز حمزه	که نام حمزه از وی محترم شد
دو حمزه نام مشهور جهانند	که نام هر دو در عالم علم شد
یکی از مردمی میر عرب شد	یک از مردانگی شاه عجم شد

در پایان رساله کاتب نام خود و سال تحریر و نام مؤلف را چنین بیان می کند:

«تمت الرساله مولانا روحی انارجانی کتبه العبد الفقیر حقیر فریدون گرجی تحریراً فی غره شهر شوال سنه سبع و ثلثین و الف الهجریه...»

روحی انارجانی در رساله خود «روحی» و جایی «روح» تخلص می کند:

«روحی» تو بسی گناهکاری به علی	در دهر به جزگنه نداری به علی
هر چند گناه تو زحد افزون است	اما به علی امیدواری به علی

خداوندا به عشق عاشقانت	به عشق عاشقان بی کرانت
که «روحی» راز سلک عاشقان کن	دلش از نور عشقت جاودان کن

گر نه از سوز تو آتش در دل «روحی» فتاد
خانه های دیده اش هر دم پر آب از بهر چیست

«روح» تا کی تو یاوه گو باشی با همه عیب عیجو باشی
صادقی افشار در مجمع الخواص (مؤلفه ۱۰۱۶ ق. ص ۲۷۶) از شاعری «روحی» تخلص

چنین یاد کرده است.

«روحی تبریزی: در تبریز مشغول حکاکی است طبعش بد نیست و این بیت از اوست: از نگاه غضب آلود تو شد معلوم که زمن گفته حدیثی به تو صاحب غرضی» و مرحوم سعید نفیسی او را با روحی انارجانی یکی دانسته است. درباره رساله روحی انارجانی بویژه بخش دوم آن تاکنون مطالعاتی به شرح زیر انجام یافته است:

- ۱- شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار (سال ۲ شماره ۳) مقاله‌یی نوشت و فصل ۵ بخش اول و قسمتی از فصلهای ۸ و ۱۲ بخش دوم آن را معرفی کرد.
 - ۲- محمد مقدم بخش دوم آن را بدون توضیح لغات در شماره ۱۰ ایران کوده به سال ۱۳۲۷ ش. چاپ کرد.
 - ۳- سعید نفیسی متن رساله و آوانوشت بخش دوم آن را با یادداشتها و تصحیحاتی در «فرهنگ ایران زمین، سال ۲، دفتر چهارم» منتشر کرد.
 - ۴- دکتر ماهیار نوابی، بخش دوم آن را همراه با آوانوشت و ترجمه فارسی و توضیحاتی در شماره‌های ۳-۴ سال نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۳۶ ش. به طبع رسانید.
 - ۵- ادیب طوسی هم بخش دوم آن را که «نمونه نیمه آذری» می‌داند در شماره چهارم سال نهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز منتشر کرد.
- او معتقد است که انتساب این چهارده فصل به زبان مردم تبریز در سده دهم هجری قمری محل تردید می‌باشد.
- ۶- رحیم‌رضازاده ملک متن و ترجمه و واژه نامه بخش دوم آن را تحت عنوان «گویش آذری» در دی ماه ۱۳۵۲ به چاپ رسانید. نمونه‌یی از اشعاری که در رساله روحی گویا به لهجه محلی تبریز آمده ذیلاً نقل می‌شود:

آن قـد و آن بـالا را	مـزیوام آن کـلا را
طـبق شـفتالو را	مـن مـرسام آن رو را
کـمان چـار پـهلـو را	قـربان شـوام اـبرو را
آن زـنـبق سـیمین را	مـمانام آن بـینی را
آن لـب و آن دـندانـا	بـمیرام آن دـهـانا

آن دُر یک دانسه را...

صدقه شوام چانه را

(رساله روحی انارجانی - مجمع الخواص، ص ۲۷۶ - ۲۷۷ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۱ - مجله یادگار سال ۲، شماره ۳، ص ۴۳ - ۵۰ - ایران کوده، شماره ۱۰ - ص ۴ - ۱۸ - فرهنگ ایران زمین سال ۲، دفتر چهارم، ص ۳۲۹ - ۳۷۲ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۹، شماره ۳ و ۴ - گویش آذری)

زاهد تبریزی

میرزا قاسم فرزند میرزا محسن تبریزی ساکن اصفهان بود. وی از سخنوران و رجال روزگار شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) بود و در نزد آنها کمال عزت و اعتبار داشت و در کنار زاینده رود عمارت عالی بنا کرد و در آن جا به افاده علوم معقول و منقول اوقات خود می گذرانید و ضیافتها می داد و تا سال ۱۱۰۲ در حال حیات بود.

کلیات او:

شامل قصیده و غزل و قطعه و ماده تاریخهایی است بدین شرح: جلوس شاه سلیمان در ۱۰۷۷ و سال دوم شاهی او در ۱۰۷۸ و تعمیر روضه طوس در ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۹ و تعمیر قدمگاه در ۱۰۹۱ و آمدن پادشاه ترکستان به دربار صفوی در ۱۰۹۳ و «طرح نوچمنی» از «داعی شه قاسم» در ۱۰۷۹ و بنای سد در ۱۱۰۰ و «ولادت فرزندی محمد سعید ملقب به ابوالفتح» در ۱۰۹۱ و بنای عمارتی در ۱۰۸۶ و مرگ آخوند محمد صالح در ۱۰۸۶ و بنای رباط در ۱۰۹۹ و استیفای آصف جاه پس از عزل هاشم در ۱۰۷۷ و...

سپس غزل است به ترتیب تهجی با تخلص زاهد (از ص ۶۷ - ۱۹۲) رباعی (از ۱۹۳ - ۲۰۴) و رباعی با قطعه (از ۲۰۵ - ۲۱۲) و مثنوی «سفینه النجات» (از ص ۲۱۵ - ۲۴۰) و منشآت. کلیاتش جمعاً بالغ بر ۵۴۰۰ بیت است آغاز و انجام قصاید چنین است:

کلکم دگر ثنای علی اختیار کرد مانند نخل طور تجلی بهار کرد

زیمین رای رزین تو باد روتق ملک ز حسن سعی جمیل تو دهر آبادان
و غزلیاتش چنین آغاز و انجام می پذیرد:
زهی منعم که بخشیده ست کام حمد گویان را

به ذکر خود سر انگشت زبان تسبیح دندان را

نمی‌آید ز ما او را ستایش بیش از این «زاهد»

که کرده مظهر گنج خفی ایجاد انسان را

اگرم کشی چو ماهی و گرم کشی به شاهی سربندگی سلامت بنما هر آنچه خواهی
ز تو گر به قتل «زاهد» کسی از گناه پرسد تو بگو که کشتم او را به گناه بی‌گناهی
سفینه‌النجات: این مثنوی مذهبی و عرفانی و اخلاقی «نظم روایت حسنات نبوی و غزوات
مرتضوی است» و این «منقبت نامه» سفینه‌النجات نام دارد. و نامش تاریخ آغازیدن آن است
(ص ۲۹۴) و در ص ۲۹۵ چنین آمده:

کردم چو ز ناظم طلب تاریخش گفتا که (سفینه‌النجات زاهد) = ۱۱۰۲
نسخه‌یی از «سفینه‌النجات» در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۰۳۷۲ نستعلیق
خوب سده ۱۱ هست.

و نسخه‌یی در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۴۶۲۳ در «کلیات» او هست.

چنین شروع می‌شود:

به نام خدواند کون و مکان خرد بخش جان، کردگار جهان
زهی آفریننده ماه و مهر فروزنده روشنائی سپهر
آغاز «منشآت»: بسمله، برخی از جواهر آبدار و مشتی از لالی شاهوار از گنج نامه آگاهی لوح
طلسم دانش پژوهی...
انجام: وجبت ما بر این معنی متخلص است.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

میان کعبه و دل فرق این قدر باشد که دل خراب چو گردید بیت معمور است

به کنج میکده‌ها گنج شایگانی هست زر گداخته و خم خسروانی هست
چو خضر زنده جاوید شو به حسن عمل کنون که در قدحت آب زندگانی هست
چنان که کم نشود بوی گل به بوییدن ز غنچه دهند بوسه تا ستانی هست

«زاهد» ار توبه از ریانکنی بت پرستی به از عبادت توست

چشمت چو ز سرمه مدّ آهی بکشد وز کیش جفا تیر نگاهی بکشد
مژگان تو عالمی به خون غلطاند یک خامه مو شکارگاهی بکشد

مرابه چهره سبزان نظر زیاده بود که نو خط است رخ سبز اگر چه ساده بود
نهال قدّ تو چون سرو از سرافرازی به مجلسی که نشسته است ایستاده بود

چون دلبری به زلف و خط یار داده‌اند خط رازحسن بهره بسیار داده‌اند

چون تنک ظرفان نه بر اندازه ساغر می‌کشم
صد قدح چون شاخ گل یکباره بر سر می‌کشم
می‌کنم از باد «زاهد» تازه غسل توبه را
حلقه بر بام شراب از خطّ ساغر می‌کشم

(تذکره نصرآبادی، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ - تذکره حسینی، ص ۱۳۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۳۹۹ - فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۳۵۵۶ - ۳۵۵۸)

زجاجی تبریزی

از سخنوران سده هفتم هجری قمری است در «جهانگشای جوینی» در ذکر احوال و مظالم شرف‌الدین خوارزمی که مأمور مالیات دولت مغول بود چنین مسطور است:
در آن وقت که آن شقی در تبریز بود جمال‌الدین علی تفرشی که یکی است از اکابر عراق، که جمعی معارضان او سبب حسد، یا از روی حقیقت او را به شامت قدم موسوم کرده‌اند بدو متصل شد و در افعال و اعمال او معاون گشت. چون در پی او حالت او واقع شد و شرف‌الدین خوارزمی بمرد هر کسی از اهل عصر در این باب نظمی تلفیق داده‌اند... در تبریز شاعری است او را «زجاجی» گویند این قطعه را گفته است:

ای مبارک قدم جمال علی عالمی گشت شادمان از تو
تا به طوشش برفتی اندر پی عاقبت هم نبرد جان از تو

می نیاید برون ز هیبت تو	صاحباً صاحب الزمان از تو
به هزیمت برفت از تبریز	مدبراً خواجۀ جهان از تو
هیچ مخلوق از تو جان نبرد	گر گریزد به آسمان از تو

تاریخ منظوم زجاجی:

کتابی مهم در کتابخانه مولانا فضل صمدانی در پیشاور پاکستان موجود است که از جمله نسخ خطی نادر این کتابخانه به شمار می آید. این نسخه در حدود هزار هجری تحریر یافته و شماره ۱۰۱ کتب تاریخی آن کتابخانه را داراست تعداد برگهای آن ۳۶۰ و هر صفحه ۳۱ سطر و تعداد ابیات در حدود ۲۳ هزار بیت است. نسخه ای از آنهم در موزۀ بریتانیا موجود است.

کتاب حاضر از وقایع عهد بنی امیّه آغاز یافته و تمام حوادث تاریخی دوران امویان و عباسیان را تا خروج مغول و سقوط خلافت بغداد به نظم کشیده است
زجاجی مداح شمس الدین محمد جوینی بوده است در ایاتی به تاریخ تولد خود چنین اشاره کرده است:

چو من از عدم آمدم در وجود	عدم آفرین گوی شد بر وجود
ز تاریخ بر شش صد افزود هشت	فراوان شگفتی بسر بر گذشت..

به تصریح وی تاریخ تولد شاعر ۶۰۸ و پیشه او هم شیشه سازی بود وی بسن پیری رسیده و مکرر از پیری حکایت و شکایت می کند:

بیکجای بنشانند چرخم زیبای	نَجَنِم، مگر قطب گشتم، زجای
چو بیدی شد از سرو بالای من	مزار چرنداب شد جای من

از بیت اخیر پیداست که مسکن او در سن پیری و انزوا چرنداب بوده باز گوید:

مزار چرنداب جای من است	در آن بقعه خلوتسرای من است
یکی جای دارم چو خلدبرین	در آنجا منم با سعادت قرین
مقامی لطیف است و آبی روان	و زآن آب خوش تازه دارم روان

این چراندب مسکن ایام پیری و انزوای شاعر همان جایی است که به قول و صاف مقابر صاحب دیوان جوینی و اولادش هم در آنجاست و از جاهای روح انگیز تبریز به شمار میرفته

است.

از اشعار وی بر می آید که زجاجی فرزند ادیب و نیکخوی داشته و نام او سلیم بوده و گمان می‌رود نام خودش نیز نصر باشد.

سلیم است فرزانه فرزند نصر	نبینی چنو در جوانان عصر
بر آنم که فرزانه فرزند من	بجای آورد عهد و سوگند من
پس از من پیردازد این نامه را	ز دانش کند گرم هنگامه را...
محمدجوینی دلت شاد باد	زبند جهان جانت آزاد باد

مدوح دیگر او صدرالدین زنجان‌ی است که در حیات شاعر از جهان رفته و شاعر با حسرت و نیکوئی از او یاد می‌کند:

ملک صدردین بود سردار من	که نیکوبد از فضل او کار من
مرا میری شاعران داده بود	برویم در کام بگشاده بود
چون آن شاه در پرده شد ناگهان	بمن بر سیه شد سراسر جهان

ذکر همین صدرالدین وقتی که کیوک خان ارغون را جهان‌داری می‌دهد:

سرافراز ارغون، ملک صدر دین	برفتند نزدیک خاقان چین
شهنشاه، گیتی به ارغون سپرد	بدو داد فرمان و با خود ببرد
ز درگاه باناز گشتند باز	ملک صدر دین، میر ارغون به تاز
بسُخد خراسان فراز آمدند	وز آنجا به تبریز باز آمدند

معاصرت زجاجی با صدرالدین زنجان‌ی زیادت سنین عمر شاعر را می‌رساند. زیرا میدانیم که شاعر، مرگ خواجه را درک کرده و چون خواجه در ۶۹۷ مقتول شده پس حیات شاعر تا همین سال یقین است. نظم زجاجی متوسط است ولی کتاب ویا شاهنامه‌اش مشحون از وقایع تاریخی قبل از مغول است، و مخصوصاً قسمتی که به روزگار بعد از خروج چنگیزخان تا عهد ناظم تعلق دارد بسیار مغتنم است.

زرکوب تبریزی

ابوبکر فرزند محمد فرزند مودود طاهری مشهور به شیخ نجم‌الدین زرکوب از عرفای معروف اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری می‌باشد. نظر از شیخ سعدالدین حموی (متوفی در ۶۵۰) یافته است. این شیخ بزرگوار به سال ۶۴۰ به تبریز تشریف آورده و نه ماه در این جا اقامت گزیده‌اند در آن اوان شیخ نجم‌الدین را که در سنین کودکی بود نظر کرده و دست مبارک بر سرش مالیده و فرموده‌اند که این از ماست عن قریب است که مردم از وی نفع کلی گیرند و باعث راحت و استیناس خلق گردد. هم‌چنان نیز شد به طوری که زرکوب در زمان خود ملاذو ملجاء علما و فقرا گشت و شان عظیم یافت تا خواجه رشیدالدین وزیر به بزرگی وی اعتقاد کامل رسانید و با وی در کمال ادب مکاتبه کرد.

وی روز پانزدهم رجب سال ۷۱۲ در تبریز رحلت فرمود و در گورستان گجیل دفن شد. صاحب روضات الجنان می‌نویسد: بر لوح مزار وی القابش را چنین نوشته‌اند: «هذه روضة الشيخ عالم الزاهد العابد، البارع البورع المحقق، السالك الناسك، قدوة المحققين، زين الحاج و الحرمين، مفخر العلماء برهان الطريقة، صاحب النظم والنثر، بقية الاولياء، قطب العالم، نجم الملة والدين، الواصل الى جوار رحمة رب العالمين، ابي بكر بن محمد ابن مودود الطاهري المشتهر بنجم الدين زرکوب طيب الله ثراه. انتقل من دار الفناء الى دار البقاء في خامس عشر رجب سنة اثنى عشرة و سبعمائة»

از جمله تصانیف شیخ رساله‌یی ست در بیان فتوت به نام «فتوت نامه» از سخنان اوست: «الفتوة على ثلاثة اقسام: اولها محافظة امر الله، والثاني مراقبة سنة رسول الله، الثالث صحبة اهل الله، و حقيقة الفتوة ترك ما سوى الله» وی در منظومات خودگاهی «نجم» وگاهی «زرکوب» تخلص می‌کند. نمونه‌یی از اشعار اوست:

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد

وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد

نور کمال حسنش در هر نظر نیاید

شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون بر آید

مرغی ست کآشیانش در جسم و جان نگنجد

شکرانه چون گزارم کامروز یار با من

ز آنسان شده که مویی اندر میان نگنجد

«نجما» حدیث وصلش ز نهار تا نگویی

کآن عقل در نیابد، اندر هان نگنجد.

مؤلف تاریخ گزیده می نویسد: نجم الدین زرکوب معاصر اباقاخان (مدت سلطنت ۶۶۳ -

۶۸۰) بود اشعار خوب دارد. از اوست:

به جز فریادی و بانگی نباشد

منم زرکوب و محصولم ز صنعت

و لیکن هرگز دانی نباشد.

همیشه در میان زر نشینم

در «مونس الاحرار» ترجیع بندی قریب به صد بیت از وی نقل شده است که اول آن چنین

است:

هیاه کجا، محال باشد.

گفتم ز توام وصال باشد

چون بی تو بود و بال باشد

عمری که بود عزیز هر کس

از خویشتم ملال باشد

سوگند به جان تو که بی تو

غمهای گذشته باز گویم

بنشینم و با تو راز گویم

از غزل های اوست:

دلبران رانه همه جور، صفا نیز بود

نه همه درد نمایند، دوا نیز بود

التفاتی بکن از بهر خدا سوی رهی

پادشه را نظری سوی گدا نیز بود

گرزکاتی بدهی زآن لب شیرین چه زیان

نیکوان را ز سر لطف عطا نیز بود

گر رهی عاشق بالای تو شد عیبی نیست

این متاعی ست که در شهر شما نیز بود

عشق خوبان نه طریقی ست که خاص است به من
همه را نیز و مرا نیز و تو را نیز بود
ز آب چشم و نفس سرد من است این همه عمر
رنج و راحت همه از آب و هوا نیز بود
جور عشقت همه آن نیست که از جانب توست
بعضی از بخت بد و طالع ما نیز بود
با دل خسته «زرکوب» صفایی پیش آر
آدمی رانه کدورت که صفا نیز بود.

(حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۳۴ - روضات الجنان، ص ۴۱۸ - ۴۲۰ - ریاض العارفین، ص ۸۱ - قاموس الاعلام، ج ۶، ص ۴۵۶۷ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۵ - ۱۶۶ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۷۰)

زلالی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری تبریز و شخصی خوب رو و خوش بیان بوده، از اوست:
غایب مشو ای نور دو چشم از نظر ما نیکو نبود روز گذشتن ز سر ما

از خون من امروز کفش گرنه نگار است فردای جز ادست من و دامن یار است

بشنو این نکته سنجیده ز غم خورده عشق که به از زنده بی عشق بود مرده عشق

(تحفه سامی، ص ۲۶۵ - ۲۶۶ - روز روشن، ص ۲۷۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۸ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۲۵)

ساغر تبریزی

میرزا عبدالرحیم منخلص به «ساغر» فرزند میرزا سعید کلاتر سراب و گرمرو و از منشیان و میرزایان معروف آذربایجان در اواخر سده ۱۲ و اوایل سده سیزدهم هجری قمری بود. در تبریز تحصیل کمالات کرد، حریف نکته پرور و ادیب سخن شناس بود و خط

شکسته را با شیوه‌یی که داشت پاکیزه می‌نوشت. با فانی زنوزی معاصر و مصاحب بود و او در ریاض‌الجنة می‌نویسد:

«... آن جناب جوانی است متصف به صفات سعیده، و متخلق به اخلاق حمیده، مرید ارباب مسلک و حال و مراد اصحاب مدرک و کمال، سلیقه‌اش سلیم و ذوقش مستقیم، طبعش درنظم و نثر شکفته و دلخواه و دلش از رموز عاشقی با خبر و آگاه، و در اکثر فنون بلدیت دارد. و در درست نوشتن خط شکسته آن چنان شکست درست به رونق بازار شهرت خطاطین روزگار داده که اگر صاحب بن عباد ملاحظه آن حسن خط خداداد می‌نمود «هذا خط قابوس ام جناح طاوس» بی‌اختیار می‌سرود.

اسلاف ایشان همگی اشخاص بزرگ و عزیز و از متوطنین ولایت تبریز می‌باشند، و سلسله نسب ایشان به جابر انصاری می‌رسد. در اوایل سن بعد از آن که در آن بلده فاخره به تقریب مصاحبت ارباب فضل و حال و مجالست اصحاب فهم و کمال، در فضل و حال گرانمایه و در فهم و کمال بلند پایه گردید وارد محروسه خوی شد در نزد حکام آن دیار به عزت و احترام و اعتبار گذران می‌کرد. در فنون انشاء نظم و نثر مهارت تمام و بهره لاکلام دارد و «ساغر» تخلص می‌کند. مکرر صحبتش اتفاق افتاده، با فقیر کمال الفت و دوستی دارد». نمونه از غزلیات و اشعار اوست:

دروغ وعده من وعده داد بار دگر	بر انتظار من افزود انتظار دگر
دلی که ناید از او غیر عشق کار دگر	گرفتمش ز تو خواهد گرفت یار دگر
گرفتم این که گرفتم دل از تو بار دگر	کجا کند به چنین دل کس اعتبار دگر
مگو بدار دل از من بگیر یار دگر	که نیست در دل من تاب گیرودار دگر
وفا نمی‌کند آن وعده می‌دهد به وفا	به جز فریب منش نیست هیچ کار دگر
گلی چو روی تو امسال در چمن نشکفت	در انتظار نشستیم تا بهار دگر

گویند چرا شکوه به داور نرساند من راه ندارم به جز از دادرسی چند

باد سحری بدان بناگوش آهی ست که صبحدم کشیده

از رباعیات اوست:

«ساغر» به من آن یگانه دیدی که چه کرد
آن فتنه‌گر زمانه دیدی که چه کرد
رنجید و به جرم دوستی خونم ریخت
بر کشتن من بهانه دیدی که چه کرد

گل نیم شبی هم نفس بلبل شد
ز این واقعه در صحن چمن غلغل شد
چون پرده نشین غنچه این راز شنید
می‌خواست به گل خنده زند خود گل شد

ای سکه سروریت نقش زر گل
ای طره دلبریت تاج سرگل
دوشینه خطیب باغ بر منبر شاخ
می‌خواند حدیث حسنت از دفتر گل

ای پیر هنت لطیفتر از تن گل
ای لطف تنت شرار پیراهن گل
می‌رفت حدیث لب لعلت که زرشک
خون دل غنچه ریخت بر دامن گل

(ریاض‌الجنة، ص ۸۳۴ - نگارستان دارا، ص ۲۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۱۵)

ساکت تبریزی

میرزا امین فرزند میرزا مؤمن فرزند خواجه میرزا بیگ از کدخدایان معتبر تبریز و از سخنوران سده ۱۱ تبریز و معاصر و مصاحب «صایب» بود و تخلص خود راهم از صایب گرفته است. اوایل عمر در مشهد مقدس ساکن شد و در عهد عالمگیر شاه (۱۰۶۸ - ۱۱۱۹) به هندوستان رفت و از طرف او به مناصب عالی نایل گردید و بقیه زندگی خود را در بنگاله گذراند. از اوست:

ز بس نگاهم از آن شعله آب و تاب گرفت
توان ز مردمک دیده‌ام گلاب گرفت

از حوادث در خرابیها درشتان ایمنند
سیل برخیزد ز هر جا، رو به همواری کند

تا لوح دل ز نقش دویی پاک کرده‌ایم
از برگ تاک آینه ادراک کرده‌ایم

در جلوه‌گاه اهل نظر خارو گل یکی ست مستی چو شعله از خس و خاشاک کرده‌ایم
آب‌گهر چکیده ز مژگان نظاره را هرگه نظر به روی عرقناک کرده‌ایم
شاید شود فریفته خط و خال خویش دامی به راه آینه در خاک کرده‌ایم

چه نویسم ای جفا جو ز دل خراب بی‌تو
که نبوده است کارش به جز اضطراب بی‌تو
تو و جلوه‌ها که هرگز نرسد به یاد از من
من و چشم خون فشانی که نکرده خواب بی‌تو

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۳۳ - صبح گلشن، ص ۱۹۳ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۴۸۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۱)

سالک تبریزی

در سده سیزدهم هجری قمری می‌زیست و از سخنوران زمان فتح علی شاه قاجار بود.
دیوانی دارد قریب به هزار بیت، و نسخه‌یی از آن در کتابخانه شادروان حاجی حسین
نخجوانی هست. دروای سال ۱۲۳۸ تبریز مثنوی سروده که برای نمونه ابیاتی چند نقل
مینی‌شود:

فغان که باز فتاد اندرین خراب آباد
ز حوادث، و بسایی که کس ندارد یاد
قضا ز کینه دیرینه آتشی افروخت
قدر بتاخت به دامن و عالمی را سوخت
چو کرد حادثه روسوی هند و خطه روم
خراب کرد، تو گویی شد آشیانه بوم
دگر چه فتنه گذر سوی ملک ایران کرد
بریده باد زبانم به خاک یکسان کرد
چه گونه شرح توان کرد قصه تبریز
مرا که برد ز خاطر قضیه چنگیز

چنان زدست اجل گشته بود معرکه گرم
که داشت خود ملک الموت از خلاق شرم
پی معالجه بازار یخ رواج گرفت
قضا نگر که یخ از خلق نیز باج گرفت
اگر به مالش یخ نیم جان بسر بردند
یکی حیات اگر یافتی دوصد مردند
بیان چه حاجت از این بیش خود بود «سالک»
که شعله سخت شاهد علی ذلک
پس از هزار سنه سی و هشت بود و دویست

که این قضیه مسلسل قلم نوشت و گریست
و در تاریخ بنای مسجد و پل رودخانه قاضی جهان (از محلات آذرشهر) که از بناهای
حاج حسین برادر شاعر می باشد این اشعار و ماده تاریخ را گفته است:

دولت مساعدش شده و بخت گشته یار	حاجی حسین آن که به تایید کردگار
بر پایه‌یی که نیست کسی را بر او گذار	اقبال همعنانی او کرده تا رسید
یک چند یادگار گذارد به روزگار	همت بر آن گماشت که نامی به نیکیش
ز آن پس به رودخانه پلی ساخت استوار	آمد بنای مسجد «قاضی جهان» نهاد
(یسار تو نام نامی او پایدار دار)	«سالک» برادرش پی تاریخ آن سرود

۱۲۴۱ ق

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۲ - ۱۷۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۱۸ - موادالتواریخ، ص ۵۴۶)

سالم تبریزی

محمود بیگ متخلص به سالم، فرزند ابوالفتح بیگ از احفاد جهان شاه ترکمان و از
سخنوران و اعیان سده دهم هجری قمری تبریز است. در روزگار سلطنت شاه طهماسب اول
صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴) می زیست. شخصی بسیار آرمیده و خوشرفتار و مصاحب بود مؤلف
«خلاصه الاشعار» می نویسد: درایام جوانی به تحصیل علوم و تکمیل محسوس و مفهوم قیام

نمود و در میدان سخنوری از امثال و اقران قصب السبق در ربود. وفور و قوف آن حضرت در فن شعر خصوصاً مثنوی به مرتبه‌یی است که قلم سخن آرا در توضیح آن به عجز و قصور معترف است.... و نظم کتاب «یوسف و زلیخا» بر ثبوت این دعوی برهانی است معین و لطافت ابیات آن مثنوی فصاحت اتما بر ظهور این معنی دلیلی است مبرهن و چون ابیات آن مثنوی آبدار در اکثر عراق و تمامی بلاد آذربایجان و نواحی آن مشهور است و ابیات لطافت‌انگیز آن نظم بحر آثار بر السنه افواه طبقات جاری و مذکور لاجرم خامه دوزبان از ثبت آن محروم مانده...

صادقی نیز در مجمع‌الخواص می‌نویسد: محمود بیگ «یوسف و زلیخا» را تتبع کرده و در حقیقت اگر نامش «یوسف و زلیخا» نبود آن ابیات شهرت می‌یافت. متأسفانه این اثر نفیس ادبی از بین رفته و در تذکرها به طور پراکنده مجموعاً ۱۶ بیت از آن به یادگار است به شرح زیر:

مژه عاشق کش و لب عذرگویان	تعالی الله زنا ز خوبرویان
گشادن غنچه خندان که مگریز	کشیدن خنجر مژگان که برخیز
نهانی با شفیعان در اشارت	به ظاهر نقد جان دادن به غارت
پی هر کام کردن صد مدارا	به خون ریزی شتابان آشکارا
در لطف از لب خندان گشادن	به چشمان ستمگر بیم دادن
چو گوید رو، نرفته خواندند باز	به از صد لطف جوری کآن جفا ساز
کشد و زخنده پنهانی دهد جان	هزاران جان فدای آن که جانان
عیان در جنگ و پنهان آشتی خواه	ستم بر چشم و بر لب خنده را راه
نشانم در ریاض جان نهالی	گاهی کز قامت نیکو خصالی
بیچند خوش بر او رگهای جانم	دواند ریشه‌ها در استخوانم
شود نازک نهالش سرو آزاد	چو در آب و زمین جان ناشاد
شود رگهای جانم پاره پاره	به تسندی از برم گیرد کناره

مرحوم دکتر خیامپور در مقاله‌یی تحت عنوان اضافاتی بر سلسله مقالات یوسف و زلیخا (نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۷) می‌نویسد:

در تذکره «مخزن‌الغرایب» تألیف هاشمی سندیلی نیز چهار بیت از مثنوی یوسف و

زلیخای سالم تبریزی آمده است که به جز دوازده بیتی است که تاکنون از وی معلوم بود.

مؤلف در ترجمه حال این شاعر... گوید: این دو بیت از یوسف و زلیخای اوست:

چنان خو کرده جانم با غم او	که جان است این ندانم یا غم او
چنان دلگیر از مردم که مردم	همی خواهم شود از چشم من گم

در تعریف حسن گوید:

دو سر فتنه سر آورده فراهم	صلاح فتنه می دیدند با هم
دهن، حرفی که دست صنع یزدان	به کلک مو کشد بر آب حیوان

که دو بیت اخیر نیز به دلیل وزن باید از مثنوی یوسف و زلیخای او باشد. مؤلف «شمع انجمن» همانند تقی کاشی می نویسد دیوانش تخمیناً هشت هزار بیت مشحون به اقسام سخن در نظر است. اشعار عالی دلنشین دارد. یوسف و زلیخا را به غایت خوش گفته و شاهنامه شاه طهماسب قدری که گفته امتیاز دارد در خدمت آن پادشاه به سر می برد. تا به رحمت حق پیوست.

«سالم» علاوه بر مثنوی یوسف و زلیخا مثنویهای «مهر و وفا»، «لیلی و مجنون»، «شاهنامه شاه طهماسب» نیز سروده است.

از مثنوی مهر و وفای او صادقی کتابدار این ابیات را نقل می کند:

چون غم پیری به کسی رو نهد	روی بر آئینه زانو نهد
هر دم از آئینه زانوی خویش	روی اجل رانگرد سوی خویش
خدمت شیبیت چو دهد آسمان	رگ شود آجیده و ش از تن عیان
تیر نظر کوست ثریا گذر	زیر قدم هم نشود کارگر
لرزه در افتد ز ضعیفی به پا	دست شود از پی رفتن عصا
سجده کند فرق به پیش قدم	حلقه صفت پا و سرآید به هم

نمونه‌یی از مثنوی لیلی و مجنون اوست که در تعریف اسب گفته:

از برق خیال گرم رو تر	وز فکر محال تیز دو تر
بر چرخ چو را کبش رسیده	از تنگی جان عنان کشیده

ابیاتی از غزلهای اوست:

اگر به کعبه وصلت نمی رسیم، بس است توجه طلب و ذوق جست و جو ما را

گرفت گرم به گفتار پر عتاب مرا که عاجزانه کشد خجلت جواب مرا

کردی چنان ستم که رقیبم شفیع شد زارم بکش کنون، که به از صد ترجم است.

خشم خوش نازی ست، گر کین در دل دلداری نیست
جور باشد لطف اگر با او تغافل یار نیست

تو آتشی و منم قرب جو نمی رنجم برای سوختنی کآن به اختیار تو نیست

عشوه‌یی در کار ساقی کرد چشم مست یار
شد چنان بیخود که می در جام نتوانست کرد

با صبر کنم چاره به هجر تو که شاید درمان مخالف کشدم پیشتر از درد

چه کشنده زهر دادی مژه را، که زخم تیغش ندهد امان که عاشق کند اضطراب هرگز

ای خوش آن کز ستم هجر تو چون خون گریم
سبب گریه ز من پرسوی و افزون گریم

چو راهم نیست در گلزار وصل لاله رخساری
نهم هر لحظه چشم حسرتی بر چاک دیواری

(مجمع‌الخواص، ص ۱۱۰ - ۱۱۱ تذکره ناظم (نسخه عکسی) آتشکده آذر، ص ۶۱ - شمع انجمن، ص ۲۰۰ - روز روشن، ص ۲۸۴ - ۲۸۵ (سامی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۳ - ۱۷۶ - یوسف و زلیخا، ص ۷۰ - ۷۲ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۷، ص ۱۹۰)

سامری تبریزی

فرزند «حیدری» تبریزی و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. به تجارت اشتغال داشت و به جهت آشنایی که پدرش را با بزرگان هندوستان بود به هند سفر کرد و به حضور سپهسالار عبدالرحیم خان خانان رسید و سرانجام منصب میر سامانی بدو مفوض گشت و در آن شغل کمال کاردانی و نیکو خدمتی از خود ظاهر گردانید. صاحب مآثر رحیمی می نویسد که عمر گرامی را صرف ملازمت ارباب استعداد نمود و این مقدمه را باعث افتخار خود دانست و دین و دنیای خود را به خدمت درویشان و یاران معمر گردانید... و در یکی از محاربات دکن در ملازمت شاهنوازخان خلف خان خانان کشته شد.

از او قصایدی در مدح خان خانان در «مآثر رحیمی» نقل شده است که بعضی ابیات آن ذیلاً نقل می شود:

زهی ز آتش تیغت زمانه در تب و تاب	ز آب دشنه تو تشنه دیده سیراب
این قصیده ۲۷ بیت است و در ضمن آن گوید:	
خموش «سامری» آخر بر آتبع زبان	که بعد مدح به سوی دعاست روی خطاب
و در قصیده (۲۰بیتی) دیگری چنین گوید:	
تا دلم را ستم عشق تو ویران نکند	گنج اسرار در آن غمکده پنهان نکند
آن چه ز نثار سر زلف تو با جانم کرد	هیچ کافر به دل هیچ مسلمان نکند
درد هجر تو چنان است که دیوانه دلم	شهر ویران کند ار رو به بیابان نکند
گرد از خاطر آشفته دلان بگشاید	گر صبا زلف به روی تو پریشان نکند
سینه ام آتش سوزان شد و از دل خجلم	که به جز صبر در آن آتش سوزان نکند
من از این آتش سوزان نتوانم رستن	وای گر مرحمتی «خان» سخندان نکند
و در قصیده (۵۱بیتی) دیگری چنین گوید:	
دوش از نفاق کوکب و این چرخ بیمدار	در اقتران اختر این نیلگون حصار
از سیر هفت شکل بر اشکال تاب تاب	در دور نه سپهر به ترتیب هفت و چار
آهم ز سینه بود به گردون شهاب وش	اشکم ز دیده بود به ساغر شراب وار

محنت نهاده بود به من روی چون ستم
شادی کشیده بود ز من پای چون امید
از ناله‌های زیرم، سینه چو ارغنون
در سر هوای غربت و در جان غم وطن
کآن آفتاب از درم آمد به نیم شب
از چشم مردم افکن و از لب لطیفه‌گو
جانهای بی‌دلانش افتاده در یمین
از هر نگاه چشمش جانها در اضطراب
از مشکناپ بسته بر آفتاب خط
بگشود لعل ناب و گهر ریخت و چه گفت
گفت ای یگانه در سخن از گفته‌های نغز
بر خیز و این غزل را از «سامری» بخوان
مؤلف «صحف ابراهیم» می‌نویسد که اشعارش مدون است از اوست:
هم چو سایه سرو بالایی فکند از پا مرا
شد نصیب افتادگی از عالم بالا مرا

از تیره شب زلف تو مرغی بدرخشید
آتش به صنم خانه چین و چگل انداخت
دهقان به امید مددگریه من بود
هر تخم به هر دشت که در آب و گل انداخت

خونریز نگار من نگار دگر است
دل صید نمود بس به کار دگر است
در معرکه چون تیغ دودم بردارد
گویی که علی و ذوالفقار دگر است

«سامری» را با تمیز کفر و ایمان کار نیست
دانه تسبیح را در تار زنار آورد

مرغی به چمن همنفس ناله من شد
ز آن همنفسی فتنه مرغان چمن شد

مشهورتر ز ننگم و معروفتر ز عار در حیرتم که بهر چه مستور مانده‌ام

(هفت اقلیم، ص ۲۴۵ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۴۷۷ - ۱۴۸۷ - صف ابراهیم، ص ۴۰۰ (نسخه عکسی) - صبح گلشن، ص ۱۹۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۶)

سایر تبریزی

در «دانشمندان آذربایجان» ابیات زیر از جنگ بی‌تاریخی به نام او نقل شده است:
از خون دل همیشه بود پر ایاغ ما بی آب دیده نور ندارد چراغ ما
تا نشنود حکایت مرهم ز هیچ کس در گوش خویش پنبه نهادست داغ ما

اوراق جنون دفتر نادانی ماست این نسخه سواد خط پیشانی ماست
ما بی سر و پایان مژه بر هم نزنیم پوشیدن چشم نقص عریانی ماست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۸)

ستار تبریزی

محمد صالح متخلص به «ستار» در عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) به هند رفته و مدتی با مقیم خان ابهری، دیوان بنگاله بسر برده «میرزا محمد صادق مینا» بسال (۱۰۳۸) او را در بنگاله دیده و به لطف طبع ستوده است. «ستار» بعد به خدمت اعتقاد خان برادر آصف خان می‌بود و گویا در هند فوت شده است. از اوست:

آب حیات بادم تیغ تو همدم است

ای دل تو آب خضر مخور، دم همین دم است

اگر اسپر سیه چرده‌یی شدیم رواست دل شکسته ما مومیایی می‌خواست

خرابم می‌کند در می پرستی همت مینا که گریک ساغرش کمتر دهی ز نار می‌بندد

رخساره و لب او درد مرا دوا کرد گلقدن آفتابی آخر دواي ما کرد

بتان هند دوا بخش دردمندانند که مومیایی انسانی این سیاهانند

شادم ز دل شکستگی خود که آینه چون بشکند زیاد شود جلوه گاه حسن
نصرآبادی تخلص او را به خطا «سیار» ضبط کرده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۸ - ۳۰۹ - کلمات الشعرا، ص ۴۷ - تذکره حسینی، ۱۵۷ - شمع انجمن، ص ۱۹۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ کاروان هند، ج ۱، ص ۵۳۴)

سرهنگ تبریزی

حسن خان از نجبای تبریز بود در سده سیزدهم ه.ق. می زیست. هدایت در مجمع الفصحا می نویسد: ابا واجدادش معروف و سلسله ایشان به سرداری و کلاتری مشهور و در خدمتگزاری شاهزاده مغفور نایب السلطنه (عباس میرزا متوفی ۱۲۴۹)، خان مذکور منصب سرهنگی داشته و شاهزاده مغفرت پناه نیز با این طایفه پیوندی فرموده، نواب اشرف فیروز میرزای نصرت الدوله والده ماجده اش از آن سلسله بوده، سرهنگ را طبعی خوش و گاهی به غزلیات می پرداخته. از اوست:

هر کس حرام گفته حلالش نمی کنم با چون تویی نشستن و خوردن شراب را

مگرت تازه سر ریختن خون کسی است که به زیر لحدم زندگی از نو هوس است
چه اسیری ست که گر باغ بهشتم بدهند باز با صد هوسم میل به کنج قفس است

از خدنگ غمزه مرد افکنت آن چه من دیدم نبیند دشمنت

طره های پر خم رخسار یارم می کشد عاقبت اندر سر این گنج، مارم می کشد

از مهربانیش به طمع می‌فتاد غیر شادم که کامم آن بت نامهربان نداد

مغان که آب عنب را شراب می‌سازند چه ساحرند که آتش ز آب می‌سازند

هر آن ساعت که چشمانم بدان چشمان مست افتد

به چشمانت که از چشمم به عالم هر چه هست افتد

ز پا افتادگانند از پیش اندر بیابانها

چنین آهوی وحشی کی به آسانی به دست افتد

ندانند قدر من آن لعبت شیرین، مگر روزی

که سر خوش باشد و در بزم رندی می‌پرست افتد

بی تو ای آفت جان چهره زردی دارم می‌توان یافت از این چهره که دردی دارم

در تاریخ فوت میرزا مهدی قاضی طباطبایی، مجتهد تبریزی گفته:

قاضی ز جهان ندیده جز بد عهدی بدرود جهان کرد و پس از او شهدی

تاریخ وفات خواست از من گفتم (مسکن بیهشت کرده سید مهدی)^۱

۱۲۴۱

در «موادالتواریخ، ص ۲۳۱» این ماده تاریخ چنین ضبط شده:

(مسکن بیهشت کرد سید مهدی) = ۱۲۳۶ و در دانشمندان آذربایجان» سال ۱۲۴۴ قید

شده که هر دو خطاست.

(مجمع‌الفصحا، ج ۲، ص ۱۸۳ - ۱۸۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۱)

سعید آذربایجانی

سعید آذربایجانی از شعرای نیمه دوم قرن دوازده است. صاحب مقالات الشعرا درباره او

این شرح مختصر را نوشته است:

۱ - برای اطلاع از تاریخ زندگانی میرزا مهدی رجوع شود به تاریخ تبریز نادر میرزا.

میرزا محمد سعید آذربایجانی عنقریب در همراهی میرزا محمد محسن برادر
ابوالمنصور خان وزیر به هند می‌رفت از اوست:
رواج تیره بختان در دیار هند عینم شد
بلی سنگ صفاهان سرمه این سرزمین باشد
(مقالات الشعرا ص ۳۰۳)

سعید تبریزی

از سخنوران تبریز بوده و این بیت از اوست:
بر جراحت نمک سوده نمی‌خواهم من این قدر خاطر آسوده نمی‌خواهم من
(روز روشن، ص ۲۹۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۲)

سعیدی تبریزی

از سخنوران اوایل سده هشتم هجری قمری و از معاصران و مصاحبان همام تبریزی
است در جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه «لالا اسماعیل» ترکیه که در سالهای ۷۴۱ و ۷۴۲ تحریر
یافته قطعه‌یی از «سعیدی» در رثای همام (که حاوی تاریخ درگذشت او نیز هست) آمده و آن
قطعه در مقدمه دیوان همام تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی چنین نقل شده است:

کو آن که روزگار به دوران خویشان	بر مسند کمال نظیرش ندیده بود
خورشید فضل بود که از عرض گاه دهر	یزدانش سایه بر همه کس گستریده بود
صیت جهان نوردد کمالش ز روزگار	چون فیض فضل او به همه جا رسیده بود
او شهر یار فضل بُد و پادشاه شعر	شعرش جهان گرفته و شرع آرمیده بود
دیدم سپهر را که لباس کبود داشت	و اندر عزاش خسته دل و قد خمیده بود
صبح از پی موافقت آن مصیبتش	کحلّی خرقه بر تن مشرق دریده بود
آری چو صبح بود وفات «همام» عصر	ز آن صبح زردروی و جهان دل رمیده بود
خون بار کن دو دیده «سعیدی» ز فرقتش	کاو از میان خلق تو را برگزیده بود

آنت کفاف حجت و اینت بس است فخر کاو شعر تو به سمع معانی شنیده بود
روز دوشنبه بود صفر (کاف وهی) که سال (یی، دال و ذال) مدت هجرت بدیده بود

۷۱۴

روح «همام» ملت و دین ز آن عروج یافت کاین خاکدان نه لایق آن برگزیده بود

(دیوان همام، مقدمه، ص ۲۰، ص ۳۶)

سهای تبریزی

ابراهیم متخلص به «سها» از ادبا و شعرای سده سیزدهم ه.ق. است. صاحب گنج شایگان (مؤلفه ۱۲۷۲)، در زمره سخنورانی که در ستایش میرزا آقاخان نوری «صدر اعظم» اشعاری سروده‌اند از او چنین یاد کرده است:

ادیبی است با کمال زهد و صلاح و مواظب اعمال خیر و امور مباح، حکمت لقمان و فصاحت سبحان را با هم یار خواسته و چون خود ابراهیم است زهد ابن ادهم را نیز بر آن دو افزوده و شعار خویش ساخته است. قصیده‌یی مشتمل بر اشعاری چند به لهجه تازی که رشک دو اوین شعرای عراقی و حجازی است در مدح صدر اعظم گفته که مراتب فصاحت و بلاغت وی از آن مشخص و مفهوم می‌شود. دو بیت اول قصیده این است:

فمن مبلغ عنی الی فلک‌القدر ابی‌الشهب‌الغراو الانجم‌الزهر
اخ‌المجد عم‌الجود خال‌المکارم سلیل‌المعالی صاحب‌الجد والوفر

(گنج شایگان، ص ۲۴۱ - ۲۴۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۷۷)

سهوی تبریزی

کمال‌الدین میر حسین متخلص به «سهوی» از خوشنویسان و سخنوران معروف اواخر سده ۱۰ و نیمه اول سده ۱۱ هجری قمری است در خوشنویسی شاگرد مولانا محمدحسین (متخلص به محزون متوفی به سال ۹۸۵ ق.) بود و جلی و خفی را خوب می‌نوشت. وی در هنگام حمله عثمانیان به آذربایجان، از تبریز به عراق عجم رفت و مدت ۱۲ سال

در کاشان سکنی گزید و بعد عازم هندوستان شد و به خدمت ملوک کورکانیان بار یافت. صاحب خلاصه الاشعار می نویسد کلام مولانا «سهوی» به خصایص حمیده و افعال پسندیده آراسته و پیراسته بود و در عنفوان جوانی در سن بیست سالگی به طرف مکه معظمه شتافت و توفیق گزاردن حج اسلام و زیارت روضه خیرالانام دریافت و چون از آن سفر مراجعت نمود بعد از اندک مدتی به واسطه فترت رومیه از آن شهر بیرون آمده و الحال که سنه ۹۹۷ هجری است در کاشان ساکن است از اشعار طبع لطیفش چند ابیات و رباعی در این خلاصه مسطور می شود که بعضی از آنها برالسنه و افواه مستعدان مذکور است. جمعی از شعرای تبریز خصوصاً مولانا طوفی دعوی ملکیت آن ابیات می نمایند و همیشه میان ایشان معارضه موجود بوده و در این باب گفته است:

ز کینه و حسد این مخالفان فریاد نه شرمشان ز خلاق نه ترسشان ز خدای.
سال وفاتش را صاحب صبح گلشن ۱۰۰۳ و سپهر در تذکره خوشنویسان ۱۰۲۸ و مؤلف
خط و خطاطان ۱۱۰۰ ثبت کرده اند ولی همه خطاست به نوشته مرحوم دکتر بیانی محتمل
است که وی تا ۱۰۴۹ در هند می زیسته و قطعه تاریخ داری از وی موید این احتمال است و به
این قرار باید سهوی عمری طولانی کرده باشد.
نمونه‌یی از اشعار اوست:

به کف بریدن حاسد کسی نمی داند که نیشها چه به دل می خلد زلیخا را
به روز مهر دلش نرم می کنم «سهوی» که سنگ موم بود بازوی توانا را

ز جور اگر کشدم مدعای من این است خدا بلا دهم گر بلای من این است
رسیده عشق به جایی که کفر اگر نبود تو را پرستم و گویم خدای من این است^۱

قربان شوم تو را که زهم صحبتی من اندیشه از ملامت بد گو نمی کنی
در «صحف ابراهیم، ص ۱۶۲» و «روز روشن، ص ۱۳۶» از شاعری متخلص به «تهور»
تبریزی یاد و بیت:

۱ - در هفت اقلیم این دو بیت چنین آمده است:

تمیز کردن عشق تو بی وفا این است
تو را پرستم و گویم مرا خدا این است

رقیب عاشق و من بوالهوس بلا این است
رسیده کار به جایی که کفر اگر نبود

رسید عشق به جایی که کفر اگر نبود تو را پرستم و گویم خدای من این است
به نام او ثبت شده است و به همین دلیل استنباط می شود که ظاهراً «تهور» تحریفی از
«سهوی» است.

هم چنین مرحوم تربیت به نقل از «خلاصة الافکار» از شاعری متخلص به «سموی» نام
برده و دوبیت ذیل را به نام وی ثبت کرده است:

تقصیر مدام از دل بد خوی من است حق، دانستم که با جفا جوی من است
بگذار که پرده حجابم باشد این گرد خجالتی که بر روی من است
در صورتی که همین دوبیت در «صحف ابراهیم» به نام مولانا «سهوی» ضبط شده است
و مسلم می شود که «سموی» مذکور در صفحه ۱۸۳ «دانشمندان آذربایجان» هم تحریفی از
«سهوی» است.

(هفت اقلیم، ص ۲۵۰ - صحف ابراهیم، ص ۴۳۷ - صبح گلشن، ص ۲۱۳ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۵۶ -
۱۵۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۴ - ۱۸۵ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۰۲ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص
۱۵۳ - ۱۵۴)

سهیلی تبریزی

میرزا احمد جوانی ادب دوست و میهن پرست بود و از راه دادوستد امرار معاش
می نمود وی در واقعه عاشورای سال ۱۳۳۰ به دست روسهای تزاری حلق آویز شد.
سهیلی مجموعه‌یی مشتمل بر مثنویات و رباعیات و غزلیات شعری از قبیل: هلالی،
اهلی، شیخ عطار، ابوسعید ابوالخیر، اوحدی، وحشی، باباطاهر، هاتف، جامی، مسعود
سعد، نزاری، ابن‌یمین ترتیب داده و با برخی از اشعار خود به سال ۱۳۲۱ هجری قمری در
تبریز به چاپ رسانیده است.
از رباعیات «سهیلی» است:

شبها ز غمت تا به سحر هم چو رباب می‌نالم و می‌گیرم با چشم پر آب
بیدار کنم جهانیان را ز حسد ترسم که ببینند جمالت در خواب

چشمان تو را دیدم و دل رفت ز دست با فکر و خیال او شدم باده پرست

در وادی عشق تو در اول منزل پیمانۀ دین ز دستم افتاد و شکست

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۵ - داستان دوستان، ص ۶۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۷۹)

سید تبریزی

سید محسن متخلص به «سید» و مشهور به آقامیرگلستان از مشاهیر نقاشان نیمه اول سده چهاردهم ه.ق. بوده و در حدود سال ۱۳۳۰ ق. به رحمت ایزدی پیوسته است. از آثار او منظومه‌یی به عنوان «مرآت البکاء» در مراثی حضرت سیدالشهدا در تبریز چاپ شده. آقا میر مصور و برادرش ارژنگ و رسام هر سه برادر زادگان آن مرحومند.

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۴۸۲)

سیف تبریزی

هدایت در مجمع الفصحا تحت عنوان «سیف الدین دبیر» می نویسد: «صاحب کتاب عرفات» وی را تمجید کرده و قصیده‌یی از اشعارش آورده از اشعارش پختگی طبعش ظاهر است اما از احوالش چیزی بر من ظاهر نیست» این قصیده از اوست:

چو آفتاب ز عقرب به قوس کرد مقام	سحاب گشت حجاب عطارد و بهرام
زمین که بست مسام از حرارت نیسان	شد از برودت آبان کنون گشاده مسام
ملوک انجم و افلاک را چه شد کز چرخ	همی به دنیا آرند از سپاه غمام
چه گرگ و پیل که دارند از هوا اوطان	چه ببر و شیر که گیرند از سپهر کنام
به باغ و راغ ز اوراقهای شاخ شجر	چو زر پخته شد اندر عیار نقره خام
مزاج طبع جهان سرد شد به عقل ولیک	نه ز آن نسق که نفس بر عدوی صدر کرام
همیشه جود از او مظهر است چون تنوین	همیشه بخل از او مضمهر است چون ادغام
به ایزدی که به خیل صباح داد ضیا	به صانعی که به فوج رواح داد ظلام
بخورده‌اند به سوگند نامهای دگر	به راستی و درستی ز روی زشتی کام
«رشید» و «صابر» و «روحانی» این چنین سوگند	که مبن به مدح تو خوردم ز قوت او هام

از این قصیده به تصدیق زنده می‌دارم تو را به عالم از امروز تا به روز قیام
به دولت تو نصابی شده‌ست هر یک را مگر مرا که ندارم ز دولت جز وام

مرحوم تربیت نیز از عرفات‌العاشقین چنین نقل قول می‌کند که سیف‌الدین تبریزی از
مشاهیر شعرای متقدمین آذربایجان است. بعد دو بیت از غزل معروف «سیفی نیشابوری» را
به مطلع:

ای نگار سنگدل ای لعبت سیمین عذار مهر تو اندر دلم چون سیم در سنگ استوار
و همچنین دو بیت زیر را به نام او آورده است:

دل خبر یافت که رفتی و بیامد ز پیت جان بدو گفت که رفتی و منت بر اثرم

جز غمت نیست مونسم بی تو ز ان غمت را به جان خریدارم

(مجمع‌الفصحا، ج ۱، ص ۲۵۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۶)

شاکر تبریزی

محمد قلی بیگ متخلص به «شاکر» از سرایندگان سده یازدهم هجری قمری تبریز ساکن
عباس آباد اصفهان بود. در فن زرگری و نقاشی مهارت داشت و طبعش موزون بود. از
اوست:

هجر هر چند که دل بیشترم می‌سوزد در قفا وصل دو چندان قدرم می‌سوزد

تا دم ز دم ز جوهر و دادم نشان خویش چون تیغ غرق خون دلم از زبان خویش
روشن چراغ دیده‌ام از خون دل کنید دارم همین نظر به جگر گوشگان خویش

لعلش به دل ریشم‌گر حق نمک دارد من هم به جمال او حق نظری دارم

ای بدر مشو غره به این کهنه و نو حسنی که نه بر قرار باشد به دو جو

این است رسیده ماه من روی مساز جوهر داری بایست باریک مشو
صاحب صبح گلشن نام او را محمد علی قید کرده است.

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۲ - صبح گلشن، ۲۱۷ - قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۸۲۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۶ - ۱۸۷)

شاه حسین ولی

از عارفان بزرگ تبریز و از نوادگان شیخ الاسلام شهاب الدین عمر سهروردی است. سید محمد نور بخش در صحیفه الاولیا او را به ولایت ستوده و گفته است:

دگر شاه حسینی که او سر پلی ست به عین الیقین دیده ام کاو ولی ست
مادر وی فاطمه خاتون همشیره زاده شیخ صفی الدین اردبیلی است که در یکی از روزهای جمعه شوال سال ۷۶۶ به نکاح شیخ حسن درآمد و در صبح اول ماه رجب سال ۷۶۷ حسین تولد یافت وی از طرف دیگر با خانواده النجفیه که از سلسله ابونصر النجفی هستند منسوب می باشد.

شاه حسین ولی، پس از تحصیل ظاهری به صحبت شیخ کمال خجندی مشرف گشت و بعد به شام و حجاز و زیارت کعبه شتافت و با شیخ محمد حلّی و شیخ طایبی ملاقات کرد و سپس در سفر سمرقند به خدمت شیخ حسن سمرقندی رسید و پس از سفر دوم کعبه به تبریز مراجعت نمود و در پل سنگی باغمیشه سکنی گزید و از این جهت به «سرپلی» نیز معروف و مشهور گشت.

امیر تیمور خواهر زاده خود جهان خاتون را به عقد او در آورد وی عمری دراز یافت و در ۸۶۱ ق. در نود و پنج سالگی در گذشت^۱ مزارش در پل سنگی هم اکنون مشخص و معین است و در این اواخر دبستانی در این محل به نام شاه حسین ولی بنا کرده اند. این دو بیت به وی منسوب است:

اندر این عالم به نعمت داشتی ما را عزیز

بر نهادی بر سر ما از کرم تاج سپاس

۱ - تاریخ درگذشت او را صاحب «روضه اطهار» و پیرو آن مرحوم تربیت در ۸۸۲ و بکصدوپانزده سالگی قید کرده اند!

اندر آن عالم دگر ما را مکرم دار از آنک

خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس

در روضات الجنان از خرق عادات او داستانهایی نقل شده است که جمله دلالت بر

عظمت معنوی وی می‌کند.

(روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۲۱، ۵۲۲، ۶۱۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۷ - ۱۸۸)

شرف‌الدین تبریزی

از سخنوران نامی عهد شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸) بوده از اوست:

پوشیدن چشم من به دیدن مانند از پای نشستم به رفتن مانند

پابند به هیچ مانده‌ام بر سر راه چون حرف که بر زبان الکن ماند

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۱۲)

شرف تبریزی

شرف‌الدین حسن بن محمد، مشهور به «رامی» و متخلص به «شرف» از سخنوران دربار سلطان معزالدین ابوالفتح اویس جلایری (۷۵۷ - ۷۷۶) و از معاصران سلمان ساوجی بود. دولت شاه در تذکرة الشعرا می‌نویسد:

«مولانا شرف‌الدین رامی نورالله قبره مردی دانشمند بوده و صاحب فضل، خصوصاً در علم شعر سرآمد روزگار خود بوده است و نسخه‌یی در علم شعر ساخته حدایق الحقایق نام و چند صنعت در آن کتاب درج کرده که رشیدالدین و طواط در «حدایق السحر» آن صنایع را ذکر نکرده بود از آن جمله می‌گوید که «رشید» آورده که ایهام کلمه‌یی را گویند که بر دو معنی شامل باشد و به نزدیک من می‌باید که به چند معنی مشتمل باشد و این بیت خواجه عماد فقیه را به استشهاد می‌آورد:

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید واله شد و فریاد بر آورد که ماهی
و شیخ عارف آذری علیه‌الرحمه در کتاب جواهر الاسرار قصیده‌یی از قصاید

مولانا شرف‌الدین رامی را ایراد می‌کند که تمامی صنایع و بدایع شعر در آن قصیده مندرج است و در این تذکره به نوشتن آن قصیده احتیاج نبود، و مولانا شرف به روزگار دولت شاه منصور بن محمد بن مظفر ملک‌الشعرای عراق و آذربایجان مشهور است، تمامی قصاید و مقطعات او متین و مصنوع است و مستعدانه و رباعیی گفته که اسم ممدوح او خواجه فخرالدین محمد الماستری از حروف آن بیرون می‌آید و آن این است:

خوار است جهان پیش نوال یک سر فخر است ز القاب تو دین را و خطر
تو کان محامدی و از فرگهر ز الماس ضمیرت سپری شد خنجر»
شادروان عباس اقبال در مقدمه انیس‌العشاق که به سال ۱۳۲۵ ش. به چاپ رسیده درباره فوت و آثار او می‌نویسد:

«تاریخ وفات او به دست نیامد و این که مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان صفحه ۱۹۱ وفات شرف‌الدین رامی را در سال ۷۹۵ نوشته معلوم نشد مستند به چه سندی است، ظاهراً این تاریخ که سال قتل عام آل مظفر است به دست امیر تیمور و دولت شاه آن را در آخر شرح حال شرف‌الدین رامی در ذیل احوال شاه منصور مظفری آورده مرحوم تربیت را به اشتباه انداخته و آن را آن مرحوم، تاریخ وفات شرف‌الدین رامی گرفته است.

چنان که در فوق نقل کردیم دولت شاه، شرف‌الدین رامی را از مداحان و معاصران فخرالدین محمد الماستری می‌داند. احوال این شخص که ظاهراً در آذربایجان یا اران سمت وزارت می‌داشته به دست نیامد و ماستری نسبتی است به ماستر از قرای فراهان. از طرفی دیگر می‌دانیم که در جزء اصحاب دیوان عهد اولجایتو کسی دیگر با همین نسبت بوده به نام خواجه زین‌الدین خلیفه بن حسین بن علی الماستری آثار که از نواب و مقربان خواجه سعدالدین محمد ساوجی وزیر اولجایتو محسوب می‌شده و او بعد از آن که خواجه سعدالدین را در دهم شوال ۷۱۱ به امر اولجایتو به قتل رساندند با چند تن دیگر از نواب و نوکران خواجه کشته شد^۱ و از این خواجه زین‌العابدین ماستری و کتیبه‌هایی در نطنز باقی است مثل بقعه عزالدین عبدالصمد نطنزی و قسمتی از مسجد جامع نطنز^۲، بنابراین هیچ بعید نیست که این فخرالدین محمد الماستری که در اواسط قرن هشتم می‌زیسته پسر یا یکی

۱ - رجوع کنید به تاریخ و صاف، ص ۵۳۷ و تاریخ گزیده، ص ۵۹۷ و تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم کاشی (به نقل آقای دکتر بیانی از آن در حاشیه صفحه ۴۵ - ۴۷ از ذیل جامع‌التواریخ).
۲ - رجوع شود به کتاب آثار ایران جلد اول، ص ۸۹ - ۹۷.

از بستگان زین العابدین الماستری مذکور باشد.

شرف‌الدین رامی در یک جا از کتاب انیس‌العشاق (ص ۶۰ از متن حاضر) از یکی از استادان خود که حسن‌بن محمود کاشی نام داشته اسمی می‌برد، این شخص بنا به اشاره تقی‌الدین کاشی در تذکره خلاصه‌الاشعار در سال ۷۱۰ فوت کرده به این ترتیب بایستی شرف‌الدین رامی که در حدود ۷۱۰ و قبل از آن پیش حسن‌بن محمود کاشی شاگردی می‌کرده اولاً دو کتاب انیس‌العشاق و حقایق‌الحقایق را در حدود اوایل سلطنت سلطان اویس که از ۷۵۷ تا ۷۷۶ طول کشیده تألیف کرده و ثانیاً خود او نیز در دوران همین پادشاه مرده باشد چه بعید می‌نماید که او که در سنین قبل از ۷۱۰ تلمذ می‌نمود و سنی معقول داشته تا بعد از سلطان اویس مانده باشد به همین جهت ما تاریخ ۷۹۵ را که مرحوم تربیت به عنوان تاریخ فوت شرف‌الدین رامی نقل کرده درست و ممکن نمی‌دانیم».

تألیفات او:

۱- انیس‌العشاق: هم چنان که اشاره شد این کتاب به نام سلطان اویس تألیف شده است. حاجی خلیفه تاریخ اتمام انیس‌العشاق را شوال ۸۲۶ و تاریخ انجام حقایق‌الحقایق را (که او نامش را شقایق‌الحدایق گفته) سال ۸۷۸ دانسته است.

آقای سید محمد کاظم امام نیز در مقدمه حقایق‌الحدایق می‌نویسد: «این هر دو تاریخ با توجه به معاصرین و مدوحن او قطعاً مبنی بر اشتباه است. به خصوص که او این دو کتاب را به نام سلطان اویس تألیف کرده و به او تقدیم داشته است و سلطان اویس در سال ۷۷۶ هـ. در گذشته است، شاید در هر دو مورد کلمه هشتصد در اصل هفتصد بوده و نساخ کشف‌الظنون آن را هشتصد نوشته‌اند».

و مرحوم اقبال چنین نظر می‌دهد:

«محال است که شرف‌الدین رامی تا این حدود زنده مانده باشد، یا حاجی خلیفه تاریخ کتابت نسخه‌هایی را که در دست داشته با تاریخ تألیف آنها اشتباه کرده و یا بین شرف‌الدین رامی و کسانی دیگر خلط نموده است». البته اشتباه تاریخ کتابت با تاریخ تألیف از سایر نظرات موجه به نظر می‌رسد.

انیس‌العشاق دارای یک مقدمه و نوزده باب در توصیف اعضای معشوق از سر تا قدم

است و چنین شروع می‌شود:

«حمد و ثنا خالقی را علت کلمته که در مبدء خلقت وجود خاکیان را به تشریف «و لقد کرمنا بنی آدم» مشرف گردانید و...

اما بعد غرض از این مقدمات آن که در تاریخ فتح روز افزون بندگی حضرت پادشاه کشورستان اسکندرالزمان... سلطان السلاطین معزالدین ابوالفتح شیخ اویس بهادر خان اعلی الله تعالی شأنه...»

و در دیباچه آن می‌نویسد: «و این مخدره به وجه استحقاق مسمی شد به «انیس العشاق» من تألیف اقل العباد حسن بن محمد ملقب به شرف المشتهر به رامی احسن الله عواقبه.

باش تا چشم بخت بگشاید منگر ای بی خبر که در خواب است
رفع هر گونه پرده خواهد کرد آن که در مهد نوزده باب است

باب ۱- در صفت موی ۲- در صفت جبین ۳- در صفت ابرو ۴- در صفت چشم ۵- در صفت مژگان ۶- در صفت روی ۷- در صفت خط ۸- در صفت خال ۹- در صفت لب ۱۰- در صفت دندان ۱۱- در صفت دهان ۱۲- در صفت زنخدان ۱۳- در صفت گردن ۱۴- در صفت بر ۱۵- در صفت ساعد ۱۶- در صفت انگشت ۱۷- در صفت قد ۱۸- در صفت میان ۱۹- در صفت ساق».

این کتاب به سال ۱۸۷۵ م. به اهتمام هوارت فرانسوی ترجمه و در پاریس به طبع رسیده و همچنین به سال ۱۳۲۵ ش. به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی چاپ شده است. نسخه‌های خطی آن هم در کتابخانه‌های دانشگاه تهران، مجلس، ملی، ملک، دانشکده ادبیات واللهیات، کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابخانه ملی تبریز و خارج از کشور در قونیه، پاکستان، نجف، قاهره، لنین‌گراد هست (برای اطلاع بیشتر از مشخصات نسخ رجوع شود به فهرست نسخه‌های خطی، ج ۵).

حدایق الحقایق = حقایق الحدایق. شرف رامی در علم بدیع و صنایع شعری مهارت داشت و در مقابل کتاب «حدایق السحر فی دقایق الشعر» رشیدالدین وطواط به اشاره سلطان اویس فرزند حسن ایلکانی، کتابی به نام «حدایق الحقایق» (و در بعض منابع حقایق الحدایق) تألیف کرد و آن مشتمل بر دو بخش است: ۱- در پنجاه باب در اصطلاحات متقدمان که گزارش مانندی‌ست بر «حدایق السحر» وطواط ۲- در ده باب در اصطلاحات عروضی

سخنوران متاخر. این کتاب تحت عنوان «حقایق الحدایق» به سال ۱۳۴۱ ش. به تصحیح و با حواشی و یادداشتهای آقای سید محمد کاظم امام از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

چنین شروع می‌شود:

«بعد از حمد بی حد و صلوات بی عد چنین گوید اقل الشعرا شرف بن محمد بن حسن الرامی احسن الله عواقبه که مدتی مدید و عهدی بعید به سخن پروری و ثناگستری بندگی حضرت فلک رفعت نور حدقه شاهی، نور حدیقه الهی سلطان سلاطین ایران فرمان فرمای هفت اقلیم، واسطه عقدلیل و نها روسایه پروردگار:

مالک ملک معزّ دول و دُنّیی و دین

که ورای علم و کنیت و نام و لقب است^۱

حامی دین نبی ابن حسن شاه اویس

که علی علم و حسن خلق و حسینی نسب است

آقای سید محمد کاظم امام در تصحیح این کتاب چهار نسخه (۱- نسخه آستان قدس رضوی ۲- نسخه مجلس و ۳ و ۴- نسخ کتابخانه ملک) را مورد استفاده قرار داده‌اند. ناگفته نماند که نسخه‌های حدایق الحقایق = حقایق الحدایق به شرح زیر در کتابخانه‌ها هست.

تهران، کتابخانه مجلس (به شماره ۳/۳۵۵۵ نستعلیق سده ۸-۹، ش ۲/۵۹۷۳ مورخ ۱۰۹۲، ش ۱/۲۸۸۶ نستعلیق ۱۲۰۹، ش ۸۷۵ مورخ ۱۲۲۴، ش ۴/۶۱۳ نستعلیق ۱۲۴۷).

تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات (به شماره ۱/۱۰۷ در نستعلیق ۸۱۷).

تهران، کتابخانه اصغر مهدوی (به شماره ۲/۴۹۸ مورخ سده ۹-۱۰).

تهران، کتابخانه ملک (به شماره ۲/۵۸۲۳ مورخ سده ۱۰).

تهران، کتابخانه سپهسالار (سابق) (به شماره ۲۶۸ مورخ سده ۱۰-۱۱، ش ۱/۲۶۸ نسخ سده ۱۱، ش ۲/۵۶۷ مورخ سده ۱۱-۱۲، ش ۱/۷۱۱۲ مورخ سده ۱۳).

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه (به شماره ۲۵۹۱ مورخ ۱۱۰۹، ش ۴۲۸۵ نسخ سده ۱۲، ش ۴/۱۷۵ نستعلیق ۱۲۳۰، ش ۱/۴۶۰۴ نستعلیق سده ۱۳).

تهران، کتابخانه دانشکده الهیات (به شماره ۲/۱۷۳ در مورخ سده ۱۲، ش

۱- در نسخه چاپی: «نسب است». متن از نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز اصلاح و نقل شد.

۱۱۶/۶ به نستعلیق ۱۲۴۸، ش ۳۷۳/۴ در نسخ سده ۱۳).
 تهران، کتابخانه دانشسرایعالی (به شماره ۱۰۳/۲ مورخ ۱۲۱۹).
 تهران، کتابخانه مجلس سنا (ی سابق) (به شماره ۷۵۷۵/۲ نستعلیق و نسخ ۱۲۶۳).
 تهران، کتابخانه ملی (به شماره ۱۲۲۶/۴ رف این کتاب از طرف مؤلف به ابن حسن شاه
 اویس اهدا شده است رک: فهرست کتابخانه ملی، ج ۳، ص ۲۷۰).
 تبریز، کتابخانه ملی (به شماره ۲۸۸۵/۳ مورخ ۸۵۰، ش ۳۵۷۲ مورخ ۹۳۹).
 مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۲۷۵ ادبیات نستعلیق پایان سده ۱۱، ش
 ۱۷۰ ادبیات، نستعلیق ۱۳۲۱).

و در خارج از کشور:

قاهره، دارالکتب (به شماره ۲۲ عروض فارسی نستعلیق ۱۰۰۰ - ۱۰۰۳).
 نجف، کتابخانه امیرالمؤمنین (به شماره ۱۴۳۳ مج نستعلیق زیبای ۱۲۴۴).
 مدینه، کتابخانه عارف حکمت (به شماره ۹۰).

(فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۳۳ - ۲۱۴۳)

در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۳۳ از این کتاب از قول «اسماعیل پاشا» به نام
 شقایق الحقایق نیز یاد شده است. حاجی خلیفه هم در یک موضع نام آن را «شقایق الحقایق»
 نوشته ولی حدایق الحقایق مناسبتر است.

۳- بدایع الصنائع: این کتاب را در تبریز تألیف کرده و تذکره نویسان بدان اشارتی
 ننموده‌اند. از این اثر در ضمن مجموعه شماره ۴۲۱۳ کتابخانه دانشگاه تهران که تاریخ
 استنساخ آن ۱۲۲۵ است آمده و آغاز آن چنین است:

«کتاب بدایع الصنائع. بسمله و به نستعین شکر و سپاس بی قیاس پادشاهی را که به دست
 مشاطه قدرت مستوره را لقب نهاد و قلم دوزبان را در سلک خواصان گشید... و بعد غرض از
 این مقدمات آن که روزی در... تبریز... این ضعیف از صاحب کمالی استفسار کرد که سخن
 چه گونه لعبتی است که از پرده غیب رویش نمی‌توان دید و به فکر دوربین نتوان رسید گفت
 آن مستوره صاحب حسنی است که چون پای بر ناقه‌یی در آورد و سر از عماری نامه بیرون
 کند نقطه خال عنبرین موی او دل از شاهدان یاسمین بوی بر باید... و مجموع اقسام

دقایق الشعر و حدایق السحر در شانزده صنعت مندرج است و از این جهت مسماست به بدایع الصنائع... فهرست کتاب ۱- ترصیع ۲- تجنیس ۳- سجع ۴- اشتقاق ۵- ذوقافیتین ۶- استفهام ۷- ایهام ۸- متضاد ۹- مترادف ۱۰- ردالعجز علی الصدر ۱۱- مراعات النظیر ۱۲- کنایه ۱۳- استعاره ۱۴- مقلوب ۱۵- مطرف ۱۶- لزوم مالایلزم و هر یک از این تحف «شرف بن محمد الرامی» در جویبار روضه جان در ریاض طبع سخن دان را شجری است با بار بسیار و نهالی است با برگ بی شمار.

انجام: چون سلطان زاده مشایخ محبوب قلوب و مقبول سلطان... بنده را به تحریر این تقریر فرمان داد از روی ارتجال طبع مبتدی استعجال کرد... توقع آن که... صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه».

از این کتاب در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۳۱۸۸ و در فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۱۴۹ یاد شده است.

محتمل است که «بدایع الصنائع» قسمتی از حدایق الحقایق باشد انطباق فهرست مطالب آن با جزوی از مندرجات حدایق الحقایق نیز موید این احتمال است.

۴- ده فصل: مثنوی است بر وزن «مثنوی معنوی مولوی» که به نام سلطان جلایری سروده است.

تذکره نویسان از این مثنوی او هم یاد نکرده‌اند. این مثنوی چنین آغاز می‌شود:

حمد نام‌محصور و شکر بی قیاس بی نیازی را که می‌زبید سپاس
و در پایان آن آمده است:

ختم گردد بر تو معنی پروری گر «شرف» را در دعا یاد آوری

نسخه آن در تهران کتابخانه عبدالحسین بیات، نوشته ۸۳۴ ق. در هامش «انیس العشاق»

هست (فهرست رضوی، ج ۷، ص ۲۱۲ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۸۱۷)

۵ - مثنوی باباکوهی و دختر ملک: صاحب الذریعه به نقل از «تذکره شوشتر» ص ۲۹ -

۳۳ این مثنوی را نیز که در ۷۳ بیت است از او یاد کرده. وی در این مثنوی «رامی» تخلص کرده است.

مثنوی با این ابیات شروع می‌شود:

پادشهی بود ملک نام او خلد برین ملک در ایام او

داشت یکی دختر نیکو سرشت
برده گرو از مه و از مشتری
آیت واللیل دو گیسوی او
عشوه به تن معجز روح الامین

شد لقبش کوهی و باباش نام

نی چو حریفان دغا غافل
در قدم اهل حقیقت بمیر

آراسته آیین غمت خانه ما را
زین بیش مرنجان دل دیوانه ما را
کس نیست که گوید به تو افسانه ما را
در هم شکند کلبه ویرانه ما را
ای شوخ بین ساغر و پیمانه ما را
یک شب مه رخسار تو کاشانه ما را
پروانه کند سوخته پروانه ما را

از همه خوبان، گل باغ بهشت
زهره جبینی که به یغماگری
سوره و الشمس مه روی او
غمزه به فن رهن صنعتان زدین

تا در احوال باباکوهی گوید:

رفت به کوه او به سه سال تمام

این مثنوی چنین پایان می پذیرد:

«رامی» اگر عاشق صادق دلی
خیزو به کف دامن همت بگیر

در این غزل نیز «رامی» تخلص کرده است:

ای عشق تو بر هم زده کاشانه ما را
ای باد پریشان مکن آن سلسله زلف
از دولت سودای تو افسانه شهریم
این طرح که غم در دل ویران من افکند
از خون جگر شد قدح دیده لبالب
از بخت سیه بین که بشد عمر و نیفروخت
«رامی» چه توان کرد که آن شمع دل افروز

بدین ترتیب معلوم می شود که وی در شعر، هم «رامی» و هم «شرف» تخلص می کرده است.

از اشعاری است که در مدح فخرالدین محمد الماستری وزیر شروان گفته است:

دم صبح اگر نفسی زند ز دو زلف آن صنم ختا

پس از آن دمی دگر از زند ز سواد او نبود خطا

من از آن روم به هوای او ز پی صبا چو غبار ره

که غبار من نبرد کسی به هوای او به جز از صبا

ز کمر چنین که میان او ز زر و گهر نکند هوس

چه عجب اگر کمری کند ز دو ساعد شه کان عطا

وگر او نظر به سها کند فلکی شود که ز بهر او
نظر فلک همه آن بود که نظر کند به فلک سها
نجهد عدو ز مصاف تو که به پیش تو نهد جبین
نکشد سری ز کمند تو که ز تیغ تو نخورد قفا
از غزلیات اوست:

ندانم از چه سبب چشم یار عین بلاست	که زلف و خال خوشش دام و دانه دل ماست
دلم همیشه ز مهر دهان او تنگ است	قدم ز ابروی پیوسته اش همیشه دوتاست
شنیده‌ام که به سالی شبی بود یلدا	شب مرا ز چه رو در مهی دو شب یلداست
رهین آن لب لعلم که بنده اش لؤلؤست	غلام آن خط سبزم که عنبرش لالاست
به پیش سنبل پر چین عنبر افشانی	زمشک اگر سخنی گویم آن حدیث خطاست
چو موی او شب عرمم بسر رسید هنوز	سر از خیال سر زلف او پُر از سوداست
«شرف» به وعده خوبان به باد نتوان رفت	که هر نفس که زدی بی نگار، باد هواست

(تذکره الشعراء دولتشاه، ص ۳۰۸ - ۳۱۰. انیس العشاق - حقایق الحدائق = حقایق الحقایق - تذکره شوشتر، ص ۲۹ - ۳۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۹ - ۱۹۱. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۰۶ - ۳۰۷. فهرست کتابخانه مجلس، ص ۱۲۳ - ۱۲۴. الذریعه، ج ۹، ص ۵۱۱ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۱۳۳ - ۲۱۳۴، ص ۲۱۴۹؛ ج ۴، ص ۲۸۱۷)

شرف تبریزی

شرف زرد از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ه‍.ق. است. مردی خوش فطرت و نکته سنج بوده به نوشته تربیت، صاحب «عرفات العاشقین» می نویسد: «در اوایل حال که مخلص در شیراز بود به وی بسیار صحبت داشته‌ام و چند بیتی نیز بر سییل مهازلت به جهت وی گفته الحق وی خالی از دقت طبعی نبود و طالب اشعار بلند رتبه بسیاری بود و وقتی در یزد به ملا وحشی گفته بود که اشعار شما اگر چه پخته و بامزه است اما شعری که بلند باشد در میان اشعار شما کمتر است. مولانا وحشی در جواب گفته بودند که ای بندگان شرف الانام گزی و ریسمانی باید که با خود می داشته باشی تا به آن اندازه به جهت شما بعد از این شعر بگویم».

ناظم تبریزی در تذکره خود می نویسد «این فقیر در قزوین مکرر به ملاقات وی مشرف

شد چرا که با والدین کثیرالتقصیر مصاحب بود».

مؤلف لطایف الخیال فوت او را سال ۱۰۱۶ ضبط کرده و نوشته است که «شرف زرد تبریزی شرف بزم استعداد و هنر خیزی بوده بسیار طبع ظریفی داشته و از فضیلتی که او را بود دایم طالبان گوهر فواید را از رموز قابلیت و دانش بهره‌ور می ساخت در سنه ست و عشر بعد الف در گذشت...»

به نوشته مرحوم تربیت:

«در خاتمه خلاصه الاشعار ۲۰ بیت از اشعار او نقل شده» نمونه‌یی از طبع اوست:
به قدر سعی یابد هر کس از فیض ازل بهره اگر ظرف تو کم گیرد گناهی نیست دریا را
نوید وصل یک دم را به عمر جاودان سنجد بین گستاخ رویهای شوق کامل ما را

دو عالم را فدای دشمنی سازند در هر کام بنام گرم خویهای ارباب محبت را

بال و پر سوخته بادیه شوق تو را مدد از همراهی خضر و مسیحا نرسد
جلوه شاهد مقصود بر آن دیده حلال که ز دهشت به دلش یاد تماشا نرسد

کشته تیغ تو آگه نشد از لذت زخم مضطرب بس که ز آسیب کف قاتل بود

نفس در کام جانم ریشه الماس می‌گردد دمی کز خوی آن آتش مزاجم یاد می‌آید

ز حد بردی تغافل با که خوگیرم به بیدادت به بی رحمانه تدبیر دل آسوده‌ات لازم

از معصیت و طاعت ارباب جهان ایزد نه کمال یابد و نه نقصان
ساقی نامه: وی ساقی نامه نیز گفته و نسخه‌یی از آن در کتابخانه ملی پاریس به شماره

۱۹۹۳ به نام میر شرف‌الدین هست (فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۸۷۲ - درباره نسخه‌ها، ص ۳۲).

سیزده بیت از این ساقی نامه در جلد سوم «خرابات» ضیاء بیگ افندی (۱۹۱۱م
۱۲۹۱ ه.ق.) و تذکره پیمان طبع شده از آنجاست:

دریغا ز یاران خاکی نهاد که رفتند از این خاکدان همچو باد...

دریغا که پرده نشینان راز	نرفتند جایی که آیند باز
بر آن خاک فریاد کردم بسی	به گوشم نیامد جواب کسی
گذشته چنان شد که گویی نبود	رود نیز آینده چون رفته زود
پس و پیش این راه چون اندکیست	رونده اگر پیش، اگر پس یکیست
ندانیم از اینجا کجا میرویم	چرا آمدیم و چرا میرویم
ز اندیشه خون شد جگرها بسی	ولی حل نکرد این معمّا کسی
بیا ساقی آن بکر پر شور را	بیا ساقی آن مست مستور را
به من ده که عقلش به کابین دهم	از این گور پشت جهان وا رهم

(تذکره ناظم (نسخه عکسی) - لطایف الخیال (عکسی) - روز روشن، ص ۳۴۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۱۳ تذکره پیمانه، ص ۲۵۴ - ۲۵۶)

شریف تبریزی

از سخنوران معروف سده دهم هجری قمری تبریز و از جمله شاگردان مولانا لسانی شیرازی (متوفی ۹۴۱) است به صفای ذهن و ذکای طبع از شاعران زمان خود ممتاز بوده و در هجو گویی مهارت بیشتر داشته و نیش قلمش حتی خاطر استادش را نیز آزرده ساخته است. داستان «سهو اللسان» او در تذکرها نقل شده است.

سام میرزای صفوی که از معاصران شریف بوده درباره وی چنین نوشته است:

«شریف تبریزی شرافت سخنانش از دیوانش معلوم می گردد و طراوت کلماتش در طی کلام فصاحت آیاتش مفهوم می شود و در شعر از جمله شاگردان مولانا لسانی است اگر چه در شعر نسبت به مولانا از او بی روشی سر زده و نسبت شعری چند بی معنی به او کرده و نام آن «سهو اللسان» نموده اما سوگند به غلاظ و شداد می خورد که این معنی به اغوای جمعی مفتن که عقل در وادی ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت امید که روح پرفروش مولانا نیز از او این معذرت بپذیرد. آخر در سنه ۹۵۶ در حینی که من در دارالارشاد اردبیل بودم بدان جا آمد و درو بای عامی که در آن جا واقع شده بود از پای در آمد و دست تعلقات از دامن حیات گستست و روح شریف به حظیره قدس پیوست و مضمون این بیت به ادا رسانید:

تنگ شد قافیه عمر شریف می شود دم به دمش مرگ ردیف»

صاحب ریاض الجنّة تاریخ فوت او را ۹۵۰ ه.ق. و مؤلف شاهد صادق ۹۵۴ و آذر ۹۵۷ نوشته‌اند. مسلماً قول سام میرزا که با وی معاصر بود معتبر است. آقای گلچین معانی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز از «عرفات العاشقین» چنین نقل قول می‌کند:

«غواص عمان گوهر انگیزی، نقاش ایوان معانی آمیزی، غربال دُرّو سخن بیزی مولانا شریف تبریزی از سخن پردازان صاحب فطرت و راتب معانی افزان عالی فکر بوده، در فهم سخن و دقت بیان کامل آمده، چون تیغ، موی شکافی کردی و چون خامه زبان آوری فرمودی، طرز بیانش متین و مبین، شیوه کلامش بامزه و نمکین، نظمش عام فهم خاص پسند، چنانچه خود تعریف کرده «وسیله‌ام سخن عام فهم خاص پسند» و وی شاگرد رشید مولانا لسانی بود، اما به استاد بی ادبانه پیش آمده، سلوک ناشایسته نموده، و سهو اللسانی به جهت آن مرشد سخنوری نوشت، لهذا در بازار وجود از متاع حیات برخوردار و تمتّع نیافته در اندک زمانی به جرگه اموات شتافت، و درمیانه او و خواجه غیاث الدین علی کهره شیرازی معارضات واقع است. اول به سبب خلف وعده و دیگر وجوه او را هجوی بلیغ کرده پس حسب الحکم شاه طهماسب در مقام تدارک بر آمده قصیده‌یی در مدح و تلافی هجا گفته، الحق هجو و مدح او هر دو به غایت مرتبه عالی دارد و مشهور است».

هجو غیاث الدین علی در هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۳۰ - ۲۳۵ و عرفات العاشقین و نشریه دانشکده ادبیات تبریز نقل شده و قسمتی از آن چنین است:

زهی ز خوی بدت گرم، فتنه را بازار	خدا ز روی تو بیزار و خلق در آزار
ز روی و خوی تو صد بار بر دل است مرا	بداست روی تو، خوی تو ز آن بتر صد بار
چو سرنگون شود ابروی زرد و چشم کبود	که سقف قصر جمال تو راست نقش و نگار
بعینه به چه ماند بنونی از زرنیخ	که باشدش ز پی زیب نقطه از زنگار
قلم که بود کلید در خزانه جود	به دست ممسک تو چون رسید شد مسمار
چو کارم از تو گشادی نیافت چون دفتر	پیچ بر خود از اعراض هجو چون طومار
تو از خری دُرّ نظم مرا اگر نخری	نه نظم را شکند قدرونه مرا مقدار
ولی تو را شکند طمطراق استیفا	زمن شکست چویابی به هجو مستوفا...

گویند وقتی این هجو شایع شد و به گوش خواجه نامبرده رسید گفت شریف را بیاورید اگر هجو را حضوراً بخواند مورد عنایتش قرار می‌دهیم و اگر از خواندن آن امتناع ورزد اهانتش می‌کنیم. همین که شریف حاضر شد بی‌درنگ خواجه را مخاطب ساخته و هجو را بیت‌بیت خواند و خواجه نیز ششصد شاهی و یک دست لباس جایزه داد و شریف در تلافی آن هجو قصیده بسیار خوبی گفت که در عرفات‌العاشقین و نشریه دانشکده ادبیات تبریز نقل شده و مطلع و مقطع آن چنین است:

نیستم مقبول یک‌دل آه از این ناقابلی

یک مرادم نیست حاصل آه از این بی‌حاصلی

أصفا نظمی براینسان کرده در مدحت «شریف»

نقل مجلسها کنندش بر طریق ناقلی

دیگر از انتقادات او هجوبه‌یی ست که در حق شاه نعمت‌الله ثانی (ا زاحفاد شاه نعمت الله ولی و به خواهر، داماد شاه طهماسب) گفته است:

نعمت‌الله اختر برج سعادت شاه یزد

آن که چرخش بر نمی‌پیچد ز طوق انقیاد

چون به تبریز آمد ارباب سخن گشتند از او

بر مراد خویش قادر جز «شریف» نامراد

با وجود آن که گفتم مدح او بیش از همه

از همه کمتر درانعام بر رویم گشاد

گر چه محتاجم ولیکن بیش از آنم همت است

کز عطاهاى كمم گردد دل غمدیده شاد

کاشکی هیچم ندادی تا چو حافظ گفتمی

«شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد»

سهواللسان: اشعاری از لسانی شیرازی را تضمین و به گفته خودش ضمن تأویل و تفسیر عیب آنها را رفع نموده و «سهواللسان» خوانده است. حیدری تبریزی آن را با «لسان‌الغیب» رد کرده و صادقی افشار این لسان‌الغیب را با «هجو ثالث» خود پاسخ گفته است. از سهو اللسان شریف در کتابخانه مجلس به شماره ۲۷۸۵/۶ با تاریخ ۹۷۲ و در کتابخانه دانشگاه

تهران به شماره ۲۵۷۴ در ضمن دیوان او هست.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۹۲۸).

رساله سهواللسان چنین شروع می‌شود:

غرض از این کلمات آن است که عندلیب گلزار معانی اعنی مولانا لسانی شاعری ست نادر و در امر شعر قادر.

ز شعرهای ترش آب خضر منفعل است مسیح از نفس روح پرورش خجل است.
فاما در حالتی که گرم سخن بوده بیتی چند فرموده که در صورت ظاهر بی معنی است، و در عالم باطن تأویلی دارد که او نیک می‌داند. چنان که در این معنی گفته‌اند. المعنی فی بطن الشاعر.

دفتر شعر لسانی ای شریف باغ معنی را گل نورسته است
فهم کس در بیت‌هایش ره نیافت ز آن که هر یک خانه‌یی در بسته است
چون این خاکسار ضایع روزگار دید که از اشعار آن بزرگوار بیتی چند که قریب الفهم بود مشهور گشت، و ایات مغلقش مستور ماند، از غایت ارادتی که بدان حضرت داشت، غیرتش نگذاشت که زاده طبع شریف و بکر فکر لطیف آن واجب التعریف در پرده توقیف بماند، مدتی مدید و عهدی بعید گرد ایاتش می‌گردید و چاره‌یی از هر باب می‌اندیشید، آخر چاره چنین دید که آن واردات غیبی را از روی اخلاص به طرزی خاص تضمین سازد، چنان که صحبت آرای خاص و عام گردد، همت از ارواح استادان طلب کرده به پایانش رسانید و سهواللسانش نام نهاد، چنان که گفته‌اند:

نگیری سهو بر شعر لسانی که شعر او همه سهواللسان است
و بدین گستاخی مأمول به عفو است.

این طرفه بیان که تازه سازد جان را زیبا رقمی ست کلک مشک افشان را
امید که این نسخه نگردد منسوخ تا هست بقا صحیفه دوران را
تمامی «سهواللسان» در نشریه دانشکده ادبیات سال ۱۶ شماره اول آمده و برای نمونه به نقل دوبند آن اکتفا می‌شود:

در شعر، ای شریف، لسانی چویاوه گوست شاعر به هجو بهر چه آزار او کند
آزارش این بس است کز اشعار او کسی این بیت یاد گیرد و در کار او کند

«خاشاک نم کشیده طوفان آرزو» «خاری شود که رخنه به دیوار او کند»

شب ز احباب جدا بودم و تانیم شبی خوابم از محنت مهجوری احباب نبرد
تا که این بیت لسانی به زبان آوردم خنده ام آمد و تا صبحگم خواب نبرد
«دوش بریاد تو در کنج خموشی مردم» «هیچ کس این سگ دیوانه به مهتاب نبرد»

دیوان او:

ناظم تبریزی و مؤلف تذکره لطایف الخیال دیوان سه هزار بیتی او را دیده و در تذکره های خود اشعاری از او نقل کرده اند.
حسن بیگ روملو مؤلف احسن التواریخ نیز دیوان غزلیات ۱۲۰۰ بیتی او را در تصرف داشته است.

نسخه هایی از دیوان او به شرح زیر در کتابخانه ها هست.

تبریز، کتابخانه ملی، به شماره ۲۷۶۵/۸ مورخ ۹۸۰. آغاز:

ای نخل تمنا قد رعنا تو ما را از پای در آورد تمنای تو ما را

(فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۸۷)

تبریز، کتابخانه ملی، به شماره ۳۶۶۰ نوشته ۹۸۲ همراه دیوان امیرشاهی و دیوان حیدر هروی

(فهرست ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۱۹)

تهران، کتابخانه ملی، به شماره ۲۹۰/۱۰ ف نستعلیق سال ۹۷۹ (فهرست کتابخانه ملی، ج ۱، ص ۲۸۰)
تهران، کتابخانه ملک، به شماره ۴۸۶۹ سده ۱۰ همراه دیوان امیر خسرو دهلوی، دارای بیش از یک هزار بیت

تهران کتابخانه سپهسار (سابق)، به شماره ۴۰۷ نستعلیق سده دهم، ۳۴ برگ ۱۰-۱۱ سطری

(فهرست کتابخانه سپهسار، ج ۲، ص ۶۱۸، ج ۴، ص ۵۰۲)

تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه، به شماره ۲۵۷۴ نستعلیق «تربیت» سده ۱۴ نا تمام. دارای غزل، هجوها، سهواللسان، ترکیب بند، روی هم ۱۰۱۰ بیت (فهرست کتابخانه دانشگاه، ج ۹، ص ۱۳۶۹)

تهران، کتابخانه مجلس، به شماره ۴۳۷/۲ نستعلیق بی تاریخ (فهرست مجلس، ج ۲، ص ۲۵۵)

دکن، کتابخانه آصفیه، به شماره ۱۰۷۳ تاریخ یاد نشده (فهرست کتابخانه آصفیه، ج ۴، ص ۲۸۸)

نمونه‌یی از غزلیات اوست:

از پای در آورد تمنای تو ما را برخاک نشاند آتش سودای تو ما را حق نیست نظر در رخ زیبای تو ما را کز سوزدل خویش چه پروای تو ما را شوری به دل افکند سخنهاي تو ما را	ای نخل تمنای تو ما را چون چاک نسازیم گریبان که چولاله خشم تو بین تا به چه حد است که از دور پروانه پر سوخته را شمع شبی گفت احسنت «شریف» از سخنان نمکینت
---	---

که بوده است بدین درد مبتلا که منم چنین گداخته آتش بلا که منم که این هجوم بلا هست هر کجا که منم که طالب است مرا گفتمش بیا که منم که مبتلاست بدین درد بی دوا که منم کسی نبوده چنین تشنه بلا که منم چنین سرشته آب و گل وفا که منم	دوای دل ز که جویم در این بلا که منم کدام سوخته دل بوده در طریق وفا کجا روم که برم جان زکثرت غم عشق میان سوختگان غمت اجل می گفت نجات نیست به مردن هم از غم تو مرا به تیغ او چه بلا تشنه ام تعالی الله «شریف» تا ابد از خاک من دمد گل مهر
---	--

این غمکده را جلوه گاه ناز نکردی اندیشه این عاشق جان باز نکردی از دور مرا دیدی و آواز نکردی اندیشه این پرده در راز نکردی	هرگز در کاشانه ما باز نکردی جان باختم از عشق و توجه ننمودی آن دم که سگان در خود می طلیدی انداختی از چشم «شریف» اشک جگر گون
--	---

بیزارم از این زندگی ای مرگ کجایی یارب تو چنین ظالم و بی رحم چرایی هر گاه که نقاب از رخ چون گل بگشایی القصه در آزار دل خسته مایی گر چند قدم در پی تابوت من آیی	جانم به لب آمد زغم و درد جدایی کشتی به جفا عاشق دل خسته خود را از شوق کنند اهل نظر جامه جان چاک گه جور، گهی غمزه، گهی عشوه، گهی ناز مردم چو «شریف» از ستم وزنده شوم باز
--	--

تذکره ناظم (نسخه عکسی) - لطایف الخیال (نسخه عکسی) - تذکره حسینی، ص ۱۶۷ - ۱۶۸ - آتشکده آذر، ص ۳۳ - ۳۴ - ریاض الجنه، ص ۸۴۹ - شمع انجمن، ص ۲۱۶ - ۲۱۷ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۵ شماره ۴، سال ۱۶ شماره ۱ - نامه اداره کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی، سال ۳ شماره ۲ (مقاله نگارنده) - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۷۹؛ ج ۴، ص ۲۹۲۸

شریفی تبریزی

معین‌الدین محمد شریفی از خوشنویسان و سخنوران سده دهم هجری قمری تبریز است. در کتاب «آثار و احوال خوشنویسان» ذیل عنوان محمد تبریزی چنین مسطور است: «معین‌الدین محمد شریفی تبریزی، به قول صاحب مناقب هنروران، از شاگردان میرعلی هروی است و به خط وی دیده‌ام: یک قطعه از مرقع مالک دیلمی، به قلم سه دانگ جلی و نیم دو دانگ خوش، با رقم: کتبه‌العبد معین‌الدین محمد الشریفی، در مشهد مقدس انور نوشته شد».

از اوست:

گذشتم از سر و گفتم نیازم این قدر است کشید پا زمن و گفت نازم این قدر است

ز گردون مرگ می‌خواهم حیاتم می‌دهد، آری فلک بسیار زاین سان لطفهای بی‌محل دارد

کی غم عاشق ز سیر باغ و صحرا می‌رود عشق تا با اوست غم با اوست هر جا می‌رود

گستاخ مگذر از سر خاک من ای رقیب دارم هنوز شعله آهی که داشتم

(نگارستان سخن، ص ۴۸ - ۴۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۷ - ۱۹۸ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۶۶۴)

شعوری تبریزی

اسمش بنا به نوشته خوشگو: مهدی و تخلصش «شعوری» است. وی از ادبا و سخنوران سده دهم هجری قمری بوده و علاوه بر طبع لطیف از فن سیاق نیز بهره کافی داشته است. از اوست.

مرا ز خانه برون هر دم آروزی تو آرد
گرفته شوق گریبان من به سوی تو آرد
هزار گونه جفا می‌کند رقیب به هر دم
ولی «شعوری» مسکین چه سان به روی تو آرد

(دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۹. الذریعه، ج ۹، ص ۵۲۸)

شفای تبریزی

ملارضا از معاریف اواخر سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم هجری قمری تبریز و از مجتهدین مسلم روزگار خود به شمار می‌رفت طبعش به سرودن اشعار نیز مایل بود و «شفا» تخلص می‌نمود. عبدالرزاق بیگ دنبلی در «تجربه‌الاحرار» ترجمه او را به تفصیل آورده و فضل و اخلاق او را چنین ستوده است:

گلزار فضلش از خس و خار اخلاق ذمیمه پیراسته بود و ذات حمیده صفاتش به فنون علوم آراسته، خطوط سبعة را نیکو نوشتی و به اقدام ذهن و قاد و طبع نقاد بساط علم و فضل و جد و هزل در نوشتی ... بر منبر وعظ و خطاب هنگام اظهار فصاحت و بلاغت از کلام تازی و دری در منضود ریختی و گرد از بحر و کان انگیختی ...
همو در «نگارستان دارا» می‌نویسد:

در اوایل عمر از شیخ مهدی فتوتی و آقا باقر مازندرانی و در اواخر حال از آقا باقر بهبهانی اخذ طریقه اجتهاد کرد مدتی در تبریز بنای نماز و موعظه نهاد، بعد به مشهد مقدس مشرف شد و از آن جا به شیراز رفت و مدتی در آن جا پیشنمازی و منبرداری کرد و در نزد کریم خان زند تقرب یافت و قاضی عسکر شد بعد از فتور دولت زندیه سیاحت کنان به عتبات عالیات و کردستان و عراق و قراباغ رفت و در آن جا ساکن شد بعد از زمانی به قزوین آمد و پیرامون سال ۱۲۰۸ هجری قمری درگذشت.

وی در نظم و نثر و خطب و انشای یکتای زمانه بود و تصانیف عالی در فقه و حدیث دارد و

دو مثنوی در بحر متقارب نظم کرده که دو هزار بیت می‌شود. یکی «فتح خیبر» و دیگری اراده حضرت سیدالشهداء از مدینه به مکه برای اعمال حج و شرح وقایع کربلاست که به «شاه نامه حسینی» موسوم است. از شاه نامه اوست:

مه و مهر در سایه حکم توست	پر چرخ بر پایه حکم توست
پرو بال روح‌الامین مهد توست	در این عهد مهدی ولیعهد توست
دمی کز علم اشک غم ریختی	فلک کاش آن دم ز هم ریختی
فروشد به خاک آن تن چاک چاک	چرا مهر از این غم نشد زیر خاک
عقاب سه پر کامدی از قدر	گاهی جبهه کردی سپر، گاه پر

نسخه‌یی از این شاه نامه در تهران کتابخانه دکتر مفتاح به شماره ۲/۲۳۷ نستعلیق سده ۱۳ هست.

(تجربة الاحرار و تسلية الابرار، ص ۱۷۹ - ۱۹۴ - نگارستان دارا، ص ۹۲ - ۱۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۳۱ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۲۹۵۹)

شفق تبریزی

دکتر صادق رضازاده شفق یکی از اساتید ادبا و فضیلاي معاصر است. بسال ۱۲۷۴ شمسی مطابق ۱۳۱۲ ه‍.ق. در تبریز متولد شد و بعد از تحصیلات مقدماتی که در تبریز پایان برد مدتی مدیریت مدرسه حیات را داشت و هنوز ۱۸ ساله بود که روزنامه شفق را انتشار داد که مخالف سر سخت روسهای تزاری بود و چون مورد تعقیب دشمنان واقع گردید. به استانبول عزیمت کرد. و در آنجا تحصیلات متوسطه را در کالج امریکائی معروف موسوم به "رابرت کالج" ادامه داد و پس از مدتی تدریس در مدارس آنجا و چندی اقامت در تهران برای ادامه تحصیلات عالی به آلمان رهسپار شد و از دانشگاه برلین در رشته فلسفه بدرجه دکتری نائل آمد. دکتر شفق پس از مراجعت به ایران بتدریس در دانشسرایعالی اشتغال یافت و از موقع تاسیس دانشگاه تهران باستادی دانشگاه برگزیده شد. وی زبان عربی، ترکی استانبولی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی را میدانست. و در تاریخ ادبیات و زبان شناسی استادی معتبر بود دکتر شفق از نخستین اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بوده است از تألیفات او "تاریخ ادبیات مفصل و مختصر" که جزء کتب فرهنگی در مدارس تدریس

می شد بسیار معروف است "رساله اقتصاد" و "رساله راه رهایی ایران" و مقدمه دیوان عارف قزوینی چاپ برلین از آثار منتشر شده قدیم اوست. دو کتاب معتبر از ترجمه های وی از آلمانی "تاریخ مختصر ایران اثر پاول هرن" و «یک روز از زندگی نادرشاه اثر یوستی» در سلسله انتشارات وزارت فرهنگ وقت به طبع رسیده از آثار جدید تروی "فرهنگ شاهنامه" "یادگار مسافرت سویس" و "خاطرات مجلس" "ایران از نظر خاورشناسان" و "اسکندر مقدونی" در سالهای اخیر بطبع رسیده و تاریخ ادبیات فارسی. و جز اینها مقالات و کتابها و آثار متعددی به قلم ایشان نگاشته شده که برخی از آنها چاپ شده است در خطابه نیز از مشاهیر معاصر است و لهجه گرم و دلنشین او ضرب المثل است. مجموعه ای از "سه سخنرانی" اودر سال ۱۳۱۸ چاپ شده، گرچه شاعر را فن خود قرار نداده اما در شعر نیز یکی از اساتید مسلم به شمار می رود آثار منظومش دارای فصاحت و بلاغت است. وی به سال ۱۳۵۰ شمسی در گذشت.

از اوست:

صد گوش بر حدیث رخ یار داده ایم
هوش و خرد زدست، بیکبار داده ایم
مزدش بدین دو دیده سرشار داده ایم
دستی به دست کاشف اسرار داده ایم
صاحب دست آنکه بدل بار داده ایم
زینست تن به زحمت و آزار داده ایم
فرمان بدست غاشیه بردار داده ایم
در پیشگاه یار سر دار داده ایم
تسبیح وام کرده به زنار داده ایم
دیرست ما قرار بدین کار داده ایم
فرمان ترک خرقة و دستار داده ایم
ما خود طلاق درهم و دینار داده ایم
عهدیست ره بخانه خمار داده ایم

عمریست دل بصحبت ابرار داده ایم
«مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم»
جام می محبت ساقی گرفته ایم
ابهام و کشف در نظر مایکیست، چون
بر عامیان شهر بگو بار عام نیست
تن پروران ز عشق رخ یار غافلند
شیخا حدیث غاشیه کم خوان که مابسی
منظور راه کعبه عشقیم و امتحان
از من بزاهدان ریائی بگو که ما
ما را بکار شیخ ریاکار کار نیست
چون مردمی ز فتنه زاهد زبون شدند
منعم بگو بسیم وزر خود مناز چون
ما راز می چگونه ملامت کنی که ما

(یاد پدر)

بگو ناصح مده پندم گذشت از کار کار من
حدیث عشق کوتاه کن که رفت از دست یار من
به روز بیکسی همسایه من سایه من بود
ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من
خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
دریغا دل ربود از من عنان اختیار من
ب خواب کودکی قدر صباوت را ندانستم
کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
بکاخ غم جو مرغی تیر خورده آشیان جستم
فغان کرد آشیان از ناله های بیشمار من
بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
گلی نشکفته پامال خزان شد نوبهار من
کتاب عمر شرح جان کنیهای من و دل شد
گاهی من در فشار دل گهی دل در فشار من
کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
به زیر خاک یار نام بخش نامدار من
به یاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
به امید رخت یارا صبوری شد شعار من
دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
بروز هجر تو دل با قرار وصل خوش کردم
چه بد پیمان شدم افسوس بر من، بر قرار من
نه بی مهری شعار تو نه غفلت پیشه من بود
ندانم ظلم تقدیر است یا ظلم دیار من
دلا رفتی و در هجر تو دلداری از آن جویم
که بهر عشق رفت و می رود دار و ندار من

صبا گراز وفا روزی سر خاکش گذر کردی
بینه بهر خدا برگ گلی روی نگار من
مهین پروردگار من دل مادر بدست تست
دل ما در بدست تو مهین پروردگار من
الهی آتش عشقت فروزانتر شود روزی
ز عشقت بر نگر دم گر بسوزد پود و تار من

ادبیات معاصر ایران، ص ۶۱ - ۵۹ - شعرای معاصر ایران (خورشید)، ص ۸۵ - ۸۲ - تذکره شعرای معاصر ایران
جلد دوم، ص ۱۸۰ - ۱۷۵).

شفیع تبریزی

میرزا شفیع فرزند شریف خان فرزند ملک محمد بیگ (از بازرگانان معروف تبریز) از
سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. به کمالات معنوی و صوری آراسته بود و به
حکم علاقه به آب و هوای مازندران در حدود ۱۲ سال در آنجا به شغل تصدی نور و کجور
و لاریجان اشتغال داشت و بعد از آن به تحریر اشراف خزانه عامره روزگار می گذراند.
نصرآبادی در تذکره خود (مؤلفه ۱۰۸۳ - ۱۰۹۰) می نویسد که در این سال وی وکیل فتح
علی خان حاکم شوشتر است و در نظم و نثر طبعش کمال لطف دارد. از اوست.
دوری ز جان، کناره ز سر می توان گرفت کی دل ز مهر عشق تو بر می توان گرفت
شیرین بود لب تو چنان کز نظاره اش بادم چشم را به شکر می توان گرفت

من ز رشک می سوزم، هر که مهوشی دارد می زند مرا بر دل، هر که آتشی دارد
گه به دامش اندازد، که کشد به زنجیرش یاد زلف او با دل، خوش کشاکشی دارد

مجنون که خویش را به جهان روشناس کرد پنداشت عاشقی نتوان در لباس کرد
دل را به دل رهی ست چو بگسست راه مهر از دانه های سبزه توان این قیاس کرد

چون به گلگشت چمن سرو من آید بیرون گل به تعظیم رخس از چمن آید بیرون
اثری در دل او کرده فغانم که اگر دل طپد در برش آواز من آید بیرون
از رباعیات اوست:

دردی کش بادهٔ محبت ماییم پیمانۀ گسار بزم الفت ماییم
آیینۀ هفتاد و دو ملت ماییم با این همه، معنی تو و صورت ماییم

(تذکرهٔ نصر آبادی، ص ۱۳۱)

شکیبی تبریزی

مقصود علی متخلص به «شکیبی» از سخنوران سدهٔ دهم هجری قمری تبریز است. به نوشتهٔ سام میرزا اوقات به زرکشی می‌گذرانیده و گاهی به گفتن شعر اشتغال می‌ورزیده است. مرحوم تربیت قول صاحب خلاصهٔ الاشعار را چنین نقل می‌کند: شکیبی از جملهٔ موزونان لطیف طبع تبریز و از آدمی زادگان آن جاست مردی سلیم ذات درویش صفات بوده و از اقران به مزید تواضع و کسر نفس ممتاز و مستثنی می‌نمود چنانچه در آن وادی هر چند تعریف وی کنند از شیوهٔ اغراق دور است و از غایلهٔ کذب و افترا مهجور. طبعش در شاعری مرتبهٔ عالی یافته و اشعار او در تبریز و نواحی آن شهرت کلی گرفته، گویند وقتی میان او و مولانا شریف تبریزی بر سر شعری نزاع شد شریف از خود غزلی به وی داد که آن را جواب گوید و مطلع آن غزل این است:

هجوم آورد غم طوفان بیداد است پنداری مرا وقت وداع این غم آباد است پنداری
مشارالیه آن غزل را تتبع نموده و به وجه احسن بگفت چنانچه خوش فهمان متفق گشته گفتند که به از «شریف» گفته، غزل این است:

چو حالم را نمی‌دانی دلم شاد است پنداری

همه کس چون تو از بند غم آزاد است پنداری

من دل خسته دور از روی او صد بار می‌میرم

اجل را کار تنها با من افتاد است پنداری

زکوه بی ستون کندن چه مقصود است خسرو را

غرض این کار او را مرگ فرهاد است پنداری

به جز آزار من آن بی وفا کاری نمی داند

ز محبوی همین این شیوه اش یاد است پنداری

«شکیبی» چند در بزم غم افغان می کنی هر شب

سرود بزم عاشق آه و فریاد است پنداری

اما به غیر از این غزل شعر دیگر از او در این جانب شهرت ندارد. و فقیر تجسس بسیار نمود که دیوان مشارالیه پیدا کند و پاره یی از اشعار وی در این خلاصه ثبت نماید تا غایت پیدا نشد و لهذا به این غزل و چند بیت دیگر که به دیوانی برابر است اختصار واقع شد.

آزاد بلگرامی در خزانه عامره می نویسد: شکیبی تبریزی در عهد شاه طهماسب وارد قزوین شد اتفاقاً در آن وقت صاحب طبعان این مطلع امیر حسن دهلوی را جواب می گفتند: ای شهید نوشین لبث پاک از همه آلودگی

بنشین که تا باز ایستد چشمم ز خون پالودگی

شکیبی این جواب گفت:

گل گل شده پیراهنم از درد می پالودگی گلهای رسوایی شکفت آخر از این آلودگی
و خواجه سعید گیلانی دویست مثقال طلا به او جایزه داد. مولانا به سال ۹۷۱ هجری قمری در تبریز وفات یافته و در گورستان سرخاب آسوده است. مؤلف نفایس المآثر ترجمه او را با شکیبی شیرازی تخلیط کرده و مدفنش را شیراز نوشته است.

چند بیت دیگر از اشعار اوست:

به قدر حسن خود عذرا شناسد قدر و امق را

تو قدر خود نمی دانی چه دانی قدر عاشق را

به هر طریق که باشم خلاف رای تو باشد کسی چه کار کند کآن به مدعای تو باشد

من چرا چون دیگران پیش تو محرم نیستم دردمندم، عاشقم، از هیچ کس کم نیستم

با خیال روی او آسوده‌ام امشب به خواب دم وزن از روی مهر ای صبح بیدارم مکن

(تحفه سامی، ص ۳۲۳ - ۳۲۴ - مجمع‌الخواص، ص ۱۲۳ - ۱۲۴ - صحف ابراهیم (عکسی) - شمع انجمن، ص ۲۱۸ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۰ - ۲۰۱ - ریحانة‌الادب، ج ۲، ص ۳۳۶)

شمس‌الدین تبریزی

از شاعران و دانشمندان سده هفتم آذربایجان است وی کتابی به سبک کلیله و دمنه به عنوان «فراید السلوک» برای اثابک ازبک از ۶۰۷ - ۶۱۰ در تبریز تألیف کرده است.

(تاریخ نظم و نثر: سعید نفیسی، ج ۲، ص ۷۲۹)

شمس تبریزی

شمس‌الدین محمد تبریزی از عارفان و شاعران سده هشتم ه‍.ق. است. به سال ۷۵۷ «مرغوب‌القلوب» را در ده فصل، در بیان: توبه، صفات روح، صفات نفس، توکل، تجرید، تفرید، عشق، فنا، بقا و یقین و جز آنها سروده و آن مشتمل بر ۱۳۴ آیه و ۱۲ حدیث قدسی و ۱۶ حدیث و ۱۵۰ بیت است.

مرغوب‌القلوب (ضمیمه مجموعه گنجینه عرفان) به سال ۱۳۱۵ ق. در لکهنو در ۴۹ صفحه به چاپ سنگی رسیده و به سال ۱۳۱۹ ق. ضمیمه گلشن راز شبستری در طهران چاپ سنگی شده است.

آغاز: بعد از تحمید، بدان که این کتاب از گفتار شمس‌الدین والدین شمس‌الدین تبریزی است.

بگویم حمدرب‌العالمین را عطا کاو کرد عقل و علم و دین را

در پایان آن به تاریخ تألیف و نام کتاب چنین اشاره کرده است:

ز هجرت هفتصد و پنجاه و هفت است شمار عاشقان تاریخ وقت است

شده اتمام این منظوم موزون که «مرغوب‌القلوب» است نام اکنون

در این ره هر چه کاری بود بر اصل به نظم آوردمش آن را به ده فصل

نسخه‌هایی از این منظومه در موزه بریتانیا، کتابخانه پنجاب لاهور، درالکتب قاهره، اکادمی

علوم لندن گراد، پاریس، بنگال هست. برای اطلاع از مشخصات آنها رجوع شود به (فهرست

نسخه‌ها، ج ۴ ص ۳۱۹۷-۳۱۹۸).

اینک قسمتهایی از مثنوی مرغوب‌القلوب برای نمونه نقل می‌شود. در مقام فقر گوید:

مقام فقر بس عالی مقام است	منی و ما در آن منزل حرام است
طریق فقر راهی هست مشکل	یقین باید در این ره توشه و دل
در این وادی بسی گمراه گشتند	یقین را توشه از خود در نبردند

در بیان عشق گوید:

اگر عاشق شود در یاد معشوق	نیاید یاد او از هیچ مخلوق
نهان اندر نهان بیند جمالش	به گوش دل کند فهم کلامش (کذا)
تویی عاشق به ظاهر در طریقت	تویی معشوق باطن در حقیقت
نهان در عشق بینی آشکارا	شوی عاشق به روی خود نگارا
چو عاشق گشت و اله روی معشوق	ندارد او نشان جز موی معشوق

در بیان سفر گوید:

مسافر باش و دایم راه میرو	قدم را هوش دار از چاه میرو
چو ره دوراست و منزل بی‌نهایت	یقین را توشه کن رهبر عنایت
ز صورت پا برون نه و آنگهی رو	ره خود پیش گیر آن‌گه روان شو
ره نزدیک دور است از دوتایی	اگر یکتا شوی مرد خدایی

این مثنوی را به اشتباه به شمس تبریزی کشته ۶۴۵ که مراد جلال‌الدین مولوی بود نیز نسبت داده‌اند.

(مرغوب‌القلوب - فهرست کتابهای چاپی، ج ۲، ص ۲۹۹۷ - فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۱۹۷-۳۱۹۸)

شوری بخشایشی

میرزا عبدالحسین خان ملقب به قوم‌العدالة و متخلص به «شوری» از منشیان و سخنوران عهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۴ ق.) بود زادگاهش قریه بخشایش از قراء اطراف

تبریز است. وی تحصیلات خود را در تبریز و تهران انجام داد مردی متدین بود و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه می نمود، خط خوب و طبع روانی داشت و به سال ۱۳۱۶ هجری قمری پیرامون هفتاد سالگی در تبریز درگذشت.

آن مرحوم دو پسر داشت به نامهای غلام علی خان معین الملک و حسن خان، و یک دختر. مادر پروین اعتصامی شاعره گرانمایه اخترالملوک دختر غلامعلی خان بود.

نسخه‌یی از دیوان «شوری» در کتابخانه ملی تبریز، به شماره ۳۶۶۱ نستعلیق ظاهراً خود شاعر هست. قطع آن ۲۰×۱۳ دارای ۲۷۹ صفحه ولی ۳۸ صفحه در فاصله تغییر حروف آخر قصاید و غزلیات سفید و نا نوشته باقی مانده است. این دیوان شامل ۹ قصیده و ۱۹۳ غزل و ۴ مسمط و یک ترجیع بند و ۳ تضمین و ۳ مثنوی و ۱۱ رباعی و یک ساقی نامه و مجموعاً ۲۸۵۳ بیت است

ضمن قصیده‌یی از ناصرالدین شاه بار خواسته که در سفر مبارکی جزو ملتزمین رکاب باشد و تقاضای مستمری و مواجب کرده گفته است:

ای محیط جود و دریای کرم	وی به جودت چشم امید خدم
سال چندی شد که اندر غربتم	بود و نابود آنچه بود از بیش و کم
صرف نان و آب شد یکبارگی	لم یعش الا ترّدی او طعم
چند پاره ملک بودم شد خراب	از فساد و ظلم ارباب ستم
در رکابت بودن ما فخر ماست	در حضورت خدمت ما مغتنم
گر عنایت اندکی بگماردم	فرق خورشیدم بود زیر قدم
گر دهنم بار باشم در رکاب	این مبارکتر سفر را ملتزم
ذره‌یی از التفات عام شان	شاید آید گر برای بنده هم
مستمری و مواجب بنده را	هم چنان کاوقات خود را بگذرم

ولی از قرار معلوم این تقاضا پذیرفته نمی شود و وی سر خویش و راه تبریز پیش می گیرد و اقوامش در صدد آزارش بر می آیند و وی محمدعلی میرزا (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴) را چنین به داد خواهی می طلبد:

ای خدا کس دیده از دشمن به خویش	این چنین ظلمی که من از قوم و خویش
پسور شهزاده غیور و دادخواه	ممدلی میرزای گردون دستگاه

کی روا دارد که مرد بی‌کسی بوده باشد دستگیر هر خسی
در قصیده (۸۰ بیت) ظاهراً به علت رنجش از بی‌اعتناییها، امیر نظام گروسی را هجو کرده
است قسمتی از آن چنین است:

شکست ساغر مینا بریخت صاف زلال
گسیخت حلقه عشاق شمع راز و ثاق
بهار خیمه خضرا برون کشید ز دشت
فسرد برگ گل از جور باغبان در باغ
شقایق از کنف کوه رفت داغ به دل
ببست نرگس شهلا به باغ چشم امید
پرید بلبل دستا سراز ساحت گل
وداع کرد قد سرو را تذور به درد
امیر چرخ ببرد از کناره لشکر نور
نهان شد از نظر خلق طلعت خورشید
نشست مشعل بیضا فشان چرخ ز پای
گرفت دامن عزلت جم از خلافت ملک
به صید گاه اسد حمله ساز شد ثعلب
به اوج قصر سعادت که بود جای همای
مریض ملک به تدبیر چون نشد لایق
به کار دولت و دین فعل لازم است و عمل
نهفت شرم و حیا چهره در نقاب خفا
برفت صدق و صفا از میانه با غم و درد
دریغ بود صدیق نکو نهاد که رفت
دریغ پایه قدرش که سست رفت از جای
به جای او به سر مسند امارت ملک
چنان رسید بدین شهر گو که رستم یل
برفت دامن صبر از کفم ز ضجرت دل

بساط درد بچیدند در شکسته سفال
گرفت خیل رقیبان خیره دور جمال
خزان زشیده سرا پرده زد به طرف جبال
نمود خار پی عندلیب تیز نصال
نماند غیر سیه سنگ در فضای تلال
گشاد دست جفا اندر او دبور و شمال
کشید بوم زیون نغمه در غصون نهال
به باغ زاغ درون شد ببست عقد وصال
گرفت تا به کران از کران سپاه ظلال
فتاد در کف خفاش جلوه گاه لیال
کشید شعله به ظلمتگه زمانه ذبال
سیاه دیو از او تکیه زد به تخت جلال
شغال نحس عوا می‌کند به جای شبال
نشست کرکس مردار خوار ریخته بال
طیب رفت و کشیدش مرض به داء عضال
برفت فعل واز آنها نماند جز اقوال
بذی و خبث برون کرد از تتق اشکال
گرفت شعبده و شید در زمانه مجال
اگر چه آن قدر از وی نشد مرا خوش حال
دریغ سایه مهرش که گشت زود زوال
نگاشتند یکی نقش اشتر جلال
چنان پرید بدین ملک گو که گربه زال
برو صبا ز منش کن به این طریق سؤال

چه کرده‌ای که امیر نظام کردندت که خاک باد سر این نظام بی اقبال
در این معامله یک هزار و سیصد و یک نیامده‌ست چنین خودستای و مغز چگال
شوری از مقلدان شیوه سعدی و حافظ است گاهی غزلیات آنها را تضمین می‌کند:
ای برده خط خدمت از ماه تا به ماهی

فقر دیار حسنت بهتر ز پادشاهی
«شوری» و جز رضایت هرگز مباد راهی
«حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی»
«زین بیشتر بیاید بر هجرت احتمالی»

و در تضمین غزلی از سعدی گوید:
«شوریا» عشق نه آن است شود پنهانی
در سر خاک رهش فاش برافشان جانی
شیخ را هست در این بحث چه خوش عنوانی
«سعدیا هر که ندارد سر جان افشانی»
«مرد آن نیست که در حلقه عشاق آید»

وی در دو جا «قوام» تخلص کرده و گفته است:
«قوام» داد به یک غمزه جان و دل زکفش کنون کرشمه چشمت برای تکفیراست

* * *

«قوامت» روز عید آورده اینک سربه قربانی منی کوی تو، رویت کعبه، ابرو تیغ برآنت
نمونه‌یی از غزلیات اوست:
ای از غمت پریشان عالم چو تار مویت
بگذشت عمر و در دل صد داغ ز آرزویت
بشکست پای ما را سنگ جفای دشمن
بی‌خود نه پاکشیدم ای سیمبر ز کویت
باد سحر ندانم گم کرده کوی ما را
یا خود چرا نماید از ما دریغ بویت

هم خواب می‌ندارد چشمم به شام هجران
بلکه به خوابم افتد چشمی به ماه رویت
دانم اگر به جانی بر تو نظر توان کرد
پای می‌نمیشیم از راه جستجویت
در بزم خون بگرید از حسرت لب تو
بعد از هلاک خاکم گردد اگر سبوت
«شوری» نبود خرم در وصل از جمالت
خوش می‌گذشت لیکن روزش به‌های و هویت

هست یارب در جهان امروز حیرانی چو من
دست از جان شسته‌یی، برگشته دورانی چو من
در بدر افتاده‌یی چون من، دل از کف داده‌یی
سینه پر خون گشته‌یی، یادیده گریانی چو من
کس نبوده هم چو من در رشته محنت اسیر
کس نداده بر کف غمها گریانی چو من
نی دریده غنچه را چون جامه صبرم قبا
نی خمیده قامت ابروی جانانی چو من
نی پریده رنگ از رخسار برگی در خزان
نی کشیده بلبل ز آن برگ افغانی چو من
نی به فریاد آمده قمری چو من در شاخ سرو
نی به گل پا از تحیر سروستانی چو من
نی سراندر دوش دارد سنبلی چون من به باغ
نی به خود پیچیده اندر راغ ریحانی چو من
داشت گر مجنون ز عشق یار سر بردشت و کوه
بسته بر رویش نشد راه بیابانی چو من

ای فلک آخر، دل «شوری» ز پا انداختی

هیچ داری در جهان یک خانه ویرانی چو من

از رباعیات اوست:

می دوست صفا خوش است مستیز و بیا	گریار نیاید ای اجل تیز بیا
یا وصل کند دوی درد غم عشق	یا مرگ، اجل مپای و برخیز و بیا

از بهر سکندر از پس آن زحمات	قسمت نشد آب زندگی در ظلمات
هندو بچه را نگر چه با خود کامی	آسوده غنوده در لب آب حیات

نقاش ازل که چشم و ابروی تو ساخت	از خيال تو در چهره سپندی انداخت
آن مجمر افروخته چون شعله کشید	عالم همه سوخت، خشک و تر را نشناخت

از ساقی نامه ۵۹ بیتی اوست:

بیا ساقی آن آب عذاب گون	بده کز غم گشت دل پر ز خون
که یکدم غم از سینه زایل کنی	به دل سورت درد باطل کنی
بگیریم جامی به دست ادب	رهیم آنگهی چند گه از تعب

شوقی تبریزی

عبدالحسین متخلص به «شوقی» فرزند خداوردی فرزند عبدالرسول وزیر دنبلی تبریزی مستوفی زمان فتح علی شاه و محمد شاه قاجار است. کلیات او: به خط نستعلیق خود شاعر به تاریخ تحریر ۱۲۳۸ - ۱۲۴۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۹۸۸ هست. در صفحات ۲۷۰، ۳۱۸، ۲۷۱ این کلیات «شرح چند غزل حافظ» نیز آمده است و سایر مطالب آن به شرح زیر است: مثنوی (از صفحه ۱ - ۱۴) غزل به ترتیب الفبائی قوافی (از صفحه ۱۵ - ۸۸) رباعی (از صفحه ۸۹ - ۹۲) و مضحکات به نثر (از صفحه ۹۲ - ۱۱۱). منشآت به نظم و نثر و حکایات و مطالب اخلاقی و عرفانی (از صفحه ۱۱۳ - ۳۰۶). «عبرت‌العاشقین» در هفت باب (از صفحه ۳۰۶ - ۳۱۸) از صفحه ۳۱۸ - ۳۸۷ آن «نزهة الارواح» میرحسینی و رقعه میرزا عبدالوهاب آمده است. آغاز کلیات:

شبی خفته بودم در آغوش یار سر آسوده از زحمت روزگار
انجام: امت را در آن قیام نمایند هی حتی مطلع الفجر.
آغاز عبرت‌العاشقین: چنین گوید... عبدالحسین بن مرحوم خداوردی بن عبدالرسول بنا بر کثرت مشقت...
انجام: قطع به پایان می نموده...

شهریار

سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار - بزرگترین شاعر معاصر ایران و مورد توجه عوام و خواص است. ملک الشعرای بهار او را افتخار شرق میدانند. وی سال ۱۲۸۵ شمسی در قریه خشکناپ تولد یافت. تحصیلات ابتدائی را در تبریز، و متوسطه را در تهران پایان رسانید. و وارد مدرسه عالی طب گردید و تا سال آخر در آن دانشکده تحصیل کرد. ولی روحیه مخصوص وی با پزشکی سازگار نبود. تحصیل را ناتمام گذاشته به سوی شهر عشق روی آورد و مراحل مختلف آن را از مجازی گرفته تا حقیقی سیر کرد. مبداء سفرش با قطعه (آغاز عشق) شروع میشود و با (بوی پیراهن) مژده وصال میرسد، با (ماه سفر کرده) دوره هجران فرا میرسد با (یوسف گم گشته) دلدار از دست میرود و با قطعه (حالا چرا) شاعر را دیگر توجه به عشق مجازی نیست، و با قصیده (زفاف شاعر) به شاهد قدس می پیوندد و میگوید:

مرابه دشت جنون بود خاک و خون بستر که دوش شاهد قدسم کشید تنگ به بر
سرای حجله بختم ستاره باران بود شب زفاف من از آن تو همایونتر
بسال ۱۳۱۱ سفری به نیشابور و مشهد کرد. در این مسافرت با کمال الملک ملاقات نمود و مثنوی زیارت کمال الملک را سرود که از بهترین مثنویات فارسی است. وی پس از چند سال اقامت در خراسان و تهران بسال ۱۳۳۲ راهی تبریز شد و در نخستین سال ورود قطعه (حیدر بابایه سلام) را به ترکی آذربایجانی سرود. این اثر گرانبها شهرت جهانی یافت و ورد زبان عاشقان شد. بیشتر شاعران این اثر بدیع را به فارسی ترجمه کرده اند. ولی تعبیرات و کنایه ها و استعاره هایی که در آن بکار برده شده بقدری زیبا و لطیف است که تاب ترجمه ندارد. غزلهای شهریار از دل بر آمده و با شیوه مخصوص و تازه است، ساز صبا، گوهر فروش، غزال و غزل، سه تار من، غزال رمیده، مرغ بهشتی و ... جزو شاهکارهای ادبی ماندگار است. علاوه بر غزل سرائی، استاد در توصیف دقیق و ابداع تابلوهای رنگین مهارت بیشتری دارد. قطعات تخت جمشید و افسانه شب و مولانا در خانقاه شمس نمونه و مشتق است از خروار.

مختصات شعر شهریار عبارت است از سادگی و استحکام لفظ، زیبایی بیان، تمّوج معنی، اصطلاحات و تشبیهات لطیف و نغز و دلکش، گفتارش سهل و ممتنع، احساساتش رقیق و دوست داشتی.

در غزل، روانی گفتار سعدی را با عمق معانی حافظ جمع کرده و در مثنوی قدرت و صف و تابلوی سازی حکیم گنجه را با عرفان مولوی بهم آمیخته است.

استاد معتقد به مبانی دین و مذهب و اخلاق، عارف و وارسته، بشر دوست و میهن پرست است. شهریار در ۲۷ شهریور ماه ۱۳۶۷ رحلت نمود و با عزت هر چه تمامتر در مقبره الشعراي تبریز رخ در نقاب خاک کشید. دیوان او بارها به چاپ رسیده و آخرین طبع آن به سال ۱۳۷۱ در ۴ جلد توسط کنگره بزرگداشت او به زیور طبع نفیس آراسته شد. نمونه هایی از اشعار اوست:

مناجات

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را	که به ماسوا فکندی همه سایه هما را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین	به علی شناختم من بخدا قسم خدا را
بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند	چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را
مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ	بشرار قهر سوزدهمه جان ماسوا را
برو ای گدای مسکین در خانه علی زن	که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسیر تُست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب	که علم کند بعالم شهدای کربلا را
چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان	چو علی که میتواند که بسر برد وفارا
نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت	متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خو نشانم هله ای نسیم رحمت	که زکوی او غباری بمن آر، توتیا را
به امید آنکه شاید برسد بخاکپایت	چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
چو تویی قضا یگردان بدعای مستمندان	که زجان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم	که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنائی بنوازد آشنا را»
زنوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب	غم دل بدوست گفتن چه خوشست شهریارا

(حافظ، خدا حافظ)

به تودیع توجان میخواهد از تن شد جدا حافظ
به جان کندن وداعت میکنم حافظ خداحافظ
ثنا خوان توام، تا زنده‌ام اما یقین دارم
که «حق» چون تو استادی نخواهد شد ادا حافظ
من از اول که با خوناب اشک دل وضو کردم
نماز عشق راهم با تو کردم اقتدا حافظ
هم از چاهم بر آوردی و هم راهم نشان دادی
که هم حبل‌المتین بودی و هم نورالهدی حافظ
تو صاحب خرمی و من گدایی خوشه چین اما
باینعام تو شایستن نه حد هر گدا حافظ
بشعری کز تو در آغاز عشق کودکی خواندم
بگوش جان هنوزم از خدا آید نداحافظ
بروی سنگ قبر تو نهادم سینه‌ی سنگین
دو دل با هم سخن گفتند بی صوت و صداحافظ
در اینجا جامه شوقی قباکردن نه درویشی است
تهی کن خرّقام از تن که جان باید فدا حافظ
تو عشق پاکی و پیوند حسن جاودان داری
نه حسنت انتها دارد نه عشقت ابتدا حافظ
سخن راگر همه یک جمله دستوری انگاریم
تو وسعدی خبر بودید و باقی مبتدا حافظ
هر آنکو زنگ غم دارد بدل از غمزه خوبان
تو بزدایی غمش از دل به سازی غمزدا حافظ
مگر دل میکنم از تو بیا مهمان براه انداز
که با حسرت وداعت میکنم حافظ خداحافظ

حالا چرا

آمدی، جانم بقربانت ولی حالا چرا
 بیوفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا
 نوشداروئی و بعد از مرگ سهراب آمدی
 سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا
 عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست
 من که یک امروز مهمان توام. فردا چرا
 نازنینا ما بناز تو جوانی داده‌ایم
 دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا
 شور فرهادم به پرسش سربزیر افکنده بود
 ای لب شیرین جواب تلخ سر بالا چرا
 ای شب هجران که یکدم در تو چشم من نخفت
 اینقدر بابخت خواب آلود من لالا چرا
 آسمان چون جمع مشتاقان پریشان میکند
 در شگفتم من نمیباشد زهم دنیا چرا
 در خزان هجر گل ای بلبل طبع حزین
 خامشی شرط وفاداری بود غوغا چرا
 شهریارا بی حیب خود نمیکردی سفر
 این سفر راه قیامت میروی، تنها چرا

ره آورد شیراز

هر که چون زهره شبگرد، شبانی دانست در چراگاه فلک، چشم چرانی دانست
 خط سیرو سفرش، جلوه نماید، چون جوی هر که چون چشمه رخشنده، روانی دانست
 برق، تاخنده زنان مژده باران آورد بر سر کنگره‌ها، اسب دوانی دانست
 میکند پیری، با عمر ابد پایا پای گر کسی ارزش ایام جوانی دانست

سهمی از حصه‌کام همگان خواهد داشت هر که سهمیه خود را، همگانی دانست
چه جهانگیر علوم و ادبش بود ایران که علمداری فرهنگ جهانی دانست
این درختی است که جز میوه نثارت نکند گر چه هر طفل رهش سنگ پرانی دانست
بلبل از دفترگل آیت موسیقی خواند کاینهمه پرده الحان و آغانی دانست
پیر میخانه، از آنجا که فراغت غرض است کلبه امن به از کاخ امانی دانست
گوش دل گر بجرسهای کواکب بندی راه سر منزل مقصود توانی دانست
گر بجام دل بشکسته، جهان بین بودی خواهی از دور فلک راز نهانی دانست
آنکه در دانه جان، سرمدی و صافی یافت قالب تن صدفی فاسد و فانی دانست
جشن تجلیل هنر در همه عالم علم است قدر این مرتبه هر عالی و دانی دانست
شهریارا چه ره آورد بود از شیراز که جهان هنرت، حافظ ثانی دانست.

«آبشار» شهریار به «چشمه روشن» دکتر غلامحسین یوسفی سرایر شده است. آن استاد
فقید هم با مقدمه پر محتوا و شرح دلکش و زیبا به اثر نفیس خود، صفا و به چشمهای
خوانندگان نکته‌سنج روشنی و ضیا بخشیده است.

سرود آبشار

سال ۱۳۰۸ شمسی بود که مجموعه کوچکی از شعرهای شهریار به قطع بغلی در تهران
به چاپ رسید و دیری نگذشت که به سال ۱۳۱۴ ش. چاپ دوم آن انتشار یافت. در این دفتر
برخی از شعرهای شیوای شهریار نظیر «بوی پیراهن»، «یک شب با قمر»، «شهریاری من»،
«سوز و ساز»، «مسافرت شاعرانه»، و امثال آن درج بود و استاد ملک الشعراء بهار، در مقدمه
کوتاه خویش بر دیوان، شهریار را جوانی معرفی کرده بود «با ذوق سرشار و قریحت بلند» که
«در هر غزل به معانی تازه‌ای پی برده و ترکیبات شیرینی فراهم آورده است». «شیوه‌اش نو و
مرغوب» است و «آینده‌ای بهتر و عالی‌تر» در پیش دارد و در این سالها شهریار دانشجوی
طب بود و دوران جوانی را می‌گذرانید اما در عین حال شعرش نظر بزرگان ادب را به خود
جلب می‌کرد. سالها گذشت و بتدریج تخلص «شهریار» نام حقیقی او، سید محمد حسین
بهجت تبریزی، را یکسره تحت الشعاع قرار داد و نام و شعر شهریار بلند آوازه شد. مجلدات

متعدد دیوانش بارها بطبع رسید و تا پایان عمر (۱۲۸۵-۱۳۶۷) از شهرت بسیار برخوردار بود.

شهریار بی‌گمان در شاعری استعدادی درخشان داشت. در سراسر اشعار وی روحی حسّاس و شاعرانه موج می‌زند که بر بال تخیلی پویانده و آفریننده در پروازست و شعر او در هر زمینه که باشد از این خصیصه بهره‌ورست. به تجدد و نوآوری گرایشی محسوس دارد. شعرهایی که برای نیما و به یاد او سروده و دگرگونی‌هایی که در برخی از اشعار خود در قالب و طرز تعبیر و زبان شعر بخرج داده، حتی تفاوت صور خیالی و برداشتها در قالبهای سنتی و بسیاری جلوه‌های دیگر حاکی از طبع آزماییها در این زمینه و تجربه‌های متعدد اوست، با همه انس با شعر استادان پیشین بخصوص سعدی و حافظ، آزادی که وی در زبان شعر برای خود قائل شده و هر نوع کلمه و ترکیب از زبان گفتار را در شعر بکار برده حاکی از آن است که به اسلوب پیشینیان پابند نمانده و خواسته است از همه امکانات و تواناییهای زبان بهره جوید تا بتواند باسانی و روانی آنچه را در ضمیر دارد بقلم بیاورد. این نوع آزادی بی‌حد و حصر در زبان و واژگان شعر و آوردن هر نوع مضمون موجب آمده که بسیاری الفاظ و ترکیبات و مضامین پیش پا افتاده ناهموار در شعر او راه یابد و گاه ناهم آهنگی در بافت سخن پدید آورد که بحق مورد ایراد سخن سنجان واقع شده است.

قسمت عمده‌ای از دیوان شهریار را غزل‌های او در برگرفته است. برخی از مشهورترین اشعار او نیز بصورت غزل است،^۱ خاصه آنها که با آواز همراه با موسیقی خوانده‌اند. سرگذشت عشق آتشین و ناکام او که به ترک درس و تغییر مسیر زندگانی وی انجامید و مقدمه تجلی عشقی عرفانی و الهی در ضمیر او شد، نیز زمینه شهرت غزل‌های ناب او را فراهم می‌آورد. از این رو با آن که اشعار شهریار بصورت قصیده، قطعه، مثنوی و قالب‌های دیگر- که در دیوان وی با عنوان «مکتب شهریار» مشخص شده است- نیز فراوان است اگر او را در وهله نخست شاعری غزل سرا بنامیم نابجا نیست. اما در غزل‌های او آن خوش تراشی و حسن ترکیب و زدودگی و هم آهنگی زبان غزل‌های سعدی و یا آن زبان فراگیر و چند بُعدی و ایهام آمیز غزل حافظ دیده نمی‌شود و بقیاس با آنها زبانی دارد ساده و همگانی. از قضا

۱- نظیر: «حالا چرا؟» «سوز و ساز» «نی محزون» «دستم به دامانت» «گل پشت و رو ندارد» «ناله ناکامی» «انتظار» «غزال و غزل» «زندان زندگی» «یک شب با قمر» «سه تار من» «شهریاری من».

همین سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است. س. الیوت نوشته است: هدف شعر منحصر به لذت بخشیدن نیست بلکه عرضه داشتن برخی تجربه‌های جدید و دریافت تازه از مأنوسات و چیزهایی است که مانیز آنها را تجربه کرده و کلماتی برای ادای آنها نداشته‌ایم. به این طریق شعر به آگاهی ما وسعت می‌بخشد و حساسیت‌مان را تهذیب و تصفیه می‌کند. شهریار با روح تأثیرپذیر و قریحه سرشار شاعرانه که دارد این عوالم را احساس کرده و عواطف و تخیلات و اندیشه‌های خود را به زبان مردم بشعر بازگو کرده از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مانوس و نیز مؤثر است.

شهریار در زمینه‌های گوناگون به شیوه‌های متنوع شعر گفته است و شعرهایی که در موضوعات وطنی و اجتماعی و تاریخی و مذهبی و وقایع عصری سروده نیز کم نیست. برخی از آنها هم مشهور است، نظیر قصاید «به پیشگاه آذربایجان عزیزم»، «مهمان شهربور»، «توحید»، غزل‌های «دم بزن ای زن»، «آذربایجان»، «مناجات» قطعه «فرهنگ ما»، مثنوی «صدای خدا» و بسیاری دیگر.

ذوق نوجویی و نواندیشی در بسیاری از شعرهای شهریار منعکس است: تازگی مضمون، صور خیال، تعبیر، حتی قالب شعر دیوان او را از بسیاری شاعران نسل وی متمایز کرده است، علاوه بر غزل‌های شورانگیز که از او بیادگار مانده است برخی دیگر از شعرهای وی مانند مثنوی «غروب نیشابور»، «افسانه شب»، «سنفونی دریا»، «تخت جمشید» و امثال آن معروف شده است، بخصوص منظومه «حیدرآبا» به زبان محلی آذربایجان.

شهریار شاعری است نامور و پراثر که گزیده آثار او نیز کافی است جایگاه وی را در شعر فارسی معاصر معتبر بدارد. با همه گوشه‌گیری و انزواجویی که شهریار داشت دستگاههای فرهنگی کشور در ادوار مختلف به گرمی داشت او توجه داشتند. بدیهی است شهرت و اعتبار او پیش از آن و بیش از آن در پرتو شعر و شاعری بود.

آنچه در این جا از دیوان شهریار نقل می‌کنم قطعه‌ای است با عنوان «سرود آبشار». این قطعه از چند نظر در خور توجه است: یکی تازگی موضوع است. با آن که شعر درباره تجربه‌ای عادی و همگانی است ذوق و تخیل شاعر این تجربه ساده را چنان پروبال داده که درون مایه اثری شاعرانه شده است. تازگی و تنوع تصویرها در اوصاف گوناگون نیز در این قطعه در خور توجه است. بعلاوه موزونی و فصاحت و حسن ترکیبات کلمات در همه ابیات

جلب نظر می‌کند و نمودار آن است. که طبع شهریار در رعایت زیبایی اسلوب نیز تواناست. وحدت معنوی و روح شاعرانه‌ای که بر سراسر شعر پرتوافکن است بر انسجام و یک‌پارچگی آن افزوده چندان که هر وقت آن را بخوانیم بصورت یک اثر هنری خوب و کامل در ما تأثیر تواند کرد. اینک آن شعر:

سرود آبشار

چون خواب نوشین یاد دارم ماهتابی
 ییلاق بود و آبشار و جنگل و کوه
 لطف هوا چندان که گفתי الفتی داشت
 در گوش دل افسانه آفاق می‌گفت
 آویخته گل از فراز شاخ گلبن
 برداشته از شاخساران لحن داود
 هنگامه عشق و نشاط نوجوانی
 لب بر لب نی بر سر سنگی نشستم
 تا دختر دهقان برون از خانه بشتافت
 چون غنچه در چادر نماز سرخ و دلکش
 چشمک زنان بر من گل چادر نمازش
 رفتم لب جوبا نیاز تشنه کامی
 من از نهیب عشق او لرزنده چون بید
 رخساره او از جمال کبریائی
 افشانده گیسو چون ملک در حال پرواز
 عرض نیاز خویش کردم نارین را
 لیکن به لبخندی که بودش حاکی از مهر
 با ساعدی سیمین سبو در دست من داد
 نوشیدم آب و تشنه تر گردیدم، آری
 حالی نه آن عالم بجاونی جوانی است

روشن‌تر از روز سپید کامگاران
 دنیای شب از پرتو مه نورباران
 خاموشی شب با خروش آبشاران
 دلکش سرود آبشار از کوهساران
 چونان که از گوش عروسان گوشواران
 هر سوهزار آوا هزاران در هزاران
 هنگام گلگشت و بساط نوبهاران
 سرکرد نی با من نوای غمگساران
 چون لاله‌ای افروخته بر سبزه‌زاران
 می‌شد سبو در کف به طرف چشمه ساران
 چون دیده اختر که بر اختر شماران
 همچون گدا بر خوان ناز شهریاران
 اورسته چون سرو از کنار جویباران
 پرتوفکن بر شیوه آینه داران
 یا پرچمی زرین به دست شهسواران
 و زیأس و امیدم دلی چون بی قراران
 بگشودم از دل عقده چون امیدواران
 چون سیمبر ساقی که ساغر برخماران
 سیری کجا و جام وصل گل‌عذاران
 چون نخل بی برگ و برم در شوره‌زاران

سرزیر پر کرده زیاران حوادث در برگرفته زانوان، چون سوکواران
نه دست تا آویزم از دامان دلبر نه پای تا بگریزم از بیداد یاران
باری بتلخی روزگاری می‌گذارم آوخ ازان نوشین و دلکش روزگاران!
سخن از شبی ماهتابی در ییلاق و کوهسارست و مناظر دلربای آن، همچنان که گذشت
تازگی تصویرها از آغاز شعر جالب توجه است؛ تشبیه ماهتاب به «خواب نوشین» و «روز
سپید کامگاران» بیت دوم تابلویی است تمام از منظره‌ای بسیار زیبا، ساده و طبیعی و در عین
حال لطیف و شاعرانه که در کمال ایجاز برگزار شده است سپس این تابلو تکمیل می‌شود با
مضمونی تازه در نمایش «خاموشی شب» و «خروش آبشاران»: اجتماع اضداد، بر اثر لطف
هوا. آنگاه آبشارجان می‌گیرد و گوش دل «افسانه آفاق» را می‌سراید. تصویر «گل آویخته از
فراز شاخ گلبن» که به گوشواره عروسان می‌ماند در عین سادگی جاندار و دلکش است (بیت
۵). در بیت بعد، نوای پرندگان و بلبلان با تکرارها و جناسها که بکار رفته بیشتر و بهتر نمایش
داده شده.

پس از تجسم منظره، حال سراینده وصف شده است: در «هنگامه عشق و نشاط
نوجوانی» و بهترین فصل عمر و در بهترین فصل سال: نوبهاران، در حال نواختن نی - که
تکرار کلمه «لب» و حروف ن، س در بیت هشتم، شعر را مترنم و دل‌انگیز کرده است.
اینک منظره بر اثر بیرون خرامیدن دختر دهقان روحی دیگر پیدا می‌کند، آن هم با
تصویری زیبا که شاعر او را تصویر کرده است: «چون لاله‌ای افروخته بر سبزه زاران» بیت
بعد (۱۰) وصفی است کوتاه، زیبا، طبیعی و واقعی از ظاهر دختر: جامه او و رفتش سبوبر
کف به طرف چشمه ساران، و ازان زیباتر ارتباط عاطفی سراینده است. با منظره جامه او که
خیال شاعر مفتون از زمین به آسمان پرواز کرده و مضمونی چنین بدیع اندیشیده است:
چشمک زنان بر من گل چادر نمازش چون دیده اختر که بر اختر شماران
در بیت دوازدهم، حالت کشش سراینده به جانب دختر با عبارت «نیاز تشنه کامی» و
تصویر مصراع دوم هر چه قوی‌تر نموده شده است، و در ادامه آن احوال عاشق و معشوق در
منظره دو درخت بید و سرو تجسم یافته است، هر یک در حالتی (ب ۱۳).
وصف زیبایی دختر - که رخساره او مظهری از صنع یزدانی است - و گیسوانش، در دو
بیت ۱۴ و ۱۵ بسیار زیبا و باطراوت است و بتناسب مضمون همان جمال کبریائی است که

گیسوان او چون ملک به حال پرواز در آمده است. آب خواستن عاشق از معشوق و اضطراب درونی وی و نیز لبخند مهرآمیز دختر که نور امید و نشاط پراکنده است دوییت ۱۶ و ۱۷ را از نگرانی و شادی سرشار کرده است. تشبیه آب نوشیدن از سبوی دختر زیبا به منظره «سیمبر ساقی» که ساغر به خماران می‌بخشد، با توجه به همه کیفیات منسوب به باده و ساغر و ساقی در شعر فارسی، به این حادثه عادی آب و رنگی بسیار شاعرانه بخشیده است، خاصه با آمدن بیت بعد: تشنگی سیری ناپذیر از جام وصل گل‌عذاران...

این تابلو زنده و زیبا یاد کرد آن شب ماهتاب و مناظر خیال انگیز و دلکش آن و مهربانی و دل نوازی دختر دهقان، مقدمه‌ای است برای نمایش گوشه‌ای از عوالم زیبایی جوانی که اینک شاعر آن را پشت سر گذاشته و در روزگار پیری از آن خاطرات با حسرت یاد می‌کند.

*

بعد از رحلت استاد، سوکنامه‌هایی به نظم و نثر نوشته شد که از بین آنها قصیده‌غرای استاد منوچهر مرتضوی با شرح پاره‌یی از ابیات که خود روشنگر ترجمه حال «آخرین سلطان عشق»: شهریار شیرین سخن است انتخاب و تیمناً به دوستداران ادب فارسی تقدیم می‌شود:

شهریارا بگشا پنجره^۱

گر چه امسال هم آرامش فروردین بود
هفت سین نیز سر سفره ما غمگین بود
شهریارا چه حدیثی است که از سینه و سوز
هفت سین تو به نوروز همین یک سین بود
لب فرو بست اگر اشک و نگاهش گویاست
موم در دست قضا گشت اگر رویین بود

۱- پیش از ظهر دوازدهم فروردین ماه ۱۳۶۷ هجری شمسی برای آخرین بار به زیارت و عبادت شهریار رقتم در خانه دخترش در بستر بیماری افتاده بود. آهسته و تالان گفت: آمدی؟ گریستم و خاطرات شیرین سی و چند سال دوستی و احساس تلخ وداع ادبی را به زبان اشک گفتیم و شنیدیم. شهریارا به تهران بردند و پیکر بیجان‌ش را به تبریز بازگرداندند. هفت بیت پراکنده از این غننامه و قصه بر غصه همان روز هنگام رفتن به دیدار شهریار در راه از جوشش درون تراوش نمود که در حضورش زمزمه کردم، و همان شب فرادیش تکمیل شد ولی دیگر او را ندیدم تا همه را برایش بخوانم...

شهریاری که غزالان همه صیدش بودند^۱
 صید سرپنجه غداری این شاهین بود
 شهریاری که سراز شعر بر افلاک افراخت
 نه سزاوار چنین بسترو این بالین بود
 این همه گرد ستمها که دلت را آزرده
 نه سزاوار چنین خاطر مهر آیین بود
 «جان به قربان تو» چل سال گذشتست و هنوز
 دل سود از دگان را همه جا تسکین بود^۲
 کلک «نقاش» تو از چهره «مادر» به هنر
 آیتی ساخت که شایسته صد تحسین بود^۳
 «تخت جمشید» تو، تا کور شود چشم حسود
 وزنش از شوکت تاریخ بسی سنگین بود
 زورق اندر دل «دانوب» برانندی شبها
 صوت پاروی تو درس و سبق و تلقین بود
 هذیان دل و افسانه شب، نیشابور
 هریکی آیت ابداع تو در تکوین بود
 بودی آن روز انیس قمر نغمه سرا
 که نه مهواره و نه موشکی پولادین بود
 «کوچه باغات شمیران» تو من می فهمم
 که مرا نیز دل اندر خم یک زلفین بود
 من شناسم که تویی یوسف و یعقوب زمان
 که مرا نیز یهودایی و بنیامین بود

۱- عظمتی که برای شهریار در این غننامه تصویر شده نظربنده است بی هیچ تقصیری، نه نظر همه ... و قضاوت نهائی در این مورد نیز مثل همه موارد دیگر با تاریخ و مردم ایران (نه فقط روشنفکران و ادیبان و محققان) است و نسلهای آینده.

۲- اشاره به غزل مشهور و شاید مشهورترین غزل شهریار: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا ... «چل سال» در این بیت جنبه تقریبی دارد.

۳- در این بیت، و پنج بیت زیر کلمات و عناوین «نقاش» و «مادری» و «تخت جمشید» و «دانوب» و «هذیان دل» و «افسانه شب» و «نیشابور» و «قمر» و «کوچه باغات شمیران» به اشاره تلمیح به بعضی از آثار شهریار است.

کاروان تو که از معبر تاریخ گذشت
 عنبرین گرد و غبارش همه مشک آگین بود
 بار بگشودی و دیدیم پس از چندین قرن
 حُلّه و نوافه چین و خُتن و ماچین بود
 دَرِیکدانه یتیم است و بهر الف آید
 لیک خر مهره به خروار من و دوجین بود
 وادی ایمن ماکوی تو با آتش طور
 تین و زیتون تو بار شجر سینین بود^۱
 جامه‌ای دوختی از شعر به اندام خیال
 که فلک گفت: زهی، خُد بلاغت این بود
 الف لیلی تو سرودی که به هر لیلۀ آن
 قصّۀای نغزتر از صد شکرو شیرین بود
 انشتن رفت و پیام تو به کرسی بنشست
 آفرین گفت به تو هر که حقیقت بین بود^۲
 اشک و هوی تو ازین غار بدان قاف رسید
 تا به عُزلتگه نیما که در آن پر چین بود^۳
 شعر تو، ساز صبا، نغمۀ اقبال آذر
 دولت شعر و هنر را ابدی تضمین بود
 شیوۀ شعر تو را دیده و ران سنجیدند
 دُر نو باوه که دُرچش صدف دیرین بود

۱- رجوع شود به سورۀ التین (سورۀ ۹۵) و سورۀ المؤمنون (س ۲۳، آیه ۲۰)

۲- پیام به انشتن از زیباترین و بکرترین آثار شهریار است. آری انشتین و بقول شهریار «پیر حکمت دانای مغرب» رفت ولی موضوع پیام شهریار که از سلطان ریاضی و فیزیک خواسته بود نبوغ خود بکارالتیام زخم انسان و رفع این خطر بکند و در مدت چندین دهه اساسی ترین مسئله جهانی بوده، ظاهراً اندک اندک به کرسی می‌نشاند.

۳- نیما غم دل گو که غریبانه بگیریم
 من از دل این غار و تواز قلّه آن قاف
 سریش هم آریم و دو دیوانه بگیریم
 از دل بهم افتیم و به جانانه بگیریم
 چشمی به کف آریم و به این خانه بگیریم

دودست درین خانه که کوریم زدیدن

خلعت سلطنت روز ازل بخشیدند
 فال حافظ چو طراز حلّی زرین بود^۱
 مرکب راهروان بود به تاریکی‌ها
 گرچه اشعار تو چون خواب سحر نوشین بود
 رودکی اول وانجام تو بودی در شعر
 جز تو نیما و بهار و سخن پروین بود
 دیگران زینت اوراق معانی بودند
 نام نامی تو سرلوحه این تزیین بود
 ز اولین شعرگرفتی لقب «مفخر شرق»^۲
 بیدقت بادیه نارفته همه فرزین بود
 پریان خوان تو چیدند به دیوان غزل
 چه چراغی که چو جادوی علاءالدین بود
 پارسی، ترکی و تازی همه در دست تو موم
 کلک جادوی تو از این همه گوهر چین بود
 فخر ایران شدی و چشم حسودانت کور
 پارسی تیغت و ترکی به گفت زوبین بود
 زیر ران ابلق و شمشیر و سنانت بُرّان
 بابکی بودی و خصمت بخدا افشین بود^۳
 گوشه عزلت عنقا بگزیدی چندی
 گرچه ایام تو عصر اثم و ماشین بود
 ما ندانیم چه‌ها رفت درین سیروسلوک
 عشق بالی و پر و جولانگهت آخر دین بود

۱. به تصریح مکرر خود شهریار لقب و تخلص «شهریار» را حافظ به او بخشیده است، با این بیت فرخنده فال:

غم غربی و غربت چو بر نمی‌تابم
 به شهر خود روم و شهریار خود باشم
 مقصود اینست که شهریاری و سلطنت شهریار بخشش ازلی و مرحمت الهی بوده و تصویب و فال حافظ زینت و طراز آن حلّه و خلعت خداداد محسوب می‌شود.

۲. ملک الشعراء بهار در مقدمه نخستین دفتر اشعار شهریار در حدود سال ۱۳۱۰ هجری شمسی او را «نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق» تلقی کرده است.

۳. اشاره به غدر و خیانت افشین است.

آه‌نین چارق و روبینه عصا فرسودی
 چه عجایب که در انبان تو و خُرجین بود
 تو طلسمی بشکستی که به هر گوشهٔ آن
 تار تندوی زمان چنبهٔ تئین بود^۱
 تـوز دروازهٔ تاریخ گذشتی و اگر
 سخنی بود کسی را ز سر تفتین بود
 چه متاعی است که تا هندو فرنگستان رفت
 نه همین یک دو قدم باکو و قسطنطین بود
 پیکها آمد از آن سوی ارس، شاد شدیم
 مگسی در هوس این طَبَقِ شیرین بود
 ترک و تازی که اگر خوان تو یغما کردند
 جُرمشان نیست، که زَرین ترهات رنگین بود
 هر کسی هر چه پسندید ز خوانت دزدید
 کاش دیوان تو را بهتر ازین تدوین بود
 آنچه کشتی به جوانیش به پیری بر داد
 تا جهان بود همین قاعده و آیین بود
 این چه کوه است و چه آواز درین وادی عشق
 هر ندای تو صدایش ز فلک تحسین بود
 کوه گمنام چنان شهرهٔ دنیا کردی
 که به بالاش دماوند صف زیرین بود
 تبندر بانگ تو در گنبد خضرا پیچید
 وه چه فریاد که صد پرده درو تضمین بود
 گشت بیدار ز فریاد تو حیدر بابا
 قرن‌ها چشم بر راه خلفی چونین بود

۱- اشاره به طلسم و هم‌انگیز و هایل زمان و جادوانگی است که عنکبوت سهمگین زمان در هر گوشهٔ آن از چنبهٔ مار و ازدها تارها
 تنیده است و تنها طلسم شکنانی بسیار معدود موفق می‌شوند این طلسم را شکسته و در طی قرون و اعصار در کالبد فرهنگ بشری به
 حیات معنوی ادامه دهند. شاید این ادعا نیز تصوّر و توهمی شاعرانه بیش نباشد!

چشمه‌ها باز زچشمان پدر جوشیدند
 اشک شوقی که دوخشنده‌تر از پروین بود
 دختران هلهله کردند و نثارت اشکی
 فرش تشریف، زیاس و سمن و نسرین بود^۱
 یادم آید که به مهمانی شمس خواندی
 از تو یا هو و آنالحق و زما آمین بود^۲
 میزبان شمس و معرف تو، ولد خوان سالار
 حامل غاشیه زرکوب و حسام‌الدین بود
 قاضی و احمد ثرجانی و استاد ادیب
 پیشکاران و زهر سو صف حورّعین بود^۳
 خواجه و شیخ هم از صدرنشینان بودند
 گرد فردوسی و جای دگران پایین بود
 شاعر گنجه و خاقانی و صائب خندان
 رخ برافروخته ازجام می‌دوشین بود
 آفتابی بدرخشید و گشودی آغوش
 شمس برخاست که آینده جلال‌الدین بود
 بیل بر دوش علی باغ فدک رادیدیم
 این نه افسانه که سحر سخن و تبیین بود^۴
 جنگ‌اهریمن و یزدان به ازاین‌کس‌نسرود
 لیکن افسوس که در گوش کران یاسین بود

۱. این ابیات اشاره به منظومه «حیدریایا به سلام» است که می‌توان آن را شاهکار تقلید ناپذیر و در نوع و زمینه خود در ادبیات جهانی بی‌نظیر دانست.

۲. به یاد مجلس با شکوه هفتصدمین سال مولانا در تبریز و شاهکار «مولانا در خاتمه شمس تبریزی» که شهریار در آن مجلس خواند و قی «شاهکار» می‌گویم از روی مبالغه و مسامحه نیست، این منظومه را باردیگر بخوانید تا به مفهوم «شاهکار» و قدرت شاعری شهریار و مقام مولانا در نظر او پی ببرید. افسوس که باب این فتوحات و ارتباط روحانی با مولانا در سالهای آخر عمر به روی شهریار بسته شد.

۳. استادان فقید ادیب طوسی و احمد ثرجانی‌زاده و حسن قاضی طباطبائی در مجلس تعظیم مولانا حاضر و فعال بودند و بخصوص ادیب طوسی در فراهم آوردن مقدمات و برگزاری آن مجلس سهمی بسزا داشت قصیده بلند یدالله آمینی مفتون نیز فراموش شدنی نیست. «صف حورّعین» اشاره به صف دانشجویان است که برنامه و علامت مخصوص جشن را به مهمانان تقدیم می‌داشتند.

۴. اشاره به قطعه «علی و دنیا»: علی به باغ فدک بیل زارغان بردوش...

کشتنِ خصم درون لایق اولاد علی است
ذوالفقازت به کف و معرکات صفین بود
نهروانی چه شناسد علی و زهرا را
عاشق جیفهٔ این کالبد چرکین بود
شاد کردی دل تهرانی و تهران چندی
دل تبریز ولی از سفر غمگین بود^۱
به قیام و به قعود تو چه حالتها رفت
و آن چه شور و شعف و هلله و آذین بود^۲
میزبان بست کمر پیش تو مهمانی را
شهریاری چو تو شایستهٔ این تمکین بود
آدمی کوه شد از سحر حلال آری
ید بیضای تو این بود و دوصد چندین بود
ز «سهندیه» تو پاداش صفایش دادی
گر چه مقیاس نجومیت درین تخمین بود^۳
شاعری چون تو به مقیاس زمان سنجیدن
رسم دیرینهٔ این مردم کوتاهین بود
هر چه دل خواست همان گفתי و نیکو کردی
شاطر و حاکمت آری به یکی توزین بود^۴

۱. اشاره به سفر شهریار به تهران و مهمان شدن در خانه مرحوم «سهند». «سهندیه» حاصل ارتباط و دوستی شهریار و سهند بود. البته اقبال و استقبال فوق‌العاده دوستداران شعر ترکی (از خارج و داخل) در آفرینش این اثر «غنائی حماسی» بزرگ و تشویق و تحریک شهریار تأثیر عمده داشته است.

۲. شهریار در سفری به تهران در اوج اشتها و افتخار چنین گفته است:

دلنوازن بسر آیند به دیدار و در دم

تادر اقلیم ری آوازه در افکنده و رودم

همه با روی نوازش به قیام و به قعودم...

هر دم دیده به دیدار عزیری یگشاید

۳. «سهندیه» چنان سروده شده که هنوز اکثر و اغلب خوانندگان نمی‌دانند این شعر توصیف قلعه‌های رفیع و منبع و دامنه‌های خیال انگیز سلسلهٔ جبال سهند است. یا دربارهٔ مردی به نام سهند.

۴. از سال ۱۳۴۸ یعنی سال انتشار کلیات دیوان شهریار دوستداران و خواهانش، که می‌خواستند او در همه چیز آن چنان باشد که آنان می‌خواهند. از اینکه شهریار صاحبان منصب و مقام را مدح گفته است ملول و متأسف بوده‌اند ولی شهریار به عنوان یک انسان (نه یک سرمشق اساطیری) نمی‌توانست نسبت به محبتها و احترامها بی‌اعتنا و از همه معایب روحی مبتلا و عاری باشد. مدحهای شهریار کرشمهٔ عنایتی است به کسانی که می‌دانسته‌اند برای تاریخی ساختن نام و عنوان ناپایدار خود چه باید بکنند و روی بر کدام آستان ←

شهریاری تو و گاهی صله‌ای بخشیدی
خلعتی بود که بر قامت یک مسکین بود
از تو دیدیم و شنیدیم و زبیرت حافظ
آفرینی که نهان در صدفش نفرین بود
چه شد آن دولت محمودی و آن حشمت و جاه
که روان حکمش از اروند و خزر تا چین بود
نه غلامی و نه اسبی و نه پیلی برجاست
آخرین مرکب سلطانی وی چوین بود
نام محمود به شهنامه سزاوار آمد
نوشداروی پس از مرگ ولی ننگین بود
باورم نیست که اندر طمع مشتی زر
حمله رستم و آن رزمگه خونین بود
دل تاریخ هم از گرز گران می‌لرزد
لابد آن نیز برای درمی سیمین بود!
تا ابد خون سیاوش نخسبد آری
که دل تهمتن از غصه او پرکین بود
از زر و سیم درفشش نتوان بر پا کرد
جنس اسطوره آهنگر ما چرمین بود
نه شغادی و نه چاه و نه تهمتن ماندند
رخش بی‌یال و دم و شیهه زن و بی‌زین بود
همه محتاج تو بودند و تو مشتاق صفا
کانچه میخواستی از فیض ازل تأمین بود



نهند. بهر حال حقوق فردی و انسانی شهریار و این حقیقت که اگر صاحب مقامی را مدح گفته شاطر نانواخانه را هم ستوده است. عذر خواه او تواند بود. فردوسی نیز محمود را مدح گفته ولی با توجه به عظمت فردوسی و حماسه ملی ایران اگر صله و خلعتی مطرح باشد فردوسی به محمود صله و خلعت بخشیده است نه محمود به فردوسی (آن هم پس از مرگ فردوسی چنانکه در حکایات و روایات آمده) و ناگفته پیداست که هزاران پیلوار زر سرخ ده دهی نیز نمی‌توانسته و نمی‌تواند حتی یکی از داستانهای شاهنامه را ایجاد بکند و همچنین یکی از شاهکارهای شهریار را. هنگام نوشتن این سطور بار دیگر دیوان شهریار (چاپ هفتم) را که شامل اشعار فارسی او تا سال ۱۳۴۸ است ورق می‌زنم، منظومه نخت جمشید را نمی‌یابم ولی همان مدحها را می‌بینم.

نه زر و سیم ستانند که جان می بخشند
 کاین عروسیست که خون جگرش کابین بود
 غرض اینست که تا بوده جهان تهمت بود
 نه همین قصه امروز و دی و پارین بود
 آنکه مردانه بتازد قدمش میمون است
 حذر از دشمن غدار که پاورچین بود
 شاعری پیشه من نیست ولی عیش چیست
 که ستاینده سردار ادب تایین بود^۱
 آتش آه که بگرفت چنین دامن ما
 مگر این خرقه آلوده ما پشمن بود
 رنج سو و دهک و نای چشیدی هر چند
 خواهش خویش نه فرمان شه غزین بود^۲
 خسرو شهر خود و کشور خویشی تو، دریغ
 که تویمگانی و تبریز تو را سچین بود^۳
 خلوت و جلوت سلطان ادب یکسان است
 کمترین پله این مرتبه علین بود
 شهرزاد تو سخنگو و کنارت هادی
 جز این دولت جاوید مگر طاسین بود^۴
 تاکی از کلبه طوفان زده دم خواهی زد
 هرکجا پای نهادی تو بهشت آیین بود^۵

۱. تاین: سرباز صفر و بی درجه، این عنوان تا چهل و پنجاه سال پیش معروف و مصطلح بود.

۲. مسعود سعد سلمان به فرمان سلطان ابراهیم غزنوی سالها در قلعه های سو و دهک و نای گرفتار و زندانی بود.

۳. یمگانی: ناصر خسرو، که سالهای آخر عمر را در یمگان در عزلت و انزوا گذرانید و همان جا در گذشت

۴. هادی و شهرزاد پسر و دختر شهریار که آن روز در کنار بستر پدر حاضر بودند.

طاسین: طس تلك اباء القرآن و کتاب مبین (سوره النمل). «طس» و دو «طسم» رمزی اشاره به قرآن مجید و کتاب المبین که شهریار آن را والاترین منبع الهام خود می دانست و پس از آن مشرب و کلام مولا و بالاخره صدای سخن یعنی دیوان حافظ را.

۵. کی به این کلبه طوفان زده سر خواهی زد ای پرستو که پیام آور فروردینی

(شهریار)

افسوس که شهریار هرگز نتوانست پنجره کلبه طوفان زده بگشاید و آمدن پرستو را که پیام آور فروردین بود ببیند...

شهریارا بگشا پنجره، باز آمده است

آن پرستو که پیام آور فروردین بود

(دیوان شهریار - فرهنگ سخنوران - چشمه روشن، ص ۶۳۵ - ۶۴۱ - یاد باران، ص ۴۴۹ - ۴۵۵)

صادقی افشار

صادق بیگ در شعر «صادقی» تخلص داشت و از بزرگان ایل خدا بنده لوی افشار بود. پدر صادقی بیگ در زمان شاه اسماعیل با ایل افشار از شام به ایران آمد و صادقی در سال ۹۴۰ و به قولی ۹۳۳ بنا به نوشته مرحوم تربیت در تبریز قریب به محله ورجو، ولادت یافت. از آغاز جوانی ملازمت شبانروزی استاد مظفر علی نقاش (خواهرزاده بهزاد) را اختیار نمود و استاد چون قابلیت و ترقی در ناصیه اش ملاحظه کرد همت به تربیت وی مصروف داشت و صادقی در شاگردی مظفر علی ترقیات بسیار نمود و در فن نقاشی به غایت ماهر شد اما بسبب کسادی بازار و عدم رواج اینکار ترک نقاشی کرد و در لباس قلندری سیاحت می کرد. امیرخان موصولی که در آنوقت حاکم همدان بود از حال او خبر یافت او را از لباس قلندری بیرون آورد و ملازم خود ساخت و او نزد امیرخان به عزت و احترام می زیست. در زمان شاه سلطان محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) ملازمت بدرخان و اسکندر خان افشار که از امرای مشهور بودند اختیار نمود و در جنگ ترکمانان استرآباد بنابه قول اسکندر بیگ جلادتهای بی عقلانه از او بظهور رسید اما هیچوقت از نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی بسیار کرد و طراح و مصوری بی نظیر شد و در انواع نقاشی به غایت استاد بود. صادقی مرد متهور و شجاع و در شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت می کرد.

در عهد شاه اسماعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) داخل کتابخانه سلطنتی شد و در زمان پادشاهی سلطان محمد به منصب کتابداری: (رئیس کتابخانه) سرافراز گشت. و مورد شفقت و عنایت گردید. در آغاز سلطنت شاه عباس همچنان این منصب و مقام را داشت و در خدمت شاه عباس کمال قرب و منزلت یافت. تا آنکه علیرضای عباسی در حدود ۱۰۰۷ جبراً و قهراً این منصب را از او گرفت. لیکن تا آخر ایام حیات مواجب کتابداری از دیوان

اعلی می‌گرفت..

چنانکه نوشته‌اند او بد مزاج و تند خو و تنگ حوصله بود، همیشه با یاران بد سلوکی را از حد اعتدال می‌گذرانید و در درشت خویی با همه کس افراط می‌کرد. صادقی بیگ در نثر و نظم فارسی و ترکی استاد بود. و سلیس و روان شعر می‌گفت و به غیر از دیوان فارسی و ترکی و منشآت و فتوحات شاه عباس به بحر متقارب و تذکرة الشعراى مجمع الخواص و مثنوی سعد و سعید، منظومه‌یی در فن نقاشی و رنگ سازی و آداب این رمز دارد به نام قانون‌الصور...

صادقی در سال ۱۰۱۷ از این جهان رفته و تاریخ فوت او را میرالهی همدانی در این مصراع یافته:

«دگر عجب که دمد صبح صادق از شب ما»

(گلستان هنر حاشیه ص ۱۵۲ - ۱۵۳)

منظومه قانون‌الصور چنین شروع می‌شود:

سلاطین را در آغاز جوانی به خدمت صرف کردم زندگانی

این منظومه ۲۰۵ بیت است. آقای سهیلی خوانساری همه آن را در حاشیه صفحات ۱۵۳ - ۱۶۴ گلستان هنر نقل کرده است.

طاهر نصر آبادی از ملا غروری نقل کرده که می‌گفت روزی قصیده‌یی در مدح صادقی طرح کرده به قهوه‌خان بردم چون بیتی چند بروی عرض کردم مرا از خواندن آن باز داشته به این حرف تکلم نمود که بیش از این مرا خجالت مده که سر و برگ جایزه این ابیات ندارم، پس از این برخاسته رفت و پنج تومان با دو ورق تصویر که از سیاه قلم طرح کرده خودش بود آورده به من تحویل نمود و گفت که سوداگران این دیار هر صفحه طرحی مرا به سه تومان می‌خرند و به قصد انتفاع به هندوستان می‌برند زنهار که به قیمت نازلتر از این نخواهی فروخت و عذر خواسته مرا رخصت کرد. بالجمله صادقی مثنوییی در بحر تقارب مشتمل بر وقایع محاربات شاه عباس ماضی به سلک نظم کشیده و به متانت و عذوبت گفته است. مولف خلاصة الکلام می‌افزاید که چون تمام آن نسخه بدست نیفتاد ناگزیر به نقل این چند بیت اکتفا کرده آمد:

به نفس خود آن شاه عالی نسب	شد آرامش چرخچی را سبب
به پیچید برخویش گرداب وش	ز بحر غضب گشت گرداب کش
براه دلیران ز پیکار کین	قضا ریخت خاروخس آهنین
ز آهن نی نیزه کینه کوش	شد از بیم آن خاروخس موزه پوش
ملخهای پیکان ز پرندگی	شده آفت مزرع زندگی
تن پردلان چاک از پیش و پس	نمودار دلها چومرغ از قفس
به بحر امان تیغگاه گریز	زبان از پی سرزنش کرده تیز
در آن حشرگاه قیامت اثر	ز فرافر صرصر و نای زر
همیرفت گویی زمین میل میل	چو جوز از دم باد خرطوم فیل
ز پیکان سوزن دم تیرها	به زخم سنانها و شمشیرها
توگفتی کماندار ناوک فکن	فتیله گذار آمد و بخیه زن
ز چاکی که زد تیغ کین سینه را	تن جنگ جویان پر کینه را
اگر قهر بگذاشتی خون برون	دو عالم شدی غرق دریای خون
فلک پر صدا شد زیانگ بزن	بجنید ناقوس دیر کهن

(خلاصه الکلام ج ۱، ص ۹۴۰)

کلیات صادقی افشار در کتابخانه ملک بشماره ۶۳۲۵ موجود است تاریخ تحریر سده ۱۱ و دارای چند مثنوی بی عنوان، حظیات، هجویات، قانون الصور، دیوان، منشآت ترکی است. در دانشگاه به شماره ۷۳۹۵ نستعلیق آقای باستانی راد سده ۱۴، کلیات اوست. همراه چند اثر دیگری: مثنوی، هجو ثالث، حظیات، سهو اللسان، قانون الصور، هجویات از ترجیع و مثنوی و جز آن، منشآت ملمع فارسی و ترکی او (مجله هنر و مردم ۹۰: ۱۱)

(فهرست نسخه‌های خطی ج ۳، ص ۱۸۷۷ و ص ۲۴۰۰ ج ۵ ص ۲۸۷۳، ۳۸۱۶...)

از کلیات صادقی افشار نسخه‌ای هم بشماره ۳۶۱۶ در کتابخانه ملی تبریز جزو کتب مرحوم نخجوانی موجود است
و آن شامل بیست بخش است بشرح آتی:

۱ - زبده الکلام یا قصاید فارسی شاعر

با آغاز: «ترتیب اوراق مجموعه هر تأثیری که مبتدا بخیر اسم ذات عالمی نیست که نسخه مفردات و مرکبات موجودات را بدو حرف ندا مرتب گردانید از فتور کلمات کل امرذی بال لم یبدء فیه بسم الله فهو ابتر مبرانیست...

دلاز دور فلک تا بچندگفت و شنود
تو کیستی که به کام دل تو باید بود
و انجام:

و آن فرزندان عزیز طبیعت چون بازماندگان بی حمایت از لباس ترتیب و تربیت عاری و بری ماند

مدام لطف تو باشد ز حالشان آگه
رسد زدست تو مرهم به زخمهای کباب»
۲ - غزلیات با آغاز:

ای نام نو زیب دفتر انرا
آرایش نکته پرور انرا
و انجام:

از بهر کام دل مکن ابرام صادقی
این بس که یار گفت ترا سایل منی
۳ - قطعات و اشعار متفرقه، با آغاز:

ای آنکه از چکیده طبع سلیم خود
هر لحظه گوش بحر سخن را گران کنی
و انجام:

ای یار باید از سر الطاف نگذری
آن وجه برخلاف گذشته رقم کنی
۴ - تذکرة الشعراء مجمع الخواص^۱: به زبان ترکی

۵ - رباعیات: با آغاز:

ای دوست زلال زندگانیست تنت
خواهم ز سمن قبا زگل پیرهن
و انجام:

گر خواهش لطف نو نباشد بیرون
از گوشه غم که آورد ایشانرا
۶ - نصایح و حکایات منظوم، با آغاز:

بکمتر ز خود زورمندی مکن
چو پست تو باشد بلندی مکن

۱- این تذکره را دانشمند فقید استاد دکتر عبدالرسول خیام پور باترجمه فارسی از روی سه نسخه موجود در ترکیه به سال ۱۳۲۷ بچاپ رسانیده‌اند و از قرار معلوم نسخه حاضر را ندیده‌اند.

و انجام:

چو پرداختی بزم بینش ز غیر بدانی که هر شر بود محض خیر

۷- معنیات بنام شعرا، با آغاز: باسم شاه عباس :

آنی که معمای سعادت ز نخست زین هفته صحیفه شد بنام تو درست

و انجام:

چون شد سرزلف تونگون نوک قلم زان شد سروپاشکسته گوئی آخر

۸- مثنوی فتح نامه، با آغاز:

بنام خدائی که محتاج نیست بجز نام او درةالتاج نیست

(آقای گلچین معانی از این مثنوی رزمی ساقینامه صادقی رابیرون آورده‌اند)

و انجام:

گر همه مرغی شدی انجیر خوار دانۀ انجیر نماندی ببار

۹- بقیة تذکرة الشعراء مجمع الخواص، با آغاز: توردمجی مجمع تازیکیه ارکان دولتی ذکر

یداکیم نوک خامۀ گوهر نثارلاری عقده گشای کارخانه دوران ایرور.

و انجام:

بهر قلم هجر و غم کردند با هم دل یکی کاشکی می‌بود مشتاق ترا قاتل یکی

۱۰- قصاید و غزلیات ترکی،

۱۱- رساله‌ای در باب اشعار فیضی، با آغاز: «...برای ارباب ایقان ویر ضمیر اصحاب

امعان مخفی و مستور نماند...»

و انجام:

جلوه بین که قامتش هم به قیامت افکند هر که براستی علم جلوه دراز می‌دهد

۱۲- قانون الصور، با آغاز:

سلاطین رادرآغاز جوانی بخدمت صرف کردم زندگانی

و انجام:

ولی این کار در منزل نشاید مقامی دورتر از شهر باید

۱۳- رساله حظیات، با آغاز:

یارب ز سخنهای هوس دورم دار وز حرف هوا بلطف مهجورم دار

وانجام:

زر از بهر چیزی خریدن نکوست چه خواهی خریدن به از یارو دوست
۱۴ - مرثیه ترکیب بند، با آغاز:

دلا زمانه زد آتش برخت صحبت ما سپهر چید زدوران بساط عشرت ما
وانجام:

چو صادقی نکشد پا ز راه یاریها بخود قرار دهد رسم بی‌قراریها
۱۵ - ترکیب بند بترتیب حروف، با آغاز:
چند از دست تو ای دل من محنت زده را غم جدا همدم و همخانه بود، غصه جدا
وانجام

زنی به لاله رخان طعن جور چند بس است
بس است شکوه ازین قوم خود پسند بس است
۱۶ - ترجیع بند، با آغاز:

چندی بودم حریف چندی چندی بر باد زهد بندی
وانجام:

زین پس من و گوشه خرابات خلصت من المضیق آفات
۱۷ - هجو حیدری تبریزی که تعرض به شریف تبریزی نموده بود، با آغاز:
«لله الحمد که ضمیر منیر غواصان بحر معانی و طوطیان شکرستان سخندانی آئینه ایست با
صفا بلکه جامی است جهان نما.
وانجام:

دیدم اشعار اهل نظم شریف طرز شعر ترا پسندیدم
۱۸ - منشآت ترکی و فارسی، با آغاز: «...هر خسته دلشکسته کیم دیباچه شرح حالین
هو الله شافی رقمی بیرله مرقوم قیلسا یقین کیم حکیم علی الاطلاق جل جلاله دار الشفای
مرحمتی دین نسخه عاجل کرامت قیلور»
وانجام: «...امید که حق سبحانه و تعالی گلبن حیات آن یارجانی را از بیم آفت خزانگی
نگاهدارد. یارب دعای خسته دلان مستجاب باد.»

۱۹- مثنوی در شکایت فلک وهجو محمد بیگ مذاقی، با آغاز:

دوش بودم بخواب وقت سحر غفلتم بسته بود راه نظر
وانجام:

کشته گشتن بمفت بی دردیست هم زدن هم گریختن مردیست
۲۰- هجویات متفرقه، با آغاز:

چنانکه خم نشود میل گردنش بر سر اگر نهند کلاهی زهاونش
وانجام:

از بهر آن مگو که مرا با تو گفت و گو ست از بهر آن مگو که مرا با تو داور است
نوع خط نسخه تبریز: پخته و زیبا. ورق: ۵۴۴. نوع کاغذ: آهار مهره نخودی، سطر: ۱۹
نوع جلد: زرافشان. اندازه جلد: ۱۴/۵ × ۲۴/۵.

آرایش و یادداشتهای تاریخی: هیچ نوع آرایش و یادداشت تاریخی ندارد. رؤوس مطالب
را باشنگرفت نوشته اند. از خاتمت و آخر قسمت اول مجمع الخواص و اواسط افتادگی دارد.
تارخ کتابت و نام کاتب رانوشته اند ولی درخاتمه مقدمه مینویسد که:

«و آن فرزندان عزیز طبیعت چون بازماندگان بیحمایت از لباس ترتیب و تربیت عاری و بری
ماند بنابراین در سنه عشر والف هجریه در دارالسلطنه اصفهان به ترتیب این اجزاء شروع
نمود.» از سیاق عبارت و نوع کاغذ رسم الخط به ظن قوی کاتب، خود مؤلف میباشد.

(مقدمه تذکره مجمع الخواص - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۳، ص ۱۱۱۹ - ۱۱۲۳ - فرهنگ سخنوران...)

صافی تبریزی

آقا کریم متخلص به «صافی» از خانواده حاجی جعفر دایی معروف بوده و اشعاری به
فارسی و ترکی آذربایجانی سروده است. دیوانش به عنوان «گنجینه حسینی» به سال ۱۳۳۶
ش. در تبریز چاپ شده. از اوست:

از زلف به رخ تو تانقاب افکندی دل را به هزار پیچ و تاب افکندی
بابودن آفتاب کس سایه ندید تو سایه به روی آفتاب افکندی
«ذهنی» از شاعران تبریز در تاریخ فوتش چنین گفت:

تاریخ سال فوتش «ذهنی» چنین سراید (ما را گمان که گردد جنت مکان صافی)
(از این ماده تاریخ سال ۱۳۵۱ ق. استخراج می شود ولی در دانشمندان آذربایجان تاریخ
فوت او ۱۳۴۸ هجری قمری قید شده است).

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۴ - داستان دوستان، ص ۱۰۶ - ۱۰۷)

صالح تبریزی

محمد صالح بیگ فرزند استاد غضنفر علی تفنگ ساز تبریزی، از شاعران سده یازدهم
ه.ق. است پدر و پسر از ابتدای حال در خدمت خان احمد گیلانی بودند. پس از تصرف گیلان
و فرار خان احمد به روم، هر دو منظور نظر تربیت شاه عباس اول شدند. محمد صالح بیگ
پس از فوت پدر به هندوستان سفر کرد و چندی در خدمت سپهسالار عبدالرحیم خان خانان
بود و پس از آن به وسیله خان خانان در سلک ملازمان شاهزاده پرویز فرزند جهانگیر در آمد.
ملا عبدالباقی نهاوندی می نویسد: تفنگ کار او در میانه اهل روزگار اعتبار زیاده از حد دارد.
در غایت اهلیت و آدمیت است، و در روش منظومات نیز فهم درست و سلیقه عالی دارد.
ماده تاریخ ذیل را در فوت حکیم فغفور گیلانی گفته است:

رفت فغفور سخن از ملک نظم	داغها بر سینه احباب هشت
تادهد آب از سحاب چشم ما	گوهر یک دانه را در خاک کشت
چون بهشتی بود شد تاریخ او	(هم نوا باعندلیبان بهشت) = ۱۰۲۹

مست می تو طعنه به جمشید می زند دیوانه تو خنده به خورشید می زند

می به یاد لعل آن خورشید سیما می کشم
بلبلم از شبنم گل جام صهبا می کشم
می کنم گلگون ز اشک و می زنم چون گل به سر
در ره عشق تو هر خاری که از پا می کشم.

(مأثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۶۸۳ - ۱۶۸۸. تذکره میخانه، ص ۴۵۸ - ۴۵۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۵)

صالح تبریزی

از سخنوران سده یازدهم ه.ق. است. از ابا و اجداد شیخ الاسلام بودند و خود در آن امر نوعی رفتار و سلوک می نمود که رضایت همه را فراهم می ساخت. به کمالات و تحصیل علوم دینی آراسته بود و طبعش در ترتیب نظم به ترکی و فارسی قدرت داشت. از اوست: به صد منت درآبادیش می دادیم نگرفتی گرفتی کشور دل عاقبت ملک خراب ما

کم و بیش منظور درویش نیست که کم باقناعت کم ازیش نیست

دامنش وقتی به دست آمد که گیرایی نداشت
کار سامان رفت هنگامی که کار از دست رفت

غمّت هم چو من مبتلایی ندارد بلا غیر من آشنایی ندارد
کسی نیست واقف بکن هر چه خواهی شکست دل است این صدایی ندارد

جهان به منت اهل جهان نمی ارزد هزار شکر که نیکی زکس نمی آید

می توانستم که سازم آسمان را زیر دست کینه با افتاده پیری سخت نامردانه بود

تارفته ای شمار شب و روز می کنم ایام عمر من همه یوم الحساب بود

باجام باده صاف نشستیم در چمن گر پرده داری نکند ابر، چون کنیم
نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۱۰، نستعلیق خوب آغاز سده ۱۲ دارای غزل، رباعی، سروده‌های ترکی، ترکیب، ترجیع، قطعه. روی هم در حدود ۹۷۰ بیت سپس منتخب «رمزالریاحین» با تاریخ ۱۱۴۴ ه.ست.

در جنگی مورخ ۱۰۸۱ متعلق به شادروان دهخدا نیز اشعاری از او نقل شده است.

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۰۳-۱۰۴ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۵-۲۱۶ - فهرست مجلس (ابن یوسف) ص ۳۳۱-۳۳۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۸۷)

صالح تبریزی

محمد صالح بیگ فرزند میرزا مؤمن و برادر میرزا امین متخلص به ساکت و از سخنوران سده یازدهم هجری قمری می باشد. در اوایل جوانی در مشهد سکنی داشت و به سببی دلگیری بهم رسانید، و به اصفهان رفت و در منزل خالوی خود حاج حسین ضرابی که از درویشان بود رحل اقامت افکند، سفری به هندوستان کرد و وقت مراجعت کشتی دچار طوفان شد و هفت و هشت ماه در دریا سرگردان و از قلت آذوقه و بی آبی آزاری چند کشید و بعد از آن به دیار فرنگ افتاد. نصر آبادی می نویسد که بعد از مراجعت نقلهای غریب از او مسموع شد. این رباعی را درباب دریا و کشتی گفته است:

یارب برهان ز شر این عمانم	وزکشتی و ناخدا و ملاحانم
نوعی ز دو بوسه خاطر مرنجیده	گر حور دهد دو بوسه من نستانم

تقصیر بسی، گنه فراوان دارم	ای منبع جود چشم احسان دارم
از کرده زشت خویش تاروز جزا	انگشت تحیری به دندان دارم

هرگز تشکفت این دل زار از طرفی	نشنید نوید وصل یار از طرفی
القصه مرا گرم کشاکش دارند	یار از طرفی و روزگار از طرفی

(تذکره نصر آبادی، ص ۱۳۴)

صالح تبریزی

شیخ صالح از معاصران صاحب تذکره میخانه (مؤلفه ۱۰۲۸ ق.) بوده است و به نوشته او جوانی آراسته به انواع فضایل انسانی و اصناف فنون نکته دانی بود مدام اوقات حیاتش به می کشیدن و نغمه شنیدن می گذشت. ابا عن جد از مشایخ تبریز است. در قزوین نشو و نما یافته و اکثر بلاد روم و اغلب شهرهای آن مرز و بوم را سیر کرده و با فصحای آن دیار صحبتها داشته، و بعد از سیر ولایت مذکور به زیارت حرمین رفته و بعد به هند دکن رهسپار شده و مدتی در ملازمت سلاله دودمان خواجه بیگ میرزای صفوی بسر برده است. از رباعیات اوست:

تا چین سرزلف توام منزل شد	صدگونه بلا بر دل و جان حاصل شد
با مهر رخت، ماه فلک دعوی داشت	چون خط بنمود، دعویش باطل شد

از دعوی حسن، خط خموشش دارد مخمور، زید مستی دوشش دارد
بر مصحف رویش نه خط ریحان است دود دل ماست سر به گوشش دارد
مصحح تذکره میخانه در حاشیه قید کرده است که ترجمه این شاعر را در جای دیگر ندیده ام.

(تذکره میخانه، ص ۸۸۲-۸۸۱)

صایب تبریزی

میرزا محمد علی صایب فرزند میرزا عبدالرحیم و برادرزاده شمس الدین تبریزی (مشهور به شمس ثانی و ملقب به شیرین قلم از اساتید خط) بود.
خانواده او از مشاهیر تبریز بودند هنگامی که شاه عباس اول اصفهان را پایتخت خود قرار داد و اهل علم و ادب و بازرگانان و صنعتگران را به اصفهان کوچانید آنها نیز تبریز را ترک گفتند. صایب به سال ۱۰۱۰ در عباس آباد اصفهان و به قولی در تبریز چشم به جهان گشود،

در اصفهان تحصیل کمالات نمود و پس از رسیدن به سن بلوغ به زیارت حج نایل شد و پس از برگشت به آستان بوسی سلطان خراسان شتافت خود گوید:

شکرلله که بعد از سفر حج صایب عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم
به سال ۱۰۳۴ از اصفهان به قصد سفر به هند عازم هرات و کابل شد در کابل میرزا احسن
الله متخلص به «احسن» و معروف به ظفرخان را (که از طرف سلطان هند حکمران آن جا بود)
ملاقات کرد و مورد کمال احترام و اکرام وی قرار گرفت و از راه شکرگزاری فرمود:
خان خانان را به بزم و رزم «صایب» دیده‌ام

در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست.
ظفرخان در اوایل سلطنت شاه جهان از کابل تغییر مأموریت پیدا کرد و صایب به وسیله او
به دربار راه یافت و به لقب «مستعدخان» و منصب هزاری سرافراز گردید. به لاهور و اگره و
دکن سفر کرد. وقتی در برهانپور بود پدرپیش طاعت دوری فرزند را نیاورد و از اصفهان به
هندرفت و صایب ضمن قصیده‌یی از ظفرخان استدعای اجازه مراجعت به ایران نمود و گفت:
هفتاد ساله والد پیراست بنده را کز تربیت بود به منش حق بی‌شمار
این راه دور را ز سر شوق طی کند باقامت خمیده و با پیکر نزار
دارم امید رخصتی از آستان تو ای آستان کعبه امید روزگار
در همین اوقات ظفرخان به حکومت کشمیر رسید و صایب به همراهی او به کشمیر
رفت و پس از اندک زمانی به اصفهان بازگشت. مدتی هم در مشهد و قم و قزوین و اردبیل و
یزد به سیر و سفر پرداخت.

مرحوم تربیت می‌نویسد ظاهراً مولانا در سال ۱۰۵۰ در تبریز تشریف داشتند و اولیا
چلبی سیاح معروف عثمانی در سیاحت نامه خود نوشته است که ۷۸ تن از شعرا در تبریز
وجود دارند که از آن جمله‌اند: یاوری، صایبی، ادهمی، چاکری، جانبی، وغیره، ولی آقای
امیری فیروزکوهی متعرض این قول شده و نوشته‌اند که... معلوم نیست که صایبی همین
صایب بوده باشد. و داستان رنجشی که به قول پاره‌یی از تذکره نویسان بین او و شاه سلیمان
اتفاق افتاده نیز به نظر امیری فیروزکوهی مجعول و بی‌اساس می‌باشد.

تاریخ فوت او را تذکره نویسان به اختلاف از ۱۰۸۰ تا ۱۰۸۷ نوشته‌اند. غلام علی آزاد
ماده تاریخ (بلبل گلزار جنت صایب عالی کلام = ۱۰۸۰) و محمدافضل سرخوش (صایب

وفات یافت = ۱۰۸۱ را آورده‌اند.

ملا محمد سعید متخلص به اشرف فرزند محمد صالح مازندرانی که در شاعری از شاگردان صایب و در خوشنویسی از شاگردان عبدالرشید دیلمی بوده است قطعه مفصلی در فوت آن دو بزرگوار ساخته که تیمناً قسمتی از آن نقل می‌شود:

کرده بود ایزد عنایت خوشنویس و شاعری

کز وجود هر دو کردی افتخار ایام ما

بود اسم و رسم آن عبدالرشید دیلمی

بود نام این علی بیگ و تخلص صایبا

آن پسر همشیره سید عماد خوشنویس

این برادرزاده شمس‌الحق شیرین ادا

شهر قزوین است از اقبال آن دارالکمال

کشور تبریز بود از نسبت این عرش سا

هر دو بودندی به هم چون صورت و معنی قرین

هر دو بودندی به هم چون لفظ و مضمون آشنا

اتفاقاً هر دو در یک سال با هم متفق

رخت بر بستند از این جا، جانب دارالبقا

روی بامن کرد و گفت اشرف بگو تاریخ آن

چون تو را بودند ایشان اوستاد و پیشوا

گفتم از ارشاد پیر عقل در تاریخ آن

(بود با هم مردن آقا رشید و صایبا)

۱۰۸۱

و برخی این رباعی منسوب به ملا محمد رفیع واعظ قزوینی را که سال ۱۰۸۷ از آن

استخراج می‌شود آورده‌اند:

شد «صایب» از این جهان ویران صد حیف ز آن درّ ثمین بحر عرفان صد حیف

گفتند به ناله بلبلان تاریخش (ای حیف ز آن هزارستان صد حیف)

۱۰۸۷

روی سنگ قبر صایب هم تاریخ ۱۰۸۷ منقور است. ولی محتمل است که این، سال نصب سنگ قبر او باشد.

آقای ممتاز حسن در مقدمه دیوان صایب، چاپ لاهور، سال ۱۰۸۰ رامقرون به حقیقت دانسته است، اما به عقیده آقای گلچین معانی ظاهراً از ماده تاریخ (صایب وفات یافت) و از مصراع (بود باهم مردن آقا رشید و صایبا) یک حرف (هاء) در کتابت اسقاط گردیده و صحیح آنهاچنین است: (صایب وفات یافته = ۱۰۸۶)، (بوده با هم مردن آقا رشید و صایبا = ۱۰۸۶) و آقای امیری فیروزکوهی این تاریخ را قاطع هرگونه تردید و تأمل دانسته و نوشته‌اند که «با این احتمال که چون ممکن است تاریخ ماه رحلت از ماههای آخر سال ۱۰۸۶ و مطلع سال ۱۰۸۷ با چند روزی فاصله بوده باشد کسانی هم که سال اخیر را سال وفات دانسته و ماده تاریخ ساخته‌اند مسامحه‌یی قابل گذشت کرده‌اند».

تربت پاکش امروز در باغ تکیه اصفهان است و در روی سنگ مزارش ابیاتی منقوش است که این دو سه بیت از آن جمله است:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی ست جای تو
در مشت خاک من چه بود لایق نثار هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو
صایب چه ذره است و چه دارد فدا کند ای صد هزار جان مقدس فدای تو
پس از فوت صایب نام نامی وی در کلیه تذکرها و کتابهای ادبی به بزرگی یاد شده و محققان و مولفانی که از این شاعر نکته سنج نام برده‌اند همگی بر وسعت اندیشه و بزرگی مقام او اذعان داشته‌اند.

مرحوم تربیت با استفاده از ۲۵ مأخذ، ملخصی از شرح حال او را آورده آقای امیری فیروزکوهی در مقدمه مشروح و مفصلی که بر دیوان صایب نوشته درباره ترجمه حال و شخصیت و سبک اشعار و معاصران و معاشران و استادان و شاگردان و ممدوحان وی به تفصیل بحث کرده است.

همچنین بنا به نوشته ممتاز حسن (در مقدمه دیوان صایب که در تاریخ اکتبر ۱۹۷۱ در کراچی به طبع رسید). سید حسام‌الدین راشدی هم در تذکره شعرای کشمیر مفصلترین شرح حال و آثار صایب را آورده است.

صایب فرزندی داشته است به نام میرزا رحیم (همنام جد خود). آقای امیری

فیروزکوهی از سایر احفاد او نیز نام برده‌اند.
از اساتید صایب حکیم رکنای کاشی و حکیم شفایی و از مشاهیر شاگردان او میر عبدالعالی متخلص به نجات و ملا محمد سعید اشرف مازندرانی، سعدالدین محمد راقم مشهدی، داراب بیگ جويا، میرزا محسن تأثیر، محمد افضل سرخوش قابل ذکرند.

آثار او:

دیوانش در لکهنو به سالهای ۱۹۰۱ م، ۱۹۰۶ م، ۱۹۱۹ م، ۱۳۲۴ ق، در ۷۱۹ ص و در بمبئی به سال ۱۹۱۲ م. و در تهران به سال ۱۳۳۳ ش. به اهتمام امیری فیروزکوهی در ۸۳۹ صفحه چاپ شده است.

همچنین به سال ۱۳۴۵ ش، با مقدمه مفصل امیری فیروزکوهی از طرف انجمن آثار ملی تهران به قطع وزیری در ۱۱۹ + ۹۶۶ صفحه به چاپ رسیده است (فهرست کتابهای چاپی، ص ۱۵۴۲). آخرین چاپ منقح و مفصل آن به اهتمام آقای محمد قهرمان در شش جلد صورت پذیرفته است. آقای گلچین معانی هم فرهنگ اشعار صایب را تنظیم کرده و آن بوسیله موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی به سال ۱۳۶۵ ش. بچاپ رسیده است.

نسخه‌های خطی دیوان او در کتابخانه‌های دانشگاه تهران، ملی تبریز، ملی تهران، سپهسالار (سابق)، آستان قدس رضوی، ملک، و ... هست.

و در خارج از کشور در کتابخانه‌های: استانبول، موصل، بنگال، قاهره، کیمبریج، موزه بریتانیا، و نجف، آصفیه دکن، هاروارد، و موزه ملی پاکستان به شماره ۲۶۶/۲-۱۹۵۸ هست و همین نسخه است که در اکتبر ۱۹۷۱ م، به چاپ رسید. برای اطلاع از مشخصات سایر نسخ خطی دیوان او رجوع شود به (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۳۹۱-۲۳۹۵).

بیاض صایب: جنگی است قریب ۲۵ هزار بیت مشتمل بر مطالع غزلیات و منتخبات اشعار خود او و زبده سخنان ۸۰۰ تن از سخنوران معروف از متقدمین و متأخرین و معاصرینش.

صایب سروده‌هایی از دیوان خود انتخاب کرده و به هر یک نامی نهاده است به شرح

زیر:

مرآت الجمال: مشتمل بر اشعاری است که در وصف سرتاپای محبوب گفته و نسخی از آن در مجموعات مدرسه عالی سپهسالار (سابق) هست.

میخانه: ابیاتی راجع به می و میخانه در یکجا گرد آورده است.
قندهارنامه: مثنوی است درباره جنگ شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) و فتح قندهار در ۱۰۵۹، در دو بخش است ۱- دلاوریهای شاه عباس. ۲- گزارش یک نبرد. آغاز:

برازنده تاج و تخت و کلاه خدیو جوان بخت عباس شاه
نسخی از این منظومه در کتابخانه‌های مجلس، عبدالحسین بیات، دانشگاه پنجاب پاکستان، موزه بریتانیا هست و مشخصات آنها در فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۰۴۹ ضبط شده است. خوشگو شماره ابیات این مثنوی را ۱۳۵ بیت و مرحوم تربیت ۱۳۵ هزار بیت نوشته است. این مثنوی تقلید زشتی از شاه نامه و درست مقابل غزلیات بلند خود او است.
واجب الحفظ: مطالع پاره‌یی از غزلیاتش را مرتب نموده و آن را واجب الحفظ نامیده و ۴۰۱ بیت می‌باشد و بدین بیت آغاز می‌شود.

نیست سوی حق به جز تسلیم راهی بنده را جستجوی این گهر گم می‌کند جوینده را
نسخه‌یی از آن در کتابخانه مجلس پیوسته دیوان وی هست و بدین بیت آغاز می‌شود:
زد غوطه بس که در تن خاکی روان ما گردید رفته رفته زمین آسمان ما
آرایش نگار: ابیاتی که در آن نام آئینه یا شانه یا یکی از اعضای بدن بوده نیز از دیوانش جدا ساخته و «آرایش نگار» نام نهاده است و بدین بیت شروع می‌شود:

زوحدت است جهان وجود پابر جا که بی علم نشود مستقیم لشکرها
منتخب اشعار: از کلیه اشعار خود انتخابی کرده و به ترتیب حروف تهجی مرتب نموده است و آن موافق نسخه کتابخانه مجلس که ضمیمه دیوان اوست ۲۸۸۰ بیت است و چنین شروع می‌شود:

مکن بی‌بهره یارب از قبول دل بیانم را به زهر چشم خوبان آب ده تیغ زبانم را
برای اطلاع از نسخ خطی آنها رجوع شود به: (فهرست نسخه‌های خطی، ج ۵، ص ۳۸۱۷).

قدغن شراب: دورقه است به نثر، یکی هنگامی که از شرابخواری منع شده بود و یکی درباره توبه خود و وصف غلیان و تنباکو.

نسخه آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۵۶۴۵ در ضمن جنگی مورخ ۱۰۷۴ - ۱۰۸۳ هست و نسخه‌یی هم در کتابخانه سلطنتی (سابق) به شماره ۶۳۴ (۷۵۰ ف) شکسته

(فهرست نسخه‌ها، ج ۴، ص ۳۵۹۱).

نستعلیق سده ۱۲ هست.

در این مورد می‌گوید:

شستم لب پیاله ز آب شراب تلخ کردم به دود تلخ قناعت ز آب تلخ
محمود وایاز: مثنوی است که به صایب نسبت داده‌اند. ابن یوسف نوشته است که تاکنون
به نسخه‌یی از آن دست نیافته‌ام و امیری فیروزکوهی این نسبت را اصلاً خطا پنداشته است.
شبلی نعمانی می‌نویسد که وی مناعت طبع و خوی پاکیزه داشت و متواضع و شکسته نفس
بود بر غزل اکثر شعرا جواب گفته و در مقطع، مصراع شاعر مورد نظر را عیناً نقل کرده است
بدین شرح:

این، آن غزل که «فیضی» شیرین کلام گفت «در دیده‌ام خلیده و در دل نشسته‌ای»

این جواب آن غزل «صایب» که می‌گوید «ملک»

«چشم بینش بازکن تا هر چه خواهی بنگری»

به طرز تازه قسم یاد می‌کنم «صایب» «که جای» طالب آمل «در اصفهان پیدا است»

این جواب مصرع «نوعی» که خاکش سبز باد

«سایه ابر بهاری کشت را سیراب کرد»

این آن غزل که «اوحدی» خوش کلام گفت «ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه»

جواب آن غزل است این که «میر شوقی» گفت

«چو شیر، از دو طرف می‌کشند زنجیرم»

این جواب آن غزل «صایب» که «فتحی» گفته است

«از فراموشان مباد آن کس که ما را یاد کرد»

«صایب» این تازه غزل آن غزل «شاپور» است

«که گران می‌رود آن کس که توکل دارد»

جواب آن غزل است این که گفته است «مطیع»

«کلید کعبه و بستخانه در بغل دارم»

این جواب مصرع «اوجی» که وقتی گفته است

«پادشاهی عالم طفلی است یا دیوانگی»

جواب آن غزل «حاذق» است این «صایب» «بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم»

این جواب آن غزل «صایب» که می‌گوید «غنی»

«یاد ایامی که دیگ شوق ما سرپوش داشت»

این جواب آن غزل «صایب» که «راقم» گفته است

«تسیغ دایم آب در جو دارد و خون می‌خورد»

«صایب» اگر چه تمام استادان و معاصرانش را به ادب یاد می‌کرده، لیکن به بعض اساتید سخن نهایت عقیده‌مند بوده است. زیاده از همه به خواجه حافظ ارادت می‌ورزیده و این دلیل عمده‌ی است بر ذوق سلیم او. با اصرار دوستان غزلی بر غزل حافظ نوشته ولی در مقطع، چنین عذر خواسته است:

«صایب» چه توان کرد به تکلیف عزیزان و رنه طرف خواجه شدن بی‌بصری بود
و در غزل دیگر می‌گوید:

رواست «صایب» اگر نیست از ره دعوی تتبع غزل خواجه گر چه بی‌ادبی است
شاگرد حکیم رکن و شفایی بوده است و لذا نام این دورا به ادب می‌برد:

این آن غزل حضرت رکناست که فرمود «پای ملخی پیش سلیمان چه نماید»

در اصفهان که به درد سخن رسد «صایب» کنون که نبض شناس سخن «شفایی» نیست

این آن غزل «سعدی» ست «صایب» که همی فرمود
«می‌گویم و بعد از من گویند به دورانها»

جواب آن غزل «مولوی» ست این «صایب» «ز عمر یکشبه کم گیر و زنده دار، مخسب»

این جواب آن غزل «صایب» که «اهلی» گفته است
«عاشق اندر پوست کی گنجد چو بیند روی دوست»

این غزل آن غزل «خواجه سنایی» ست که گفت
«خنده گریند همی سوختگان در بر تو»
نظیری را نسبت به عرفی بیشتر قبول دارد. چنان که می‌گوید:

«صایب» چه خیال است شوی هم چو «نظیری»

«عرفی» به «نظیری» نرسانید سخن را
و در اشعار زیر ضمن ترغیب و تشویق به همکاری از کلیم و معصوم به نیکی یاد کرده است:
خوش آن گروه که مست بیان یکدگرند

ز جوش فکر می‌ارغوان یکدیگرند
نمی‌زنند به سنگ شکست گوهر هم

پی رواج متاع دکان یکدگرند
زنند بر سر هم گل ز مصرع رنگین

ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند
سخن تراش چو گردند، تیغ الماسند

زند چو طبع به کندی، فسان یکدگرند
به غیر «صایب» و «معصوم» نکته سنج و «کلیم»

دگر که ز اهل سخن مهربان یکدیگرند
تعداد اشعار «صایب» را از هفتاد هزار تا سیصد هزار نوشته‌اند.

آقای امیری فیروزکوهی می‌نویسد که عارف تبریزی به تصریح نصرآبادی در خانه «صایب» اقامت و به امور کتابت و کتابخانه او اشتغال داشته است و غالب دواوین «صایب» خصوصاً منتخباتش به خط اوست.

عارف آن قدر از رسم الخط «صایب» تقلید می‌کرده و شبیه به او می‌نوشته است که اغلب خط او را با خط «صایب» اشتباه می‌کنند.

«صایب» در چند جا به تبریزی بودن خود چنین اشاره می‌کند:

«صایب» از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

در بهار سرخ‌رویی هم چو جنت غوطه داد فکر رنگین تو «صایب» خطّه تبریز را

ز حسن طبع تو «صایب» که در ترقی باد بلند نام شد از جمله شهرها تبریز
نمونه‌یی از غزلیات اوست:

چشم مست یار شد مخمور و مدهوشیم ما

با ده از جوش نشاط افتاده و در جوشیم ما

فتنه صد انجمن آشوب صد هنگامه‌ایم

گر به ظاهر چون شراب کهنه خاموشیم ما

فرقه درویشی ما چون زره زیر قباست

پیش چشم خلق ظاهربین قبا پوشیم ما

نامه پیچیده را چون آب خواندن حق ماست

کز سخن فهمان آن لبهای خاموشیم ما

از شراب مارگ خامی ست «صایب» موج زن

گر چه عمری شد در این میخانه در جوشیم ما

رتبه عشق و هوس پیش بتان هر دو یکی ست

خار خشک و مژه اشک فشان هر دو یکی ست

به نسیمی ز گلستان سفری می‌گردد
برگ عیش من و اوراق خزان هر دو یکی ست
چه ضرور است کنی راست به آتش خود را
پیش این کج نظران تیروکمان هر دو یکی ست
سخن ماست یکی گر چه دل ماست دونیم
خامه یک دل ما را دو زبان هر دو یکی ست
پیش سروی که به گل رفته مرا با «صاب»
اشک خونین من و آب روان هر دو یکی ست

از اشعار ترکی صایب
از صایب تبریزی ۱۷ غزل ترکی آذربایجانی در دست هست که فقط به نقل مطالع آنها اکتفا
می‌شود:
عاشقین گوز یاشینا رحم ائيله مز اول آفتاب آغلاماق ایلن آپارمز اود الیندن جان کباب

داغ اولدی درونیمده منیم ناز محبت مین در دلی صداوثرمه ده دیر ساز محبت
اولمادی خورشیددن داغلاردا رنگین قاشلار

گوردولر لعل لبین قان ترله دیلر داشلار
گول کیمی هر کیم که گولزار ایچره نقد جانی وار
سعی اندر توکسون سنین یولوندا تا امکانی وار

عاشق قانینی وسمه‌لی قاشین نهان ایچر جوهرلی تیغ قین آرا پیوسته قان ایچر

منی محروم ائدن رخساردن زلف پریشان‌دیر
بو دریای لطافت موج عنبر ایچره پنهان‌دیر

توتولموش کونلومی جام ایله شادان ائيله مک اولماز

ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ائيله مک اولماز

چیخارتدی خط، مَنم زلفی مبتلا سی هنوز

دوگون صاقالدی و باشمده دیر قاراسی هنوز

بیزنه ایمدی ذره تک جولانا گلیمیشلردن اوز آفتاب عشق ایلن دورانا گلیمیشلردن اوز

می دن اول چهره زیبا عرق افشان اولموش

یا سراسر گوز اولوب اوزونه حیران اولموش

خط غباری عارضین آیات قران ائيله میش

حسن صاحب شوکتین، موری سلیمان ائيله میش

اثلدن چیخارام زلف پریشانینی گورجک ایشدن گندهرم سرو خرامانینی گور جگ

دوتما دلبر دامنین محشر گونونده جان ایچون

اولما تسلیم، اگمه باش نامرده سن درمان ایچون

عمر گنچدی سفر اسبایینی آماده قیلین هر نه سیزدن کسه تیغ اجل اوندان کسیلین

ساقیامی دن رفوقیل چاک بولموش کونلومی

قیل یواسین قان ایلن پیوند اوزولموش کونلومی

مین دل محزون ایله بیر تازه قربانیز هله زخم تیر غمزه مستیله بیجانیز هله

نه احتیاج که ساقی و ثره شراب سته که اوز پیاله سینی و ثردی آفتاب سته

(تذکره نصر آبادی، ص ۲۱۷ - ۲۲۰ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۷ - ۲۲۶ - شعرالعجم، ج ۳، ص ۱۵۸ - ۱۷۱ - فهرست مجلس (ابن یوسف) ص ۳۲۶ - ۳۲۷ - مقدمه دیوان صایب نوشته امیری فیروزکوهی - مقدمه دیوان صایب، چاپ کراچی نوشته ممتاز حسن - فهرست نسخه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۹۱، ۲۳۹۵؛ ج ۴، ص ۳۰۴۹ - ۳۵۹۱؛ ج ۵، ص ۳۸۱۷ - فهرست کتابهای چاپی، ص ۱۵۲۲ - فرهنگ سخنوران، ...)

صاین الدین تبریزی

یحیی فرزند خواجه عبدالعزیز از جمله اقطاب روزگار و مشایخ کبار سده هفتم هجری قمری است. با خواجه محمد کججانی و باباحسن سرخابی و سایر مشایخ بزرگ معاصر بود و در دهم رجب سال ۶۸۳ در تبریز وفات یافت و در گورستان چرنداب رخ درنقاب خاک کشید. وی خرقه ازدست پدر خود عزالدین عبدالعزیز پوشیده است و اواز شیخ موفق الدین محتسب و او از شیخ فخرالدین چندرانی و او از شیخ الشیوخ محمد بن رمضان المدعوب فقیه زاهد تبریزی و ...

شیخ صاین الدین به نام خود زاویه‌یی داشت که مجمع اکابر و اولیا بود و گاهی شعر نیز می‌سرود. این رباعیها به وی منسوب است.

دوش این دلم از درد جدایی می‌سوخت ز اندیشه آن تا تو کجایی می‌سوخت
تا از شب تیره روز روشن بدمید بیچاره دلم چو روشنایی می‌سوخت

چشم ارنبود در تو نظر داشتش شد عین خطا بر سر سرداشتنش
هر سر، که ز سودای تو سودائی نیست باری است که گران به دوش برداشتنش
در جنگ شماره ۳۰۴۷، ص ۵۱ کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی که ظاهراً در سده هشتم استنساخ شده این چند بیت هم به نام شیخ صاین الدین تبریزی ضبط شده است.

مرا خدای ز ملک زمانه ملکی داد

که از تغلب کس انتقال نپذیرد

به فضل خویش در آن ملک نعمتی بخشید

که هیچگونه فنا و زوال نپذیرد

هر آنکه این همه شاهی و گنج و دولت یافت
عجب مدارگر از خواجه مال نپذیرد
که هر که بی تعبی گنج شایگان یابد
ز دست سفله به منت سفال نپذیرد

رباعی زیر هم درنزه‌المجالس زیر عنوان یحیی به نام وی مضبوط است:
چشم تو که نیست جز ستم یاد او را از فتنه ندیده ست کس آزاد او را
زلف تو، که او به باد از هم نرود در بردن دل، چه می‌دهی باد او را
شیخ محمود شبستری در سعادت نامه از او چنین یاد کرده است:

آن شنیدی که خواجه صاین دین	گفت رهبر کسی بود دردین
کاوبه خود راه امر را سپرد	وز ارادت به خلق می‌نگرد
سخنی گفت خوب و بس ظاهر	قدس الله سره الطاهر
حق تعالی ازین دو بهره دهداد	مرتورا و مرابه دانش و داد

صاحب روضات الجنان شمه‌یی از کرامات او را نیز نقل کرده است.

(نزه‌المجالس، ص ۲۸۲ - روضات الجنان، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۶)

صبور تبریزی

میرزا علی اکبر از سادات موسوی و از سخنوران سده ۱۳ هـ ق تبریز. و از دوستان عبدالرزاق بیگ دنبلی بود. خط شکسته را خوب می‌نوشت و گاهی هم شعر می‌گفت از اوست:

افکند مرا دوش به تیر نظر آن جا امروز کشم حسرت زخم دگر آن جا

زلف با گوش تو در سرگوشی ست مردم از غیرت سرگوشی‌ها
به نوشته عبدالرزاق بیگ از ابا واجداد متولی مسجد صاحب آباد (صاحب الامر) بودند
مرحوم تربیت می‌نویسد از او دیوانی دیدم قریب به شش هزار بیت، مشتمل بر قصاید و
غزلیات، رباعیات. قصایدش منحصر به مدایح فتح علی شاه و عباس میرزا است و بیشتر

قطعاتش هم تاریخهایی است که به فضلا ومشاهیر عصر خود موزون ساخته از رباعیهای اوست:

ای آنکه «صبور» از دل و جان زنده‌توست
از جرم و گنه مدام شرمنده‌توست
گر بد کند او تو باوی از لطف مکن
با بنده خود آنچه نه زیبنده‌توست
این میرزا علی اکبر صبور غیر از علی اکبر صبور است که معاصر حاجی ابوالحسن راجی (متوفی ۱۲۳۹ ق) بوده و قطعه مفصلی در مرثیه او گفته است.

(نگارستان دارا، ص ۲۱۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۶ - ۲۲۷)

صبوری تبریزی

محمد حسین صبوری فرزند قراییگ زرگر از شاعران سده دهم هجری قمری است. به حسن اشعار و مکارم اخلاق و طرز غزل از امثال خود ممتاز بوده است. در کتاب مکتب وقوع قول صاحب خلاصه الاشعار چنین نقل شده است: «در این ایام که سنه هجریه به نهصد و هشتاد و هشت رسیده و این کمینه به جمع این خلاصه مشغول است. شعری بهتر از اشعار وی به این جانب نرسیده، و هم چو ابیات وی در میان اشعار شعرای آن طرف ده بیت دیگر ندیده، ابیات خوب خصوصاً در طرز غزل و خیالات تازه و افکار بکر بی اندازه سیما در بیان حالات عشق بسیار دارد. میان او و مولانا طوفی مواخاة تمام است».

امین احمد رازی می نویسد: خانه اش از درو جواهر مانند دریای عمان و کوه بدخشان بوده و صبوری در ثروت سخن از نظم و نثر خواجه تاش زمان خود بود سوار ساعد نظمش به جواهر جزالت ترصیع داشته و خاتم نثرش به فص استعارات زینت می پذیرفت این ابیات که طوق گردن بلاغت و خلخال فصاحت را در خور است اثر دسترنج خیال اوست...

در تذکره لطایف الخیال مسطور است که صبوری زرگر معیر نقد سخن و صیرفی جواهر ادراک و فطن بوده والدش قراییگ زرگر تبریزی است او در عهد شاه طهماسب صاحب

جمعیت بوده با کمال معنوی و صوری میل به صحبت فضلا و شعرا داشته به کثرت اختلاط ایشان کمال قابلیت یافته است.

نسخه‌یی از دیوان او تحت شماره ۴۶۶۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. نسخه بسیار پاکیزه و گرانبهائی است که به خط شکسته نستعلیق خود شاعر به سال ۹۸۵ در تبریز نگارش یافته و پیداست که او هم در خوش نویسی و هم در نقاشی و هم در تذهیب سر آمد بوده است.

آغاز دیوان:

الهی طوطی باغ محبت کن زبانم را

به غیر از وصف جانان و امکان درج دهانم را

او ضمن مفاخره از هنرهای خود چنین یاد می‌کند:

شها به مدح تو گفتم قصیده‌یی که ظهیر
اگر شنیدی کردی ز شعر استغفار
مرا خدای تعالی به یمن مدح تو داد
فصاحت و نظر و خط و فهم و نطق و وقار
کمین پایه من شاعری و صرافی ست
گهر فروش چو من نیست کس در این بازار

رساله‌یی در تقویم:

بنا به نوشته آقای منزوی در فهرست نسخه‌های خطی «صبری» مؤلف رساله‌یی در تقویم نیز می‌باشد. این رساله برای پیربداد خان پرناک و به نام شاه عباس صفوی، در چهار فصل نوشته شده است. ۱- در آنچه پیش از شروع تقویم دانستن آن لازم است. ۲- معرفت خصوصیات صفحه دست راست ۳- احوالاتی که قمر یا کواکب سته را عارض می‌شود. ۴- اختیارات. چنین شروع می‌شود:

«حمد و ثنای معبودی را سزااست که این جمله مخلوقات را از برای انسان.... اما بعد، برکافه انام جمهور خواص....»

نسخه‌یی از این رساله به خط نستعلیق سده ۱۱ - ۱۲ به شماره ۴۷۸۵/۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد.

(فهرست نسخه‌ها، ج ۱، ص ۲۶۷)

نمونه‌یی از اشعار اوست:

«صبری» از ادب آخر تو می‌رسی جایی که جمله نام تو گویند در عراق و عرب

روم به هند که دلگیرم از ولایت خویش اگر چه در همه کشور سپهر یک رنگ است

تو شعر خویش «صبوری» به ملک هند فرست

که این متاع تو باب گهر فروشان است

به زیر سایه رلف از «صبوری» صراف میپوش رخ که نظر پیشه هنرمند است

دگر عتاب مکن، کآخرین وفای من است

بهاغه جویم و خشم تو مدعای من است

وفا شمرده‌ام از سادگی جفای تو را

بکن که هر چه به من می‌کنی سزای من است

نالہ دزدیدن «صبوری» تا به کی، فریاد کن

عشق رسوا گشت و کار از ناله پنهان گذشت

خضر اگر بیند جمالی را که در چشم من است

با حیات جاودان می‌بایدش از جان گذشت

قاصد از حیلہ «صبوری» دگرت داد فریب باز آن دیده به ره دوختن از یادت رفت

نیست مگر روز حشر، جور تو را پرسشی

ای ز خدا بی‌خبر، این همه آزار چیست

چون اثر قرب و بعد، خون جگر خوردن است

فایده عاشقی وصل طلبکار چیست

قاصد ترحمی که «صبوری» هلاک شد بیچاره را تحمل این انتظار نیست

فریاد که شد پرده در راز «صبری» دزدیده نگاهی که به صد خون جگر داشت

بس که در هر طرفی جلوه نمای دگراست دل به جای دگر و دیده به جای دگر است
 نبود با سر کوی تو برابر کعبه کعبه جای دگر و کوی تو جای دگرست
 در تعریف اسب گوید:

زود رو چون آرزو، رهوار چون طبع سلیم
 نیک پی چون بخت مقبل؛ چون سعادت خوش عنان
 جنبش او بر قوایم چون فلک بر چار طبع
 گردش او را لوازم سبق سرعت بر زمان
 بر قضا افشوده پی هم چون دعای مستجاب
 بر قدر آورده ره هم چون قضای ناگهان
 چون طمع خارا شکاف و چون هنر بر چیده ناف
 چون امل فربه سرین و چون هوس لاغر میان
 بس که می خیزد سبک در پویه چون شخص خیال
 نه رکاب از پای راکب رنجه، نه دست از عنان

اکنون «صبریا» به سخن دور دورتوست فلک فلک به قلزم طبع تو زورقی
 از رباعیات اوست:

وقت است که پایم از جنون بسته شود در دیده ام اشک لاله گون بسته شود
 خون در جگرمانمانده، مشکین مژه را نشتر چو شکست، راه خون بسته شود

دشمن که گذر بر سر آن کو می کرد اندیشه ز بیداد تو بد خو می کرد
 دی شد ز فریبی ز تو چندان مغرور کامروز به جای تو ستم او می کرد

ای صبر، عنان دل ناشاد بگیر وی گریه گره شو، ره فریاد بگیر
 محروم من و رقیب محرم تاکی ای عشق، سرایت ز هوس یاد بگیر

او بی خبر و ز ساده لوحی من زار سویش نروم، به خود دهم صبر قرار
محروم ز وصل گشتم بس نبود این طرفه که فارغ از خودم داند یار

بزم عجیبی است باز و خوش جلوه گهی هر کس به فنی در دل او کرده رهی
بسیچاره «صبوری» کند از دور همان آلوده صد هزار حسرت نگهی

در فرهنگ سخنوران از او به خطا تحت عنوان صنوبری تبریزی نیز یاد شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷. لطایف الخیال (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۷ - ۲۲۸. مکتب وقوع، ص ۲۶۹ - ۲۷۷. فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۳۶۱۵ - ۳۶۱۶، ص ۳۸۲۷. فهرست نسخه ها، ج ۱، ص ۳۶۷. فرهنگ سخنوران، ص ۳۳۲، ص ۳۴۲)

صبوری تبریزی

حسین فرزند علی، متخلص به «صبوری» از شاعران و خوشنویسان سده سیزدهم هجری قمری بود. برای استتساخ دواوین شعرا به استانبول رفت و به سال ۱۲۶۹ در آن جا وفات یافت مؤلف هدیه العارفین می نویسد که دیوانش مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی است. تخلص وی در قاموس الاعلام و دانشمندان آذربایجان «صبور» قید شده است.

(هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۲۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۷)

صحاف تبریزی

حاجی حسین صحاف بسال ۱۲۹۰ شمسی در تبریز به دنیا آمد تحصیلات خود را در مکتب خانه انجام داد. از جوانی شروع بسرودن شعر نمود، دیوانش در حدود «چهل هزار» بیت است که بیشتر آنها بزبان ترکی آذربایجانی است وی در سال ۱۳۱۵ به استخدام اداره فرهنگ در آمد و در سال ۱۳۳۷ بازنشسته شد. مردی متدین بود به استاد شهریار ارادت داشت از آثار او (کواکب المصائب)، (گلشن شهداء)، (دهه عاشورا) که هر سه در مصائب ائمه اطهار(ع) نوشته شده، به چاپ رسیده است صحاف در دوم شهریور ماه سال ۱۳۶۴ به

رحمت ایزدی پیوست. از اشعار اوست:

کشف راز

دلم ز روزنه دیده، دیده باز کند	که تا نگه برخ یار دلنواز کند
به جویبار محبت نشسته مردم چشم	بصد نیاز تماشای سرو ناز کند
بگوش او که سر زلف سر فرو برده	ز تیره بختی من قصه دراز کند
بیک نظاره که دیده است زاهد ابرویش	تمام عمر بمحراب از آن نماز کند
رسید دوش بگوش از نوای چنگ و رباب	ترانه که بعشاق کشف راز کند
هر آنکه عافیت خویش را طلبکار است	ز مهر روی بتان باید احتراز کند
برون نمی شود اقبال خود ز شیرازه	بتار زلف تو «صحاف» اگر طراز کند

غزل

خیمه زد بر حرم دل، شه فرزانه عشق
 پر ز آشوب و فتن گشت حرمخانه عشق
 لشکر عقل برون تاخت ز سرحد کمال
 منهزم گشت بیک حمله مردانه عشق
 عشق راکاخ بلند است که هرگز نرسد
 عقل را راه به خلوتگاه شاهانه عشق
 سر نه پیچید ز پیمان وفا روز ازل
 جرعه‌یی هر که بنوشید ز پیمانه عشق
 عیب بر عاشق مجنون مکن ای مفتی شهر
 عاقل آن نیست زند طعنه بدیوانه عشق
 همچو من پای ز سر هیچ ندانی بجهان
 گرتو یکدم گذری بر در میخانه عشق
 عاشقان را چه غم از سوز چو پروانه که خود
 سوزش شمع بود ز آتش پروانه عشق

به سراپرده وحدت نبود راه وجود
عارفی کو؟ که شود محرم کاشانه عشق
قصر فردوس برین را به جوی می نخرد
آنکه شد با دل و جان طالب ویرانه عشق
حاصل تخم عمل کی برد آنکس که نکشت
از ره عاطفه در مزرع دل، دانه عشق
مرتبت بین که بگیسوی خم اندر خم حور
زینت و زیب و شرف می رسد از شانه عشق
کلک مشکین گهربار «صحاف» است که زد
نقش زرین به سر دفتر افسانه عشق

صدر اسکویی

امیر صدرالدین محمد اسکویی با سه برادرانش: امیر قمرالدین محمود و امیر نظام الدین احمد و ابوالمجارم از بزرگان دربار شاه طهماسب صفوی بودند صدر اسکویی هم طبع شعر داشت، و هم خط نسخ و نستعلیق را خواب می نوشت. وی هنگام تألیف تحفه سامی (۹۵۷-۹۶۸) در حال حیات بوده. از اوست:

تا چو گل خندان تو را در روی هر خس دیده ام

غنچه وار از رشک آن بر خود بسی پیچیده ام^۱

(تحفه سامی، ص ۵۷-۵۸. روز روشن، ص ۷۳- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۳)

صدر تبریزی

صدرالدین محمد (فرزند ملارضا متخلص به شفای تبریزی) از ادبا و سخنوران سده ۱۳ ه.ق. است. در علوم شرعی و فنون ادبی و لغت عربی ید طولایی داشت و تحصیل علم و ادب را اول در خدمت والد ماجد و بعد از آن در عتباب عالیات از آقا سید مهدی بروجردی و

۱- در روز روشن این بیت به نام امیر قمرالدین محمد ثبت شده است.

آقا سید علی مجتهد و سایر علمای عظام کرد. در اطلاع از مسایل شرعیه و آگاهی از فنون ادبیه بی نظیر بود.

صاحب نگارستان دارا می نویسد: «مؤلف فقیر را از ایام قدیم با والد لازم التعظیم ایشان دوستی و یک دلی و محبت و وداد به سرحد کمال بود و با ایشان نیز آشنایی و مودت و یگانگی دور از ملال و خارج از افسردگی و کلال دارم».

طبعی موزون و نظم و نثری با حلاوت به پارسی و عربی دارد.

از اوست:

انیس الصب فی الحب العناء	فلیس عن العناء له الفناء
فان شئت احینی اوشئت فاقتل	فعیش الصب والموت سواء
ایامرضی الهوی موتوا بغم	فداء الحب لیس له دواء

فرهنگ عباسی: ابن یوسف در فهرست کتابخانه سپهسالار ضمن معرفی این کتاب می نویسد... یقین پیدا می کنیم که مؤلف فرهنگ عباسی همین صدرالدین می باشد و مؤلف نگارستان از این فرهنگ وی خبر نداشته که در کتاب خود آنرا یاد نکرده است.

از دیباچه آن معلوم می شود که این کتاب در تاریخ ۱۲۲۵ ق. به امر نایب السلطنه عباس میزرا تألیف یافته و مشتمل بر لغات فارسی و موافق حروف آخر کلمات مرتب شده و لغات مترادف را در ذیل یکی از مشاهیر آنها ذکر نموده است و در ترتیب کتاب گوید:

ترتیب کتاب من چنین است	ای عدل تو در زمانه ظاهر
از فصل بگیر حرف اول	وز باب بگیر حرف آخر

(نگارستان دارا، ص ۱۰۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۲۸، ص ۳۷۰ - فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶)

صراف تبریزی

حاجی رضا متخلص به صراف از سخنوران تبریز و مردی عاشق پیشه و بی آزار بود. انجمن ادبی لنکرانی بیشتر اوقات در خانه او تشکیل می یافت وی از غایت علاقه بر علم و ادب برادر خود میرزا جعفر صراف را از کسب و کار بازاری منع و برای اکمال فضل و دانش به عراق عرب روانه کرد و وی در محضر شیخ هادی تهرانی تحصیل نمود و در سلک علما در آمد.

صراف به سال ۱۳۲۵ ه‍.ق. وفات یافت. شادروان حاجی محمد نخجوانی در تاریخ فوت او ماده تاریخ: (مرد صراف سخن = ۱۳۲۵) را ساخته و مرحوم تربیت از سالک تبریزی ماده تاریخی به ترکی آذربایجانی آورده و صفوت نیز در داستان دوستان دو بیت عربی در تاریخ فوت او انشا کرده است.

مثنوی تهذیب الاخلاق وی به سال ۱۳۴۴ ق. در تهران و به سال ۱۳۳۴ ق. در تبریز به چاپ رسیده است. و دیوان اشعارش مشتمل بر قصاید و غزلیات و مراثی به فارسی و ترکی آذربایجانی به سال ۱۳۴۴ ق. و ۱۳۱۳ ش. در تبریز و سال ۱۳۳۴ ش. در تهران طبع شده است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

ز جمع نو خطان خوشخط و خالی کرده‌ام پیدا
 ز خیل مهوشان ابرو هلالی کرده‌ام پیدا
 بت داود صنعت، عیسوی مذهب، ملک فطرت
 سلیمان حشمت و یوسف جمالی کرده‌ام پیدا
 نهال ناامیدی عاقبت امید بار آرد
 بدین امید من هم نو نهالی کرده‌ام پیدا
 نشستم باقد هم چون کمان اندرکمین آخر
 به تیر غمزه صید افکن غزالی کرده‌ام پیدا
 ز جان گر کاستم بر عشق افزودم بسی شادم
 بحمدالله کزین نقصان کمالی کرده‌ام پیدا
 نه تنها من سپردم دل به چین طره‌اش کآن جا
 هزاران هم چو خط آشفته حالی کرده‌ام پیدا
 چو «صراف» از دل دیوانه‌ای غافل چه می‌خواهی
 دراین دیوانگی جاه و جلالی کرده‌ام پیدا

می‌برد ناله زارم به فلک زاری دل بین چه‌ها می‌کشم از دست گرفتاری دل
 عاقبت خون شود از دیده بر آید بیرون گر نیاید غم عشق تو به غمخواری دل

گله از نرگس بیمار تو دارم نه ز تو تاکنون هیچ نپرسیده ز بیماری دل
 اهل عالم همگی مست زهم صحبت مست شده سرمستی «صراف» زهشیری دل
 از اشعار ترکی صراف:

چشم سیه یار، دل پیریلن اوینار آهوی خطا دیدیه باخ شیریلن اوینار
 آئینه ده اوز عکسینه یاریم اولوب عاشق صورتگره باخ چکدوغی تصویریلن اوینار

معشوقه ده چون عشوه و ناز اولماسا اولماز عاشقده او دور عجز و نیاز اولماسا اولماز
 درویشوم ای شه منه بیر مرحمت ائیله شاهشته اگر بنده نواز اولماسا اولماز
 زاهد دئمه آخر ندو بو عشق مجازی بیچاره حقیقتده مجاز اولماسا اولماز

ای جوان پیر اولاسان یاخشی منی پیرائله دون
 قوجالارتک بوجوانلیقدن زمین گیر ائله دون
 بوسینیق سینه مه و وردون نه گوزل سنگ جفا
 انوین آباد اولا ویرانه نی تعمیر ائله دون

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۰ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۰۸ - ۱۱۰ - داستان دوستان، ص ۴۵ - ۴۶ - دیوان صراف)

صفای تبریزی

میرزا فضل علی آقا مولوی فرزند حاجی میرزا عبدالکریم (ملاباشی آذربایجان) فرزند میرزا ابوالقاسم و او فرزند میرزا محمد ایروانی اصل تبریزی مسکن در سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۷۸ در تبریز تولد یافت و بعد از تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و ریاضیات، در خدمت میرزا محمد حسن زنوزی فقه و اصول را فرا گرفت و نزد والد دانشمند خود به تحصیل تفسیر و کلام پرداخت و بعد به قصد تکمیل معلومات به عتبات عالیات مشرف و به درجه اجتهاد نایل گشت و به سال ۱۳۰۷ ه.ق. به تبریز برگشت و به تدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت. محفل وی مرجع استفاده فضلا بود تا در سال

۱۳۲۴ ه.ق. به نمایندگی مجلس شورایملی برگزیده شد و در سال ۱۳۲۶ ق. که به دستور محمد علی شاه قاجار مجلس به توپ بسته شد و آزادیخواهان مورد شکنجه قرار گرفتند خانه وی نیز به غارت رفت و به سال ۱۳۳۶ هجری قمری برای معالجه به اروپا رفت و چندی دراستکهلم و لندن و برلین اقامت کرد و چون معالجات مؤثر نیفتاد شب چهارشنبه سلخ جمادی الاولی هزار و سیصد و سی و نه در برلین بدرود زندگی گفت و طبق وصیت وی در گورستان مسلمین آنجا مدفون گردید.

در سنگ قبرش این عبارات نوشته شده است:

«قال الله تعالى في الحديث قدسی لاله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. وفات نمود عالم ربانی میرزافضل علی تبریزی ایرانی ابن عالم صمدانی و عارف سبحانی میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجان طاب ثراه در شب چهارشنبه سلخ جمادی الاول سال یک هزار و سیصد و سی و نه مطابق یک هزار و نهصد و بیست و یک میلادی»^۱

میرزا محمد علیخان مولوی از نوادگان این شادروان شرح حال جامعی در حق وی نوشته و در مجله یادگار سال چهارم شماره ۷۰۶ انتشار داده و به تمام جهات زندگانی وی اشاره کرده است.

علامه قزوینی در بیست مقاله خود اشاراتی به سفر برلین و انجمن ایرانیان و هویت اعضای آن کرده و درباره فضیلت میرزافضل علی می نویسد:

«از فضیلتی مبرز این انجمن یکی مرحوم میرزافضل علی مجتهد تبریزی وکیل سابق آذربایجان بود که فی الحقیقه در ادبیات عربی او را صاحب ید طولی بل ید بیضا یافتیم».

تالیفات او:

- ۱- احکام الاراضی الخراجیه ۲- احکام ربا و بعضی تجربیات آن ۳- الاستصحاب ۴- امر الأمر مع العلم بانتفاء الشرط ۵- حاشیه ریاض المسائل سید علی طباطبایی ۵- حدائق العارفین، جلد اول آن که در عقل و جهل است در سنه ۱۳۲۴ ه.ق. در تبریز چاپ شده است
- ۷- دیوان اشعار عربی و فارسی ۸- ریاض الازهار که مانند کشکول و متفرقات است (در دو مجلد)
- ۹- سفرنامه اروپا ۱۰- شرح قصیده عینیة سید اسماعیل حمیری ۱۱- کلید دانش در

۱- تاریخ وفاتش در دانشمندان آذربایجان به خطا ۱۳۳۷ قید شده است.

صرف پارسی ۱۲ - مصباح الهدی فی حقیقة التقیة والبداء ۱۳ - منجزات المریض ۱۴ - النفع العنبری فی احوال السیداحمیری.

وی علاوه بر مراتب علمی و دینی دارای ذوقی سلیم و طبع سرشار بود و به هر دو زبان فارسی و عربی شعر می سرود و «صفا» تخلص می کرد. در مدح حضرت علی (ع) گوید:

بر خیز ساقیا که مرا شور دیگر است	سودای کفر عاشقیم باز بر سراسر است
در ده پیاله ز آن می بیفش که درد وی	بهرمس وجود چو کبریت احمر است
گشته است حال، میکده بیت الحرام ما	مستی کنونم از همه طاعات بهتر است
واعظ مکن ممانعتم از طریق عشق	کاین راه یک رهی است ز وعظ تو بر تراست
تا کی به فکر جنت و کوثر بسربری	فکر علی و آل بهشت است و کوثر است
آن سرور خدیو ولایت که مرورا	از هل اتی به فرق همایونش افسر است
چون کاشته است تخم ولایت «صفا» به دل	باوی ورا چه باک ز میزان و آذر است

از رباعیات اوست:

خواهی که اگر بینی آئینه ذات	بنگر ز علی ظهور اسماء صفات
اندیشه عقل کی به کنهش برسد	هیئات از این خام خیالی هیئات

از غزلیات اوست:

زلفت چو از نسیم صبا اضطراب کرد	آغاز اضطراب دل شیخ و شاب کرد
از عشق عالمی شده آباد از چه رو	یاران، دل بلاکش ما را خراب کرد
زاهد مزن به پیر مغان طعنه از غرور	زهد ریا جهان همه پر انقلاب کرد
تسبیح شیخ آنچه نموده است در جهان	مانند وی کجانی و چنگ و رباب کرد
اصلاح خویش کن تو «صفا» بهر تو چه سود	زاهد خطا و پیر مغان گر صواب کرد

و این بند از نوروزیه اوست:

عید فروردین و جمشیدی و نوروز است باز	داد آیین جوانی را جهان پیر ساز
جمعی از تزویر دور و دوستانی اهل راز	مجلسی زین به نباشد غم گداز و دل نواز

زود بر مجمر بسوزان عود و بریط بر نواز

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹۸ - ۲۹۹ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۸۰ - ۴۸۱ - علماء معاصرین، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۲۴ - ۱۲۵ - چهره آذربادگان در آئینه تاریخ ایران، ص ۱۸۰ - ۱۸۲ - یادگار سال ۴ شماره ۷۰۶)

صفایی تبریزی

از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری تبریز بود به سال ۹۹۳ ه.ق. که آذربایجان به تصرف رومیان در آمد^۱ ناگزیر دل از زادگاه خود برکند و در قزوین رحل اقامت افکند.

صاحب تذکره میخانه می نویسد: مرا در وطن با «صفایی» ملاقات واقع شد. در علم فقه مهارت تمام و در عمل آن جد و جهد بسیار داشت. و در قرائت قرآن مجید، قاری تمام عیاری بود و خط نسخ را به غایت خوب می نوشت، طرفه تر آن که با این همه هنر، وجه معیشت خود را از کسب دلاکی می گذرانید، اکثر فضلا و فقها و فصحا و شعرا به دکان او می رفتند، خدمت آن جماعت را بی طمع و توقع می نمود، و شبها به کتابت کلام ملک علام مشغول می بود، وقتی که مصحفی به مرور ایام به اتمام می رسانید آن را به قاریان و حافظانی که استعداد قرائت و استحقاق آن داشتند تکلف می فرمود. پیمانۀ عمرش در سنۀ ست عشر و الف (۱۰۱۶) در دارالموحدین قزوین پز شد و در مزار شهر مذکورش دفن ساختند. اشعار خوب و ابیات مرغوب از آن فرید زمان خویش بسیار مانده و لیکن بر بیاض نرفته و دیوانش ترتیب نیافته است. از اوست:

باده وحدت «صفایی» در خور هر کام نیست

وحشیی باید که بر لب گیرد این پیمانه را

تب در تن من دوش ز حرمان می سوخت چون شمع مرا ز سوز دل جان می سوخت
من بی خبر و محبت دوست به جان آتش زده آشکار و پنهان می سوخت

مرا در دیده خون چندان از آن لبهای می گون است

که هر چشمی مرا بر سر مثال رود جیحون است

تا چند دلا به نفس مزدور شوی خواهم ز لباس عاریت عور شوی
خود را به شرار آتش عشق بسوز تا شعله مثال سر به سر نور شوی

(تحفه سامی، ص ۳۱۷ - تذکره میخانه، ص ۹۰۰ - ۹۰۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۰ - ۲۳۱)

صفوت تبریزی

محمد علی صفوت در سال ۱۲۵۹ شمسی مطابق ۱۲۹۸ هجری قمری در شهر تبریز تولد یافت پدرش شیخ محمد حسن از وعاظ معروف این شهر بود. وی علوم ادبیّه و عربیه و فقه و اصول و منطق و حکمت را از محضر علماء و دانشمندان چون سیدعلی یزدی و میرزا علی لنکرانی و میرزا نصیر قره باغی و آقا ضیاء عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی و سید کاظم عصّار فرا گرفت و از آن پس وارد خدمات فرهنگی گردید و سالها بکار آموزش و پرورش مشغول بود و از سال ۱۳۲۷ شمسی پس از چهل سال فعالیت‌های فرهنگی مجاورت شهر قم را برگزید و اوقاتش در این شهر بتألیف آثار ادبی و اخلاقی و تاریخی میگذشت. تا به سال ۱۳۳۵ شمسی. به رحمت ایزدی پیوست.

صفوت شعر ترکی و فارسی و عربی می‌سرود و آثار چاپ شده‌اش بدینقرار است:

- ۱- منابع الحکم ۲- دانش و پرورش ۳- شرح حال محمد بن زکریای رازی ۴- ماء معین یا مباحث دین بضمیمه یادگار قم ۵- کلمات علیه و گوهر دانش ۶- دسته گل ۷- گل و بلبل ۸- تاریخ فرهنگ آذربایجان ۹- مرآت الاعتبار ۱۰- داستان دوستان ۱۱- نعم الرفیق ۱۲- اثر هزار و یک سخنور ۱۳- چهارده معصوم (دو جلد) ۱۴- میزان الانسان (دو جلد) ۱۵- تربیت در اسلام.

آثار خطی او:

- ۱- خریطة الفصوص دو جلد (این کتاب را بکتابخانه مجلس تقدیم کرده است) ۲- شرح حال شیخ محمد خیابانی ۳- بیست مقاله یا آه و ناله ۴- ملحقات اثر هزار و یک سخنور.

از اشعار اوست:

ارزش زندگی

مرد حقگو هدف تیر جفاست	خامشی اسپر صد گونه بلاست
سخنی را که نه کس باز شنید	لب به گفتن نکنی باز بجاست
آری آنکس که نباشد تشنه	نخورد آب اگر آب بقاست
خیر از آن جامعه امید مدار	که نه بر علم و خرد قدر و بهاست
خاک بر فرق چنین شهر گری	کاندر آن مهر و وفا زشت و خطاست
از لغات آنچه ز قاموس جدید	شده محذوف یکی لفظ وفاست
آنچه امروز نیرزد بجوی	گر ببازار بیاریش حیاست
بیهده از پی اکسیر مرو	گر مراد تو از آن صدق و صفاست
کار هر پیشه‌ور و شحنه و شیخ	همگی حيله و تزویر و ریاست
هر که دارد شرف و نفس و ادب	عاطل و باطل بیچون و چراست
رادمردی که ره راست رود	طعنه‌ها می‌شنود از چپ و راست
همه جا خانه ظلم است و ستم	ای خدا خانقه عدل کجاست
دی همی گفت یکی سوخته دل	مقصد از هستی ما رنج و عناست
صفوت آئین درستی عجب است	ارزش زندگی یکسره کاست

برگ و بر نادانی

نه بروز است فراغت بمن از غصه نه شب	با شب و روز چنین آمده جانم بر لب
کاروانی که ز صحرای عدم تا بوجود	همعنان بوده از آن توده همراه چه سود
نه طیبی که نهد بر دل ریشم مرهم	نه حبیبی که در این غمکده گردد همدم
هر دم از سینه رود آه ز ماهی تا ماه	وای خون شد دلم از عصر تمدن، صد آه
با دل آزاری و بدخواهی و باکین و حسد	بار این قافله مشکل که به منزل برسد
از بد حادثه وز فتنه این عصر دریغ	به پناهی نگرائید کسی جز سوی تیغ

دد بهتر از آدمی بد

این سخن از من بیادگار نگهدار	ای که حریصی به جمع کردن گوهر
لب ز بد خلق مردوار فرو بند	گوش همیدار از شنفتن آن کر
گر بتوانی که خوب و زشت بسنجی	ارزش خود را بسنج باش هنرور
خویش بیارا بدانچه عقل پسندد	دو رکن از خود هر آنچه مکڑه و منکر
اطلس زربفت نیست زیور انسان	حسن خداداد را چه زینت و زیور
خاصیتی نام داده مرگل و مل را	سرکه نگویند برگلاب معطر
بی‌اثر و رنگ و بو شراب نباشد	آب نریزند جای باده بساغر
خاصیت جان آدمی چو نداری	دیو بود بی‌شک از تو برتر و بهتر

آئینه و زنگی

زنگی بد هیکل و زشت و سیاه	دید یک آئینه افتاده براه
گفت ماهست این و یا خور در زمین	کاینچنین تابان و روشن باشد این
ورنه این خورشید باشد یا قمر	بی‌گمان از گنج شاهست این گهر
از زمین برداشت آنرا با شعف	گفت گنج شایگان آمد بکف
چون در آئینه نمود آندم نظر	شد ز فرط زشتی خود با خبر
در کراهت صورتی مانند غول	هر کس از دیدار او با شد ملول
بانگ زد که نرّه غول زشت رو	بر چنین صورت نزیید جز تفو
چون چنان بودی بدور انداختند	رایگان دادند از کف باختند
ناصرحان آئینه، مردم زنگیند	اهل دل صفوت بدین سان می‌زیند
هر کجا روشن دلی بینی و راد	زنگی و آئینه را آور بیاد
کس نبیند روی خود را بی مدد	خویشتن بینی رها کن تا ابد

صوفی تبریزی

محمد صالح متخلص به «صوفی» از سخنوران روزگار شاه عباس دوم است محمد عارف شیرازی صاحب تذکره لطایف الخیال^۱ (مؤلفه ۱۰۷۶ - ۱۰۷۸) این بیت را به نام او ثبت کرده است:

ای عزیزان گر صدای بال مرغی بشنوید مرغ روح ماست در پرواز برگرد شما
(لطایف الخیال (نسخه عکسی) - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۱۷)

صوفی تبریزی

میر محمدعلی از بذله سنجان تبریز بود. از اوست:
بس که از پیکان ناز او مشبک شد تنم
سایه ام از رهگذارش هم چو دام افتد به خاک
(روز روشن، ص ۳۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۳۷)

صهبای تبریزی

میرزا عبدالغفار از سخنوران نیمه اول سده دوازدهم هجری قمری است. قانع تتوی او را از نجبای تبریز معرفی کرده و نوشته است که همراه نواب رضی محمدخان در بلده آمد به تمام حرمت بسر می برد، به مناصب و خدمات عمده و فوجداریهای پرگنات معیشت می کرد نسبت دامادی با دیوان فضایل علی خان درست کرد و همین جا اواخر عهدنواب سیف الله خان (۱۱۳۷ - ۱۱۴۲ هـ.ق) از صهبای کل من علیها فان نوش کرد و رخ در نقاب خاک کشید. از اوست:

۱ - مرحوم تربیت در چند مورد از جمله (ص ۱۶۶)، ص ۱۹۲ دانشمندان آذربایجان و ذیل همین صوفی تبریزی) به خطا «بقایبی تفرشی» را مؤلف لطایف الخیال معرفی کرده است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تاریخ تذکره ها، ج ۲، ص ۶۲۰.

خدا به هر که نداده ست، خلق هم ندهد کشد همیشه مصور برهنه عریان را
در واقعه کربلا گوید:

هلال نیست، زبس دست زد به سر عیسی شکست ناخن نورانی از ید بیضا
ز کربلا سخن هیچ کس شنیده نشد که هم چو ابر سراپا زگریه دیده نشد

(مقالات الشعرا، ص ۳۶۶ - ۳۶۷)

صیرفی تبریزی

از شاعران سده دهم هجری قمری است. صاحب مجمع الخواص می نویسد در تبریز مقابل میدان کشتی گاه به صرافی اشتغال داشت و یک چشمش معیوب بود. شعرا نیز در آن جا گرد آمده هنگامه شعر را گرم می ساختند و از این جهت مشارالیه صورت ملک الشعرای به خود می گرفت و اگر شاعر غریبی می آمد ره آورد را در پای تخت وی به یاران تقدیم می کرد.

از قضا روزی «میرصنعی نیشابوری» برای امثال و اقران خود شعر می خواند مولانا اعتراض ناموجهی کرد و هر چند «میر» جوابهای موجهی داد سودمند نیفتاد میر این بیت «لسانی» را خواند:

من می بیغش و ارباب مروّت بی ذوق زر من خالص و صراف سخن نابینا
سام میرزا از او تحت عنوان «صیرفی کور» یاد کرده و نوشته است که در شعر و ادای شاعری خسرو و سعدی و حافظ را از غایت خود بینی به خاطر نمی آورد.

او با مولانا فانی و معروف تبریزی مصاحبت داشت و در وادی سخنوری تتبع خواجه آصفی می نمود. مردی پاکیزه روزگار بود و اوقات خود را به عبادت و ریاضت صرف می کرد.

به این مطلع خواجه آصفی:

دردی که دل ز دست تو می کرد می کند بر دل چگونه دست نهم درد می کند
چنین جواب گفته است:

نامرد پیش تیغ تو رو زرد می کند تیغ تو فرق مرد ز نامرد می کند

از اوست:

به باد نیستی در داد عشقت خاکساران را
به رقص آورد مهرت همچو ذره شهر یاران را

دمی که از تو به دل ناوک ستم دیدم
هزار مرتبه پیکان به روی هم دیدم
سواد عمر مرا خط کشیده است اجل
چو بر صحیفه رویش خط رقم دیدم
به کوه و دشت چو مجنون و کوه کن گشتم
نه در عرب چو تو شوخی، نه در عجم دیدم
چو غنچه سر به گریبان کشیده جمعی را
ز تنگی دهنش روی در عدم دیدم
اگر چه در سر کوش فتاده بسیارند
چو «صیرفی» به رهش اوفتاده کم دیدم

(نحفه سامی، ص ۲۶۱ - مجمع الخواص، ص ۲۶۹ - ۲۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۰ - ۲۴۱)

ضیای تبریزی

ضیاءالدین یوسف فرزند مولانا حاجی تبریزی در خدمت مقیم خان ابهری بوده و از
شعرای سده یازدهم هجری قمری است

(مجله پارس دوره اول شماره ۴ - ۱ صفحه ۷۰)

ضیاءالدین تبریزی

شیخ ضیاءالدین تبریزی از شاعران اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری
است. به سال ۷۱۳ در گذشته و در چرنداب مدفون است. مؤلف هفت اقلیم می نویسد که

وی مستجاب الدعوه بود و با وفور زهد و تقوی گاهی زبان به شهد شعر شیرین می ساخت.
در دانشمندان آذربایجان به نقل از تاریخ گزیده رباعی معروف صاین الدین تبریزی:
«دوش این دلم از درد جدایی می سوخت»
به او نیز نسبت داده شده است.

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۱۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۱ - تاریخ نظم و نثر، ج ۲، ص ۷۶۹)

طالب تبریزی

میرزا طالب فرزند حاج میرزا خان کمال بیگ تبریزی از سخنوران سده یازدهم هجری قمری است. در عباس آباد اصفهان ساکن بود پدرش تجارت می کرد و مشرب درویشانه داشت. میرزا طالب هم از اکثر علوم خبردار بود اطوار دلنشین و حرکات نمکین داشت بعد از فوت پدر اندوخته های او را خرج کرد و تهی دست شد.
نصرآبادی می نویسد: الحال به درد فقر و پریشانی ساخته در کمال سازگاری و رضامندی سلوک می کند و زبان به شکوی و شکایت نمیگرداند و به این معنی شاکر است.
چنان که خود گوید:

دولت کون و مکان در خور اقبال ندید اختر طالع ما تعبیه دیگر داشت
در ترتیب نظم طبعش خیلی قدرت دارد در جواب تحفة العراقین یک مثنوی ساخته و
ساقی نامه یی نیز در بحر ساقی نامه «ظهوری» گفته است.
از مثنوی اوست:

ماییم مقامران افلاک	محبوس قمارخانه خاک
سر در سر کار دل نهاده	کونین به داو عشق داده
در ششدر شش جهت نشسته	از بست و گشاد دهر رسته
در پنجه پنج حس مسخر	در دامن امهات مضطر
مغلوب مثلث موالید	از هر دو جهان گزیده تجرید
از کثرت خلق گشته منفک	از نقش جهان ندیده جز یک
ز این تخته مهره خیالی	داریم کمال بی کمالی

این طرفه که کعبتین گردون	نآورده به غیر نقش وارون
شطرنجی روز و شب برابر	از روم و حبش کشیده لشکر
هر تفرقه‌یی که هست باماست	آسوده دلی نصیب اعداست
محبوس تعینات ماییم	رد کرده کاینات ماییم
آن روز که این طلسم بسته‌ست	منصوبه ما چنین نشسته‌ست
مانده به هزار دیده حیران	در حقه جسم و مهره جان
از عشق حقیقی و مجازی	قانع گشته به حقه بازی

مناجات:

یارب به دلی که نور معنی‌ست	آیینۀ طلعت تجلی‌ست
کز نور حقیقتم خبر ده	بینایم از ره نظر ده
حسرت زده لقای خود کن	آیینۀ رو نمای خود کن

خطاب به آفتاب

ای جام جهان نمای بینش	جمشید سواد آفرینش
ای صورت جام و معنی جم	آیینۀ رو نمای عالم
روشنگر صبح و صیقل ماه	بینایی دیده سحرگاه
از توست در این بلند ایوان	فانوس خیال چرخ گردان
بحر از کف همت تو در جوش	کان از کرم تو خانه بر دوش
از حکم تو کوه تا کمر بست	رنگ زر و نطفه گهر بست
در حجره چرخ آبنوسی	هم ماشطه‌ای و هم عروسی
دست تو کشیده از تجمل	دامان نقاب از رخ گل
سبزه خط بندگیت داده است	پیش تو به خاک رو نهاده است
هر لاله که طرف باغ دارد	از بندگی تو داغ دارد
مهر تو گشوده تا به دامن	پیراهن غنچه را گریبان
قهر تو فکنده است گستاخ	دستار شکوفه از سر شاخ

هر گل ز تو جسته آبرویی	از حسن تو برده رنگ و بویی
نیلوفر و شنبلیله و سنبل	رعنا و بنفشه، خیری و گل
زین حجله هفت پرده هر هفت	در حجله ناز کرده هر هفت
بر حسن تو والهست و مفتون	سرو لیلی و بید مجنون

در تعریف کوه

ابدال صفت به خود خزیده	چون منتهیان به حق رسیده
از ساقی نامه اوست:	
الهی به مستان صهبای عشق	به مجنون نهادان صحرای عشق
به نازک قبایان گل پیرهن	به آینه سازان لطف بدن
به همواری دشت افتادگی	به رعنائی نخل آزادگی
به شوقی که کام روان می دهد	به نازی که منت به جان می نهد
که پیمانها را از اندازه بیش	تهی ساز از خویش و پرکن ز خویش
غزل:	

شاهراه عشق را باشد عصا افتادگی	غایت مطلب خموشی، مدعا افتادگی
نونهال گلشن قدسی و ما خاک رهیم	از تو ناز و گردن افرازی، زما افتادگی
جاده ها بر ره ز نعل واژگون افکنده ایم	مطلب ما مبهم است از پیش پا افتادگی

با این که بتان شکوه ما گوش نکردند	جرمی که نکردیم فراموش نکردند
آغوش گشادیم برین کبک خرامان	یک جلوه به اندازه آغوش نکردند
رباعی:	

ای خلق تو بر خلق عیان از ره عین	موقوف شفاعت تو جرم کونین
آن جا که شفاعت تو باشد، ترسم	از خلق حسن بگذری از خون حسین

طالب تبریزی

ابوطالب تبریزی، شاعر و طبیب (مقتول به سال ۱۰۱۴). وی در تبریز در خانواده‌ای اصیل و سرشناس تولد یافت، طب و ادب را همانجا فراگرفت و آنگاه به قزوین رفته، به طبابت پرداخت (اوحدی، ۱۵۰؛ تربیت، ۲۴۳)، ولی چندی بعد ظاهراً به سبب آشفتگیهای ناشی از مرگ شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴ ق/ ۱۵۷۶ م) به زادگاهش مراجعت کرد و مدتی ملازم حمزه میرزا بود. بعد از فترت تبریز (۹۹۳ ق) در اواخر سلطنت سلطان محمد خدا بنده دوباره به قزوین بازگشت و در میدان سنگ آنجا مطبی دایر نمود و غالباً با یاران سخنور خود مجالس شعر ترتیب می‌داد. چندی نگذشت که به دربار شاه عباس اول راه یافت و در ۹۹۸ ق که شاه، برادرزاده خود حیدر میرزا را به استانبول می‌فرستاد، ابوطالب را نیز جزء همراهان او کرد. حکیم به مصاحبت سلطان مراد سوم که خود شاعر بود و «مرادی» تخلص می‌کرد. سرافراز شد و مورد احترام و نوازش او قرار گرفت. در نتیجه، شاعر که اوضاع آن دیار را با طبع خود سازگار دیده بود، از آستانه ولی نعمت روگردانید و با عثمانیها دوستی به هم رسانید و به خدمت جعفر پاشا محافظ قلعه تبریز درآمد. روزی در مجلس جعفر پاشا سخنان ناخوشایندی درباره صفویه بر زبان او گذشت و پس از آنکه تبریز در ۱۰۱۲ ق/ ۱۶۰۳ م به دست سپاهیان شاه عباس مجدداً فتح شد، به سعایت بدخواهان و به فرمان شاه در ۱۰۱۴ ق کشته شد.

ابوطالب در شعر «طالب» تخلص می‌کرد. از اشعارش نمونه‌هایی در تذکره‌ها، از جمله عرفات اوحدی و تذکره ناظم تبریزی آمده است، ولی در هیچ یک از منابع شناخته شده از دیوان اشعار و یا سایر آثار ادبی و علمی او یادی نشده است.

تقی‌الدین کاشانی تذکره‌نویس معاصر ابوطالب و مؤلف خلاصه‌الاشعار وزیده‌الافکار، شرح حال او را به رشته تحریر در آورده است. نیز به ملاقاتش با ابوطالب در اوایل سلطنت شاه عباس اول در قزوین اشاره کرده است. از شاعران، کمال‌الدین شیخ‌ابوالفضل معروف به چلبی بیگ و متخلص به «فارغ»، غیاث دراز یزدی، حسن بیگ مقیمی، و طوفی تبریزی با وی معاشرت و مصاحبت بیشتری داشته اند

این اشعار در جنگ شماره ۲۷۶۳ متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی به نام وی ثبت شده است:

در فرقت تو زنده نه از سخت جانیم جان از کمال ضعف نیاید به لب مرا

سرایت بین محبت را که با صد گونه بی مهری

چو می بیند ز دورم می شود تغییر حال او را

بی هم‌رهی غمزه خونریز او اجل مشکل که صرفه‌یی برد از جان سخت ما

«طالب» نداشت تاب نگاه تو روز وصل پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت

خویش رازنده به این حال از آن می‌خواهم که مرا هر که ببیند هوس او نکند

دل راکی آن طاقت بود کز فکر جانان بگذرد

با یک جهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد

من راه هجران را به خود هرگز نمی‌دادم ولی

آتش ره خود وا کند چون در نیستان بگذرد

یار با غیر و غم عشق در آغوشم بود مرگ صد بار به از زندگی دوشم بود

بازم از افسون زبان بند تمنا کرده‌ای خوش در بی طاقتی بر روی ما وا کرده‌ای

چون تو انم از تو دل برداشتن ای غم که تو ترک عالم از برای خاطر ما کرده‌ای

(مأخذ مذکور در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (مقاله نگارنده)

طالب تبریزی

میرزا ابوطالب خان از نویسندگان و سخنوران تبریزی اصل و اصفهانی مسکن سده ۱۲ هجری قمری بود. پدرش حاجی محمد بیگ خان تبریزی در عهد نادر شاه از اصفهان به هندوستان رفت و ابوطالب به سال ۱۱۶۵ هجری قمری در لکهنو پا به عرصه زندگی نهاد و در آنجا نشوونما یافت. عبداللطیف شوشتری مؤلف تحفة العالم که با وی معاشر و محشور بوده در کلکته ملاقاتش کرده و او را به استغنای طبع و استقلال مزاج ستوده و چنین نوشته است:

«میرزا ابوطالب خان بن بیگ خان تبریزی اصفهانی، والد او در عهد نادر شاه به هند افتاده در لکهنو ماند و از او همین یک فرزند ذکور به وجود آمد ذهنی رسا و فطرتی عالی و بسی بزرگ منش و پسندیده اقبال است. از بدو شعور در حجر تربیت اعظم و هوشمندان قزلباشیه تربیت یافته و به سخن سرایی و سخن سنجی رغبتی تمام دارد و مورخی بی نظیر و نکته دانی بی مانند است، قصوری که در سخن سرایی دارد، به فهم سخنان نیکو تدارک آن کرده به حافظه قوی بسیار از اشعار مشکله قدمای شعرا را چون خاقانی و انوری و امثال ذلک از بردارد و به سر انگشت فکرت دقیق مواضع مشکله را حل نموده است تذکره الشعرا بی دارد که مقدار فهم و سلیقه اش از آن هویدا است در صحبت و گرمی مجلس بی مانند است در سر کار اصف الدوله، به استعداد ذاتی ترقی نموده در سلک امرای عظام منسلک گردید، اراده تفویض نیابت خود را به او داشت اشخاصی که در پایه آن کار بودند در شکست کار او کوشیدند تا او را از آن اراده باز داشتند و وی و او به تدریج مضمحل ساختند و از نظر انداختند آن بلند همت به کلکته آمده اقامت نمود پس از چندی به عزم سیاحت عالم به انگلستان رفت و در آنجا از پادشاه ذیجاء و از امرا و اعظام عزت و احتشام یافت اکنون (۱۲۱۶ هـ.ق) روزگاری به عزت دارد. مکتوبی از او از فرنگ رسیده ورود انگلستان و سلوک پادشاه و اعظام را با خود نگاشته بود با من یگانه و دوست بی همال و بیشتر اوقات را در کلکته با من بسر می برد و از صحبت روان پرور خویش محظوظ می داشت در مردی و مردانگی و شجاعت و اخلاق پسندیده به کمال و در استقلال مزاج و استغنا قدوه امثال است هر چه

فلک بر وفق مرام نگردید او به مذلت و مسکنتش تن در نداد و گردن به قلاده منت و احسان امثال و اقران نهاد و با احدی از دنیا داران فروتنی نکرد از روز مفارقت پیوسته در یاد دل اخلاص منزل اخلاق آن نیکو بنیاد را فراموش نمی‌کند رزقنا الله فی اشرف الاماکن لقائه» ص ۲۹۱-۲۹۲.

«طامس ولیم بیل» هم که از معاصران او بود چنین می‌نویسد:

میرزا ابوطالب خان لندنی پسر محمد بیگ خان بود، چون در سنه هزار و دویست و سیزده هجری قمری مطابق سنه ۱۸۹۹ عیسوی از راه دریای شور به ولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی می‌گفتند. بعد از مراجعت از آن سفر که در سنه ۱۲۱۸ هجری قمری اتفاق شده کتابی موسوم به «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» در وقایع سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه ۱۲۲۰ هجری قمری مسافر ملک عدم گردید. مؤلف حسب خواهش پسر او میرزا یوسف باقر این دو تاریخ در وفات او گفته:

رخت سفر چو بست «ابوطالب» از جهان هوش و حواس عالمیان از دماغ رُفت
هاتف زغیب با دل افکار ناگهان از بهر سال فوت «دو صد باره آه» گفت^۱

ایضاً:

برفت چون ز جهان «میرزا ابوطالب» دو دیده در غم مرگش به بحر اشک نشست
بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش که بود سال وفاتش هزار و دویست و بیست
وی ظاهراً در کلکته به رحمت ایزدی پیوسته است. مرحوم تربیت تاریخ فوت پدر او را سال ۱۱۸۰ ه.ق. و خود او را به خطا ۱۲۲۱ قید کرده است.

آثار ابوطالب:

صاحب ریاض الوفاق می‌نویسد:

آن گوهر بحار دقیقه یابی در جامعیت فنون فضایل و کمالات مشهور و به استقامت فکر وجودت ذهن مسلم جمهور بود. طبعی به حکمت آشنا و زبانی به سحر بیانی گویا و در شعر و شاعری رغبتی رسا داشت چنان که تذکره‌یی از کلام شعرای نامدار موسوم به

۱ - نعمه این تاریخ «دل افکار» است یعنی کاف که عدد آن بیست است و با «دو صد آه» که هزار و دویست است جمعاً ۱۲۲۰ می‌شود.

خلاصة الافکار تسوید نموده در آن از منظومات خود غیر از چند رباعیات درج نفرموده از آن است در وصف قحط سال:

امسال وجود دانه از قلت آب چون جنس وفا به دهر گشته نایاب
چندان که به مرگ دوست هم دانه اشک مشهود نمی شود به چشم احباب

۱- خلاصة الافکار در ۱۲۰۶-۱۲۰۷ ه.ق. تألیف و در تاریخ تذکرها چنین معرفی شده است: «تذکره عمومی ست در ذکر چهارصدونود و دو شاعر قدیم و جدید که تقسیم به یک مقدمه درباره شعر فارسی و قواعدی که در ذکر تذکره نویسی باید ملحوظ داشت و بیست و هشت حدیقه در ذکر سیصد و نه شاعر متقدم و متوسط و متأخر (هر حدیقه برای یک حرف) و یک ذیل در ذکر نام و ثبت بیتی چند از یکصد و شصت شاعر که در نظر مؤلف مجهول الحال بوده اند، و یک خاتمه در احوال بیست و سه تن از معاصران و خود مؤلف.

ابوطالب خان در این کتاب از هر نوع شعری آورده است، ولی مثنوی نسبت به سایر اقسام شعر بیشتر است. از کتب منثور و مکاتیب و منشآت صاحبان تراجم نیز آن چه دستیاب شده است مسطور داشته، و با آن که منتخبات علی قلی خان واله مؤلف ریاض الشعرا را نپسندیده و بر او خرده گرفته است، در نقل تراجم و اشعار از کتاب وی استفاده بسیار کرده است.

چنین آغاز می شود: «لآلی منثور سپاس و ستایش به استحقاق نثار دامن کبریای ناظمی تواند بود که...الخ».

و بدین دو بیت مؤلف انجام می پذیرد:

چشمم که بسان ابر نیسان گرید تنها نه بر آن نوگل خندان گرید
بی منظر خوب آن انیس یکتا بر حال بد خویش دو چندان گرید

تاریخ شروع و ختم آن را نیز در پایان کتاب چنین آورده است:

«گل بیخار و گنج بی رنج است» (۱۲۰۷) سال تاریخ این خجسته نگار
ور تو از مبدأش بخواهی، گو «جمع یکجا خلاصة الافکار (= ۱۲۰۶)»
بر روی هم می توان گفت این تذکره به داشتن برخی اطلاعات سودمند - گر چه

در بسیاری جاها، مختصر - درباره سرایندگان زبان و اشتغال بر نمونه‌های شعری آنان، ممتاز است و از تذکره‌های بسیار سودمند به حساب می‌آید، اما گلچین معانی ضمن بررسی تحلیلی این اثر به پاره‌ای از اشتباهات آن اشاره کرده و اظهار داشته است که تقریباً «آنچه ابوطالب‌خان در این تذکره درباره شعرا نوشته، بی اعتبار است و این قسمت از تذکره او را با «ذیل» آن به کلی باید حذف کرد...، ولی خاتمه آن اصیل و معتبر است»

۲- رساله‌ای در علم اخلاق، حدود ۴ صفحه.

۳- رساله‌ای در مصطلحات موسیقی، در ۳ صفحه

۴- رساله‌ای در علم عروض و قافیه، در ۲ باب.

۵- رساله‌ای در فنون طب، در حدود ۳۰ صفحه. این اثر، نوشته‌ای است کوتاه از مقوله مطالب مخزن الادویه عقیلی خراسانی.

۶- لب‌السير و جهان‌نما، تاریخ مختصر عمومی جهان و زندگی نامه گروهی از شخصیت‌های تاریخی و شرح کوتاهی از تاریخ عصر جدید اروپا و آمریکا که ابوطالب آن را در ۱۲۰۸ ق ۱۷۹۴م در ۴ باب به نام آصف‌الدوله تألیف کرده است: باب اول، در احوال انبیاء؛ باب دوم، در وقایع خلفا؛ باب سوم حاوی زندگی نامه فلاسفه یونان و روم، صحابه پیامبر اکرم (ص) و تابعین و علما و شعرای اسلام؛ باب چهارم، در شرح احوال سلسله‌های مشرق زمین که معاصر خلفا بوده، یا پس از آنان تشکیل شده‌اند. بخشی از این باب به راجه‌های هند، شاهان دکن و کشمیر و بعضی پادشاهی‌های دیگر اختصاص یافته است ۴ رساله یاد شده و لب‌السير به آخر غالب نسخه‌های خطی خلاصه‌الافکار منضم شده است. نسخه‌های مستقلى هم از لب‌السير در پاره‌ای از کتابخانه‌ها یافت می‌شود.

۷- تصحیح دیوان حافظ. ابوطالب‌خان ذیل شرح حال حافظ شیرازی در خلاصه‌الافکار، گزارش می‌دهد که به پیشنهاد یکی از آشنایان انگلیسی خود، از روی ۱۲ نسخه خطی، دیوان را تصحیح و در اواسط ۱۲۰۶ ق در ۱۲۰۰ نسخه به چاپ رسانده است این چاپ دیوان حافظ باید نخستین یا یکی از نخستین چاپ‌های دیوان حافظ باشد.

۸- تفضیح الغافلین. ابوطالب‌خان این کتاب را که شامل وقایع روزگار آصف‌الدوله محمدعلی‌خان است، در ۱۲۱۱ ق به سفارش سرگرد ریچارد سن انگلیسی نوشته و در آن اوضاع سیاسی و اجتماعی هند دوران آصف‌الدوله را به تصویر کشیده و نابسامانی‌های

اقتصادی و فعالیتهای عوامل شرکت هند شرقی را گزارش کرده است. این کتاب در ۱۳۰۲ ق ۱۸۸۵م توسط هوی به انگلیسی ترجمه و با عنوان «تاریخ آصف الدوله» در الله آباد هند منتشر شد. متن فارسی این کتاب را عابد رضا بیدار تصحیح و در ۱۳۴۳ ش. در دهلی منتشر کرد. ۹- دیوان. از ابوطالب شماری قصیده، غزل و رباعی باقی مانده که نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا موجود است. ابوطالب بسیاری از سروده‌های خود را در خلال بعضی از آثار دیگرش گنجانده است. زبان شعر او فارسی ناب ایرانی نیست و تأثیر فارسی هندوستانی و پاره‌ای انحرافات از دستور زبان فارسی اصیل در آن به چشم می‌خورد.

۱۰- معراج التوحید، رساله‌ای است منظوم در علم نجوم با مقدمه‌ای به نثر که ابوطالب آن را به خواهش دوستی در ۱۲۱۹ ق ۱۸۰۴ م تصنیف و به ابوالفتح سلطان محمد صفوی اهدا کرده است.

۱۱- مسیر طالبی فی بلاد افرنجی، معروف‌ترین اثر ابوطالب، در ۳ جلد شامل شرح سفرهای پنجساله وی به اروپا و افریقا است. ابوطالب پس از بازگشت به کلکته، یادداشتهای سفر خود را در ۱۲۱۹ ق به صورت سفرنامه‌ای تنظیم کرد و نام مسیر طالبی فی بلاد افرنجی بر آن نهاد.

مسیر طالبی کتابی است مفصل، شیرین و خواندنی و شاید بتوان آن را یکی از بهترین سفرنامه‌های ایرانیان در سده‌های اخیر شمرد. اطلاعاتی که او درباره زندگی ملت‌ها، آداب و رسوم، معماری شهرها، کتابخانه‌ها، تماشاخانه‌ها و کارخانه‌های کشورهایی که از آنها دیدن کرده بود، به دست می‌دهد، ارزش تاریخی زیادی دارد. وصف‌های او از لندن - که او بیش از ۲ سال را در آن سپری کرده - از همه مفصل‌تر است. از ترکیبها و اصطلاحاتی که در این اثر به کار رفته، تأثیر لهجه فارسی زبانان هند به خوبی مشهود است. از ویژگیهای دیگر مسیر طالبی اشتمال آن بر انبوهی واژه و ترکیب از زبانهای اروپایی است که ابوطالب چون معادل فارسی برای آن نداشته، عیناً آنها را در گزارشهای خود آورده است.

پیش از چاپ متن فارسی مسیر طالبی، چارلز استوارت آن را در ۱۸۱۰ م به انگلیسی ترجمه کرد و در ۲ جلد در لندن منتشر ساخت. این ترجمه در ۱۸۱۴ م همراه با اضافاتی مجدداً چاپ شد. در ۱۸۱۲ م، میرزا حسنعلی پسر ابوطالب خان و میر قدرت علی، متن، دست نوشته مسیر طالبی را ویرایش کرده، در کلکته به چاپ رساندند. علاوه، در ۱۸۱۱ و

۱۸۱۹ م، ترجمه‌هایی به فرانسه از روی متن انگلیسی انجام گرفت و در پاریس منتشر شد. در ۱۸۱۳ م ترجمه‌ای در ۲ جلد به هلندی و در همین سال ترجمه‌ای به آلمانی در وین به چاپ رسید. بخش اول مسیر طالبی در ۱۹۰۴ م به زبان اردو ترجمه و در مرشدآباد هند چاپ شد. در ۱۸۲۷ م خلاصه‌ای از متن فارسی مسیر طالبی که دیوید مک‌فارلین ترتیب داده بود، در کلکته به چاپ رسید. مسیر طالبی در ۱۳۵۲ ش به کوشش حسین خدیو جم برای نخستین بار، اما نه چندان منقح در تهران چاپ شد. در این چاپ مجهولات روشن نشده و گفتنیهای ناگفته بسیار دارد.

از اشعار اوست:

هم آن آب و هوای اعتدالش	زهی لندن؛ و وضع بیمالش
خدا از دست خویششن آفریده	چو مسبارل به خوبی کس ندیده

این مثنوی با ترجمه انگلیسی آن به سال ۱۸۰۷ میلادی در لندن به طبع رسیده است.

(تحفة العالم، چاپ حیدر آباد، ص ۲۹۱ - ریاض الوفاق، ص ۵۷ - ۵۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۳ - ۲۴۴ - مؤلفین مشار، ج ۱، ص ۱۵۷ - تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۵۶۴ - ۵۷۴؛ ج ۲، ص ۷۳۳ - دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ج ۵، ص ۶۲۵ - ۶۲۸)

طالبوف تبریزی

حاج میرزا عبدالرحیم مشهور به طالبوف فرزند استاد ابوطالب نجّار بسال ۱۲۵۰ هجری قمری در تبریز زاده شده ولی بیشتر در تمرخان شوره قفقاز بسر برده است و بسال ۱۳۲۸ قمری در همانجا وفات یافته است. وی در حدود ۱۶ سالگی به تفلیس رفت و به تحصیل زبان روسی و ادبیات آن پرداخت و متدرجاً نزد رجال و دانشمندان روسیه به درستیکاری و راست گفتاری - شناخته شد و سپس در تمرخان شوره - دارالحکومه داغستان اقامت کرد و مورد احترام جمیع مسلمانان و جزو ایشان گردید و خانه‌اش مقصد امرا و علما و اعیان و ملجاء نیازمندان و مستمندان شد.

وی یکی از نخستین نویسندگان فارسی است که ایرانیان را به تالیف رمانهای علمی و تأثر و ترجمه علوم و فنون و هنرهای زیبا و مکارم اخلاق به زبان ساده آگاه کرد و این امر روز به روز بر اعتبار و منزلت او نزد همه می‌افزود.

از جمله تألیفاتش مسالک المحسنین، مسائل الحیات، ترجمه پندنامه مارکوس، نخبه سپهری در احوالات حضرت رسول (ص)، فیزیک، تاریخ مختصر اسلام، هیئت فلمازیون، سفینه طالبی ایضاحات در خصوص آزادی، سیاست طالبی قابل ذکرند وی با یوسف اعتصام و علی اکبر دهخدا مکاتبه داشته است.

طالبوف طبع شعر نیز داشته از آنجمله است:

گر وطن ما کنون چنان و چنین است	آیه لا تقنطوا اساس متین است
دشمن ما روس و انگلیس نباشد	وحشت ایران نه از یسار و یمین است
جهل و نفاق و طمع؛ نبودن قانون	مکنت این ملک را عدوی مبین است

میان دو خر بهر جو جنگ شد	لگد زد یکی دیگری لنگ شد
برآشفست از زخم و گفتا همی	تو حقا که خر نیستی، آدمی
سزا نیست خر خوانمت زانکه خر	نیازارد انباز خود چون بشر

شرح حال طالبوف بطور مفصل در «کتاب «از صباتا نیما» مندرج است.

(یادگار سال ۵ شماره ۴ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۴ - داستان دوستان ص ۵۳ - ۵۸)

طباطبایی تبریزی (علامه)

علامه بزرگ آقا سید محمد حسین طباطبایی از مفاخر کشورمان می باشند زندگی نامه این شخصیت علمی و دینی بقلم خودشان که کاتب صادق و ناظر حاذق در این امر می باشند چنین است:

«در سال هزار و دویست و هشتاد و یک شمسی در تبریز در میان یک خانواده علمی بوجود آمده ام در سن پنج سالگی مادر را و در سن نه سالگی پدر را از دست دادم و بمناسبت اینکه کم و بیش مایه معاش داشتیم سرپرست ما (وصی پدر) وضع زندگی ما (من و برادر کوچکتر از خودم که داشتم) را به هم نزد و تحت مراقبت و پرستاری یکنفر خادم قرار گرفتیم. کمی پس از درگذشت پدر به مکتب و پس از چندی به مدرسه فرستاده شدیم و بالاخره بدست معلم خصوصی که به خانه می آمد، سپرده گشتیم و به این ترتیب تقریباً مدت

شش سال مشغول فراگرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی بودیم.

آنروزها تحصیلات ابتدائی برنامه معینی نداشت. همین قدر به یاد دارم که در فاصله میان ۱۲۹۶ - ۱۲۹۰ که مشغول بودم، قرآن کریم معمولاً پیش از هر کتاب دیگر خوانده می شد و کتاب گلستان و بوستان سعدی و نصاب و اخلاق مصور و انوار سهیلی و تاریخ معجم و منشآت امیر نظام و ارشاد الحساب را خواندم.

سال ۱۲۹۷ وارد رشته های علوم دینی عربی شدم و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بودم. در ظرف همین هفت سال، در علم صرف: کتاب امثله و صرف میر و تصریف، و در نحو: کتابهای عوامل و انموذج و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی، و در بیان: کتاب مطول، و در فقه: کتاب شرح لمعه و مکاسب، و در اصول: کتاب معالم و قوانین و رسائل و کفایه، و در منطق، کبری و حاشیه و شرح شمسیه، و در فلسفه: کتاب شرح اشارات و در کلام: کتاب کشف المراد را خواندم و به همین ترتیب دروس متن (در غیر فلسفه و عرفان) خاتمه یافت.

سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیت الله آقای شیخ محمد حسین اصفهانی حاضر شده یک دوره خارج اصول که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم له را درک نمودم و همچنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیت الله نائینی و یک دوره خارج اصول معظم له حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیه الله حجت کوه کمری (ره) رفتم.

در فلسفه نیز به درس حکیم و فیلسوف معروف وقت، مرحوم آقا سید حسین بادکوبی موفق شدم. در ظرف شش سال که پیش معظم له تلمذ می کردم، منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب اثولوجیا و تمهید ابن ترکه و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت اینجانب داشت، برای اینکه مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته و به ذوق فلسفی تقویت بخشد، امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم. در امتثال امر استاد، من در درس مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری که ریاضی دان زیردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی از معظم له فرا گرفتم.

سال ۱۳۴۱ در اثر اختلال وضع معاش ناگزیر به مراجعت شده، به زادگاه اصلی خود

(تبریز) برگشتم و ده سال و خرده‌ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این دوره را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم. زیرا در اثر گرفتاری ضروری به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش (که از مجرای فلاح بود)، از تدریس و تفکر علمی (جز مقداری بسیار ناچیز) بازمانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی بسر می‌بردم.

در سال ۱۳۲۵ از سر و سامان خود چشم پوشیده، زادگاه اصلی را ترک گفتم و متوجه حوزه قم گردیده، بساط زندگی را در آن حوزه گستردم و دوباره اشتغالات علمی را از سر گرفتم و تا سال ۱۳۴۱ روزگار خود را در این سامان می‌گذراندم.

البته هرکسی حسب حال خود در زندگی خود خوشی و تلخی و زشت و زیبایی دیده و خاطره‌هایی دارد. من نیز به نوبه خود و خاصه از این نظر که بیشتر دوره زندگانی خود را با یتیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهی‌دستی و گرفتاریهای دیگر گذرانیده‌ام، در مسیر زندگی در فراز و نشیب‌های گوناگونی قرار گرفته‌ام. ولی پیوسته حس می‌کردم که دست ناپیدایی مرا از هر پرتگاه خطرناک نجات می‌دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده به سوی مقصد هدایت می‌کند.

من اگر خارم و گر گل، چمن آرائی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم در اوائل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن یک‌باره عنایت خدایی دامن‌گیر شده، عوضم کرد. و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم، به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دل‌سردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث را در برابر خود هیچ می‌پنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (و به ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد، با هر خودکشی که بود حل می‌نمودم و وقتی که به درس حضور می‌یافتم، از آنچه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس پیش استاد نبردم.

از آثار مختصری که هنگام تحصیل در نجف تهیه کرده‌ام:

- ۱- رساله در برهان
- ۲- رساله در مغالطه
- ۳- رساله در تحلیل
- ۴- رساله در ترکیب
- ۵- رساله در اعتبارات (افکاری که ساخته خود انسان است)
- ۶- رساله در نبوات و منامات
- از آثاری که اوقات اقامت در تبریز تألیف شده:
- ۷- رساله در اثبات ذات
- ۸- رساله در اسماء و صفات
- ۹- رساله در قوه و فعل
- ۱۰- رساله در افعال
- ۱۱- رساله در وسائط میان خدا و انسان
- ۱۲- رساله انسان قبل الدنيا
- ۱۳- رساله انسان فی الدنيا
- ۱۴- رساله انسان بعد الدنيا
- ۱۵- رساله در ولایت
- ۱۶- رساله در نبوت
- (در این رساله‌ها میان عقل و نقل تطبیق شده است).
- ۱۷- کتاب سلسله انساب طباطبایان آذربایجان
- ۱۸- منظومه در رسم خط نستعلیق
- آثاری که در قم به رشته تحریر در آمده است:
- ۱۹- تفسیر المیزان که در ۲۰ مجلد منتشر شده است.
- ۲۰- اصول فلسفه (روش رئالیسم) در این کتاب فلسفه شرق و غرب بررسی شده است.
- (در پنج جلد)
- ۲۱- حاشیه کفایة الاصول

- ۲۲ - حاشیه بر کتاب «اسفار» ملاصدرا که در ۹ جلد منتشر شده است.
- ۲۳ - وحی یا شعور مرموز (در ارتباط با مسئله نبوت)
- ۲۴ - دو رساله در ولایت و حکومت اسلامی (فارسی و عربی)
- ۲۵ - مصاحبه‌های سال ۱۳۸۸ با پرفسور هانری کربن مستشرق فرانسوی، در یک جلد تحت عنوان شیعه برای بار دوم اخیراً منتشر گردید (پایان نگارش استاد).
- ۲۶ - مصاحبه‌های سال ۳۹ و سال ۴۰ با معظم‌له در یک جلد.
- ۲۷ - رساله‌ای در اعجاز
- ۲۸ - علی و الفلسفه الالهیه (به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است).
- ۲۹ - تشیع در اسلام.
- ۳۰ - قرآن در اسلام.
- ۳۱ - مجموعه مقالات، پرسشها، پاسخها، بحث‌های متفرقه علمی. فلسفی که در مجلات، مکتب تشیع، مکتب اسلام و راهنمای کتاب منتشر شده است.
- ۳۲ - سنن النبی که اخیراً با ترجمه و تحقیق توسط آقای محمد هادی فقهی در ۴۰۰ صفحه منتشر شده است.

رحلت:

این مرد بزرگ الهی، پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین و فرهنگ قرآن، صبح روز یکشنبه ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۶۰ شمسی مطابق ۱۴۰۲ ه. ق. به لقاء الله پیوست و جهان اسلام و حوزه‌های علمیه را عزادار ساخت.

آقای دکتر عقیقی بخشایشی در کتاب پرمحتوای «مفاخر آذربایجان» جلد اول، ص ۵۴۰-۵۵۵ درباره اساتید و شاگردان علامه - ایجاد تحول او در حکمت و فلسفه و... مطالب ممتع و مفصلی نوشته‌اند از آنجمله است:

روش تفسیری المیزان:

«علامه طباطبایی در پیمودن راه بازگشائی مشکلات و پیچیدگیهای قرآنی، روش بسیار مفید و طبیعی را طی نموده است و آن تفسیر قرآن به وسیله خود قرآن می‌باشد و آن روش

این است که آیات متعددی که پیرامون یک امر یا موضوع در قرآن مجید آمده است، کنار هم دیگر قرار دهیم و مفاهیم و معانی آنها را به همدیگر عرضه نماییم تا برداشت کلی و عمومی از تمام آیات مربوطه به دست بیاید و رهگشای ما در فهم مقاصد آیات نورانی الهی گردد. سیره مفسران آیات الأحکام قرآن این بود که در استنباط یک حکم فقهی، آیات مقیده را شاهد تقیید آیات مطلقه قرار داده و آیات خاصه را سند تخصیص آیات عامه بدانند، و نیز در مورد مجمل و مبین همین روش را اعمال می نمودند. مفسران ادبی قرآن نیز، همین روش را داشتند. آنان موارد استعمال حقیقت و مجاز، کنایه، صراحت، فصاحت و بلاغت را استقصا و شمارش می نمودند، سپس در جای جای خویش از آنها استفاده و بهره جویی می کردند.

علامه طباطبایی این روش را تعمیم دادند و در هر مورد کلامی، فقهی، ادبی و اقتصادی، همین امر را به کار گرفتند و آیات را در هر موضوعی کنار هم و در مقام تفسیر هم قرار دادند و به نتایج مهمی نیز دست یافتند.

علامه طباطبایی در اثر آشنایی کامل به مبادی برهان، و شرایط مقدمات آن و در اثر آشنائی به عرفان و خطوط کلی کشف و شهود، و در اثر پیمودن راههای دشوار تهذیب نفس و تزکیه روح، به آسانی می توانستند روح کلی و مسیر هدایت الهی را کشف و درک نمایند و ظواهر آیات را با مفاهیم معمولی تطبیق نمایند و اسرار حروف مقطعه را نیز به این شکل حل نمودند که حرف مقطعی رمزی است به محتوای سوره و اشاره ای است فشرده به مضمون آن.

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است»

این عالم و عارف ربانی، همانند اغلب مفاخر دینی و ادبی، دارای قریحه شاعری نیز بودند و اینک نمونه ای از سروده هایش تیمناً و تبرکاً نقل می شود:

همی گویم و گفتم بارها	بود کیش من مهر دلدارها
پرستش به مستی است در کیش مهر	بروندن زین جرگه هشیارها
بشادی و آسایش و خواب و خور	ندارند کاری دل افگارها
بجز اشک چشم و بجز داغ دل	نباشد بدست گرفتارها
کشیدند در کوی دلدادگان	میان دل و کام دیوارها

چه فرهادها مرده در کوهها
 چه دارد جهان جز دل و مهر یار
 دلی، راد مردان و وارستگان
 مهین مهرورزان که آزاده‌اند
 بخون خود آغشته و رفته‌اند
 بهاران که شاباش ریزد سپهر
 کشد رخت سبزه به هامون و دشت
 نگارش دهد گلبن جویبار
 رود شاخ گل در بر نیلوفر
 درد پرده‌ی غنچه را باد سام
 به آوای نای و به آهنگ چنگ
 بیاد خم ابروی گلرخان
 گره را ز راز جهان بازکن
 جز افسون و افسانه نبود جهان
 به اندوه آینده خود را مباز
 فریب جهان را مخور زینهار
 پیایی بکش جام و سرگرم باش

چه حلاج‌ها رفته بر دارها
 مگر توده‌هایی ز پندارها
 نبازند هرگز به مردارها
 بریزند از دام جان تارها
 چه گل‌های رنگین به جویبارها
 به دامان گلشن ز رگبارها
 زند بارگه گل به گلزارها
 در آیینی‌ی آب رخسارها
 بر قصد به صد ناز گلنارها
 «هزار» آورد نغز گفتارها
 خروشد ز سرو و سمن تارها
 بکش جام در بزم میخوارها
 که آسان کند باده اسرارها
 که بستند چشم خشایارها
 که آینده خوابست چون پارها
 که در پای این گل بود خارها
 بهل گر بگیرند پیکارها

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد
 رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
 تو مپندار که مجنون سرخود مجنون گشت
 از سمک تا به سهایش کشش لیلا برد
 من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه
 ذره‌یی بودم و مهر تو مرا بالا برد
 من خس بی‌سروپایم که به سیل افتادم
 او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

جام صهبا ز کجا بود، مگر دست که بود
که درین بزم بگردید و دل شیدا بود
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که بیک جلوه ز من نام و نشان یکجا برد
خودت آموختی ام مهر و خودت سوختی ام
با برافروخته رویی که قرار از ما برد
همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
خم ابروت مرا دید و ز من یغما برد
همه دلباخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سرانداخت مرا تنها برد

گذر ز دانه و دام جهان و خویش مباد
که مرغ با پر آزاد می کند پرواز
به کوهپایه ی «زان» بامداد با یاران
که دور باد دل پاکشان زسوز و گداز
چه گویمت که چه می گفت باد مشک افشان
که می گشود به گفتار خود، هزاران راز
ز من نیوش و میاسا در این دو روز جهان
که پیش روی تو راهیست سخت دور و دراز
درختهای کهنسال «ورس» بر سر کوه
که دیده اند به دامان کوه بس تک و تاز
بگوش هوش شنیدم که (ورس) می گفتند
که همچو ناله ی نی بودشان نوا و نواز
بسی دمیده در این جویبار سبزه ی نغز
بسی شکفته در این بوستان شکوفه ی ناز

بسی چمیده در این کوهسار کبک دری
بسی رمیده بر آن آهوان مشک انداز
نشان مهر که دیده‌ست در سرای سپنج
جهان به کس ننماید دو روز چهره‌ی باز
همی برد پی امروز، آنچه در دیروز
همی کند به سرانجام، آنچه در آغاز
به ساز سوز بهار و خزان شکبیا باش
به تنگنای جهان باش (ورس) را انباز
به هرزه راه میما و خویش خسته مساز
که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز
(مفاخر آذربایجان جلد اول ص ۵۴۰ - ۵۵۵ - تذکره شعرای آذربایجان جلد ۳، ص ۵۱۶ - ۵۲۱)

طفیلی تبریزی

در سده دهم هجری قمری می‌زیست سام میرزا می‌نویسد اصلش از مملوکان جهان شاه
پادشاه است. اوقات به دستاربندی می‌گذرانید این مطلع از اوست:
در باغ ناشکفته نه آن غنچه گل است بر چوب کرده گل سر خونین بلبل است
(تحفه سامی، ص ۲۵۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۶)

طوطی تبریزی

عبدالحمید ملک پسر مرحوم حاج محسن آقا ملک در شوال ۱۳۰۳ قمری در تبریز تولد
یافته و پس از تحصیل مقدماتی در اواخر سال هزار و سیصد و هفده قمری مشغول تحصیل
طب شد. در سال ۱۳۲۲ قمری برای تعقیب تحصیل طب بطهران مسافرت نمود و بعد از پنج
سال اكمال تحصیل و کسب اجازه به تبریز مراجعت و مشغول طبابت شد و قبل از جنگ
بین‌المللی اول به اراک مراجعت و در آنجا به طبابت مشغول گردید و چندی هم در تهران

رحل اقامت افکند و بالاخره در اسفند ماه ۱۳۳۴ دار فانی را وداع گفت. دکتر ملک از ۱۳ سالگی بعلت یک ماجرای خانوادگی نخستین شعر خود را سروده و از آن تاریخ هر وقت فرصتی دست داده غزلی ساخته است و در شعر طوطی تخلص میکرد. غزلیاتش دارای لطف خاصی است و بالغ بر دو هزار بیت می‌شود. دکتر ملک از زمره اطباء انسان دوستی بود که تمام دوران زندگی خود را بدون کمترین چشم‌داشتی وقف خدمت بمردم کرد مردم شهرستان اراک گواه صادق این ادعایند. نمونه‌ای چند از شعر او:

گفتگو

میکنی هر قدر ناز ای سیم بر، خواهم کشید
 هر چه نازت بیش باشد بیشتر خواهم کشید
 با مصور گفتگوی طرح گیسوی تو بود
 گریه‌اش واگفت من با مشک تر خواهم کشید
 گفتم اندر شکل ابرویش چه فکری کرده‌ای
 گفت شکل خنجر، اما تیزتر خواهم کشید
 گفتمش در باب مژگانش چه داری در نظر
 گفت مانند خدنگ تیز پر خواهم کشید
 گفتمش جادوی چشمانش چه خواهی کرد گفت
 نقشه‌ئی از روی سحر مستمر خواهم کشید.
 گفتم از باب دهانش چیست فکرت گفت هیچ
 از برای هیچ رنج بی‌ثمر خواهم کشید
 گفتم آخر رنگ لب را با چه آمیزی بگفت
 لعل را با آب حیوان کرده تر خواهم کشید
 گفتمش سازی چگونه آب و رنگ سینه را
 گفت رنگ پرتو نور قمر خواهم کشید
 گفتمش فکر کمر را کرده‌یی، باید چه کرد
 گفت موهوم است او را مختصر خواهم کشید

گفتمش عکسی ز «طوطی» در کنار دوست کش

گفت با حالی که میخواهد شکر خواهم کشید

ایدوست

رفتی ای دوست جسم و جانم سوخت	جسم و جان طاقت و توانم سوخت
غم اشکم ز سوز دل برچید	کاسه خشک دیدگانم سوخت
داغ هجران ز پس کبابم کرد	موقع گفتمش زبانم سوخت
راز عشق آنقدر نهان کردم	که دگر مغز استخوانم سوخت
فکر کردم ز عارضت بوسم	آتشین بسکه که بُد لبانم سوخت
طوطی از سوز ناله‌ات آخر	آتشی جست و آشیانم سوخت

ناز می‌کشم

شد مدّتی ز دلبر کی ناز می‌کشم	ناز بت ستمگر طناز می‌کشم
یک عمر راز عشق نهان داشتم بدل	امروز پرده از سر این راز می‌کشم
تا صبح ناله‌های ضعیف جگر خراش	گنجشک سان به پنجه شهباز می‌کشم
ناخن به زخم سینه صد چاک تا سحر	شبها چو زخمه بر زیر ساز می‌کشم
دل را خبر ز رنگ و رخ دلبران نبود	من این بلا ز دیده غماز می‌کشم
طوطی! چو افسر است نگارم، بدین جهة	بار غمش بدوش چو سرباز می‌کشم

وی از مریدان جلال‌الدین محمد مجدالاشراف (متوفی ۱۳۳۱ ه‍.ق) از اقطاب سلسله ذهبیه بوده، و در ستایش او غزل و ترجیع و مثنوی سروده که در کتاب «جلالیه» چاپ شده از اوست:

گرفته لشکر حسن تو آفاق	تویی در ملک دل سلطان عشاق
سحر هاتف چنینم مزده در داد	الا ای «طوطی» خوشخوان عشاق
جلال‌الدین محمد مجدالاشراف	گرفته ملک دلها قاف تا قاف

ای خوش آن آتش که زد بر جان حبیب فارغم کرد از فراق و از رقیب
آتشی کز عشق جانان بر فروخت غیر مهرش هر چه در دل بود سوخت

(سخنوران نامی معاصر ج ۳، ص ۲۷۱ - ۲۷۴ - جلالیه، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۵۹)

طوفی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است ابتدا به سراجی اشتغال می ورزید و بعد به کیمیاگری پرداخت. صاحب مجمع الخواص در لاهیجان با وی ملاقات کرده و نوشته است: «او قاتش را به کیمیاگری می گذرانید و در آن فن رساله ای هم نوشته بود...»

در شاعری طبعش در کمال بلندی است، در طرز غزل تتبع مولانا ضمیری اصفهانی (متوفی ۹۷۳) می کرد به جمع آوری اشعار دیگران نیز رغبت داشت و به نوشته تقی کاشی در خلاصه الاشعار، تذکرة الشعرا بی نیز در نهایت خوبی تألیف کرده و حالات بسیاری از سخنوران سده دهم را در آن شرح داده است.

در کتاب مکتب وقوع، عین مندرجات خلاصه الاشعار و هفت اقلیم و مجمع الخواص و عرفات العاشقین درباره «طوفی» نقل شده است.

مؤلف عرفات العاشقین می نویسد: «تا قریب به این از من (۱۰۲۲ هـ) در قید حیات مانده، شاعری قادر، نادر، ماهر، باهر، با مزه گوی، سنجیده متین، رزین، درست طبیعت عالی فطرت بود...»

اما منشأ و موطن و مدفن وی اردبیل است، چه از آن زمان که به سبب فترات از تبریز برآمده در آن جا ساکن شده است...»

و صاحب تذکرة لطایف الخیال درباره او می نویسد:

«طوفی تبریزی غواص عمان گهرخیزی و نقاوه نقود طبع لطایف انگیزی بود مشرب عالیش جرعه کش خمخانه معرفت، اشعار صوفیانه محققانه اش صیقل مرآت دل اهل حقیقت سر آمد شعرای زمان خود بود و وجه معیشتش از زرگری بهم می رسیده در کیمیا نیز دستی داشته وفات او بعد از واقعه قتل عام تبریز در اردبیل واقع شده اکثر موزونان آن زمان مثل ملا وقوعی و حسن بیگ عجزی و صبور و حکیم ابوطالب از شاگردان او بوده اند

دیوان غزلیات او بیست هزار بیت است».

آذر بیگدلی دیوان او را ملاحظه کرده است. از اشعارش ۳۱۶ بیت در خلاصه‌الاشعار آمده و در جنگ خطی شماره ۲۷۶۳ متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی هم تعداد ۲۲۶ بیت از اشعارش انتخاب و ثبت شده از اوست:

ای ذات تو را جلوه در آینه اسما	ز آن آینه تابنده به صد وجه مسما
از فرط هویدایی خود از همه پنهان	وز غایت پنهانی خود بر همه پیدا
چون بحر که با کثرت امواج بود فرد	فرداست همان ذات تو با کثرت اشیا
تا حسن رخت را هوس دیدن خود شد	در هر طرفی آینه‌ها گشت هویدا

ای نامه سپاس تو بند زبان ما	گنجینه ثنای تو درج دهان ما
-----------------------------	----------------------------

ای هم‌چو نامه مهر خط در سرشت ما	حرف غم تو هم‌چو قلم سرنوشت ما
---------------------------------	-------------------------------

همین بس است اثر شعله نگاه مرا	که آفتاب جهان سوز کرده ماه مرا
-------------------------------	--------------------------------

تو آن بتی که اگر پا نهی به خانه ما	هزار کعبه کند طوف آستانه ما
بدان رسیده که جان خانه را کند خالی	ز شوق آن که قدم می‌نهی به خانه ما

ای کرده آفتاب رخ هم‌چو ماه را	بر چهره فتنه ساخته خال سیاه را
حسن تو راست دست تصرف چنان بلند	کز فرق آفتاب رباید کلاه را

نمی‌داند کسی در وصل قدر دوستداران را	جدایی می‌کند ظاهر به یاران قدر یاران را
--------------------------------------	---

تا برگرفت از رخ چون مه نقاب را	از چشم روزگار فکند آفتاب را
روی تو را نظاره کنم در میان اشک	دیدن در آب خوب بود آفتاب را

ناامید از امیدوارها
برقرار است بیقرارها

منم و کوی عشق و خوارها
خوشم از اضطراب عشق کزو

بیا که با تو دلم بر وفای خویشتن است محبتی که تو دیدی به جای خویشتن است

کس با خبر ز حال دل غافل تو نیست تو در همه دلی و کسی در دل تو نیست

بازم شکاف سینه ز تیغ نگاه کیست روز دلم سیاه ز چشم سیاه کیست
دل در وفا و عهد تو بستن گناه من بیگانگی و عهد شکستن گناه کیست
از راه عهد پای وفا چون کشید یار چشم امیدواری «طوفی» به راه کیست

در محبت کی توان جام شکیبایی کشید

هر که مست عشق شد کارش به رسوایی کشید

عشق را بیچارگی می باید و افکندگی

این کمان نتوان به بازوی توانایی کشید

به نومییدی چنان کرده است عادت نامراد او

که هرگز آرزوی دل نمی آید به یاد او

چنانم کرده از خاطر برون آن تندخو «طوفی»

که گر باشم مراد خاطرش نایم به یاد او

از حرف تهمتی که تو آزرده خاطری «طوفی» خبر ندارد از آنها به جان تو

سیاه روزم از آن چشم سرمه کرده بسی سیاه روزتر از من ندیده است کسی
دلم به یاد تو در کنج سینه خرسند است چو بلبلی که به پای گل است در قفسی

نومیدم از وفای تو اکنون به غایتی کز بیوفایی تو ندارم شکایتی

چنانم در حریم قرب او از ناشکیبایی
که حسرت می‌برم بر ساکنان کنج تنهایی
کسی کاو در تکلف ماند، عشق از وی نمی‌آید
زیون ننگ و ناموسم، خوشارندی و رسوایی

رباعی:

تا درد بود، دوا نمی‌داند عشق آسودگی از بلا نمی‌داند عشق
چون شعله به هر کجا رسد می‌سوزد بیگانه و آشنا نمی‌داند عشق

رفتیم و به دل درد نهانی بردیم از خوی تو آن شکوه که دانی بردیم
دیدیم دلت ز ما گرانی دارد رفتیم و ز خاطرت گرانی بردیم

(هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۴۹. مجمع‌الخواص، ص ۱۷۰-۱۷۱. تذکره‌ناظم (نسخه عکسی). آتشکده آذر، ص ۳۵. صحف ابراهیم (نسخه عکسی). شمع انجمن، ص ۲۸۰ - ۲۸۱. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۷ - ۲۴۸. مکتب وقوع، ص ۳۱۶ - ۳۲۴. تاریخ تذکرها ج ۱، ص ۳۱۲ - ۳۱۳. فرهنگ سخنوران)

ظریفی تبریزی

از سخنوران سده دهم هجری قمری است به خرده‌فروشی اوقات صرف می‌کرد از
اوست:

نه به گریه رحم داری نه به سینه پاره کردن
مه من نمی‌توانم به تو هیچ چاره کردن
چو اسیر توست این دل به دگر بتان چه بندم
منم و دلی که نتوان به هزار پاره کردن
در «روز روشن» تخلص وی «ظرفی» قید شده است.

(تحفه سامی، ص ۳۱۶. هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۵۱. روز روشن، ص ۴۱۸. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۹)

ظهوری تبریزی

از سخنوران اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری قمری است به تاریخ ۱۰۱۰ در حال حیات بود و از فضلا و مستعدان وقت خود به شمار می رفت. صادقی افشار او را دیده و به بی آزاری و ملایمت ستوده است. آقا بزرگ، ظهوری ترشیزی و تبریزی را یکی دانسته ولی در آتشکده آذر و شمع انجمن از آن دو بطور جداگانه نام برده شده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

هنوز اول عشق است پر عتاب مکن بنای عشق مرا از ستم خراب مکن
چه رشک می‌بری ای دل به کشتگان غمش تو هم به مقصد خود می‌رسی شتاب مکن^۱
در جنگ خطی شماره ۲۷۹۳ متعلق به کتابخانه مرحوم حاجی محمد نخجوانی این رباعی به نام وی ثبت شده است:

یا فکر دل فگار می‌باید کرد یا کشتنم اختیار می‌باید کرد
القصه از این بیش ندارم طاقت یک کار از این دو کار می‌باید کرد

(مجمع‌الخواص، ص ۲۵۹ - آتشکده آذر، ص ۳۵ - شمع انجمن، ص ۲۸۸ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۹)

۱- عارف قزوینی گوید:

«تو هم به مطلب خود می‌رسی شتاب مکن»

رسید هر که ز دزدی به مطلبی «عارف»

«عشقی» گوید:

«تو هم به مطلب خود می‌رسی شتاب مکن»

«هنوز اول عشق است اضطراب مکن»

عارف تبریزی

از سخنوران سده یازدهم هجری قمری ساکن اصفهان و از معاصران و مصاحبان صایب تبریزی بود و کتابت دیوان او می‌کرد. از جمله نوشته‌های او بیاض بزرگ صایب است که در تاریخ ۱۰۸۸ تحریر کرده و به نوشته تربیت نسخیه‌ای از آن در کتابخانه مدیر مجله ارمنان موجود بوده است. نصرآبادی می‌نویسد که وی اراده هند نمود ولی در راه، افغانها هر چه داشت به تاراج بردند و او مراجعت کرد و الحال (۱۰۸۳) در اصفهان است. نمونه‌ای از اشعار اوست:

می‌کند مستور صهبا آب و تاب عقل را مشرق میناست مغرب آفتاب عقل را

دوران شراب محنت و دردم به جام ریخت دندان شکوفه‌وار ز باد ز کام ریخت

ز آب و آینه بیگانه‌وار می‌گذرم ز بس که وحشتم از آشنایی خویش است

بی‌تأمل پایه معنی نمی‌گردد بلند مصرع برجسته سرو از قدم افشردن است
سبک سر از ترقی بر جهان سرور نمی‌گردد شرر بر آسمان گرمی رود اختر نمی‌گردد

از بس که شد ضعیف ز درد گران تنم آن قوتم نماند که پرهیز بشکنم

(تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۲ - ۳۹۳ - صبح گلشن، ص ۲۶۶ - ۲۶۷ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۶ - ۲۵۳ - فهرست سهسالار، ج ۲، ص ۶۲۳)

عارف تبریزی

میرزا ابراهیم متخلص به «عارف» برادر میرزا آقاسی تبریزی و از سخنوران سده یازدهم هق. است در عباس‌آباد اصفهان ساکن بود. نصرآبادی می‌نویسد مدتی قبل از این (۱۰۸۳)

به هند رفت و از آن جا به مکه معظمه مشرف گشت و چنان مسموع شد که اسباب خود را به قصد رضای الهی به سیدی بخشید و خودش پریشان حال به هند مراجعت نمود و بعد از مدت سهلی درگذشت. از اوست:

از حوادث گرد غم ننشست بر رخسار ما پاسبان خانه شد کوتاهی دیوار ما

از طپیدنهای دل در کلبه ویرانه‌ام سقف هم چون رنگ برخیزد ز روی خانه‌ام
در شبستان وفا شب زنده داران امید شمع روشن می‌کنند از می افسانه‌ام

(تذکره نصرآبادی، ص ۴۳۱ - ۴۳۲ - صبح گلشن، ص ۲۶۸ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷ - ۱۸)

عارف تبریزی

حاجی عبدالله متخلص به «عارف» از سخنوران سده ۱۲ هجری قمری است در آغاز جوانی به هند رفت. با میرزا محمدعلی فروغ (متوفی در ۱۲۱۰) گفتگوی شاعرانه داشت بعد از زمانی دل از دنیا برداشت و به لباس درویشی درآمد و در بنارس سکنی گزید و همان جا درگذشت. در روز روشن این دو بیت به نام او ثبت شده است:

غلام کاکل و خط تو تاجدارانند اسیر زلف کمند تو شهسوارانند^۱
دو زلف دربر و کاکل به پیچ و تاب به سر به گنج حسن و خطت هر دو مثل مارانند

(روز روشن، ص ۴۲۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۶۶۷)

۱- حافظ فرماید:

خراب باده لعل تو هوشیارانند.

اسیر بند کمند تو شهسوارانند...

غلام نرگس مست تو تا جدارانند

و شاه اسماعیل در تضمین آن گوید:

توان گلی که خراب تو گل‌عدارانند

عالم تبریزی

از سخنوران سده ۱۱ و از شاگردان میرزا صایب بوده. از اوست:

چه یاری بهتر از کردار نیک‌اندیش می‌خواهی

چه صنعی بهتر از حسن سلوک خویش می‌خواهی

(دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۳)

عبدالله تبریزی

خواجه میرعبدالله ملقب به «شکرین قلم» فرزند خواجه میرعلی خطاط معروف سده نهم هجری قمری است که واضع خط نستعلیق بود عبدالله در زمان حیات پدرش پس از تحصیل حکمت و عرفان نزد وی به فراگرفتن خط پرداخت و در فن خود چنان مهارت پیدا کرد که نامش در آذربایجان و خراسان و ترکستان ورد زبانها شد و شیفتگان این هنر برای استفاده به مکتبش روی آوردند. حکیم جعفر هراتی و مولانا اظهر از جمله شاگردان او بودند از تذکره نویسان متقدم، قاضی میر احمد، نام او را عیبدالله قید کرده و از متأخران: «سپهر» تاریخ درگذشتن را ۸۶۰ ضبط نموده و شادروان دکتر بیانی صحت این نوشته‌ها را چندان محرز ندانسته است. مؤلف دانشمند «فرهنگ سخنوران» هم در اثر خطای تذکره‌نویسان او را از سخنوران و خوشنویسان سده ۱۲ معرفی کرده است.

میرعبدالله شعر نیز می‌سرود صورت قطعه‌یی است که او به وزیر وقت خود نوشته است:
ای وزیری که فلک حلقه به گوش در توست

خود فلک را چه دری بهتر از این می‌باید

پرتو رای تو را دید خرد گفت مرا

چه مبارک سحری بهتر از این می‌باید

تو امان چون ز غلامان کمر بسته توست

بر میانش کمری بهتر از این می‌باید

خواست تا جلوه دهد، وصف تو طاوس ضمیر
لیکنش بال و پری بهتر از این می‌باید
صاحباً خاطر و قادی قدر قدرت تو
با دعاگو قدری بهتر از این می‌باید

(امتحان الفضل، ج ۱، ص ۵۳ - ۶۰ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۷۹ - ۱۸۰ - آثار و احوال خوش‌نویسان، ج ۲، ص ۳۵۲ - تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۰۱)

عبدی تبریزی

در سده ۱۰ ه‍.ق. می‌زیست و به نوشته سام میرزا مردی دیوانه صفت بود. از اوست:
آن آه آتشین که بود در جگر مرا هر لحظه سوزد آه به نوعی دگر مرا

(تحفه سامی، ص ۳۶۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۸)

عتیقی تبریزی

جلال‌الدین محمد عتیقی فرزند قطب‌الدین از دانشمندان و سخنوران اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری است.^۱ به انواع علوم و فضایل و کمال آراسته، فصاحت و بلاغتش بسیار رفیع و در وقت خود مرجع اکابر بود. گویند نسبش به برادر شیخ شهاب‌الدین محمود تبریزی می‌رسد^۲، اولاد جلال‌الدین همیشه معزز و محترم بوده و مناصب عالی

۱- آقای سلطان‌القرایی مصحح فقیه روضات‌الجنان در حاشیه ص ۳۵۶ این کتاب می‌نویسد: در نسخه ۱ = اسعد افندی در دو موضع نام وی «جلال‌الدین عبدالحمید عتیقی» ذکر شده است. در مطاوی احوال رشیدالدین فضل‌الله همدانی از روضه پنجم در تمام نسخ کتاب بدون اختلاف: «جلال‌الدین محمد عتیقی» است، معلوم نشد کدام درست است و نام صحیحش محمد است یا عبدالحمید یا از عتیقیان محمد شخص دیگر است. صاحب ترجمه از کسانی است که بر «توضیحات رشیدی» تقریظ نوشته در آخر تقریظ می‌نویسد «کتبه احقر خلق‌الله و افقر هم الی عفوهِ جلال‌العتیقی احسن الله عاقبتَه بمنه وجوده و کرمه».

۲- نسب عتیقیان تبریز در بیاض مؤلف روضات‌الجنان چنین ذکر شده است: نظام‌الدین بن‌الحمید بن‌کمال‌الدین عتیق بن شرف‌الدین عبدالله بن نظام‌الدین عبدک بن الخواجا عده‌الدین محمد بن شرف‌الدین عبدالله بن کمال‌الدین عتیق بن نظام‌الدین عبداللطیف بن بیربدل بن بیر فرج بن شهاب‌الدین محمود تبریزی بن عبداللطیف بن الشیخ عماد‌الدین محمد بن الشیخ علی بن الشیخ یحیی بن الشیخ محمد بن الشیخ شهاب‌الدین السهروردی بن عبدالله بن محمد‌المعروف بمعویه بن عبدالله بن سعد بن حسین بن عاصم بن نصر بن قاسم بن محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بن ابی‌قحافه (روضات‌الجنان، ج ۱، ص ۵۶۵).

داشته‌اند. خود مولانا هم غالب اوقات در عمارت غیاثیه تبریز که از ابنیه خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله بوده است وعظ می‌فرمودند. فوتش در ربیع‌الآخر سال ۷۴۱ هجری قمری واقع شده و در چرنداب تبریز رخ در نقاب خاک کشیده است. وی با خواجه رشیدالدین معاصر و مصاحب بود و در تاریخ فوت او این ماده تاریخ را سرود:

رشید دولت و دین چون رحیل کرد به عقبی

نوشت منشی تقدیر او که (طالب ثراه)

۷۱۸ =

جلال‌الدین از جمله دوست نغری است که در تاریخ ۷۰۶ بر «توضیحات رشیدیه»^۱ تقریظ نوشته و قطعه‌یی از آن را مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان چنین نقل کرده است:

«به ثناء آن رسائل که جان معنی و روح رسائل کتب است دبیر عطارد بید احور از زر محلول آفتاب صفحات کیوان لاجوردی را مستغرق گردانیدی و سعد اکبر و اصغر به کف خضیب از دوات تبسم ماه بر صفحات مینای آسمان مدایح آن بر بیاض بردی، اگر چه ابکار الهامی و تأییدی احتیاج به آرایش هیچ مشاطه ندارد سخت خود معرف هنر است. چون نسیمی که آید از گلراز

خداوند این دریای فضل و دانش را از آسیب روزگار مصون و محروس دارد. و آن چشمه آفتاب داد و دهش را از عین الکمال در پناه جلال خود محفوظ بحق من لانی بعد»

(مجموعه تقریظات)

از او دیوان بسیار بزرگی که در تاریخ ۷۴۴ استنساخ شده در کتابخانه فاتیح استانبول به شماره ۳۸۴۳ موجود است. سروری عثمانی ۱۶ غزل از وی برگزیده و در مجموعه منتخبات خود نقل کرده و نیز در «فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» از مجموعه‌یی به نشانی: ف ۱۰۸، ایاصوفیا ۲۰۵۱ (۲۰۹) یاد شده است که در آن دیوان قصاید و غزلیات جلال‌الدین عتیقی آمده است. (ص ۴۱۰) و در ص ۵۰۳ همین فهرست از دیوان غزلیات عتیقی نوشته عبدالرزاق بن ابراهیم یاد شده است (۱۶۷ ر - ۱۸۶ ب). در جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسماعیل مورخ ۷۴۱ - ۷۴۲ نیز در حدود ۹۰ غزل

۱- از این اثر خواجه رشیدالدین در کتاب دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۰ به «مجموعه تفاسیر»، «مفتاح التفاسیر» و در ص ۲۷۰ به عنوان «تفسیر خواجه رشیدالدین» یاد شده است.

(۷۰۰ بیت) از اشعار او آمده است. میکروفیلم آن هم به نشانه ف ۵۷۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست و نسخه عکسی آن را آقای دکتر رشید عیوضی در دسترس گذاشتند. وی در اشعار خود «عتیقی» تخلص می‌کند. از اوست:

ای لب ت داده چاشنی جان را نیست چون تو گلی گلستان را

ماییم در هوایت جانی و صد ارادت خسته دلی ز سودا با درد کرده عادت

ما را نه غم جان و نه سودای جهان است ما را سر مردن بر آن سرو روان است

عمر شیرین است آن لبهاش چیزی دیگر است

ماه خوب، اما رخ زیباش چیزی دیگر است

دو شم آن سرو در کنار آمد در برم هم چو صد نگار آمد

دم که از زلف او «عتیقی» زد همه جان بخش مشکبار آمد

عاشق قبله خود کوی دل آرام کنند بی دلان غسل قیامت به می خام کنند

از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد

جانهاش فرو بارد، دلهاش فرو ریزد

آن برق که سوزد عقل از ابر غمت آید

و آن بوی که جان بخشد از خاک درت خیزد

سودای توام در خاک سرمست بخواباند

بوی تو ز خاکم باز دیوانه برانگیزد

از تو نبرم صدره چون عود گرم سوزی

دود دلم آید باز در دامن آویزد

ای جان «عتیقی» کی با عشق برآید عقل
با شاه کجا یارد هر سفله که بستیزد
جان از شراب عشقت مست خراب خوشتر
بر آتش غم تو دلها کباب خوشتر
چون خرده کس نگیرد بر مست ای «عتیقی»
هنگام حشر رفتن مست از شراب خوشتر

ای دل هوس مسجد و میخانه رها کن در کوی خرابات رو افسانه رها کن
این دین و عبادت که نخواهند پذیرفت در رهن شراب آر به میخانه رها کن
ای زاهد اگر جست «عتیقی» سر زلفش لطفی کن و زنجیر به دیوانه رها کن

گرفت باز دل خسته راه میخانه ز عشق سلسله زلفی شدیم دیوانه

مثنوی:

در انصاف او تا باز بودی سماع کبک بانگ باز بودی
بجز مطرب کسی رهزن نبودی برهنه کس بجز سوزن نبودی
نکردی هیچ آب از سنگ فریاد قبابی گل نگشتی پاره از باد
کبوتر از عقاب آموختی پند به جانِ گرگ خوردی میش سوگند

(تاریخ گزیده، ص ۸۱۷ - مجالس النفایس، ص ۳۲۹ - روضات الجنان، ج ۱، ص ۳۵۶ - ۳۵۸ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷ - آتشکده آذر، ص ۳۵۰ - روز روشن، ص ۴۴۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۹ - ۲۷۱)



